tarikhema.org

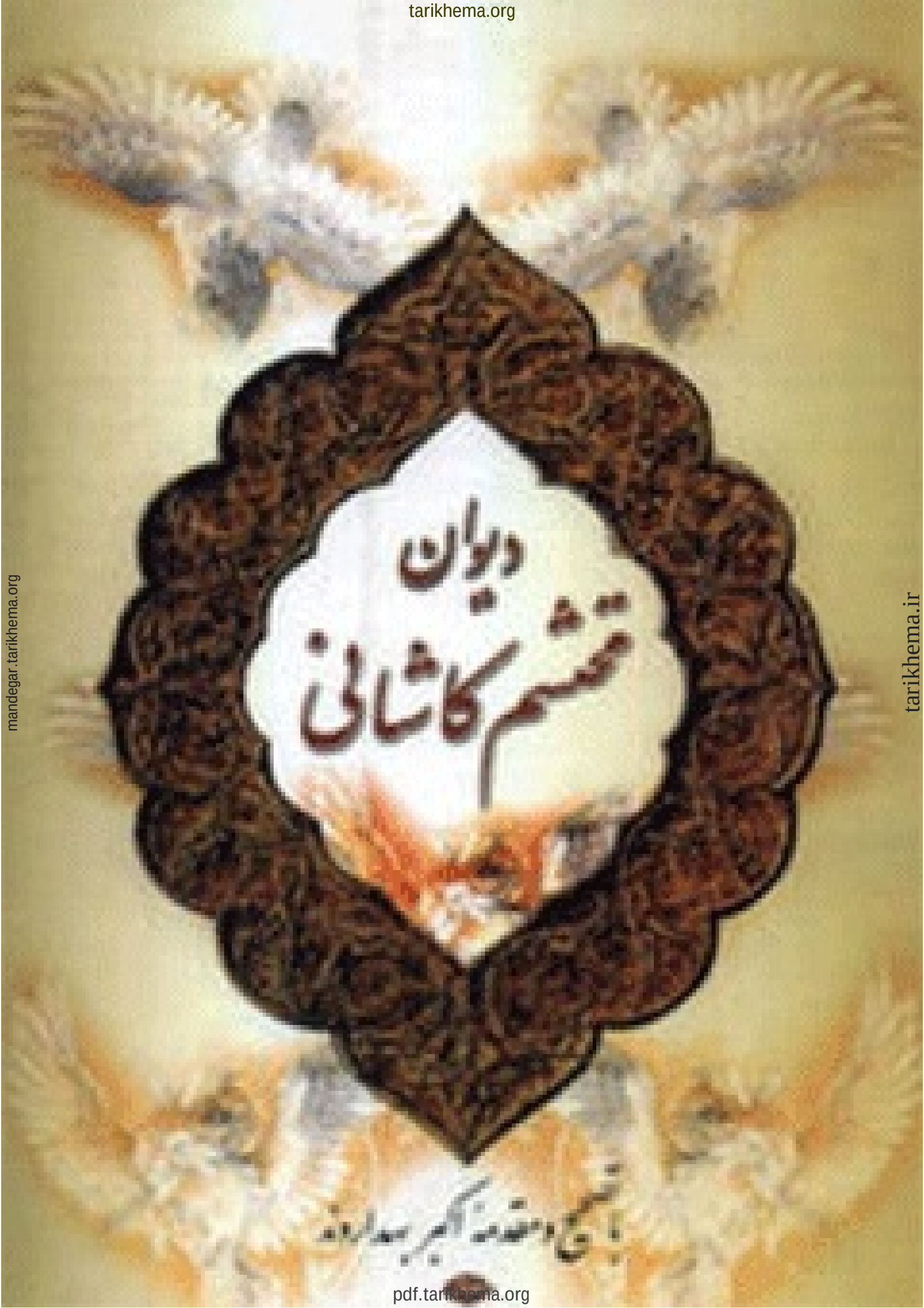

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دیوان محتشم کاشانی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

نویسنده:

علی بن احمد محتشم کاشانی

ناشر چاپی:

نسخه خطی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فهرست

فهرست ----- ۵
دیوان‌محتشم‌کاشانی ----- ۵۰
مشخصات کتاب ----- ۵۰
معرفی ----- ۵۰
ترکیب‌بندها ----- ۵۱
شمارهٔ ۱ : باز این چه شورش است که در خلق عالم است ----- ۵۱
شمارهٔ ۲ - دوازده بند در مرثیهٔ شاهنشاه مغفور شاه طهماسب صفوی انارالله برهانه ----- ۵۴
شمارهٔ ۳ - من نتایج افکاره فی مرثیه‌اخیه‌الصاحب الاجل الاکرام خواجه عبدالغنی ----- ۵۶
شمارهٔ ۴ - ترکیب بند در رثاء ----- ۶۰
شمارهٔ ۵ - وله فی مرثیه امام حسین بن علی علیه التحیهٔ والثناء ----- ۶۲
شمارهٔ ۶ - در منقبت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) ----- ۶۴
شمارهٔ ۷ - ترکیب بند در مدح امام ثامن ضامن علی بن موسی‌الرضا علیه التحیهٔ والثناء ----- ۶۷
شمارهٔ ۸ - این مرثیه را جهت افصح البغاء سید حسین روضه خوان گفته ----- ۷۰
شمارهٔ ۹ - فی مرثیه محمد قلی میرزا غفرالله ذنوبه ----- ۷۱
غزلیات ----- ۷۳
حرف ا ----- ۷۳
غزل شماره ۱: زلف و قد راست ای بت سرکش چشم و رخت راست ای گل رعنا ----- ۷۳
غزل شماره ۲: بعد هزار انتظار این فلک بی وفا ----- ۷۴
غزل شماره ۳: من از رغم غزالی شهسواری کرده‌ام پیدا ----- ۷۴
غزل شماره ۴: درخشان شیشه‌ای خواهم می رخشان در و پیدا ----- ۷۴
غزل شماره ۵: ای ز دل رفته که دی سوختی از ناز مرا ----- ۷۴
غزل شماره ۶: کسی ز روی چنان منع چون کند ما را ----- ۷۵
غزل شماره ۷: که زد بر یاری ما چشم زخمی ای چنین یارا ----- ۷۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۸: چو بر زندانیان رانی سیاست یاد کن ما را ---- ۷۵
غزل شماره ۹: مبین به چشم کم ای شوخ نازنین ما را ---- ۷۶
غزل شماره ۱۰: صبح آن که داشت پیش تو جام شراب را ---- ۷۶
غزل شماره ۱۱: هرزه نقاب رخ مکن طرّهٔ نیم تاب را ---- ۷۶
غزل شماره ۱۲: بر رخ پر عرق مکش سنبل نیم تاب را ---- ۷۷
غزل شماره ۱۳: اگر دل بر صف مژگان سیاهی می‌زند خود را ---- ۷۷
غزل شماره ۱۴: جهان آرا شدی چون ماه و ننمودی به من خود را ---- ۷۷
غزل شماره ۱۵: ای نگهت تیغ تیز غمزهٔ غماز را ---- ۷۸
غزل شماره ۱۶: چنین است اقتضا رعنائی قد بلندش را ---- ۷۸
غزل شماره ۱۷: شب که ز گریه می‌کنم دجله کنار خویش را ---- ۷۸
غزل شماره ۱۸: گر بهم می‌زدم امشب مژهٔ پر نم را ---- ۷۸
غزل شماره ۱۹: چو دی ز عشق من آگه شد و شناخت مرا ---- ۷۹
غزل شماره ۲۰: شوق درون به سوی دری می‌کشد مرا ---- ۷۹
غزل شماره ۲۱: روزگاری که رخت قبلهٔ جان بود مرا ---- ۷۹
غزل شماره ۲۲: چو افکنده ببیند در خون تنم را ---- ۸۰
غزل شماره ۲۳: به افسون محو کردی شکوه‌های بیکرانم را ---- ۸۰
غزل شماره ۲۴: جان بر لب و ز یار هزار آرزو مرا ---- ۸۰
غزل شماره ۲۵: بگو ای باد آن سر خیل رعنا پادشاهان را ---- ۸۰
غزل شماره ۲۶: مالک المک شوم چون ز جنون هامون را ---- ۸۱
غزل شماره ۲۷: شوم هلاک چو غیری خورد خدنگ تو را ---- ۸۱
غزل شماره ۲۸: با چنین جرمی نراندم از دل ویران تو را ---- ۸۱
غزل شماره ۲۹: گر به تکلیف لب جام به لب سوده تو را ---- ۸۲
غزل شماره ۳۰: درهمی گرم غضب کرده نگاه که تو را ---- ۸۲
غزل شماره ۳۱: حوصله کو که دل دهم عشق جنون فزای را ---- ۸۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۳۲: برین در می‌کشند امشب جهان‌پیما سمندی را ---- ۸۲
غزل شماره ۳۳: نشانده شام غمت گرد دل سپاهی را ---- ۸۳
غزل شماره ۳۴: تا همتم به دست طلب زد در بلا ---- ۸۳
غزل شماره ۳۵: گشته در راهت غبار آلود روی زرد ما ---- ۸۳
غزل شماره ۳۶: سروی از یزد گذر کرد به کاشانهٔ ما ---- ۸۴
غزل شماره ۳۷: فرمود مرا سجدهٔ خویش آن بت رعنا ---- ۸۴
غزل شماره ۳۸: ای گوهر نام تو تاج سر دیوان‌ها ---- ۸۴
غزل شماره ۳۹: به صد اندیشه افکند امشبم آن تیز دیدنها ---- ۸۴
غزل شماره ۴۰: عجب گیرنده راهی بود در عاشق ربائیها ---- ۸۵
حرف ب ---- ۸۵
غزل شماره ۴۱: دیشبش در خواب دیدم با رخ چون آفتاب ---- ۸۵
غزل شماره ۴۲: ای زیر مشق سر خط حسن تو افتاب ---- ۸۵
غزل شماره ۴۳: برشکن طرف کله چون بفکنی از رخ نقاب ---- ۸۶
غزل شماره ۴۴: همچو شمعم هست شبها بی‌رخ آن آفتاب ---- ۸۶
غزل شماره ۴۵: حسن روزافزون نگر کان خسرو زرین طناب ---- ۸۶
غزل شماره ۴۶: نامسلمان پسری خون دلم خورد چو آب ---- ۸۷
غزل شماره ۴۷: نیست امروز شکست دلم از چشم پرآب ---- ۸۷
غزل شماره ۴۸: رخش در غیر و چشم التفاتش در من است امشب ---- ۸۷
غزل شماره ۴۹: خیالش را به نوعی انس در جان من است امشب ---- ۸۸
غزل شماره ۵۰: بزم پر فتنه از آن طرز نگاهست امشب ---- ۸۸
غزل شماره ۵۱: وصلم نصیب شد ز مددکاری رقیب ---- ۸۸
حرف ت ---- ۸۹
غزل شماره ۵۲: یگانه‌ای در دل می‌زند به دست ارادت ---- ۸۹
غزل شماره ۵۳: چو هجر راه من تشنه در سراب انداخت ---- ۸۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۵۴: دور بر بسترم از هجر تو رنجور انداخت ---- ۸۹
غزل شماره ۵۵: آن که آیینهٔ صنع از روی نیکوی تو ساخت ---- ۸۹
غزل شماره ۵۶: داغ بر دست خود آن شوخ چو در صحبت سوخت ---- ۹۰
غزل شماره ۵۷: هلالی بودی اول صد بلند اختر هوادارت ---- ۹۰
غزل شماره ۵۸: این چه چوگان سر زلف و چه گوی ذقن است ---- ۹۰
غزل شماره ۵۹: دوستم با تو به حدی که ز حد بیرونست ---- ۹۱
غزل شماره ۶۰: نخل قد خم گشته که پرورده دردست ---- ۹۱
غزل شماره ۶۱: باز این چه زلف از طرف رخ نمودن است ---- ۹۱
غزل شماره ۶۲: زخم جفای یار که بر سینه مرهم است ---- ۹۱
غزل شماره ۶۳: کنون که خنجر بیداد یار خونریز است ---- ۹۲
غزل شماره ۶۴: زان آستان که قبلهٔ ارباب دولت است ---- ۹۲
غزل شماره ۶۵: به عزم رقص چو آن فتنه زمین برخاست ---- ۹۲
غزل شماره ۶۶: چون دم جان دادنم آهی ز جانان برنخاست ---- ۹۳
غزل شماره ۶۷: رخت که صورت صنع آشکار از آن پیداست ---- ۹۳
غزل شماره ۶۸: با من بدی امروز زاطوار تو پیداست ---- ۹۳
غزل شماره ۶۹: گوی میدان محبت سر اهل نظر است ---- ۹۴
غزل شماره ۷۰: تو را بسوی رقیبان گذار بسیار است ---- ۹۴
غزل شماره ۷۱: با خط آن سلطان خوبان را جمالی دیگر است ---- ۹۴
غزل شماره ۷۲: آهوی چشم بتان چشم تو را نخجیر است ---- ۹۴
غزل شماره ۷۳: خط ز رخت سر کشید سرکشی ای گل بس است ---- ۹۵
غزل شماره ۷۴: از اشگ گرم چشم ترم کان آتش است ---- ۹۵
غزل شماره ۷۵: این صید هنوز نیم رام است ---- ۹۵
غزل شماره ۷۶: نقد غمت که حاصل دنیا و دین ماست ---- ۹۶
غزل شماره ۷۷: بر درت کانجا سیاست مانع از داد من است ---- ۹۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۷۸: روی تو که اختر زمین است ---- ۹۶
غزل شماره ۷۹: پای یکی به علت ادبار نارواست ---- ۹۷
غزل شماره ۸۰: غمزه کز قوت حسنت دو کمان ساخته است ---- ۹۷
غزل شماره ۸۱: آن که بزم غیر را روشن چو گلشن کرده است ---- ۹۷
غزل شماره ۸۲: حرف عشقت مگر امشب ز یکی سرزده است ---- ۹۷
غزل شماره ۸۳: از عاشقان حوالی آن خانه پر شده است ---- ۹۸
غزل شماره ۸۴: امشب دگر حریف شرابت که بوده است ---- ۹۸
غزل شماره ۸۵: کمر به کین تو ای دل چو یار جانی بست ---- ۹۸
غزل شماره ۸۶: چو ناز او به میان تیغ دلستانی بست ---- ۹۹
غزل شماره ۸۷: گفتمش تیر تو خواهد به دل زار نشست ---- ۹۹
غزل شماره ۸۸: منتظری عمرها گر بگذاری نشست ---- ۹۹
غزل شماره ۸۹: آن چه هر شب بگذرد از چرخ فریاد منست ---- ۹۹
غزل شماره ۹۰: دوست با من دشمن و با دشمن من گشته دوست ---- ۱۰۰
غزل شماره ۹۱: نهال گلشن دل نخل نو رسیدهٔ اوست ---- ۱۰۰
غزل شماره ۹۲: حکمی که همچو آب روان در دیار اوست ---- ۱۰۰
غزل شماره ۹۳: گل چهره‌ای که مرغ دلم صید دام اوست ---- ۱۰۱
غزل شماره ۹۴: حسن که تابان ز سراپای توست ---- ۱۰۱
غزل شماره ۹۵: مهر که سرگرم مه روی توست ---- ۱۰۱
غزل شماره ۹۶: مدعی که آتش اعراض فروزندهٔ توست ---- ۱۰۲
غزل شماره ۹۷: امشب ای شمع طرب دوست که همخانهٔ توست ---- ۱۰۲
غزل شماره ۹۸: گرچه بیش از حد امکان التفات یار هست ---- ۱۰۲
غزل شماره ۹۹: دلت امروز به جا نیست دگر چیزی هست ---- ۱۰۲
غزل شماره ۱۰۰: در ظل همائی که بر او میل جهانی است ---- ۱۰۳
غزل شماره ۱۰۱: ای پری غم نیست گر مثل منت دیوانه ایست ---- ۱۰۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۱۰۲: درهم است آن بت طناز نمی‌دانم چیست ---- ۱۰۳
غزل شماره ۱۰۳: ای در درون جان ز دل من کرانه چیست ---- ۱۰۳
غزل شماره ۱۰۴: مطرب بگو که این تری و این ترانه چیست ---- ۱۰۴
غزل شماره ۱۰۵: گر بدانی که گرفتار کمندت دل کیست ---- ۱۰۴
غزل شماره ۱۰۶: رفته مهر از شکرت در شکرستان تو کیست ---- ۱۰۴
غزل شماره ۱۰۷: شب یلدای غمم را سحری پیدا نیست ---- ۱۰۵
غزل شماره ۱۰۸: هرکس نکرد ترک سر از اهل درد نیست ---- ۱۰۵
غزل شماره ۱۰۹: گرچه قرب درگهت حدمن مهجور نیست ---- ۱۰۵
غزل شماره ۱۱۰: بی‌تصرف حسن را در هیچ دل تاثیر نیست ---- ۱۰۶
غزل شماره ۱۱۱: گرچه پای بندی عشق تو بی‌زنجیر نیست ---- ۱۰۶
غزل شماره ۱۱۲: گر با توام ز دیدن غیرم گزیر نیست ---- ۱۰۶
غزل شماره ۱۱۳: با بد آموزت مگر قانون الفت ساز نیست ---- ۱۰۶
غزل شماره ۱۱۴: هرچند خون عاشق بی‌دل حلال نیست ---- ۱۰۷
غزل شماره ۱۱۵: چون تو سروی در جهان ای نازنین اندام نیست ---- ۱۰۷
غزل شماره ۱۱۶: ای گل امروز اداهای تو بی‌چیزی نیست ---- ۱۰۷
غزل شماره ۱۱۷: درین کز دل بدی با من شکی نیست ---- ۱۰۸
غزل شماره ۱۱۸: آینهٔ جان به جز آن روی نیست ---- ۱۰۸
غزل شماره ۱۱۹: تیر او تا به سرا پردهٔ دل ماوا داشت ---- ۱۰۸
غزل شماره ۱۲۰: گرچه بر رویم در لطف از توجه بازداشت ---- ۱۰۹
غزل شماره ۱۲۱: آن شاه ملک دل ستم از من دریغ داشت ---- ۱۰۹
غزل شماره ۱۲۲: بس که مجنون الفتی با مردم دنیا نداشت ---- ۱۰۹
غزل شماره ۱۲۳: خاطری جمع ز شبه آن که تو میدانی داشت ---- ۱۰۹
غزل شماره ۱۲۴: بعد چندین انتظار آن مه به خاک ما گذشت ---- ۱۱۰
غزل شماره ۱۲۵: فغان که همسفر غیر شد حبیب و برفت ---- ۱۱۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۱۲۶: ناله چندان ز دلم راه فلک دوش گرفت ---- ۱۱۰
غزل شماره ۱۲۷: بردوش آن قدر دل من بار غم گرفت ---- ۱۱۱
غزل شماره ۱۲۸: حسن پری جلوه کرد دیو جنونم گرفت ---- ۱۱۱
غزل شماره ۱۲۹: بود شهری و مهی آن نیز محمل بست و رفت ---- ۱۱۱
غزل شماره ۱۳۰: یارم طریق سرکشی از سر گرفت و رفت ---- ۱۱۱
غزل شماره ۱۳۱: شهریار من مرا پابست هجران کرد و رفت ---- ۱۱۲
غزل شماره ۱۳۲: با رقیب آمد و این غمکده را در زد و رفت ---- ۱۱۲
غزل شماره ۱۳۳: خاست غوغائی و زیبا پسری آمد و رفت ---- ۱۱۲
غزل شماره ۱۳۴: چابکسواری آمد و لعبی نمود و رفت ---- ۱۱۳
غزل شماره ۱۳۵: زانطره دل سوی ذقنت رفته رفته رفت ---- ۱۱۳
غزل شماره ۱۳۶: بی‌پرده برآئی چو به صحرای قیامت ---- ۱۱۳
غزل شماره ۱۳۷: زین نقش‌خانه کی من دیوانه جویمت ---- ۱۱۳
غزل شماره ۱۳۸: کدام سرو ز سنبل نهاده بند به پایت ---- ۱۱۴
غزل شماره ۱۳۹: به قصد جان من در جلوه آمد قد رعنایت ---- ۱۱۴
غزل شماره ۱۴۰: زهی گشوده کمند بلا سلاسل مویت ---- ۱۱۴
حرف ث ---- ۱۱۵
غزل شماره ۱۴۱: عمرها فکر وصال تو عبث بود عبث ---- ۱۱۵
غزل شماره ۱۴۲: دادم از دست برون دامن دلبر به عبث ---- ۱۱۵
غزل شماره ۱۴۳: سالها از پی وصل تو دویدم به عبث ---- ۱۱۵
غزل شماره ۱۴۴: زهی طغیان حسنت بر شکیب کار من باعث ---- ۱۱۶
حرف ج ---- ۱۱۶
غزل شماره ۱۴۵: گلخنیان تو را نیست به بزم احتیاج ---- ۱۱۶
غزل شماره ۱۴۶: گر به دردم نرسد آن بت غافل چه علاج ---- ۱۱۶
غزل شماره ۱۴۷: اغیار را به صحبت جانان چه احتیاج ---- ۱۱۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۱۴۸: درختان تا شوند از باد گاهی راست گاهی کج ---- ۱۱۷
حرف ح ---- ۱۱۷
غزل شماره ۱۴۹: زهی ز تو دل ناوک سزای من مجروح ---- ۱۱۷
غزل شماره ۱۵۰: به زبان خرد این نکته صریح است صریح ---- ۱۱۸
غزل شماره ۱۵۱: ای لبت زنده کرده نام مسیح ---- ۱۱۸
غزل شماره ۱۵۲: دوش گفتند سخنها ز زبان تو صریح ---- ۱۱۸
حرف خ ---- ۱۱۹
غزل شماره ۱۵۳: غیر مگذار که در بزم تو آید گستاخ ---- ۱۱۹
غزل شماره ۱۵۴: زهی به دور تو آئین دلبران منسوخ ---- ۱۱۹
غزل شماره ۱۵۵: ای تو مجموعهٔ شوخی و سراپای تو شوخ ---- ۱۱۹
حرف د ---- ۱۱۹
غزل شماره ۱۵۶: چو یار تیغ ستیز از نیام کین بدر آرد ---- ۱۱۹
غزل شماره ۱۵۷: رفتی جهان پناها اقبال رهبرت باد ---- ۱۲۰
غزل شماره ۱۵۸: زندگانی بی غم عشق بتان یکدم مباد ---- ۱۲۰
غزل شماره ۱۵۹: شهریارا صاحبا رفتی خدا یار تو باد ---- ۱۲۰
غزل شماره ۱۶۰: دل مایل تو شد که سیه رو چو دیده باد ---- ۱۲۱
غزل شماره ۱۶۱: تا اختیار خود به رقیب آن نگار داد ---- ۱۲۱
غزل شماره ۱۶۲: خلل به دولت خان جهانستان مرساد ---- ۱۲۱
غزل شماره ۱۶۳: روزگاری رفت و از ما نامدت یک بار یاد ---- ۱۲۱
غزل شماره ۱۶۴: چو تو را به قصد جولان سم بادپا بجنبد ---- ۱۲۲
غزل شماره ۱۶۵: نخواهم از جمال عالم آشوبت نقاب افتد ---- ۱۲۲
غزل شماره ۱۶۶: دلی دارم که از تنگی درو جز غم نمی‌گنجد ---- ۱۲۲
غزل شماره ۱۶۷: دلم از غمش چه گویم که ره نفس ندارد ---- ۱۲۳
غزل شماره ۱۶۸: فضای کلبهٔ فقر آن قدر صفا دارد ---- ۱۲۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۱۶۹: تنی زلال‌وش آن سرو گل قبا دارد ---- ۱۲۳
غزل شماره ۱۷۰: سبکجولان سمندی کان پری در زیر ران دارد ---- ۱۲۳
غزل شماره ۱۷۱: به پیش اختر حسن تو مهر تاب ندارد ---- ۱۲۴
غزل شماره ۱۷۲: کدام صحبت پنهان تو را چنین دارد ---- ۱۲۴
غزل شماره ۱۷۳: دیگر که هوای گل خود روی تو دارد ---- ۱۲۵
غزل شماره ۱۷۴: طبیب من ز هجر خود مرارنجور می‌دارد ---- ۱۲۵
غزل شماره ۱۷۵: مرا خیال تو شبها به خواب نگذارد ---- ۱۲۵
غزل شماره ۱۷۶: چند عمرم در شب هجران به ماتم بگذرد ---- ۱۲۵
غزل شماره ۱۷۷: بس که روز و شبم از دل سپه غم گذرد ---- ۱۲۶
غزل شماره ۱۷۸: شبی که بر دلم آن ماه پاره می‌گذرد ---- ۱۲۶
غزل شماره ۱۷۹: روز محشر که خدا پرسش ما خواهد کرد ---- ۱۲۶
غزل شماره ۱۸۰: فلک به من نفسی گرچه سر گرانش کرد ---- ۱۲۷
غزل شماره ۱۸۱: چون طلوع آن آفتاب از مطلع اقبال کرد ---- ۱۲۷
غزل شماره ۱۸۲: از جیب حسن سرو قدی سر بدر نکرد ---- ۱۲۷
غزل شماره ۱۸۳: آن پری بگذشت و سوی ما نگاهی هم نکرد ---- ۱۲۸
غزل شماره ۱۸۴: جدائی تو هلاکم ز اشتیاق تو کرد ---- ۱۲۸
غزل شماره ۱۸۵: که گمان داشت که روزی تو سفر خواهی کرد ---- ۱۲۸
غزل شماره ۱۸۶: دی باد چو بوی تو ز بزم دگر آورد ---- ۱۲۸
غزل شماره ۱۸۷: بهتر است از هرچه دهقان در چمن می‌پرورد ---- ۱۲۹
غزل شماره ۱۸۸: اگر لطفت ز پای اشک و آهم شعله برگیرد ---- ۱۲۹
غزل شماره ۱۸۹: اجل خواهم مزاج خوی آن بیدادگر گیرد ---- ۱۲۹
غزل شماره ۱۹۰: چو ممکن نیست کانمه پاسبان محفلم سازد ---- ۱۳۰
غزل شماره ۱۹۱: چراغی آمد و بر آفتاب پهلو زد ---- ۱۳۰
غزل شماره ۱۹۲: خوش آن شبی که ز رویش نقاب برخیزد ---- ۱۳۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۱۹۳: چو عشق کوس سکون از گران عیاری زد ---- ۱۳۱
غزل شماره ۱۹۴: چو گریم بی تو اشگم از بن مژگان فرو ریزد ---- ۱۳۱
غزل شماره ۱۹۵: به وجود پاکت شه من ز بدان گزندی نرسد ---- ۱۳۱
غزل شماره ۱۹۶: خنک آن نسیم بشارتی که ز غایب از نظری رسد ---- ۱۳۱
غزل شماره ۱۹۷: زخم او یکبارگی امروز بر جان می‌رسد ---- ۱۳۲
غزل شماره ۱۹۸: گفتم تو را متاعی بهتر ز ناز باشد ---- ۱۳۲
غزل شماره ۱۹۹: ز بس کان جنگجو را احتزاز از صلح من باشد ---- ۱۳۲
غزل شماره ۲۰۰: به رهی کان سفری سرو روان خواهد شد ---- ۱۳۳
غزل شماره ۲۰۱: بی‌وفا یارا وفا و یاریت معلوم شد ---- ۱۳۳
غزل شماره ۲۰۲: هیچ میگویی اسیری داشتم حالش چه شد ---- ۱۳۳
غزل شماره ۲۰۳: هر خون که از درون ز دل مبتلا چکد ---- ۱۳۳
غزل شماره ۲۰۴: دلا گذشت شب هجر و یار از سفر آمد ---- ۱۳۴
غزل شماره ۲۰۵: دلا نخل امل بنشان که باز آن سروناز آمد ---- ۱۳۴
غزل شماره ۲۰۶: چو تیر غمزه افکندی به جان ناتوان آمد ---- ۱۳۴
غزل شماره ۲۰۷: کمان ناز به زه نازنین سوار من آمد ---- ۱۳۵
غزل شماره ۲۰۸: دم جاندان آن بت بر سرم با تیغ کین آمد ---- ۱۳۵
غزل شماره ۲۰۹: گه رفتن آن پری رو بوداع ما نیامد ---- ۱۳۵
غزل شماره ۲۱۰: زلفش مرا به کوشش خود می‌کشد به بند ---- ۱۳۵
غزل شماره ۲۱۱: یار بیدردی غیر و غم ما می‌داند ---- ۱۳۶
غزل شماره ۲۱۲: ای گل به کس این خوبی بسیار نمی‌ماند ---- ۱۳۶
غزل شماره ۲۱۳: بهترین طاقی که زیر طاق گردون بسته‌اند ---- ۱۳۶
غزل شماره ۲۱۴: یک جهان شوخی به یک عالم حیا آمیختند ---- ۱۳۷
غزل شماره ۲۱۵: یک دلان خوش دلی از فتح سلطان یافتند ---- ۱۳۷
غزل شماره ۲۱۶: دی همایون خبری مژده دهانم دادند ---- ۱۳۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۲۱۷: عاشقان نرد محبت چو به دلبر بازند ---- ۱۳۷
غزل شماره ۲۱۸: حسن روزافزون او ترسم جهان برهم زند ---- ۱۳۸
غزل شماره ۲۱۹: گر از جمال جهانتاب او نقاب کشند ---- ۱۳۸
غزل شماره ۲۲۰: بلا به من که ندارم غم بقا چکند ---- ۱۳۸
غزل شماره ۲۲۱: گر بر من آرمیده سمندش گذر کند ---- ۱۳۹
غزل شماره ۲۲۲: آه از آن لحظه که مجلس به غضب در شکند ---- ۱۳۹
غزل شماره ۲۲۳: چون باز خواهد کز طلب جوینده را دور افکند ---- ۱۳۹
غزل شماره ۲۲۴: هر کسی چیزی به پای آن پسر می افکند ---- ۱۳۹
غزل شماره ۲۲۵: خدا اگر چه ز پاکان دعا قبول کند ---- ۱۴۰
غزل شماره ۲۲۶: چشمت چو شهر غمزه را آرایش مژگان کند ---- ۱۴۰
غزل شماره ۲۲۷: عاشق از حسرت دیدار تو آهی نکند ---- ۱۴۰
غزل شماره ۲۲۸: عجب که دولت من بی‌بقائیی نکند ---- ۱۴۱
غزل شماره ۲۲۹: لعل تو رد شکست من زمزمه بس نمی‌کند ---- ۱۴۱
غزل شماره ۲۳۰: آخر ای پیمان گسل یاران به یاران این کنند ---- ۱۴۱
غزل شماره ۲۳۱: آسودگان چو نشئه درد آرزو کنند ---- ۱۴۲
غزل شماره ۲۳۲: دل وجان و سرو تن گر به فدای تو شوند ---- ۱۴۲
غزل شماره ۲۳۳: رندان که نقد جان به می ناب می‌دهند ---- ۱۴۲
غزل شماره ۲۳۴: ملامت گو که گاهی همچو ماه از روزنت بیند ---- ۱۴۲
غزل شماره ۲۳۵: دیشب که بر لبت لب جام شراب بود ---- ۱۴۳
غزل شماره ۲۳۶: امشب که چشم مست تو در مهد خواب بود ---- ۱۴۳
غزل شماره ۲۳۷: دی صبح دم که عارض او بی‌نقاب بود ---- ۱۴۳
غزل شماره ۲۳۸: همنشین امشب اگر آن بت چنین خواهد بود ---- ۱۴۳
غزل شماره ۲۳۹: دوش چشمم هم به خواب از فکر و هم بیدار بود ---- ۱۴۴
غزل شماره ۲۴۰: گنج وصل او به چون من بی‌وفائی حیف بود ---- ۱۴۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۲۴۱: مهی که شمع رخش نور دیدهٔ من بود ---- ۱۴۴
غزل شماره ۲۴۲: دردا که وصل یار به جز یک نفس نبود ---- ۱۴۵
غزل شماره ۲۴۳: گر شود پامال هجر این تن همان گیرم نبود ---- ۱۴۵
غزل شماره ۲۴۴: دی به شیرین عشوه هر دم سوی من دیدن چه بود ---- ۱۴۵
غزل شماره ۲۴۵: دی ز شوخی بر من آن توسن دوانیدن چه بود ---- ۱۴۶
غزل شماره ۲۴۶: یک دم ای سرو ز غمهای تو آزاد که بود ---- ۱۴۶
غزل شماره ۲۴۷: جز من آن کس که به وصل تو نشد شاد که بود ---- ۱۴۶
غزل شماره ۲۴۸: در شکار امروز صید آهوان او که بود ---- ۱۴۶
غزل شماره ۲۴۹: بر هر دلی که بند نهاد از نگاه خود ---- ۱۴۷
غزل شماره ۲۵۰: سیه چشمی که شادم داشت گاهی از نگاه خود ---- ۱۴۷
غزل شماره ۲۵۱: ز بس که نور ز حسن تو در جهان بدود ---- ۱۴۷
غزل شماره ۲۵۲: اول منزل عشقست بیابان فنا ---- ۱۴۸
غزل شماره ۲۵۳: دست به دست همچو گل آن بت مست می‌رود ---- ۱۴۸
غزل شماره ۲۵۴: آن که اشگم از پیش منزل به منزل می‌رود ---- ۱۴۸
غزل شماره ۲۵۵: باز ما را جان به استقبال جانان می‌رود ---- ۱۴۹
غزل شماره ۲۵۶: آن مه که صورتش ز مقابل نمی‌رود ---- ۱۴۹
غزل شماره ۲۵۷: از بادهٔ لاله تو چو در ژاله میرود ---- ۱۴۹
غزل شماره ۲۵۸: اگر شراب خوری صد جگر کباب شود ---- ۱۴۹
غزل شماره ۲۵۹: پیش او نیک و بد عاشق اگر ظاهر شود ---- ۱۵۰
غزل شماره ۲۶۰: چو کار به رغم از امید وصل تنگ شود ---- ۱۵۰
غزل شماره ۲۶۱: چشمم چو روز واقعه در خواب می‌شود ---- ۱۵۰
غزل شماره ۲۶۲: حسن را گر ناز او کالای دکان می‌شود ---- ۱۵۰
غزل شماره ۲۶۳: رهی دارم که از دوری به پایان دیر می‌آید ---- ۱۵۱
غزل شماره ۲۶۴: صبا از کشور آن پاکدامان دیر می‌آید ---- ۱۵۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۲۶۵: به گوشم مژدهٔ وصل از در و دیوار می‌آید ---- ۱۵۱
غزل شماره ۲۶۶: سخن کز حال خود گویم ز حرفم بوی درد آید ---- ۱۵۲
غزل شماره ۲۶۷: به خاکم آن بت اگر با رقیب درگذر آید ---- ۱۵۲
غزل شماره ۲۶۸: ز خانه ماه به ماه آفتاب من بدر آید ---- ۱۵۲
غزل شماره ۲۶۹: قضا از آسمان هرگه در بیداد بگشاید ---- ۱۵۳
غزل شماره ۲۷۰: غمزه‌اش دست چو بر غارت جان بگشاید ---- ۱۵۳
غزل شماره ۲۷۱: ازین لیلی و شانم خاطر ناشاد نگشاید ---- ۱۵۳
غزل شماره ۲۷۲: گر از درج دهانش دم زنم از من به تنگ آید ---- ۱۵۴
غزل شماره ۲۷۳: خوش آن بیداد کز فریاد من جانان برون آید ---- ۱۵۴
غزل شماره ۲۷۴: به اقبال از سفر چون مرکب آن نازنین آید ---- ۱۵۴
غزل شماره ۲۷۵: به قد فتنه گر چون در خرام آن نازنین آید ---- ۱۵۴
غزل شماره ۲۷۶: چو غافل از اجل صیدی سوی صیاد می‌آید ---- ۱۵۵
غزل شماره ۲۷۷: به مرگ کوه کن کزوی المها یاد می‌آید ---- ۱۵۵
غزل شماره ۲۷۸: با وجود آن که پیوند آن پری از من برید ---- ۱۵۵
غزل شماره ۲۷۹: عرق از برگ گل انگیختنش را نگرید ---- ۱۵۶
غزل شماره ۲۸۰: قاصد رساند مژده که جانان ما رسید ---- ۱۵۶
غزل شماره ۲۸۱: سرو خرامان من طره پریشان رسید ---- ۱۵۶
غزل شماره ۲۸۲: ز خواب دیده گشاد وز رخ نقاب کشید ---- ۱۵۷
غزل شماره ۲۸۳: زاهدان منع ز دیر و می نابم مکنید ---- ۱۵۷
غزل شماره ۲۸۴: خبر از رفتن آن سرو روانم مدهید ---- ۱۵۷
حرف ذ ---- ۱۵۷
غزل شماره ۲۸۵: کنم چو شرح غم او سواد بر کاغذ ---- ۱۵۸
غزل شماره ۲۸۶: ای زهر خندهٔ تو چو شهد و شکر لذیذ ---- ۱۵۸
غزل شماره ۲۸۷: ای شربت جفای تو هم تلخ و هم لذیذ ---- ۱۵۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حرف ر ---- ۱۵۸
غزل شماره ۲۸۸: بس که چون باران نیسان ای سحاب خوش مطر ---- ۱۵۸
غزل شماره ۲۸۹: بر مه روی تو خط مشگ بار ---- ۱۵۹
غزل شماره ۲۹۰: چنین که من ز تو خود را نموده‌ام بیزار ---- ۱۵۹
غزل شماره ۲۹۱: تا شده ای گل به تو اغیار یار ---- ۱۵۹
غزل شماره ۲۹۲: زهی ز سلطنتت روزگار منت دار ---- ۱۶۰
غزل شماره ۲۹۳: افکنده ره به کلبهٔ درویش خاکسار ---- ۱۶۰
غزل شماره ۲۹۴: پیشت از سهوی که کردم ای خدیو کامکار ---- ۱۶۰
غزل شماره ۲۹۵: تا به سر منزل چشمم کنی ای سرو گذار ---- ۱۶۰
غزل شماره ۲۹۶: زین بیشتر رکاب ستم سر گران مدار ---- ۱۶۱
غزل شماره ۲۹۷: ای طور تو را جهان خریدار ---- ۱۶۱
غزل شماره ۲۹۸: دانم اگر از دلبری قانع به جانی ای پسر ---- ۱۶۱
غزل شماره ۲۹۹: دور از تو خاک ره ز جنون می‌کنم به سر ---- ۱۶۲
غزل شماره ۳۰۰: شطرنج صحبت من و آن مایهٔ سرور ---- ۱۶۲
حرف ز ---- ۱۶۲
غزل شماره ۳۰۱: عشق کهن به کوی تو می‌آردم هنوز ---- ۱۶۲
غزل شماره ۳۰۲: زهی ربوده لعل تو صد فسون پرداز ---- ۱۶۲
غزل شماره ۳۰۳: لشگر عشقت سیاهی می‌کند از دور باز ---- ۱۶۳
غزل شماره ۳۰۴: یک صبح ببام آی و ز رخ پرده برانداز ---- ۱۶۳
غزل شماره ۳۰۵: آفت من یک نگه زان نرگس مستانه ساز ---- ۱۶۴
غزل شماره ۳۰۶: ای هنوزت مژه از صف شکنی بر سر ناز ---- ۱۶۴
غزل شماره ۳۰۷: ای از می غرور تو لبریز جام ناز ---- ۱۶۴
غزل شماره ۳۰۸: ناصحا از سر بالین من این پند ببر ---- ۱۶۵
غزل شماره ۳۰۹: دوش گر بزمم گذر کرد آن مه مجلس فروز ---- ۱۶۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۳۱۰: دوش سرگرم از وثاق آن کوکب گیتی فروز ---- ۱۶۵
غزل شماره ۳۱۱: حسن را تکیه‌گه آن طرف کلاهست امروز ---- ۱۶۵
غزل شماره ۳۱۲: به من که آتش عشقش نکرده دود هنوز ---- ۱۶۶
غزل شماره ۳۱۳: ز عنبر آتش حسنت نکرده دود هنوز ---- ۱۶۶
غزل شماره ۳۱۴: دل در بدن کباب و مرا دیده تر هنوز ---- ۱۶۶
غزل شماره ۳۱۵: مردم و بر دل من باز غم یار هنوز ---- ۱۶۶
غزل شماره ۳۱۶: ز دور یاسمنت سبزه سر نکرده هنوز ---- ۱۶۷
غزل شماره ۳۱۷: ای در زمان خط تو بازار فتنه تیز ---- ۱۶۷
غزل شماره ۳۱۸: بزم کین آرا و در ساغر می بیداد ریز ---- ۱۶۷
حرف س ---- ۱۶۸
غزل شماره ۳۱۹: عقل در میدان عشق آهسته می‌راند فرس ---- ۱۶۸
غزل شماره ۳۲۰: با من از ابنای عالم دلبری مانده است و بس ---- ۱۶۸
غزل شماره ۳۲۱: آخر ای بی‌رحم حال ناتوان خود بپرس ---- ۱۶۸
غزل شماره ۳۲۲: ای پری راه دیار آن پری پیکر بپرس ---- ۱۶۹
غزل شماره ۳۲۳: آن قدر شوق گل روی تو دارم که مپرس ---- ۱۶۹
غزل شماره ۳۲۴: باز آشفته‌ام از خوی تو چندان که مپرس ---- ۱۶۹
غزل شماره ۳۲۵: ای سنگ دل ز پرسش روز جزا بترس ---- ۱۶۹
غزل شماره ۳۲۶: خموشیت گره افکند در دل همه کس ---- ۱۷۰
حرف ش ---- ۱۷۰
غزل شماره ۳۲۷: آمد ز خانه بیرون در بر قبای زرکش ---- ۱۷۰
غزل شماره ۳۲۸: شبی که می‌فکند بی تو در دلم الم آتش ---- ۱۷۰
غزل شماره ۳۲۹: هرتار که در طره عنبر شکن استش ---- ۱۷۰
غزل شماره ۳۳۰: محل گرمی جولان بزیر سرو بلندش ---- ۱۷۱
غزل شماره ۳۳۱: رخش شمعی است دود آن کمند عنبر آلودش ---- ۱۷۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۳۳۲: ز دل دودی بلند آویخته زلف نگون سارش ---- ۱۷۱
غزل شماره ۳۳۳: ز مهیست داغ بر دل که ندیده‌ام هنوزش ---- ۱۷۲
غزل شماره ۳۳۴: ای به ستم دل تو خوش تیغ بکش مرا بکش ---- ۱۷۲
غزل شماره ۳۳۵: بیش ازین منت وصل و از رخ آن ماه مکش ---- ۱۷۲
غزل شماره ۳۳۶: صد سال ز من دارد اگر هجر نهانش ---- ۱۷۲
غزل شماره ۳۳۷: هزارگونه متاع است ناز را به دکانش ---- ۱۷۳
غزل شماره ۳۳۸: آن شاه حسن بین و به تمکین نشستنش ---- ۱۷۳
غزل شماره ۳۳۹: بزم برهم زده‌ای ای دل بر خشم به جوش ---- ۱۷۳
غزل شماره ۳۴۰: ز خانه تاخت برون کرده ساغری دو سه نوش ---- ۱۷۳
غزل شماره ۳۴۱: سحر به کوچه بیگانه‌ای فتادم دوش ---- ۱۷۴
غزل شماره ۳۴۲: آهوی او که بود بیشه دل صیدگهش ---- ۱۷۴
غزل شماره ۳۴۳: به عزم رقص چون در جنبش آید نخل بالایش ---- ۱۷۴
غزل شماره ۳۴۴: مهی که زینت حسنست گرمی خویش ---- ۱۷۵
غزل شماره ۳۴۵: پری وشی دل دیوانه می‌کشد سویش ---- ۱۷۵
غزل شماره ۳۴۶: مباش ای مدعی خوش دل که از من رنجه شد خویش ---- ۱۷۵
حرف ص ---- ۱۷۶
غزل شماره ۳۴۷: کاش مرگم سازد امشب از فغان کردن خلاص ---- ۱۷۶
غزل شماره ۳۴۸: مدعی چند بود با سگ آن کو مخصوص ---- ۱۷۶
غزل شماره ۳۴۹: منم از مهر به غم خوردنت ای یار حریص ---- ۱۷۶
حرف ض ---- ۱۷۷
غزل شماره ۳۵۰: آخر ای سنگدل از کشتن ما چیست غرض ---- ۱۷۷
غزل شماره ۳۵۱: ای طاعت تو بر همهٔ کائنات فرض ---- ۱۷۷
غزل شماره ۳۵۲: روزی که گشت بر همهٔ عالم نماز فرض ---- ۱۷۷
حرف ط ---- ۱۷۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۳۵۳: نه می‌نهم از دست عشق جام نشاط ---- ۱۷۸
غزل شماره ۳۵۴: گوش کردن سخنان تو غلط بود غلط ---- ۱۷۸
غزل شماره ۳۵۵: صبر در جور و جفای تو غلط بود غلط ---- ۱۷۸
حرف ظ ---- ۱۷۸
غزل شماره ۳۵۶: به هجر یار که از غیر آن ندارم حظ ---- ۱۷۹
غزل شماره ۳۵۷: من بی‌تو ندارم از چمن حظ ---- ۱۷۹
غزل شماره ۳۵۸: ز لاله‌زار مرا بی‌جمال دل نواز چه فیض ---- ۱۷۹
غزل شماره ۳۵۹: دارم از طبع ستم خیز تو حظی و چه حظ ---- ۱۸۰
حرف ع ---- ۱۸۰
غزل شماره ۳۶۰: تا میان من و آن مه شده کلفت واقع ---- ۱۸۰
غزل شماره ۳۶۱: آن که بود از تو به یک حرف زبانی قانع ---- ۱۸۰
غزل شماره ۳۶۲: گدایان را بود از آستانها پاسبان مانع ---- ۱۸۱
حرف غ ---- ۱۸۱
غزل شماره ۳۶۳: آمد از مجلس برون در سر هوای سیر باغ ---- ۱۸۱
غزل شماره ۳۶۴: ای به من صدق و صفای تو دروغ ---- ۱۸۱
غزل شماره ۳۶۵: تا کی کشی به بی گنهان از عتاب تیغ ---- ۱۸۲
غزل شماره ۳۶۶: چو بر من زد آن ترک خون خوار تیغ ---- ۱۸۲
حرف ف ---- ۱۸۲
غزل شماره ۳۶۷: دهد اگرچه برون در بی‌شمار صدف ---- ۱۸۲
غزل شماره ۳۶۸: بعد مرگ من نکرد آن مه تاسف برطرف ---- ۱۸۳
غزل شماره ۳۶۹: آن پری را گوهر عصمت ز کف شد حیف حیف ---- ۱۸۳
حرف ق ---- ۱۸۳
غزل شماره ۳۷۰: زهی ز عشق جهانی تو را به جان مشتاق ---- ۱۸۳
غزل شماره ۳۷۱: بیچاره باشد همواره عاشق ---- ۱۸۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۳۷۲: ز تب نالان شدی جانان عاشق ---- ۱۸۴
غزل شماره ۳۷۳: بر در دل می‌زنند نوبت سلطان عشق ---- ۱۸۴
غزل شماره ۳۷۴: باز علم زد ز بیابان عشق ---- ۱۸۴
غزل شماره ۳۷۵: این آینه‌گون سقف که آبیست معلق ---- ۱۸۵
حرف ک ---- ۱۸۵
غزل شماره ۳۷۶: در فراقش چون ندادم جان خود را ای فلک ---- ۱۸۵
غزل شماره ۳۷۷: او کشیده خنجر و من جامه جان کرده چاک ---- ۱۸۵
غزل شماره ۳۷۸: ما که می‌سازیم خود را در فراق او هلاک ---- ۱۸۶
غزل شماره ۳۷۹: ای قدت همچو نیشکر نازک ---- ۱۸۶
غزل شماره ۳۸۰: مژده ای صبر که شد هجرت هجران نزدیک ---- ۱۸۶
حرف گ ---- ۱۸۷
غزل شماره ۳۸۱: ای روی تو از می ارغوان رنگ ---- ۱۸۷
حرف ل ---- ۱۸۷
غزل شماره ۳۸۲: صدامید از تو داشتم در دل ---- ۱۸۷
غزل شماره ۳۸۳: ای جمالت قبلهٔ جان ابرویت محراب دل ---- ۱۸۷
غزل شماره ۳۸۴: رسید باز طپاننده کبوتر دل ---- ۱۸۸
غزل شماره ۳۸۵: زدی به دست ارادت چو حلقه بر در دل ---- ۱۸۸
غزل شماره ۳۸۶: گر پا نهی ز لطف به مهمانسرای دل ---- ۱۸۸
غزل شماره ۳۸۷: گشته در عشق کار من مشکل ---- ۱۸۸
غزل شماره ۳۸۸: ای دهانت را موکل خضر خط بر سلسبیل ---- ۱۸۹
حرف م ---- ۱۸۹
غزل شماره ۳۸۹: گر پردهٔ گردون ز سرشگم نکشد نم ---- ۱۸۹
غزل شماره ۳۹۰: اگر دوری ز من در آرزویت زار می‌میرم ---- ۱۸۹
غزل شماره ۳۹۱: خانهٔ دوری دل از همه پرداخته‌ام ---- ۱۸۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۳۹۲: لب پر سوال بر سر راهی نشسته‌ام ---- ۱۹۰
غزل شماره ۳۹۳: بس که چشم امشب به چشم عشوه‌سازش داشتم ---- ۱۹۰
غزل شماره ۳۹۴: بر سر کوی تو هرگاه که پیدا گشتم ---- ۱۹۰
غزل شماره ۳۹۵: من شیدا چرا از عقل و دین یک باره برگشتم ---- ۱۹۱
غزل شماره ۳۹۶: چون من به در هجر ز بیداد تو رفتم ---- ۱۹۱
غزل شماره ۳۹۷: ز خاک کوی تو گریان سفر گزیدم و رفتم ---- ۱۹۱
غزل شماره ۳۹۸: تو چون رفتی به سلطان خیالت ملک دل دادم ---- ۱۹۱
غزل شماره ۳۹۹: دی به دنبال یکی کبک خرام افتادم ---- ۱۹۲
غزل شماره ۴۰۰: زخم نگهت نهفته خوردم ---- ۱۹۲
غزل شماره ۴۰۱: ز کج بینی به زلفت نسبت چین ختن کردم ---- ۱۹۲
غزل شماره ۴۰۲: به مجلس بحث از آن خصمانه اغیار می‌کردم ---- ۱۹۳
غزل شماره ۴۰۳: به بزمش دوش رنگ‌آمیزی بسیار می‌کردم ---- ۱۹۳
غزل شماره ۴۰۴: ای شمع بتان تا کی بر گرد درت گردم ---- ۱۹۳
غزل شماره ۴۰۵: برای نیم نگاهی چو عذر خواه تو گردم ---- ۱۹۳
غزل شماره ۴۰۶: در بزم چون به کین تو غالب گمان شدم ---- ۱۹۴
غزل شماره ۴۰۷: بهر دعا از درت چون به درون آمدم ---- ۱۹۴
غزل شماره ۴۰۸: ز لطف و قهر او و در خندهای گریه آلودم ---- ۱۹۴
غزل شماره ۴۰۹: باز سرگشته مژگان سیهی گردیدم ---- ۱۹۵
غزل شماره ۴۱۰: چون متاع دو جهان را به خرد سنجیدم ---- ۱۹۵
غزل شماره ۴۱۱: به هجران کرده بودم خو که ناگه روی او دیدم ---- ۱۹۵
غزل شماره ۴۱۲: هوسم رخ به رخ شاه خیال تو نشاند ---- ۱۹۵
غزل شماره ۴۱۳: شبی کان سرو سیم اندام را درخواب می‌دیدم ---- ۱۹۶
غزل شماره ۴۱۴: به خود دوشینه لطفی از ادای یار فهمیدم ---- ۱۹۶
غزل شماره ۴۱۵: ساز خروش کرده دل ناز پرورم ---- ۱۹۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۴۱۶: اگر می‌بینمت با غیر غیرت می‌کشد زارم ---- ۱۹۷
غزل شماره ۴۱۷: به صلح یار در هر انجمن می‌خواند اغیارم ---- ۱۹۷
غزل شماره ۴۱۸: ز بس که مهر تو با این و آن یقین دارم ---- ۱۹۷
غزل شماره ۴۱۹: من آنم که جز عشق کاری ندارم ---- ۱۹۸
غزل شماره ۴۲۰: به سینه داغ نهانی که داشتم ز تو دارم ---- ۱۹۸
غزل شماره ۴۲۱: من منفعل که پیشت دو جهان گناه دارم ---- ۱۹۸
غزل شماره ۴۲۲: خوش آن ساعت که خندان پیشت ای سیمین بدن میرم ---- ۱۹۹
غزل شماره ۴۲۳: من که از ادعیه خوانان دگر ممتازم ---- ۱۹۹
غزل شماره ۴۲۴: به بزم او حریفان را ز مستی دست و پا بوسم ---- ۱۹۹
غزل شماره ۴۲۵: ای هزارت چشم در هر گوشه سرگردان چشم ---- ۲۰۰
غزل شماره ۴۲۶: افکن گذر به کلبه ما تا بهم رسد ---- ۲۰۰
غزل شماره ۴۲۷: کو اجل تا من نقاب تن ز جان خود کشم ---- ۲۰۰
غزل شماره ۴۲۸: رسید نغمه ای از باده‌نوشی تو به گوشم ---- ۲۰۰
غزل شماره ۴۲۹: گر من به مردن دل نهم آسوده جانی را چه غم ---- ۲۰۱
غزل شماره ۴۳۰: به دشمن یارئی در قتل خود از یار می‌فهمم ---- ۲۰۱
غزل شماره ۴۳۱: به فنا بنده رهی می‌دانم ---- ۲۰۱
غزل شماره ۴۳۲: من نه مجنونم که خواهم روی در صحرا کنم ---- ۲۰۲
غزل شماره ۴۳۳: دور از تو بر روی بتان چون چشم پرخون افکنم ---- ۲۰۲
غزل شماره ۴۳۴: بس که همیشه در غمت فکر محال می‌کنم ---- ۲۰۲
غزل شماره ۴۳۵: زین گونه چو در مشق جنون حلقه چو نونم ---- ۲۰۲
غزل شماره ۴۳۶: گر شود ریش درون رخنه گر بیرونم ---- ۲۰۲
غزل شماره ۴۳۷: ز دستت جیب گل پیراهنانرا چاک می‌بینم ---- ۲۰۳
غزل شماره ۴۳۸: دل خود را هنوز اندر تمنای تو می‌بینم ---- ۲۰۳
غزل شماره ۴۳۹: از سر کوی تو با صدگونه سودا می‌روم ---- ۲۰۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۴۴۰: گرچه ناچار از درت ای سرو رعنا می‌روم ---- ۲۰۴
غزل شماره ۴۴۱: مفتون چشم کم نگه پر فتنه‌ات شوم ---- ۲۰۴
غزل شماره ۴۴۲: کو دل که محو نرگس جادو فنت شوم ---- ۲۰۴
غزل شماره ۴۴۳: وصل کو تا بی‌نیاز از وصل آن دلبر شوم ---- ۲۰۴
غزل شماره ۴۴۴: خوش آن که هم زبان به تو شیرین بیان شوم ---- ۲۰۵
غزل شماره ۴۴۵: مهر بیگانگی آغاز تو را بنده شوم ---- ۲۰۵
غزل شماره ۴۴۶: منم آن گدا که باشد سر کوی او پناهم ---- ۲۰۵
غزل شماره ۴۴۷: تو به زور حسن ایمن مشو از سپاه آهم ---- ۲۰۵
غزل شماره ۴۴۸: به من حیفست شمشیر سیاست‌دار عبرت هم ---- ۲۰۶
غزل شماره ۴۴۹: آن شوخ جانان آشنا سوزد دل بیگانه هم ---- ۲۰۶
غزل شماره ۴۵۰: بس که ما از روی رسوائی نقاب افکنده‌ام ---- ۲۰۶
غزل شماره ۴۵۱: ما به عهدت خانهٔ دل از طرب پرداختیم ---- ۲۰۷
غزل شماره ۴۵۲: بس که ماندیم به زنجیر جنون پیر شدیم ---- ۲۰۷
غزل شماره ۴۵۳: تو کشیده تیغ و مرا هوس که ز قید جان برهانیم ---- ۲۰۷
غزل شماره ۴۵۴: همچو شمع از مجلست گریان و سوزان می‌رویم ---- ۲۰۸
غزل شماره ۴۵۵: چو نتوانم به مردم قصه آن بی‌وفا گویم ---- ۲۰۸
حرف ن ---- ۲۰۸
غزل شماره ۴۵۶: مرا صید افکنی زد زخم و بند افند در گردن ---- ۲۰۸
غزل شماره ۴۵۷: پا چون کشم ز کوی تو کانجا زمان زمان ---- ۲۰۸
غزل شماره ۴۵۸: بس که به من زر فشاند دست زرافشان خان ---- ۲۰۹
غزل شماره ۴۵۹: زهی ز دست کرم گسترت کرم باران ---- ۲۰۹
غزل شماره ۴۶۰: رویت که هست صورت چین شرمسار از آن ---- ۲۰۹
غزل شماره ۴۶۱: تا به کی جان کسی دل بری از هیچ کسان ---- ۲۱۰
غزل شماره ۴۶۲: صبا تحیت بلبل به بوستان برسان ---- ۲۱۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۴۶۳: ای صبا درد من خسته به درمان برسان ---- ۲۱۰
غزل شماره ۴۶۴: تا بر سپهر از زر انجم بود نشان ---- ۲۱۱
غزل شماره ۴۶۵: آمدم با ناله‌های زار هم دم هم چنان ---- ۲۱۱
غزل شماره ۴۶۶: شد پرده درم سوز درون از تو چه پنهان ---- ۲۱۱
غزل شماره ۴۶۷: ای نگاهت آهوان را گرم بازی ساختن ---- ۲۱۲
غزل شماره ۴۶۸: شغل دهقان چیست ز آب و گل نهال انگیختن ---- ۲۱۲
غزل شماره ۴۶۹: رخت را آفتاب سایه‌گستر می‌توان گفتن ---- ۲۱۲
غزل شماره ۴۷۰: گرچه در دیده‌تر جای تو نتوان کردن ---- ۲۱۲
غزل شماره ۴۷۱: فتنه می‌خیزد از آن ترکانه دامن برزدن ---- ۲۱۳
غزل شماره ۴۷۲: روز من زان زلف میدانم سیه خواهد شدن ---- ۲۱۳
غزل شماره ۴۷۳: ای ابرویت به وقت اشارت زبان حسن ---- ۲۱۳
غزل شماره ۴۷۴: ای تو نکرده جز جفا آن چه نکرده‌ای بکن ---- ۲۱۴
غزل شماره ۴۷۵: چون شدم صیدت به گیسوی خودت دربند کن ---- ۲۱۴
غزل شماره ۴۷۶: در پرده عشق آهنگ زد ای فتنه قانون ساز کن ---- ۲۱۴
غزل شماره ۴۷۷: بیا ای عشق تمکین مرا از گرد ره بشکن ---- ۲۱۵
غزل شماره ۴۷۸: گفتمش دم به دم آزار دل زار مکن ---- ۲۱۵
غزل شماره ۴۷۹: ای پارسای کعبه رو عزم سر آن کو مکن ---- ۲۱۵
غزل شماره ۴۸۰: چون نمودی رخ به من یک لحظه بدخوئی مکن ---- ۲۱۵
غزل شماره ۴۸۱: از آن پیش رقیبان مهر ورزدیار من با من ---- ۲۱۶
غزل شماره ۴۸۲: ساخت شب مرا سیه دود دل فکار من ---- ۲۱۶
غزل شماره ۴۸۳: بت پرستی را شعار خود کنم تا یار من ---- ۲۱۶
غزل شماره ۴۸۴: در ملک بودی اگر یک ذره عشق یار من ---- ۲۱۶
غزل شماره ۴۸۵: یارب که خواند آیت عجز و نیاز من ---- ۲۱۷
غزل شماره ۴۸۶: به زیر لب سخنگویان گذشت آن دلربا از من ---- ۲۱۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۴۸۷: ای خدنگ مژهات عقده گشای دل من ---- ۲۱۷
غزل شماره ۴۸۸: ای به بالا فتنه سرگردان بالای تو من ---- ۲۱۸
غزل شماره ۴۸۹: گر شود از دیده نهان ماه من ---- ۲۱۸
غزل شماره ۴۹۰: ز بس کز توست زیر بارجان مبتلای من ---- ۲۱۸
غزل شماره ۴۹۱: چو می‌خواهد که نامم نشنود بیگانه رای من ---- ۲۱۹
غزل شماره ۴۹۲: با وجود وصل شد زندان حرمان جای من ---- ۲۱۹
غزل شماره ۴۹۳: سرگرمئی کو تا نهم از کنج عزلت پا برون ---- ۲۱۹
غزل شماره ۴۹۴: از سپاه حسن آخر یک سوار آمد برون ---- ۲۱۹
غزل شماره ۴۹۵: با او شبی از دیر می‌خواهم خراب آیم برون ---- ۲۲۰
غزل شماره ۴۹۶: دو دل ربا که بلای دلند و آفت دین ---- ۲۲۰
غزل شماره ۴۹۷: چو در چوگان زدن آن مه نگون گردد ز پشت زین ---- ۲۲۰
غزل شماره ۴۹۸: به دوستی خودم میکشی که رای من است این ---- ۲۲۱
غزل شماره ۴۹۹: پردهٔ ما میدری کائین زیبائیست این ---- ۲۲۱
غزل شماره ۵۰۰: حسن می‌نازد به رخسارت چه رخسارست این ---- ۲۲۱
غزل شماره ۵۰۱: بر رخ به قصد دل منه زلف دو تا را بیش از این ---- ۲۲۱
غزل شماره ۵۰۲: جانا مران رخش جفا بر خاکساران بیش از این ---- ۲۲۲
غزل شماره ۵۰۳: آینه بردار و حسن جان فزای خویش بین ---- ۲۲۲
غزل شماره ۵۰۴: شاهانه رخش راندن آن خردسال بین ---- ۲۲۲
غزل شماره ۵۰۵: ز دیده در دلم ای سرو دل ربا بنشین ---- ۲۲۳
حرف و ---- ۲۲۳
غزل شماره ۵۰۶: چون برفروزد آینه زان آفتاب رو ---- ۲۲۳
غزل شماره ۵۰۷: مراست رشتهٔ جان کاکل معنبر او ---- ۲۲۳
غزل شماره ۵۰۸: آن کوست قبلهٔ همه کس قبله‌جو در او ---- ۲۲۳
غزل شماره ۵۰۹: تائبم از می به دور نرگس غماز او ---- ۲۲۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۵۱۰: دوش چون دیدم نهان در روی آتشناک او ---- ۲۲۴
غزل شماره ۵۱۱: آن منتظر گدازی چشم سیاه او ---- ۲۲۴
غزل شماره ۵۱۲: باز امشب ز اقتضای شوخ طبعی‌های او ---- ۲۲۵
غزل شماره ۵۱۳: زآب دو دیده گل کنم خاک در سرای او ---- ۲۲۵
غزل شماره ۵۱۴: حرف در مجلس نگویم جز به هم زانوی او ---- ۲۲۵
غزل شماره ۵۱۵: یارب آن مه را که خواهم زد قضا در کوی او ---- ۲۲۶
غزل شماره ۵۱۶: شبم ز روز گرفتارتر به مشغلهٔ تو ---- ۲۲۶
غزل شماره ۵۱۷: گفتم ز پند من شود تغییر در اطوار تو ---- ۲۲۶
غزل شماره ۵۱۸: ای مرا دلبر و دل آرا تو ---- ۲۲۷
غزل شماره ۵۱۹: رساند جان به لبم روزگار فرقت تو ---- ۲۲۷
غزل شماره ۵۲۰: ای گردن بلند قدان در کمند تو ---- ۲۲۷
غزل شماره ۵۲۱: صیدی که لعب عشق فکندش به بند تو ---- ۲۲۸
غزل شماره ۵۲۲: ای همچو آهوان دلم دم شکار تو ---- ۲۲۸
غزل شماره ۵۲۳: زهی بالا بلندان سر به پیش از اعتدال تو ---- ۲۲۸
غزل شماره ۵۲۴: کاکل که سر نهاده به طرف جبین تو ---- ۲۲۸
غزل شماره ۵۲۵: هر که دیدم چونی از غم به فغانست که تو ---- ۲۲۹
غزل شماره ۵۲۶: مدعی در مجلسم جا می‌دهد پهلوی تو ---- ۲۲۹
غزل شماره ۵۲۷: چون به رخ عرق فشان میکشی آستین فرو ---- ۲۲۹
غزل شماره ۵۲۸: زلف معنبر برفشان گو جان ما بر باد شو ---- ۲۲۹
غزل شماره ۵۲۹: ای سرو گلندام که داری کمر از مو ---- ۲۳۰
حرف ه ---- ۲۳۰
غزل شماره ۵۳۰: ای نرد حسن باخته با آفتاب و ماه ---- ۲۳۰
غزل شماره ۵۳۱: امشب اندر بزم آن پرهیز فرما پادشاه ---- ۲۳۰
غزل شماره ۵۳۲: باز برخاسته از دشت بلا گرد سپاه ---- ۲۳۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۵۳۳: از نسیم آن خطم در حیرت از صنع اله ---- ۲۳۱
غزل شماره ۵۳۴: زهی کرشمهٔ تو را سرمه‌سای چشم سیاه ---- ۲۳۱
غزل شماره ۵۳۵: یار از جعد سمن‌سا مشک بر گل ریخته ---- ۲۳۲
غزل شماره ۵۳۶: جلوهٔ آن حور پیکر خونم از دل ریخته ---- ۲۳۲
غزل شماره ۵۳۷: تا دست را حنا بست دل برد ازین شکسته ---- ۲۳۲
غزل شماره ۵۳۸: ز چوگان بازی آمد زلف بر رخسار آشفته ---- ۲۳۲
غزل شماره ۵۳۹: خط اگرت سبزه طرف لاله نهفته ---- ۲۳۳
غزل شماره ۵۴۰: آمد به تیغ کین ره ارباب دین زده ---- ۲۳۳
غزل شماره ۵۴۱: به دست دیده عنان دل فکار مده ---- ۲۳۳
غزل شماره ۵۴۲: شبهای هجران همنشین از مهر او یادم مده ---- ۲۳۴
غزل شماره ۵۴۳: پند گوی تو چه‌ها تا به تو فهمانیده ---- ۲۳۴
غزل شماره ۵۴۴: قلم نسخ بران بر ورق حسن همه ---- ۲۳۴
غزل شماره ۵۴۵: نمی‌دانم ز خود افتادگان داری خبر یا نه ---- ۲۳۵
حرف ی ---- ۲۳۵
غزل شماره ۵۴۶: من کیستم به دوزخ هجران فتاده‌ای ---- ۲۳۵
غزل شماره ۵۴۷: صبح مرا به ظن غلط شام کرده‌ای ---- ۲۳۵
غزل شماره ۵۴۸: از قید عهد بنده تو خود رسته بوده‌ای ---- ۲۳۶
غزل شماره ۵۴۹: دی باز جرعه نوش ز جام که بوده‌ای ---- ۲۳۶
غزل شماره ۵۵۰: بیش از دی گرم استغنا زدن گردیده‌ای ---- ۲۳۶
غزل شماره ۵۵۱: بر دل فکنده پرتو نادیده آفتابی ---- ۲۳۶
غزل شماره ۵۵۲: ای گل خود رو چه بد کردم که خوارم ساختی ---- ۲۳۷
غزل شماره ۵۵۳: اگر مقدار عشق پاک را دلدار دانستی ---- ۲۳۷
غزل شماره ۵۵۴: کارش یارم از ستم دایم مکدر داشتی ---- ۲۳۷
غزل شماره ۵۵۵: مرا به دست غم خود گذاشتی رفتی ---- ۲۳۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۵۵۶: به رقیب سفری وعده رفتن دادی ---- ۲۳۸
غزل شماره ۵۵۷: بریدی از من آن پیوند با بدخواه هم کردی ---- ۲۳۸
غزل شماره ۵۵۸: اگر آگه ز اخلاص من آزرده دل گردی ---- ۲۳۸
غزل شماره ۵۵۹: بر در درج قفل زدم یک چندی ---- ۲۳۹
غزل شماره ۵۶۰: چو می‌نماید، که هست با من، جفا و جورت، ز روی یاری ---- ۲۳۹
غزل شماره ۵۶۱: زد به درونم آتش تنگ قبا سواری ---- ۲۳۹
غزل شماره ۵۶۲: دلا زان گل بریدی خاطرت آسود پنداری ---- ۲۴۰
غزل شماره ۵۶۳: این طلعت و رخسار که دارد که تو داری ---- ۲۴۰
غزل شماره ۵۶۴: سرلشگر حسن است نگاهی که تو داری ---- ۲۴۰
غزل شماره ۵۶۵: باز ای دل شورانگیز رو سوی کسی داری ---- ۲۴۰
غزل شماره ۵۶۶: باز بر من نظر افکنده شکار اندازی ---- ۲۴۱
غزل شماره ۵۶۷: چه باشد گر سنان غمزه را زین تیزتر سازی ---- ۲۴۱
غزل شماره ۵۶۸: به جرم این که گفتم سوز خود با عالم‌افروزی ---- ۲۴۱
غزل شماره ۵۶۹: از بهر حسرت دادنم هر لحظه منشین با کسی ---- ۲۴۲
غزل شماره ۵۷۰: دل را اگر ز صبر به جان آورد کسی ---- ۲۴۲
غزل شماره ۵۷۱: توسن حسن کرده زین طفل غیور سرکشی ---- ۲۴۲
غزل شماره ۵۷۲: شوق می‌گرداندم بر گرد شمع سرکشی ---- ۲۴۲
غزل شماره ۵۷۳: نکشد ناز مسیح آن که تو جانش باشی ---- ۲۴۳
غزل شماره ۵۷۴: آن که هرگز نزد از شرم در معشوقی ---- ۲۴۳
غزل شماره ۵۷۵: بر روی یار اغیار را چشمی به آن آلودگی ---- ۲۴۴
غزل شماره ۵۷۶: ساربان بر ناقه می‌بندد به سرعت محملی ---- ۲۴۴
غزل شماره ۵۷۷: از باده عیشم بود مستانه به کف جامی ---- ۲۴۴
غزل شماره ۵۷۸: رفتی و رفت بی‌رخت از دیده روشنی ---- ۲۴۴
غزل شماره ۵۷۹: دم بسمل شدن در قبله باید روی قربانی ---- ۲۴۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۵۸۰: ز اشک سرخ برای نزول جانانی ---- ۲۴۵
غزل شماره ۵۸۱: به زبان غمزه رانی چو روم به عشوه خوانی ---- ۲۴۵
غزل شماره ۵۸۲: گذری بناز و گوئی ز چه باز دلگرانی ---- ۲۴۶
غزل شماره ۵۸۳: اقبال ظفر پیوند در کار جهانبانی ---- ۲۴۶
غزل شماره ۵۸۴: رو ای صبا بر آن سرو دلستان که تو دانی ---- ۲۴۶
غزل شماره ۵۸۵: چنان مکن که مرا هم نفس به آه کنی ---- ۲۴۷
غزل شماره ۵۸۶: ساقیا چون جام جمشیدی پر از می میکنی ---- ۲۴۷
غزل شماره ۵۸۷: محتشم چون عمر صرف خدمت وی میکنی ---- ۲۴۷
غزل شماره ۵۸۸: نگشتی یار من تا طور یاریهای من بینی ---- ۲۴۸
غزل شماره ۵۸۹: این است که خوار و زارم از وی ---- ۲۴۸
غزل شماره ۵۹۰: دیده‌ام مست و سرانداز و غزل خوان برهی ---- ۲۴۸
غزل شماره ۵۹۱: من و ملکی و خریداری مژگان سیهی ---- ۲۴۹
غزل شماره ۵۹۲: ای رشگ بتان به کج کلاهی ---- ۲۴۹
غزل شماره ۵۹۳: دارم سری پر از شور از طفل کج کلاهی ---- ۲۴۹
غزل شماره ۵۹۴: مرا حرص نگه هردم به رغبت می‌برد جائی ---- ۲۵۰
غزل شماره ۵۹۵: به جائی امن آرامیده مرغی داشت ماوایی ---- ۲۵۰
غزل شماره ۵۹۶: در سیر چمن دیدم سرو چمن آرائی ---- ۲۵۰
غزل شماره ۵۹۷: نیست پیوند گسل مرغ دل شیدائی ---- ۲۵۱
غزل شماره ۵۹۸: صورت به این لطافت سیرت به این نکوئی ---- ۲۵۱
غزل شماره ۵۹۹: دل خود رای مرا برده گل خودروئی ---- ۲۵۱
غزل شماره ۶۰۰: به جائی دلت گرم سوداست گوئی ---- ۲۵۲
غزل شماره ۶۰۱: هنوزت به ما کینه برجاست گوئی ---- ۲۵۲
قصاید ---- ۲۵۲
حرف ا ---- ۲۵۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قصیده شماره ۱: نفیر مرغ سحر خوان چو شد بلندنوا ---- ۲۵۲
قصیده شماره ۲: ز خاک هر سر خاری که میشود پیدا ---- ۲۵۵
قصیده شماره ۳: گرت هواست که دایم درین وسیع فضا ---- ۲۵۷
حرف ب ---- ۲۶۲
قصیده شماره ۴: ای ماه چارده ز جمال تو در حجاب ---- ۲۶۲
قصیده شماره ۵: تا نقش ناتوانی من چرخ زد بر آب ---- ۲۶۳
قصیده شماره ۶: ناگهان بر گرد بخت ملک سر از مهد خواب ---- ۲۶۵
قصیده شماره ۷: سرورا ادعیهات تا برسانم به نصاب ---- ۲۶۶
قصیده شماره ۸: جهان جهان دگر شد چو گشت زینت یاب ---- ۲۶۶
قصیده شماره ۹: از بس که چهره سوده تو را بر در آفتاب ---- ۲۶۷
حرف ت ---- ۲۶۹
قصیده شماره ۱۰: چو گل ز صد طرفم چاک در گریبانست ---- ۲۷۰
قصیده شماره ۱۱: سرای دهر که در تحت این نه ایوان است ---- ۲۷۱
حرف ج ---- ۲۷۳
قصیده شماره ۱۲: آن که درد همه کس رابه تو فرمود علاج ---- ۲۷۳
حرف د ---- ۲۷۵
قصیده شماره ۱۳: تا هست جهان به کام خان باد ---- ۲۷۵
قصیده شماره ۱۴: اگر چه مادر ایام خوش نتیجه فتاد ---- ۲۷۵
قصیده شماره ۱۵: مرا غمی است ز بیداد چرخ بی‌بنیاد ---- ۲۷۶
قصیده شماره ۱۶: دهنده‌ای که به گل نکهت و به گل جان داد ---- ۲۷۸
قصیده شماره ۱۷: چرخ را باز مه روی تو حیران دارد ---- ۲۸۰
قصیده شماره ۱۸: ز آهم بر عذار نازکش زلف آن چنان لرزد ---- ۲۸۱
قصیده شماره ۱۹: تا بدن دستگاه جان باشد ---- ۲۸۲
قصیده شماره ۲۰: ملک اگر جسم و عدل جان باشد ---- ۲۸۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قصیده شماره ۲۱: زمانه را دگر آبی به روی کار آمد ---- ۲۸۵
قصیده شماره ۲۲: شب دوش از فغانم آن چنان عالم به جان آمد ---- ۲۸۶
قصیده شماره ۲۳: چون شاه نطق دست به تیغ زبان کند ---- ۲۸۷
قصیده شماره ۲۴: سدهٔ آصفیش بود سلیمان به سجود ---- ۲۸۹
قصیده شماره ۲۵: بر آصف سخی دل به اذل بود سه عید ---- ۲۹۰
قصیده شماره ۲۶: ز پرگار فلک نقشی به روی کار می‌آید ---- ۲۹۱
قصیده شماره ۲۷: دوش ز ره قاصدی خرم و خندان رسید ---- ۲۹۲
قصیده شماره ۲۸: دی قاصدی به کلبهٔ این ناتوان رسید ---- ۲۹۳
حرف ر ---- ۲۹۴
قصیده شماره ۲۹: زهی محیط شکوه تو را فلک معبر ---- ۲۹۴
قصیده شماره ۳۰: شبی به دایتش از روزگار هجر به تر ---- ۲۹۵
قصیده شماره ۳۱: چو از جوزا برون تازد تکاور خسرو خاور ---- ۲۹۶
قصیده شماره ۳۲: سهی بالای بزم آرای مه سیمای مهرآسا ---- ۲۹۸
قصیده شماره ۳۳: رفتی به حرب باد رفیقت درین سفر ---- ۲۹۹
قصیده شماره ۳۴: وقت کم بختی که مرغ دولتم می‌ریخت پر ---- ۲۹۹
قصیده شماره ۳۵: ای به فر ذات بی‌همتا دو عالم را مقر ---- ۳۰۰
قصیده شماره ۳۶: گشت در مهد گران جنبش دهر آخر کار ---- ۳۰۱
قصیده شماره ۳۷: دارم از گلشن ایام درین فصل بهار ---- ۳۰۳
قصیده شماره ۳۸: به ساحل خواهد افتادن دگر بار ---- ۳۰۵
قصیده شماره ۳۹: بیماری به پای حضورم شکسته خار ---- ۳۰۷
قصیده شماره ۴۰: بر دوش حاملان فلک باد پایدار ---- ۳۰۸
قصیده شماره ۴۱: در نسبت است خسرو شاهان نامدار ---- ۳۰۹
حرف ز ---- ۳۱۰
قصیده شماره ۴۲: در وثاق خاص خود گرد یساق افشاند باز ---- ۳۱۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حرف ک ---- ۳۱۱
قصیده شماره ۴۳: باز نوبت زن دی بر افق کاخ فلک ---- ۳۱۱
حرف ل ---- ۳۱۳
قصیده شماره ۴۴: همایون باد شغل آصفی بر آصف عادل ---- ۳۱۳
قصیده شماره ۴۵: اقبال بین که از پی طی ره وصال ---- ۳۱۴
قصیده شماره ۴۶: داد کوشش اندر عزت مور ذلیل ---- ۳۱۵
حرف م ---- ۳۱۶
قصیده شماره ۴۷: خوش آن زبان که شود چون زبان لوح و قلم ---- ۳۱۶
قصیده شماره ۴۸: من و دو اسبه دوانیدن کمیت قلم ---- ۳۱۶
قصیده شماره ۴۹: ای نثار شام گیسویت خراج مصر و شام ---- ۳۱۹
قصیده شماره ۵۰: باد در عیش مدام از بهجت عید صیام ---- ۳۲۰
قصیده شماره ۵۱: روزه رفت و آمد از نزدیک مخدوم الانام ---- ۳۲۱
قصیده شماره ۵۲: ایا صبا برسان تحفهٔ درود و سلام ---- ۳۲۲
قصیده شماره ۵۳: ای جهان را به دولت تو نظام ---- ۳۲۳
قصیده شماره ۵۴: ز تاب مشگل اگر نگسلد رگ جانم ---- ۳۲۵
حرف ن ---- ۳۲۶
قصیده شماره ۵۵: صد شکر کز شفای شهنشاه کامران ---- ۳۲۶
قصیده شماره ۵۶: رایت فتح جدید گفت شه کامران ---- ۳۲۹
قصیده شماره ۵۷: بود به چنگ درنگ جیب مهم جهان ---- ۳۳۰
قصیده شماره ۵۸: ای دهر پیر عیش ز سر گیر کاسمان ---- ۳۳۲
قصیده شماره ۵۹: آیت اقبال شد رایت سلطان حسن ---- ۳۳۳
قصیده شماره ۶۰: باز شد چشم جهان ای بخت خواب آلودهان ---- ۳۳۴
قصیده شماره ۶۱: دمید صبحی و از پرتو دمیدن آن ---- ۳۳۶
قصیده شماره ۶۲: کاشان که مصر روی زمین است در جهان ---- ۳۳۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قصیده شماره ۶۳: شد عراق آباد روزی کز خراسان شد روان ---- ۳۳۸
قصیده شماره ۶۴: چو دی نسیم سحر خورد بر مشام جهان ---- ۳۴۱
قصیده شماره ۶۵: باد مسعود و همایون خلعت شاه جهان ---- ۳۴۲
قصیده شماره ۶۶: رسید باز به گوش زمان نوید امان ---- ۳۴۴
قصیده شماره ۶۷: شکر خدا که پایهٔ دولت ز آسمان ---- ۳۴۶
قصیده شماره ۶۸: به که درین گفته معجز بیان ---- ۳۴۷
قصیده شماره ۶۹: مژده‌ای اهل زمین که اقبال بر هفت آسمان ---- ۳۴۷
قصیده شماره ۷۰: به عنوان عیادت ساخت مقدار مرا افزون ---- ۳۴۹
قصیده شماره ۷۱: مژدهٔ عالم را که دهر از امر رب‌العالمین ---- ۳۵۰
قصیده شماره ۷۲: داده فزون از فلک زیب زمان و زمین ---- ۳۵۱
حرف ه ---- ۳۵۱
قصیده شماره ۷۳: یارب از عزالهی قرنها دارد نگاه ---- ۳۵۱
حرف ی ---- ۳۵۲
قصیده شماره ۷۴: به صبر یافت نهال امید نشو و نمائی ---- ۳۵۲
قصیده شماره ۷۵: بر اشراف این عید و آن کامکاری ---- ۳۵۴
قصیده شماره ۷۶: درین ضعف آن قدر دارم ز بیماری گر انباری ---- ۳۵۵
قصیده شماره ۷۷: بده داد طرب چون شد بلند از لطف ربانی ---- ۳۵۶
قصیده شماره ۷۸: به شاه شه نشان تا باشد ارزانی جهانبانی ---- ۳۵۸
قصیده شماره ۷۹: از آنم شکوه است از طول ایام پریشانی ---- ۳۶۰
قصیده شماره ۸۰: بیا ای رسول از در مهربانی ---- ۳۶۰
قصیده شماره ۸۱: دوستان مژده که از موهبت سبحانی ---- ۳۶۲
مثنویات ---- ۳۶۴
شمارهٔ ۱ ---- ۳۶۴
شمارهٔ ۱۰ ---- ۳۶۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شمارهٔ ۱۱ ---- ۳۶۶
شمارهٔ ۱۲ ---- ۳۶۷
شمارهٔ ۲ - وله فی‌المثنوی ---- ۳۶۷
شمارهٔ ۳ - فی مرثیه امام حسین علیه‌السلام ---- ۳۶۹
شمارهٔ ۴ - ایضا فی مدحه ---- ۳۶۹
شمارهٔ ۵ - وله ایضا ---- ۳۷۱
شمارهٔ ۶ - این چند بیت دیگر جهت نقش خلاصه خمسه‌ای که بخط میرمعزالدین مرقوم گردیده است گفته ---- ۳۷۲
شمارهٔ ۷ - این چند بیت بجهت تزویجی گفته که بحسب استعداد میان ایشان نبوده ---- ۳۷۲
شمارهٔ ۸ - این ابیات مثنوی حسب‌الحال گفته در عذر ارسال شعر به بزرگی که شعر می‌گفته ---- ۳۷۳
شمارهٔ ۹ - مثنوی در مرگ حیرتی شاعر ---- ۳۷۳
رباعیات ---- ۳۷۵
حرف ا ---- ۳۷۵
رباعی شماره ۱: این عیدم از آن قبلهٔ آمال جدا ---- ۳۷۵
رباعی شماره ۲: وز یک جهتان ساختهٔ ممتاز مرا ---- ۳۷۵
رباعی شماره ۳: لطف تو کلید قفل وسواس مرا ---- ۳۷۵
حرف ب ---- ۳۷۵
رباعی شماره ۴: بر بستر درد رفته پای تو به خواب ---- ۳۷۵
رباعی شماره ۵: وان چشم دو بین که بود هم رفت به خواب ---- ۳۷۶
حرف ت ---- ۳۷۶
رباعی شماره ۶: بازوی شهان چو بالشش زیر سرت ---- ۳۷۶
رباعی شماره ۷: وز ناز به من نمودی آن نرگس مست ---- ۳۷۶
رباعی شماره ۸: خلقت همهٔ زیردست از روز الست ---- ۳۷۶
رباعی شماره ۹: وز آصفیش سلطنت ایمن ز فناست ---- ۳۷۶
رباعی شماره ۱۰: انواع صنایع بهم آمیخته است ---- ۳۷۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رباعی شماره ۱۱: وز غیرتش آب زندگی کاسته است ---- ۳۷۶
رباعی شماره ۱۲: مه بر درش از چرخ کبود آمده است ---- ۳۷۶
رباعی شماره ۱۳: سررشتهٔ دین رفت به ناکام ز دست ---- ۳۷۷
رباعی شماره ۱۴: عید که و مه مبارک و فیروزست ---- ۳۷۷
رباعی شماره ۱۵: چون ریزش خون دوست می‌دارد دوست ---- ۳۷۷
رباعی شماره ۱۶: دام دل و دین طرز نگه کردن اوست ---- ۳۷۷
رباعی شماره ۱۷: صد آیهٔ فیض بیش دربارهٔ اوست ---- ۳۷۷
رباعی شماره ۱۸: فرمانده از آنست که فرمانبر توست ---- ۳۷۷
رباعی شماره ۱۹: ریزنده خونها ز سر خنجر توست ---- ۳۷۷
رباعی شماره ۲۰: وین زینت و زیب چرخ خرگاهی ازوست ---- ۳۷۷
رباعی شماره ۲۱: وان نیز که داده سرور ار عنائیست ---- ۳۷۸
رباعی شماره ۲۲: پرنور ز نعلین فلک فرسایت ---- ۳۷۸
حرف د ---- ۳۷۸
رباعی شماره ۲۳: در واقعه دیدم که به من اسبی داد ---- ۳۷۸
رباعی شماره ۲۴: آوازهٔ شهرتش در افاق افتاد ---- ۳۷۸
رباعی شماره ۲۵: کز مادر دهر از همه عالم زیر سرت ---- ۳۷۸
رباعی شماره ۲۶: بهبود تو خاطر اعدای تو باد ---- ۳۷۸
رباعی شماره ۲۷: پیغام رسان رقعه به ان بحر و داد ---- ۳۷۸
رباعی شماره ۲۸: از عمر گروستانی خواهم کرد ---- ۳۷۸
رباعی شماره ۲۹: بر من ستم از طاقت من بیش نکرد ---- ۳۷۹
رباعی شماره ۳۰: جرم دو جهان به جرم من ضم سازد ---- ۳۷۹
رباعی شماره ۳۱: وز میل به ذیل باد می‌آویزد ---- ۳۷۹
رباعی شماره ۳۲: نخلی به نزاکت قدت کم ریزد ---- ۳۷۹
رباعی شماره ۳۳: گاه از همه باب حاتمم می‌دانند ---- ۳۷۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رباعی شماره ۳۴: آیینه که بینم این تن غم فرسود ---- ۳۷۹
رباعی شماره ۳۵: هر ساتل به من تفقدی می‌فرمود ---- ۳۷۹
رباعی شماره ۳۷: ظرفش ز جهان وسیع‌تر خواهد بود ---- ۳۷۹
رباعی شماره ۳۸: تسخیر جهان مرتبهٔ پستش بود ---- ۳۸۰
رباعی شماره ۳۹: پیوسته چو بسته بر رخ مادر جود ---- ۳۸۰
رباعی شماره ۴۰: در شرم تو اغراق به نوعی فرمود ---- ۳۸۰
حرف ر ---- ۳۸۰
رباعی شماره ۴۱: گر شب بسر افکنی و گردی سیار ---- ۳۸۰
حرف ز ---- ۳۸۰
رباعی شماره ۴۲: نی‌تاب نشستن است و نی پای گریز ---- ۳۸۰
حرف ش ---- ۳۸۰
رباعی شماره ۴۳: از بس که به فعل بوالعجب دارد خوش ---- ۳۸۰
رباعی شماره ۴۴: کار همه جز عاشق زندانی خویش ---- ۳۸۰
حرف ف ---- ۳۸۱
رباعی شماره ۴۵: ور مهر منیر خوانمش نیست گزاف ---- ۳۸۱
حرف ک ---- ۳۸۱
رباعی شماره ۴۶: وی نخل قد تو را تحرک نازک ---- ۳۸۱
حرف گ ---- ۳۸۱
رباعی شماره ۴۷: وی چرخ شکاری تو با چرخ به چنگ ---- ۳۸۱
حرف ل ---- ۳۸۱
رباعی شماره ۴۸: بی‌سجدهٔ تو طاعت ما نا مقبول ---- ۳۸۱
رباعی شماره ۴۹: نقدی که عیار بودش از اصل جلیل ---- ۳۸۱
رباعی شماره ۵۰: اندر دم امتیاز با سعی جمیل ---- ۳۸۱
رباعی شماره ۵۱: کاراسته صد بلا از آئین جمیل ---- ۳۸۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رباعی شماره ۵۲: بی‌دانائی و راه علم و تحصیل ---- ۳۸۲
رباعی شماره ۵۳: از میل درو به که نمایم تعجیل ---- ۳۸۲
رباعی شماره ۵۴: این منزل فیض‌بخش بی‌مثل و عدیل ---- ۳۸۲
حرف م ---- ۳۸۲
رباعی شماره ۵۵: در تک شکند تارک خورشید بسم ---- ۳۸۲
رباعی شماره ۵۶: کز عارضه‌ای گشته مزاجش درهم ---- ۳۸۲
رباعی شماره ۵۷: وز تذکره نام تو شیرین لب و کام ---- ۳۸۲
رباعی شماره ۵۸: وی چرخ به سده تو در سجده مدام ---- ۳۸۲
رباعی شماره ۵۹: بیمارتر از چشم سیه مست توام ---- ۳۸۳
رباعی شماره ۶۰: بروی ز تب هجری تو بگداخته‌ام ---- ۳۸۳
رباعی شماره ۶۱: سودی و زیان نیز دو چندان کردم ---- ۳۸۳
رباعی شماره ۶۲: بسیار خطر دارد ازو اسلامم ---- ۳۸۳
رباعی شماره ۶۳: آمد به وداع تو دل خود کامم ---- ۳۸۳
رباعی شماره ۶۴: نظارگی بزم وصال تو شوم ---- ۳۸۳
رباعی شماره ۶۵: زاهد به ثواب و من به امید عظیم ---- ۳۸۳
حرف ن ---- ۳۸۳
رباعی شماره ۶۶: با من ره غالبیت اندر همه فن ---- ۳۸۳
رباعی شماره ۶۷: باید ز چه رسوای جهان گردیدن ---- ۳۸۴
رباعی شماره ۶۸: چشم از گنه بی گنهان پوشیدن ---- ۳۸۴
رباعی شماره ۶۹: دور از ره دین فتاده‌ام وای به من ---- ۳۸۴
رباعی شماره ۷۰: تا ناف پر است از نافه چین ---- ۳۸۴
رباعی شماره ۷۱: افت چه بلای صبر و آرام است این ---- ۳۸۴
رباعی شماره ۷۲: در صورت او قدرت جبار ببین ---- ۳۸۴
حرف و ---- ۳۸۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رباعی شماره ۷۳: در طعنهٔ آلایش من عصمت تو ---- ۳۸۴
رباعی شماره ۷۴: بیش از همه بندم کمر خدمت تو ---- ۳۸۴
رباعی شماره ۷۵: هستند هزار بنده در خدمت تو ---- ۳۸۵
رباعی شماره ۷۶: در وادی دین شیر خدا هادی تو ---- ۳۸۵
رباعی شماره ۷۷: آب چه زمزم به زمین رفته فرو ---- ۳۸۵
رباعی شماره ۷۸: گفتم به نظاره کام بردارم ازو ---- ۳۸۵
حرف ی ---- ۳۸۵
رباعی شماره ۷۹: آرای به مدح ملک بطحائی ---- ۳۸۵
رباعی شماره ۸۰: در راه وفا و مهر سست آمده‌ای ---- ۳۸۵
رباعی شماره ۸۱: در بارگه وفا ستونم کردی ---- ۳۸۵
رباعی شماره ۸۲: صد شکر که بر علاج قدرت داری ---- ۳۸۵
رباعی شماره ۸۳: از جام جهان نماسبق برده بسی ---- ۳۸۶
رباعی شماره ۸۴: هرگوشه گذشت از فلک چوگانی ---- ۳۸۶
رباعی شماره ۸۵: رجعت کند اختلال در رفعت وی ---- ۳۸۶
رباعی شماره ۸۶: سرگرم تو ذرات ز مه تا ماهی ---- ۳۸۶
قطعات ---- ۳۸۶
حرف ا ---- ۳۸۶
شماره ۱: که بودند در آن به نشو و نما ---- ۳۸۶
شماره ۲: که بود شیوهٔ او قسمت شراب سخا ---- ۳۸۷
شماره ۳: گردیده بود گردون محفل فروز دنیا ---- ۳۸۷
شماره ۴: در حالت اعراض و خوشی احسان را ---- ۳۸۷
شماره ۵: نبود در دل او جز محبت مولا ---- ۳۸۷
حرف ب ---- ۳۸۷
شماره ۶: وز رخ گشود شاهدا من و امان نقاب ---- ۳۸۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شماره ۷: صد خلل در کار شرع از فوت آن عالی‌جناب ---- ۳۸۸
شماره ۸: مهر سپهر مرتبهٔ ماه فلک جناب ---- ۳۸۸
شماره ۹: آن که نادیده جهان رفت به خواب ---- ۳۸۸
شماره ۱۰: که بادش بهشت معلی نصیب ---- ۳۸۸
حرف ت ---- ۳۸۸
شماره ۱۱: هم به صفات از همه کس هم به ذات ---- ۳۸۸
شماره ۱۲: آن که چون او طامعی در بحر و بر صورت نیست ---- ۳۸۹
شماره ۱۳: آئینه‌وش ز صیقل عدلش منور است ---- ۳۸۹
شماره ۱۴: میدان نورد مدحت مقصود قشر است ---- ۳۸۹
شماره ۱۵: تارک آرای خلق ایام است ---- ۳۸۹
شماره ۱۶: چون زایر تربت حسین است ---- ۳۹۰
شماره ۱۷: به ز مدح مشتری گیر تو یک پرگاله نیست ---- ۳۹۱
شماره ۱۸: از جهان چون خیمه زد بر طرف انهار بهشت ---- ۳۹۱
حرف ح ---- ۳۹۱
شماره ۱۹: صاحب نظم و مقالات فصیح ---- ۳۹۱
حرف د ---- ۳۹۱
شماره ۲۰: پاکیزه طینت و ملکی خوی و پاکزاد ---- ۳۹۱
شماره ۲۱: زیاده از همه اسباب شوکت و شان داد ---- ۳۹۲
شماره ۲۲: هرچه از بدو ازل داد باو نیکو داد ---- ۳۹۲
شماره ۲۳: سر به امر خالق اکبر نهاد ---- ۳۹۲
شماره ۲۴: آن که چرخ بی‌هنر با بخت او پرخاش کرد ---- ۳۹۳
شماره ۲۵: در تلاطم همه گوهر به کنار اندازد ---- ۳۹۳
شماره ۲۶: کز بار آن مصیبت پشت فلک دو تا شد ---- ۳۹۳
شماره ۲۷: منصوری شاعر تاخت و ز دهر مسافر شد ---- ۳۹۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شماره ۲۸: که به خلد از شرف مقابل شد ---- ۳۹۳
شماره ۲۹: ز علم جعفری چون کامجو شد ---- ۳۹۴
شماره ۳۰: وی به طبع سلیم بی‌مانند ---- ۳۹۴
شماره ۳۱: که جیب و دامن پر زر به سایل افشاند ---- ۳۹۴
شماره ۳۲: جرعهای کرم از جام عطا نوشیدند ---- ۳۹۴
شماره ۳۳: که چون متاع سخن ز آسمان فرود آرند ---- ۳۹۵
شماره ۳۴: ملک کامکار ملک وجود ---- ۳۹۵
شماره ۳۵: کز عدم نامد نظیرش در وجود ---- ۳۹۶
شماره ۳۶: خرد پیر ز تدبیر تو شرمنده شود ---- ۳۹۶
شماره ۳۷: گفت مدحی بهر چه خواست رسید ---- ۳۹۶
شماره ۳۸: دهر هر گل را که بهتر دید چید ---- ۳۹۶
شماره ۳۹: علم افراز عالم توحید ---- ۳۹۷
شماره ۴۰: آخر از بی‌طاقتی تیغ جزا خواهم کشید ---- ۳۹۷
شماره ۴۱: که رخت بقا سوی عقبی کشید ---- ۳۹۸
حرف ر ---- ۳۹۸
شماره ۴۲: در نظر عقل شود جلوه‌گر ---- ۳۹۸
شماره ۴۳: قرۀالاعیان محمد ممن آن عالی گوهر ---- ۳۹۸
شماره ۴۴: بهر برخورداری از هر وعده‌ات عمری دگر ---- ۳۹۸
شماره ۴۵: در دری قیمت آن دریا دل والاگهر ---- ۳۹۹
شماره ۴۶: در میغ فنا کرد نهان روی منبر ---- ۳۹۹
شماره ۴۷: ز من مخواه و مجو از درخت خشک ثمر ---- ۳۹۹
شماره ۴۸: که بود تاجر فرزانه‌ای چو او نادر ---- ۳۹۹
شماره ۴۹: ای جهان را عهد نو هنگامه‌ات خرم بهار ---- ۴۰۰
شماره ۵۰: به ذات جهاندارشان افتخار ---- ۴۰۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حرف س ---- ۴۰۱
شماره ۵۱: داردش کیوان به صد اخلاص پاس ---- ۴۰۱
حرف ش ---- ۴۰۱
شماره ۵۲: که به سیل اجل از دهر برآمد بی‌خش ---- ۴۰۱
شماره ۵۳: در ملک خویش آتش آزار را بکش ---- ۴۰۲
شماره ۵۴: در راه جود غاشیه‌ات حاتمان به دوش ---- ۴۰۲
شماره ۵۵: وی تو را جود و نوال از بجر گوهرپاش بیش ---- ۴۰۲
حرف ف ---- ۴۰۲
شماره ۵۶: در یک دانه جلیل صدف ---- ۴۰۲
شماره ۵۷: برین مسجد که نورش رفته تا سقف ---- ۴۰۳
حرف ک ---- ۴۰۳
شماره ۵۸: بست حکمش به حلقهٔ فتراک ---- ۴۰۳
حرف ل ---- ۴۰۳
شماره ۵۹: نشه اقبالش از فیض ازل در آب و گل ---- ۴۰۳
شماره ۶۰: که شد تا چه غایت به بیداد مایل ---- ۴۰۳
شماره ۶۱: زین خاکدان رساند به افلاک موج فضل ---- ۴۰۴
شماره ۶۲: که خرد خواندیش استاد عقول ---- ۴۰۴
شماره ۶۳: ملک و فلک و ملک به دارا تحویل ---- ۴۰۴
حرف م ---- ۴۰۴
شماره ۶۴: به بار اشگ جگر گون ز دیده پرنم ---- ۴۰۴
شماره ۶۵: هم به صفا پادشه وهم به نام ---- ۴۰۵
شماره ۶۶: در زیر چرخ چنبری لاجورد فام ---- ۴۰۵
شماره ۶۷: زبدهٔ سادات ذوی الاحترام ---- ۴۰۵
شماره ۶۸: آن که بود از بدو فطرت از سخندانان تمام ---- ۴۰۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شماره ۶۹: بس که امیدوار گردیدم ---- ۴۰۶
شماره ۷۰: جدل آغازم و کارت سازم ---- ۴۰۶
شماره ۷۱: صد فصل ز ریشخند می‌آموزم ---- ۴۰۶
شماره ۷۲: گوهری از قلزم ز خار علم ---- ۴۰۶
شماره ۷۳: نیاز من که به جان و دلش هوا خواهم ---- ۴۰۶
شماره ۷۴: از سخن صد خزانه می‌خواهم ---- ۴۰۷
شماره ۷۵: محمد رسول امین کریم ---- ۴۰۷
حرف ن ---- ۴۰۷
شماره ۷۶: که دودش گذر کرد از چرخ گردون ---- ۴۰۷
شماره ۷۷: ازین جهان به جهان دگر گرفت وطن ---- ۴۰۸
شماره ۷۸: برای جلوس خدیو جهان ---- ۴۰۸
شماره ۷۹: که در شک جوی جنانست و آبروی جهان ---- ۴۰۸
شماره ۸۰: بوی طوفان خیزی کون و مکان ---- ۴۰۹
شماره ۸۱: ملاذ اهل جهان کارساز اهل زمان ---- ۴۰۹
شماره ۸۲: چراغ بدر ز بده دودمان ---- ۴۱۰
شماره ۸۳: می‌شنیدم خروش ماتمیان ---- ۴۱۰
شماره ۸۴: کهکشان بهر ستوران تو کاه از کهکشان ---- ۴۱۰
شماره ۸۵: که فزونست حشمتش ز جهان ---- ۴۱۱
شماره ۸۶: فرزند رسول و نور یزدان ---- ۴۱۱
شماره ۸۷: آن که فردا خواهمش کردن علامت در جهان ---- ۴۱۱
شماره ۸۸: قضا سپرده به دست تصرف تو عنان ---- ۴۱۲
شماره ۸۹: کز خط او داشت خجلت سنبل اندر بوستان ---- ۴۱۳
شماره ۹۰: نهال تازه رس بی مثال گلشن جان ---- ۴۱۳
شماره ۹۱: گر شود یک نفس آن گوهر نایاب ز من ---- ۴۱۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شماره ۹۲: شان تو بی‌نیاز است از مدح خوانی من ---- ۴۱۳
شماره ۹۳: کز اثرش گشت جهانی حزین ---- ۴۱۳
شماره ۹۴: رشتهٔ مهر امیرالممنین حبل‌المتقین ---- ۴۱۴
حرف و ---- ۴۱۴
شماره ۹۵: در دهر یک معرف شیرین ادا چو او ---- ۴۱۴
شماره ۹۶: زد به تیغ کین عدویی بیخ او ---- ۴۱۴
شماره ۹۷: وی درکمال حشمت ارباب حاجت از تو ---- ۴۱۴
شماره ۹۸: ادبار با هزار تواضع سلام تو ---- ۴۱۴
شماره ۹۹: کز تعصب چست بر بندم میان خود به هجو ---- ۴۱۶
حرف ه ---- ۴۱۶
شماره ۱۰۰: روشن ز رویش آینهٔ آفتاب و مه ---- ۴۱۶
شماره ۱۰۱: خرم و غم زدا و محنت کاه ---- ۴۱۶
شماره ۱۰۲: آستان تو ملجاء است و پناه ---- ۴۱۶
شماره ۱۰۳: که پروازش گذشت از ذروهٔ ماه ---- ۴۱۷
شماره ۱۰۴: دور از جور خویش شرمنده ---- ۴۱۷
شماره ۱۰۵: خسرو تخت فلک سوده جبین صد باره ---- ۴۱۷
شماره ۱۰۶: ز حیرت دیدهٔ افلاک خیره ---- ۴۱۷
شماره ۱۰۷: استمالت‌های عام شامله ---- ۴۱۸
شماره ۱۰۸: بد شیخ بابویه سلام الوری علیه ---- ۴۱۸
حرف ی ---- ۴۱۸
شماره ۱۰۹: جنبشی بحر لطف ربانی ---- ۴۱۸
شماره ۱۱۰: سر رشته وفای مرا تاب داده‌ای ---- ۴۱۹
شماره ۱۱۱: ای خداوندی ملاذی اعتضادی صاحبی ---- ۴۱۹
شماره ۱۱۲: کافتاب سپهر ایجادی ---- ۴۱۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شماره ۱۱۳: بندگی را شرف بر آزادی ---- ۴۱۹
شماره ۱۱۴: آن که نبود به هیاتش دگری ---- ۴۲۰
شماره ۱۱۵: جان ستاننده ز اعدانه به تلخی به خموشی ---- ۴۲۰
شماره ۱۱۶: دست بیعت داد با آل علی ---- ۴۲۰
شماره ۱۱۷: مه خورشید پرتو مه چه رایات سلطانی ---- ۴۲۰
شماره ۱۱۸: رشتهٔ عمر عزیزی کو تهی ---- ۴۲۰
حرف ا ---- ۴۲۱
شماره ۱۱۹: چون رفت و خرد حساب کمیت سال ---- ۴۲۱
شماره ۱۲۰: وی گران گوهر خزانه جود ---- ۴۲۱
غزلیات از رسالهٔ جلالیه ---- ۴۲۱
حرف ا ---- ۴۲۱
شماره ۱: رو که تا دم زده‌ام سوخته‌ام پاک تو را ---- ۴۲۱
شماره ۲: دلگران از هستیم مپسند دلدار مرا ---- ۴۲۱
شماره ۳: ورنه شهبازی ز چنگت می‌کشد بیرون مرا ---- ۴۲۲
شماره ۴: از همچو مرگ به گسست پیوند جسم و جان را ---- ۴۲۲
حرف ت ---- ۴۲۲
شماره ۵: آن جا اگر روی و گر آئی برابر است ---- ۴۲۲
شماره ۶: خمیرمایهٔ چندین هزار درد و غم است ---- ۴۲۳
شماره ۷: صد رشک تا سبب نیست با خود درین صدد کیست ---- ۴۲۳
شماره ۸: به این امید من هم چند روزی رفتم از کویت ---- ۴۲۳
شماره ۹: نمی‌گفتم که خواهد بست همت رختم از کویت ---- ۴۲۳
حرف د ---- ۴۲۴
شماره ۱۰: دلبری دادت بقدر ناز ودلداری نداد ---- ۴۲۴
شماره ۱۲: گیرد بلا کناری عشق از میان برافتد ---- ۴۲۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شماره ۱۳: هم شب شاهی در درویش فرخ فال زد ---- ۴۲۴
شماره ۱۴: به کام عشق بازان شاه حسنت کامران باشد ---- ۴۲۵
شماره ۱۵: که از غروب و طلوعش دو شهر زیر و زبر شد ---- ۴۲۵
شماره ۱۶: بس خرابم من یک امروز دگر محمل مبند ---- ۴۲۵
شماره ۱۷: که مردمش ز بت خود عزیزتر دانند ---- ۴۲۵
شماره ۱۸: روی تو چند آینهٔ مرد و زن بود ---- ۴۲۶
شماره ۱۹: کو تیغ که انتقام کشم از زبان خود ---- ۴۲۶
شماره ۲۰: امروز هم شد اندکی فردا ندانم چون شود ---- ۴۲۶
شماره ۲۱: برق این شعله هویدا تر ازین می‌باید ---- ۴۲۶
شماره ۲۲: چشم بی‌سرمهٔ سیاهش نگرید ---- ۴۲۷
شماره ۲۳: فکر خود کن که سپه بر در دروازه رسید ---- ۴۲۷
حرف ر ---- ۴۲۷
شماره ۲۴: روی برگشتن ندارم شرمسارم شرمسار ---- ۴۲۷
شماره ۲۵: یا به یاران می‌توان مشغول بودن یا به یار ---- ۴۲۸
شماره ۲۶: تشریف استغنا مکن بر قد من کوته دگر ---- ۴۲۸
حرف ش ---- ۴۲۸
شماره ۲۷: به جانب تو کشد شعله از زبان من آتش ---- ۴۲۸
حرف ض ---- ۴۲۹
شماره ۲۸: که آتش از دهنم سر برآرد از اعراض ---- ۴۲۹
حرف ق ---- ۴۲۹
شماره ۲۹: تا چه آید بر سرم فردا زبیداد فراق ---- ۴۲۹
حرف ک ---- ۴۲۹
شماره ۳۰: خاک هجران بر سر وصلی که باشد مشترک ---- ۴۲۹
شماره ۳۱: آب حیات بر لب و از تشنگی هلاک ---- ۴۲۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حرف م ---- ۴۳۰
شماره ۳۲: این منم کز عشق پاک این رتبه پیدا کرده‌ام ---- ۴۳۰
شماره ۳۳: صید این دامم از آن بی‌اضطرابی نیستم ---- ۴۳۰
شماره ۳۴: ز دهر می‌کند امسال غالبا بی‌خم ---- ۴۳۰
شماره ۳۵: به دامن گرم آتشپاره‌ای اما خطا کردم ---- ۴۳۰
شماره ۳۶: ز ملک وصل اسباب اقامت را روان کردم ---- ۴۳۱
شماره ۳۷: دل از تو می‌کنم ای بت خدا مدد کندم ---- ۴۳۱
شماره ۳۸: ولی آن کس که گشت اول گرفتار تو من بودم ---- ۴۳۱
شماره ۳۹: درین کار آزمودم خویش را خوش طاقتی دارم ---- ۴۳۲
شماره ۴۰: گر باز نامش می‌بری بی‌شک زبانت می‌برم ---- ۴۳۲
شماره ۴۱: بهشتی دارم اما دوزخی از دور می‌بینم ---- ۴۳۲
حرف ن ---- ۴۳۲
شماره ۴۲: دل ز هجر تو و وصل دگران در زندان ---- ۴۳۲
شماره ۴۳: هم دشمنی کردم به خود هم دوستی با دشمنان ---- ۴۳۳
شماره ۴۴: تواند صد هزاران خانه را زیر و زبر کردن ---- ۴۳۳
شماره ۴۵: چشم بگشا ای بلاگردان چشمت جان من ---- ۴۳۳
شماره ۴۶: وزین شهرم سیه‌رو کرده چشم روسیاه من ---- ۴۳۴
شماره ۴۷: بگو بیمار عشق من شود یارب فدای من ---- ۴۳۴
شماره ۴۸: زبانم کوته از نامش نمی‌گردد چه نام است این ---- ۴۳۴
حرف و ---- ۴۳۵
شماره ۴۹: در گوش حلقه زر بر دوش حلقه مو ---- ۴۳۵
شماره ۵۰: مرگ بر من کرد آسان درد بی درمان او ---- ۴۳۵
شماره ۵۱: صبر بی لنگر شد از شوق تحمل گاه او ---- ۴۳۵
شماره ۵۲: به جان هرچند رنجم بیشتر میرم برای او ---- ۴۳۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شماره ۵۳: صد ره کنم در زیر لب خود را بلاگردان تو ---- ۴۳۶
شماره ۵۴: سیه گزدید بزمم شمع مجلس دیدهٔ من کو ---- ۴۳۶
حرف ه ---- ۴۳۶
شماره ۵۵: چشم از رویت نبستم روی چشم من سیاه ---- ۴۳۶
شماره ۵۶: این لطف زبانی هم مخصوص رقیبان به ---- ۴۳۷
شماره ۵۷: چون روان بر سر کویت نبود پای همه ---- ۴۳۷
حرف ی ---- ۴۳۷
شماره ۵۸: می‌برم آخر سر خود با سر بی‌غیرتی ---- ۴۳۷
شماره ۵۹: عجب ارنگون نسازد علم سپاه هستی ---- ۴۳۸
شماره ۶۰: ببین برای که ای بی‌وفا کرا کشتی ---- ۴۳۸
شماره ۶۱: ببین کرا به که در دوستی بدل کردی ---- ۴۳۸
شماره ۶۲: دلیرم کردی اول در سخن آنگاه رنجیدی ---- ۴۳۸
شماره ۶۳: زبان بنده ببندی به التفات زبانی ---- ۴۳۹
شماره ۶۴: حریفان می‌کنید امروز یا فردا تماشائی ---- ۴۳۹
شماره ۶۵: روی در هرکس که دارم قبلهٔ جانم توئی ---- ۴۳۹
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ---- ۴۴۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دیوان‌محتشم‌کاشانی

مشخصات کتاب

شماره بازیابی : ۵-۱۶۷۸۶

سرشناسه : محتشم علی بن احمد، - ۹۹۶ق ، پدیدآور

عنوان و نام پدیدآور : دیوان‌محتشم‌کاشانی[نسخه خطی]/علی بن احمد محتشم کاشانی

وضعیت استنساخ : ، احتمالا قرن ۱۳ق.

آغاز ، انجام ، انجامه : آغاز:[افتاده] : آیا نتیجه آمال کز برادر من / تو مانده ای به من اندر دل یرای بقا ....

انجام:... زهر مصرعی نیز بر وی فزود / یکی از تواریخ معجز بیان

مشخصات ظاهری : ۳۶۱ گ ، ۱۷ سطر ، اندازه سطور : ۹۰×۱۶۰ ؛ قطع : ۱۵۵×۲۳۰

یادداشت مشخصات ظاهری : نوع و درجه خط:نستعلیق متوسط

نوع کاغذ:فرنگی شکری آهار مهره

تزئینات متن:مصراعها داخل جدول سرخ.

نوع و تز ئینات جلد:تیماج قهوه یی ، ضربی ، مجدول ، مقوایی ، آستر کاغذ صنعتی آبی

معرفی نسخه : مجموعه ای از اشعار محتشم کاشانی است بدون ترتیب خاصی ، در آغاز قصیده در مدح پیامبر اکرم و سپس قصایدی که محتشم در مدح امیر المؤنین علیه السلام سروده ، آنگاه قصاید در مدح امام رضا ، و آنگاه قصیده در مدح شاه طهماسب ، اعسپس بعضی مثنویها و غزلیات به ترتیب حروف الفبایی ، و در آخر رباعیهایی که در تاریخ جلوس شاه اسماعیل سرروده شده آمده.

توضیحات نسخه : نسخه بررسی شده .آذر ۱۳۹۰آثار لک در بعضی صفحات دیده میشود ، عطف فرسوده ، برگ اول الحاقی ، برگ آخر مرمت و وصالی شده.

یادداشت کلی : زبان:فارسی

یادداشت باز تکثیر : دیوان محتشم بارها در ایران و هند چاپ سنگی و سربی شده است ؛ اخیرا با تصحیح احمد بهاروند توسط انتشارات نگاه در تهران چندین بار به چاپ رسید ، چاپ چهارم آن بسال ۱۳۸۷ش. است.

منابع اثر، نمایه ها، چکیده ها : ذریعه (۹: ۹۷۲) ، تاریخ ادبیات در ایران (۲: ۷۹۴) ، مجلس (۸: ۱۸۱) ، سپهسالار (۴: ۵۲۹).

موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۰ق

شناسه افزوده : کتابخانه ملی پهلوی

دسترسی و محل الکترونیکی : http://dl.nlai.ir/UI/۹۵۴b۴۳bf-beb۶-۴۰۴۵-a۶۱۳-۶ce۳۴۴c۴۴c۳۳/Catalogue.aspx

معرفی

کمال‌الدین علی محتشم کاشانی شاعر ایرانی عهد صفویه و معاصر با شاه طهماسب اول است. وی در سال ۹۰۵ هجری قمری در کاشان زاده شد و بیشتر دوران زندگی خود را در این شهر گذراند. نام پدرش خواجه میراحمد بود. کمال‌الدین در نوجوانی به مطالعهٔ علوم دینی و ادبی معمول زمان خود پرداخت. معروفترین اثر وی دوازده بند مرثیه‌ای است که در شرح واقعهٔ کربلا سروده

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است. مرثیهٔ دیگری نیز در مرگ برادر جوان خود سروده که بسیار سوزناک است. مجموعه‌ای از غزلیات عاشقانه با نام «جلالیه» نیز از وی باقی مانده است. وی در ربیع الاول سال ۹۹۶ هجری قمری (به روایتی ۱۰۰۰ هجری قمری) درکاشان درگذشت.

ترکیب‌بندها

شمارهٔ ۱ : باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه شورش است که در خلق عالم است****باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین****بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
این صبح تیره باز دمید از کجا کزو****کار جهان و خلق جهان جمله در هم است
گویا طلوع می‌کند از مغرب آفتاب****کاشوب در تمامی ذرات عالم است
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست****این رستخیز عام که نامش محرم است
در بارگاه قدس که جای ملال نیست****سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند****گویا عزای اشرف اولاد آدم است
خورشید آسمان و زمین نور مشرقین****پروردهٔ کنار رسول خدا حسین
کشتی شکست خوردهٔ طوفان کربلا****در خاک و خون طپیده میدان کربلا
گر چشم روزگار بر او زار می‌گریست****خون می‌گذشت از سر ایوان کربلا
نگرفت دست دهر گلابی به غیر اشک****زآن گل که شد شکفته به بستان کربلا
از آب هم مضایقه کردند کوفیان****خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
بودند دیو و دد همه سیراب و می‌مکید****خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
زان تشنگان هنوز به عیوق می‌رسد****فریاد العطش ز بیابان کربلا
آه از دمی که لشگر اعدا نکرد شرم****کردند رو به خیمهٔ سلطان کربلا
آن دم فلک بر آتش غیرت سپند شد****کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد
کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی****وین خرگه بلند ستون بی‌ستون شدی
کاش آن زمان درآمدی از کوه تا به کوه****سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی
کاش آن زمان ز آه جهان سوز اهل بیت****یک شعلهٔ برق خرمن گردون دون شدی
کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان****سیماب‌وار گوی زمین بی‌سکون شدی
کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک****جان جهانیان همه از تن برون شدی
کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست****عالم تمام غرقه دریای خون شدی
گر انتقام آن نفتادی بروز حشر****با این عمل معاملهٔ دهر چون شدی
آل نبی چو دست تظلم برآورند****ارکان عرش را به تلاطم درآورند
برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند****اول صلا به سلسلهٔ انبیا زدند
نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید****زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
آن در که جبرئیل امین بود خادمش****اهل ستم به پهلوی خیرالنسا زدند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پس آتشی ز اخگر الماس ریزه‌ها****افروختند و در حسن مجتبی زدند
وانگه سرادقی که ملک محرمش نبود****کندند از مدینه و در کربلا زدند
وز تیشه ستیزه در آن دشت کوفیان****بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند
پس ضربتی کزان جگر مصطفی درید****بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند
اهل حرم دریده گریبان گشوده مو****فریاد بر در حرم کبریا زدند
روح‌الامین نهاده به زانو سر حجاب****تاریک شد ز دیدن آن چشم آفتاب
چون خون ز حلق تشنه او بر زمین رسید****جوش از زمین بذروه عرش برین رسید
نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب****از بس شکستها که به ارکان دین رسید
نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند****طوفان به آسمان ز غبار زمین رسید
باد آن غبار چون به مزار نبی رساند****گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید
یکباره جامه در خم گردون به نیل زد****چون این خبر به عیسی گردون نشین رسید
پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش****از انبیا به حضرت روح‌الامین رسید
کرد این خیال وهم غلط کار، کان غبار****تا دامن جلال جهان آفرین رسید
هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال****او در دلست و هیچ دلی نیست بی‌ملال
ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند****یک باره بر جریده رحمت قلم زنند
ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر****دارند شرم کز گنه خلق دم زنند
دست عتاب حق به در آید ز آستین****چون اهل بیت دست در اهل ستم زنند
آه از دمی که با کفن خونچکان ز خاک****آل علی چو شعله آتش علم زنند
فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت****گلگون کفن به عرصه محشر قدم زنند
جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا****در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند
از صاحب حرم چه توقع کنند باز****آن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند
پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل****شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل
روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار****خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار
موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه****ابری به بارش آمد و بگریست زار زار
گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن****گفتی فتاد از حرکت چرخ بی‌قرار
عرش آن زمان به لرزه درآمد که چرخ پیر****افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
آن خیمه‌ای که گیسوی حورش طناب بود****شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار
جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل****گشتند بی‌عماری و محمل شتر سوار
با آن که سر زد آن عمل از امت نبی****روح‌الامین ز روح نبی گشت شرمسار
وانگه ز کوفه خیل الم رو به شام کرد****نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد
بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد****شور و نشور و واهمه را در گمان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند****هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد
هرجا که بود آهوئی از دشت پا کشید****هرجا که بود طایری از آشیان فتاد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت****چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
هرچند بر تن شهدا چشم کار کرد****بر زخمهای کاری تیغ و سنان فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان****بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی‌اختیار نعره هذا حسین او****سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد
پس با زبان پر گله آن بضعهٔالرسول****رو در مدینه کرد که یا ایهاالرسول
این کشته فتاده به هامون حسین توست****وین صید دست و پا زده در خون حسین توست
این نخل تر کز آتش جان سوز تشنگی****دود از زمین رسانده به گردون حسین توست
این ماهی فتاده به دریای خون که هست****زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست
این غرقه محیط شهادت که روی دشت****از موج خون او شده گلگون حسین توست
این خشک لب فتاده دور از لب فرات****کز خون او زمین شده جیحون حسین توست
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه****خرگاه زین جهان زده بیرون حسین توست
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین****شاه شهید ناشده مدفون حسین توست
چون روی در بقیع به زهرا خطاب کرد****وحش زمین و مرغ هوا را کباب کرد
کای مونس شکسته دلان حال ما ببین****ما را غریب و بی‌کس و بی‌آشنا ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند****در ورطه عقوبت اهل جفا ببین
در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان****واندر جهان مصیبت ما بر ملا ببین
نی نی ورا چو ابر خروشان به کربلا****طغیان سیل فتنه و موج بلا ببین
تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر****سرهای سروران همه بر نیزه‌ها ببین
آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام****یک نیزه‌اش ز دوش مخالف جدا ببین
آن تن که بود پرورشش در کنار تو****غلطان به خاک معرکه کربلا ببین
یا بضعهٔالرسول ز ابن زیاد داد****کو خاک اهل بیت رسالت به باد داد
خاموش محتشم که دل سنگ آب شد****بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد
خاموش محتشم که از این حرف سوزناک****مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد
خاموش محتشم که از این شعر خونچکان****در دیده اشک مستمعان خون ناب شد
خاموش محتشم که از این نظم گریه‌خیز****روی زمین به اشک جگرگون کباب شد
خاموش محتشم که فلک بس که خون گریست****دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد
خاموش محتشم که بسوز تو آفتاب****از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد
خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین****جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد
تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد****بر هیچ آفریده جفائی چنین نکرد
ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده‌ای****وز کین چها درین ستم آباد کرده‌ای
بر طعنت این بس است که با عترت رسول****بیداد کرده خصم و تو امداد کرده‌ای
ای زاده زیاد نکرده‌ست هیچ گه****نمرود این عمل که تو شداد کرده‌ای
کام یزید داده‌ای از کشتن حسین****بنگر که را به قتل که دلشاد کرده‌ای

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بهر خسی که بار درخت شقاوتست****در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده‌ای
با دشمنان دین نتوان کرد آن چه تو****با مصطفی و حیدر و اولاد کرده‌ای
حلقی که سوده لعل لب خود نبی بر آن****آزرده‌اش به خنجر بیداد کرده‌ای
ترسم تو را دمی که به محشر برآورند****از آتش تو دود به محشر درآورند

شمارهٔ ۲ – دوازده بند در مرثیهٔ شاهنشاه مغفور شاه طهماسب صفوی انارالله برهانه

ناگهان برخاست ظلمانی غباری از جهان****کز سوادش در سیاهی شد زمین و آسمان
ناگهان سر کرد طوفان خیز سیلی کز زمین****کند بیخ خرمی تا دامن آخر زمان
ناگهان آتش چکان سیفی برآمد کز هوا****برتر و خشک جهان شد بی‌دریغ آتش فشان
ناگهان در هفت گردون اضطرابی شد پدید****کز تزلزل شد خلل در چار دیوار جهان
ناگهان در شش جهت شد وحشتی کز دهشتش****طایران قدسی افتادند زین هفت آسمان
ناگهان آهی برآمد از نهاد روزگار****کز تف او قیرگون شد قیروان تا قیروان
ناگهان حرفی به ایما و اشارت گفته شد****کز تکلم ساخت جن و انس را کوته‌زبان
این چه حرف دل‌خراش ناملایم بود آه****کز دل آمد بر زبان بادا زبان ما سیاه
ای فلک دیدی که بیداد تو با عالم چه کرد****باد قهرت با چراغ دوره آدم چه کرد
بر سر ایوان کیوان گرد این طوفان چه بیخت****با رخ خورشید تابان دود این ماتم چه کرد
از بساط شش جهت دست غنیم جان چه برد****با بسیط نه فلک موج محیط غم چه کرد
این خسوف بی‌گمان بر مه چه دیواری کشید****وین کسوف ناگهان با نیر اعظم چه کرد
دهر کز فیض دم عیسی به خلقی داد جان****از گران جانی ببین با شاه عیسی دم چه کرد
داغ مرگ افتاده بی‌مرهم ندانم شاه را****وقت چون دریافت با آن داغ بی‌مرهم چه کرد
خاتم شاهی که به روی نام شاهی نقش بود****دست حکاک اجل با نقش آن خاتم چه کرد
دست دوران شد تهی کان نقد جان برجا نماند****پشت گردون شد دو تا کان گوهر یکتا نماند
حیف از آن جمشید خورشید افسر گردون سریر****حیف از آن دارای گیتی داور روشن ضمیر
حیف از آن خاقان قیصر چاکر کسری غلام****کانچه ممکن بود بودش در جهان الا نظیر
حیف از آن شاه حسن خلق جهان پرور که بود****خلق او خلق عظیم و ملک او ملک کبیر
حیف از آن داور که در عهدش نشد هرگز بلند****نالهٔ شیخ کبیر و گریهٔ طفل صغیر
حیف از آن تمکین که در اوقاف عالم‌گیریش****گوش چرخ چنبری نشنید بانگ داروگیر
حیف از آن تدبیر عالم‌گیر کز تاثیر آن****بود در طوق اطاعت گردن چرخ اسیر
حیف از آن پرگاردار مرکز عالم که بود****در جهان نازان به دور او سپهر مستدیر
شاه جنت بزم رضوان حاجب غفران پناه****سدرهٔ ماوای معلی آشیان طهماسب شاه
خسرو صاحبقران شاهنشه نصرت قرین****داور دارا نشان فرمانده مسند نشین
آفتاب دین و دولت کامیاب بحر و بر****پاسبان ملک و ملت قهرمان ماء و طین
شهسوار عرش میدان چوگان که داشت****اضطراب اندر خم چوگان او گوی زمین

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آن که دایم آستان اولینش را ز قدر****آسمان هفتمین خواندی سپهر هشتمین
وانکه بودی با وجود نسبت فرزندیش****روز و شب لاف غلامی با امیرالمؤمنین
آن خداوندی که پیشش سر نهاد و دست بست****هرکه در روی زمین شد صاحب تاج و نگین
اهتمامش گرچه در دهر از ید علیا نهاد****بارگاه سلطنت را پایه بر چرخ برین
کرد ناگه همتش آهنگ ماوای دگر****در جهان چتر همایون کند و زد جای دگر
چون به گردون بانگ رستاخیز این ماتم رسید****صور اسرفیل گفتی چرخ روئین خم دمید
آنچنان تاج مرصع بر زمین زد آفتاب****که آسمان را پشت لرزید و زمین را دل طپید
بر سر و تن چرخ پیر از بهر ترتیب عزا****شب سیه عمامه بست و صبح پیراهن درید
زهرهٔ گردون نشین زین نغمهٔ طاقت گسل****نوحه را قانون نهاد و چنگ را گیسو برید
پشت عرش از حمل این بار گران صد جا شکست****قامت کرسی ز عظم این عزا صد جا خمید
از صدای طشت زرینی کزین ایوان فتاد****پیک آه خلق هفت اقلیم تا کیوان دوید
در زمین عیسی دمی جام اجل بر لب نهاد****که آسمان شرمنده شد وز کردهٔ خود لب گزید
آه از آن ساعت که شه می‌کرد عالم را وداع****وز لبش گوش جهان می‌کرد این حرف استماع
کای سرای دهر ترتیب عزای من کنید****ساز قانون مصیبت از برای من کنید
حلقه بر گرد ستون بارگاه من زنید****جای در پای سریر عرش‌سای من کنید
رخش افغان را عنان در ابتلای من دهید****اشگ خونین را روان در ماجرای من کنید
حرف ماتم را که باد از صفحهٔ ایام حک****نقش دیوار و در دولت‌سرای من کنید
از زبان و چشم ودل فریاد و زاری و فزع****در خور شان و شکوهٔ کبریای من کنید
گریه‌ای کاندر جهان نگذارد آثار سرور****بر سریر و مسند و چتر و لوای من کنید
مرکب چوبین تن بی‌یال ودم را بعد از آن****بر در آرید و به جای باد پای من کنید
من خود از قطع امل کردم وداع جان خود****بر شما بادای هواداران که با یاران خود
چون نشینید از من و ایام من یاد آورید****وز زمان عافیت فرجام من یاد آورید
بشنوید آغاز و انجام حدیث خسروان****پس ز آغاز من و انجام من یاد آورید
هرکجا حکمی شود بر طبق حکم حق روان****از من و حقیت احکام من یاد آورید
هرکجا بینید زهر خشم در جام غضب****از من و از خلق خشم آشام من یاد آورید
هرکجا آرام گیرد سائلی در راه خیر****از شتاب عزم بی‌آرام من یاد آورید
روز بازار سخا کایند بر در خاص و عام****از عطای خاص و لطف عام من یاد آورید
خطبهٔ من چون شد آخر هر کجا در خطبه‌ها****نام شاهی بشنوید از نام من یاد آورید
من ز گیتی می‌روم گیتی پناه من کجاست****حارس دین وارث تخت و کلاه من کجاست
یارب آن شاه گران مقدار کی خواهد رسید****بر سر ملک آن جهان سالار کی خواهد رسید
گشته کوته دست سرداران دهر از کار ملک****باعث سرکاری این کار کی خواهد رسید
آن که بیرون زد ز مهد غیبت کبری قدم****بر سر دجال مهدی‌وار کی خواهد رسید
مرکز عالم که بیرونست از پرگار ضبط****از قدوم آن به آن پرگار کی خواهد رسید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از خزان مرگ من گلزار دین پژمرده شد****باد نوروزی به این گلزار کی خواهد رسید
گشته در مصر ارادت عشق را بازار گرم****مژده یوسف به این بازار کی خواهد رسید
از قدوم آن مسیحا دم نوید جان به تن****می‌رسد اما به این بیمار کی خواهد رسید
از فراقش می‌زند پر مرغ روحم در قفس****از زبان او سخن گویند با من یک نفس
وه که با خود بردم آخر حسرت دیدار او****خار خار من به جا مانده از گل رخسار او
وه که روز مرگ از دوری مداوائی نکرد****تلخی کام مرا شیرینی گفتار او
من که پرگار جهان از بهر او می‌داشتم****گرد این مرکز ندیدم گردش پرگار او
خواهد آوردن به جنبش خفتگان خاک را****چهرهٔ رایات منصور ظفر آثار او
شکر کایام از زبان تیغ او آماده ساخت****حجت قاطع برای خصم دعوی دار او
حیف کاندر خاتم دوران نگین آسا ندید****دیدهٔ من گوهر ذات گران مقدار او
کاش چندان مهلتم بودی که یک دم دیدمی****در جهان سالاری رای جهان سالار او
وان چه چشم و گوش دوران انتظارش می‌کشید****هم به کیفیت شنید و هم به استقلال دید
یارب آن ظل همایون در جهان پاینده باد****وین زمان امن تا آخر زمان پاینده باد
پایهٔ آن داور مسند نشین بر جا نماند****سایهٔ این خسرو نشان پاینده باد
خیمهٔ منصوب آن خلد آشیان را دور کند****خرگه مرفوع این عرش آستان پاینده باد
جان خود بر کف نهاد از بهر پاس جان او****از برای پاس وی آن پاسبان پاینده باد
ختم دولتهاست این دولت الهی مدتش****تا زمان دولت صاحب زمان پاینده باد
دور استقرار آن نصرت قرین آمد به سر****عهد استقلال این صاحبقران پاینده باد
وان سهیل برج عصمت نیز کاندر ضبط ملک****کرد یک رنگی به آن گیتی ستان پاینده باد
محتشم ختم سخن کن بر دعای جان شاه****کایزدش از فتنهٔ آخر زمان دارد نگاه

شمارهٔ ۳ – من نتایج افکاره فی مرثیه‌اخیه‌الصاحب الاجل الاکرام خواجه عبدالغنی

ستیزه گر فلکا از جفا و جور تو داد****نفاق پیشه سپهرا ز کینه‌ات فریاد
مرا ز ساغر بیداد شربتی دادی****که تا قیامتم از مرگ یاد خواهد کرد
مرابگوش رسانیدی از جفا حرفی****که رفت تا ابدم حرف عافیت از یاد
در آب و آتشم از تاب کو سموم اجل****که ذره ذره دهد خاک هستیم بر باد
نه مشفقی که شود بر هلاک من باعث****نه مونسی که کند در فنای من امداد
نه قاصدی که ز مرغ شکسته بال و یم****برد سلام به آن نخل بوستان مراد
سرم فدای تو این باد صبح دم برخیز****برو به عالم ارواح ازین خراب آباد
نشان گمشدهٔ من بجو ز خرد و بزرگ****سراغ یوسف من کن ز بنده و آزاد
به جلوه‌گاه جوانان پارسا چه رسی****ز رخش عزم فرودآ و نوحه کن بنیاد
چو دیده بر رخ عبدالغنی من فکنی****ز روی درد برآر از زبان من فریاد
بگو برادرت ای نور دیده داده پیام****که ای ممات تو بر من حیات کرده حرام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دلم که می‌شد از ادراک دوری تو هلاک****تو خود بگو که هلاک تو چون کند ادراک
تو خورده ضربت مرگ و مرا برآمده جان****تو کرده زهر اجل نوش و من ز درد هلاک
به خاک خفته تو از تند باد فتنه چو سرو****به باد رفته من از آه خویش چون خاشاک
گر از تو بگسلم ای نونهال رشته مهر****به تیغ کین رگ جانم بریده باد چو تاک
ور از پی تو نتازم سمند جان به عدم****سرم به دست اجل بسته باد بر فتراک
شبی نمی‌گذرد کز غمت نمی‌گذرد****شرار آهم از انجم فغانم از افلاک
بر آتش دل خود سوختن چو ممکن نیست****بهر زه می‌کشم از سینه آه آتشناک
اجل چو جامه جانم نمی‌درد بی‌تو****درین هوس به عبث می‌کنم گریبان چاک
ز ابر دیده به خوناب اشگم آلوده****کجاست برق اجل تا مرا بسوزد پاک
روا بود که تو در زیر خاک باشی و من****سیاه پوشم و بر سر کنم ز ماتم خاک
چرا تو جامه نکردی سیاه در غم من****چرا تو خاک نکردی بسر ز ماتم من
چرا ز باغ من ای سرو بوستان رفتی****مرا ز پای فکندی و خود روان رفتی
در یگانه من از چه ساختی دریا****کنار من ز سرشک و خود از میان رفتی
ز دیده پدر ای یوسف دیار بقا****چرا به مصر فنا بی‌برادران رفتی
به شمع روی تو چشم قبیله روشن بود****به چشم ز خم غریبی ز دودمان رفتی
گمان نبود که مرگ تو بینم اندر خواب****مرا به خواب گران کرده بیگمان رفتی
تو را چه جای نمودند در نشیمن قدس****که بی‌توقف ازین تیره خاکدان رفتی
درین قضیه تو را نیست حسرتی که مراست****اگرچه با دل پر حسرت از جهان رفتی
مراست غم که شدم ساکن جحیم فراق****تو را چه غم که سوی روضه جنان رفتی
ز رفتن تو من از عمر بی‌نصیب شدم****سفر تو کردی و من در جهان غریب شدم
کجائی ای گل گلزار زندگانی من****کجائی ای ثمر نخل شادمانی من
ز دیده تا شدی ای شاخ ارغوان پنهان****به خون نشانده مرا اشک ارغوانی من
بیا ببین که که فلک از غم جوانی تو****چو آتشی زده در خرمن جوانی من
بیا ببین که چه سان بی‌بهار عارض تو****به خون دل شده تر چهره خزانی من
خیال مرثیه‌ات چون کنم که رفته به باد****متاع خرده شناسی و نکته دانی من
اجل که خواست تو را جان ستاند از ره کین****چرا نخست نیامد به جان ستانی من
چو در وفات نمردم چه لاف مهر زنم****که خاک بر سر من باد و مهربانی من
ز شربتی که چشیدی مرا بده قدری****که بی‌وجود تو تلخ است زندگانی من
ز پرسشم همه کس پا کشید جز غم تو****که هست تا به دم مرگ یار جانی من
چو مرگ همچو توئی دیدم و ندادم جان****زمانه شد متحیر ز سخت جانی من
که هر که جان رودش زنده چون تواند بود****چراغ مرده فروزنده چون تواند بود
کجاست کام دل و آرزوی دیده من****کجاست نور دو چشم رمد رسیده من
گزیده‌اند ز من جمله همدمان دوری****کجاست همدم یکتای برگزیده من

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فغان که از قفس سینه زود رفت برون****چو مرغ روح تو مرغ دل رمیدهٔ من
امید بود که روز اجل رود در خاک****به اهتمام تو جسم ستم کشیدهٔ من
فغان که چرخ به صد اهتمام می‌شوید****غبار قبر تو اکنون به آب دیدهٔ من
زمانه بی تو مرا گو کباب کن که شداست****پر از نمک دل مجروح خون چکیدهٔ من
سیاه باد زبانش که بی‌محابا راند****زبان به مرثیه این کلک سر بریدهٔ من
ز شوره گل طلبد هر که بعد ازین جوید****طراوت از غزل و صنعت از قصیدهٔ من
چرا که بلبل طبعم شکسته بال شده****زبان طوطی نطقم ز غصه لال شده
گل عذار تو در خاک گشت خوار دریغ****خط غبار تو در قبر شد غبار دریغ
بهار آمد و گل در چمن شکفت و تو را****شکفته شد گل حسرت درین بهار دریغ
بماند داغ تو در سینه یادگار و نماند****فروغ روی تو در چشم اشگبار دریغ
نکرده شخص تو بر رخش عمر یک جولان****روان به مرکب تابوت شد سوار دریغ
بهار عمر تو را بود وقت نشو و نما****تگرگ مرگ برآورد از آن دمار دریغ
ز قد وروی تو صد آه وصدهزار فغان****ز خلق و خوی تو صد حیف و صد هزار دریغ
ز مهربانیت ای ماه اوج مهر افسوس****ز همزبانیت ای سرو گل عذار دریغ
تو را سپهر ملاعب گران بها چون یافت****ربود از منت ای در شاه وار دریغ
شکفته‌تر ز تو در باغ ما نبود گلی****به چشم زخم خسان ریختی ز بار دریغ
تو کز قبیله چو یوسف عزیزتر بودی****به حیلهٔ گرگ اجل ساختت شکار دریغ
دریغ و درد که شد نرگس تو زود به خواب****گل عذار تو بی‌وقت شد به زیر نقاب
فغان که بی‌گل رویت دلم فکار بماند****به سینه‌ام ز تو صد گونه خار بماند
غبار خط تو تا شد نهان ز دیدهٔ من****ز آهم آینهٔ دیده در غبار بماند
ز لاله‌زار جهان تا شدی به باغ جنان****دلم ز داغ فراقت چو لاله‌زار بماند
ز بودن تو مرا شادی که بود به دل****به دل به غم شد و در جان بی‌قرار بماند
تو از میان شدی و همدمی نماند به من****به غیر طفل سرشگم که در کنار بماند
تو زخم تیر اجل خوردی از قضا و مرا****به دل جراحت آن تیر جان شکار بماند
به هیچ زخم نماند جراحتی که مرا****ز نیش هجر تو بر سینه فکار بماند
تو رستی از غم این روزگار تیره ولی****مصیبتی به من تیره روزگار بماند
اجل تو را به دیار فنا فکند و مرا****به راه پیک اجل چشم انتظار بماند
فغان که خشک شد از گریه چشم و تابد****بنای فرقت ما و تو استوار بماند
طناب عمر تو را زد اجل به تیغ دریغ****گسست رابطهٔ ما ز هم دریغ
چه داغها که مرا از غم تو بر تن نیست****چه چاکها که ز هجر تو در دل من نیست
کدام دجله که از اشک من نه چون دریاست****کدام خانه که از آه من چو گلخن نیست
مرا چو لاله ز داغ تو در لباس حیات****کدام چاک که از جیب تا ابد امن نیست
دگر ز پرتو خورشید و نور ماه چه فیض****مرا که بی‌مه روی تو دیده روشن نیست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شکسته بال نشاطم چنان که تا یابد****جز آشیان غمم هیچ جا نشیمن نیست
چو بحر بر سر از ان کف زنم که از کف من****دری فتاده که در هیچ کان و معدن نیست
از آن به بانک هزارم که رفته از چمنم****گلی به باد که در صحن هیچ گلشن نیست
چو او برادر با جان برابر من بود****مرا ز درویش زنده بودن نیست
ببین برابری او با جان که تاریخش****به جز برادر با جان برابر من نیست
خبر ز حالت ما آن برادران دارند****که جان به یکدیگر از مهر در میان دارند
برادرا ز فراق تو در جهان چه کنم****به دل چه سازم و با جان ناتوان چه کنم
قدم ز بار فراق تو شد کمان او****جدل به چرخ مقوس نمی‌توان چه کنم
توان تحمل بار فراق کرد به صبر****ولی فراق تو باریست بس گران چه کنم
تب فراق توام سوخت استخوان و هنوز****برون نمی‌رود از مغز استخوان چه کنم
به جانم و اجل از من نمی‌ستاند جان****درین معامله درمانده‌ام به جان چه کنم
ز جستجوی تو جانم به لب رسید و مرا****نمی‌دهند به راه عدم نشان چه کنم
به همزبانیم آیند دوستان لیکن****مرا که با تو زبان نیست همزبان چه کنم
فلک ز ناله زارم گرفت گوش و هنوز****اجل نمی‌نهدم مهر بر دهان چه کنم
هلاک محتشم از زیستن به هست اما****اجل مضایقه‌ای می‌کند در آن چکنم
محیط اشک مرا در غم تو نیست کران****من فتاده در آن بحر بی‌کران چه کنم
چنین که غرقه طوفان اشک شد تن من****اگر چو شمع نمیرم رواست کشتن من
مهی که بی تو برآمد در ابر پنهان باد****گلی که بی تو بروید به خاک یکسان باد
شکوفه‌ای که سر از خاک برکند بی تو****چو برگ عیش من از باد فتنه ریزان باد
گلی که بی تو بپوشد لباس رعنائی****ز دست حادثه‌اش چاک در گریبان باد
درین بهار اگر سبزه از زمین بدمد****چو خط سبز تو در زیر خاک پنهان باد
اگر بسر نهد امسال تاج زر نرگس****سرش ز بازی گردون به نیزه گردان باد
اگر نه لاله بداغ تو سر زند از کوه****لباس زندگیش چاک تا به دامان باد
اگر نه سنبل ازین تعزیت سیه پوشد****چو روزگار من آشفته و پریشان باد
اگر بنفشه نسازد رخ از طپانچه کبود****مدام خون زد و چشمش بروی مژگان باد
من شکسته دل سخت جان سوخته بخت****که پیکرم چو تن نازک تو بی جان باد
اگر جدا ز تو دیگر بنای عیش نهم****بنای هستیم از سیل فتنه ویران باد
تو را مباد به جز عیش در ریاض جنان****من این چنین گذرانم همیشه و تو چنان
تو را به سایهٔ طوبی و سدرهٔ جا بادا****نوید آیهٔ طوبی لهم تو را بادا
زلال رحمت حق تا بود بخلد روان****روان پاک تو در جنت‌العلا بادا
اگرچه آتش بیگانگی زدی بر من****به بحر رحمت حق جانت آشنا بادا
در آفتاب غمم گرچه سوختی جانت****به سایهٔ علم سبز مصطفی بادا
چو تلخکام ز دنیا شدی شراب طهور****نصیب از کف پر فیض مرتضی بادا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نبی چو گفت شهید است هرکه مرد غریب****تو را ثواب شهیدان کربلا بادا
دمی که حشر غریبان کنند روزی تو****شفاعت علی موسی رضا بادا
چو رو به جانب جنت کنی ز هر جانب****به گوشت از ملک جنت این ندا بادا
که ای شراب اجل کرده در جوانی نوش****بیا و از کف حورا می طهور بنوش

شمارهٔ ۴ – ترکیب بند در رثاء

ای فلک کز جور و بیدادست و کین بنیاد تو****عیش را بنیاد کندی وای از بیداد تو
زاتش هستی نشد روشن درین تاریک بوم****شمع تابانی که دورانش نکشت از باد تو
تیشهٔ بیداد و ظلمت ریشهٔ مخلوق کند****پیش خالق می‌برند اهل تظلم داد تو
هرکه را هستی صلا داد از تو مستاصل فتاد****بوده گوئی بهر استیصال خلق ایجاد تو
طبع دهر بی‌وفا نسبت به ارباب وفا****می‌برد بیداد از حد لیک از امداد تو
مهلت یک تن نداد از کودک و برنا و پیر****مرگ بی‌مهلت که هست اندر جهان جلاد تو
هرکجا گنجی که گنجور وجودش پاس داشت****شد به خاک تیره یکسان در خراب آباد تو
خاصه گنج مخزن عصمت که گنجور زمان****از کمال احتجابش خواند ناموس زمان
شمسهٔ عالی نسب بانوی گردون احتشام****زهرهٔ زهرا حسب بلقیس برجیس احترام
زبدهٔ ناموسیان دهر خان پرور که زد****در ازل پروردگارش سکهٔ عصمت به نام
سرو گل نکهت که بوی او صبا در مهد عهد****دایه را از غیرت عفت نمی‌زد بر مشام
آن که تا روز قیامت از فراق روی خویش****صبح عیش و خرمی را بر قبایل ساخت شام
سرو طوبی قامت کوتاه عمر کم بقا****بی‌مراد ناامید مشگ بوی تلخ کام
فارس گردون فتاد از پشت زین کان نازنین****کرد بر چوبینه مرکب سوی گورستان خرام
بانگ ماتم غلغل اندر عالم بالا فکند****کاسمان نخل بلندی این چنین از پا فکند
هر پدر چون مهر تاج سروری زد بر زمین****هم برادر همچو آتش گشت خاکستر نشین
شیرهٔ جان در تن همشیره‌ها شد زهر ناب****کز شراب مرگ شد تلخ آن لب چون انگبین
آتش افتد در جهان کز خامه آرد بر زبان****سوز آن مادر که بیند مرگ فرزندی چنین
خانه تا می‌کرد روشن روی آن شمع طراز****خاک صد غمخانه از اشگ قبایل شد عجین
وقت رفتن چشم پر حسرت چو بر هم می‌نهاد****آتش اندر خشک و تر زد از نگاه آخرین
آستین از کهکشان بر چشم تر ماند آسمان****بر جهان افشاند چون آن پاکدامان آستین
گرم بازاری ز شور الفراق و الوداع****کرد چون آن سرو نورس رفتن خود را یقین
بود انجام وداعش این سخن کای دوستان****چون ز فیض ابر نیسان سبز گردد بوستان
از من و سر سبزی بستان من یاد آورید****وز جهان آرائی دوران من یاد آورید
در گلستان چون نسیم از سنبل افشاند غبار****از نسیم جعد مشگ افشان من یاد آورید
چشم نرگس چون شود در فتنه‌سازی بی‌حجاب****از حجاب نرگس فتان من یاد آورید
سرو چون نازد به خوبی در بهارستان ناز****از سهی سرو نگارستان من یاد آورید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دامن گل در چمن بلبل چو آلاید به اشگ****از من و از پاکی دامان من یاد آورید

جذبهٔ خواهش چو بخشش را کند بازار گرم****از سخا و بخشش و احسان من یاد آورید

من به خاک این عهد و پیمان می‌برم باشد شما****روزی از عهد من و پیمان من یاد آورید

آن شکر لب کاسمان از رفتنش لب می‌گزید****این سخن می‌گفت و این حرف از قبایل می‌شنید

کای گلستان حیا حیف از گل رخسار تو****بی‌محل رفتی دریغ از سرو خوش رفتار تو

چرخ گر بهر تو شمشیر اجل می‌کرد تیز****کاش اول کار ما می‌ساخت آنگه کار تو

مرگ ایام جوانی با تو مه‌پیکر نکرد****آن چه با ما می‌کند محرومی دیدار تو

نیست گوئی در فلک انجم که چشم ماه را****گریه بر عمر کم است و حسرت بسیار تو

باغ پر گل بود یارب از چه اول می‌نهاد****رو به خارستان بی‌برگی گل بی‌خار تو

بود صد بازار از کالای هستی پر متاع****صدمه تاراج بر هم زد چرا بازار تو

از سپهر آتش افروز این گمان هرگز نبود****کاین چنین بیگه برآرد دود از گلزار تو

پیچد آنگه در کفن سرو قصب پوش تو را****یکسر از خاک لحد پر سازد آغوش تو را

این چه وقت برگ ریز نخل نو خیز تو بود****این چه هنگام خزان حسرت انگیز تو بود

کشتزار بی‌نم ما از تو صد امید داشت****این چه وقت خشکی ابر مطر ریز تو بود

رفتی و آویخت آن دلها به موئی روزگار****کز قبایل در خم موی دلاویز تو بود

رستخیزی کز قیامتش صد قیامت بیش خاست****در دم آخر وداع وحشت انگیز تو بود

آن چه خیر اندر جهان عیش ما بر باد داد****وقت رفتن خیر باد نوحه آمیز تو بود

وآن چه بیخ عیش کند ای خسرو شیرین لبان****یال و دم به بریدن گلگون و شبدیز تو بود

اقویا دادند چون فرهاد ترک خورد و خواب****جان شیرین داد اما آن که پرویز تو بود

از تو گیتی یک جهان خوبی به زیر خاک برد****و آن چه حسن اندوخت عمری سیلی آمد پاک برد

حیف از آن رای منیر و حیف از آن طبع روان****حیف از آن حسن مقال و حیف از آن حسن بیان

حیف از آن عصمت که در زیر هزاران پرده است****حسن بی‌آلایش او را جهان اندر جهان

حیف از آن عفت که غیر از باغبان نشنید کس****بوی آن گلها که بودش بوستان در بوستان

حیف از آن پاکی که می‌رفتند ز اخلاص درست****پاکدامانان به طرف آستینش آستان

حیف از آن آئین محبوبی که از آینه نیز****غیرتش می‌خواست دارد طلعت ویرا نهان

حیف از آن صورت که وقت حیرت نظاره‌اش****خامه افتادی کرام الکاتبین را از بنان

حیف از آن پای نگارین کز تقاضای اجل****شد به تعجیل از نگارستان به گورستان روان

با لحد اندام گلفام تو را ای جان چکار****نکهتستان تو را با خاک گورستان چکار

زیر خاک ای معتدل سرو آن تن زیبا دریغ****واندر آغوش لحد آن قد و آن بالا دریغ

خوابگاه از گور کرد آن پیکر پر نور حیف****سرمه ناک از خاک گشت آن نرگس شهلا دریغ

شد دفین در خاک آن گنج گران‌قیمت فسوس****شد چراغ قبر آن روی جهان آرا دریغ

از کسوف مرگ کز عالم برافتد نام وی****آفتاب برج عصمت گشت ناپیدا دریغ

نخل نوخیزی که بودش رسته از باغ بهشت****چون ز جا برخاست افکندش سپهر از پا دریغ

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آن که بر حسن مقالش بلبلان را رشگ بود****تا ابد خاموش گشتش غنچه گویا دریغ
وانکه گردش صد پرستار از قبایل بیش بود****ماند در زندان محرومی تن تنها دریغ
لجه نسل شریفش داشت یک در یتیم****رفت و در دریای محنت تا ابد کردش سقیم
تا که از گرد یتیمی پاک سازد روی او****تا که افشاند به دلجوئی غبار از موی او
تا که در نازک مزاجیهای جان سوزش کند****سازگاری با مزاج و همرهی با خوی او
تا که وقت تندخوئی چاره‌سازیها کند****در تسلی کاری خوی بهانه جوی او
تا که هنگام نوازش کردن اطفال خویش****گه که اندازد نگه‌های طفیلی سوی او
از مصیبت گریه بر پیر و جوان می‌افکند****دیدن طفلان دیگر شاد در پهلوی او
وای کز سنگینی بار سر اندوه گشت****سوده در عهد طفولیت سر زانوی او
گه گهش به ره تسلی سوی قبر وی برند****تا دلش آرام گیرد یک نفس از بوی او
بر سر آن قبر پنداری به الفاظ سروش****از زبان حال آن معصومه می‌آمد به گوش
کی کسان من کنون با بی‌کسان یاری کنید****طفل مادر مرده را نیکو نگهداری کنید
آن که خونش می‌خورد حالا غم بی‌مادری****گه گهش چون مادران از لطف غمخواری کنید
مرگ مادر بر دل طفلان بود بار گران****حسبةلله فکر این گرانباری کنید
چون عزیزان شما با طفل من خواری کنند****قدر من یاد آورید و رفع آن خواری کنید
کودکان را از یتیمی نیست آزاری بتر****ای نکوکاران حذر از کودک آزاری کنید
چون یتیم بی‌کسان بر بی‌کسی زاری کند****اتفاقی با دل زارش در آن زاری کنید
در محل آه و زاری بر یتیمی‌های او****از دم آتش‌ریزی و از دیده خونباری کنید
بود مادر تا به غایت مایهٔ سامان وی****رفت مادر این زمان جان شما و جان وی
یارب آن معصومه با خیرالنسا محشور باد****مسندش بی‌نور اگر شد مرقدش پرنور باد
نیست فرمان آتش آوردن به نزدیک بهشت****او ز پا تا سر بهشت است آتش از وی دور باد
در مزارستان عام از پرتو همسایگی****جسم پرنورش چراغ صد هزاران گور باد
کلک رحمت هر تحرک کز پی غفران کند****آیتی از مغفرت در شان او مسطور باد
در جهانش آستین بوس آفتاب و ماه بود****در جنانش آستان روب آستین حور باد
از فراق قوم و خویش امروز اگر مغموم گشت****از وصال حور عین فردا دلش مسرور باد
از جهان چون رفت با احسان خیر آن خیره****ذکر خیرش در محافل تا ابد مذکور باد
محتشم شد قصه طولانی سخن کوتاه کن****بهر او حالا تشفع از رسول‌الله کن

شمارهٔ ۵ – وله فی مرثیه امام حسین بن علی علیه التحیهٔ والثناء

این زمین پربلا را نام دشت کربلاست****ای دل بی‌درد آه آسمان سوزت کجاست
این بیابان قتلگاه سید لب تشنه است****ای زبان وقت فغان وی دیده هنگام بکاست
این فضا دارد هنوز از آه مظلومان اثر****گر ز دود آه ما عالم سیه گردد رواست
این مکان بوده است روزی خیمه‌گاه اهل‌بیت****کز حباب اشگ ما امروز گردش خیمه‌هاست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کشتی عمر حسین اینجا به زاری گشته غرق****بحر اشگ ما درین غرقاب بی‌طوفان چراست

اینک قبهٔ پر نور کز نزدیک ودور****پرتو گیتی فروزش گمرهان را ره‌نماست

اینک حایر حضرت که در وی متصل****زایران را شهپر روحانیان در زیر پاست

اینک سدهٔ اقدس که از عز و شرف****قدسیان را ملجاء و کروبیان را ملتجاست

اینک مرقد انور که صندوق فلک****پیش او با صد هزاران در و گوهر بی‌بهاست

اینک تکیه‌گاه خسرو والا سریر****کاستان روب درش را عرش اعظم متکاست

اینک زیر گل سرو گلستان رسول****کز غم نخل بلندش قامت گردون دوتاست

اینک خفته در خون گلبن باغ بتول****کز شکست او چو گل پیراهن حور اقباست

این چراغ چشم ابرار است کز تیغ ستم****همچو شمعش با تن عریان سر از پیکر جداست

این سرور سینهٔ زهراست کز سم ستور****سینهٔ پر علمش از هر سو لگدکوب بلاست

این انیس جان پیغمبر حسین‌بن علی است****کز سنان‌بن انس آزرده تیغ جفاست

این عزیز صاحب دل ابا عبدالهست****کز ستور افتاده بی‌یاور به دشت کربلاست

این حبیب ساقی کوثر وصی بی‌سراست****کز عروس روزگارش زهر در جام بقاست

این سرافراز بلنداختر که در خون خفته است****نایب شاه ولایت تاج فرق اولیاست

این سهی سرو گزین کز پشت زین افتاده است****جانشین شاه مردان شهسوار لافتاست

این مه فرخنده طلعت کاین زمینش مهبط است****قرةالعین علی چشم و چراغ اوصیاست

این در رخشنده گوهر کاین مقامش مخزنست****درةالتاج شه دین تاجدار هل اتاست

این دل آرام ولی حق امیرالمؤمنین****کامکارانت منی نامدار انماست

این گزین عترت حیدر امام المتقین****پادشاه کشور دین پیشوای اتقیاست

پا درین مشهد به حرمت نه که فرش انورش****لاله رنگ از خون فرق نور چشم مرتضی است

دوست را گر چشم ازین حسرت نگرید وای وای****کز تاسف دشمنان را بر زبان واحسرتاست

مردم و جن و ملک ز آه نبی در آتشند****آری آری تعزیت را گرمی از صاحب عزاست

می‌شود شام از شفق ظاهر که بر بام فلک****سرنگون از دوش دوران رایت آل عباست

طفل مریم بر سپهر از اشگ گلگون کرده سرخ****مهد خود در شام غم همرنگ طفل اشک ماست

خاکسارانی که بر رود علی بستند آب****گو نگه دارید آبی کاتش او را در قفاست

تیره گشت از روبهان ماوای شیری کز شرف****کمترین جای سگانش چشم آهوی خطاست

ای دل اینجا کعبهٔ وصل است بگشا چشم جان****کز صفا هر خشت این آیینه گیتی نماست

زین حرم دامن کشان مگذر اگر عاقل نه‌ای****کاستین حوریان جاروب این جنت سر است

رتبهٔ این بارگه بنگر که زیر قبه‌اش****کافر صد ساله را چشم اجابت از دعاست

یا ملاذالمسلمین در کفر عصیان مانده‌ام****از خداوندم امید رحمت و چشم عطاست

یا امیرالمؤمنین از راندگان درگهم****وز در آمرزگارم گوش بر بانک صلاست

یا امام‌المتقین از عاصیان امتم****وز رسولم چشم خشنودی و امید رضاست

یا معزالمذنبین غرق کبایر گشته‌ام****وز تو در خواهی مرادم در حریم کبریاست

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یا شفیع‌المجرمین جرمم برونست از عدد****وز تو مقصودم شفاعت پیش جدت مصطفاست
یا امان الخائفین اینجا پناه آورده‌ام****وز تو مطلوبم حمایت خاصه در روز جزاست
یا اباعبدالله اینک تشنه ابر کرم****از پی یک قطره پویان برلب بحر سخاست
یا ولی‌الله گدای آستانت محتشم****بر در عجز و نیاز استاده بی‌برگ و نواست
مدتی شد کز وطن بهر تو دل بر کنده است****وز ره دور و درازش رو در این دولتسرا است
دارد از درماندگی دست دعا بر آسمان****وز قبول توست حاصل آن چه او را مدعاست
از هوای نفس عصیان دوست هر چند ای امیر****جالس بزم گناه و راکب رخش خطاست
چون غبار آلود دشت کربلا گردیده است****گرد عصیان گر ز دامانش بیفشانی رواست

شماره ۶ – در منقبت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع)

السلام ای عالم اسرار رب‌العالمین****وارث علم پیمبر فارس میدان دین
السلام ای بارگاهت خلق‌را دارالسلام****آستان رویت بطرف آستین روح‌الامین
السلام ای پیکر زایر نوازت زیر خاک****از پی جنت خریدن خلق را گنج زمین
السلام ای آهن دیوار تیغت آمده****قبله اسلام را از چارحد حصن حصین
السلام ای نایب پیغمبر آخر زمان****مقتدای اولین و پیشوای آخرین
شاه خیبر گیر اژدر در امام بحر و بر****ناصر حق غالب مطلق امیرالمؤمنین
ملک دین را پادشاه از نصب سلطان رسل****مصطفی را جانشین از نص قرآن مبین
بازوی عونت رسول‌الله را رکن ظفر****رشته مهرت رجال‌الله را حبل‌المتین
هر که در باب تو خواند فضلی از فصل کلام****در مکان مصطفی داند بلا فصلت مکین
بوترابت تا لقب گردیده دارد آسمان****چون یتیمان گرد غم بر چهره از رشک زمین
چون سگ کویت نهد پا بر زمین در راه او****گستراند پرده‌های چشم خود آهوی چین
مایه تخمیر آدم گشت نور پاک تو****ورنه کی می‌بست صورت امتزاج ماء و طین
آن که خاتم را یدالله کرد در انگشت تو****ساخت نص فوق ایدیهم تو را نقش نگین
چون یدالهی که ابن عم رسول‌الله بود****ایزدت جا داده بالا دست هر بالانشین
آن یدالله را که ابن عم رسول‌الله بود****گر کسی همتاش باشد هم رسول‌الله بود
ای به جز خیرالبشر نگرفته پیشی بر تو کس****پیشکاران بساط قرب را افکنده پس
فتنه را لشگر شکن سرفتنه را تارک شکاف****ظلم را بنیاد کن مظلوم را فریاد رس
چرخ را بر آستانت پاسبانی التماس****عرش را در بارگاهت پاسبانی ملتمس
گر کند کهتر نوازی شاهباز لطف تو****بال عنقا را ز عزت سایبان سازد مگس
ور کند از مهتران عزت ستانی قهر تو****سدره در چشم الوالابصار خوار آید چو خس
همتت لعل و زمرد در کنار سائلان****آن چنان ریزد که پیش سائلان مشت عدس
خادمان صد گنج می‌بخشند اگر از مخزنت****خازنان ز اندیشه جودت نمی‌گویند بس
آسمان از کهکشان وهاله بهر کلب تو****پیشکش آورده زرین طوق با سیمین مرس

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

روز کین از پردلی گردان نصرت جوی شد****مرغ روح از شوق جانبازی نگنجد در قفس

بار هستی بر شتر بندد عماری‌دار تو****دل تپد در کالبد روئین‌تنان را چون جرس

از هجوم فتنه برخیزد غبار انقلاب****راه بر گشتن ز پیشت گم کند پیک نفس

از سپاه خود مظفروار فردآئی برون****وز ملایک لشگر فتح و ظفر از پیش و پس

حمله‌آور چون شوی بر لشگر اعدا شود****حاملان عرش را نظارهٔ حربت هوس

بر سر گردنکشان چون دست و تیغ آری فرو****وز زبردستی رسد ضربت ز فارس برفرس

لافتی الا علی گویند اهل روزگار****ساکنان آسمان لاسیف الاذوالفقار

ای که پیغمبر مقام از عرش برتر یافته****ز آستانت آسمان معراج دیگر یافته

هم به لطفت از مقام قاب و قوسین از خدا****مصطفی اسرار سبحان‌الذی دریافته

هم به بویت از گلستان ماوحی هر نفس****شاه با اوحی مشام جان معطر یافته

چرخ کز عین سرافرازی رکاب کرده چشم****چشم خود را چشمهٔ خورشید انور یافته

مه که بر رخ دیده از نعل سم رخشت نشان****تا ابد اقبال خود را سکه بر زر یافته

نعل شبرنگت که خورشید سپهر دولت است****چرخ از آن روی زمین را غرق زیور یافته

نزد شهر علم از نزدیک علام‌الغیوب****چون رسیده جبرئیل از ره تو را در یافته

نخل پیوندت که مثمر گشته از باغ نبی****بهر نسبت گوهر شبیر و شبر یافته

حامل افلاک رحم‌آورده بر گاور زمین****بر سر دشمن تو را چون حمله‌آور یافته

طایر قدرت گه پرواز گوی چرخ را****گوی چوگان خورده‌ای از باد شهپر یافته

آن که زیر پای موری رفته در راهت نمرد****دایه از جاه سلیمانی فزونتر یافته

آن که بی‌مزد از برایت بوده یک ساعت به کار****کشور اجرا عظیما را مسخر یافته

کاسهٔ چوبین گدائی هر که پیشت داشته****از کف دریای خاصت کشتی زر یافته

وه چه قدر است نور درگهت را پایه‌وار****دست قدرت با گل آدم مخمر یافته

نور معبودی و آب و گل ظهورت را سبب****ز آسمان می‌آمدی می‌بود اگر آدم عرب

ای وجود اقدست روح روان مصطفی****مصطفی معبود را جانان تو جان مصطفی

گر نبوت هم نصیبت داد ایزد چون گذشت****بعد بلغ انت منی از زبان مصطفی

بر سپهر دولت آن نجمی که روشن گشته است****صد چراغ از پرتوت در دودمان مصطفی

در ریاض عصمت آن نخلی که از پیوند توست****میوه‌های جنت اندر بوستان مصطفی

شمسهٔ دین را درون حجره چون دارد مقام****از نجوم سعد پر گشت آسمان مصطفی

ای تو شهر علم را در آن که در عالم نکرد****سجده در پایت نبوسید آستان مصطفی

سایهٔ تیغت که پهلو می‌زند در ساق عرش****ز افتاب فتنه آمد سایبان مصطفی

داد از فرعون دعوای الوهیت نشان****جز تو هر کس شد مکین اندر مکان مصطفی

گر نباشد حرمت شان نبوت در میان****فرق نتوان کرد شانت را ز شان مصطفی

من که باشم تا که گویم این زمان در مدح تو****آن چنانم من که حسان در زمان مصطفی

این گمان دارم ولی کز دولت مداحیت****هست نام علی در خاندان مصطفی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

با چنین حالی که من دارم عجب نبود اگر****شامل حالم شود لطف تو و ان مصطفی
گوشهٔ چشمی فکن سویم به بینائی که داد****نرگست را تازگی ز آب دهان مصطفی
جانم از اقلیم آسایش غریب آواره‌ایست****رحم بر جان غریبم کن به جان مصطفی
تا دم آخر به سوی توست شاها روی من****وای جان من اگر آن دم نه بینی روی من
ای سلام حق ثنایت یا امیرالمؤمنین****وی ثنا خوان مصطفایت یا امیرالمؤمنین
در رکوع انگشتری دادی به سایل گشته است****مهر منشور سخایت یا امیرالمؤمنین
صد سخی زد سکه زر بخشی اما کس نزد****کوس سر بخشی ورایت یا امیرالمؤمنین
گشته تسبیح ملک آهسته هر گه در نماز****بوده رازی با خدایت یا امیرالمؤمنین
دامن گردون شود پرزر اگر تابد از او****گوشهٔ ظل عطایت یا امیرالمؤمنین
راست چون صبح دم روشن شود راه صواب****رایت افرازد چو رایت یا امیرالمؤمنین
روز رزم افکند در سرپنجهٔ خورشید رای****پنجهٔ ماه لوایت یا امیرالمؤمنین
صدره را از پایهٔ خود انتهای اوج داد****رفعت بی‌منتهایت یا امیرالمؤمنین
گه به چشم وهم می‌پوشد لباش اشتباه****عرش تا فرش سرایت یا امیرالمؤمنین
گه به حکم ظن ستون عرش را دارد بپا****بارگاه کبریایت یا امیرالمؤمنین
چون به امرت برنگردد مهر از مغرب که هست****گردش گردون برایت یا امیرالمؤمنین
یافت از دست و لایت فتح بر فتح دیگر****دست در حبل ولایت یا امیرالمؤمنین
جان در آن حالت که از تن می‌برد پیوند هست****آرزومند لقایت یا امیرالمؤمنین
گر مکان برتخت او ادنی کنی جایت دهند****انس و جان کانجاست جایت یا امیرالمؤمنین
حق‌شناسان گر به دست آرند معیار تو را****حد فوق ما سوی دانند مقدار تو را
ای که دیوان قضا قائم به دیوان شماست****تابع حکم خدا محکوم فرمان شماست
گر ید بیضا چه مه شد طالع از جیب کلیم****پنجهٔ خورشید را مطلع گریبان شماست
آن ستون کز پشتی او قایمند ارکان عرش****در حریم کبریا رکنی ز ارکان شماست
این ندامت گوی زنگاری که دارد متصل****گردش از چوگان قدرت گوی میدان شماست
خوان وزیرا که قسمت بر دو عالم کرده‌اند****مایهٔ آن مانده یک ریزه از خوان شماست
اژدهایی کز عدو گنج بقا دارد نهان****چون عصا در دست موسی چوب ردبان شماست
بندهٔ پیرست کیوان کز کمال محرمی****از پی پاس حرم بر بام ایوان شماست
عقل اول کز طفیلش می‌رسد لوح و قلم****پیش دانا واپسین طفل دبستان شماست
هرکه را کاریست بر دیوان خیرالحاکمین****نیک چون روی رجوع او به دیوان شماست
من مریض درد عصیانم که درمانم توئی****دردمند این چنین محتاج درمان شماست
صد شکایت دارم از گردون اما یکی****بر زبانم نیست چون چشمم به احسان شماست
گر درین دور فلک شهری گدای محتشم****محتشم را حشمت این بس کز گدایان شماست
دین من شاها به ذات توست ایمان داشتن****وین به دوران چنین کفر است پنهان داشتن
ای تو را جای دگر در عالم معنی مقام****درگهت را قبله‌ایم و روضه‌ات را کعبهٔ نام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پیکرت گنج نجف نورت در گردون شرف****مرغ روحت از شرف عنقای قاف احترام
ما برین در زایران کعبهٔ اصلیم و هست****حج اکبر زان ما آنست و بس اصل کلام
گر یکی مانع نباشد گویم این بیت‌الحرم****نیست در حرمت سر موئی کم از بیت‌الحرام
گر به قدر اجر بخشی دوستان را منزلت****باشد از تمکین سراسر عرصهٔ دارالسلام
ور ز اعدا منتقم باشی به مقداری که بود****ننهد از کف تا ابد جبار تیغ انتقام
اهل عصیان گر تو را روز جزا حامی کنند****قهر سبحانی کند تیغ جزا را در نیام
گر گشائی از شفاعت بر گنه‌کاران دری****بندد از رحمت خدا درهای دوزخ را تمام
خلق را گر یکسر ایمن خواهی از پیغام موت****وای بر پیک اجل گر کام بگشاید زکام
در جزای خصم اگر سرعت کنی نبود بعید****گر شود پیش از محل واقع قیامت را قیام
دین پناها پادشاها ملک دین را بیش ازین****می‌توانی داد در تایید حق نظم نظام
بس که صیاد زمان دام بلا گسترده است****یک زمان با اهل دل مرغ فراغت نیست رام
راست گویم هست از دست مخالف در عراق****بر بزرگان حسینی مذهب آسایش حرام
اهل کفر از آتش بغض عداوت پخته‌اند****از برای خفت اسلام صد سودای خام
داوری پیش تو می‌آرند زیشان اهل دین****یاوری کن مؤمنان رایا امیرالمؤمنین

شمارهٔ ۷ – ترکیب بند در مدح امام ثامن ضامن علی بن موسی‌الرضا علیه التحیهٔ والثناء

می‌کشد شوقم عنان باد این کشش در ازدیاد****تا شود تنگ عزیمت تنگ بر خنگ مراد
گر چو من افتاده‌ای زان جذبه آگاهم که او****هودج خاک گران جنبش نهد بر دوش باد
ای عماری کش به زور میل او بازم گذار****کاین عماری ساربان بر ناقه نتواند نهاد
با توجه یار شو ای بخت و در راهم فکن****کاین گره از کار من یک دست نتواند گشاد
نی تحرک ممکن است و نی سکون زا من که هست****ضعفم اندر ازدیاد و شوقم اندر اشتداد
چند چون بی‌تمشیت بی‌اعتماد است ای فلک****از تو امداد از من استمداد و از بخت اجتهاد
در چه وادی در سبیل رشحه بخش سلسبیل****دافع سوز جحیم و شافع روز معاد
شاه تخت ارتضا یعنی سمی مرتضی****سبط جعفر اشرف ذریه موسی‌الرضا
آفتاب بی‌زوال آسمان داد و دین****نور بخش هفتمین اختر امام هشتمین
آن که سایند از برای رخصت طوف درش****سروران بر خاک پای حاجیان اوجبین
آن که بوسند از شرف تا دامن آخر زمان****پادشاهان آستان روبان او را آستین
وقت تحریر گناه دوستان او عجب****گر بجنبد خامه در دست کرام‌الکاتبین
بهر دفع ساحران چون قم به اذن‌الله گفت****شیر نقش پرده از جاجست چون شیر عرین
تا به کار آید به کار زائران در راه او****هست دائم پشت خنک آسمان در زیر زین
رشک آن گنج دفین کش خاک شهد مدفن است****از زمین تا آسمان است آسمان را بر زمین
ای معظم کعبهات را عرش اعظم آستان****بر جناب اعظمت ناموس اکبر پاسبان
آن که کار عاصیان از سعی خدام تو ساخت****مغفرت را کامران از رحمت عام تو ساخت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

طول ایام شفاعت کم نبود اما خدا****بیشتر کار گنه‌کاران در ایام تو ساخت

چون برم در سلک مخلوقات نامت را که حق****برترین نام‌های خویش را نام تو ساخت

کرد چون بخت بلند اقدام در تعظیم عرش****افسرش را حیله بند از خاک اقدام تو ساخت

آفتاب از غرفه‌خاور چو بیرون کرد سر****روی خود روشن ز نور شرفه بام تو ساخت

آن که خوان عام روزی می‌کشد از لطف خاص****انس و جان را ریزه‌خوار خوان انعام تو ساخت

مغفرت طرح بنای عفو افکند از ازل****لطف غفارش تمام اما به تمام تو ساخت

در تسلی کاری ذات شفاعت خواه تو****مغفرت را بسته حق در کار بر درگاه تو

ای نسیم رحمتت برقع کش از روی بهشت****عاصیان از جذبه لطفت روان سوی بهشت

بوی مهرت هر که را ناید ز ذرات وجود****از نسیم مغفرت هم نشنود بوی بهشت

جای آن کافر که در میزان نهندش حب تو****دوزخی باشد که باشد هم ترازوی بهشت

گر نباشد در کفت جام سقیهم ربهم****هیچ کس لب تر نسازد بر لب جوی بهشت

رحمتت گر دل به جانبداری دوزخ نهد****در دل افروزی زند پهلو به پهلوی بهشت

پیش از این مدح ای شه همت بلندان جهان****بود پایم کوته از طوف سر کوی بهشت

حالیم پیوسته سوی خود اشارت می‌کنند****حوریان دلکش پیوسته ابروی بهشت

بخت کو تا آیم و در آستانت جا کنم****رو به جنت پشت بر دنیا و ما فیها کنم

ای گدایان تو شاهان سریر سروری****بی‌نیاز بر درت ناز این به شغل چاکری

وی به جاروب زرافشان روضه‌ات را خاکروب****خسرو زرین درفش نور بخش خاوری

سکه حکمت نمایان‌تر زدند از سکه‌ها****داورت چون داد در ملک ولایت داوری

در ره دین علم منصور گشت آخر که یافت****منصب حکم نبوت بر امامت برتری

وین امامت ورنه زین بستست بر رخش که عقل****همعنان می‌بیندش با رتبه پیغمبری

گر کمال احمدی لالم نکردی گفتمی****اکمل از پیغمبرانت در ره دین پروری

ای به بویت کرده در غربت طواف تربتت****جمله اصناف ملک با مردم حور و پری

چون به من نوبت رساند بخت فرصت جوی من****حسبته لله دست رد منه بر روی من

ای درست از صدق بیعت با تو پیمان همه****سکه‌دار از نقش نامت نقد ایمان همه

حال بیماران عصیان است زار اما ز تو****یک شفاعت می‌تواند کرد درمان همه

رشحه‌ای گر ریزی ای ابر عطا بر بندگان****نخل آزادی برآرد سر ز بستان همه

می‌گریزد آفت از انس و ملک زآن رو که هست****در زمین و اسمان حفظت نگهبان همه

سنگ رحمت در ترازوی شفاعت چون نهی****آید از کاهی سبک‌تر کوه عصیان همه

کارم آن گه راست کن شاها که از بار گناه****پشت طاقت خم کند شاهین میزان همه

بر قد آن مرقد پرنور جان خواهم فشاند****ای فدای مرقدت جان من و جان همه

هرکه جان خویش در راه تو می‌سازد نثار****تا ابد باقی مهر توست با جانش چه کار

در گناه هر که عفوت خویش را بانی کند****ایمنش در ظل خویش از قهر ربانی کند

خواهد ار اجر عبوری بردرت مور ذلیل****ایزدش شاهنشه ملک سلیمانی کند

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

صد جهانبانش به دربانی رود هر پادشه****کز پی دربانیت ترک جهانبانی کند

گر کند عالم ضمیرت را به جای آفتاب****شام ظلمانیش کار صبح نورانی کند

نیست چون کنه تو را جز علم سبحانی محیط****دخل در ادراک آن کی فهم انسانی کند

دانشت را گر گماری در مسائل بر عقول****عقل اول اعتراف اول به نادانی کند

عقل خائف زین نکرد آن رخش کز بیم منی****کاندر اوصاف تو زین برتر سخن‌رانی کند

وهم بر دل رفت و بر یک ناقه بستد از خود سری****محمل شان تو را با هودج پیغمبری

ای تفوق جسته بر هفت آسمان جای شما****عرش این نه زینه منظر فرش ماوای شما

چرخ اطلس نیز شد مانند کرسی پرنجوم****از نشان نعل رخش عرش فرسای شما

چیست ماروبین خم گردون دوال کهکشان****گرنه دوران می‌زند کوس تولای شما

نور گردون شد یکی صد بس که بر افلاک برد****پردهٔ چشم فلک خاک کف پای شما

با وجود بی‌قصوری چون زر بی‌سکه است****خط فرمان قضا موقوف طغرای شما

می‌تواند ساخت هم سنگ ثواب خافقین****جرم امروز مرا در خواه فردای شما

صبح محشر هم نباشد در خمار آلوده‌ای****گر بود شام اجل مست تمنای شما

هرکه در خاک لحد خوابد ازین می‌نشه ناک****ایزدش مست می غفران برانگیزد ز خاک

ای محیط نه فلک یک قطره پرگار تو را****با قیاس ما چکار اندیشه کار تو را

کرده بازوی قدر در کفهٔ میزان خویش****مایهٔ زور آزمائی بار مقدار تو را

هر نفس با صد جهان جان بر تو نتواند شمرد****قدرت از امکان فزون باید خریدار تو را

چون تصور کرده بازار خدا را کج روی****کز ضلالت داشت با خود راست آزار تو را

سوز جاوید هزاران دوزخ اندر یک نفس****بس نباشد در جزاخصم جفا کار تو را

تاک را افتاده تاب اندر رگ جان تا عنب****کرده تلخ از زهر عناب شکر بار تو را

بیخ تاک از خاک کندی قهر ربانی اگر****اندکی مانع ندیدی حلم بسیار تو را

تابه تلبیس عنب بادامت اندر خواب شد****خواب در چشم محبان تا ابد نایاب شد

ای وجودت در جهان افرینش بی‌مثال****آفرین گوینده برذات جلیل ذوالجلال

خالق است ایزد تو مخلوقی ولی از فوق و تحت****چون شریک اوست شبهت ممتنع مثلث محال

بهر استدعای خدمت قدسیان استاده‌اند****صف صف اندر بارگاهت لیک رد صف نعال

با وجود انبیا الا صف آرای رسل****با وجود اولیا الا سرو سرخیل آل

در سراغ مثل و شبهت بار تفتیش عبث****عقل جازم شد که بردارد ز دوش احتمال

جان فدای مشهد پاکت که پنداری به آن****کرده است آب و هوا از روضهٔ خلد انتقال

هم فضایش یا ربا نزهت ز فرط خرمی****هم هوایش دال بر صحت ز عین اعتدال

عرصه چون شد تنگ در ما نحن وفیه آن به که من****از مکان بندم زبان و از مکین گویم سخن

گرچه گردون را به بالا خرگه والا زدند****خرگه قدر تو را بالاتر از بالا زدند

جلوگاهت عرش اعلا بود از آن بارگاه****در جوار بارگاه تخت او ادنی زدند

در امامت هشتمین نوبت که مخصوص تو بود****عرشیان بر بام این نه گنبد مینا زدند

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خاتمی کایزد بر آن نام ولی خود نگاشت****نام نامی تو صورت بست از آن هر جا زدند

گرچه در ملک امامت سکه یکسان شد رقم****بر سر نام تو الا بهر استثنا زدند

ای که بر نقد طوافت سکهٔ هفتاد حج****از حدیث نقد رخشان سکهٔ بطحا زدند

دین پناها گرچه یک نوبت به نام بنده نیز****از طوافت نوبت این دولت عظمی زدند

چشم آن دارم که دولت باز رو در من کند****بار دیگر چشم امید مرا روشن کند

ای به شغل جرم بخشی گرم دیوان شما****مغفرت را گوش بخشایش به فرمان شما

عاصیان را در تنت از مژدهٔ جانی نو که هست****دوزخ اندر حال نزع از ابر احسان شما

طبع کاه و کهربا دارند در قانون عقل****دست امید گنه‌کاران و دامان شما

پادشاها آن که فرمایندهٔ این نظم شد****یعنی آصف مسند جم جاه سلمان شما

از سپهر طبع خویش و صد سخندان دگر****از ثنا ایات نازل گشت در شان شما

آن چه خود کرده است در انشای این نظم بلند****کس نخواهد کرد از مدحت سرایان شما

من که تلقین‌های غیبم همچو طوطی کرده است****در پس آیینهٔ معنی ثنا خوان شما

گوش برغیبم که در تحسین نوائی بشنوم****از غریو کوس رحمت هم صدائی بشنوم

بس که در مدحت بلندست اهل معنی را اساس****سوده بر جیب ثنایت دامن حمد و سپاس

جز ید قدرت ترازو دار نبود گر به فرض****بار عظمت سر فرود آرد به میزان قیاس

از صفات کبریائی آن چه دور از ذات توست****نیست جز معبودی اندر دیده وقت شناس

یا شفیع‌المذنبین تا بوده‌ام کم بوده است****در من از شعل گنه بیکار یک حس از حواس

حالیا بردوش دارم بار یک عالم گنه****در دو عالم بیش دارم از گناه خود هراس

محتشم را شرم می‌آید که آرد بر زبان****آن چه من از لطف مخصوص تو دارم التماس

التماس اینست کز من عفو اگر دامن کشد****وز پلاس عبرتم در حشر پوشاند لباس

عذرگویان از دلش بیرون بر اکراه من****خار دامن گیر عصیان بر کنی از راه من

صد دعا و صد درود خوش ورود خوش ادا****کردش رحمت فرو از بارگاه کبریا

هر یکی از عرش آمین گو رئوس قدسیان****هر یکی در عرش تحسین خوان نفوس انبیا

خاصه سلطان الرسل با اولیای خاص خویش****سیما شاه اسد سیما علی‌المرتضی

بعد از آن از اهل بیت آن شه ایوان دین****زهرهٔ زهرا لقب بنت‌النبی خیرالنسا

پس حسن پرورده کلفت قتیل زهر قهر****پس حسین آزرده گر بت شهید کربلا

باز با سجاد و باقر صادق و کاظم که هست****مقتدایان را ز چار ارکان بر این چار اقتدا

پس نقی و عسکری بین آن مهی کز شش جهت****می‌کنند از نورشان خلق جهان کسب ضیا

قصه کوته آن درود و آن دعا بادا تمام****بر تو با تسلیم مستثنای مهدی والسلام

شمارهٔ ۸ – این مرثیه را جهت افصح البغاء سید حسین روضه خوان گفته

امسال نیست سوز محرم بسان پار****امسال دیده‌ها نه چو پارند اشکبار

امسال نیست زمزمه‌ای در جهان ولی****کو آن نوای زاری و آن ناله‌های زار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

امسال اشگها همه در دیده‌هاست جمع****اما روان نمی‌کندش یک سخن گذار
سید حسین روضه کجا شد که سقف چرخ****سازد سیه ز آه محبان نوحه دار
سید حسین روضه کجا شد که پر کند****گوش فلک ز ناله دلهای بی قرار
سید حسین روضه کجا شد که سر دهد****سیلابهای اشک به این نیلگون حصار
افسوس از آن کلام مؤثر که می‌فکند****هم لرزه در زمین و هم آشوب در جدار
صد حیف از آن عبارت دلکش که می‌کشید****از قعر جان ماتمیان آه پرشرار
ای مسجد از اسف تو بر اصحاب در ببند****وی منبر از فراق تو آتش ز خود برآر
ای حاضران کسی که درین سال غایبست****هست از شما بیاری و ذکری امیدوار
ای دوستان کنید به یک قطره مردمی****با چشم تر کنید چو بر خاک او گذار
محراب را که روی در او بود سال و مه****پشتش خمیده ماند ز حرمان هلال‌وار
منبر که پایه پایه‌اش از پایبوس وی****سرگرم بود پای به گل ماند سوگوار
او رفت و داغ ماتمیان نیم سوز ماند****وین داغ ماند بر جگر اهل روزگار
امسال کز بلاغت او یاد میکنند****بر یاد پار خاک نشینان دل فکار
وز خاک او علم نور میرود****سوی فلک چو شعلهٔ خورشید در غبار
گوئی گذشته است به خاکش شه شهید****با والد ممجد و جد بزرگوار
امسال کز جهان شده دلتنگ و برده است****هنگامه را به ملک وسیع آن گران وقار
دارد خرد گمان که درایوان نشسته است****منب نشین ز غایت تعظیم کردگار
در خدمت رسول بر اطراف منبرش****ارواح انبیاء همه با چشم اشگبار
بر فقره سخنش کرده آفرین****در نقل‌های نوحه او شاه ذوالفقار
خیرالنسا ز غرفهٔ جنت نهاده گوش****بر طرز روضه خوانی اوزار و سوگوار
بر حسن ندبه‌اش حسن از چشم قطره‌ریز****کرده هزار در ثمین بر سمن نثار
شاه شهید خود به عزای خود آمده****وز نقل وی گریسته بر خویش زار زار
غلمان دریده جامه و حورا گشاده مو****اهل بهشت نوحه‌گری کرده اختیار
با آن که در بهشت نمی‌باشد آتشی****رضوان ز غم نشسته بر آتش هزار بار
فریاد محتشم که جهان کم نوا بماند****از نوحه حسین علی خاصه این دیار
روزی که ما رسیم باو وز عطای حق****از زندگان خلد نیابیم در شمار
آن روز در قضای عزای شه شهید****چندان کنیم نوحه که افتد زبان ز کار
یارب به حق شاه حسین آن شه قتیل****کور است جبرئیل امین زار بر مزار
کاین شور بخش مجلس عاشور را به حشر****ساز از شفاعت نبی و آل کامکار
وز ما به روح او برسان آن قدر درود****کز وی رسانده ای به شهیدان نامدار

شمارهٔ ۹ – فی مرثیه محمد قلی میرزا غفرالله ذنوبه

باز آفتی به اهل جهان از جهان رسید****کاثار کلفتش به زمین و زمان رسید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باز آتشی فتاد به عالم که دود آن****از شش جهت گذشت و به هفت آسمان رسید
از دشت غصه خاست غباری کزین مکان****طوفان آن به منظرهٔ لامکان رسید
ابری بهم رسید و ز بارش بهم رساند****سیلی سبک عنان که کران تا کران رسید
بالا گرفت نوحه‌پر وحشتی کز آن****غوغا به سقف غرفهٔ بالائیان رسید
هر ناله‌ای که نوحه گر از دل به لب رساند****در بحر و بر بگوش انس و جان رسید
در چار رکن و شش جهت و هفت بارگاه****کار عزا و شغل مصیبت به آن رسید
کافاق روی روز کند همچو شب سیاه****وز غم نه افتاب برآید دگر نه ماه
افغان که بهترین گل این بوستان نماند****رخشان چراغ دیدهٔ خلق جهان نماند
شمعی که رشگ داشت بر او شمع آفتاب****از تند باد مرگ درین دودمان نماند
نخلی که در حدیقهٔ جنت به دل نداشت****از دوستان برید و درین بوستان نماند
گنجی که بود پر گوهر از وی بسیط خاک****در زیر خاک رفت و درین خاکدان نماند
روئی که کارنامهٔ نقاش صنع بود****پردر نظاره گاه تماشائیان نماند
حسنی که حسن یوسف ازو بد نشانه‌ای****گم شد چنان که تا ابد ازوی نشان نماند
جسمی که بار پیرهن از ناز می‌کشید****بروی چه بارها که ز خاک گران نماند
دردا که آن رخ از کفن آخر نقاب کرد****خشت لحد مقابله با آفتاب کرد
افسوس کاختر فلک عزت و جلال****زود از افق رسید به منزلگه زوال
ماهی که مهر دیده به پا سودیش نه رخ****شخص اجل به صد ستمش کرد پایمال
سروی که در حدیقهٔ جان بود متصل****با خاک در مغاک لحد یافت اتصال
گل جامه می‌درد که چه نخلی ز ظلم کند****بی‌اعتدالی اجل باغ اعتدال
مه سینه می‌کند که چه پاینده اختری****از دستبرد حادثه افتاد در وبال
از بس که در بسیط زمین بود بی‌عدیل****وز بس که در بساط زمان بود بی‌همال
بر پیش طاق چرخ نوشتند نام او****سلطان ملک حسن و شخ خطه جمال
افغان که شد به مرثیه ذکر زبان و لب****القاب میرزای محمد قلی لقب
آن عیسوی نسب که شه چرخ چارمین****می‌شود بر نشان کف پای او جبین
ماهی که کلک صنع به تصویر روی او****در هم شکست رونق صورتگران چین
غالب شریک حسن که می‌کرد دم به دم****جان آفرین ز خلقت او بر خود آفرین
وقت خرام او که ملک گفتیش دعا****دیدی فلک خرامش خورشید بر زمین
واحسرتا که گنج گران مایه‌ای چنان****با آن شکوه و کوکبه در خاک شد دفین
چون بگسلد کفن ز هم آیا چها کند****خاک لحد به آن تن و اندام نازنین
افسوس کز ستیزه گریهای جور دور****افغان کز انتقام کشیهای شخص کین
زندان تنگ خاک به یوسف حواله شد****کام نهنگ را تن یونس نواله شد
روز حیات او چو رسید از اجل به شام****بر خلق شد ز فرقت وی زندگی حرام
در قصد او که جان جهانش طفیل بود****تیغ اجل چگونه برون آید از نیام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

با شخص فتنه بس که قضا بود متفق****در کار کینه بس که قدر داشت اهتمام
خورشید عمر بر لب بام اجل رسید****آن آفتاب را و فکندش فلک ز بام
چون شیشه وجود وی آفاق زد به سنگ****صد پاره شد ز غصه دل خاره و رخام
با آن تن لطیف زمین آن زمان چه کرد****وان فعل را سپهر ستمگر چه کرد نام
ترسم زبان بسوزد اگر گویم آن چه گفت****در وقت دست و پا زدن آن سرو خوش خرام
ای نطق لال شو که زبانت بریده باد****مرغ خیالت از قفس دل پریده باد
کس نام مرگ او به کدامین زبان برد****عقل این متاع را به کدامین دکان برد
باشد ز سنگ خاره دل پر تهورش****هرکس کزین خبر شود آگاه و جان برد
احرام بسته هر که اسباب این عزا****بردارد از زمین و به هفت آسمان برد
در قتل خود کند فلک غافل اهتمام****روزی اگر به این عمل خود گمان برد
خون بارد از سحاب اگر در عزای او****آب از محیط چشم مصیبت کشان برد
صیاد مرگ را که بدین سان گشاد چشم****کوره به شاهباز بلند آشیان برد
انصاف نیست ورنه چرا باغبان دهر****گلبن به نرخ خار و خس از بوستان برد
صد حیف کافتاب جهان از جهان برفت****رعنا سوار عرصهٔ حسن از میان برفت
یارب تو دل نوازی آن دل نواز کن****درهای مغفرت به رخش جمله باز کن
بر شاخسار سدره و طوبی هر آشیان****کاحسن بود نشیمن آن شاهباز کن
کوتاه شد چو رشتهٔ عمرش ز تاب مرگ****از طول لطف مدت عیشش دراز کن
تا بانگ طبل مرگ ز گوشش برون رود****قانون عفو بهر وی از رحم ساز کن
از فیض‌های اخرویش کامیاب ساز****وز آرزوی دنیویش بی‌نیاز کن
اینجا اگر به سروری افراختی سرش****آنجا به تاج خسرویش سرفراز کن
زین بیش محتشم لب دعوت بجنبش آر****واسباب قدر او طلب از کار ساز کن
یارب به عزت تو که این نخل نوجوان****از سدره بیشتر فکند سایه بر جنان

غزلیات

حرف ا

غزل شماره ۱: زلف و قد راست ای بت سرکش چشم و رخت راست ای گل رعنا

زلف و قد راست ای بت سرکش چشم و رخت راست ای گل رعنا****سنبل و شمشاد هندو چاکر نرگس و لاله بنده و لالا
ساخته ظاهر معجز لعلت ز آتش سوزان چشمهٔ حیوان****کرده هویدا صنع جمالت در گل سوری عنبر سارا
آتش آهم ز آتش رویت سیل سرشگم بیمهٔ رویت****این ز درون زد شعله بگردون وان ز برون شد تا به ثریا
محو ستادند عابد و زاهد مست فتادند راکع و ساجد****دوش که افکند در صف رندان جام هلالی شور علالا
وقت مناجات کز ته دل شد جانب گردون نعرهٔ مستان****پرده دریدی گر نشنیدی شمع حریفان بانگ سمعنا
مایهٔ دولت پایهٔ رفعت نقد هدایت گنج سعادت****هست در این ره ای دل گمره دانش دانا دانش دانا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حسن ازل را بهر طلبکار هست ظهوری کز رخ مقصود****پرده بر افتد گر کند از میل وحش خیالی چشم به بالا
محتشم اکنون کز کشش دل نیست گذارم جز بدر او****پیش رقیبان همچو غریبان نیست بدادم جز به مدارا

غزل شماره ۲: بعد هزار انتظار این فلک بی وفا

بعد هزار انتظار این فلک بی وفا****شهد وصالم چشاند زهر فراق از قفا
وه که ز کین می‌کند هر بدو روزم سپهر****با تو به زحمت قرین وز تو به حسرت جدا
رفتی و می‌آورد جذبهٔ شوقت ز پی****خاک مرا عنقریب همره باد صبا
با تو بگویم که هجر با من بی دل چه کرد****روزی من گر شود وصل تو روز جزا
شد همه جا چون شبه بی تو به چشمم سیه****چشم سیه روی من دید تو را از کجا
از خردم تا ابد فکر تو بیگانه کرد****این دل دیوانه گشت با تو کجا آشنا
وه که ز همراهیت محتشم افتاده شد****بسته بند ستم خستهٔ زخم جفا

غزل شماره ۳: من از رغم غزالی شهسواری کرده‌ام پیدا

من از رغم غزالی شهسواری کرده‌ام پیدا****شکاری کرده‌ام گم جان شکاری کرده‌ام پیدا
زلیخا طلعتی را رانده‌ام از شهر بند دل****به مصر دلبری یوسف عذاری کرده‌ام پیدا
زمام ناقه محمل نشینی داده‌ام از کف****بجای او بت توسن سواری کرده‌ام پیدا
ز سفته گوهری بگسسته‌ام سر رشتهٔ صحبت****در ناسفته گوهر نثاری کرده‌ام پیدا
مهی زرین عصا به چون هلال از چشمم افتاده****بلند اختر سواری تاجداری کرده‌ام پیدا
کمند مهر گیسو تابداری رفته از دستم****ز سودا قید کاکل مشگباری کرده‌ام پیدا
گر از شیرین لبان حوری نژادی گشته از من گم****ز خوبان خسرو عالی تباری کرده‌ام پیدا
دل از دست نگارینی به زور آورده‌ام بیرون****ز ترکان سمن ساعد نگاری کرده‌ام پیدا
درین ره محتشم گر نقد قلبی رفته از دستم****زر نوسکه کامل عیاری کرده‌ام پیدا

غزل شماره ۴: درخشان شیشه‌ای خواهم می رخشان در و پیدا

درخشان شیشه‌ای خواهم می رخشان در و پیدا****چو زیبا پیکری از پای تا سر جان درو پیدا
صبازان در چو ناید دیده‌ام گوید چه بحرست این****که هر گه باد ننشیند شود طوفان درو پیدا
سیه ابریست چشمم در هوای هالهٔ خطش****علامتهای پیدا گشتن باران درو پیدا
چو گیرم پیش رویش باشدم هر دیده دریائی****ز عکس چین زلفش موج بی‌پایان درو پیدا
تنی از استخوان و پوست دارم دل درو ظاهر****چو فانوسی که باشد آتش پنهان درو پیدا
پر از جدول نماید صفحهٔ آیینهٔ رویش****که دایم هست عکس آن صف مژگان درو پیدا
کف پایش که بوسد محتشم و ز خود رود هردم****ز جان آئینه‌ای دان صورت بیجان درو پیدا

غزل شماره ۵: ای ز دل رفته که دی سوختی از ناز مرا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ای ز دل رفته که دی سوختی از ناز مرا****دارم اندیشه که عاشق نکنی باز مرا

کرده‌ام خوی به هجران چه کنم ناز اگر****عشق طغیان کند و دارد از آن باز مرا

باطل سحر مگر ورد زبانم گردد****که نگهدارد از آن چشم فسون ساز مرا

چشم از آن غمزه اگر دوش نمی‌بستم زود****کار می‌ساخت به یک عشوه ممتاز مرا

چه کمر بسته‌ای ای گل که مگر باز کنی****جیب جان پاره به آن غمزهٔ غماز مرا

چون محالست که ناید ز تو جز بدمهری****مبر از راه به لطف غلط انداز مرا

وصل من با تو همین بس که در آن کو شب تار****کنم افغان و شناسی تو به آواز مرا

لنگر مهرهٔ طاقت مگر ایمن دارد****از سبک دستی آن شعبده پرداز مرا

ای ره محتشم از تو زده لعل تو و گفت****که به یک حرف چنین خام طمع ساز تو را

غزل شماره ۶: کسی ز روی چنان منع چون کند ما را

کسی ز روی چنان منع چون کند ما را****خدا برای چه داده است چشم بینا را

نشان ز عالم آوارگی نبود هنوز****که ساخت عشق تو آوارهٔ جهان ما را

درون پرده ازین بیشتر مباش ای گل****که نیست برگ و نوا بلبلا، شیدا را

هزار سلسله مو در پیت به خاک افتد****چو برقفا فکنی موی عنبر آسا را

برای جلوه چو نخل تو را دهد حرکت****جسد به رعشه درآرد هزار رعنا را

به آن تکلم شیرین گهی که جان بخشی****به دم زدن نگذارد کسی مسیحا را

به جز وفای تو درد مرا دوائی نیست****خدا دوا کند این درد بی‌دوا ما را

ز غمزه دان گنه چشم بی‌گنه کش خویش****که تیغ می‌دهد این ترک بی‌محابا را

بهر زه لب مگشا پیش کس که نگشائی****زبان محتشم هرزه گوی رسوا را

غزل شماره ۷: که زد بر یاری ما چشم زخمی ای چنین یارا

که زد بر یاری ما چشم زخمی ای چنین یارا****که روزی شد پس از وصل چنان هجر چنین ما را

تو خود رفتی ولی باد جنون خواهد دواند از پی****بسان شعلهٔ آتش من مجنون رسوا را

تو خود رو در سفر کردی ولی صحرا سپر کردی****به صد شیدائی مجنون من مجنون شیدا را

فرس آهسته ران کاندر پیت از پویه فرسوده****قدمها تا به زانو گمرهان دشت پیما را

شب تاریک و گمراهان ز دنبال تو سر گردان****برون ار از سحاب برقع آن روی مه آسا را

خطر گاهیست گرد خرگهت از شیشهای دل****خدا را بر زمین ای مست ناز آهسته نه پا را

چو میرد محتشم دور از قدت باری چو باز آئی****به خاکش گه گهی کن سایه گستر نخل بالا را

غزل شماره ۸: چو بر زندانیان رانی سیاست یاد کن ما را

چو بر زندانیان رانی سیاست یاد کن ما را****بگردان گرد سر و ز قید جان آزاد کن ما را

زبان شکوه بگشایم اگر بر خنجر جورت****ملامت از زبان خنجر جلاد کن ما را

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اگر بردار بیدادت بر آریم از زبان آهی****به رسوائی برون زین دار بی‌بنیاد کن ما را
نمودی یک وفا دادیم پیشت داد جانبازی****بی او امتحانی نیز در بیداد کن ما را
به سودای دل ناشاد خود در مانده‌ام بی تو****به این نیت که هرگز در نمانی شاد کن ما را
چو روزی می‌نشستم بر سر راهت اگر گاهی****غریبی را ببینی بر سر ره یاد کن ما را
ملولم از خموشی محتشم حرفی بگو از وی****زمانی هم زبان ناله و فریاد کن ما را

غزل شماره ۹: مبین به چشم کم ای شوخ نازنین ما را

مبین به چشم کم ای شوخ نازنین ما را****گدای کوی توام همچنین مبین ما را
هنوز سجدهٔ آدم نکرده بود ملک****که بود گرد سجود تو بر جبین ما را
گذر به تربت ما یار کمتر از همه کرد****گمان بیاری او بود بیش ازین ما را
به دستیاری ما ناید آن مسیح نفس****اگر بود ید بیضا در آستین ما را
طبیب ما که دمش پاس روح می‌دارد****چه حکمت است که می‌دارد اینچنین ما را
نگین خام عشق است گوهر دل و نیست****به غیر حرف وفا نقش آن نگین ما را
بلاگزینی ما اختیاری ما نیست****خدا نداده دل عافیت گزین ما را
گناه یک نفس آن مه به مجلس از ما دید****که بند کرد در آن زلف عنبرین ما را
ز آه ما به گمانی فتاده بود امشب****که می‌نمود پیاپی به همنشین ما را
بیار پیک نظر محتشم نهفته فرست****که قاطعان طریقند در کمین ما را

غزل شماره ۱۰: صبح آن که داشت پیش تو جام شراب را

صبح آن که داشت پیش تو جام شراب را****در آتش از رخ تو نشاند آفتاب را
مه نیز تافتد ز تو در بحر اضطراب****شب جام‌گیر و برفکن از رخ نقاب را
ممنون ساقیم که به روی تو پاک ساخت****زان آب شعلهٔ رنگ نقاب حجاب را
ای تیر غمزه کرده به الماس خشم تیز****دریاب نیم کشته ز هر عتاب را
از هم سرو تن و دل و جان می‌برند و نیست****جز لشگر غمت سبب انقلاب را
در من فکند دیدن او لرزه وای اگر****داند که چیست واسطهٔ اضطراب را
دیدیم چشم جادوی آن مه شبی به خواب****اما دگر به چشم ندیدیم خواب را
در گرم و سرد ملک نکوئی فغان که نیست****قدری دل پرآتش و چشم پر آب را
او می‌شود سوار و دل محتشم طپان****کو پردلی که آید و گیرد رکاب را

غزل شماره ۱۱: هرزه نقاب رخ مکن طرهٔ نیم تاب را

هرزه نقاب رخ مکن طرهٔ نیم تاب را****زاغ چسان نهان کند بیضهٔ آفتاب را
وصل تو چون نمی‌دهد در ره عشق کام کس****چند به چشم تشنگان جلوه دهد سراب را
کام که بوده در پیت گرم که می‌نمایدم****حسن فزاست از رخت صورت اضطراب را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

با دگران چها کند عشق که در مشارکت****رشک دهد ز کوه کن خسرو کامیاب را
عشق ز سینه چون کند تندی آه را بدر****حسن به جنبش آورد سلسلهٔ عتاب را
سحر رود به گرد اگر بند کند فسون‌گری****در قفس دو چشم من مرغ غریب خواب را
غیر گیاه حسرت از خاک عجب که سرزند****دجلهٔ چشم من اگر آب دهد سحاب را
ناز نگر که پای او تا به رکاب می‌رسد****دست ز کار می‌رود حلقه کش رکاب را
ناصح ما نمی‌کند منع خود زا رخش بلی****دور به خود نمی‌رسد ساقی این شراب را
طرح سفر دگر کند آن مه و وقت شد که من****شب همه شب رقم زنم نامهٔ بی‌جواب را
محتشم شکسته دل تا به تو شوخ بسته دل****داده به دست ظالمی مملکت خراب را

غزل شماره ۱۲: بر رخ پر عرق مکش سنبل نیم تاب را

بر رخ پر عرق مکش سنبل نیم تاب را****در ظلمات گم مکن چشمهٔ آفتاب را
گر به حیا مقیدی برقعی از حجاب کن****پردهٔ رخ که پیش او باد برد نقاب را
سوخته فراق را وعدهٔ خام تر مده****رسم کجاست دم به دم آب زدن کباب را
بی تو به حال مر گم و جان به عذاب می‌کنم****بر سرم آی و از سرم باز کن این عذاب را
گشته حجاب عارضت زلف و نسیم بی‌خبر****آه کجاست تا کند بر طرف این حجاب را
تا دهد از تو جراتم رخصت نیم بوسه‌ای****یک نفسک به خواب کن نرگس نیم خواب را
دی به نیاز گفتمت بندهٔ توست محتشم****روی ز بنده تافتی بنده‌ام این عتاب را

غزل شماره ۱۳: اگر دل بر صف مژگان سیاهی می‌زند خود را

اگر دل بر صف مژگان سیاهی می‌زند خود را****که تنها ترک چشمش بر سپاهی می‌زند خود را
ز تابم می‌کشد اکثر نگاه دیر دیر او****که بر قلب دل من گاه گاهی می‌زند خود را
ندارد چون دل خود رای من تاب نظر چندان****چه بر شمشیر مردم کش نگاهی می‌زند خود را
گلی کز جنبش باد صبا آزرده می‌گردد****چرا بر تیغ آه بیگناهی می‌زند خود را
مه نو سجده‌های سهو می‌فرمایدم امشب****به صورت بس که بر طرف کلاهی می‌زند خود را
سواری گرم قتلم گشته و من منفعل مانده****که گیتی سوز برقی بر گیاهی می‌زند خود را
عنانش محتشم امروز می‌گیرم تماشا کن****که چون بر پادشاهی دادخواهی می‌زند خود را

غزل شماره ۱۴: جهان آرا شدی چون ماه و ننمودی به من خود را

جهان آرا شدی چون ماه و ننمودی به من خود را****چو شمع ای سیم تن زین غصه خواهم سوختن خود را
بیا بر بام و با من یک سخن زان لعل نوشین کن****که خواهم بر سر کوی تو کشتن بی سخن خود را
من از دیوانگی تیغ زبان با چرخ خواهم زد****تو عاقل باش و بر تیغ زبان من مزن خود را
به من عهدی که در عهد از محبت بسته‌ای مشکن****به بد عهدی مگردان شهره‌ای پیمان شکن خود را
در آغوش خیالت می‌طپم حالم چسان باشد****اگر بینم در آغوش تو ای نازک بدن خود را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ورم صد جامه بر تن چون کنم شبهای تنهائی****تصور با تو در یک بستر ای گل پیرهن خود را
کنم چون محتشم طوطی زبانیها اگر بینم****بگرد شکرستان تو ای شیرین دهن خود را

غزل شماره ۱۵: ای نگهت تیغ تیز غمزهٔ غماز را

ای نگهت تیغ تیز غمزهٔ غماز را****پشت به چشم تو گرم قافلهٔ ناز را
روز جزا تا رود شور قیامت به عرش****رخصت یک عشوه ده چشم فسون ساز را
نرگس مردم کشت ننگرد از گوشه‌ای****تا نستاند به ناز جان نظر باز را
شعلهٔ بازار قتل پست شود گر کنی****نایب ترکان چشم صد قدر انداز را
حسن تو در گل نهاد پای ملک بر فلک****بس که نهادی بلند پایهٔ اعجاز را
چشم سخنگوی کرد کار زبان چون رقیب****منع نمود از سخن آن بت طناز را
دید که خاصان تمام آفت جان منند****داد به پیک نظر قاصدی راز را
یافت پس از صد نگه مطلب مخصوص خویش****دیده که جوینده بود عشوهٔ ممتاز را
تیز نگاهی به بزم پرده برافکند و کرد****پرده در محتشم نرگس غماز را

غزل شماره ۱۶: چنین است اقتضا رعنائی قد بلندش را

چنین است اقتضا رعنائی قد بلندش را****که زیر ران او بی‌خود به رقص آرد سمندش را
به دنبال اجل جانها دوند از شوق اگر آن بت****کند دنبال دام اجل پیچان کمندش را
اگر صیدش ز شادی گم نکردی دست و پا رفتی****به استقبال یک میدان کمند صید بندش را
ملک ایمن نماند بر فلک چون بر زمین آن مه****کند ناوک فکن بازوی حسن زورمندش را
در آئین غضب کوشید چندان آن گل خندان****که رسم خنده رفت از یاد لعل نوش خندش را
اگر قلب حقیقت هم بود ممکن محال است این****که جنبد غرق الفت خاطر کلفت پسندش را
زمین در جنبش آید محتشم از اضطراب من****هوای جلوه چون جنبش دهد نخل بلندش را

غزل شماره ۱۷: شب که ز گریه می‌کنم دجله کنار خویش را

شب که ز گریه می‌کنم دجله کنار خویش را****می‌افکنم به بحر خون جسم نزار خویش را
باد سمند سر گشت بر تن خاکیم رسان****پاک کن از غبار من راهگذار خویش را
بر سردار چون روم بار تو بر دل حزین****در گذرانم از ثریا پایهٔ دار خویش را
در دل خاک از غمت آهی اگر برآورم****شعلهٔ آتشی کنم لوح مزار خویش را
ای همه دم ز عشوه‌ات ناوک غمزه در کمان****بهر خدا نوازشی سینهٔ فکار خویش را
گر نکشیدی آن صنم زلف مسلسل از کفم****بند به پا نهادمی صبر و قرار خویش را
محتشم از تو جذبه‌ای می‌طلبم که آوری****بر سر من عنان کشان شاه سوار خویش را

غزل شماره ۱۸: گر بهم می‌زدم امشب مژهٔ پر نم را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گر بهم می‌زدم امشب مژه پر نم را****آب می‌برد به یک چشم زدن عالم را
سوز دیرینه‌ام از وصل نشد کم چه کنم****که اثر نیست درین داغ کهن مرهم را
آن پری چهره مگر دست بدارد از جور****ورنه بر باد دهد خاک بنی‌آدم را
ای تو را شیردلی در خم هر موی به بند****قید هر صید مکن زلف خم اندر خم را
بنشین در حرم خاص دل ای دوست که من****دور دارم ز رخت دیده نامحرم را
باددر بزم غمم نشه‌ای از درد نصیب****که در آن نشئه ز شادی نشناسم غم را
خواهی اکسیر بقا محتشم از دست مده****ساغر دم به دم و ساقی عیسی دم را

غزل شماره ۱۹: چو دی ز عشق من آگه شد و شناخت مرا

چو دی ز عشق من آگه شد و شناخت مرا****به اولین نگه از شرم آب ساخت مرا
به یک نگاه مرا گرم شوق ساخت ولی****در انتظار نگاه دگر گداخت مرا
به چنگ بیم رگ جانم آشکار سپرد****ولی چنان که نفهمید کس نواخت مرا
ز عافیت شده بودم تمام نقد حضور****به حیله برد دل عشق‌باز و باخت مرا
سواد اعظم اقلیم عافیت بودم****خراب ساخت سواری به نیم تاخت مرا
من از بهشت فراغت شدم به دوزخ عشق****که هرگز از خنکی آن هوا نساخت مرا
به دردمندی من کیست محتشم که الم****به اهل درد نه پرداخت تا شناخت مرا

غزل شماره ۲۰: شوق درون به سوی دری می‌کشد مرا

شوق درون به سوی دری می‌کشد مرا****من خود نمی‌روم دگری می‌کشد مرا
یاران مدد که جذبه عشق قوی کمند****دیگر به جای پرخطری می‌کشد مرا
ازبار غم چو یکشبه ماهی به زیر کوه****شکل هلال مو کمری می‌کشد مرا
صد میل آتشین به گناه نگاه گرم****در دیده تیز بین نظری میکشد مرا
من مست آن قدر که توان پای می‌کشم****امداد دوست هم قدری می‌کشد مرا
دست از رکاب من بگسل محتشم که باز****دولت عنان کشان بدری می‌کشد مرا

غزل شماره ۲۱: روزگاری که رخت قبله جان بود مرا

روزگاری که رخت قبله جان بود مرا****روی دل تافته از هر دو جهان بود مرا
چند روزی که به سودای تو جان می‌دادم****حاصل از زندگی خویش همان بود مرا
یادباد آن که به خلوتگه وصلت شب و روز****دل سرا پرده صد راز نهان بود مرا
یادباد آن که چو آغاز سخن می‌کردی****با تو صد زمزمه در زیر زبان بود مرا
یاد باد آن که چو می‌شد سرت از باده گران****دوش منت کش آن بار گران بود مرا
یاد باد آن که به بالین تو شبهای دراز****پاسبان مردم چشم نگران بود مرا
یاد باد آن که دمی گر ز درت می‌رفتم****محتشم پیش سگان تو ضمان بود مرا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۲۲: چو افکنده ببیند در خون تنم را

چو افکنده ببیند در خون تنم را****کنید آفرین ترک صید افکنم را
نیاید گر از دیده سیلی دمادم****که شوید ز آلودگی دامنم را
ور از خاک آتش علم برنیاید****که هر شام روشن کند مدفنم را
به فانوس تن گر رسد گرمی دل****بسوزد بر اندام پیراهنم را
زغم چون گریزم که پیوسته دارد****چو پیراهن این فتنه پیرامنم را
مشرف کن ای ماه اوج سعادت****ز مسکین نوازی شبی مسکنم را
ز دمهای بدگو مشو گرم قتلم****بهر بادی آتش مزن خرمنم را
نیم محتشم خالی از ناله چون نی****که خوش دارد او شیوهٔ شیونم را

غزل شماره ۲۳: به افسون محو کردی شکوه‌های بیکرانم را

به افسون محو کردی شکوه‌های بیکرانم را****بهرنوعی که بود ای نوش لب بسی زبانم را
به نیکی می‌بری نامم ولی چندان بدی با من****که گم می‌خواهی از روی زمین نام و نشانم را
به این خوش دل توان بودن که بهر مصلحت با من****نمائی دوستی و دوست داری دشمنانم را
گمانم بود کاخر آشنائی بر طرف سازی****شدی بیگانه خوش تا یقین کردی گمانم را
چو رنجانید یاران را به جان نتوان نشست ایمن****خبر کن ای صبا زین نکته باری نکته دانم را
چو بلبل زان نکردم باز میل گلشن کویت****که چون رفتم به زاغان دادی ای گل آشیانم را
اگر فرمان برد دل محتشم من بعد باخوبان****من و بیگانگی کین آشنائی سوخت جانم را

غزل شماره ۲۴: جان بر لب و ز یار هزار آرزو مرا

جان بر لب و ز یار هزار آرزو مرا****بگذار ای طبیب زمانی باو مرا
زین تب چنان ره نفسم تنگ شد که هیچ****جز آب تیغ او نرود در گلو مرا
آن بلبلم که جلوهٔ آتش گل من است****در دام آرزو نکشد رنگ و بو مرا
از طره دو تا به دو زنجیر بسته است****چون شیر وحشی آن بت زنجیر مو مرا
خوی بد است مائدهٔ حسن را نمک****زین جاست حرص دیدن آن تندخو مرا
ذرات من ز مهر تو خالی نمی‌شوند****گر ذره ذره میکنی ای فتنه‌جو مرا
در عاشقی مرا چه گنه کافریدگار****خود آفریده عاشق روی نکو مرا
اقبال محتشم که چو طبعش بلند بود****افراخت سر به سجدهٔ آن خاک کو مرا
تا آمدم به سجدهٔ سلمان جابری****ناید به کس دگر سر همت فرو مرا

غزل شماره ۲۵: بگو ای باد آن سر خیل رعنا پادشاهان را

بگو ای باد آن سر خیل رعنا پادشاهان را****سر کج افسران تاج سر زرین کلاهان را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

همه محزون گدازان آفتاب مضطرب سوزان****شه اشفته حالان خسرو مجنون سپاهان را
تو ای سلطان خرم دل که از مشغولی غیرت****سر غوغای دیوان نیست خلوت دوست شاهان را
به خلوتگه چه بنشینی ز دست حاجیان بستان****نهانی عرضهای سر به مهرداد خواهان را
چو چشم کم حجابان سوی خود بینی بیاد آور****نگه‌های حجاب آمیز پر حسرت نگاهان را
ز کذب تهمت اندیشان گهی آگاه خواهی شد****که بیرون آری از زندان حرمان بی‌گناهان را
مباش ای محتشم پر ناامید از وی که می‌باشد****غم امیدواران گاه امید کاهان را

غزل شماره ۲۶: مالک الملک شوم چون ز جنون هامون را

مالک الملک شوم چون ز جنون هامون را****در روش غاشیه بردوش نهم مجنون را
گر نه آیینه روی تو برابر باشد****آه من تیره کند آینه گردون را
گر تصرف نکند عشوه خوبان در دل****چه اثر عارض گلگون و قد موزون را
محمل لیلی از آن واسطه بستند بلند****که به آن دست تصرف نرسد مجنون را
نیست چون حسن تو بر تخته هستی رقمی****این چه حسن است بنازم قلم بی‌چون را
آن چنان تشنه وصلم که کسی باشد اگر****تشنه آب به یکدم بکشد جیحون را
محتشم پای به سختی مکش از وادی عشق****گل این مرحله گیر آبله پر خون را

غزل شماره ۲۷: شوم هلاک چو غیری خورد خدنگ تو را

شوم هلاک چو غیری خورد خدنگ تو را****که دانم آشتئی در قفاست جنگ تو را
که کرده پیش تو اظهار سوز ما امروز****که آتش غضب افروخته است رنگ تو را
مصوران قلم از مو کنند تا نکشند****زیاده از سرموئی دهان تنگ تو را
زمان کنم افزون جراحت تن خویش****ز بس که بوسه زنم زخمهای سنگ تو را
جریده گرد من امشب گرت رفیقی نیست****چه باعث است به ره دمبدم درنگ تو را
به مدعی پر و بالی مده که پروازش****باد بر دهد ای سرو نام و ننگ تو را
ز حرف پر دلی محتشم پرست جهان****ز بس که جای به دل می‌دهد خدنگ تو را

غزل شماره ۲۸: با چنین جرمی نراندم از دل ویران تو را

با چنین جرمی نراندم از دل ویران تو را****این قدرها جای در دل بوده است ای جان تو را
ساحری گویا با چندین خطا چون دیگران****راندن از چشم و برون کردن ز دل نتوان تو را
از خدا بهر تو خواهم صد بلا اما اگر****در بلائی بینمت گردم بلاگردان تو را
نیستم راضی به مرگت لیک می‌خواهم چو خود****از غم ناکس پرستی در تب هجران تو را
آن چنان شوخی که خواهی داشت مرد مرا به تنگ****گر کنم در پرده‌های چشم خود پنهان تو را
از لباس غیرتم عریان نمی‌دیدی اگر****می‌توانستم که دارم دست از دامان تو را
محتشم در غیرت این سستی که من دیدم ز تو****بی‌تکلف می‌توان کشتن به جرم آن تو را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۲۹: گر به تکلیف لب جام به لب سوده تو را

گر به تکلیف لب جام به لب سوده تو را****که به آن شربت آلوده لب آلوده تو را
که به آن مایهٔ جهل این قدرت کرده دلیر****که ز اندیشهٔ دل بر حذر آسوده تو را
که دران نشئه تو را دست هوس سوده به گل****که به رخ برقع شرم این همه بگشوده تو را
زده آن آب که بر خاک وجودت ای گل****که در خانهٔ عصمت به گل اندوده تو را
که به فرمودن آن فعل تواضع فرمای****سجده در بزم گدایان تو فرموده تو را
حزم کزدم ز پذیرفتن تکلیف نخست****که ازین بزم نشینی چه غرض بوده تو را
محتشم خوی تو می‌داند و از پند عبث****می‌دهد این همه در سر بیهوده تو را

غزل شماره ۳۰: درهمی گرم غضب کرده نگاه که تو را

درهمی گرم غضب کرده نگاه که تو را****شعله‌ای آتشی افروخته آه که تو را
در پیت رخش که گرمست که غرق عرقی****عصمت افکنده در آتش به گناه که تو را
می‌رسی مظطرب از گر دره‌ای یوسف حسن****دهشت آورده دوان از لب چاه که تو را
می‌نماید که به قلبی زده‌ای یک تنه وای****در میان داشته آشوب سپاه که تو را
تیره رنگست رخت یارب از الایش طبع****کرده آئینهٔ خود رنگ سیاه که تو را
کز پناهت نشدی پاس خدا ای غافل****کوشش هرزه کشیدی به پناه که تو را
گر نه در محتشم آتش زده بی‌راهی تو****شده آه که بلند و زده راه که تو را

غزل شماره ۳۱: حوصله کو که دل دهم عشق جنون فزای را

حوصله کو که دل دهم عشق جنون فزای را****سلسله بگسلم ز پا عقل گریزپای را
کو دلی و دلیرئی کز پی رونق جنون****شحنهٔ ملک دل کنم عشق ستیزه رای را
کو جگری و جراتی کز پی شور دل دگر****باعث فتنه‌ای کنم دیدهٔ فتنه زای را
کوتهی و تهوری تا شده همنشین غیر****سیر کنم ز صحبت آن هم دم دل‌ربای را
در الم ز بی‌غمی کو گل تازه‌ای کزو****لالهٔ داغ دل کنم داغ الم زدایرا
تلخی عشق چون دگر پیش دلم نموده خوش****باز بوی چشمانم این زهر شکر نمای را
دیده به ترک عافیت بر رخ ترکی افکنم****در ستمش سزا دهم جان ستم سزای را
از دل خویش بوی این می‌شنوم که دلبری****دام رهم کند دگر جعد عبیر سای را
مفتی عشقم اردهد رخصت سجدهٔ بتی****شکرکنان زبان زبان سجده کنم خدای را
صبر نماند وقت کز همه کس برآورد****گریه‌های های من نالهٔ وای وای را
باز فتاده در جهان شور که کرده محتشم****بلبل باغ عاشقی طبع غزل سرای را

غزل شماره ۳۲: برین در می‌کشند امشب جهان‌پیما سمندی را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

برین در می‌کشند امشب جهان‌پیما سمندی را****به سرعت می‌برند از باغ ما سرو بلندی را
غم صحرائیان دارم که غافل گیری گردون****به صحرا می‌برد از شهر بند صید بندی را
سپهرم مایه بازیچه خود کرده پنداری****که باز از گریه‌ام درخنده دارد نوشخندی را
سزاوار فراقم من که از خوبان پسندیدم****دل بیزار الفت دشمنی آفت پسندی را
نمی‌گفتم که آن بی درد با صد غصه نگذارد****به درد بی‌کسی در کنج محنت دردمندی را
دلم ازسینه خواهد جست بیرون محتشم تا کی****بود تاب نشستن در دل آتش سپندی را

غزل شماره ۳۳: نشانده شام غمت گرد دل سپاهی را

نشانده شام غمت گرد دل سپاهی را****که دست نیست بدان هیچ پادشاهی را
پناه صد دل مجروح گشته کاکل تو****چه پردلی که حمایت کند سپاهی را
جز آن جمال که خال تو نصب کرده اوست****که داد مرتبه خسروی سیاهی را
به نیم جان چه کنم با نگاه دم‌دمش****گه صدهزار شهید است هر نگاهی را
دلی که جان دو عالم به باد داده اوست****در او اثر چو بود ناله‌ای و آهی را
مر از وصل بس این سروری که همچو هلال****ز دور سجده کنم گوشه کلاهی را
برای مهر و وفا کند کوه‌کن صد کوه****ولی نکند ز دیوار هجر کاهی را
رو ای صبا و به آن سرو پاک‌دامن گو****که از برای تو کشتند بی‌گناهی را
جهان ز فتنه چشمت پرست ز انخم زلف****نما به محتشم ای گل گریز گاهی را

غزل شماره ۳۴: تا همتم به دست طلب زد در بلا

تا همتم به دست طلب زد در بلا****دربست شد مسخر من کشور بلا
دست قضا به مژده کلاه از سرم ربود****چون می‌نهاد بر سر من افسر بلا
آن دم هنوز قلعه مه‌دم حصار بود****کاورد عشق بر سر من لشکر بلا
بر کوهکن ز رتبه مقدم نوشته‌اند****نام بلا کشان تو در دفتر بلا
تا بنده بود بی‌تو بدغ جنون اسیر****تابنده بود بر سر او افسر بلا
تا هست کاکل تو بلاجو عجب اگر****کاهد زمانه یک سر مو از سر بلا
مردیست مرد عشق که دایم چو محتشم****در یوزه مراد کند از در بلا

غزل شماره ۳۵: گشته در راهت غبار آلود روی زرد ما

گشته در راهت غبار آلود روی زرد ما****می‌رسیم از گرد راه اینست راه آورد ما
در هوای شمع رویت قطره‌های اشک گرم****دم به دم بر چهره می‌بندد ز آه سرد ما
بس که از یاران هم دردان جدا افتاده‌ایم****گشته است از بی کسی همدرد ما
با گیاه شور پرور فرقت باران نکرد****آن چه هجران کرد با جان بلا پرورد ما
گر عیاذالله از ما بر دلت گردی بود****حسبتا لله به باد نیستی ده گرد ما

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گرد از جمعیت دلها بر آرد بی‌درنگ****چون ز گرد ره شود پیدا سوار فرد ما
دوش آن وحشی شمایل محتشم را دید و گفت****باز پیدا گشت مجنون بیابان گرد ما

غزل شماره ۳۶: سروی از یزد گذر کرد به کاشانهٔ ما

سروی از یزد گذر کرد به کاشانهٔ ما****که ازو چون ارم آراسته شد خانهٔ ما
با دلی گرم نشاط آمد و از حرف نخست****گشت افسرده دل از سردی افسانهٔ ما
فتنه را سلسله جنبان نشد آن زلف که هیچ****اعتباری نگرفت از دل دیوانهٔ ما
به شراب لبش آلوده نگردید که دید****پر ز خوناب جگر ساغر و پیمانهٔ ما
مرغ طبعش طیران داشت چو بر اوج غرور****پیش او بود عبث ریختن دانهٔ ما
گرد تکلیف نگشتم از آن رو که نبود****لایق پادشهی بزم گدایانهٔ ما
محتشم چرخ گدای در ما گشتی اگر****شدی آن گنج روان ساکن ویرانهٔ ما

غزل شماره ۳۷: فرمود مرا سجدهٔ خویش آن بت رعنا

فرمود مرا سجدهٔ خویش آن بت رعنا****در سجده فتادم که سمعنا واطعنا
ما دخل به خود در می‌دیدار نگردیم****ما حل له شارعنا فیه شرعنا
بودیم ز ذرات به خورشید رخش نی****الفرع رئینا والی الاصل رجعنا
روزی که دل از عین تعلق به تو بستیم****من غیرک یاقرهٔ عینی و قطعنا
در زاریم از ضعف عمل پیش تو صد ره****ضعف الفرغ الاکبر و یارب فزعنا
در دار شفایت مرضی دفع نکردیم****لکن کسل الروح من الروح و قعنا
گر محتشم از غم علم عین نگون کرد****انا علم البهجهٔ بالهم رفعنا

غزل شماره ۳۸: ای گوهر نام تو تاج سر دیوان‌ها

ای گوهر نام تو تاج سر دیوان‌ها****ذکر تو به صد عنوان آرایش عنوان‌ها
در ورطهٔ کفر افتد انس و ملک ار نبود****از حفظ تو تعویضی در گردن ایمانها
ای کعبهٔ مشتاقان دریاب که بر ناید****مقصود من گم ره از طی بیابان‌ها
جان رخش طرب تازد چون ولوله اندازد****غارت گر عشق تو رد قافلهٔ جان‌ها
شد در ره او جسمم با آن که ز خوبان بود****این کشتی بی‌لنگر پروردهٔ طوفان‌ها
آن ابر کرم کز فیض مشتاق خطا شوئیست****حاشا که بود در هم ز آلایش دامان‌ها
چون محتشم از دردش می‌کاهم و می‌خواهم****رنجوری خود در خود مهجوری درمان‌ها

غزل شماره ۳۹: به صد اندیشه افکند امشبم آن تیز دیدنها

به صد اندیشه افکند امشبم آن تیز دیدنها****در اثنای نگاه تیز تیز آن لب گزیدنها
ز بس بر جستم در رقص دارد چون سپند امشب****به سویم گرم از شست آن ناوک رسیدنها

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

زبان زینهار افتد ز کار از بس که آید خوش****از آن بی‌باک در بد مستی آن خنجر کشیدنها
برآرد خاصه وقتی گوی بیرون بردن از میدان****غریو از مردم آن چابک ز پشت زین خمیدنها
در تک آفتابست آن تماشا پیشگان معجز****ببیند آن فغان در گرمی جولان کشیدنها
ازو بر دوز چشم ای دل که بسیار آن گران تمکین****سبک دست است در قلب سپاهی دل دریدنها
بر آن حسن آفرین کاندر نمودش کرده است ایزد****هر آن دقت که ممکن بود در حسن آفریدنها
به بی قید آهوانت گو که به سایر این چنین خودسر****مناسب نیست در دشت دل مردم چریدنها
من و مشق سکون اندر پس زانوی غم زین پس****که پایم سوده تا زانو به بی حاصل دویدنها
به حکم ناقه چون لیلی ز محمل روی ننماید****چه تابد در دل مجنون ازین وادی بریدنها
جنونم محتشم دیدی دم از افسون به بند اکنون****که من عاقل نخواهم شد ازین افسون دمیدن‌ها

غزل شماره ۴۰: عجب گیرنده راهی بود در عاشق ربائیها

عجب گیرنده راهی بود در عاشق ربائیها****نگاه آشنای یار پیش از آشنائیها
ز حالت بر سر تیر اجل در رقص میرد****دل نخجیر را هر نغمه زان ناوک سائیها
نیاری پای کم ای دل که خواهد کرد ناز او****به جنس پر بهای خود خریدار آزمائیها
به جائی می‌رسد شخص هوس در ملک خود کامان****که آنجا زا وفا به می‌نماید بی‌وفائیها
در و دیوار معبدهاست از حرف ظهور او****که خواهد شد به رسوائی بدل آن نارسائیها
به این صورت که زادت مادر ایام دانستم****که در عهد تو خواهد داد داد فتنه زائیها
چو دادی محتشم وی را به خود راهی چه سودا کنون****ز دست تندخوئیهاش این انگشت خائیها

حرف ب

غزل شماره ۴۱: دیشبش در خواب دیدم با رخ چون آفتاب

دیشبش در خواب دیدم با رخ چون آفتاب****آن چنان فرخ شبی دیگر نمی‌بینم به خواب
بسته آتش‌پاره من تیغ و من حیران که چون****بسته باشد در میان آتش سوزنده آب
خانه‌ها در بادخواهد شد چه از دریای چشم****خیمه‌ها بیرون زند خیل سرشگم چون حباب
تا قضا بازار حسنت گرم کرد از دست تو****آنقدر در آتش افتادم که افتاد از حساب
بحر اشک من که در طوفان دم از خون می‌زند****گر سحاب انگیز گردد خون ببارد از سحاب
ریت از هم پیکرم تا چند پی در پی مرا****ماه سیمائی چو سیماب افکند در اضطراب
محتشم مرغ دلم تا صید آن خون‌خواره شد****صد عقوبت دید چون گنجشک در چنگ عقاب

غزل شماره ۴۲: ای زیر مشق سر خط حسن تو افتاب

ای زیر مشق سر خط حسن تو افتاب****در مشق با کشیدن زلف تو مشگ ناب
بس نقش خامه زیر و زبر گشت تا از آن****نقشی چنین ز دقت صانع شد انتخاب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عکست که ای کرده در آب ای محیط حسن****می‌بیندت مگر که دل و دارد اضطراب
در عالمی که رتبهٔ حسن از یگانگیست****نه آینه است عکس پذیر از رخت نه آب
هیهات ما و عزم وصال محال تو****کان کار وهم و فعل خیالست و شغل خواب
تا شهسوار صبر سبکتر کند عنان****با ناز خویش گو که گران تر کند رکاب
از من نهفته مانده به بزم از حجاب عشق****روئی که آن نهفته نمی‌گردد از نقاب
امروز ساقیا شده زاهد حجاب بزم****برخیز و می بیار که برخیزد این حجاب
بیتی شنو ز محتشم ای بت که بهتراست****یک بیت عاشقانه ز بیتی پر از کتاب

غزل شماره ۴۳: برشکن طرف کله چون بفکنی از رخ نقاب

برشکن طرف کله چون بفکنی از رخ نقاب****صبح صادق کن عیان بعد از طلوع آفتاب
گفت امشب صبر کن چندان که در خواب آیمت****صبر خواهم کرد من اما که خواهد کرد خواب
سهل باشد ملک دل زیر و زبر زاشوب عشق****ملک ایمان را نگهدارد خدا زین انقلاب
دی که در من دیدن آن آفتاب آتش فکند****دیده آبی زد بر آتش ورنه می‌گشتم کباب
چون عنان گیرم سواری را کز استیلای حسن****می‌رود پیوسته صدا به رو کمانش در رکاب
عشق اگر پاکست در انجام صحبت میشود****رسم معشوقان نیاز آئین عشاقان عتاب
جز من مظلوم کز عمر خودم بیزار کیست****آن که آزارش گناه و کشتنش باشد ثواب
در میان بیم و امیدم که هر دم می‌کند****مرگ در کارم تعلل زیاد در قتلم شتاب
دی سوال بوسه‌ای زان شوخ کردم گفت نیست****محتشم حرف چنین راغیر خاموشی جواب

غزل شماره ۴۴: همچو شمعم هست شبها بی‌رخ آن آفتاب

همچو شمعم هست شبها بی‌رخ آن آفتاب****دیده گریان سینهٔ بریان تن گدازان دل کباب
بسته شد از چار حد بر من در وصلش که هست****دل غمین خاطر حزین تن در بلاجان در عذاب
در زمین و آسمان دارند ز آب و تاب او****آب شرم آئینه رو مهتاب خورشید اضطراب
سرو کی گیرد به گلشن جای سروی کش بود****پیرهن گل سرسمن رخ نسترن خط مشکناب
تیره بختم آنقدر کز طالع من می‌شود****نور ظلمت روز شب گوهر حجر دریا سراب
چون گرفتم دامنش مردم ز ناکامی که بود****دست لرزان دل طپان من منفعل او در حجاب
مدعی از رشک بر در چون نمرد امشب که بود****بزم دلکش باده بی غش یار سرخوش من خراب
سرمبادم کز گمانهای کجم آن سرور است****سر گران لب پر گله گل رد عرق نرگس به خواب
محتشم دارد بتی بی‌رحم کاندر کیش اوست****رحم ظلم احسان سیاست مهر کین گرمی عتاب

غزل شماره ۴۵: حسن روزافزون نگر کان خسرو زرین طناب

حسن روزافزون نگر کان خسرو زرین طناب****دی هلالی بود و امشب ماه و امروز افتاب
بود در خرگه نقاب افکنده و محجوب لیک****دوش خرگه بر طرف شد دی نقاب امشب حجاب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یرات من بین که رد جولان گهش بوسیده‌ام****دی زمین امروز نعل بادپا امشب رکاب
گر به کویش جا کنم یک شب سگش از طور من****شب کند دوری سحر بیگانگی روز اجتناب
قتل من کز عشق پنهانم به کیش یار بود****دی گناه امروز خواهد شد روا امشب ثواب
دور آخر زد به بزم آتش که آن میخواره داشت****شام تمکین نیم شب تسکین سحرگه اضطراب
محتشم در لشگر صبر از ظهور شاه عشق****بودی تشویش امشب شور و امروز انقلاب

غزل شماره ۴۶: نامسلمان پسری خون دلم خورد چو آب

نامسلمان پسری خون دلم خورد چو آب****که به مستی دل مرغان حرم کرده کباب
کار بر مرغ دلم در کف طفلی شده است****آن چنان تنگ که گلشن بودش چنگ عقاب
شاهد عشق حریفیست که گر یابد دست****می‌کند دست به خون ملک‌الموت خضاب
چهرهٔ هجر به خواب آید اگر عاشق را****کشدش خوف به مهد اجل از بستر خواب
لرزه بر دست نسیم افتد اگر برگیرد****به سر انگشت خیال از رخ او طرف نقاب
تو که داری سر شاهنشهی کشور دل****فکر ملک دل ما کن که خرابست خراب
محتشم را دم آبی چو ز تیغت دادی****دم دیگر به چشانش که ثوابست ثواب

غزل شماره ۴۷: نیست امروز شکست دلم از چشم پرآب

نیست امروز شکست دلم از چشم پرآب****دایم این خانه خرابست ازین خانه خراب
رعشهٔ نخل وجودم نگذارد که به چشم****آشیان گرم کند طایر وحشی وش خواب
چو پر آشوب سواری که به شادی نرسید****فتنه را پا به زمین چون تو نهی پا برکاب
خواه چون شمع بسوزان همه را خواه بکش****که خطای تو ثوابست و گناه تو ثواب
تا خجالت ز سگانت نبرم بعد از قتل****استخوانم به بیابان عدم کن پرتاب
کر به جرم نگهی بی‌گنهی سوختنی است****بیش ازین نیز مسوزش که کبابست کباب
محتشم بر در عزلت زن و از سروا کن****صحبت اهل نصیحت که عذابست عذاب

غزل شماره ۴۸: رخش در غیر و چشم التفاتش در من است امشب

رخش در غیر و چشم التفاتش در من است امشب****هزارش مصلحت درهر تغافل کردنست امشب
بتی کز غمزه هر شب دیگری را افکند در خون****نگاهی کرد و دانستم که چشمش برمنست امشب
تن و جانم فدای نرگس غماز او بادا****که از طرز نگاهش فتنه را جان در تنست امشب
شراب دهشتم دست هوس کوتاه می‌دارد****ز نقل وصل کاندر بزم خرمن خرمن است امشب
کند بدگوئیم با غیر و من بازی دهم خود را****که دیگر دوست در بند فریب دشمن است امشب
در اثنای حدیث درد من آن عارض افزودن****برین کز عشقم آگه گشته وجهی روشن است امشب
در آغوش خیالش جان غم فرسوده را با او****حجاب اندر میان نازکتر از پیراهنست امشب
ز بزم شحنه مجلس خدا را برمخیزانم****که نقد وصل دامن دامنم در دامنست امشب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دو چشم محتشم آماجگاه تیر پی در پی****ز پاس گوشهای چشم آن صید افکن است امشب

غزل شماره ۴۹: خیالش را به نوعی انس در جان من است امشب

خیالش را به نوعی انس در جان من است امشب****که با این نیم جانیها دو جانم در تنست امشب
به صحبت هر که را خواند نهان آرد به قتل آخر****مرا هم خوانده گویا نبوت قتل منست امشب
به کف شمشیر و رد سر باده چند اغیار را جوئی****مرا هم هست جانی کز غرض خونخوردنست امشب
ز بدمستی به مجلس دستم اندر گردن افکندی****اگر من جان برم صدخونت اندر گردنست امشب
سری کز باده بودی بر سر دوش سرافرازان****به هشیاری من افتاده را در دامنست امشب
سرم کوبند اگر چون زر بهم باشد به مهر او****که دل اسرار آن طرف عیار مخزنست امشب
ز بزم دوست محروم از زبان خود شدم اما****چهها دربارهٔ من بر زبان دشمن است امشب
از آن خلعت که بر قد رقیب از لطف میدوزی****هزارم سوزن الماس در پیراهن است امشب
دمی بر محتشم پیما می دیدار ای ساقی****که ذوقش جرعه خواه از باده مردافکن است امشب

غزل شماره ۵۰: بزم پر فتنه از آن طرز نگاهست امشب

بزم پر فتنه از آن طرز نگاهست امشب****فتنه در خانه آن چشم سیاهست امشب
دی گریبان رد حسن مه کنعانی بود****از صفا تابده پنجهٔ ماهست امشب
دوشم از عشق نهان هر گوهر راز که بود****پیش آن بت همه در رشتهٔ آهست امشب
به نظر بازی من گرنه گمان برده چرا****کار چشمش همه دزدیده نگاهست امشب
بهر ضبط من مجنون که کهن سلسلهام****فتنه از گیسوی او سلسله خواهست امشب
حسن را این همه بر آتش رخسارهٔ او****دامن افشانی از آن طرف کلاهست امشب
می‌رسد یار کشان دامن و در بزم خروش****که آستان روب گدا دامن شاهست امشب
بر چو من پر گنهی دم به دم از گوشهٔ چشم****نگه او اثر عفو گناهست امشب
محتشم پیک نظر گرنه سبک پاست چرا****کوه تمکین توبی وزن چو کاهست امشب

غزل شماره ۵۱: وصلم نصیب شد ز مددکاری رقیب

وصلم نصیب شد ز مددکاری رقیب****یاران مفید بود بسی یاری رقیب
در شاه راه عشق کشیدم ز پای دل****صد خار غم به قوت غمخواری رقیب
بیزاریش چو داد ز یارم برات وصل****من نیز میدرم خط بیزاری رقیب
از جام هجر یار چوسرها شود گران****ما هم کنیم فکر سبکساری رقیب
در دوست دشمنی من درمانده ماندهام****بیچاره از محبت ناچاری رقیب
ما را بسی مقرب دلدار کرده است****دوراست این عمل ز علمداری رقیب
ترسم که عاقبت شود افسرده محتشم****بازار عشق ما ز کم آزاری رقیب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حرف ت

غزل شماره ۵۲: یگانه‌ای در دل می‌زند به دست ارادت

یگانه‌ای در دل می‌زند به دست ارادت****که جای موکب حسنش ز طرف ماست زیادت
اگر کشاکش زور قضا بود ز دو جانب****میانهٔ من و او نگسلد کمند ارادت
در این ولایت پرشور و فتد خانهٔ کنعان****چه‌ها که مادر ایام کرد در دو ولایت
شکسته رنگی رنج خمار هجر زحد شد****ز گوشه‌ای بدرآ سرخوش ای سهیل سعادت
فتاده حوصلهٔ مرغ روح تنگ خدا را****بده به خسته پیکان خود نوید عیادت
به معبدیست رخ محتشم که می‌کند آنجا****نیاز یک شبه کار هزار ساله عبادت

غزل شماره ۵۳: چو هجر راه من تشنه در سراب انداخت

چو هجر راه من تشنه در سراب انداخت****سکون سفینه به گرداب اضطراب انداخت
فلک ز بد مددیها تمام یاران را****چو دست بست گلیم مرا در آب انداخت
زمانه دست من اول به حیله بست آن گه****ز چهره شاهد مقصود را نقاب انداخت
به جنبشی که نمود از نسیم کاکل او****هزار رشتهٔ جان را به پیچ و تاب انداخت
گرفت محتشم از ساقی غمش جامی****که بوی او من میخواره را خراب انداخت

غزل شماره ۵۴: دور بر بسترم از هجر تو رنجور انداخت

دور بر بسترم از هجر تو رنجور انداخت****چشم زخم عجبی از تو مرا دورانداخت
من که سر خوش نشدم از می صد خمخانه****به یکی ساغرم آن نرگس مخمور انداخت
آن که در کشتن من دست اجل بست به چوب****ناوکی بود که آن بازوی پرزور انداخت
رنج را از تن مایل به اجل دور افکند****مژدهٔ پرسش او بس که به دل شور انداخت
ساخت بر گنج حیات دو جهانم گنجور****به عیادت چو گذر بر من رنجور انداخت
از دل جن و بشر شعلهٔ غیرت سر زد****از گذاری که سلیمان به سر مور انداخت
کلبهٔ محتشم از غرفهٔ مه برد سبق****تا بر او پرتوی آن طلعت پرنور انداخت

غزل شماره ۵۵: آن که آیینهٔ صنع از روی نیکوی تو ساخت

آن که آیینهٔ صنع از روی نیکوی تو ساخت****همهٔ آیینهٔ رخان را خجل از روی تو ساخت
طاق ایوان خجالت گذرانید ز مه****آن که بالای دو رخ طاق دو ابروی تو ساخت
نخل بند چمن حسن تو بر قدرت خویش****آفرین کرد چو نخل قد دلجوی تو ساخت
بهر قتل دو جهان فتنه چو زه کرد کمان****کار خویش از مدد قوت بازوی تو ساخت
آسمان حسن گران سنگ تو چون می‌سنجید****مهر پر کوکبه را سنگ ترازوی تو ساخت
مرغ دل با همهٔ بی‌بال و پریها آخر****آشیانی عجب اندر شکن موی تو ساخت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فلک از درد سر آسود که در او عشق****سر پرشور مرا خاک سر کوی تو ساخت
فکر کار دگران کن که فلک کار مرا****به نخستین نگه از نرگس جادوی تو ساخت
دید فرمان تو در خاموشی لعل تو دل****رفت و پنهان ز تو با چشم سخنگوی تو ساخت
وه که هرگه قدمی رنجه به بزمم کردی****پیش دستی صبا بی خودم از بوی تو ساخت
محتشم مرتبهٔ عشق به اعجاز رساند****این که یک مرتبه جا در دل بدخوی تو ساخت

غزل شماره ۵۶: داغ بر دست خود آن شوخ چو در صحبت سوخت

داغ بر دست خود آن شوخ چو در صحبت سوخت****غیر در تاب شد و جان من از غیرت سوخت
صورت شمع رخش بر در و دیوار کشید****کلک نقاش دل خلق به این صورت سوخت
خواستم پیش رخش چهره بشویم به سرشک****آب در دیده‌ام از گرمی آن طلعت سوخت
غیر را خواست کند گرم زد آتش در من****هر یکی را به طریق دگر از غیرت سوخت
ذوق کردم چو شب آمد به وثاق تو رقیب****که مرا دید به پهلوی تو و ز حسرت سوخت
شعلهٔ آتش سودای رقیبم امشب****گشت معلوم زداغی که به آن رحمت سوخت
محتشم یافت که فهمیدی و خاطر خوش یافت****غیر کم حوصله چون داغ پی غیبت سوخت

غزل شماره ۵۷: هلالی بودی اول صد بلند اختر هوادارت

هلالی بودی اول صد بلند اختر هوادارت****کنون ماه تمامی ناتمامی آن چنان یارت
به آب دیده پروردم نهالت را چه دانستم****که بر هربی بصر بارد ثرم نخل ثمر بارت
هنوزت بوی شیر از غنچهٔ سیراب می‌آید****که بود از شیرهٔ جانم غذای چشم خون‌خوارت
هنوزت دایه میزد شانه بر سنبل که من خود را****نمی‌دیدم به حال خویش و می‌دیدم گرفتارت
هنوزت نامرتب بود بر تن جامه خوبی****که جیبم پاره بود از دست خوی مردم آزارت
هنوزت طره در مرد افکنی چابک نبود ای بت****که من افتاده بودم در کمند جعد طرارت
هنوز از یوسف حسنت نبود آوازه‌ای چندان****که با چندین هوس بودم من مفلس خریدارت
کنون کز پای تا سر در لباس عشوه و نازی****ز عاشق در پس صد پرده پنهان است رخسارت
برون آتا فشاند محتشم نقد دل و جان را****به یک نظاره بر لطف قد و انگیز رفتارت

غزل شماره ۵۸: این چه چوگان سر زلف و چه گوی ذقن است

این چه چوگان سر زلف و چه گوی ذقن است****این چه ترکانه قباپوشی و لطف بدن است
این چه ابروست که پیوسته اشارت فرماست****وین چه چشمست که با اهل نظر در سخنست
این چه خالست که قیمت شکن مشک ختاست****وین چه جعد است که صد تعبیه‌اش در شکنست
این چه رخشنده عذار است که از پرتو آن****آه انجم شررم شمع هزار انجمن است
این چه غمزه است که چشم تو ز بی‌باکی او****مست و خنجر کش و عاشق کش مردم فکنست
وای برجان اسیران تو گر دریابند****از نگه کردنت آن شیوه که مخصوص منست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

محتشم تا بودت جان مشو از دوست جدا***کاین جدائی سبب تفرقهٔ جان و تن است

غزل شماره ۵۹: دوستم با تو به حدی که ز حد بیرونست

دوستم با تو به حدی که ز حد بیرونست***دشمنم نیز به نوعی که ز شرح افزون است
معنی دوستی از گفت و شنو مستغنی است***صورت دشمنی آن به که نگویم چونست
دامن عصمت گل چون دردا ز صحبت خار***اشک بلبل نتوان گفت چرا گلگونست
پای خسرو اگر از دست طمع در گل نیست***کوه کن تا کمر از گریه چرا در خونست
وادی رشک مقامیست که از بوالعجبی***لیلی آنجا به صد آشفتگی مجنون است
دارد از دست رقیبان دلی از بیم دو نیم***سگ لیلی که ز حی پیک ره هامون است
بوالهوس راست ز خوبان طمع بوس و کنار***ورنه عاشق به همین گفت و شنو ممنون است
ترسم آخر کندت عاشق و مفتون رقیب***فلک این نوع که بر رغم من محزون است
محتشم بشنو و در عذر جفاها مشنو***سخن او که یک افسانه و صد افسونست

غزل شماره ۶۰: نخل قد خم گشته که پرورده دردست

نخل قد خم گشته که پرورده دردست***بارش دل پرخون و گلش چهرهٔ زردست
صدساله وصال تو مرا می‌رسد ای ماه***گر مرهم هر خسته به اندازهٔ درد است
خاک که ز جولان سمندت شده برباد***کان زلف مشوش دگر آلوده گرد است
دل کز خرد و صبر و سکون صاحب خیل است***از تفرقهٔ عشق تو فرداست که فرداست
منسوخ کن حسن دلارام زلیخاست***عشق تو که آرام ربای زن و مرد است
ای دل حذر از بادیهٔ عشق که چون باد***سرگشته در آن ناحیه صد بادیه گرداست
ای محتشم آن شمع بتان را چه تفاوت***گر اشک تو گرمست و گر آه تو سرد است

غزل شماره ۶۱: باز این چه زلف از طرف رخ نمودن است

باز این چه زلف از طرف رخ نمودن است***باز این چه مشگ بر ورق لاله سودن است
باز این چه نصب کردن خالست برعذار***باز این چه داغ بر دل عاشق فزودن است
دل بردن چنین ز اسیران ساده دل***گوهر به حیله از کف طفلان ربودن است
در ابتدای وصل به هجرم اسیر ساخت***وصلی چنین بهشت به کافر نمودن است
روشن‌ترین غرور و دلیل تکبرش***آن دیر دیر لب به تکلم گشودن است
سر ازل ز پیر مغان گوش کن که آن***بهتر ز حکمت از لب لقمان شنودن است
در عشق حالتی بتر از مرگ محتشم***دور از وصال دلبر خود زنده بودنست

غزل شماره ۶۲: زخم جفای یار که بر سینه مرهم است

زخم جفای یار که بر سینه مرهم است***از بخت من زیاده و از لطف او کم است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کودک دل است و دو و لعب دوست لیک****در قید اختلاط ز قید معلم است
پنهان گلی شکفته درین بزم کان نگار****خود را شکفته دارد و بسیار درهم است
شد مست و از تواضع بی‌اختیار او****در بزم شد عیان که نهان با که همدمست
ترسم برات لطف گدائی رسد به مهر****کان لعل خاتمیست که در دست خاتمست
از گریه‌های هجر شکست بنای جان****موقوف یک نم دیگر از چشم پر نمست
هر صبح دم من و سر کوی بتان بلی****شغلی است این که بر همه کاری مقدم است
با این خصایل ملکی بر خلاف رسم****باید که سجده تو کند هر که آدم است
با غم که جان در آرزوی خیر باد اوست****گفتار محتشم همه دم خیر مقدم است

غزل شماره ۶۳: کنون که خنجر بیداد یار خونریز است

کنون که خنجر بیداد یار خونریز است****کجاست مرد که بازار امتحان تیز است
دلم ز وعده شیرین لبی است در پرواز****که یاد کوه‌کنش به ز وصل پرویز است
ز من چه سرزده‌ای سرو نوش لب که دگر****سرت گران و حدیثت کنایه آمیز است
منه فزونم ازین بار جور بر خاطر****که پیک آه گران خاطر سبک خیز است
کشاکش رگ جانم شب دراز فراق****ز سر گرانی آن طره دلاویز است
به این گمان که شوم قابل ترحم تو****خوشم که تیغ جهانی به خون من تیز است
چو محتشم سخن زا قامتت کند بشنو****که گاه گاه سخنهای او بانگین است

غزل شماره ۶۴: زان آستان که قبله ارباب دولت است

زان آستان که قبله ارباب دولت است****محرومی من از عدم قابلیت است
چشم ز عین بی‌بصری مانده بی‌نصیب****زان خاک در گه سرمه اهل بصیرت است
رویم که نیست بر کف پایش به صد نیاز****از انفعال بر سر زانوی خجلت است
دوشم که نیست غاشیه کش در کاب تو****آزرده از گرانی بار مذلت است
دستم که نیست پیش تو بر سینه صبح و شام****کوته ز جیب عیش و گریبان راحت است
پایم ازین گنه که نه جاری به راه توست****مستوجب سلاسل قهر و سیاست است
گر دور چرخ مانعم از پای بوس توست****در روزگار باعث تاخیر صحبت است
بر من جفاست ورنه سلیمان عهد را****در انجمن نصیحت موری چه حاجت است
من بعد روی محتشم از هیچ رومباد****دور از درت که گفته ارباب همت است

غزل شماره ۶۵: به عزم رقص چو آن فتنه زمین برخاست

به عزم رقص چو آن فتنه زمین برخاست****بر آسمان ز لب غیب‌افرین برخاست
به بزم شعله ناز بتان جلوه فروش****فرو نشست چو آن سرو نازنین برخاست
فکار گشت ز بس آفرین لب گردون****به قصد جلوه چو آن جلوه‌آفرین برخاست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کرشمه سلسله جنبان قید دلها گشت***ز باد جلوه چو آن جعد عنبرین برخاست
بلا به زود لب انبساط خندان شد***اگرچه دیر ز ابروی ناز چین برخاست
به آرمیدگیش گرچه شد عزیمت رقص***ز جا نخاسته آرام از زمین برخاست
چو داد جلوه آشوب خیز داد و نشست***فغان ز محتشم واله حزین برخاست

غزل شماره ۶۶: چون دم جان دادنم آهی ز جانان برنخاست

چون دم جان دادنم آهی ز جانان برنخاست***آهی از من سر نزد کز مردم افغان برنخاست
گریه طوفان خیز گشت و از سرم برخاست دود***باری از من گریه کم سرزد که طوفان برنخاست
گرچه شور شهسواران بود در میدان حسن***عرصه تاز آن مه نشد گردی ز میدان برنخاست
دست و تیغ آن قبا گلگون نشد هرگز بلند***بر سر غیری که ما را شعله از جان برنخاست
می‌رسد او را اگر جولان کند بر آفتاب***کز زمین چون او سواری گرم جولان برنخاست
ناوکی ننشست ازو بر سینه پر آتشم***کاتشم یک نیزه از چاک گریبان برنخاست
کشت در کوی رقیبم یار و کس مانع نشد***یک مسلمان محتشم زان کافرستان برنخاست

غزل شماره ۶۷: رخت که صورت صنع آشکار از آن پیداست

رخت که صورت صنع آشکار از آن پیداست***نشان دقت صورت نگار از آن پیداست
قدت که بر صفتش نیست هیچ کس قادر***کمان قدرت پروردگار از آن پیداست
سرت که گرم می لطف بود دوش امروز***گرانی حرکات خمار از آن پیداست
به زیر دامن حسنت نهفته است هنوز***خطی که گرد گلت صد بهار از آن پیداست
کمان سخت کش است ابرویت ولی کششی***به جانب همه بی‌اختیار از آن پیداست
کرشمه سازی از آن چشم را چه نام کنم***که عشوه‌های نهان صد هزار از آن پیداست
ز بی‌قراری زلفت جز این نمی‌گویم***که حال محتشم بی‌قرار از آن پیداست

غزل شماره ۶۸: با من بدی امروز زاطوار تو پیداست

با من بدی امروز زاطوار تو پیداست***بدگو سخنی گفته ز گفتار تو پیداست
همت آئینه نیر دلان صورت خوبت***این صورت از آئینه رخسار تو پیداست
آن نکته سربسته که مستی است بیانش***ز آشفتگی بستن دستار تو پیداست
از خون یکی کرده‌ای امروز صبوحی***از سرخوشی نرگس خون‌خوار تو پیداست
ساغر زده می‌آئی و کیفیت مستی***از بی سر و سامانی رفتار تو پیداست
داری سر آزار که تهدید نهانی***از جنبش لبهای شکر بار تو پیداست
دزدیده بهم بر زده‌ای خاطر جمعی***از درهمی طره طرار تو پیداست
در حرف زدن محتشم از حیرت آن رو***رفته است شعور تو ز اشعار تو پیداست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۶۹: گوی میدان محبت سر اهل نظر است

گوی میدان محبت سر اهل نظر است****گرد این عرصه مگردید که سر در خطر است
سینهٔ تنگ پر از آه و تنگ پردهٔ راز****چون کنم آه که یک پرده و صد پرده در است
چو هنر سوز تو گه دود برآرد ز جهان****که بسوزی تو و دود از تو نخیزد هنر است
گشت دیر آمدن صبح وصالم گوئی****که شب هجر مرا صبح قیامت سحر است
مژده ای دل که به قصد تو مهی بسته کمر****که کمر بسته او صد مه زرین کمر است
غیر میرد به تو هرگاه قرینم بیند****این چو فرخنده قران‌های سعادت اثر است
تیغ بر کف چو کنی قصد سرمشتاقان****بر سر محتشم کز همه مشتاق‌تر است

غزل شماره ۷۰: تو را بسوی رقیبان گذار بسیار است

تو را بسوی رقیبان گذار بسیار است****ز رهگذار تو بر دل غبار بسیار است
تو از صفا گل بی‌خاری ای نگار ولی****چه سود از این که بگرد تو خار بسیار است
مرا به وسعت مشرب چنین به تنگ میار****که ملک حسن وسیع است و یار بسیار است
ستم مکن که به نخجیر گاه حسن ز تو****شکار پیشه‌تر اندر شکار بسیار است
به حد خویش کن ای دل سخن که چون تو شکار****فتاده در ره آن شهسوار بسیار است
بناز بار تمنای او بکش که هنوز****به زیر بار غمش بردبار بسیار است
صبا به لطف برانگیز گردی از ره دوست****که دیده‌ها به ره انتظار بسیار است
بگو بیا و بگردان عنان ز وادی ناز****که در رهت دل امیدوار بسیار است
هنوز چون مگس و مور ز آدمی و پری****بخوان حسن تو را ریزه‌خوار بسیار است
به یک خزان مکن از حسن خویش قطع امید****که گلستان تو را نوبهار بسیار است
برون منه قدم از راه دلبری که هنوز****چو محتشم به رهت خاکسار بسیار است

غزل شماره ۷۱: با خط آن سلطان خوبان را جمالی دیگر است

با خط آن سلطان خوبان را جمالی دیگر است****بسته هر موی او صاحب کمالی دیگر است
نیست در بتخانهٔ مارا غیر فکر روی دوست****ما درین فکریم و مردم را خیالی دیگر است
پیش رویت چون به یک دم جان ندادیم از نشاط****هردم از روی تو ما را انفعالی دیگر است
گر بود ما را دو عید از دیدنت نبود بعید****زان که هر طاقی ز ابرویت هلالی دیگر است
سگ از آن کس به که چون شد با غزالی آشنا****باز چشمش در پی وحشی غزالی دیگر است
محتشم چون هر زمان حالی دگر دارد ز عشق****هر غزل از گفتهٔ او حسب و حالی دیگر است

غزل شماره ۷۲: آهوی چشم بتان چشم تو را نخجیر است

آهوی چشم بتان چشم تو را نخجیر است****چشم صید افکن تو آهوی آهو گیر است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کرده تیر نگهت را سبک آهنگ به جان****صف مژگان درازت که پر آن تیر است
رتبهٔ عشق رقیب از نگهش یافته‌ای****که ز نظارهٔ او رنگ تو بی‌تغییر است
تا خطت یافته تحریر رخ ساده رخان****پیش رخسار تو خطیست که بی‌تحریر است
کرده صد کار فزون در دل تو نالهٔ من****چه کند آن چه نکرد است همین تاثیر است
در مهمات اسیران که به جان در گروند****آن چه تقصیر مرا نیست تو را تقصیر است
محتشم کرد سراغ دل ازان سلسله مو****گفت دیوانگی کرده و در زنجیر است

غزل شماره ۷۳: خط ز رخت سر کشید سرکشی ای گل بس است

خط ز رخت سر کشید سرکشی ای گل بس است****وقت نوازش رسید ناز و تغافل بس است
نخل تو شد میوه‌ریز از تو ندیدم بری****جامه چو گل میدرم صبر و تحمل بس است
در ره مرغ دلم حلقه مکن زلف را****بر سر سرو قدت حلقهٔ کاکل بس است
سایه ز خود گو ببر غیر تو گر خود هماست****چتر همایون گل بر سربلبل بس است
تا ز نشاط افکنم غلغله در بزم انس****از می نابم به گوش یک دو سه غلغل بس است
چند کشی محتشم بار تکبر ز خلق****پشت تحمل خمید عجز تنزل بس است

غزل شماره ۷۴: از اشگ گرم چشم ترم کان آتش است

از اشگ گرم چشم ترم کان آتش است****وین موجهای خون گل طوفان آتش است
آهم شرر فشان شده یاران حذر کنید****کاین آه در تراوش باران آتش است
اشگی که می‌رسد ز درونم به چشم تر****سیلی است کش گذر به بیابان آتش است
آه بلند شعلهٔ من گرد کوی او****شب تا به روز مشعله گردان آتش است
چشم کرشمه ساز تو را از نگاه گرم****پیوند تیر غمزه به پیکان آتش است
از آه من مپوش رخ آتشین که باد****هرچند جان گزاست ولی جان آتش است
دود درون محتشم از بس صفای دل****مانا به شعله‌های درخشان آتش است

غزل شماره ۷۵: این صید هنوز نیم رام است

این صید هنوز نیم رام است****این کار هنوز ناتمام است
این ماه هنوز نو طلوع است****این نخل هنوز نو قیام است
تیغش رقم حیات بزدود****با آن که هنوز در نیام است
در هفت زمین تزلزل انداخت****سروش که هنوز نوخرام است
یک باره نگشته گرم جولان****کش باره هنوز نو لجام است
در محمل ناز مطمئن نیست****کش ناقه هنوز بی‌زمام است
دیگ هوس ز آتش اوست****در جوش ولی هنوز خام است
لطفش به من از کسان نهانست****این لطف هنوز لطف عام است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دیوان منگار محتشم زود****کاین نظم هنوز بی‌نظام است

غزل شماره ۷۶: نقد غمت که حاصل دنیا و دین ماست

نقد غمت که حاصل دنیا و دین ماست****گنج خرابهٔ دل اندوهگین ماست
یاد تو زود چون رود از دل که همرهش****در اولین قدم نفس آخرین ماست
به خاک درگهت چه تفاوت اگر نهیم****سر بر زمین که کوی بلا سرزمین ماست
از کینه جوئی تو شکایت کنم چرا****کز شوخی آن چه نیست به یاد تو کین ماست
از توسن هوس ز ازل چون پیاده‌ایم****رخش مراد تا به ابد زیر زین ماست
نور جبین ما نه ز تاثیر طاعت است****داغی کهن ز لاله رخی بر جبین ماست
ای مرغ دل حذر که خدنگ افکنی عجیب****از ابروان کشیده کمان در کمین ماست
در بزم او همیشه ملولم که ناگهان****افتد به فکر او که چرا همنشین ماست
تا می‌کنیم محتشم از لعل او سخن****ملک سخن تمام به زیر نگین ماست

غزل شماره ۷۷: بر درت کانجا سیاست مانع از داد من است

بر درت کانجا سیاست مانع از داد من است****آن که بی‌زنجیر در بند است فریاد من است
آن که می‌گردد مدام از دور باش خشم و کین****دور دور از بارگاه خاطرت یاد من است
ای خوش آن مشکل که چون خسرو نداند حل آن****طبع شیرین بشکفد کاین کار فرهاد من است
دادن از روی زمین خاک بنی‌آدم به باد****کمترین بازیچهٔ طفل پریزاد من است
در جهان خاکی که هرگز ترنگردد جز با اشک****گر نشان جویند ازان خاک غم آباد من است
آن که پای مرغ دل می‌بندد از روی هوا****طبع سحرانگیز وحشی بند صیاد من است
انس آن بد الفت پیمان گسل با محتشم****همچو پیوند طرب با جان ناشاد من است

غزل شماره ۷۸: روی تو که اختر زمین است

روی تو که اختر زمین است****رشگ مه آسمان نشین است
قدت که بلای راستان است****کاهندهٔ سرو راستین است
اندام تو زیر پیرهن نیز****سوزندهٔ برگ یاسمین است
چشم سیهت به تیغ مژگان****گردنزن آهوان چین است
خال تو که هست نقطهٔ کفر****انگشت نمای اهل دین است
دشنام تو زان لبان شیرین****زهریست که غرق انگبین است
آن غمزه که گرم چشم‌بندی است****بازی ده عقل دوربین است
خاک در بنده کمینت****تاج سر بنده کمین است
در دیدهٔ محتشم خیالت****نقشی است که در ته نگین است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۷۹: پای یکی به علت ادبار نارواست

پای یکی به علت ادبار نارواست****رخش یکی به عرصهٔ اقبال در دو است
در افتاب وصل یکی گرم اختلاط****قانع یکی ز دور به یک ذره پرتو است
اما ازین چه غم که کهن دوستدار او****در خاطرش نشسته تر از عاشق نواست
شطرنج غایبانه شیرین به کوه کن****در دل به صد شکفتگی نرد خسرو است
زندان هجر او چه طلسمی است کاندران****نه طاقت نشست و نه راه بدر رو است
اعجاز عشق بین که تمنای هندویی****پاینده دار نام شهنشاه غزنو است
معلوم قدر دانهٔ اشک تو محتشم****جائی چنان که خرمن جانها به یک جواست

غزل شماره ۸۰: غمزه کز قوت حسنت دو کمان ساخته است

غمزه کز قوت حسنت دو کمان ساخته است****پیش تیرت دو دل امروز نشان ساخته است
در حضور تو و رسوای دگر غمزه مرا****از اشارات دو ابرو دو زبان ساخته است
هر نگاهت ز ره شعبده یک پیک نظر****به دو اقلیم دل از سحر روان ساخته است
جنبش گوشه ابروی تو در پهلوی غیر****پردلی را هدف تیر و کمان ساخته است
در مزاج تو اثر کرده هوائی و مرا****سرعت نبض گمانی که از آن ساخته است
نظر غیر که پاس نگهم می‌دارد****چهرهٔ راز مرا از تو نهان ساخته است
می‌توان ساختن از دیدهٔ غماز نهان****نیم نازی که اسیر تو بدان ساخته است
غیر اگر جرعه‌ای از پند ندادست تو را****سرت از صحبت یاران که گران ساخته است
غم عشق تو که خو کرده به جانهای عزیز****سخت با محتشم سوخته جان ساخته است

غزل شماره ۸۱: آن که بزم غیر را روشن چو گلشن کرده است

آن که بزم غیر را روشن چو گلشن کرده است****می‌تواند کرد با او آن چه با من کرده است
عنقریب از گریه نابینا چو دیگر چشمهاست****دیده‌ای کان سست عهد امروز روشن کرده است
کرده در چشم رقیب بوم سیرت آشیان****شاهباز من عجب جائی نشیمن کرده است
یک جهت تا دیده‌ام با غیر آن بی‌درد را****غیرتم از صد جهت راضی به مردن کرده است
مردهٔ ما راهنوز از اختلاط اوست عار****کان مسیحا دم ز وصلش روح در تن کرده است
وه که شد آلوده دامان آن که در تمکین حسن****خنده بر مستوری صد پاکدامن کرده است
محتشم رخش ترقی بین که آن رعنا سوار****آهوی شیرافکنش را روبه افکن کرده است

غزل شماره ۸۲: حرف عشقت مگر امشب ز یکی سرزده است

حرف عشقت مگر امشب ز یکی سرزده است****که حیا این همه آتش به گلت در زده است
زده جام غضب آن غمزه مگر غمزده‌ای****طاق ابروی تو را گفته و ساغر زده است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شعلهٔ شمع جمالت شده برهم زده آه****مرغ روح که به پیرامن آن پرزده است
خونت از غیرت اشک که به جوش است که باز****گل تبخاله ز شیرین رطبت سرزده است
می گذشتی وز میغ مژه خون می‌بارید****که به حیران شده‌ای چشم تو خنجر زده است
جیب جانش ز من اندر خطر است آن که چنین****دامن سعی به راه طلبت بر زده است
حاجبت کرده کمان زه مگر از کم حذری****داد جرات زده‌ای قصر تو را در زده است
خوش حریفیست که در وادی عشقت همه جا****خیمه با محتشم از لاف برابر زده است

غزل شماره ۸۳: از عاشقان حوالی آن خانه پر شده است

از عاشقان حوالی آن خانه پر شده است****دارالشفای عشق ز دیوانه پر شده است
از خود نگشته است به کس آشنا دلی****راه وثاقش از پی بیگانه پر شده است
تاره به جام خانه چشمم فکند عکس****این خانه از پری چو پری خانه پر شده است
از جرعه‌ای که ریخته ساقی به جام ما****گش فلک ز نعرهٔ مستانه پر شده است
رگهای جانم از گرهٔ غم به ذکر هجر****چون رشتهای سجه صد دانه پر شده است
عشاق را به دور تو از بادهٔ حیات****قالب تهی فتاده و پیمانه پر شده است
گردد مگر به وصف تو مقبول اهل طبع****دیوان محتشم که ز افسانه پر شده است

غزل شماره ۸۴: امشب دگر حریف شرابت که بوده است

امشب دگر حریف شرابت که بوده است****تا روز پرده‌سوز حجابت که بوده است
آن دم که دور گشته و ساقی تو بوده‌ای****پیشت که گشته مست و خرابت که بوده است
جنبیده چون لب تو به مستانه حرفها****لذت چش سئوال و جوابت که بوده است
دوری که اقتضای غضب کرده طبع می****شیدای سر خوشانه عتابت که بوده است
دوری دگر که کرده شلاین زبان تو را****مدهوش پاس بستر خوابت که بوده است
چون محتشم نبوده به گرد درت دوان****مخصوص خدمت از همه بابت که بوده است

غزل شماره ۸۵: کمر به کین تو ای دل چو یار جانی بست

کمر به کین تو ای دل چو یار جانی بست****طمع مدار که دیگر کمر توانی بست
به بزم وصل قدم چون نهم که عصمت او****گشود دست و مرا پای کامرانی بست
دری که دیده بروی دلم گشود این بود****که عشق آمد و درهای شادمانی بست
گز از خماردهم جان عجب مدار ای دل****که ساقی از لب من آب زندگانی بست
رخ از دریچهٔ معنی نمود آن که به ناز****میان حسن و نظر سدلن ترانی بست
شکست ساغر دل را به صد ملامت و باز****به دستیاری یک عشوهٔ نهائی بست
به نیم معذرتی آن هم از زبان فریب****در هزار شکایت ز نکته دانی بست
چو گرد قصد نگه کار غیر ساخت نخست****که چشم او به فریب از نگاهبانی بست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به عرض عشق نهان محتشم زبان چو گشود****میانه من و او راه همزبانی بست

غزل شماره ۸۶: چو ناز او به میان تیغ دلستانی بست

چو ناز او به میان تیغ دلستانی بست****سر نیاز به فتراک بدگمانی بست
به دست جور چو داد از شکست عهد عنان****به یاد طاقت ما عهد هم عنانی بست
به بحر هجر چو لشگر شکست کشتی جان****اجل ز مرحمت احرام بادبانی بست
ز پای گرگ طمع دست حرص بند گشود****چو ناز او کمر سعی در شبانی بست
تو از طلب به همین باش و لب مبند که یار****زبان یک از پی ارنی ولن ترانی بست
تو ای سوار که بردی قرار و طاقت ما****بیا که دزد هوس دست پاسبانی بست
به روی من تو در مرگ نیز بگشائی****اگر توان در تقدیر آسمانی بست
کمند مهر چنان پاره کن که گر روزی****شوی ز کرده پشیمان به هم توانی بست
رقیب بار سکون بر در تو گو بگشا****که محتشم ز میان رخت کامرانی بست

غزل شماره ۸۷: گفتمش تیر تو خواهد به دل زار نشست

گفتمش تیر تو خواهد به دل زار نشست****به فراست سخنی گفتم و بر کار نشست
صحبتی داشت که آمیخت بهم آتش و آب****دی که در بزم میان من و اغیار نشست
غیر کم حوصله را بار دل از پای نشاند****لله‌الحمد که این فتنه به یک بار نشست
سایه پرورد بلا می‌شوم آخر کامروز****بر سرم مرغ جنون آمد و بسیار نشست
هرکه چون شمع به بالین من آمد شب غم****سوخت چندان که به روز من بیمار نشست
پشت امید به دیوار وفای تو که داد****که نه در کوچه غم روی به دیوار نشست
محتشم آن کف پا از مژه‌ات یافت خراش****گل بی‌خار شد آزرده چو با خار نشست

غزل شماره ۸۸: منتظری عمرها گر بگذاری نشست

منتظری عمرها گر بگذاری نشست****آخر از آن ره بر او گردسواری نشست
هرکه ز دشت وجود خاست درین صید گاه****بهر وی اندر کمین شیر شکاری نشست
گرد تو را چون رساند فتنه به میدان دهر****هرکه سر فتنه داشت رفت و به کاری نشست
غمزه زنان آمدی شاهسوار اجل****تیغ به دست تو داد خود به کناری نشست
خون مرا گرچه داد عاشقی تو به باد****هیچ ازین رهگذر بر تو غباری نشست
در قدح عشق‌ریز باده مرد آزمای****کز سر دعوی به بزم باده گساری نشست
محتشم خسته را پر بره انتظار****چهره به خون شد نگار تا به نگاری نشست

غزل شماره ۸۹: آن چه هر شب بگذرد از چرخ فریاد منست

آن چه هر شب بگذرد از چرخ فریاد منست****و آن چه آن مه را به خاطر نگذرد یاد منست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آن چه بر من کارها را سخت می‌سازد مدام****بی‌ثباتی‌های صبر سست بنیاد منست
عشق می‌گوید ز من قصر بلا عالی بناست****هجر می‌گوید بلی اما بامداد منست
می‌گریزد صید از صیاد یارب از چه رو****دایم از من می‌گریزد آن که صیاد منست
من ز در بیرون و اهل بزم اندر پیچ و تاب****کان پری را چشم بر در گوش برداد منست
امشبم محروم ازو اما بسی شادم که غیر****این گمان دارد که او در وحدت آباد منست
از شعف هر دم که نظم محتشم سنجید و گفت****آن که خواهد گور خسرو کند فرهاد منست

غزل شماره ۹۰: دوست با من دشمن و با دشمن من گشته دوست

دوست با من دشمن و با دشمن من گشته دوست****هر که با من دوست باشد دشمن جان من اوست
بر کدام ابرو کمان چشمم به سهو افتاده است****کان پری با من به چشم و ابرو اندر گفتگوست
برنخیزم از درش گر سازدم یکسان به خاک****زان که جسم خاکیم پرورده آن خاک کوست
شوخ چشم من که دارد روی خوب و خوی بد****گر ز غیرت با نظر بازان به دست آن هم نکوست
از شکایتهای او دایم من دیوانه‌ام****با دل خود در سخن اما سخن را رو در اوست
گر ز دست توبه‌ام پیمانه عشرت شکست****توبه گویان دست عهدم باز در دست سبوست
محتشم خودر ا خلاص از عشق می‌خواهم ولی****چون کنم چون مرغ دل در دام آن زنجیر موست

غزل شماره ۹۱: نهال گلشن دل نخل نو رسیده اوست

نهال گلشن دل نخل نو رسیده اوست****بهار عالم جان خط نودمیده اوست
ز چشم او به نگه کردنی گرفتارم****که از نهفته نگه‌های برگزیده اوست
ز شیوه‌های خدا آفرین او پیداست****هزار شیوه نیکو که آفریده اوست
به دست تنگ قبائی دلم گرفتار است****که هر که راست دلی حبیب جان دریده اوست
ازو کشنده تر است آن سیاه نا پروا****که چشم باده کش سرمه ناکشیده اوست
چو میروی پی صیدی هزار گونه شتاب****نهفته در حرکت‌های آرمیده اوست
به باغ او نروی ای طمع به گل چیدن****که زیب گلشن خوبی گل نچیده اوست
محل یار فروشی فغان که یاد نکرد****ز محتشم که غلام درم خریده اوست

غزل شماره ۹۲: حکمی که همچو آب روان در دیار اوست

حکمی که همچو آب روان در دیار اوست****خونریز عاشقان تبه روزگار اوست
از غیرتم هلاک که بر صید تازه‌ای****هم زخم زخم کاری و هم کار کار اوست
خون می‌چکاند از دل صد صید بی‌نصیب****تیر شکاری که نصیب شکار اوست
بدعاقبت کسی که چو من اعتماد وی****بر عهدهای بسته نا استوار اوست
حرفی که می‌گذارد و می‌داردم خموش****لطف نهان و مرحمت آشکار اوست
باغیست تازه باغ عذارش که بی گزاف****صد فصل در میان خزان و بهار اوست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نیکوترین نوازش جانان محتشم****آزار جان خسته و جسم فکار اوست
فریاد اگر نه جابر آزار او شود****سلمان جابری که خداوندگار اوست

غزل شماره ۹۳: گل چهره‌ای که مرغ دلم صید دام اوست

گل چهره‌ای که مرغ دلم صید دام اوست****زلفش بنفشه‌ایست که سنبل غلام اوست
همسایه‌ام شده مه نو آن که ماه نو****فرسوده خشتی از لب دیوار و بام اوست
صیت سبک عیاری من در جهان فکند****سنگین دلی که سکهٔ تمکین به نام اوست
در مرده جنبش آید اگر خیزد از زمین****آن فتنه زمان که قیامت قیام اوست
هرچند نیست کار دل من به کام من****من خوش دلم به اینکه دل من به کام اوست
برتافته است مدعیم دست اختیار****از بس که بازویش قوی از اهتمام اوست
محروم نیست از شکرستان او کسی****جز محتشم که طوطی شیرین کلام اوست

غزل شماره ۹۴: حسن که تابان ز سراپای توست

حسن که تابان ز سراپای توست****جوهرش از گوهر یکتای توست
ناز که غارتگر ملک دل است****مملکت آشوب ز بالای توست
غمزه که غارتگر ملک دل است****مملکت آشوب ز بالای توست
غمزه که جادوگر مردم رباست****سرمه کش نرگس شهلای توست
جلوه که نخلی است ز بستان حسن****دست نشان قد رعنای توست
عشوه که موجی ز محیط صفاست****غرق فنون از حرکتهای توست
فتنه که او سلسله بند بلاست****بندی گیسوی سمن سای توست
سحر کزو پنجه دستان قویست****شانه کش زلف چلیپای توست
نطق که شمع لگن زندگی است****زنده به لعل سخن آرای توست
محتشم خسته که مشت خس است****موج خور بحر تمنای توست

غزل شماره ۹۵: مهر که سرگرم مه روی توست

مهر که سرگرم مه روی توست****مشعله گردان سر کوی توست
مه که بود صیقلیش آفتاب****آینه‌دار رخ نیکوی توست
سرو جوان با همه آزادگی****پیر غلام قد دل جوی توست
غنچه که گوئی دهنش گشته گوش****نکته کش از لعل سخنگوی توست
مشگ ختن کامده خاکش عبیر****خاک ره جعد سمن بوی توست
آهوی شیرافکن چشم بتان****تیر نظر خوردهٔ آهوی توست
مرغ دل محتشم خسته را****خانه کمانخانهٔ ابروی توست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۹۶: مدعی که آتش اعراض فروزندۀ توست

مدعی که آتش اعراض فروزندۀ توست***مدعای دل او سوختن بندۀ توست
گر کنی پرسش و بی جرم بود چون باشد***تهمت آلود گنه کاین همه شرمندۀ توست
آن که افکنده به همت دو جهان را ز نظر***این گمان می‌کندش کز نظر افکندۀ توست
کم مبادا که طراوت ده باغ طربست***گریۀ بنده که آب چمن خندۀ توست
محتشم کز چمن وصل تواش رانده فلک***بندۀ ریشۀ امید ز دل کندۀ توست

غزل شماره ۹۷: امشب ای شمع طرب دوست که همخانۀ توست

امشب ای شمع طرب دوست که همخانۀ توست***هجر بال و پرما بسته که پروانۀ توست
من گل‌افشان کاشانه خویشم بسرشک***که بخار مژۀ جاروب کش خانۀ توست
من خود از عشق تو مجنون کهن سلسله‌ام***که ز نو شهر بهم برزده دیوانۀ توست
دل ویران من ای گنج طرب رفته به باد***دل آباد که ویران شده ویرانۀ توست
من ز بزمت شده از بادیه پیمایانم***باده پیما که در آن بزم به پیمانۀ توست
مکن ز افسانه غم رفته به خواب اجلم***تا ز سر خواب که بیرون کن افسانۀ توست
محتشم حیف که شد مونس غیر آن دلدار***که انیس دل و جان من و جانانۀ توست

غزل شماره ۹۸: گرچه بیش از حد امکان التفات یار هست

گرچه بیش از حد امکان التفات یار هست***رشک هم چندان که ممکن نیست با اغیار هست
زخم نوک خار رابا خود دهای بلبل قرار***کاندرین بستان گل بی‌خار را هم خار هست
اضطرابم دار معذور ای پری کانجا که تو***در ظهوری جنبش اندر صورت دیوار هست
صبرم آن مقدار میفرما که می‌خواهد دلت***گر زمان حسن میدانی که آن مقدار هست
چند بر ما عرض عشق عاشقان خود کنی***عشق اگر کم نیست ای گل حسن هم بسیار هست
گوش اهل عشق از نظم غزل بی‌بهره نیست***تا زبان محتشم را قوت گفتار هست

غزل شماره ۹۹: دلت امروز به جا نیست دگر چیزی هست

دلت امروز به جا نیست دگر چیزی هست***سنبلت را سرما نیست دگر چیزی هست
آن که دیشب به من گفت و ز بزمش راندی***از تو امروز جدا نیست دگر چیزی هست
طوطی نطق حریفان همه لال است و به کس***خلقت آئینه‌نما نیست دگر چیزی هست
بزم حالیست ز نا محرم و از چهرۀ راز***خاطرت پرده گشا نیست دگر چیزی هست
سخنت با من و چشمت که سراپاست نگاه***بر من بی سرو پا نیست دگر چیزی هست
عقل گفت این همه ناز است دگر چیزی نیست***غمزه‌اش گفت چرا نیست دگر چیزی هست
محتشم این همه تلخی و ترش ابروئی***ناز آن حور لقا نیست دگر چیزی هست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۱۰۰: در ظل همائی که بر او میل جهانی است

در ظل همائی که بر او میل جهانی است****مرغان اولی‌الاجنحه را خوش طیرا نیست
در حسرت آن طایر بی‌بال و پر ما****خوش دل شکن آهنگی و دل گاه فغانیست
پر گرم مران ای بت سر کش که به راهت****در هر قدم افتاده ز پا سوخته جا نیست
برتاب عنان خود ازین راه که رد پی****دیوانهٔ بی دهشت گیرنده عنانیست
مستغرق وصل است کسی از تو که او را****از وصل و فراق تو نه سود و نه زیانیست
تمییز من و غیر حوالت به نظر کن****کاندر رخ هر عاشقی از عشق نشانیست
گو قهر به اغیار مکن بهر دل ما****آن شوخ که در هر غضبش لطف نهانیست
آهسته خدنگی زد و از سینه گذر کرد****جنبش این تیر چه پرزور کمانیست
طرز سخن محتشم از غیر مجوئید****کاین لهجه خاصی است که مخصوص زمانی است

غزل شماره ۱۰۱: ای پری غم نیست گر مثل منت دیوانه ایست

ای پری غم نیست گر مثل منت دیوانه ایست****هر گلی را بلبلی هر شمع را پروانه ایست
مرغ دل گرد لب و خال می‌گردد بلی****هر کجا مرغیست سرگردان آب و دانه ایست
جان فدای گوشهٔ آن چشم مخمورانه باد****کز قفای هر نگاهش ناز محبوبانه ایست
باده‌ای کاین هفت خم در خود نیابد ظرف آن****پیش دست ساقی ما در ته پیمانه ایست
درد و غم یک سر به ما پیما که از محنت کشان****شیرخوار مرد خالی کردن خمخانه ایست
خردسالی را گرفتارم که در آداب حسن****یوسف مصری بر او طفل مکتب خانه ایست
دل که می‌جوید ره بیرون شد از چشم خراب****مضطرب دیوانه سرگشته در ویرانه ایست
داستان محتشم بشنو دم از مجنون مزن****کاین حدیث تازه است و آن کهن افسانه ایست

غزل شماره ۱۰۲: درهم است آن بت طناز نمی‌دانم چیست

درهم است آن بت طناز نمی‌دانم چیست****ملتفت نیست به من باز نمی‌دانم چیست
بودی بنده‌نواز آن مه و امروز از ناز****کرده قانون دگر ساز نمی‌دانم چیست
گوشهٔ چشم به من دارد و مخصوصان را****می‌کند سوی خود آواز نمی‌دانم چیست
صد ره افتاده نگاهش به غلط جانب من****این نگاه غلط انداز نمی‌دانم چیست
من گمان زد به گنه و آن بت بدخو کرده****با حریفان جدل آغاز نمی‌دانم چیست
راز در پرده و اهل غرض استاده خموش****غرض از پوشش این راز نمی‌دانم چیست
محتشم سر به گریبان حیل برده رقیب****فکر آن شعبده پرداز نمی‌دانم چیست

غزل شماره ۱۰۳: ای در درون جان ز دل من کرانه چیست

ای در درون جان ز دل من کرانه چیست****جائی چنین کراست درون آبهانه چیست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در هر زمان زمانه به شغلی قیام داشت****جز عشق در زمان تو شغل زمانه چیست
گر خون گرفته‌ای نگرفته عنان تو****این خون که می‌چکد ز سر تازیانه چیست
پرگار خود چو عشق به گردش در آورد****ظاهر شود که کار درین کارخانه چیست
گر عشق نیست واسطه بر گرد یک نهال****پرواز صد همای بلند آشیانه چیست
غالب حریف صحبت اگر دی نبوده غیر****امروزش این مصاحبت غالبانه چیست
گیرد ز من امانت جان قاصدی که او****گوید که در میان من و او نشانه چیست
چون چشم اوست نازی و از من بهانه‌ای****خلقی برای آشتی اندر میانه چیست
خوابم گرفت محتشم از گفته‌های تو****بیتی بخوان ز گفته سلمان بهانه چیست

غزل شماره ۱۰۴: مطرب بگو که این تری و این ترانه چیست

مطرب بگو که این تری و این ترانه چیست****وین شعله در رگ و پی چنگ و چغانه چیست
ساقی صفای صبح جوانان پارسا****در درد تیره فام شراب شبانه چیست
واعظ تو را که دامن ازینها فتاده پاک****این آستین فشانی لایعقلانه چیست
خواب ملال تا رود از سر زمانه را****حرفی از آن یگانه بگو این افسانه چیست
ای کعبه رو که دور ز عشقی طواف تو****غیز از نظاره در و دیوار خانه چیست
یک جان چو درد و جسم نمی‌باشد ای حکیم****پس در دو کون ذات بدیع یگانه چیست
ای دل چو مرغ میفکند پر در این فضا****چندین هزار بیضه درین آشیانه چیست
کالای حسن او چو به قیمت نمی‌دهند****ای چشم پر در این همه عرض خزانه چیست
ابرست در تراوش و صبح است در طلوع****ساقی دگر برای تعلل بهانه چیست
دندان ز لعل و خال بتان محتشم بکن****تو مرغ دیگری هوس آب و دانه چیست

غزل شماره ۱۰۵: گر بدانی که گرفتار کمندت دل کیست

گر بدانی که گرفتار کمندت دل کیست****ور کنی جزم که مهر تو در آب و گل کیست
داد عصمت دهی از بهر رضای دل او****تا هوس پیشه بداند که دلت مایل کیست
سگت آهسته نهد پا به زمین از غیرت****تا بداند که سر کوی تو سر منزل کیست
بعد از آن هم که کنی به سملم از تاب حسد****ترسم از رشک بگویند که این به سمل کیست
برده این قافله از قافله مشگ سبق****یارب این عطرفشانی عمل محمل کیست
گرچه آواز وی از محفل او می‌شنوم****دلم از دغدغه خونست که در محفل کیست
محتشم زد چو گدایان در دریوزه عام****تا به این پی نتوان برد که او سائل کیست

غزل شماره ۱۰۶: رفته مهر از شکرت در شکرستان تو کیست

رفته مهر از شکرت در شکرستان تو کیست****ما زدوریم مگس ران مگس خوان تو کیست
من ز سودای تو دیوانه صحرا گردم****بندی سلسله زلف پریشان تو کیست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نغمهٔ سنج تیرت منم از یک سر تیر****سینه آماج کن ناوک پران تو کیست
من خود از زخم غمت می‌شکفانم گل داغ****به سر شک آبده خنجر مژگان تو کیست
دامن آلاست ز اشک من مجنون درو دشت****اشک پالای خود از گوشهٔ دامان تو کیست
محتشم را نده بزمت شده از نادانی****همدم انجمن آرای سخندان تو کیست

غزل شماره ۱۰۷: شب یلدای غمم را سحری پیدا نیست

شب یلدای غمم را سحری پیدا نیست****گریه‌های سحرم را اثری پیدا نیست
هست پیدا که به خون ریختنم بسته کمر****گرچه از نازکی او را کمری پیدا نیست
به که نسبت کنمت در صف خوبان کانجا****از تجلی جمالت دگری پیدا نیست
نور حق ز آینهٔ روی تو دایم پیداست****این قدر هست که صاحب نظری پیدا نیست
پشه سیمرغ شد از تربیت عشق و هنوز****طایر بخت مرا بال و پری پیدا نیست
بس عجب باشد اگر جان برم از وادی عشق****که رهم گم شده و راهبری پیدا نیست
شاهد بی کسی محتشم این بس که ز درد****مرده و بر سر او نوحه‌گری پیدا نیست

غزل شماره ۱۰۸: هرکس نکرد ترک سر از اهل درد نیست

هرکس نکرد ترک سر از اهل درد نیست****در پای دوست هر که نشد کشتهٔ مرد نیست
ناصح مور ز مهر و غم درد ما مخور****ما عاشقیم و در خور ما غیر درد نیست
می‌ریزم از دو دیده به یاد تو اشک گرم****شبها که همدمم به جز آه سرد نیست
بر درگهت که نقد دو عالم نثار اوست****ما را ز انفعال به جز روی زرد نیست
جمعند وحشیان همه بر من همین دل است****آن وحشی که با من صحرانورد نیست
تهمت کش وصالم و در گرد کوی تو****جز گرد کوچه بهر من کوچه گرد نیست
هرچند دل رفیق غم و درد و محنت است****جمعست خاطرم که به کوی تو فرد نیست
شبها به دوستان چو خوری باده یاد کن****از محتشم که یک نفسش خواب و خورد نیست

غزل شماره ۱۰۹: گرچه قرب درگهت حدمن مهجور نیست

گرچه قرب درگهت حدمن مهجور نیست****گر به لطفم گه گهی نزدیک خوانی دور نیست
شمع مجلس در شب وصل تو سوزد من ز هجر****چون نسوزم کاین سعادت یک شبم مقدور نیست
با تو نزدیکان نمی‌گویند درد دوریم****آری آری تندرستان را غم رنجور نیست
حور می‌گفتم تو را خواندی سگ کوی خودم****سهو کردم جان من این مردمی در حور نیست
این که می‌سازیم بر خوان غمت با تلخ و شور****جز گناه طالع ناساز و بخت شور نیست
موکبت را دل چو با خود می‌برد ای افتاب****تن چرا در سایهٔ آن رایت منصور نیست
محتشم را محتشم گردان به اکسیر نظر****کان گدارا چون گدایان سیم و زر منظور نیست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۱۱۰: بی‌تصرف حسن را در هیچ دل تاثیر نیست

بی‌تصرف حسن را در هیچ دل تاثیر نیست****بی‌وقوف کیمیاگر نفع در اکسیر نیست
کلک مانی سحر کرد و بر دلی ننهاد بند****کانچه مقصود دل است از حسن در تصویر نیست
دست عشقت کز تصرفهای کامل کوته است****هست دامن‌گیر من اما گریبان‌گیر نیست
شهر را کردن حصار و بر ظفر دادن قرار****دخل در تسخیر می‌دارد ولی تسخیر نیست
قلعهٔ دل سالم از کوته کمندیهای توست****ورنه در امداد خیل حسن را تقصیر نیست
شاه عشقت با همه کامل عیاریها زده****سکه‌ای در کشور دل کایمن از تغییر نیست
بند نامضبوط و صید بسته قادر بر نجات****صید بند ایمن که پای صید بی‌زنجیر نیست
عشقت از معماری دل دور دارد خویش را****این کهن ویرانه گویا لایق تعمیر نیست
از تو دارد محتشم دیگر شکایتها بلی****جمله را گنجایش اندر حیز تقریر نیست

غزل شماره ۱۱۱: گرچه پای بندی عشق تو بی‌زنجیر نیست

گرچه پای بندی عشق تو بی‌زنجیر نیست****از گریزش نیز غافل بودن از تدبیر نیست
در تصرف کوش تا عشقم شود کامل عیار****کانچه مس را زر تواند ساخت جز اکسیر نیست
حسن افسون است و دل افسون‌پذیر اما اگر****نیست افسون دم در افسون ذره‌ای تاثیر نیست
صید را هرچند زور خود برون آرد ز قید****در طریق ضبط او صیاد بی‌تقصیر نیست
پر برای مرهمی خوارم مکن کاندر دلم****خار خاری هست اما زخم تیغ و تیر نیست
ز اعتماد آن که در زلفت به یک تارم اسیر****چندم آری در جنون این تار خود زنجیر نیست
سرمده خیل ستم را در دل من چون هنوز****یک سر این کشور تو را در قبضهٔ تسخیر نیست
صید را اینجا خطر دارد تو خاطر جمع‌دار****ای دل وحشی که این صیاد وحشی‌گیر نیست
در وصال اسباب جمع و محتشم محروم از او****وصلت معشوق و عاشق گویا تقدیر نیست

غزل شماره ۱۱۲: گر با توام ز دیدن غیرم گزیر نیست

گر با توام ز دیدن غیرم گزیر نیست****ور دورم از تو خاطرم آرام‌گیر نیست
در هجر اینچنینم و در وصل آن چنان****خوش آن که هجر و وصل تواش در ضمیر نیست
بیمار دل به ترک تو صحبت‌پذیر نیست****اما بلاست اینکه نصیحت‌پذیر نیست
فرهاد رخم پرور چشم حقارتست****اما به دیدهٔ دل شیرین حقیر نیست
خسرو حریص تاختن رخش شور هست****اما حریف ساختن جوی شیر نیست
در زیر خنجر اجلش شکر واجب است****صیدی که او بقید محبت اسیر نیست
در سینهٔ خار اشارات او به غیر****زخمیست محتشم که کم از زخم‌تیر نیست

غزل شماره ۱۱۳: با بد آموزت مگر قانون الفت ساز نیست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

با بد آموزت مگر قانون الفت ساز نیست****که امشب تیر تغافل در کمان ناز نیست
مرغ دل کامد به سویت چون کنم ضبطش که هیچ****رشته‌ای برپای این گنجشک نوپرواز نیست
ای اجل چندان که خواهی کامرانی کن که هست****دشت پر صید و خطا در شست صیدانداز نیست
کرده از بی‌اختیاریهای مستی امشبم****مخزن رازی که خود هم محرم آن راز نیست
بس که دل گم گشته در نخجیرگاه دلبران****نیست گنجشکی که رد چنگال صد شهباز نیست
عشوه می‌خواهد به آن بزمم کشاند مو کشان****ناز می‌گوید مرو زحمت مکش در باز نیست
محتشم فریاد میکن تا به تن آرد که هست****داد زن چندان که گوش کس برین آواز نیست

غزل شماره ۱۱۴: هرچند خون عاشق بی‌دل حلال نیست

هرچند خون عاشق بی‌دل حلال نیست****در خون من گرفت به آن خردسال نیست
حسنش امان یک نگهم بیشتر نداد****در حسن آدمی کش او اعتدال نیست
دی وقت راندن من از آن بزم بود مست****کامروز در رخش اثر انفعال نیست
شاخ گلی و گرنه هنوز ای پسر کجاست****سروی که در ره تو سرش پایمال نیست
ماه نوی ولی به ظهور تو از بتان****یک آفتاب نیست که در او زوال نیست
از یک هلال اگرچه نه‌ای بیشتر هنوز****یک سینه نیست کز تو بر او صد هلال نیست
حسن تو راست زیر نگین صد جهان جمال****یک دل حریف این همه حسن و جمال نیست
از سادگی دمی ز تو صد لطف می‌کنم****خاطر نشان خود که تو را در خیال نیست
خود را به عمد به هرچه می‌افکنی به خواب****ز افسانهٔ منت اگر امشب ملال نیست
برداشتست بهر نثار تو چشم ما****چندان گوهر که در صدفت احتمال نیست
قدت هلال وار خمیده است در شباب****بر غیر عشق محتشم این حرف دال نیست

غزل شماره ۱۱۵: چون تو سروی در جهان ای نازنین اندام نیست

چون تو سروی در جهان ای نازنین اندام نیست****صد هزاران سرو هست اما بدین اندام نیست
حله جفت نباشد لایق اندام تو****زان که در پیراهن حور این چنین اندام نیست
گر قبا ترکانه پوشیدن چنین است ای پسر****در قبا پوشیدن ترکان چنین اندام نیست
گرچه هست از نازک اندامان زمین رشک فلک****به ز اندام تو در روی زمین اندام نیست
در گلستانی که آن سرو میان باریک هست****سرو را در دیده باریک بین اندام نیست
قد اگر این است و اندام این ور عنائی توراست****راستی در قد سرو راستین اندام نیست
محتشم نخلی کز و گلزار جانم تازه است****غیر ازین شیرین عذار یاسمین اندام نیست

غزل شماره ۱۱۶: ای گل امروز اداهای تو بی‌چیزی نیست

ای گل امروز اداهای تو بی‌چیزی نیست****خندهٔ وسوسه فرمای تو بی‌چیزی نیست
می‌زند غیر در صلح به من چیزی هست****و اندرین باب تقاضای تو بی چیزی نیست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میدهی پهلوی خاصان به اشارت جایم****این خصوصیت بیجای تو بی‌چیزی نیست
من خود ای شوخ گنه کارم و مستوجب قهر****با من امروز مدارای تو بی‌چیزی نیست
فاش در کشتن من گرچه نمی‌گوئی هیچ****جنبش لعل شکرخای تو بی‌چیزی نیست
رنگ آشفتگی از روی تو گر نیست عیان****پیچش زلف سمن سای تو بی‌چیزی نیست
محتشم زان ستم اندیش حذر کن که امروز****اضطراب دل شیدای تو بی‌چیزی نیست

غزل شماره ۱۱۷: درین کز دل بدی با من شکی نیست

درین کز دل بدی با من شکی نیست****که خوبان را زبان با دل یکی نیست
چو نی یک استخوانم نیست درتن****که بر وی از تو زخم ناوکی نیست
بهر دردم که خواهی مبتلا کن****که ایوب تو را صبر اندکی نیست
رموز نالهٔ بلبل که داند****درین گلشن که مرغ زیرکی نیست
دلم از دست طفلی ترک سر کرد****که بی‌آسیب تیغش تارکی نیست
نه از غالب حریفیهای حسن است****که یک عالم حریف کودکی نیست
در وارستگی در قلزم عشق****مجو کاین بحر مهلک را تکی نیست
اگر مرد رهی راه فنا پوی****که سالک را ازین به مسلکی نیست
مرنجان محتشم را کو سگ توست****سگی کاندر وفای او شکی نیست

غزل شماره ۱۱۸: آینهٔ جان به جز آن روی نیست

آینهٔ جان به جز آن روی نیست****سلسلهٔ دل به جز آن موی نیست
رخ اگر اینست که آن ماه راست****روی دگر ماه و شان روی نیست
قد اگر این است که آن سرور است****سرو سهی را قد دلجوی نیست
نگهت اگر نگهت گیسوی اوست****یک سر مو غالیه را بوی نیست
گر سخن اینست که او می‌کند****در همهٔ عالم دو سخنگوی نیست
خوی بد از فتنه‌گریهای اوست****یار به از دلبر بدخوی نیست
محتشم از جان چو سگ کوی اوست****آه چرا بر سر آن کوی نیست

غزل شماره ۱۱۹: تیر او تا به سرا پردهٔ دل ماوا داشت

تیر او تا به سرا پردهٔ دل ماوا داشت****خیمهٔ صبر من دل شده را برپا داشت
تا به چنگ غمش افتاد گریبان دلم****عاقبت دست ز دامان من شیدا داشت
عقل دیوانه شدی گر بنمودی لیلی****بهمان شکل که در دیدهٔ مجنون جا داشت
بس که در سرکشی آن مه به من استغنا کرد****غیرت عشق مرا نیز به استغنا داشت
دی به مجلس لبش از ناز نجنبید ولی****نرگسش با من حیران همه دم غوغا داشت
از کمانخانهٔ ابرو به تکلف امروز****تیر بر هر که زد از غمزه نظر بر ما داشت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

با خیالش دل من دوش شکایتها کرد****ورنه با آن دو لب امروز شکایتها داشت
مدعی خواست که گوید بد من کس نشنید****شد نفس‌گیر ز غم خوش نفس گیرا داشت
محتشم بس که در آن کوی به پهلو گردید****دوش چون قرعه هزار آبله بر اعضا داشت

غزل شماره ۱۲۰: گرچه بر رویم در لطف از توجه بازداشت

گرچه بر رویم در لطف از توجه بازداشت****تا توانست از درم بیرون به حکم نازداشت
جراتم با آن که بی‌دهشت به صحبت می‌دواند****دور باش مجلس خاصم بر آن در بازداشت
بزم شد فانوس و جانان شمع و دل پروانه‌ای****کز برون خد را بگرد شمع در پرواز داشت
دل که در بزمش به حیلت دخل نتوانست کرد****گریه بر خواننده عقل حیل پرداز داشت
شد نصیب من که صید لاغرم اما ز دور****در کمان هر تیر کان ترک شکارانداز داشت
بر رخم محرومی صحبت در امید بست****خاصه آن صحبت که وی با محرمان راز داشت
محتشم کز قرب روز افزون تمام امید بود****کی خبر زین عشق هجر انجام وصل آغاز داشت

غزل شماره ۱۲۱: آن شاه ملک دل ستم از من دریغ داشت

آن شاه ملک دل ستم از من دریغ داشت****دریای لطف بود و نم از من دریغ داشت
صدنامهٔ بی‌دریغ رقم زد به نام غیر****وز کلک خویش یک رقم از من دریغ داشت
اغیار را به عشوهٔ شیرین هلاک کرد****وز کینهٔ زهر چشم هم از من دریغ داشت
صد بار سرخ شد دم تیغش به خون غیر****این لطفهای دم به دم از من دریغ داشت
با مدعی که لایق بیداد هم نبود****صد لطف کرد و یک ستم از من دریغ داشت
من جان فشاندم از طمع بوسه‌ای بر او****او توشه ره عدم از من دریغ داشت
کردم گدائی نگهی محتشم ازو****آن پادشاه محتشم از من دریغ داشت

غزل شماره ۱۲۲: بس که مجنون الفتی با مردم دنیا نداشت

بس که مجنون الفتی با مردم دنیا نداشت****از جدائی مر دو دست از دامن صحرا نداشت
حسن لیلی جلوه گر در چشم مجنون بود و بس****ظن مردم این که لیلی چهرهٔ زیبا نداشت
دوش چون پنهان ز مردم می‌شدی مهمان دل****دیده گریان شد که او هم خانه تنها نداشت
ای معلم هر جفا کان تندخو کرد از تو بود****پیش ازین گر داشت خوی بد ولی اینها نداشت
شد به اظهار محبت قتل من لازم بر او****ورنه تیغ او سر خونریز من قطعا نداشت
بر دل ما صد خدنگ آمد ز دستش بی‌دریغ****آن چه می‌آید ز دست او دریغ از ما نداشت
محتشم دیروز در ره یار را تنها چو دید****خواست حرفی گوید از یاری ولی یارا نداشت

غزل شماره ۱۲۳: خاطری جمع ز شبه آن که تو میدانی داشت

خاطری جمع ز شبه آن که تو میدانی داشت****کاینقدر حسن بیک آدمی ارزانی داشت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حسن آخر به رخ شاهد یکتای ازل****عجب آیینه‌ای از صورت انسانی داشت
دهر کز آمدنت داشت به این شکل خبر****خنده‌ها بر قلم خوش رقم مانی داشت
وهم کافر شده حیران تو گفت آن را نیز****که نه هرگز نگران گشت و نه حیرانی داشت
ماه را پاس تو در مشعله گردانی بست****مهر را بزم تو در مجمره سوزانی داشت
زود بر رخصت خود کلک پشیمانی راند****شاه غیرت که دل از وی خط ترخانی داشت
خونم افسوس که در عهد پشیمانی ریخت****که نه افسوس ز قتلم نه پشیمانی داشت
محتشم از همهٔ خوبان سر زلف تو گرفت****در جنون بس که سر سلسلهٔ جنبانی داشت

غزل شماره ۱۲۴: بعد چندین انتظار آن مه به خاک ما گذشت

بعد چندین انتظار آن مه به خاک ما گذشت****گرچه درد انتظار از حد گذشت اما گذشت
روز شب گردد ز تاریکی اگر بیند به خواب****آن چه بی‌خورشید روی او ز غم بر ما گذشت
از رهی آزاده سروی خاست کز رفتار او****بانگ واشوقا گذشت از آسمان هر جا گذشت
نسبت خاصی از او خاطر نشینم شد که دوش****با تواضعهای عام از من به استغنا گذشت
لحظه‌ای زین پیش چون شمعم سراپا در گرفت****حرفم آن آتش زبان را بر زبان گویا گذشت
ای زناوکهای پیشین جان و دل مجنون تو****تیر دیگر در کمان لطف نه آنها گذشت
پر تزلزل شد زمین یارب قیامت رخ نمود****یا زخاک محتشم آن سرکش رعنا گذشت

غزل شماره ۱۲۵: فغان که همسفر غیر شد حبیب و برفت

فغان که همسفر غیر شد حبیب و برفت****مرا گذاشت درین مملکت غریب و برفت
چو گفتمش که نصیبم دگر ز لعل تو نیست****گشود لب به تبسم که یا نصیب و برفت
چو گفتمش که دگر فکر من چه خواهد بود****به خنده گفت که فکر رخ حبیب و برفت
چو گفتمش که مرا کی ز ذوق خواهد کشت****نوید آمدنت گفت عنقریب و برفت
رقیب خواست که از پا درآردم او نیز****مرا نشاند به کام دل رقیب و برفت
نشست برتنم از تاب تب عرق چندان****که دست شست ز درمان من طبیب و برفت
ز دست محتشم آن گل کشد دامن وصل****گذاشت خواری هجران به عندلیب و برفت

غزل شماره ۱۲۶: ناله چندان ز دلم راه فلک دوش گرفت

ناله چندان ز دلم راه فلک دوش گرفت****که مذن سحر از نالهٔ من گوش گرفت
عرش آن بار گران را سبک از دوش انداخت****خاک بی‌باک دلیر آمد و بر دوش گرفت
کرد ساقی قدحی پر که کسش گرد نگشت****آخر آن رطل گران رند قدح نوش گرفت
آتشی کز همهٔ ظاهر نظران پنهان بود****دیگ سودای من از شعلهٔ آن جوش گرفت
بادهٔ عشق از آن پیش که ریزند به جام****آتش نشهٔ آن در من مدهوش گرفت
سر نا گفتنی عشق فضولی می‌گفت****عقل صدباره به دندان لب خاموش گرفت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هرکس آورد به کف دامن سروی ز هوس****محتشم دامن آن سرو قباپوش گرفت

غزل شماره ۱۲۷: بردوش آن قدر دل من بار غم گرفت

بردوش آن قدر دل من بار غم گرفت****کاندر شباب قد من زار خم گرفت
بی‌طاق ابروی تو که طاق است در جهان****چندان گریست دیده که این طاق نم گرفت
تا ملک حسن بر تو گرفت ای صنم قرار****آفاق را تمام سپاه ستم گرفت
راه حریم کوی تو بر من رقیب بست****ناآشنا سگی ره صید حرم گرفت
لیلی اگرچه شور عرب شد به دلبری****شیرین زبان من ز عرب تا عجم گرفت
در ملک جان زدند منادی که الرحیل****سلطان حسن یار چه از خط حشم گرفت
می‌خواستم به دوست نویسم حدیث شوق****آتش ز گرمی سخنم در قلم گرفت
عید است و هرکه هست بتی را گرفته دست****امروز نیست بر من مست ای صنم گرفت
ملک سخن که تیز زبانان گذاشتند****بار دگر به تیغ زبان محتشم گرفت

غزل شماره ۱۲۸: حسن پری جلوه کرد دیو جنونم گرفت

حسن پری جلوه کرد دیو جنونم گرفت****ای دل بدخواه من مژده که خونم گرفت
من که شب غم زدم بس خم از اقلیم عشق****تفرقه چونم شناخت حادثه چونم گرفت
خنجر جور توام سینه به نوعی شکافت****کاب دو چشم از برون راه درونم گرفت
بهر رضای توام چرخ ز قصر حیات****خواست به زیر افکند بخت نگونم گرفت
هیچ گه از جرم عشق گرم به خونم نگشت****خوی تو در عاشقی بس که زبونم گرفت
عشق که تسخیر من از خم زلف تو کرد****در خم من سالها داشت کنونم گرفت
محتشم از مردمان بود دل من رمان****رام پری چون شدم گرنه جنونم گرفت

غزل شماره ۱۲۹: بود شهری و مهی آن نیز محمل بست و رفت

بود شهری و مهی آن نیز محمل بست و رفت****کرد خود بدمهری و تهمت به صد دل بست و رفت
بود محل بندی لیل ز باد روزگار****محملی کز ناز آن شیرین شمایل بست و رفت
تا نگردم گرد دام زلف دیگر مهوشان****پای پروازم به آن مشگین سلاسل بست و رفت
دل به راه او چو مرغ نیم به سمل می‌طپید****او به فتراک خودش چون صید به سمل بست و رفت
تا گشاید بر که از ما قایلان درد خویش****چشم لطفی کز من آن بی‌درد و غافل بست و رفت
خود در آب چشم خویشم غرق و می‌سوزم که او****غافل از سیل چنین پرزور محمل بست و رفت
لال بادا محتشم با همدمان کان تازه گل****رخت ازین گلشن ز غوغای عنا دل بست و رفت

غزل شماره ۱۳۰: یارم طریق سرکشی از سر گرفت و رفت

یارم طریق سرکشی از سر گرفت و رفت****یکباره دل ز بی دل خود بر گرفت و رفت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رو دروبال کرد مرا اختر مراد****کان مه پی رقیب بد اختر گرفت و رفت
غلطان به خاک بر سر راهش مرا چو دید****دامن کشان ز من ره دیگر گرفت و رفت
گفتم عنان بگیر دلم را که می‌رود****آن بی‌وفا عنان تکاور گرفت و رفت
یک نکته گفتمش که ز من بشنو و برو****صد نکته بیش بر من ابتر گرفت و رفت
دل هم که خوی با ستم عشق کرده بود****دنبال آن نگار ستمگر گرفت و رفت
ای محتشم بسوز فراق این زمان بساز****کان افتاب سایه ز ما برگرفت و رفت

غزل شماره ۱۳۱: شهریار من مرا پابست هجران کرد و رفت

شهریار من مرا پابست هجران کرد و رفت****شهر را بر من ز هجر خویش زندان کرد و رفت
وقت رفتن داد تیغ غمزه را زهر آب ناز****وان نگه کردن مرا صد رخنه در جان کرد و رفت
من فکندم خویش را از خاکساری در رهش****او ز استغنا مرا با خاک یکسان کرد و رفت
غایب از چشمم چو میشد با نگاه آخرین****خانهٔ چشم مرا از گریه ویران کردو رفت
روز اقبال مرا در پی شب ادبار بود****کز من آن خورشید تابان روی پنهان کرد و رفت
باد یارب در امان از درد بی‌درمان عشق****آن که دردم داد و نومیدم ز درمان کرد و رفت
دوزخی تا بنده شد بهر عذاب محتشم****دوش کان کافر دلش تاراج ایمان کرد و رفت

غزل شماره ۱۳۲: با رقیب آمد و این غمکده را در زد و رفت

با رقیب آمد و این غمکده را در زد و رفت****در نزد آتش غیرت به دلم در زد و رفت
جست برقی و به جان طمع آتش زد و سوخت****دی که ساغر زده از کلبهٔ من سر زد و رفت
آتشی سر زد و شدشمع طرب خانهٔ دل****مرغ جان آمد و گرد سر او پر زد و رفت
میزد او خود در صحبت چو من از بی‌صبری****در تکلیف زدم بر در دیگر زد و رفت
خواستم در سر مستی شومش دامن گیر****ناگهان سر زد و دامن به میان بر زد و رفت
آن که ساغر زده از مجلس غیر آمده بود****وه که در مجلس ما سنگ به ساغر زد و رفت
آشکارا به رخ خاکی من پای نهاد****سکهٔ مهر من غم زده بر زر زد و رفت
ملتفت گرچه به سمبل شدن صید نشد****ناوک افکند و دوید از پی و خنجر زد و رفت
گفتمش مرغ دلم راست به پا رشتهٔ دراز****گرهی بر سر آن زلف معنبر زد و رفت
داغدار تو چنان ساخت که سوزش نرود****زان تغافل که برین سوخته اختر زد و رفت
این ابتر بود که نامد دگر آن آفت جان****که ره محتشم بی دل ابتر زد و رفت

غزل شماره ۱۳۳: خاست غوغائی و زیبا پسری آمد و رفت

خاست غوغائی و زیبا پسری آمد و رفت****شهر برهم زده تاراج گری آمد و رفت
تیغ بر کف عرق از چهره‌فشان خلق کشان****شعلهٔ آتش رخشان شرری آمد و رفت
طایر غمزهٔ او را طلبیدم به نیاز****ناز تا یافت خبر تیز پری آمد و رفت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مدعی منع سخن کرد ولیکن به نظر****در میان من و آن مه خبری آمد و رفت
وقت را وسعت آمد شد اسرار نبود****آن قدر بود که پیک نظری آمد و رفت
قدمی رنجه نگردید ز مصر دل او****به دیار دل ما نامه بری آمد و رفت
محتشم سیر نچیدم گل رسوائی او****کاشنایان به سرم پرده دری آمد و رفت

غزل شماره ۱۳۴: چابکسواری آمد و لعبی نمود و رفت

چابکسواری آمد و لعبی نمود و رفت****نی نی عقابی آمد و صیدی ربود و رفت
آن آفتاب کشور خوبی چو ماه نو****ظرف مرا به آن می تند آزمود و رفت
نقش دگر بتان که نمی‌رفت از نظر****آن به تن به نوک خنجر مژگان زدود ورفت
تیری که در کمان توقف کشیده داست****وقت وداع بر دل ریشم گشود و رفت
حرفی که در حجاب ز گفت و شنود بود****آخر به رمز گفت و به ایما شنود و رفت
از بهر پای بوس وداعی که رویداد****رویم هزار مرتبه بر خاک سود و رفت
افروخت آخر از نگه گرم آتشی****در محتشم نهفته برآورد دود و رفت

غزل شماره ۱۳۵: زانطره دل سوی ذقنت رفته رفته رفت

زانطره دل سوی ذقنت رفته رفته رفت****در چه ز عنبرین رسنت رفته رفته رفت
پیشت چو شمع اشگ بتان قطره قطره ریخت****صد آبرو در انجمنت رفته رفته رفت
من بودم و دلی و هزاران شکستگی****آن هم به زلف پرشکنت رفته رفته رفت
گفتی که رفته رفته چو عمر آیمت به سر****عمرم ز دیر آمدنت رفته رفته رفت
رفتی به مصر حسن و نرفتی ازین غرور****آن جا که بوی پیرهنت رفته رفته رفت
جان را دگر به راه عدم ده نشان که دل****در فکر نقطهٔ دهنت رفته رفته رفت
ای محتشم فغان که نیامد به گوش یار****آوازه‌ای که از سخنت رفته رفته رفت

غزل شماره ۱۳۶: بی‌پرده برآئی چو به صحرای قیامت

بی‌پرده برآئی چو به صحرای قیامت****خلد از هوس آید به تماشای قیامت
هنگامه بگردد چو خورد غلغلهٔ تو****بر معرکه معرکه آرای قیامت
در حشر گر آید نم رحمت ز کف تو****روید همه شمشیر ز صحرای قیامت
در قتل من امروز مبر خوف مکافات****کاین داوری افتاد به فردای قیامت
بنشین و مجنبان لب عشاق که کم نیست****غوغای قیام تو ز غوغای قیامت
پروردهٔ تفتندهٔ بیابان تمنا****جنت شمرد دوزخ فردای قیامت
فرداست دوان محتشم از دست تو در حشر****با صد تن عریان همه رسوای قیامت

غزل شماره ۱۳۷: زین نقش‌خانه کی من دیوانه جویمت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

زین نقش‌خانه کی من دیوانه جویمت****صورت طلب نیم که درین خانه جویمت

بیزم به جستجوی تو خاک دل خراب****گنجی عجب مدان که ز ویرانه جویمت

ای شمع دقت طلبم بین که در سراغ****ز آواز جنبش پر پروانه جویمت

عقلم فکند از ره و عشقم دلیل گشت****کز رهنمائی دل دیوانه جویمت

یک آشنا نشان توام در جهان نداد****شضد نوبت این زمان که ز بیگانه جویمت

ای خواب خوش که گمشده‌ای چند هر شبی****تا صبح از شنیدن افسانه جویمت

در کوی شوقم ای دریک دانه معبدی است****کانجا به ذکر سبحه صد دانه جویمت

جام فراق دادی و رفتی که در خمار****چون بی‌خودان به نعرهٔ مستانه جویمت

غزل شماره ۱۳۸: کدام سرو ز سنبل نهاده بند به پایت

کدام سرو ز سنبل نهاده بند به پایت****که برده دل ز تو ای دلبران شهر فدایت

غم که کرده خلل در خرام چابکت ای گل****ز رهگذر که در پاخلیده خارجفایت

سیاست که ز اظهار عشق کرده خموشت****که حرف مهر کسی سر نمی‌زند ز ادایت

اشارت که سرت را فکنده پیش به مجلس****که بسته راه نگه کردن حریف ربایت

سفارش که تو را راز دار کرده بدین سان****که مهر حقه راست لعل روح فزایت

گهی به صفحهٔ رو زلف می‌نهی که بپوشد****شکسته رنگی رخسار آفتاب جلایت

گهی به سنبل مو دست میکشی که نگردد****دلیل عاشقی آشفتگی زلف دوتایت

تو از کجا و گرفتن به کوی عشق کسی جا****سگ تصرف آن دلبرم که برده ز جایت

اگر نه جاذبهٔ عاشقی بدی که رساندی****عنان کشان ز دیار جفا به ملک وفایت

متاز کم ز نکویان سمند ناز که هستی****تو از برای یکی زار و صد هزار برایت

به محتشم که سگ توست راز خویش عیان کن****که چون جریده به آن کو روی دود ز قفایت

غزل شماره ۱۳۹: به قصد جان من در جلوه آمد قد رعنایت

به قصد جان من در جلوه آمد قد رعنایت****به قربانت شوم جانا بمیرم پیش بالایت

ازین بهتر نمی‌دانم طریق مهربانی را****که ننشینم ز پا تا جان دهم از مهر در پایت

توانم آن زمان در عشق لاف دردمندی زد****که از درمان گریزم تا بمیرم در تمنایت

خوش آن مردن که بر بالین خویشت بینم و باشد****اجل در قبض جان تن مضطرب من در تماشایت

چو روز مرگ دوزندم کفن بهر سبکباری****روان کن جانب من تاری از جعد سمن سایت

چو روی منکران عشق در محشر سیه گردد****نشان رو سفیدیهای ما بس داغ سودایت

چه مردم کش نگاهست این که جان محتشم بادا****بلا گردان مژگان سیاه و چشم شهلایت

غزل شماره ۱۴۰: زهی گشوده کمند بلا سلاسل مویت

زهی گشوده کمند بلا سلاسل مویت****مهی نبوده بر اوج علا مقابل رویت

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خوشم به لطف سگ درگهت که در شب محنت****رهی نموده ز روی وفا به سایل کویت
طرب فزا شده دشت جنون که خاک من آنجا****بباد رفته ز سم سمند بادیه پویت
رواج مشگ ختن چون بود که هست صبا را****هزار نافه گشائی ز جعد غالیه بویت
نهان ز غیر حدیث صبا بپرس خدا را****دمی که آید ازین ناتوان خسته به سویت
اگر به زلف تو بستم دلی مرنج که هر سو****یکی نه صد دل دیوانه بسته است به مویت
مرا چه غم که دل خسته رام شد به غم تو****درین غمم که مبادا شود رمیده ز خویت
تو دست برده به چوگان و خلق بهر تماشا****ز هر طرف سوی میدان به سر دویده چو گویت
وصال اگر طلبد محتشم بس این که بر آن کو****دمی برآئی و بیند ز دور روی نکویت

حرف ث

غزل شماره ۱۴۱: عمرها فکر وصال تو عبث بود عبث

عمرها فکر وصال تو عبث بود عبث****عشق‌بازی به خیال تو عبث بود عبث
سالها قطره زدن مور ضعیفی چو مرا****در پی دانهٔ خال تو عبث بود عبث
از تو هرگز چو سرافراز به سنگی نشدیم****میوهٔ جستن ز نهال تو عبث بود عبث
بی‌لبت تشنه چو مردیم شکیبائی ما****در تمنای زلال تو عبث بود عبث
پر برآتش زدن مرغ دل ما ز وفا****بر سر شمع جمال تو عبث بود عبث
به جوابی هم ازو چون نرسیدی ای دل****زان غلط بخش سئوال تو عبث بود عبث
محتشم فکر من اندر طلب او همه عمر****چون خیالات محال تو عبث بود عبث

غزل شماره ۱۴۲: دادم از دست برون دامن دلبر به عبث

دادم از دست برون دامن دلبر به عبث****به گمانهای غلط رفتم از آن در به عبث
چهرهٔ عصمت او یافت تغییر به دروغ****مشرب عشرت من گشت مکدر به عبث
تیره گشت آینهٔ پاکی آن مه به خلاف****شد سیه روز من سوخته اختر به عبث
بود در قبضهٔ تسخیر من اقلیم وصال****ناکهان باختم آن ملک مسخر به عبث
وصل هر نقد که در دامن امیدم ریخت****من بی صرفه تلف ساختم اکثر به عبث
جامهٔ هجر که بر قامت صبر است دراز****بر قد خویش بریدم من ابتر به عبث
محتشم گر نشد آشفته دماغت ز جنون****به چه دادی ز کف آن زلف معنبر به عبث

غزل شماره ۱۴۳: سالها از پی وصل تو دویدم به عبث

سالها از پی وصل تو دویدم به عبث****بارها در ره هجر تو کشیدم به عبث
بس سخنها که به روی تو نگفتم ز حجاب****بس سخنها که برای تو شیندم به عبث
تا دهی جام حیاتی من نادان صدبار****شربت مرگ ز دست تو چشیدم به عبث

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تو به دست دگران دامن خود دادی و من****دامن از جمله بتان بهر تو چیدم به عبث
من که آهن به یک افسانه همی کردم موم****صدفسون بر دل سخت تو دمیدم به عبث
گرد صدخانه به بوی تو دویدم ز جنون****جیب صد جامه ز دست تو دریدم به عبث
محتشم بادهٔ محنت ز کف ساقی عشق****تو چشیدی به غلط بنده کشیدم به عبث

غزل شماره ۱۴۴: زهی طغیان حسنت بر شکیب کار من باعث

زهی طغیان حسنت بر شکیب کار من باعث****ظهورت بر زوال عقل دعوی دار من باعث
ندانم از تو هر چند از ستم فرمائی آزارم****که آن حسن ستم فرماست بر آزار من باعث
تو تا غایت نبودی خانمان ویران کن مردم****تو را شد بر تطاول پستی دیوار من باعث
ز کس حرمت دوشم چه خود را دور میداری****که ایمای تو شد بر جرات اغیار من باعث
خدا خون جهانی از تو خواهد خواست چون کرده****جهان را بر خرابی دیدهٔ خونبار من باعث
دگر در عشوه خواهم کرد گم ضبط زبان تا کی****شود لطف کمت بر رنجش بسیار من باعث
سبک کردم عیار خویش از این غافل که خواهد شد****بر استیلای نازش خفت مقدار من باعث
گره بر رشتهٔ ذکر ملایک می‌تواند زد****سر زلفت که شد بر بستن زنار من باعث
گزیدم صد ره انگشت تحیر چون ز محرومی****به زیر تیغ شد بر زخم او زنهار من باعث
ز ذوق امروز مردم حال غیر از وی چو پرسیدم****که بر اعراض پنهانی شد استغفار من باعث
غم او محتشم بستی در نطقم اگر گه****نگشتی اقتضای طبع بر گفتار من باعث

حرف ج

غزل شماره ۱۴۵: گلخنیان تو را نیست به بزم احتیاج

گلخنیان تو را نیست به بزم احتیاج****کار ندارد به آب مرغ سمندر مزاج
رتبه به اسباب نیست ورنه چو بر آشیان****هد هد نادان نشست صاحب تختست و تاج
از همه ترکان ستاند هندوی چشم تو دل****از همه شاهان گرفت شحنهٔ حسن تو باج
گرچه تو را از ازل حسن خدا داد بود****عشق که بود این که داد حسن تو را این رواج
هر طرف از دلبران ملک ستاننده‌ایست****از طرفی کن خروج از همه بستان خراج
آن چه بر ایوب رفت نیست خوش اما خوشست****مرد که دارد شکیب درد که دارد علاج
خشم و تغافل به دست ورنه ازو محتشم****جور دمادم خوش است نیست به لطف احتیاج

غزل شماره ۱۴۶: گر به دردم نرسد آن بت غافل چه علاج

گر به دردم نرسد آن بت غافل چه علاج****ور کشد سر ز علاج من بی دل چه علاج
کار بحر هوس از رشگ به طوفان چو کشید****غیر زورق کشی خویش به ساحل چه علاج
قتل شیرین چو شد از تلخی جان کندن صبر****غیر منت کشی از سرعت قاتل چه علاج

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دست غم زنگ ز پیشانی خدمت چو زدود****جز به تقصیر شدن پیش تو قایل چه علاج
نیم بسمل شده را خاصه به تیغ چو توئی****جز نهادن سر تسلیم به سمل چه علاج
نقد دین گرچه ندادن ز کف اولی‌ست ولی****ترک چشم تو چو گردیده محصل چه علاج
گو دل تازه جنون باش به زلفش دربند****اهل این سلسله را جز به سلاسل چه علاج
محتشم رفتن از آن کوست علاج دل تو****لیک چون رفته فروپای تو در گل چه علاج

غزل شماره ۱۴۷: اغیار را به صحبت جانان چه احتیاج

اغیار را به صحبت جانان چه احتیاج****بی درد را به نعمت درمان چه احتیاج
در قتل من که ریخته جسمم ز هم مکوش****کشتی چو شد شکسته به طوفان چه احتیاج
نخل توام به سعی مربی ثمر مبخش****خودرسته را به خدمت دهقان چه احتیاج
کی زنده دم تو کشد منت مسیح****پاینده را به چشمهٔ حیوان چه احتیاج
از لعبتان چین به خیال تو فارغیم****تا جان بود به صورت بی‌جان چه احتیاج
بعد طریق کعبهٔ مقصد ز قرب دل****چون بسته شد به بستن پیمان چه احتیاج
بهر ثبوت عشق چو در بزم منکران****دل چاک شد به چاک گریبان چه احتیاج
پیش ضمیر دلبر ما فی‌الضمیر دان****اظهار کردن غم پنهان چه احتیاج
در فقر چون عزیزی و خواری مساویند****درویش را به عزت سلطان چه احتیاج
چون دیگریست قاضی حاجات محتشم****مور ضعیف را به سلیمان چه احتیاج

غزل شماره ۱۴۸: درختان تا شوند از باد گاهی راست گاهی کج

درختان تا شوند از باد گاهی راست گاهی کج****قد خلق از سجودت باد گاهی راست گاهی کج
ز بس حسرت که دارد بر تواضع کردن شیرین****کشد نقش مرا فرهاد گاهی راست گاهی کج
زند پر مرغ روحم چون شود از باد جولانش****اطاقه بر سر شمشاد گاهی راست گاهی کج
نزاکت بین که سروش می‌شود مانند شاخ گل****به نازک جنبشی از باد گاهی راست گاهی کج
بلا زه بر کمان بندد چو در رقص آن سهی بالا****کند رعنا روی بنیاد گاهی راست گاهی کج
کمان بر من کشید و دل‌نواز مدعی هم شد****که تیرش بر نشان افتاد گاهی راست گاهی کج
به فکر قد و زلفش محتشم دیوانه شد امشب****خیالش بس که رو می‌داد گاهی راست گاهی کج

حرف ح

غزل شماره ۱۴۹: زهی ز تو دل ناوک سزای من مجروح

زهی ز تو دل ناوک سزای من مجروح****دلت مباد به تیر دعای من مجروح
عجب مدان که به تیر دعا شود دل سنگ****ز شست خاطر ناوک گشای من مجروح
شکست شیشهٔ دل در کفش که می‌خواهد****به شیشه ریزه آزار پای من مجروح

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ز خاک تربت من گل دمید و هست هنوز****ز خار گلی داغهای من مجروح
جراحت دل ریشم ازین قیاس کنید****که هست صد دل بی‌غم برای من مجروح
دلم ز سوزن الماس درد خون شد و گشت****درون هم از دل الماس سای من مجروح
شد از دم تو مسیحا نفس دل مرده****دواپذیر و دل بی‌دوای من مجروح
خدنگ هجر تو زود از کمان حادثه جست****ز ما سوا نشد و ماسوای من مجروح
نماند محتشم از دوستان دلی که نشد****ز سوز گریه بر های‌های من مجروح

غزل شماره ۱۵۰: به زبان خرد این نکته صریح است صریح

به زبان خرد این نکته صریح است صریح****که نظر جز به رخ خوب قبیح است قبیح
مدعای دل عشاق بتان می‌فهمند****به اشارات نهانی ز عبارات صریح
آن که این حسن در اجزای وجود تو نهاد****معنی خاص ادا کرد به الفاظ فصیح
بر دل ریش چه شیرین نمکی می‌پاشید****در حدیث نمکین جنبش آن لعل ملیح
ما هلاکیم و نصیب دگران آب حیات****ما خرابیم و طبیب دگرانست مسیح
این که دل دیده شکست از تو درستست درست****این که بیمار تو گردیده صحیح است صحیح
محتشم کز تو به یک پیک نظر گشته هلاک****چشم حسرت به رخت دوخته چون صید ذبیح

غزل شماره ۱۵۱: ای لبت زنده کرده نام مسیح

ای لبت زنده کرده نام مسیح****به روان بخشی کلام فصیح
چهره‌ای داری از شراب صبوح****همچو خورشید نیم‌روز صبیح
هرچه می‌خواهی از جفا میکن****که صبیحی و نیست از تو قبیح
از شکر خوش‌ترست و شیرین‌تر****سخن تلخ از آن لبان ملیح
دیشبت به رکنابه بود مدار****کرده‌ای امشب آن کنابه صریح
از تو مائیم خسته و بیمار****دگران جمله سالمند و صحیح
آن صنم می‌زند خدنگ جفا****محتشم دست و پا چو صید ذبیح

غزل شماره ۱۵۲: دوش گفتند سخنها ز زبان تو صریح

دوش گفتند سخنها ز زبان تو صریح****لله‌الحمد که شد کین نهان تو صریح
بود عاشق کشی اندر همه عهدی پنهان****آخر این رسم نهان شد به زمان تو صریح
خوش برانداخته‌ای پرده که در خواهش می****هست در گوش من امشب سخنان تو صریح
دوش در مستی از آن رقعه‌نویسی هر حرف****که دلت داشت نهان کرد بیان تو صریح
آن که می‌داشت عبور تو به مسجد پنهان****دوش می‌داد به میخانه نشان تو صریح
با تو هم دشمنی غیر عیان شد امروز****بس که سوگند غلط خورد به جان تو صریح
به کنایت سخن از جرم کسی گفتی و گشت****کینه محتشم از حسن بیان تو صریح

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حرف خ

غزل شماره ۱۵۳: غیر مگذار که در بزم تو آید گستاخ

غیر مگذار که در بزم تو آید گستاخ****گرم صحبت شود و با تو درآید گستاخ
در فریبنده سخنها چو دمد باد فسون****برقع از چهرهٔ شرم تو گشاید گستاخ
به نگاه تو چو از لطف بشارت یابد****به اشارت ز لبت بوسه رباید گستاخ
دست جرات چو گشاید ز خیالات غلط****دستیازی به خیال تو نماید گستاخ
آن که پنهان کندت سجده چو می با تو کشد****آید و رخ به کف پای تو ساید گستاخ
هست شایستهٔ فیض نظر پاک بتی****که نظر در رخش از بیم نشاید گستاخ
محتشم بلبل باغ تو شد اما نه چنان****که در اندیشهٔ گل نغمه سراید گستاخ

غزل شماره ۱۵۴: زهی به دور تو آئین دلبران منسوخ

زهی به دور تو آئین دلبران منسوخ****ز طور تازه تو طور دیگران منسوخ
ز شهرت حسد اهل حسن برتو شده****حدیث یوسف و رشک برادران منسوخ
دلم نهاد بنای محبت چو توئی****محبت دگران شد بنا بر آن منسوخ
حدیث درد مرا دهر در میان انداخت****که شد حدیث دگر درد پروران منسوخ
لب زمانه به حرف سمنبری جنبید****که ساخت حرف تمام سمن بران منسوخ
خبر نداری از آن چاکری که خواهد کرد****بر تو خدمت صد ساله چاکران منسوخ
هنوز محتشم این نظم تازه شهرت بود****که گشت نظم جمیع سخنوران منسوخ

غزل شماره ۱۵۵: ای تو مجموعهٔ شوخی و سراپای تو شوخ

ای تو مجموعهٔ شوخی و سراپای تو شوخ****جلوهٔ شوخ تو رعنا قد رعنای تو شوخ
همهٔ اطوار تو دلکش همهٔ اوضاع تو خوش****همهٔ اعضای تو شیرین همهٔ اجزای تو شوخ
سر حیرانی چشمم ز کسی پرس ای گل****کافریدست چنین نرگس شهلای تو شوخ
فتنه در مملکت دل نکند دست دراز****به میان ناید اگز از طرفی پای تو شوخ
جامهٔ ناز به قد دگران شد کوتاه****خلعت حسن چو شد راست به بالای تو شوخ
نیست همتای تو امروز کسی در شوخی****ای همان گوهر یکتای تو همتای تو شوخ
محتشم بود ز ثابت قدمان در ره عشق****بردباری دلش از جا حرکتهای تو شوخ

حرف د

غزل شماره ۱۵۶: چو یار تیغ ستیز از نیام کین بدر آرد

چو یار تیغ ستیز از نیام کین بدر آرد****زمانه دست تعدی ز آستین بدر آرد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

زند چو غمزه و خویش را به لشگر دلها****کرشمه صد سپه فتنه از کمین بدر آرد
اگر ز شعبده عشق گم شود دل خلقی****چو بنگری سر از آن جعد عنبرین بدر آرد
امین عشق گذارد نگین مهر چو بر دل****ز خاک صبح جزا مهر آن زمین بدر آید
پس از هزار محل جویمش جریده جویابم****فلک ز رشگ نگهبانی از زمین به در آرد
نهان به کس منشین و چنان مکن که جنونم****گرفته دامنت از بزم عیش تن بدر آرد
رسد نسیم گل پند محتشم به تو روزی****که سبزه است سر از اوراق یاسمین بدر آرد

غزل شماره ۱۵۷: رفتی جهان پناها اقبال رهبرت باد

رفتی جهان پناها اقبال رهبرت باد****ظل همای دولت گسترده بر سرت باد
دولت که یاریت کرد پیوسته باد یارت****ایزد که داورت ساخت همواره یاورت باد
ای پر گشاده شهباز هرجا کنی نشیمن****چون بیضه چرخ نه تو در زیر شهپرت باد
نسبت به شانت از من ناید اگر دعائی****گویم همین که عالم یک سر مسخرت باد
هر جوشنی که شبها من از دعا بسازم****روزی که فتنه بارد چون جامه در برت باد
خورشید با کواکب تا گرد دهر گردد****جبریل با ملایک در پاس لشگرت باد
هر جا زنی سرادق با هم دمان صادق****خورشید شمع مجلس جمشید چاکرت باد
تا موکب جلالت در ملک خویش گنجه****افزوده بر ممالک صد ملک دیگرت باد
تا نطق محتشم را ممکن بود تکلیم****هم داعی فدائی هم مدح گسترت باد

غزل شماره ۱۵۸: زندگانی بی غم عشق بتان یکدم مباد

زندگانی بی غم عشق بتان یکدم مباد****هر که این عالم ندارد زنده در عالم مباد
باد عمرم آن قدر کز شاخ وصلت برخورم****ور نمی‌خواهی تو بر خورداریم آن هم مباد
بی‌خدنگت یاددارم صد جراحت بر جگر****هیچ کس را این جراحتهای بی‌مرهم مباد
گر ز حرمانش ندارم زندگی بر خود حرام****مرغ روحم در حریم حرمتش محرم مباد
روز وصل دلبران گر شد نصیب دیگران****سایه شبهای هجرت از سرما کم مباد
گفتمش کز درد عشقت غم ندارم در جهان****گفت هر عاشق که دردی دارد او را غم مباد
گر نباشد محتشم خوش‌دل به دور خط دوست****از بهار حسن او مرغ دلم خرم مباد

غزل شماره ۱۵۹: شهریارا صاحبا رفتی خدا یار تو باد

شهریارا صاحبا رفتی خدا یار تو باد****صاحب این بیستون خرگه نگهدار تو باد
در جهانگیری به یک گردش سراپای جهان****همچو مرکز در میان خط پرگار تو باد
کارفرمای قضا کاین برگ و سامان شغل اوست****دایم اندر شغل سامان دادن کار تو باد
ار جهاد حیدری ور دفع اعدا میکنی****دین ایزد را مدد ایزد مددکار تو باد
چشم دشمن تا نبیند روی نصرت را به خواب****خار در چشمش ز دست بخت بیدار تو باد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خصم کز رشک تو خونها خورد بهر جبر آن****در غزا خونش غذای تیغ خون بار تو باد
محتشم از بهر فتح و نصرت آن کامجو****لطف یزدان متفق به ایمن گفتار تو باد

غزل شماره ۱۶۰: دل مایل تو شد که سیه رو چو دیده باد

دل مایل تو شد که سیه رو چو دیده باد****خون گشته قطره قطره ز مژگان چکیده باد
جان نیز گشت پیرو دل کز ره اجل****خاری به پای بیهوده گردش خلیده باد
تن هم نمی‌کشد ز رهت پا بگفت من****کز سر کشی به دار سیاست کشیده باد
تو قبلهٔ رقیبی و من در سجود تو****کز بار مرگ پشت امیدم خمیده باد
با آن که می‌بری همه دم نام مدعی****نام تو می‌برم که زبانم بریده باد
با آن که غیر دامن وصلت گرفته است****من زنده‌ام که جیب حیاتم دریده باد
گر مرغ روحم محتشم از باغ روی تو****دل برندارد از چمن تن پریده باد

غزل شماره ۱۶۱: تا اختیار خود به رقیب آن نگار داد

تا اختیار خود به رقیب آن نگار داد****ناچار ترک او دل بی‌اختیار داد
تا او قرار داد که نبود جدا ز غیر****غیرت میان ما به جدائی قرار داد
من خود خراب از می حرمان شدم رقیب****داد طرب به مجلس آن میگسار داد
من بار راه هجر کشیدم جهان****او غیر را به بارگه وصل بار داد
من کلفت خمار کشیدم بناخوشی****او غیر را ز وصل می خوش گوار داد
آن پر خلاف وعده مرا بهر قتل نیز****صد انتظار داد ازین انتظار داد
گو محتشم به خواب عدم رو که دیگری****پاس درش بدیدهٔ شب زنده‌دار داد

غزل شماره ۱۶۲: خلل به دولت خان جهانستان مرساد

خلل به دولت خان جهانستان مرساد****به آن بهار ظفر آفت خزان مرساد
اگر ز جیب زمین فتنه‌ای برآرد سر****به آن بلند به رکاب سبک عنان مرساد
وگر ز ذیل فلک آفتی فرو ریزد****به آن مه افسر بهرام پاسبان مرساد
جهان اگر به مثل کام اژدها گردد****به آن وجود مبارک گزند آن مرساد
به این و آن چو رسد مژده‌های اهل زمین****نوید نصرت او جز ز آسمان مرساد
به دامنش که زمین روب اوست بال ملک****غباری از فتن آخر الزمان مرساد
ز راه دور عدم هر که بی‌محبت او****فتد به راه به دروازه جهان مرساد
چو محتشم کند از دل دعای دولت خان****به غیر بانگ اجابت بگوش جان مرساد

غزل شماره ۱۶۳: روزگاری رفت و از ما نامدت یک بار یاد

روزگاری رفت و از ما نامدت یک بار یاد****دردمندان فراموش کرده را میدار یاد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بی‌تکلف خوش طبیب مشفقی کز درد تو****مردم و هرگز نکردی از من بیمار یاد
گردد از قحط طراوت چون گلت بی‌آب و رنگ****خواهی آوردن بسی زین دیدهٔ خونبار یاد
من که دایم سر گران بودن ز لطف اندکت****این زمان زان لطف اندک می‌کنم بسیار یاد
یاد می‌کردم ز سال پیش یاد از قید عشق****فارغم امسال اما می‌کنم از یار یاد
با وجود رستگاری در صف زنهاریان****می‌کنم صد ره دمی زان تیغ با زنهار یاد
کی جدائی زان فراموشکار کردی محتشم****گر گمان بردی که خواهد کردش این مقدار یاد

غزل شماره ۱۶۴: چو تو را به قصد جولان سم بادپا بجنبد

چو تو را به قصد جولان سم بادپا بجنبد****لب سنگ خاره شاید که پی دعا بجنبد
چو به محشر اندر آئی دو جهان بناز کشته****عجب ار به دست فرمان قلم جزا بجنبد
چه خجسته جلوه‌گاهی که به عزم رقص آنجا****قدم آورد به جنبش که زمین ز جا بجنبد
فکند نسیم عشقت به جهان قدس اگر ره****ز هوس منزه آن را به دل این هوا بجنبد
دهد آن زمان هوس را رگ ذوق من به جنبش****که رکاب عزم آن مه پی قتل ما بجنبد
سخن از ره دو دیده به حریم دل نهدرو****به اشارهٔ ابروی او چو ز گوشه‌ها بجنبد
همهٔ خسروان معنی علم افکنند گاهی****که خیال محتشم را قلم لوا بجنبد

غزل شماره ۱۶۵: نخواهم از جمال عالم آشوبت نقاب افتد

نخواهم از جمال عالم آشوبت نقاب افتد****که من دیوانه گردم بازو خلقی در عذاب افتد
ز بس لطف من و اندام زیبایت عجب دارم****که دیبا گر بپوشی سایه‌ات بر آفتاب افتد
اگر در خواب بینم پیرهن را بر تنت پیچان****تنم از رشگ آن بر بستر اندر پیچ و تاب افتد
غنود آن نرگس و شد بر طرف غوغا ز هر گوشه****ز بد مستی که بزم آراید و ناگه به خواب افتد
چسان پنهان کنم از همنشینان مهر مه‌روئی****که چون نامش برآید جان من در اضطراب افتد
ز هجر افتادم از دریوزه وصلش چو گمراهی****که جوید آب و با چندین مشقت در سراب افتد
ندارد محتشم تاب نظر هنگام لطف او****معاذالله اگر بر من نگاهش از عتاب افتد

غزل شماره ۱۶۶: دلی دارم که از تنگی درو جز غم نمی‌گنجد

دلی دارم که از تنگی درو جز غم نمی‌گنجد****غمی دارم ز دلتنگی که در عالم نمی‌گنجد
چو گرد آید جهانی غم به دل گنجد سریست این****که در جائی به این تنگی متاع کم نمی‌گنجد
طبیبا چون شکاف سینه پر گشت از خدنگ او****مکش زحمت که در زخمی چنین مرهم نمی‌گنجد
سپرد امشب ز اسرار خود آن شاه پریرویان****به من حرفی که در ظرف بنی‌آدم نمی‌گنجد
تو ای غیر این زمان چون در میان ما و یار ما****به این نامحرمی گنجی که محرم هم نمی‌گنجد
مکن بر محتشم عرض متاعی جز جمال خود****که در چشم گدایان تو ملک جم نمی‌گنجد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۱۶۷: دلم از غمش چه گویم که ره نفس ندارد

دلم از غمش چه گویم که ره نفس ندارد****غم او نمی‌گذارد که نفس نگه ندارد
چه ز مزرع امیدم دمد از جفای ترکی****که ز ابر التفاتش همه تیغ و تیر بارد
تن خویش تا سپردم به سگش ز غیرت آن****که خدنگ نیمه‌کش را نفسی نگاه دارد
ز نشستنش به مسجد به ره نیاز زاهد****شده یک جهت نمازی به دو قبل می‌گذارد
تو که داغ تیره روزی نشمرده‌ای چه دانی****شب تار محتشم را که ستاره می‌شمارد

غزل شماره ۱۶۸: فضای کلبهٔ فقر آن قدر صفا دارد

فضای کلبهٔ فقر آن قدر صفا دارد****که پادشاه جهان رشگ بر گدا دارد
بخشت زیر سر و خواب امن و کنج حضور****کسی که ساخت سر سروری کجا دارد
دلی که جا به دلی کرد احتیاج کجا****به کاخ دلکش و ایوان دلگشا دارد
ندای ترک تکبر صفیر آن مرغ است****که جا بگوشهٔ ایوان کبریا دارد
وجود ما به امید نوازش تو بس است****که احتیاج به یک ذره کیمیا دارد
شکفته قاصدی از ره رسید ای محرم****برو ببین چه خبر از نگار ما دارد
اگر حبیب توئی مشکلی ندارد عشق****اگر طبیب توئی درد هم دوا دارد
چو کشتیم بدو عالم ز من مجو بحلی****که کشتهٔ تو ازین بیش خون‌بها دارد
بسوز محتشم از آفتاب نقد و بساز****که روز هجر شب وصل در قفا دارد

غزل شماره ۱۶۹: تنی زلال‌وش آن سرو گل قبا دارد

تنی زلال‌وش آن سرو گل قبا دارد****که موج از اثر جنبش صبا دارد
شب آمد و سخن از کید مدعی می‌گفت****ازین سخن دگر آیا چه مدعا دارد
رقیب جان برد از هجر و بر خورد ز وصال****من از فراق بمیرم خدا روا دارد
ز حال آن بت بیگانه وش خبر پرسید****که باد می‌وزد و بوی آشنا دارد
رکاب خشم برای که کرده باز گران****تحملت که عنان کرشمه‌ها دارد
فتاده بس که حدیث من و تو در افواه****بهر که می‌نگرم گفتگوی ما دارد
به محتشم تو مزن طعنه گر ندارد هیچ****اگرچه هیچ ندارد نه خود تو را دارد

غزل شماره ۱۷۰: سبکجولان سمندی کان پری در زیر ران دارد

سبکجولان سمندی کان پری در زیر ران دارد****به رو بسیار می‌لرزم که باری بس گران دارد
من سر گشتهٔ بی دست و پا گرچه عنانش را****به میلش می‌کشم از یک طرف نازش عنان دارد
خدنگی کز شکاری کرده دشت عشق را خالی****هنوز از ناز ترک غمزهٔ او در کمان دارد
ندارد جز هوای بر مجنون محمل لیلی****زمام ناقه محمل کش اما ساربان دارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چه بودی گر نبودی پای‌بست تربیت چندین****سبک پرواز شاهینی که قصد مرغ جان دارد
تو هستی یوسف اما نیست یعقوب تو معصومی****که از آسیب گرگت زاری او در امان دارد
به کذبت تا نگردد جامهٔ معصومی آلوده****حذر کن خاصه از گرگی که سیمای شبان دارد
ز جام حسن حالا سر خوشی اما نمی‌دانی****که این رطل گران در پی خمار بی‌کران دارد
از آن آتش زبان دیگر چه داری محتشم در دل****مگر تا عاشق از وی سر دل اندر زبان دارد

غزل شماره ۱۷۱: به پیش اختر حسن تو مهر تاب ندارد

به پیش اختر حسن تو مهر تاب ندارد****جهان به دور تو حاجت به آفتاب ندارد
زمام کشتی دل تا کسی نداده به عشقت****خبر ز جنبش دریای اضطراب ندارد
نماند کس که به خواب جنون نرفت ز چشمت****جز آن که عقل به ذاتش گمان خواب ندارد
بهر زه چند نهفتن رخی که شعشعهٔ آن****نهفتگی ز نظرها به صد حجاب ندارد
میان چشم من و روی اوست صحبت گرمی****که تاب گرمی آن پردهٔ حجاب ندارد
جهان عشق چه بی قید عالمی است که آنجا****شه جهان ز گدای در اجتناب ندارد
بر آستانهٔ حکم ایاز هیچ غلامی****سر نیاز چو محمود کامیاب ندارد
شنیدم آمده صبر از پی تسلیت ای دل****بگو دمی بنشیند اگر شتاب ندارد
مگر ندیده‌ای اندر صف نظار گیانم****که در کمان نگهت ناوک عتاب ندارد
بهشت وصل توام کشت ز اختلاط رقیبان****من و فراق تو کان دوزخ این عذاب ندارد
سئوالهاست ز رازم رقیب پرده در تو را****که گر سکوت نورزد یکی جواب ندارد
به پرسش سگ خویش آمدی و یافت حیاتی****اگر به کعبه روی آن قدر ثواب ندارد
قدم دریغ مدار از سرم که جز تو طبیبی****دوای محتشم خسته خراب ندارد

غزل شماره ۱۷۲: کدام صحبت پنهان تو را چنین دارد

کدام صحبت پنهان تو را چنین دارد****که رخش رفتنت از بزم ما به زین دارد
ز پند پشت کمانت که سخت کرده چنین****که پیش ما همه دم ابروی تو چنین دارد
ز اختلاط نسیمی مگر هوا زده‌ای****که لاله در چمنت رنگ یاسمین دارد
گداز یافتهٔ سیمت کدام گرم نگاه****نظر بر آن تن و اندام نازنین دارد
ترست دامن پاکت بگو که مستی عشق****به گریه روی که پیش تو بر زمین دارد
ز داغهایی که خونابه چیده پیرهنت****که لاله رنگ نشانها بر آستین دارد
ز تاب زلف تو پیداست حال آن رگ جان****که اتحاد بر آن موی عنبرین دارد
چرا نمی‌نگرد نرگست دلیر به کس****ز گوشه‌ها نظری گر نه در کمین دارد
چگونه دست بدارد ز دامنت عاشق****که وعدهٔ تو به نو عاشقان یقین دارد
تغافل تو در آن بزم مرگ صد شیداست****کسی کجاست که امشب تو را بر این دارد
نشست محتشم از غم میان انجم اشک****که از بتان صنمی انجمن نشین دارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۱۷۳: دیگر که هوای گل خود روی تو دارد

دیگر که هوای گل خود روی تو دارد****سیلاب سرشک که سر کوی تو دارد
بر هم زده دارد گل نازک ورقت را****آن باد مخالف که گذر سوی تو دارد
عشق تو چه عام است که هرکس به تصور****آئینه خاصی ز مه روی تو دارد
هر شیفته کز جیب جنون سر بدر آرد****بر گردن دل سلسله از موی تو دارد
هر مرغ محبت که به آهنگ دمی خاست****شهبال توجه ز دو ابروی تو دارد
هر دام که افکنده فلک در ره صیدی****پیوند بسر رشته گیسوی تو دارد
هر بی سر و پا را که خرد راند چه دیدم****مجنون شده سر در پی آهوی تو دارد
هر تیر که عشق از سر بازیچه رها کرد****زور اثر قوت بازوی تو دارد
هر خیمه که از وسوسه زد خانه سیاهی****آن خیمه ستون از قد دل جوی تو دارد
هر باد که جائی گل عشقی شکفانید****چون نیک رسیدیم به او بوی تو دارد
گر بوالهوسی یک غزل محتشم آموخت****صد زمزمه با لعل سخنگوی تو دارد

غزل شماره ۱۷۴: طبیب من ز هجر خود مرارنجور می‌دارد

طبیب من ز هجر خود مرارنجور می‌دارد****مرا رنجور کرد از هجر و از خود دور می‌دارد
چو عذری هست در تقصیر طاعت می پرستان را****امام شهر گر دارد مرا معذور می‌دارد
به باطن گر ندارد زاهد خلوت نشین عیبی****چرا در خرقه خود را این چنین مستور می‌دارد
اگر بینی صفائی در رخ زاهد مرو از ره****که صادق نیست صبح کاذب اما نور می‌دارد
سیه روزم ولی هستم پرستار آفتابی را****که عالم را منور در شب دی جور میدارد
طلب کن نشئه زان ساقی که بیمی چشم خوبان را****به قدر هوش ما گه مست و گه مخمور میدارد
پس از یک مردمی گر میکنی صد جور پی‌درپی****همان یک مردمی را محتشم منظور می‌دارد

غزل شماره ۱۷۵: مرا خیال تو شبها به خواب نگذارد

مرا خیال تو شبها به خواب نگذارد****چو تن به خواب دهم اضطراب نگذارد
خیال آرزوئی می‌پزم که می‌ترسم****اگر تو هم بگذاری حجاب نگذارد
به طرف جوی اگر بگذری به این حرکات****خرامش تو تحرک در آب نگذارد
تو گرم قتل اجل نارسیده‌ای که شوی****فلک به سایه‌اش از آفتاب نگذارد
به من کسی شده خصم ای اجل که در کارم****عنان به دست تو سنگین رکاب نگذارد
ز ناز بسته لب اما به غمزه فرموده****که یک سوال مرا بی‌جواب نگذارد
هزار جرعه دهد عشوه‌اش به بوالهوسان****چو دور محتشم آید عتاب نگذارد

غزل شماره ۱۷۶: چند عمرم در شب هجران به ماتم بگذرد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چند عمرم در شب هجران به ماتم بگذرد****مرگ پیش من به از عمری که در غم بگذرد
بی تو از عمرم دمی باقیست آه ار بعد ازین****بر من از ایام هجران تو یکدم بگذرد
هیچ دانی چیست مقصود از حیات آدمی****یکدمی کزعمر با یاران همدم بگذرد
گر بگفت دوست خواهد از حریفان عالمی****مرد آن بادش که می گفت از دو عالم بگذرد
خیل سلطان خیالت کز قیاس آمد برون****بگذرد در دل دمی صد بار اگر کم بگذرد
ای که باز از کین ما دامن فراهم چیده‌ای****دست ما و دامن مهر تو کین هم بگذرد
محتشم بیمار و جانش بر لب از هجران توست****کاش بر وی بگذری زان پیش کز هم بگذرد

غزل شماره ۱۷۷: بس که روز و شبم از دل سپه غم گذرد

بس که روز و شبم از دل سپه غم گذرد****کاروان طرب و شادی از آن کم گذرد
لرزه‌ام بر رگ جان افتد و افتم درپات****باد اگر از سر آن طره پرخم گذرد
از خیالش خجلم بس که شب و روز مرا****در دل پر شرر و دیدهٔ پر نم گذرد
چون غجک دم به دم آید ز دلم نالهٔ زار****تیر عشق از رگ جان بس که دمادم گذرد
ملکی ماه زمین گشته که از پرتو او****هر شب از غرفهٔ مه نعرهٔ آدم گذرد
اگر از سوختن داغ کشد دست اولی است****هر که در خاطرش اندیشه مرهم گذرد
محتشم را دم آخر چو رسیدی بر سر****آن قدر بر سر اوباش که از هم گذرد

غزل شماره ۱۷۸: شبی که بر دلم آن ماه پاره می‌گذرد

شبی که بر دلم آن ماه پاره می گذرد****مرا شرارهٔ آه از ستاره می گذرد
خراش دل ز سبک دستی کرشمهٔ او****به نیم چشم زدن از شماره می گذرد
دلم بر آتش غیرت کباب می گردد****چو تیرش از جگرپاره پاره می گذرد
ز رخش صبر و شکیبائی آن گزیده سوار****پیاده می کندم چون سواره می گذرد
مشو به سنگدلیهای خویشتن مغرور****که تیر آه من از سنگ خاره می گذرد
تو ای طبیب ازین گرمتر گذر قدری****بر آن مریض که کارش ز چاره می گذرد
به صد فسون بتان محتشم ز دین نگذشت****ولی اگر تو کنی یک اشاره می گذرد

غزل شماره ۱۷۹: روز محشر که خدا پرسش ما خواهد کرد

روز محشر که خدا پرسش ما خواهد کرد****دل جدا شکر تو و دیده جدا خواهد کرد
جان غم دیده که آمد به لب از هجرانت****تا کند عمر وفا با تو وفا خواهد کرد
غیر را میکشی امروز و حسد می کشدم****که ملاقات تو فردای جزا خواهد کرد
کرم ناساخته جا می کند اینها در بزم****سر چو از باده کند گرم چها خواهد کرد
کرده رسوای دو عالم لقبم چون نکند****که به حشرم دگر انگشت نما خواهد کرد
کرده صد کار به دشمن مرض هجر کنون****مانده یک کار همانا که خدا خواهد کرد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

محتشم عاقبت آن شوخ وفا کیش ز رحم****صبر کن صبر که درد تو دوا خواهد کرد

غزل شماره ۱۸۰: فلک به من نفسی گرچه سر گرانش کرد

فلک به من نفسی گرچه سر گرانش کرد****دگر به راه تلافی سبک عنانش کرد
زبان ز پرسش حالم اگر کشید دمی****دمی دگر به من اقبال هم زبانش کرد
فشاند مرغ دلم را روان به ساعد زلف****به سنگ جور چو آشفته آشیانش کرد
نداده بود دلم را به چنگ غصه تمام****که بازخواست به صد عذر و شادمانش کرد
دلم هنوز ز دریای غم کناری داشت****که غرق مرحمت از لطف بیکرانش کرد
دمی که تیر ستم در کمان خشم نهاد****کشید بر من و سوی دگر روانش کرد
چو خواست قدر نوازش بداند این دل زار****نخست پیش خدنگ بلا نشانش کرد
غرض ستیزه نبودش که نقد قلب مرا****کشید بر محک جور و امتحانش کرد
عنان همرهی از دست محتشم چو کشید****نهفته بدرقهٔ لطف همعنانش کرد

غزل شماره ۱۸۱: چون طلوع آن آفتاب از مطلع اقبال کرد

چون طلوع آن آفتاب از مطلع اقبال کرد****ماند تن از شعف و جان از ذوق استقبال کرد
ترک ما ناکرده از بهر سفر پا در رکاب****ترکتاز لشگر هجران مرا پامال کرد
اول از اهمال دوران در توقف بود کار****لیک آخر کار خود بخت سریع اقبال کرد
بی گمان دولت به میدان رخش سرعت می‌جهاند****در جنیبت بردنش هرچند دور اهمال کرد
آتش ما را چو مرغ نامه‌آور ساخت تیز****مرغ غم را بر سر ما بی‌پر و بی‌بال کرد
آن چنان حالم دگرگون شد که جان دادم به باد****زان نوید بیگمانم چون صبا خوشحال کرد
بر زبان محتشم صد شکوه بود از هجر تو****مژدهٔ وصلت ز بس خوشحالی او را لال کرد

غزل شماره ۱۸۲: از جیب حسن سرو قدی سر بدر نکرد

از جیب حسن سرو قدی سر بدر نکرد****کز خجلت تو خاک مذلت به سر نکرد
برق اجل به خرمنی آتش نزد دلیل****تا مشورت به خوی تو بیدادگر نکرد
چشمت ز گوشه‌ای یزک غمزه سر نداد****کز گوشه دگر سپه فتنه سر نکرد
در بزم کس نماند که پنهان ز دیگران****از نرگسش نشانه تیر نظر نکرد
تا مدعی ز ابروی او چشم بر نداشت****تیری از آن کمان به دل من گذر نکرد
برد آن چنان دلم که نخستین نگاه را****در دلبری مدد به نگاه دگر نکرد
صد عشوه کرد چشم تو ضایع برای غیر****کاتش به جان من زد و دروی اثر نکرد
تیر کرشمه تو که با دل به جنگ بود****کرد آشتی چنان که مرا هم خبر نکرد
قانع نشد به نیم نگاه تو محتشم****خاشاک نیم‌سوز ز آتش حذر نکرد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۱۸۳: آن پری بگذشت و سوی ما نگاهی هم نکرد

آن پری بگذشت و سوی ما نگاهی هم نکرد****کشت در ره بی‌گناهی را و آهی هم نکرد
صبر من کاندر عیار از هیچ کوهی کم نبود****هم عیاری در هوای او نگاهی هم نکرد
برق قهر او که گشت غیر را سالم گذاشت****در ریاض ما مدارا با گیاهی هم نکرد
بر سر من بود ازو سودای لطف دائمی****او سرافرازم به لطف گاه گاهی هم نکرد
سر گران گشت از می و بر خوابگاه سر بماند****وز سردوش اسیران تکیه گاهی هم نکرد
دل که کرد از قبله در محراب ابروی تو رو****از سر بیداد گویا عذر خواهی هم نکرد
محتشم زلفش به من سر در نیارد از غرور****ترک ناز و سرکشی با من سیاهی هم نکرد

غزل شماره ۱۸۴: جدائی تو هلاکم ز اشتیاق تو کرد

جدائی تو هلاکم ز اشتیاق تو کرد****تو با من آن چه نکردی غم فراق تو کرد
به مرگ تلخ شود کام ناصحی که چنین****شراب صحبت ما تلخ در مذاق تو کرد
ز عمر بر نخورد آن که قصد خرمن ما****به تیز ساختن آتش نفاق تو کرد
اجل که بی مددی قتل این و آن کردی****چو وقتا کار من آمد به اتفاق تو کرد
فغان که هر که به نامحرمی مثل گردید****فلک برغم منش محرم وثاق تو کرد
شبانه هر که به بزمی فتاد و رفت فرو****صباح سر به در از غرفه رواق تو کرد
ز خود هلاکتری دید و سینه چاکتری****بهر که محتشم اظهار اشتیاق تو کرد

غزل شماره ۱۸۵: که گمان داشت که روزی تو سفر خواهی کرد

که گمان داشت که روزی تو سفر خواهی کرد****روز ما را ز شب تیره بتر خواهی کرد
خیمه در کوه و بیابان زده با لاله ز حان****خانهٔ عیش مرا زیر وزبر خواهی کرد
که برین بود که من گشته ز عشقت مجنون****تو ره بادیه را بیهوده سر خواهی کرد
سوی دشت آهوی خود را به چرا خواهی برد****آهوان را ز چراگاه به در خواهی کرد
که خبر داشت که یک شهر در اندیشهٔ تو****تو نهان از همه آهنگ سفر خواهی کرد
محملت را تتق از پردهٔ شب خواهی بست****ناقهات زاهدی از بانگ سحر خواهی کرد
کس چه دانست شد من که بر هجر و وصال****ملک را حصه به میزان نظر خواهی کرد
دست از صاحبی ملک دلم خواهی داشت****هوس یوسف مصری دگر خواهی کرد
که در اندیشهٔ این بود که از جیب غرور****سر جرات تو برین مرتبه برخواهی کرد
این زمان تاب ببینم چقدر خواهی داشت****این زمان صبر ببینم چقدر خواهی کرد
نه رخ از هم رهی اهل نظر خواهی تافت****نه ز بدبین و ز بد خواه حذر خواهی کرد
محتشم گفتم از آن آینه رو دست مدار****رو به بی‌تابی و بی‌صبری اگر خواهی کرد

غزل شماره ۱۸۶: دی باد چو بوی تو ز بزم دگر آورد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دی باد چو بوی تو ز بزم دگر آورد****چون مجمرم از کاسهٔ سر دود برآورد
از داغ جنون من مجنون خبری داشت****هر لاله که سر از سرخاکم به درآورد
شیرین قدری رخش وفا راند که فرهاد****با کوه غمش دست به جان در کمر آورد
در بادیه سیل مژه‌ام خار دماند****تا نافهٔ او بر من مسکین گذر آورد
هرچند فلک طرح جفا بیشتر انداخت****در وادی عشق تو مرا بیشتر آورد
امید که از شاخ وصالت نخورد بر****ای نخل مراد آن که مرا از تو برآورد
بر محتشم از چشم خوشت چون نظر افتاد****خوش حوصله‌ای داشت که تاب نظر آورد

غزل شماره ۱۸۷: بهتر است از هرچه دهقان در چمن می‌پرورد

بهتر است از هرچه دهقان در چمن می‌پرورد****آن چه آن نازک بدن در پیرهن می‌پرورد
زان دو زلف و عارضم پیوسته در حیرت کنون****بیضهٔ خورشید را زاغ و زغن می‌پرورد
نافه دارد بوئی از زلفت که بهر احترام****ایزدش در ناف آهوی ختن می‌پرورد
هست شیرین را درین خمخانه از حسرت دریغ****بادهٔ تلخی که بهر کوه کن می‌پرورد
بهره‌ای از دامنم خار است از آن گل پیرهن****گرد خرمن بین که اندر گل سمن میپرورد
می‌دهد از اشگ سرخم آب تیغ خویش را****تشنهٔ خون مرا از خون من می‌پرورد
عشق در هر آب و گل حالی دگر دارد از آن****محتشم جان می‌گدازد غیر تن می‌پرورد

غزل شماره ۱۸۸: اگر لطفت ز پای اشک و آهم شعله برگیرد

اگر لطفت ز پای اشک و آهم شعله برگیرد****فلک زان رشحه‌تر گردد زمین زان شعله درگیرد
نماید در زمان ما و تو بازیچهٔ طفلان****فلک گردد ور عشق لیلی و مجنون ز سر گیرد
به بالینش سحر آن زلف و عارض را چنان دیدم****که زاغی بیضهٔ خورشید را در زیر پر گیرد
صبوحی کرده آمد بر رخ آثار عرق زانسان****که شبنم در صبوحی جای بر گلبرگ تر گیرد
کسی را تا نباشد این چنین چشمی و مژگانی****به زور یک نظر کی دل ز صد صاحب نظر گیرد
ز بس شوخی دلارامی که دارد در زمین جنبش****به صد تکلیف یک دم بر زمین آرام گر گیرد
ز خرمن سوز آهم می‌جهد ای نخل نو آتش****از آن اندیشه کن کاین آتش اندر خشک و تر گیرد
فلک خوی تو دارد گوئی ای بدخو که از خواری****اگر بیند به تنگم کار بر من تنگ‌تر گیرد
تزلزل بر درد دامان صحرای قیامت را****چو دست محتشم دامان آن بیدادگر گیرد

غزل شماره ۱۸۹: اجل خواهم مزاج خوی آن بیدادگر گیرد

اجل خواهم مزاج خوی آن بیدادگر گیرد****بود خار وجودم از ره او زود برگیرد
به جانان می‌نویسم شرح سوز خویش و می‌ترسم****کز آتشناکی مضمون زبان خامه درگیرد
بس است ای فتنه آن سر فتنه بهر کشتن مردم****به جلاد اجل گو تا پی کار دگر گیرد
طبیبم نیز رویش دید و خصمم گشت می‌ترسم****که بر مرگم رگ جان بعد ازین خصمانه‌تر گیرد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چو آمیزد حیا با آه آتشبار من شبها****به جای سبزه و شبنم جهان را در سپر گیرد
اگر فصاد بگشاید بیمار عشقت را****ز خون گرمش آتش از زبان نیشتر گیرد
به چشم کم مبین ملک جنون را کاندرین کشور****گدا باشد که باج از خسروان بحر و بر گیرد
نماند بر زمین جنبنده از بیداد گوناگون****اگر یک لحظه گردون خوی آن بیدادگر گیرد
اگر همرنگ مائی محتشم در بزم عشق او****ز جان برگیرد دل تا صحبت ما و تو درگیرد

غزل شماره ۱۹۰: چو ممکن نیست کانمه پاسبان محفلم سازد

چو ممکن نیست کانمه پاسبان محفلم سازد****بکوشم تا سگ دنباله گیر محملم سازد
از وی چون پرده افتد برملا از من کند رنجش****که از همراهی خود با رقیبان غافلم سازد
کندبر من بتیغ آن بت گنه ثابت که هر ساعت****ز بیم جان بنا واقع گناهی قایلم سازد
ز دل بس رازهای پرده گر سر بر زند روزی****که دل فرسائی بار جفا نازک دلم سازد
ز فتانی به ایمائی کند واقف رقیبان را****اجازت ده نگاهش چون به ابرو مایلم سازد
ز خارج پیچشی‌ها در دمم باید شدن بیرون****دمی از مصلحت در بزم خود گر داخلم سازد
درونم محتشم زان مست کین خواهد شدن شادان****ولی روزی که دور چرخ ساغر از گلم سازد

غزل شماره ۱۹۱: چراغی آمد و بر آفتاب پهلو زد

چراغی آمد و بر آفتاب پهلو زد****که دست حسن ویش صد طپانچه بر رو زد
بر این شکار به صد اهتمام اگرچه کشید****شکار بیشه دیگر کمان ولی او زد
درین سراچه چو جای دو پادشاه نبود****یکی برفت و سراپرده را به یک سو زد
ز سیر دل ره او بست تیر دلدوزی****که این نهفته از آن گوشه‌های ابرو زد
ز سحر قوم خبر داد معجز موسی****زمانه نقش کزان هر دو چشم جادو زد
ز ناز تا بتوان سنگ در ترازو نه****که عشق حسن تو را برد و برتر ازو زد
تو عذر دلبر نو محتشم بخواه که یار****به تازگی ره یاران ز قد دلجو زد

غزل شماره ۱۹۲: خوش آن شبی که ز رویش نقاب برخیزد

خوش آن شبی که ز رویش نقاب برخیزد****گشاده روی سحرگه ز خواب برخیزد
علی‌الصباح نشیند چو مه به مجلس می****شبانه با رخ چون آفتاب برخیزد
ز تاب می گل رویش چنان برافروزد****که سنبل سر زلفش ز تاب برخیزد
بیاد آن مه خرگه نشین چو بارم اشگ****به شکل خوی که از آن صد حباب برخیزد
شبی بود که چو از خواب دیده بگشایم****به دیده‌ام تو نشینی و خواب برخیزد
بهر زمین که خرامی چو آهوی مشگین****ز خاک رایحه مشگ ناب برخیزد
چو محتشم ز دل گرم اگر برآرم آه****ز دود آن همه بوی کباب برخیزد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۱۹۳: چو عشق کوس سکون از گران عیاری زد

چو عشق کوس سکون از گران عیاری زد****قرار خیمه با صحرای بی‌قراری زد
دو روز ماند عیار حضور قلب درست****ز اصل سکه چو برنقد کامکاری زد
خوش آن نگار که چون کار و بار حسن آراست****حجاب در نظرش دم ز پرده داری زد
نخست بر سر من تاخت هر شکار انداز****که بر سمند جفا طبل جان شکاری زد
به دست مرحمتش کار مرهم آسان است****کسی که بر دل من این خدنگ کاری زد
نرفت ناقه لیلی به خود سوی مجنون****کز آن طرف کشش دست در عماری زد
نبرد بار به منزل چو محتشم ز جفا****کسی که پیش رخت لاف پرده‌داری زد

غزل شماره ۱۹۴: چو گریم بی تو اشگم از بن مژگان فرو ریزد

چو گریم بی تو اشگم از بن مژگان فرو ریزد****که چون خیزم ز جا سیلابم از دامان فرو ریزد
پذیرد طرح کاخ عشرتم دوران مگر روزی****کز آهم این نیلوفری ایوان فرو ریزد
نیامد آن سوار کج کله در مجلس رندان****که مغز استخوانم در تب هجران فرو ریزد
به سرعت بگذرد هر تیرش آخر از دل گرمم****ازو چون قطره آب آهنین پیکان فرو ریزد
به نخلی بسته‌ام دل کز هوائی گر کند جنبش****به جای میوه از هر شاخ وی صد جان فرو ریزد
خموشی محتشم اما سخن سر می‌زند کلکت****به آن گرمی که آتش از دل ثعبان فرو ریزد

غزل شماره ۱۹۵: به وجود پاکت شه من ز بدان گزندی نرسد

به وجود پاکت شه من ز بدان گزندی نرسد****به تو دود آهی مه من ز نیازمندی نرسد
سم توسنت کز همه رو شد سجده فرمای بتان****نرسد به جائی که بر آن سر بلندی نرسد
چو به قصر تو کسی نگرد سر کنگران****ز جفا به جائی بر سلطان که به آن کمندی نرسد
میلت در آئین جفا چه بلاست ای سرو که تو را****نرسد به خاطر ستمی که به مستمندی نرسد
عجبست بسیار عجب که رسد به بالین طرب****سر من که در ره طلب به مستمندی نرسد
من و گریه تلخی چنین چه عجب گر از تلخی این****به لب من غصه گزین لب نوشخندی نرسد
شده محتشم تا ز جنون ز حصار قرب تو برون****نرود زمانی که بر آن ز زمانه بندی نرسد

غزل شماره ۱۹۶: خنک آن نسیم بشارتی که ز غایب از نظری رسد

خنک آن نسیم بشارتی که ز غایب از نظری رسد****پس از انتظاری و مدتی خبری به بی‌خبری رسد
شب محنتم نشده سحر مگر آفتاب جهان سپر****بدر آید از طرفی دگر که شب مرا سحری رسد
نبود در آتش عشق او حذر از زبانه دوزخم****چه زیان کند به سمندری ضرری که از شرری رسد
خوشم آن چنان ز جفای او که به زیر بار بلای او****المی شود ز برای من ستمی که از دگری رسد
چو عطا دهد صله دعا چه زیان به مائده سخا****ز در شهنشه اگر صلا به گدای در به دری رسد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ز زمین مهر و وفای او مطلب بری که پی نمی****نه ز دشت او شجری دمد نه ز باغ او ثمری رسد
به میان خوف و رجا دلم به کجا تواند ایستاد****نه از این طرف ظفری شود نه به آن طرف خطری رسد
نرسد وصال شراب او بالم کشان خمار غم****مگر از قضا مددی شود که به محتشم قدری رسد

غزل شماره ۱۹۷: زخم او یکبارگی امروز بر جان می‌رسد

زخم او یکبارگی امروز بر جان می‌رسد****چاک جیب نیم چاک من به دامان می‌رسد
تیر پر کش کشتهٔ او کو که ریزم بر جگر****دوش مشکل می‌رسید امروز آسان می‌رسد
بود در تسخیر بیداری من دی با محال****آن محال امروز پنداری به امکان می‌رسد
گر کند آهنگ شوخی یکدم دیگر چو نی****ناله‌های نیم آهنگم به افغان می‌رسد
دوش چشم کافرش دستی چو بر دینم نیافت****چشم زخمی بی شک امروزم به ایمان می‌رسد
چشمم آرامیده دریائیست لیک از موج عشق****کار این دریا دم دیگر به طوفان می‌رسد
شرح تیزیهای مژگانش چه پرسی محتشم****حالت این نیشتر چون بر رگ جان می‌رسد

غزل شماره ۱۹۸: گفتم تو را متاعی بهتر ز ناز باشد

گفتم تو را متاعی بهتر ز ناز باشد****از عشوه گفت آری گر عشق‌باز باشد
قدت به سرو آزاد تشریف بندگی داد****این جامه بر قد او ترسم دراز باشد
منشین ز آتش من آهنین دل ایمن****کاتش چو تیز باشد آهن گداز باشد
بر من درستم باز دشمن به لطف ممتاز****کی باشد این ستمها گر امتیاز باشد
دریای راز در جوش من مهر بر لب از بیم****گو هم زبان حریفی کز اهل راز باشد
چون عشق محو سازد شاهی و بندگی را****گردن طراز محمود طوق ایاز باشد
ذوقی چنان نماند آمیزش نهان را****معشوق اگر ز عاشق بی‌احتراز باشد
چون خانه حقیقت جوئی پی بتان گیر****کاول قدم درین ره کوی مجاز باشد
آتش فتد به گلزار گر همچو نرگس یار****نرگس کرشمه پرداز یا عشوه‌ساز باشد
بیش از تمام عالم خواهم نیازمندی****تا از نیاز مردم او بی‌نیاز باشد
حاشا که تا قیامت برخیزد از در مهر****بر محتشم در جور هرچند باز باشد

غزل شماره ۱۹۹: ز بس کان جنگجو را احتزاز از صلح من باشد

ز بس کان جنگجو را احتزاز از صلح من باشد****نهان با من به خشم و آشکارا در سخن باشد
چو با جمعی دچارم کرد از من صد سخن پرسد****چو تنها بیندم مهر سکوتش بر دهن باشد
بتابد روی از من گر مرا در خلوتی بیند****کند روی سخن در من اگر در انجمن باشد
بهر مجلس که باشد چون من آیم او رود بیرون****که ترسد محرمی در بند صلح انگیختن باشد
به محفلها دلم لرزد ز صلح انگیزی مردم****که ترسم آن پری را حمل بر تحریک من باشد
چو بوی آشتی در مجلس آید ترک آن مجلس****مرا لازم ز بیم خوی آن گل پیرهن باشد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ز دهشت محتشم ترسم که دست از پای نشناسی****اگر روزی نصیبت صلح آن پیمان شکن باشد

غزل شماره ۲۰۰: به رهی کان سفری سرو روان خواهد شد

به رهی کان سفری سرو روان خواهد شد****هر قدم منزل صد قافله جان خواهد شد
بر زمین رخش قمر نعل چو خواهد راندن****همه گلهای زمین آینه‌دان خواهد شد
هر کجا توسن آهو تک خود خواهد تاخت****باز تاخطه چین مشگ فشان خواهد شد
خیمه از شهر چو بر دشت زند ابر مثال****افتاب از نظر خلق نهان خواهد شد
آن شکر لب به دیاری که گذر خواهد کرد****فتد ارزان چو نمک صبر گران خواهد شد
عشق را طبع زلیخاست که آن یوسف عهد****هر کجا جلوه کند باز جوان خواهد شد
همچو تیر از نظر آن سرو چو خواهد رفتن****قامت محتشم از غصه کمان خواهد شد

غزل شماره ۲۰۱: بی‌وفا یارا وفا و یاریت معلوم شد

بی‌وفا یارا وفا و یاریت معلوم شد****داشتی دست از دلم دلداریت معلوم شد
شد رقیبم خصم و گفتنی جانبت دارم نگاه****آخرم کشتی و جانب داریت معلوم شد
بر دلم پر جوری از کین نهان کردی ولی****آن چه پنهان بود از پر کاریت معلوم شد
گفتمت مستی ز جام حسن و خونم ریختی****آری آری زین عمل هشیاریت معلوم شد
در قمار عشق خود را می‌نمودی خوش حریف****خوش حریفی از حریف آزاریت معلوم شد
دوش می کردی دلا دعوی بیزاری یار****امشب ای معنی ز آه و زاریت معلوم شد
این که می گفتی پشیمانم ز قتل محتشم****از تاسف خوردن ناچاریت معلوم شد

غزل شماره ۲۰۲: هیچ میگویی اسیری داشتم حالش چه شد

هیچ میگویی اسیری داشتم حالش چه شد****خسته من نیمه جانی داشت احوالش چه شد
هیچ می‌پرسی که مرغی کز دیاری گاه گاه****می‌رسید و نامه‌ای می‌بود بربالش چه شد
هیچ کلک فکر میرانی بر این کان خسته را****جان نالان خود برآمد جسم چون نالش چه شد
در ضمیرت هیچ می گردد که پار افتاده‌ای****مرغ روحش گرد من می گشت امسالش چه شد
پیش چشمت هیچ می گردد که در دشت خیال****آهوی من بود مجنونی به دنبالش چه شد
پیش دستت چاکری استاده بد آخر ببین****مرگ افکندش ز پا غم کرد پامالش چه شد
ملک عیش محتشم یارب چرا شد سرنگون****گشت بختش واژگون اقبالش چه شد

غزل شماره ۲۰۳: هر خون که از درون ز دل مبتلا چکد

هر خون که از درون ز دل مبتلا چکد****جوشد ز سوز سینه و از چشم ما چکد
گردد چو آه صاعقه‌انگیز ما بلند****زان ابر فتنه تفرقه باد بلا چکد
از شیشهای چرخ به دور تو بی‌وفا****در جام عاشقان همه زهر جفا چکد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آتش ز گل گلاب چکد این چه ناز کیست****کز گرمی نگه ز تو آب حیا چکد
من با تو گرم عشق و دل خونچکان کباب****تا بی تو زین کباب چه خونابه‌ها چکد
باشد به قتل خلق اشارت چو زهر قهر****از گوشه‌های ابروی آن بی‌وفا چکد
اعجاز حسن بین که مسیحا دم مرا****از لعل آتشین همه آب بقا چکد
در عرض درد ریختن آبرو خطاست****گیرم ز ابردست طبیبان دوا چکد
مگشای لب به عرض تمنا چو محتشم****آب حیات اگر ز کف اغنیا چکد

غزل شماره ۲۰۴: دلا گذشت شب هجر و یار از سفر آمد

دلا گذشت شب هجر و یار از سفر آمد****ز خواب غم بگشا دیده کافتاب برآمد
شب فراق من سخت جان سوخته دل را****سهیل طلعت آن مه ستاره سحر آمد
فدای سنگ سبک خیز یار باد سر من****که بر سر من خاکی ز باد تیزتر آمد
تو ای بشیر بشارت ببر به قافلهٔ جان****که یوسف امل از چاه آرزو بدرآمد
چه داند آن که نسوزد ز انتظار که یار****چه مدتی سپری شد چه محنتی بسر آمد
نهال عشق که بود از سموم حادثه بی‌بر****هزار شکر که از آب چشم ما ببر آمد
تو خود ز سنگ نه‌ای ای محتشم چه حوصله بود این****که جان ز ذوق ندادی دمی که این خبر آمد

غزل شماره ۲۰۵: دلا نخل امل بنشان که باز آن سروناز آمد

دلا نخل امل بنشان که باز آن سروناز آمد****تو هم ای خان باز آ که عمر رفته باز آمد
گریزان شد فراق و هجر بی‌خم زد تو هم اکنون****روی افسرده کی کان مایهٔ سوز و گداز آمد
بزن بر بام چرخ ای بخت دیگر نوبت عشقم****که با حسن بلند آوازه باز آن سروناز آمد
دگر غوغای مرغانست در نخجیر گاه او****که آواز پر شهباز و بانگ طبل باز آمد
تو نیز ای دل که مالامال رازی مطمئن باشی****که آن جنبش‌نشین بحر بی‌آرام باز آمد
دگر ما و بهای خون خود کردن چو آب ارزان****که با سرمایهٔ ناز آن خریدار نیاز آمد
مخور غم محتشم من بعد کان غمخوار پیدا شد****مزن دیگر دم بیچارگی کان چاره ساز آمد

غزل شماره ۲۰۶: چو تیر غمزه افکندی به جان ناتوان آمد

چو تیر غمزه افکندی به جان ناتوان آمد****دگر زحمت مکش جانا که تیرت بر نشان آمد
سحرگه تر نشد در باغ کام غنچه از شبنم****که لعلت را تصور کرد و آتش در دهان آمد
نمازم کرد تلقین شیخ و آخر زان پشیمان شد****که ذکر قامت آن شوخ اول بر زبان آمد
هلاکم بی‌وصیت خواست تا کس نشنود نامش****ز رسوائی چو من زان رو به قتلم بی‌کمان آمد
رسید افکنده کاکل بر قفا طوری که پنداری****قیامت در پی سر آفت آخر زمان آمد
مه من طفل و من رسوا و این رسوائی دیگر****که هرجا مجمعی شد قصهٔ ما در میان آمد
همان بهتر که باشم محتشم در کنج تنهائی****که با هرکس دمی همدم شدم از من به جان آمد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۲۰۷: کمان ناز به زه نازنین سوار من آمد

کمان ناز به زه نازنین سوار من آمد****شکار دوست بت آدمی شکار من آمد
جهان دل و جان می‌رود به باد که دیگر****جهان بهم زده سلطان کامکار من آمد
چو افتاب که از ابر ناگهان بدر آید****سوار رخش برون رانده از غبار من آمد
شد آرمیده سوار سمند و آخر جولان****فکنده زلزله در جان بی‌قرار من آمد
سترده داد بلاکار زاریان بلا را****به لشگر عجبی وقت کارزار من آمد
ز پیش راه مرو محتشم که بهر عذابت****سر از خمار گران مست پر خمار من آمد

غزل شماره ۲۰۸: دم جاندان آن بت بر سرم با تیغ کین آمد

دم جاندان آن بت بر سرم با تیغ کین آمد****پس از عمری که آمد بر سر من این چنین آمد
ز قتلم شد پشیمان تا ز اندوهم برآرد جان****نه پنداری که رحمش بر من اندوهگین آمد
سخن‌چین عقده‌ای در کار ما افکنده پنداری****که باز آن بت گره بر ابرو و چین بر جبین آمد
ز دست مرگ خواهد یافت مرهم دردم آخر****ازو زخمی که بر دل از نگاه اولین آمد
سکون در خاک آدم کی گذارد عالم آشوبی****که هر جا پانهاد از ناز جنبش در زمین آمد
ز سیلب اجل هرگز نیامد بر بنای جان****شکستی کز هوای آن صنم در کار دین آمد
تو زین سان محتشم نومید چون هستی اگر ناگه****بشارت در رساند قاصدی کان نازنین آمد

غزل شماره ۲۰۹: گه رفتن آن پری رو بوداع ما نیامد

گه رفتن آن پری رو بوداع ما نیامد****شه حسن بود آری بدر گدا نیامد
چو شنیدم از رقیبان خبر عزیمت او****دلم آن چنان ز جا شد که دگر به جا نیامد
چو ز مهر دستانم به سر آمدند کس را****ز خراب حالی من به زبان دعا نیامد
خبر من پریشان ببر ای صبا به آن مه****پس از آن بگو که مسکین ز پیت چرا نیامد
ز قدم شکستگی بود و فتادگی که قاصد****به تو بی‌وفا فرستاد و خود از قفا نیامد
من خسته چون ز حیرت ندرم چو گل گریبان****که رسولی از تو سویم به جز از صبا نیامد
ز کجاشد آن صنم را سفر آرزو که هرگز****ز زمانه محتشم را به سر این بلا نیامد

غزل شماره ۲۱۰: زلفش مرا به کوشش خود می‌کشد به بند

زلفش مرا به کوشش خود می‌کشد به بند****گیسو به پشت گرمی آن گردن بلند
شمشیر قاطع اجل است آلت نجات****آنجا که گردن دل من مانده در کمند
صد اختراع می‌کند از جلوه‌های خاص****قد بلندش از حرکت کردن سمند
از اضطراب درد تو بر بستر هلاک****افتاده‌ام چنان که در آتش فتد سپند
من ناصبور و طبع تو بسیار ذیرانس****من ناتوان و عشق تو بسیار زوردمند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قارون نیم که از تو توانم خرید بوس****دشنام را که کرده‌ای ارزان بگو چند

غزل شماره ۲۱۱: یار بیدردی غیر و غم ما می‌داند

یار بیدردی غیر و غم ما می‌داند****می‌کند گرچه تغافل همه را می‌داند
آفتابیست که دارد ز دل ذره خبر****پادشاهیست که احوال گدا می‌داند
گر بسازم به جفا لیک چه سازم با این****که جفا می‌کند آن شوخ و وفا می‌داند
ای طبیب ار تو دوائی نکنی درد مرا****آن که این در به من داد دوا می‌داند
همه شب دست در آغوش خیالت دارم****کوری آن که مرا از تو جدا می‌داند
روز و شب مهر تو می‌ورزم و این راز نهان****کس ندانست به غیر از تو خدا می‌داند
محتشم کز ملک و حور و پری مستغنی است****خویشتن را سگ آن حور لقا می‌داند

غزل شماره ۲۱۲: ای گل به کس این خوبی بسیار نمی‌ماند

ای گل به کس این خوبی بسیار نمی‌ماند****دایم گل رعنایی بر بار نمی‌ماند
مگذار که نا اهلان چینند گل رویت****کز نار چو گل چینند جز خار نمی‌ماند
می گرچه کمست امشب گر یار شود ساقی****از مجلسیان یک تن هوشیار نمی‌ماند
که مه به تو می‌ماند خوئی که کنون داری****فرداست که در کویت دیار نمی‌ماند
ای دم به دم از چشمت آثار ستم پیدا****تا می‌نگری از ما آثار نمی‌ماند
بیمار تو را هر بار در تن نفسی می‌ماند****پاس نفسش میدار کاین یار نمی‌ماند
چون محتشم از وصفت خاموش نمی‌مانم****تا تیغ زبان من از کار نمی‌ماند

غزل شماره ۲۱۳: بهترین طاقی که زیر طاق گردون بسته‌اند

بهترین طاقی که زیر طاق گردون بسته‌اند****بر فراز منظر آن چشم میگون بسته‌اند
حیرتی دارم که بنایان شیرین کار صنع****بیستون طاق دو ابروی تو را چون بسته‌اند
از ازل تا حال گوئی نخل بندان قدت****کرده‌اند انگیز تا این نخل موزون بسته‌اند
جذبهٔ دل برده شیرین را به کوه بیستون****مردم ظاهر نگر تهمت به گلگون بسته‌اند
از سگان لیلیم حیران که در اطراف حی****با وجود آشنائی راه مجنون بسته‌اند
مژده مجنون را که امشب محرمان بر راحله****محمل لیلی به قصد سیر هامون بسته‌اند
کرده‌اند از وعدهٔ وصل آن دو لعل دلگشا****پرنمک در کار تا از زخم ما خون بسته‌اند
زیر این خون بسته مژگان مردم چشم ترم****از خس و خاشاک پل بر روی جیحون بسته‌اند
حاجیان خلوت دل با خیال او مرا****دردرون جا داده‌اند و در ز بیرون بسته‌اند
ترک خدمت چو نتوان کین بنده پرور خسروان****پای ما درپایهٔ چتر همایون بسته‌اند
تا ز محرومی به خوابش هم نبینم محتشم****خواب بر چشمم دو چشم او به افسون بسته‌اند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۲۱۴: یک جهان شوخی به یک عالم حیا آمیختند

یک جهان شوخی به یک عالم حیا آمیختند****کان دو رعنا نرگس از بستان حسن انگیختند
دست دعوی از کمان ابرویش کوتاه بود****زان جهت بردند و از طاق بلند آویختند
بود پنهان در یکتائی که در آخر زمان****بهر پیدا کردن آن خاک آدم بیختند
ریخت هرجا هندوی جانش به ره تخم فریب****از هوا مرغان قدسی بر سر هم ریختند
خلق را حسنش رهانید آن چنان از ما سوی****کز مه کنعان زلیخا مشربان بگریختند
بست چون پیمان به دلها عشق تو پیوند او****دیده پیوندان ز هم پیوندها بگسیختند
پیش از آن کز آب و خاک آدم آلاینده‌ست****عشق پاک او به خاک محتشم آمیختند

غزل شماره ۲۱۵: یک دلان خوش دلی از فتح سلطان یافتند

یک دلان خوش دلی از فتح سلطان یافتند****دشمنان سر باختند و دوستان جان یافتند
مژده را شد بال و پر پیدا که موران ضعیف****قوت عنقا ز تشریف سلیمان یافتند
رنج بیماران مرفوع الطمع را باد برد****کز مسیحا نسخهٔ پر فیض درمان یافتند
ز آفتاب فتنه گشتند ایمن از دوران که باز****خویش را در سایه دارای دوران یافتند
دست سلطان را قوی کردند ارباب دعا****فتنه را با ملک چون دست و گریبان یافتند
کرد بی زحمت در انگشت سلیمان دست غیب****در سواد ملک آن خاتم که دیوان یافتند
مرغ اقبالی که دیر از ناز می‌آمد فرود****آخر از نصرت تو را بر بام ایوان یافتند
بر زمین بارند آمین بس که اهل آسمان****محتشم را بهر این دولت دعا خوان یافتند

غزل شماره ۲۱۶: دی همایون خبری مژده دهانم دادند

دی همایون خبری مژده دهانم دادند****مژدهٔ پرسش دارای جهانم دادند
بر کران پای مسیح از در این کلبه هنوز****ملک صحبت ز کران تا به کرانم دادند
میشوم با همه پس ماندگی آخر حاجی****که به پیش آمدن کعبه نشانم دادند
رنج ویرانه نشینی چو تدارک طلبید****بهر عیش ابدی گنج روانم دادند
تا به یک بار سبک‌بار شود رنج خمار****ساقیان از شفقت رطل گرانم دادند
آن قدر شکر که بد ز اهل عبادت ممکن****بهر این طرفه عیادت به زبانم دادند
محتشم بهر من اندیشه‌ای از مرگ مدار****که به این مژده ازین ورطه امانم دادند

غزل شماره ۲۱۷: عاشقان نرد محبت چو به دلبر بازند

عاشقان نرد محبت چو به دلبر بازند****شرط عشق است که اول دل و دین دربازند
آن چه جان دو جهان افکند آسان بگرو****نرد شوخی است که خوبان سمنبر بازند
ز دیاری که ز یاد از همه می‌باید باخت****حکم ناز است که طایفه کمتر بازند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بر سر داد محبت که حسابی دگرست****بی‌حسابست که تا سر بود افسر بازند
نرد دعویست که چون عرصه شود تنگ آنجا****سروران افسر و بی‌پا و سران سر بازند
بندی شش جهتم فرد چو آن مهره نرد****کش جدا در عقب عقده ششدر بازند
هست در عشق قماری که حرج نیست در آن****گرچه بر روی مصلای پیامبر بازند
محتشم نرد ملاقات بتان باعشاق****هست خوش خاصه کز افراط مکرر بازند

غزل شماره ۲۱۸: حسن روزافزون او ترسم جهان برهم زند

حسن روزافزون او ترسم جهان برهم زند****فتنه‌ای گردد زمین و آسمان برهم زند
هرچه دوران در هم آرد از پی آزار خلق****در زمان آن فتنه آخر زمان برهم زند
فرد چون پیدا شود غارتگر عشقش ز دور****گرد او جمعیت صد کاروان برهم زند
اینک می‌رسد شورافکنی کز گرد راه****قلب دلها بر درد صفهای جان برهم زند
لعبتان صد جا کنند از حسن صد هنگامه گرم****چون رسد آن بت به یک لعبت نهان برهم زند
چون کند نازش کمان دلبری را چاشنی****قلب صد خیل از صدای آن کمان برهم زند
از دو لب خوش آن که من جویم به ایما بوسه‌ای****در قبول آهسته چشم آن دلستان برهم زند
کس چه می‌دانست کز طفلان اندک دان یکی****کشور دانائی صد نکته دان برهم زند
عقل کی می‌گفت کاید مهر پرور کودکی****چون برون از خانه چندین خانمان برهم زند
کی گمان می‌برد می کانشمع فانوس حجاب****چون ز عرفان دم زند صد دودمان برهم زند
صد ره اسباب ملاقات سگش از خون دل****محتشم گر در هم آرد پاسبان برهم زند

غزل شماره ۲۱۹: گر از جمال جهانتاب او نقاب کشند

گر از جمال جهانتاب او نقاب کشند****جهانیان قلم رد بر آفتاب کشند
برای نیم نگه سرخوشان خواب غرور****هزار منت از آن چشم نیم خواب کشند
اگر شوی نفسی با بهشتیان همدم****دگر ز همدمی حوریان عذاب کشند
برند راه به میزان حسن چون تو سوار****شوی به ناز و بتان حلقه رکاب کشند
ز طبع آب تحیر برون برد حرکت****ز صورت تو مثالی اگر بر آب کشند
غبار راه جنیبت کشان حسن تو را****بود دریغ که در چشم آفتاب کشند
سپار محتشم آخر زمام کشتی تن****به ساقیان که تو را در شط شراب کشند

غزل شماره ۲۲۰: بلا به من که ندارم غم بقا چکند

بلا به من که ندارم غم بقا چکند****کسی که دم ز فنا زد باو بلا چکند
نشانده بر سر من بهر قتل خلقی را****من ایستاده که آن شوخ بی‌وفا چکند
به قتل ما شده گرم و کشیده تیغ چو آب****میان آتش و آبیم تا خدا چکند
کشی به جورم و گوئی که خونبهای تو چیست****شهید خنجر تو با جان مبتلا چکند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به دست عشق تو دادم دل و نمی‌دانم****که داغ هجر تو با جان مبتلا چکند
چو آشنای تو شد دل ز من برید آری****تو را کسی که به دست آورد مرا چکند
دوای عشق تو صبر است و محتشم را نیست****تو خود بگو که به این درد بی دوا چکند

غزل شماره ۲۲۱: گر بر من آرمیده سمندش گذر کند

گر بر من آرمیده سمندش گذر کند****او صد هزار تندی ازین رهگذر کند
زان لعل اگر دهد همه دشنام آن نگار****صد بار از مضایقه خونم جگر کند
چشمش چو کار من به نخستین نگاه ساخت****نگذاشت غمزه‌اش که نگاه دگر کند
دی گرمیش به غیر نه از روی قهر بود****افروخت آتشی که مرا گرمتر کند
پیکان او ز سینه من می‌کشد طبیب****کو باده اجل که مرا بی خبر کند
آواره‌ای کجاست که در کوی عاشقی****با خاک ره نشیند و با ما به سر کند
گر جان کشی به کین ز تن محتشم برون****باور مکن که مهر تو از دل به در کند

غزل شماره ۲۲۲: آه از آن لحظه که مجلس به غضب در شکند

آه از آن لحظه که مجلس به غضب در شکند****دامن افشاند و می ریزد و ساغر شکند
می‌رود سرخوش و من بر سر آتش که چه وقت****مست باز آید و غوغا کند و درشکند
دست ز احباب ندارد چو کشد خنجز ناز****مگرش دست شود رنجه و خنجر شکند
سگ آن مست غرورم که نگه داند راه****شحنه را بر سر بازار اگر سر شکند
زده‌ام دوش به جرات در قصری کانجا****حاجب از جرم سجودی سر قیصر شکند
مو بر اندام شود راست مه یک شبه را****افتاب من اگر طرف کله برشکند
محتشم باده ده از خون منش کان خونخوار****نیست مستی که خمار از می دیگر شکند

غزل شماره ۲۲۳: چون باز خواهد کز طلب جوینده را دور افکند

چون باز خواهد کز طلب جوینده را دور افکند****از لن‌ترانی حسن هم آوازه در طور افکند
یارب چه با دلها کند محجوب خورشیدی که او****در پیکر کوه اضطراب از ذره‌ای نور افکند
چون بی خطر باشد کسی از شهسوار عشق وی****کو بر فرس ننهاده زین در عالمی شور افکند
بی شک رساند تیر خود آن گل رخ زرین کمال****گر در شب از یک روزه ره در دیدهٔ مور افکند
خوش بود گر از دل رسد حرف اناالحق بر زبان****غیرت به جرم کشف را ز آتش به منصور افکند
با ساقی ار نبود نهان کیفیت دیگر چه سان****آتش درین افسردگان از آب انگور افکند
بهر چه سر عشق را با بی‌بصر گوید کسی****بیهوده کس دارو چرا در دیده کور افکند
هرسو چراغی محتشم افروزد از رخسارها****یک شمع چون در انجمن پرتو به جمهور افکند

غزل شماره ۲۲۴: هر کسی چیزی به پای آن پسر می افکند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هر کسی چیزی به پای آن پسر می افکند***شاه ملک افسر گدای ملک سر می‌افکند
آفتاب از پرده پیش از صبح می‌آید برون***چون سحرگه باد از آن رخ پرده بر می‌افکند
سایه می‌افکند مرغی بر سر مجنون و من***وادی دارم که آنجا مرغ پر می‌افکند
چون گریزد از بلا عاشق که آن ابرو کمان***ناوک مژگان به دلها بی‌خبر می‌افکند
سایه از لطف تن پاکش نمی‌افتد به خاک***جامه چون آن نازنین پیکر ز بر می‌افکند
وه که هرچند آن مهم نزدیک می‌خواهد به لطف***بختم از بی‌طالعی ها دورتر می‌افکند
هرگه آن مه بر ذقن می‌افکند چوگان زلف***محتشم در پای او چون گوی سر می‌افکند

غزل شماره ۲۲۵: خدا اگر چه ز پاکان دعا قبول کند

خدا اگر چه ز پاکان دعا قبول کند***دعا کنم من و گویم خدا قبول کند
فشاند آن که ز ما آستین رد به دو کون***کجا نیاز من بینوا قبول کند
ز روی ساعد سلطان پریده شهبازی***چگونه طعمه ز دست گدا قبول کند
در خز این درد و دوا چه بگشایند***که غیر بی جگر آنجا دوا قبول کند
بلا و عافیت آیند اگر به معرض عرض***حریف عشق بلاشک بلا قبول کند
مکن قبول ز کس دعوی محبت پاک***که درد را بگذارد دوا قبول کند
اگر قبول کند مرد هر کجا دردیست***کسی که درد ندارد کجا قبول کند
فقیه قابل عفو و فقیر نا قابل***ازین میانه کرم تا که را قبول کند
شوم چو محتشم از مقبلان راه خدا***گرم به بندگی آن بی‌وفا قبول کند

غزل شماره ۲۲۶: چشمت چو شهر غمزه را آرایش مژگان کند

چشمت چو شهر غمزه را آرایش مژگان کند***صد رخنه زین آئین مرا در کشور ایمان کند
از کشتکان شهری پر و خلق از پی قاتل دوان***با نرگس فتان بگو تا غمزه را پنهان کند
اشک من از خواب سکون بیدار و مردم بی خبر***این سیل اگر آید چنین صدخانه را ویران کند
ماهی نهد دل بر خطر مرغ هوا یابد ضرر***آن دم که اشک و اه من در بحر و بر طوفان کند
گر مژده کشتن دهی زندانیان عشق را***صد یوسف از مصر طرب آهنگ این زندان کند
زین‌سان که من در عاشقی دارم حیات از درد او***میرم اگر عیسی دمی درد مرا درمان کند
گردد کمال حسن و عشق آن دم عیان بر منکران***کورا بهار خطر رسد ما را جنون طغیان کند
ای پرده‌دار از پیش او یک سو نشین بهر خدا***تا عرض حال خود گدا در حضرت سلطان کند
دشتی که سازد محتشم گرم از سموم آه خود***گر باد بر وی بگذرد صد خضر را بی‌جان کند

غزل شماره ۲۲۷: عاشق از حسرت دیدار تو آهی نکند

عاشق از حسرت دیدار تو آهی نکند***که درو غیر غنیمانه نگاهی نکند
آن چه با خرمن جانم بنگاهی کردی***برق هرچند بکوشد به گیاهی نکند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عشق تاراج گرت یک تنه با هر دو جهان****کرد کاری که به یک کلبه سپاهی نکند
شدم از سنگدلیهای تو خورسند به این****که کسی در دلت از وسوسه راهی نکند
منعم از ناله رسد پند دهی را که شود****هدف تیر نگاه تو و آهی نکند
من گرفتم گه نگه در تو گناهست ای بت****بنده این حوصله دارد که گناهی نکند
دیدم آن زلف و تغافل زدم آهم برخاست****نتوانست که تعظیم سیاهی نکند
آن چه با کوه شکیبم رخ تابان تو کرد****شعلهٔ آتش سوزنده به کاهی نکند
محتشم این همه از گریه نگردد رسوا****که تواند کند گاهی و گاهی نکند

غزل شماره ۲۲۸: عجب که دولت من بی‌بقائیی نکند

عجب که دولت من بی‌بقائیی نکند****بهانه جوی من از من جداییی نکند
ز دادخواه پرست آن گذر عجب کامروز****برون نیاید و تیغ آزماییی نکند
چه دلخوشی بودم زان مسیح دم که مرا****هلاک بیند و معجز نماییی نکند
برش ادا نکنم مدعای خود هرگز****که مدعی ز حسد بد اداییی نکند
زمان وصل حبیب از پی هلاک رقیب****خوش است عمر اگر بی وفائیی نکند
نشان دهم به سگش غایبانه مردم را****که با رقیب به سهو آشنائیی نکند
چنین که گشته ز می ذوق بخش ساقی دور****عجب که محتشم از وی گداییی نکند

غزل شماره ۲۲۹: لعل تو رد شکست من زمزمه بس نمی‌کند

لعل تو رد شکست من زمزمه بس نمی‌کند****آن چه تو دوست میکنی دشمن کس نمی‌کند
از سخن حریف سوز آن چه تو آتشین زبان****با من خسته میکنی شعله به خس نمی‌کند
راحله از درت روان کردم و این دل طپان****می‌کند امشب از فغان آن چه جرس نمی‌کند
از خم زلف بعد ازین جا منما به مرغ دل****مرغ قفس شکن دگر میل قفس نمی‌کند
مرغ دلی که می‌جهد خاصه ز دام حیله‌ای****دانه اگر ز در بود باز هوس نمی‌کند
محتشم از کمند شد خسته چنان که چون توئی****می‌رود از قفا و او روی به پس نمی‌کند

غزل شماره ۲۳۰: آخر ای پیمان گسل یاران به یاران این کنند

آخر ای پیمان گسل یاران به یاران این کنند****دوستان بی موجبی با دوستداران این کنند
در ره رخشت فتادم خاک من دادی به باد****شهسواران در روش با خاکساران این کنند
مرهم از تیر تو جستم زخم بیدادم زدی****دلنوازان جان من با دل فکاران این کنند
خواستم تسکین سپند آتشت کردی مرا****ای قرار جان و دل با بی قراران این کنند
رو به شهر وصل کردم تا عدم راندی مرا****آخر ایمه با غریبان شهریاران این کنند
من غمت خوردم تو بر رغمم شدی غمخوار غیر****با حریفان غم خود غمگساران این کنند
محتشم در جان سپاری بود و خونش ریختی****ای هزارت جان فدا با جان سپاران این کنند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۲۳۱: آسودگان چو نشئه درد آرزو کنند

آسودگان چو نشئه درد آرزو کنند****آیند و خاک کشتهٔ تیغ تو بو کنند
یک دم اگر ستم نکنی میرم از الم****بیچاره آن کسان که به لطف تو خو کنند
ای دل رسی چه بر در بیت‌الحرام وصل****کاری مکن که بر رخ ما در فرو کنند
کو صبر با دو چشم نظر باز خویش را****تگزارم از حسد که نگاهی درو کنند
ساقی مزن به زهد فروشان صلای می****زین قوم بدنماست که کاری نکو کنند
از روی زاهدان نرود گرد تیرگی****صد بار اگر به چشمه کوثر وضو کنند
پویندگان خلد برین را خبر کنید****تا همچو محتشم به خرابات رو کنند

غزل شماره ۲۳۲: دل وجان و سرو تن گر به فدای تو شوند

دل وجان و سرو تن گر به فدای تو شوند****به که نابود به شمشیر جفای تو شوند
همه جای تو چه رخسار تو واقع شده‌اند****سیر واقع ز تماشای کجای تو شوند
خوش ادا میکنی ای شوخ اداهای مرا****خوش ادایان همه قربان ادای تو شوند
هم بر آن ساده‌دلان خنده سزد هم گریه****که اسیر تو به امید وفای تو شوند
داری آن حوصله کز جان روی گر به نیاز****پادشاهان جهان جمله گدای تو شوند
دیده نمناک نگردانی اگر تشنه لبان****همه در دشت هوش کشته برای تو شوند
محتشم وای بر آن قوم که بر بستر ناز****در دل شب هدف تیر دعای تو شوند

غزل شماره ۲۳۳: رندان که نقد جان به می ناب می‌دهند

رندان که نقد جان به می ناب می‌دهند****باغ حیات را به قدح آب می‌دهند
عشق تو بسته خوابم و چشمانت از فریب****دل را نوید وصل تو در خواب می‌دهند
بازی دهندگان وصال محال تو****ما را نشان به گوهر نایاب می‌دهند
فیضی که آتشین دم عیسی به مرده داد****در دیر ساقیان به می ناب می‌دهند
داری دوزخ که روز و شب از حسن بی‌زوال****پرتو به مهر و نور به مهتاب می‌دهند
من دل ز تودهٔ ته گلخن نمی‌کنم****جایم اگر به بستر سنجاب می‌دهند
مهر آزماست زهر وفا محتشم از آن****شیرین لبان مدام با حباب می‌دهند

غزل شماره ۲۳۴: ملامت گو که گاهی همچو ماه از روزنت بیند

ملامت گو که گاهی همچو ماه از روزنت بیند****بیاید کاشکی در روزن چشم منت بیند
سمن را رعشه درتابد که از باد سحرگاهی****براندام چو گل لرزیدن پیراهنت بیند
در آغوش خیالت جذبه‌ای می‌خواهد این مخمور****که چون آید به خود دست خود اندر گردنت بیند
به میزان نظر سنجد گرانیهای حسنت را****کسی کاندر خرام آرام چابک توسنت بیند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شناسای عیار قلب شاهی ای شهنشه کو****که توسن راندن و شاهانه ترکش بستنت بیند
تو آن شمعی که در هر محفلی کافروزدت دوران****ز آه حاضران صد شعله در پیرامنت بیند
رود بر باد گر کشت حیات محتشم زان مه****که گرد خوشه چینت را به گرد خرمنت بیند

غزل شماره ۲۳۵: دیشب که بر لبت لب جام شراب بود

دیشب که بر لبت لب جام شراب بود****بر آتش حسد دل عاشق کباب بود
در انتظار این که تو ساقی شوی مگر****جان قدح طپان و دل شیشه آب بود
من مضطرب بر آتش غیرت که دم به دم****می پرده سوز خلوتیان حجاب بود
بیدار بود دیده کید رقیب لیک****از عصمت تو چشم حوادث به خواب بود
پاست فرشته داشت که در مجلسی چنان****بودی تو مست و عاشق مسکین خراب بود
میسوختی چو ز آتش می پرده‌های شرم****آن کایستاده به رویت نقاب بود
ننهاد کس پیاله ز کف غیر محتشم****کز مشرب تو در قدحش خون ناب بود

غزل شماره ۲۳۶: امشب که چشم مست تو در مهد خواب بود

امشب که چشم مست تو در مهد خواب بود****مهد زمین ز گریه من غرق آب بود
دیوانه‌ای که غاشیه داری به کس نداد****تا پای شهسوار بلا در رکاب بود
دی کامد آفتاب و خریدار شد تو را****با مشتری مقابله آفتاب بود
در نامه عمل ملک از آدمی کشان****گر می‌نوشت جرم تو را بی حساب بود
از جنبش نسیم زد آتش به خرمنم****آن روی آتشین که به زیر نقاب بود
تنها گذشت و یکقدم از پی نرفتمش****پایم ز بس که در وحل اضطراب بود
بر خاک محتشم به تواضع گذر که او****روزی بر آستان تو عالیجناب بود

غزل شماره ۲۳۷: دی صبح دم که عارض او بی‌نقاب بود

دی صبح دم که عارض او بی‌نقاب بود****چیزی که در حساب نبود آفتاب بود
صد عشوه کرد لیک مرا زان میانه کشت****نازی که در میانه لطف و عتاب بود
از دام غیر جسته ز پر کارئی که داشت****می‌آمد آرمیده و در اضطراب بود
در انتظار دردم بسمل شدم هلاک****با آن که در هلاک من او را شتاب بود
تا در اسیر خانه آن زلف بود غیر****من در شکنجه بودم و او در عذاب بود
در صد کتاب یک سخن از سر عشق نیست****گفتیم یک سخن که در آن صد کتاب بود
امشب کسی نماند که لطفی ندید ازو****جز محتشم که دیده بختش به خواب بود

غزل شماره ۲۳۸: همنشین امشب اگر آن بت چنین خواهد بود

همنشین امشب اگر آن بت چنین خواهد بود****کنج ویرانه ما شاه نشین خواهد بود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

زهره در مجلس ما سجده ز مه خواهد خواست****میر مجلس اگر آن زهره جبین خواهد بود
آتش از غیرت این خانه به خود خواهد زد****هر پری خانه که در روی زمین خواهد بود
ای که آگه نه‌ای از آمدن آن بت مست****ساعتی باش که صحبت به ازین خواهد بود
پیش آن بت که سراپردهٔ جان منزل اوست****کمترین پیشکش ما دل و دین خواهد بود
از بهشتی صفتی غمکدهٔ ما امشب****با سراپردهٔ فردوس قرین خواهد بود
محتشم محفل ما امشب از آن غیرت حور****من برآنم که به از خلد برین خواهد بود

غزل شماره ۲۳۹: دوش چشمم هم به خواب از فکر و هم بیدار بود

دوش چشمم هم به خواب از فکر و هم بیدار بود****در میان خواب و بیداری دلم با یار بود
گرچه بود از هر دو جانب بر دهن مهر سکوت****ناز او را با نیاز من سخن بسیار بود
کار من دامن گرفتن کار او دامن کشی****آن چه بر من می‌نمود آسان باو دشوار بود
هرچه در دل داشتم او را به خاطر می‌گذشت****بی‌نیاز از گفتن و مستغنی از اظهار بود
گرچه بود آن شمع شب تا روز در فانوس چشم****پردهٔ شرم از دو جانب مانع دیدار بود
آن چه آمد بر زبان با آن که حرفی بود و بس****معنی یک دفتر و مضمون صد طومار بود
من به میل خاطر خود محتشم تا روز حشر****ترک آن صحبت نمی‌کردم ولی ناچار بود

غزل شماره ۲۴۰: گنج وصل او به چون من بی‌وفائی حیف بود

گنج وصل او به چون من بی‌وفائی حیف بود****همچو او شاهی به همچون من گدائی حیف بود
یاری آن نازنین کش بت پرستیدن سزاست****با چو من ناکس پرستی ناسزائی حیف بود
آشنائی‌های او کز الفت جان خوشتر است****با چو من بد الفتی نا آشنائی حیف بود
عهد مهر و شرط یاری کز وفا کرد آن نگار****با چو من بدعهد شرط و بی‌وفائی حیف بود
راست قولیهای او در ماجراهای نهان****با چو من کج بحث و کافر ماجرائی حیف بود
چون ز من جز بیوفائی سر نزد نسبت باو****بر سرم میزد اگر سنگ جفائی حیف بود
قصه کوته محتشم با چون تو کج خلق آدمی****آن چنان طوبی قدی حورا لقائی حیف بود

غزل شماره ۲۴۱: مهی که شمع رخش نور دیدهٔ من بود

مهی که شمع رخش نور دیدهٔ من بود****ز دیده رفت و مرا سوخت این چه رفتن بود
مرا کشنده‌ترین ورطهٔ محل وداع****سرشگ رانی آن سر پاکدامن بود
فکند چشم حسودم جدا ز دوست چه دوست****یکی که مایهٔ رشگ هزار دشمن بود
کشید روز به شامم چه شام آن که درو****ستارهٔ سحر روز مرگ روشن بود
وزید باد فراقی چه باد آنکه ز دهر****برندهٔ من بر باد رفته خرمن بود
رسید سیل فنائی چه سیل آن که رهش****به مامن من مجنون دشت مسکن بود
برآمد ابر بلائی چه ابر آن که نخست****ترشحش ز برای خرابی من بود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چو یار گرم سفر شد اگرچه شمع صفت****به باد می‌شد ازو هر سری که بر تن بود
بسوخت محتشم اول که از سپاه فراق****ستیزه یزک اندروی آتش افکن بود

غزل شماره ۲۴۲: دردا که وصل یار به جز یک نفس نبود

دردا که وصل یار به جز یک نفس نبود****یک جرعه از وصال چشیدیم و بس نبود
شد درد دل فزون که به عیسی دمی چنان****دل خسته‌ای چنین دو نفس هم نفس نبود
بختم ز وصل یک دمه آن مرهمی که ساخت****تسکین ده جراحت چندین هوس نبود
ظل همای وصل که گسترده شد مرا****بر سر به قدر سایهٔ بال مگس نبود
بردی مرا به نقش وفا نقد جان ز دست****این دستبرد جان کسی حد کس نبود
در گرمی وصال تمامم بسوختی****این نیم لطف از تو مرا ملتمس نبود
گر پشت دست خویش گزد محتشم سزد****جز یک دمش به وصل تو چون دسترس نبود

غزل شماره ۲۴۳: گر شود پامال هجر این تن همان گیرم نبود

گر شود پامال هجر این تن همان گیرم نبود****ور رود دل نیز یک دشمن همان گیرم نبود
گر دلم در سینه سوزان نباشد گو مباش****اخگری در گوشهٔ گلخن همان گیرم نبود
ز آفتاب هجر مغز استخوانم گو بریز****در چراغ مرده این روغن همان نگیرم نبود
ملک جانی کز خرابیها نمی‌ارزد به هیچ****گر فراق از من بگیرد من همان گیرم نبود
دیده گر خواهد شدن از گریه ویران کو بشو****در دل تاریک این روزن همان گیرم نبود
ناله از ضعف تنم گر برنیاید گو میا****در سرای سینه این شیون همان گیرم نبود
چون به تحریک تو می‌رانند ازین گلشن مرا****جا کنم در گلخن این گلشن هما نگیرم نبود
بود نافرمان دلی با من همان گیرم نزیست****بود بی سامان سری بر تن همان گیرم نبود
گفتم از عشقت به زاری محتشم دامن کیشد****گفت یک رسوای تر دامن همان گیرم نبود

غزل شماره ۲۴۴: دی به شیرین عشوه هر دم سوی من دیدن چه بود

دی به شیرین عشوه هر دم سوی من دیدن چه بود****وز پی آن زهر از ابرو چکانیدن چه بود
گر نبودی بر سر آتش ز اعراض نهان****همچو موی خویشتن بر خویش پیچیدن چه بود
گربدی از من نمی‌گفتند خاصان پیش تو****تیر تیز اندر حکایت سوی چه بود
ور نبودی بر سر آزار من در انجمن****حرف جرمم یک سر از بدخواه پرسیدن چه بود
گر به دل با من نبودی بذر طعنم غیر را****منع کردن وز قفا چشمک رسانیدن چه بود
بزم خاصی گر نهان از من نمی‌آراستی****بی محل اسباب عیش از بزم برچیدن چه بود
گر نبودت در کمان تیر غضب مخصوص من****چین برد ابرو در رخ اغیار خندیدن چه بود
دی به بزم از غیر آن احوال پرسیدن نداشت****من چو واقف گشتم آن خاموش گردیدن چه بود
محتشم را گر نمی‌دانستی از نامحرمان****پش غیر از وی جمال راز پوشیدن چه بود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۲۴۵: دی ز شوخی بر من آن توسن دوانیدن چه بود

دی ز شوخی بر من آن توسن دوانیدن چه بود****نارسیده بر سر من باز گردیدن چه بود
تشنه‌ای را کز تمنا عاقبت میسوختی****آب از بازیچه‌اش بر لب رسانیدن چه بود
خسته‌ای را کز جفا می‌کردی آخر قصد جان****در علاجش اول آن مقدار کوشیدن چه بود
گر دلت نشکفته بود از گریه پردرد من****سر فرو بردن چو گل در جیب و خندیدن چه بود
گرنه مرگ من به کام دشمنان می‌خواستی****بهر قتلم با رقیب آن مصلحت دیدن چه بود
ور نبودت ننگ و عار از کشتن من بعد قتل****آن تاسف خوردن و انگشت خائیدن چه بود
محتشم ای گشته در عالم بدین داری علم****بعد چندین ساله زهد این بت پرستیدن چه بود

غزل شماره ۲۴۶: یک دم ای سرو ز غمهای تو آزاد که بود

یک دم ای سرو ز غمهای تو آزاد که بود****یک شب ای ماه ز بیداد تو بیداد که بود
مردم از ذوق چودی تیغ کشیدی بر من****کامشب از درد درین کوی به فریاد که بود
دور از بزم تو ماندم که ز می‌شستم دست****ورنه آن کس که مرا توبه ز می داد که بود
تا به خاک رهم از کینه برابر کردی****آن که پا بر سرم از دست تو ننهاد که بود
بخت دور از تو چه می‌کرد به خواب اجلم****آن که ننمود درین واقعه ارشاد که بود
چون به ناشادی مردم ز تو شادان بودم****آن که ناشادی من دید و نشد شاد که بود
چون تو ماهی که نترسید ز آه من و داد****خرمن محتشم دلشده برباد که بود

غزل شماره ۲۴۷: جز من آن کس که به وصل تو نشد شاد که بود

جز من آن کس که به وصل تو نشد شاد که بود****آن که صد مشکلش از زلف تو نگشاد که بود
غیر من کز تو به پابوس سگان خورسندم****آن که روئی به کف پای تو ننهاد که بود
جز دل من که فلک بسته به رو راه نشاط****آن که بر وی دری از وصل تو نگشاد که بود
بعد حرمان من نامه سیاه آن که به تو****برگ سبزی و پیامی نفرستاد که بود
تا بریدی ز من ای گنج مراد آنکه نساخت****دل ویران به ملاقات تو آباد که بود
جز من تنگ دل ای خسرو شیرین دهنان****عمرها از تو به جان کندن فرهاد که بود
جز تو در ملک دل محتشم ای شوخ بلا****آن که داد ستم و جور و جفا داد که بود

غزل شماره ۲۴۸: در شکار امروز صید آهوان او که بود

در شکار امروز صید آهوان او که بود****وانکه تیر غمزه می‌خورد از کمان او که بود
مردمی با مردم آهو شکار او که کرد****جان فشان پیش خدنگ جانستان او که بود
از هواداران نگهبان سپاه او که گشت****وز وفاداران نگهدار سگان او که بود
تیر مژگان در کمان ابروان چون می‌نهاد****در میان جان هدف ساز نشان او که بود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کشتکان چو بسته فتراک خوبان می‌شدند***زان میان دلبسته موی میان او که بود
شب که از جولان عنان برتافت همچون آفتاب***در رکاب او که رفت و همعنان او که بود
محتشم چون از سگان افتاد امشب جدا***آن که در افغان نیامد از فغان او که بود

غزل شماره ۲۴۹: بر هر دلی که بند نهاد از نگاه خود

بر هر دلی که بند نهاد از نگاه خود***بردش به بند خانه زلف سیاه خود
از راه نارسیده شهنشاه عشق او***عالم به باد داده ز گرد سپاه خود
گردید عام نشاء عشق آن چنانکه یافت***آثار آن چرنده در آب و گیاه خود
زان همنشین ستاره که می‌تابد از زمین***شرمنده است چرخ ز خورشید و ماه خود
زان شد بلند آتش رسوائیم که دوش***نوعی ندیدمش که کنم ضبط آه خود
یک شهر شد به باد دو روزی خدای را***خالی کن از نظار گیان جلوه‌گاه خود
خوش آن که خود بکشتم آئینی و بعد قتل***نسبت کنی به مدعی من گناه خود
ذوق مرا پیاپی اگر از جفای خویش***هم خود شوی ز جانب من عذرخواه خود
خواهی که دامنت رهد از چنگ محتشم***بردار زود خار وجودش ز راه خود

غزل شماره ۲۵۰: سیه چشمی که شادم داشت گاهی از نگاه خود

سیه چشمی که شادم داشت گاهی از نگاه خود***فغان کز چشم او آخر فتادم از گناه خود
نمی‌دانم چرا برداشت از من سایه رحمت***سهی سروی که دارد عالمی را رد پناه خود
کشد شمشیر و گوید سر مکش از من معاذالله***گدائی را چه حد سرکشی با پادشاه خود
میندیش از جزا هرچند فاشم کشته‌ای ای مه***که من خود هم اگر باشم نخواهم شد گواه خود
شب عید است و مه در ابر و مه جویندگان در غم***تو خود بر طرف با می برشکن طرف کلاه خود
به جرمی کاش پیشش متهم گردم که هر ساعت***به دست و پایش افتم معذرت خواه از گناه خود
چو من از دولت قرب ارچه دوری محتشم میرو***به این امید گاهی بر در امید گاه خود

غزل شماره ۲۵۱: ز بس که نور ز حسن تو در جهان بدود

ز بس که نور ز حسن تو در جهان بدود***هزار پیک نظر در قفای آن بدود
به غیرتم ز نگاه کشیده تو که دید***خدنگ نیمکشی کاندر استخوان بدود
خدنگ ناز تو تیریست کز کمان غرور***نجسته تا پروسوفار در نشان بدود
من و تغافل چشمی که سردهد چو نگاه***ز تیزی مژه در ریشه‌های جان بدود
ز تاب رفتن محمل مقیم هامون را***نه پای آن که ز دنبال کاروان بدود
فتاده نقد دلی در میان صد دل بر***به عشوه گوی که بردارد از میان بدود
ز بیم خشگ بماند اگر دود صد بار***شکایت از ته دل تا سر زبان بدود
ز برق آه من امشب ستاره نزدیکست***که آب گردد و بر روی آسمان بدود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دعای دیر اثر پیک آه می‌طلبد****که در رکاب سرشگ سبک عنان بدود
سمند ناز چو رانی گذر به محتشم آر****که در رکاب به این پای ناروان بدود

غزل شماره ۲۵۲: اول منزل عشقست بیابان فنا

اول منزل عشقست بیابان فنا****عاشقی کو که درین ره دو سه منزل برود
رفتن ناقه گهی جانب مجنون نیکوست****که به تحریک نشینندهٔ محمل برود
عقل را بر لب آن چاه ذقن پا لغزد****دل به آن ناحیه جهلست که عاقل برود
دارد آن غمزه کمانی که به چشم نگران****ناوکی سردهد آهسته که تا دل برود
دارم از خوف و رجا کشتی سر گردانی****که نه در ورطه بماند نه به ساحل برود
عشق چون کهنه شود محو نگردد به فراق****نخل از جا نرود ریشه چو در گل برود
ابر رحمت چو ترشح کند امید کزان****رقم قتل من از نامهٔ قاتل برود
دیر پروای کسی بشنو و تاخیر مکن****تا به آن مرتبه تاخیر به ساحل برود
گر کنی قصد قتالی و نیالائی تیغ****خون ز بسمل گه صد ناشده بسمل برود
محتشم لال شود طوطی طبعم می‌گفت****اگر آن آینه رویم ز مقابل برود

غزل شماره ۲۵۳: دست به دست همچو گل آن بت مست می‌رود

دست به دست همچو گل آن بت مست می‌رود****گر ز پیش نمی‌روم کار ز دست می‌رود
من به رهش چو بی‌دلان رفته ز دست و آن پری****دست به دوش دیگران سر خوش و مست می‌رود
دل به اراده می‌دهد جان به کمند زلف او****ماهی خون گرفته خود جانب شست می‌رود
من به خیال قامتت می‌روم از جهان برون****شیخ به فکر طوبی از همت پست می‌رود
بار چو بستم از درت مانع رفتنم مشو****زان که مسافر از وطن بار چو بست می‌رود
خانه‌پرست از ریا رفت و به کعبه کرد جا****کعبهٔ ماست هر کجا باده‌پرست می‌رود
گیسوی حور اگر بود دام فسون ز قید آن****مرغ که جست می‌پرد صید که رست میرود
کلک زبان محتشم در صفت تو ای صنم****هر سخنی که زد رقم دست به دست می‌رود

غزل شماره ۲۵۴: آن که اشگم از پیش منزل به منزل می‌رود

آن که اشگم از پیش منزل به منزل می‌رود****وه که با من وعده می‌فرمود و با دل می‌رود
اشگم از بی دست و پائی در پی این دل شکار****بر زمین غلطان چو مرغ نیم به سمل می‌رود
حال مستعجل وصالی چون بود کاندر وداع****تا گشاید چشم تر بیند که محمل می‌رود
با وجود آن که ضبط گریه خود می‌کنم****ناقه‌اش از اشک من تا سینه در گل می‌رود
نوگلی کازارش از جنبیدن باد صباست****آه کز آه من آزرده غافل می‌رود
محتشم بهر نگاه آخرین در زیر تیغ****می‌کند عجزی که خون از چشم قاتل می‌رود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۲۵۵: باز ما را جان به استقبال جانان می‌رود

باز ما را جان به استقبال جانان می‌رود****تن به جا می‌ماند و دل همره جان می‌رود
باز جیبی چاک خواهم زد که دستم هر زمان****بی‌خود از وسواس دل سوی گریبان می‌رود
باز خواهم در خروش آمد که وقت حرف صوت****بر زبان نطقم اول آه و افغان می‌رود
باز خواهم غوطه زد در خون که از بحر درون****سوی چشمم ابر خون باری شتابان می‌رود
باز دست از دیده خواهم شست گز عیب کسان****می‌کند ایما که آن یوسف ز کنعان می‌رود
باز محکم می‌شود با درد پیمان دلم****کاینچنین بردم گمان کان سست پیمان می‌رود
باز لازم شد وداع جان که هردم هاتفی****با دلم آهسته می‌گوید که جانان می‌رود
باز درخواب پریشان دیدنم شب تا به روز****چون نباشم کز کف آن زلف پریشان می‌رود
محتشم در عشق رفت آن صبر و سامانی که بود****بخت اکنون از من بی‌صبر و سامان می‌رود

غزل شماره ۲۵۶: آن مه که صورتش ز مقابل نمی‌رود

آن مه که صورتش ز مقابل نمی‌رود****از دیده گرچه می‌رود از دل نمی‌رود
زور کمند جذبه من بین که ناقه‌اش****بسیار دست و پا زد و محمل نمی‌رود
حاضر کنید توسن او کز سرشک من****ره پر گلست و ناقه درین گل نمی‌رود
طور من آن یگانه نمی‌آورد به یاد****تا با رفیق تو دو سه منزل نمی‌رود
مجنون صفت رمیده ز شهرم دل آنچنان****کش می‌کشند اگر به سلاسل نمی‌رود
تیغ اجل سزاست تن کاهل مرا****کاندر قفای آن بت قاتل نمی‌رود
در بحر عشق محتشم از جان طمع ببر****کاین زورق شکسته به ساحل نمی‌رود

غزل شماره ۲۵۷: از بادهٔ لاله تو چو در ژاله میرود

از بادهٔ لاله تو چو در ژاله میرود****خون قطره قطره در جگر لاله میرود
چشم تو هندوئیست که پنداری از خطا****صد ترک تند خوش به دنباله میرود
از خشگ سال ناز جهان میشود خلاص****سال دگر که ماه تو در هاله میرود
زین بادهٔ دو ساله که می‌آورند باز****ناموس زهد زاهد صد ساله میرود
از شکر نی قلمم هردم از عراق****صد کاروان قند به بنگاله میرود
زیبا عروس جمله اندیشه‌ام به کار****بی‌مشتری فریبی دلاله میرود
شب محتشم چو می‌کند آهنگ نوحه ساز****تا روز از زمین به فلک ناله میرود

غزل شماره ۲۵۸: اگر شراب خوری صد جگر کباب شود

اگر شراب خوری صد جگر کباب شود****وگر تو مست شوی عالمی خراب شود
ز دیده گر ننهد سر به جیب سیل سرشگ****ز سوز آتش دل سینه‌ام کباب شود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ز جیب پیرهنت هر صباح خیزد نور****چنان که دست و گریبان بفتاب شود
نکوست رشته زرین مهر و هاله ماه****که این سگان تو را طوق و آن طناب شود
اگر به عارض خوی کرده از چمن گذری****سمن ز شرم عرق ریزد و گل آب شود
ز روی تست فروغ جهان مباد آن روز****که افتاب جمال تو در نقاب شود

غزل شماره ۲۵۹: پیش او نیک و بد عاشق اگر ظاهر شود

پیش او نیک و بد عاشق اگر ظاهر شود****مدت هجر من و وصل رقیب آخر شود
بوده ذاتی هم که چون یابد مجال گفتگوی****یک حدیثی موجب آزار صد خاطر شود
ذره‌ای قدرت ندارد خصم و می آزاردم****وای گر مثل تو برآزار من قادر شود
هرچه از ما گفت در غیبت رقیب روسیه****خود بر او خواهد شدن اکنون اگر حاضر شود
نی حدیثی میکنی باور نه سوگندی قبول****جای آن دارد که از دستت کسی کافر شود
صد زبان گر با شدم چون بید گویم شکر تو****بند بندم کن خلاف آن اگر ظاهر شود
محتشم پیشش بافسون غیر جای خود گرفت****لیک کار من نخواهد کرد اگر ساحر شود

غزل شماره ۲۶۰: چو کار به رغم از امید وصل تنگ شود

چو کار به رغم از امید وصل تنگ شود****سرور در دل عاشق گران درنگ شود
چو سنگ تفرقه بخت افکند به راه وصال****سمند سعی در آن سنگلاخ لنگ شود
خوش آن که بر سر صیدی ز پیش دستیها****میان غمزه و ناز تو طرح جنگ شود
هزار خانه توان در ره فراغت ساخت****چو عشق خانه برانداز نام و ننگ شود
رقیب ازو طلبد کام و من به این سرگرم****که دانم از دم افسرده موم سنگ شود
هوای غیر تصرف کند چو در معشوق****عذار شاهد عصمت شکسته رنگ شود
ز اشگ محتشم آن دوست در خطر که مدام****زنم بر آینه جوهر به دل به زنگ شود

غزل شماره ۲۶۱: چشمم چو روز واقعه در خواب می‌شود

چشمم چو روز واقعه در خواب می‌شود****کین من از دل تو عنان تاب می‌شود
گفتی که آتشت بنشانم به آب تیغ****تا تیغ میکشی دل من آب می‌شود
در مجلسی که باده باغیار می‌دهی****خون جگر حواله احباب می‌شود
از روی سیمگون چو سحر پرده می‌کشی****مه بر فلک ز شرم تو سیماب می‌شود
در طاعت از تواضعت اندیشه جواب****جنبش فکن در ابروی محراب می‌شود
آن وعده دروغ تو هم گه گهی نکوست****کارام بخش عاشق بی‌تاب می‌شود
از بخت تیره هرچه طلب کرد محتشم****چون کیمیای وصل تو نایاب می‌شود

غزل شماره ۲۶۲: حسن را گر ناز او کالای دکان می‌شود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حسن را گر ناز او کالای دکان می‌شود****زود نرخ جان درین بازار ارزان می‌شود
طبع آلایش گزینی کادم بیچاره داشت****جبرئیل از پرتوش آلوده دامان می‌شود
صبر بی‌حاصل که جز عشق و مشقت هیچ نیست****یک هنر دارد کزو جان دادن آسان می‌شود
شد سرای دل خراب و یافت قصر جان شکست****این زمان خود رخنه در بنیاد ایمان می‌شود
سینه چاکانرا چه نسبت با کسی کز نازکی****نیم چاکی گاه گاهش در گریبان می‌شود
می‌شود صیاد پنهان می‌کند آن گاه صید****می‌کند آن ماه صید آن گاه پنهان می‌شود
ور خورد در ظلمت از دست کسی آب حیات****پس بداند کان منم بی شک پشیمان می‌شود
گفتمش بر قتل فرمان کن از دردم به جان****خنده زد کاین خود نخواهد شد ولی آن می‌شود
محتشم یا گریه را رخصت مده یا صبر کن****تا منادی در دهم کامروز طوفان می‌شود

غزل شماره ۲۶۳: رهی دارم که از دوری به پایان دیر می‌آید

رهی دارم که از دوری به پایان دیر می‌آید****سری کز بی سرانجامی به سامان دیر می‌آید
به پیراهن دریدن تا به دامان می‌رود دستم****ز ضعفم چاک پیراهن به دامان دیر می‌آید
صبا جنبید و میدان رفته شد یارب چرا این سان****به جولان آن سوار گرم جولان دیر می‌آید
دل و جان از حسد در آتش انداز انتظار او****سپه جمعست میدان گرم و سلطان دیر می‌آید
از آن سو صد بشارتها فغان دادند زین جانب****به استقبال جانهم رفت و جانان دیر می‌آید
دلم بهر نگاه آخرین هم می‌تپد آخر****که شد پیمانه پر آن سست پیمان دیر می‌آید
طبیب محتشم را نیست در عالم جز این عیبی****که بر بالین بیماران هجران دیر می‌آید

غزل شماره ۲۶۴: صبا از کشور آن پاکدامان دیر می‌آید

صبا از کشور آن پاکدامان دیر می‌آید****ز یوسف بوی پیراهن به کنعان دیر می‌آید
سواری تند در جولان و شوری نیست در میدان****چرا آن شهسوار افکن به میدان دیر می‌آید
مگر از سیل اشگم پای قاصد در گلست آنجا****که سخت این بار از آن راه بیابان دیر می‌آید
همانا باد هم خوش کرده منزلگاه جانان را****که بر بالین این بیمار گریان دیر می‌آید
تو را انگشت همدم کافت جان تو زود آمد****مرا این می‌کشد کان آفت جان دیر می‌آید
برای میهمانی می‌کنم دل را کباب اما****دلم بسیار می‌سوزد که مهمان دیر می‌آید
تو داری محتشم ز آشوب دوران کلفتی منهم****دلی پر غصه کان آشوب دوران دیر می‌آید

غزل شماره ۲۶۵: به گوشم مژده وصل از در و دیوار می‌آید

به گوشم مژده وصل از در و دیوار می‌آید****دلم هم میتپد الله امشب یار می‌آید
سپند آتش شوقم که هردم هاتفی دیگر****بگوشم می‌زند کان آتشین رخسار می‌آید
بسوی در ز شوق افتان و خیزان میروم هر دم****تصور می‌کنم کان سرو خوش رفتار می‌آید
عبیر افشان نسیمی کاینچنین مدهوشم از بویش****ز عطرستان آن گیسوی عنبربار می‌آید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چو دایم از دو جانب می‌کند تیز آتش غیرت****اگر می‌آید امشب جزم با اغیار می‌آید
مدام از انتظار وعدهٔ او مضطرب بودم****ولی هرگز نبود این اضطراب این بار می‌آید
بفهمانم به دشمن چون ببرم پایش از بزمت****که از بی‌دست و پائی این قدرها کار می‌آید
چو نبود عشق عاشق سرسر هر چند لیلی را****سر مجنون نباشد بر سرش ناچار می‌آید
چه نقصان محتشم گر دل رود بر باد ازین شادی****به حمدالله که گر دل می‌رود دلدار می‌آید

غزل شماره ۲۶۶: سخن کز حال خود گویم ز حرفم بوی درد آید

سخن کز حال خود گویم ز حرفم بوی درد آید****بلی حال دگر دارد سخن کز روی درد آید
چنان خو کرده با دردش دل اندوهگین من****که روزی صد ره از راحت گریزد سوی درد آید
نجات از درد جستن عین بی دردیست می‌دانم****کزو هر ساعتی درد دگر بر روی درد آید
ره غمخانهٔ من پرسد از اهل نیاز اول****ز ملک عافیت هرکس به جستجوی درد آید
مبادا غیر زانوی وصالش عاقبت بالین****سری کز هجر یاری بر سرزانوی درد آید
به قدر سوز بخشد سوز بی دردان دوران را****به دل هر ناوکی کز قوت بازوی درد آید
چنان افسرده است ای دل ملال آباد بی دردی****که روزی محتشم صدره بسیر کوی درد آید

غزل شماره ۲۶۷: به خاکم آن بت اگر با رقیب درگذر آید

به خاکم آن بت اگر با رقیب درگذر آید****ز مضطرب شدن من زمین به لرزه درآید
به دشت و کوه چو از داغ عشق گریم و نالم****ز خاک لاله بروید ز سنگ ناله برآید
ز غمزهٔ تیز نگه دیر در کمان نهد آن مه****ولی هنوز بود در کمان که بر جگر آید
نشانه گم شود از غایت هجوم نظرها****چو تیر غمزه آن شوخ از کمان بدر آید
کمان می کشیش آتشم به خرمن جان زد****نعوذبالله از آن دم که مست در نظر آید
تو را ببر من کوتاه دست چون کشم آسان****که با خیال تو دستم به زور در کمر آید
زمانه خوی تو دارد که تیزتر کند از کین****به جان محتشم آن نیشتر که پیشتر آید

غزل شماره ۲۶۸: ز خانه ماه به ماه آفتاب من بدر آید

ز خانه ماه به ماه آفتاب من بدر آید****من آفتاب ندیدم که ماه ماه برآید
قدم کند از بیم پاس غیر توقف****به من گهی که ازان غمزه قاصد نظر آید
ز ناز داده کمانی به دست غمزه که از وی****گزنده‌تر بود آن تیر که آرمیده‌تر آید
قلم چو تیر کند در پیام شخص اشارت****به جنبش مژه از دود دل به هم خبر آید
رسید و در من بی دست و پا فکند تزلزل****چو صید بسته که صیاد غافلش به سر آید
هزار حرف که از من کند سئوال چه حاصل****که من ز نطق برآیم چو او به حرف درآید
به اینطرف نگه تیز چند صید نزاری****به ناوکی جهد از جا که بر یکی دگر آید
دو چشم جادویت آهسته از کمان اشارت****زنند تیر که در سنگ خاره کارگر آید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فضای دیده پرخون محتشم ز خیالت****حدیقه‌ایست که آبش ز چشمه جگر آید

غزل شماره ۲۶۹: قضا از آسمان هرگه در بیداد بگشاید

قضا از آسمان هرگه در بیداد بگشاید****زمین بر من زبان بهر مبارک باد بگشاید
به خاک از رشحهٔ خون نقش شیرین آید ولیلی****رگ فرهاد و مجنون را اگر فصاد بگشاید
خط پرویز را از عشق خود در وادی شیرین****که هر جا مشکلی در ره بود فرهاد بگشاید
زبان عجز بگشاید که ای شاه جفا پیشه****کز استیلا کمین بر صید و خود صیاد بگشاید
قضا پیش از محل تیر بلائی گر کند پرکش****نگهدارد که روزی بر من ناشاد بگشاید
در حرمان که دارد صبر دخلی در گشاد آن****کلیدش هست چون بر گشته بیداد بگشاید
گره از تار زلفش محتشم نتوان گشود اما****اگر توفیق باشد کور مادرزاد بگشاید

غزل شماره ۲۷۰: غمزه‌اش دست چو بر غارت جان بگشاید

غمزه‌اش دست چو بر غارت جان بگشاید****فتنهٔ صد ناوک پر کش ز کمان بگشاید
گر اشارت کند آن غمزه به فصاد نظر****در شب تار به مژگان رگ جان بگشاید
زان اشارت به عبارت چه رسد نوبت حرف****سحر بندد لب و اعجاز زبان بگشاید
با ته پیرهنش چون ببر آرم که فتد****رعشه بر دست تصرف چو میان بگشاید
سازدم چون تف صحرای جنون سایه طلب****مرغ غم بال کران تا به کران بگشاید
بهر خاشاک دل ما شده گرداب بلا****اژدهائی که پی طعمه دهان بگشاید
صبح محشر نفس صور چو افتد به شمار****دادخواهان تو را راه فغان بگشاید
تا شه وصل به دولت نزند تخت دوام****کی در مملکت امن و امان بگشاید
باد سرگشته به راه غمت آن سست قدم****که چو پر کار بهم کام گران بگشاید
مدعی را ببر آن گونه به گردون که دلم****رشته از بال و پر مرغ کمان بگشاید
می بکش با کس و مگذار که آه من زار****پرده از چهرهٔ صد راز نهان بگشاید
کاه دیوار شدن محتشم اولیست که عشق****کوچه‌ای هست که راه تو از آن بگشاید

غزل شماره ۲۷۱: ازین لیلی و شانم خاطر ناشاد نگشاید

ازین لیلی و شانم خاطر ناشاد نگشاید****به جز شیرین کسی بند از دل فرهاد نگشاید
چمن از دل گشایانست اما بر دل بلبل****که دارد قید گل از سنبل و شمشاد نگشاید
رگ باریک جانم خود به مژگان سیه بگشا****که بیمار تو را این مشکل از فصاد نگشاید
نخواهی داد اگر داد کسی رخ بر کسی منما****که دیگر دادخواهان را رگ فریاد نگشاید
تو ای دل چون به بسمل لایقی بگذر ز آزادی****که بنداز گردن صیدی چنین صیاد نگشاید
بزور دست و پائی بندهٔ خود را دگر بگشا****که روزی راه طعن بندهٔ آزاد نگشاید
ز آه من گشادی بر در آن دل نشد پیدا****دلی کز سنگ بادش لاجرم از باد نگشاید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گشاد درد زین کاخ از درون جستم ندا آمد****که از بیرون در این خانه گر بگشاد نگشاید
بگو ای محتشم با ناصح خود بین که بی حاصل****زبان طعنه برمجنون ما در زاد نگشاید

غزل شماره ۲۷۲: گر از درج دهانش دم زنم از من به تنگ آید

گر از درج دهانش دم زنم از من به تنگ آید****ور از خوی بدش گویم سخن به جنگ آید
به پردازم به تیر از دل کشیدن کو برآرد پر****ز بس کز شست او بر دل خدنگ بی‌درنگ آید
رخ از می ارغوانی کرد و بیرون رفت از مجلس****به این رنگ از بر ما رفت تا دیگر چه رنگ آید
ز آه گریه آلودم خط ز نگاریش سر زد****چو نم گیرد هوا ناچار بر آئینه زنگ آید
چنان بدنام عالم گشتم از عشق نکونامی****که اهل عشق را ننگ از من بی‌نام و ننگ آید
حذر کن گزندم زین نخستین ای رقیب از دل****که در ره نیش کار دهر که راز سینه سنگ آید
نگویم قصهٔ دلتنگی خود محتشم با او****که ترسم من نیابم حاصلی و آن مه به تنگ آید

غزل شماره ۲۷۳: خوش آن بیداد کز فریاد من جانان برون آید

خوش آن بیداد کز فریاد من جانان برون آید****نفیر دادخواهان سر کشد سلطان برون آید
به عزم بزم خاصش گیرم آن دم دامن رعنا****که داد دادخواهان داده از ایوان برون آید
فلک هم در طلب سرگشته خواهد گشت تا دیگر****چنین ماهی ازین نیلوفری ایوان برون اید
خوش آن ساعت که از اطراف صحرا سر زند گردی****چو گرد از هم به پا شده محمل جانان برون آید
امان ده یکدم ای ماه مخالف حسبهٔ لله****که طوفان خورده‌ای از ورطه طوفان برون آید
غم جانم مخور ای همنشین اینک رسید آن کس****که آن شاه جهان از چشمه حیوان برون آید
به مجلس محتشم را باز خندان می‌برد آن گل****معاذالله اگر این بار هم گریان برون آید

غزل شماره ۲۷۴: به اقبال از سفر چون مرکب آن نازنین آید

به اقبال از سفر چون مرکب آن نازنین آید****به استقبال خیل او تزلزل در زمین آید
به سرعت شخص طاقت پا بگرداند ز پشت زین****دمی کان سرو آزاد زمین بر روی زین آید
چو او بر خانه زین جان کند بهر تماشایش****فغان و ناله از دلها و از چرخ برین آید
زمین پر گردد از نقش جبین ماه رخساران****در آن فرخ زمان کان آفتاب مه جبین آید
به حکم دل ز لعل یار داد خویش بستانم****مرا روزی که ملک وصل در زیر نگین آید
ختائی ترک آمد محتشم این که در جنبش****به یک دنباله از آهوی مشگینش به چین آید

غزل شماره ۲۷۵: به قد فتنه گر چون در خرام آن نازنین آید

به قد فتنه گر چون در خرام آن نازنین آید****ز شوق آن قد و رفتار جنبش در زمین آید
چو آید بعد ایامی برون خلقی فتد در خون****اگر ماهی سهیل‌آسا برون آید چنین آید
به صیت حسن اول دل برد آنگه نماید رو****چو صیادی که دام افکنده صیدی را ز زین آید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ز رفتارش تن و جان در بلا وین طرفه کز بالا****بر آن رفتار از جان آفرین صد آفرین آید
به عزم سیر بام از قصر می‌خواهم برون آئی****چو خورشید جهان آرا که بر چرخ برین آید
بتی گفتند خواهد گشت در آخر زمان پیدا****کزو صد چشم زخم دیگرت در کار دین آید
اگر این است آن بت محتشم با خود مقرر کن****کزو صد زخم بر دل از نگاه اولین آید

غزل شماره ۲۷۶: چو غافل از اجل صیدی سوی صیاد می‌آید

چو غافل از اجل صیدی سوی صیاد می‌آید****نخستین رفتن خویشم در آن کو یاد می‌آید
من پا بسته روز وعده‌ات آن مضطرب صیدم****که خود را می‌کشم در قید تا صیاد می‌آید
اگر دیگر مخاطب نیستم پیشش چرا قاصد****جواب نامه‌ام می‌آرد و ناشاد می‌آید
به خون ریز من مسکین چو فرمان داده‌ای باری****وصیت میکن از من گوش تا جلاد می‌آید
بتان را هست جانب دارای پنهان که خسرو را****به آن غالب حریفی رشک بر فرهاد می‌آید
دلیل اتحاد این بس که خون میرانداز مجنون****به دست لیلی آن نیشی که از فساد می‌آید
دل خامش زبانم کرده فرقت نامه‌ای انشا****که هرگه می‌نویسم خامه در فریاد می‌آید
ببین ای پند گوآه من و بر مجمع دیگر****چراغ خویش روشن کن که اینجا باد می‌آید
چنان می‌آید از دل آه سرد محتشم سوزان****که پنداری ز راه کوره حداد می‌آید

غزل شماره ۲۷۷: به مرگ کوه کن کزوی المها یاد می‌آید

به مرگ کوه کن کزوی المها یاد می‌آید****هنوز از کوه تا دم میزنی فریاد می‌آید
همانا در کمال عشق نقصی بود مجنون را****که نامش بر زبانها کمتر از فرهاد می‌آید
بد من گر به گوشت خوش نمی‌آید چه سراست این****که بد گوی من از کوی تو دایم شاد می‌آید
چه بیداد است این بنشین و رسوائی مکن کز تو****اگر بیداد می‌آید ز من هم داد می‌آید
ازین به فکر کارم کن که در دامت من آن صیدم****که خود را می‌کنم آزاد تا صیاد می‌آید
سزای هرچه دی در بزم کردم امشبم دادی****تو را چون یک یک از حالات مستی یاد می‌آید
به منع مدعی زین بزم بی حاصل زبان مگشا****که این کار از زبان خنجر جلاد می‌آید
سگش صد دست و پا زد تا به آنکو برد با خویشم****خوش آن یاری که از وی این قدر امداد می‌آید
چو بیداد آید از وی محتشم دل را بشارت ده****که خوبان را به دل رحمی پس از بیداد می‌آید

غزل شماره ۲۷۸: با وجود آن که پیوند آن پری از من برید

با وجود آن که پیوند آن پری از من برید****گر ز مهرش سر کشم باید سرم از تن برید
من نخواهم داشت دست از حلقهٔ فتراک او****گر سرم خواهد به جور آن ترک صید افکن برید
من به مهرش جان ندادم خاصه در ایام هجر****گر برم نام وفا باید زبان من برید
خلعت عشاق را می‌داد خیاط ازل****بر تن من خلعت از خاکستر گلخن برید
در رهش افروخت اقبال از گیاه تر چراغ****در شب تار آن که راه وادی ایمن برید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کی بریدی متصل از دوستدار خویش دست****گر توانستی زبان طعنهٔ دشمن برید
محتشم را از غم خود دید گریان پیش او****گفت می‌باید ازین رسوای تر دامن برید

غزل شماره ۲۷۹: عرق از برگ گل انگیختنش را نگرید

عرق از برگ گل انگیختنش را نگرید****آب و آتش بهم آمیختنش را نگرید
دامن افشاندن و برخاستنش را ببینید****ساغر افکندن و می ریختنش را نگرید
همچو طفلی که دهد بازی مرغان حریص****دام به نهادن و بگریختنش را نگرید
گرچه می‌گویم و غیرت به دهان می‌زندم****کوه سیم از کمر آویختنش را نگرید
جان دیوانهٔ من می‌رود اینک بیرون****از بدن رابطه به گسیختنش را نگرید
محتشم اشک ز چشم آه ز دل کرده رها****فتنه از بحر و بر انگیختنش را نگرید

غزل شماره ۲۸۰: قاصد رساند مژده که جانان ما رسید

قاصد رساند مژده که جانان ما رسید****ای درد وای بر تو که درمان ما رسید
خوش وداع دیده کن ای اشک کز سفر****سیلاب بند دیدهٔ گریان ما رسید
زین پس به سوز ای تب غم کز دیار وصل****تسکین ده حرارت هجران ما رسید
ای کنج غم تو کنج دگر اختیار کن****کاباد ساز کلبهٔ ویران ما رسید
ای مژده بر تو مژده به بازار شوق بر****کان نورسیده میوهٔ بستان ما رسید
روی غریب ساختی ای داغ دل که زود****مرهم نه جراحت پنهان ما رسید
تابی عجب ز دست فلک خورد محتشم****دست فراق چون به گریبان ما رسید

غزل شماره ۲۸۱: سرو خرامان من طره پریشان رسید

سرو خرامان من طره پریشان رسید****سلسلهٔ عشق را سلسله جنبان رسید
چاک به دامان رساند جیب شکیبم که باز****سرو قباپوش من برزده دامان رسید
چشم زلیخای عشق باز شد از خواب خویش****هودج یوسف نمود فتنه ز کنعان رسید
محمل لیلی حسن ناقه ز وادی رساند****بر سر مجنون عشق شوق شتابان رسید
باره شیرین نهاد سر به ره بیستون****کوه کن غصه را قصه به پایان رسید
کرد شهنشاه عشق بر در دل شد بلند****کشور بی‌ضبط را مژدهٔ سلطان رسید
خانهٔ مردم نهاد رو به خرابی که باز****دجلهٔ چشم مرا نوبت طوفان رسید
در نظر اولم اشک به دل شد به خون****بس که به دل زخمها زان بت فتان رسید
آن که ز خاصان او طاقت نازی نداشت****از پی آزردنش کار به درمان رسید
بر لب زخم دلم در نفس آخرین****شکر که از دست دوست شربت پیکان رسید
جان شکیبنده را صبر به جانان رساند****محتشم خسته را درد به درمان رسید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۲۸۲: ز خواب دیده گشاد وز رخ نقاب کشید

ز خواب دیده گشاد وز رخ نقاب کشید****هزار تیغ ز مژگان برآفتاب کشید
نه اشک بود که چشمش به قتلم از مژه راند****که ریخت خون من و تیغ خود به آب کشید
ز غم هلاک شدم در رکاب بوسی او****که پا ز دست من از حلقهٔ رکاب کشید
خدنگ فتنه ز دل میفتاد کج دو سه روز****به چشم بد دگر این تیر را که تاب کشید
نمود دوش به من رخ ولی دمی که مرا****حواس رخت به خلوت سرای خواب کشید
دمی که ماند فلک عاجز چشیدن آن****به قدرت عجبی عاشق خراب کشید
دلم به بزم تو با غیر بود عذرش خواه****که گرچه داشت بهشتی بسی عذاب کشید
هلاک ساز مرا پیش از آن که شهره شوی****که کارم از تو به زاری و اضطراب کشید
به وصف ساده رخان محتشم کتابی ساخت****ولی چو دید خطت خط بر آن کتاب کشید

غزل شماره ۲۸۳: زاهدان منع ز دیر و می نابم مکنید

زاهدان منع ز دیر و می نابم مکنید****کوثر و خلد من این است عذابم مکنید
چشم افسونگرش از کشتن من کی گذرد****بر من افسانه مخوانید و بخوابم مکنید
مدعی را اگر آواره نسازم ز درش****از سگان سر آن کوی حسابم مکنید
من خود از بادهٔ دیدار خرابم امشب****می‌میارید و ازین بیش خرابم مکنید
مدهید این همه ساغر بت سرمست مرا****من کبابم دگر از رشک کبابم مکنید
حرف وصلی که محال است مگوئید به من****آب چون نیست طلبکار سرابم مکنید
خواهم از گریه دهم خانه به سیلاب امشب****دوستان را خبر از چشم پرآبم مکنید
چارهٔ بیخودی من به نصیحت نتوان****به خودم باز گذارید و عذابم مکنید
توبه چون محتشم از می مدهیدم زینهار****قصد جان خاصه در ایام شرابم مکنید

غزل شماره ۲۸۴: خبر از رفتن آن سرو روانم مدهید

خبر از رفتن آن سرو روانم مدهید****بیخودم من خبر از رفتن جانم مدهید
یا مجوئید نشان از من سرگشته دگر****یا به آن راه که او رفته نشانم مدهید
ترسم افتد ز زبانم به تر و خشک آتش****نام آن سرو خدا را به زبانم مدهید
بعد ازین بودن من موجب بدنامی اوست****خون من گرم بریزید و امانم مدهید
من که از حسرت آن حور به تنگم ز جهان****به جز از مژه رفتن ز جهانم مدهید
من که چون نی همه دردم بروید از سر من****خویش را دردسر از آه و فغانم مدهید
پهلوی محتشم چون فکند خواب اجل****خواب گه جز ز سر کوی فلانم مدهید

حرف ذ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۲۸۵: کنم چو شرح غم او سواد بر کاغذ

کنم چو شرح غم او سواد بر کاغذ****سرشک من نگذارد مداد بر کاغذ
فرشته نیز گواهی نویسد اربیند****به قتل من خط آن حور زاد بر کاغذ
رقیب تا چه بد از من نوشته بود که یار****ز من نهفت چو چشمش فتاد بر کاغذ
محل نامه نوشتن مرا ز دغدغه کشت****به نام غیر قلم چون نهاد بر کاغذ
نوشت نامه به اغیار و این به ترکه نگاشت****به رمز نام خود از اتحاد بر کاغذ
نبود بس خط کلکش که مهر خاتم نیز****نهاد از جهت اعتماد بر کاغذ
بیاد محتشمش لیک چون عنان جنبید****قلم ز دغدغهٔ او ستاد بر کاغذ

غزل شماره ۲۸۶: ای زهر خندهٔ تو چو شهد و شکر لذیذ

ای زهر خندهٔ تو چو شهد و شکر لذیذ****زهر تو از نبات کسان بیشتر لذیذ
از قد و لب ریاض تو را ای بهار ناز****هم نخل نازک آمده و هم ثمر لذیذ
قدت که هست نیشکر بوستان حسن****سر تا به پاست لذت و پا تا به سر لذیذ
دشنام تلخ زود مکن بس که در مذاق****زهریست این که بیشتر است از شکر لذیذ
روزی هزار گنج نهادی شکر فروش****بودی اگر شکر جو لبت ای پسر لذیذ
آن لب که من گزیده‌ام امروز کافرم****گر میوهٔ بهشت بود این قدر لذیذ
مطرب ز محتشم غزلی کن ادا که هست****نظم وی و ادای تو با یکدیگر لذیذ

غزل شماره ۲۸۷: ای شربت جفای تو هم تلخ و هم لذیذ

ای شربت جفای تو هم تلخ و هم لذیذ****خصمانه حرفهای تو هم تلخ و هم لذیذ
رد جام عشوه ریخته میها به زهر چشم****چشم غضب نمای تو هم تلخ و هم لذیذ
صلح و حیات و مرگ بهم داده‌ای که هست****وقت غضب ادای تو هم تلخ و هم لذیذ
دی زهر و انگبین بهم آمیختی که بود****دشنام جان فزای تو هم تلخ و هم لذیذ
ای دل ز خشم و صلح به آن لب سپرده یار****صد شربت از برای تو هم تلخ و هم لذیذ
امشب دهنده می و نقلی که صد اداست****با لعل دلگشای تو هم تلخ و هم لذیذ
در عشق کس نداد شرابی به محتشم****از ماسوا سوای تو هم تلخ و هم لذیذ

حرف ر

غزل شماره ۲۸۸: بس که چون باران نیسان ای سحاب خوش مطر

بس که چون باران نیسان ای سحاب خوش مطر****از زبان ما دعا می‌بارد از دست تو زر
شوره‌زار وقت ما و کشتزار عمر تو****تا ابد خواهند بود از باغ جنت تازه تر
کوبیان خسرو و طی لسان و عمر نوح****کاید این الکن زبان از عهدهٔ شکرت بدر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

روزگاری بودم از ناقابلان لطف تو****منت ایزد را که زود آن روزگار آمد به سر
شهریارا گر ز دست اقتدارت تا به حشر****بر سرم تیغ و تبر بارد و گر در و گوهر
سر مبادم گر سر موئی ز نفع و ضر آن****در کتاب دعوتم حرفش شود زیر و زبر
تا جهان باشد تو باشی کامکار و کامران****تا فلک گردد تو گردی نامدار و نامور
در پناهت تا قیامت زینت عالم دهند****با علیخان میرزا آن عالم آرای دگر
در ثنایت محتشم توفیق یابد گر بود****یک دو روزی دیگرش باقی ز عمر مختصر

غزل شماره ۲۸۹: بر مه روی تو خط مشگ بار

بر مه روی تو خط مشگ بار****ساخته روزم چو شب از غصه تار
در چمن از عشق تو گل سینه چاک****بر فلک از مهر تو مه داغدار
غمزهٔ غماز تو سحر آفرین****آهوی صیاد تو مردم شکار
لاله و گل از رخ تو منفعل****سنبل و ریحان ز خطت شرمسار
دل منه ای خواجه بر اسباب دهر****کام خود از شاهد و ساقی برآر
آرزوی دیدن جان گر کنی****دیدهٔ دل بر رخ دلدار دار
تا بکی ای سرو قد لاله رخ****محتشم از داغ تو باشد فکار

غزل شماره ۲۹۰: چنین که من ز تو خود را نموده‌ام بیزار

چنین که من ز تو خود را نموده‌ام بیزار****نعوذبالله اگر افتدم به تو سرو کار
هزار جان به جسد آیدم اگر روزی****کشی به قدر گناه انتقام از من زار
بسی نماند که از کرده‌های من باشی****تو در تعرض و من در مقام استغفار
به شرمساری انگار عاشقی چکنم****اگر شکنجه زلفت ز من کشد اقرار
سزای سرکشی من بس است این که چو شمع****اگر تو خندی و من سوز دل کنم اظهار
هزار بار ز بی‌لنگری ز جا رفتم****ز بحر عاشقیم تا شد آرزوی کنار
اگر دگر سر تسخیر محتشم داری****همین بس است که یک عشوه‌اش کنی در کار

غزل شماره ۲۹۱: تا شده ای گل به تو اغیار یار

تا شده ای گل به تو اغیار یار****در دلم افزون شده صد خار خار
ای بت چین جانی و جسم بتان****پیش تو بی‌جان شده دیوار وار
زلف تو تاری به من اول نمود****روز من آخر شد از آن تار تار
سوخت تن از سوز تو ای دل بر او****رشحه‌ای از دیدهٔ خون بار بار
تا بکی ای گلشن خوبی بود****بلبل تو از غم گلزار زار
سرمه راحت مکش ای دل به چشم****دیدهٔ پرآب از غم دلدار دار
محتشم از شرکت ناشاعران****دارم از اندیشهٔ اشعار عار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۲۹۲: زهی ز سلطنت روزگار منت دار

زهی ز سلطنت روزگار منت دار****شکار کرده خلقت دل صغار و کبار
جدار بزم تو را مهر گشته حاشیه پوش****سوار عزم تو را چرخ گشته غاشیه‌دار
قضا ز لطف تو بر سائلان عطیه‌فشان****قدر ز قهر تو بر ظالمان بلیه نگار
ز پیچ نوبت عدل بلند طنطنه‌ات****فتاده غلغله در هفت گنبد دوار
هنوز منت ازین سو بود اگر تا حشر****خلایق دو جهان جان کنند بر تو نثار

غزل شماره ۲۹۳: افکنده ره به کلبهٔ درویش خاکسار

افکنده ره به کلبهٔ درویش خاکسار****سلطان شاه مشرب جم قدر کامکار
در چشم دهر کرد ز چرخم بزرگتر****کوچک نوازی که نمود آن بزرگوار
نور چراغ چشم مرا یک جهان فزود****چشم و چراغ خان جهانگیر نامدار
در عین افتقار رساندم به آسمان****از مقدم مبارک او فرق افتخار
هر ذره شد ز جسم خراب من اختری****سر زد چو در خرابهٔ من آفتاب‌وار
باران عام رحمت او برخلاف رسم****در تن اساس عمر مرا کرد استوار
کوتاه گشت پای اجل تا ز لطف گشت****بالین طراز محتشم خسته فکار
سلطان سرفراز که کردست ایزدش****تاج سر جمیع سلاطین روزگار

غزل شماره ۲۹۴: پیشت از سهوی که کردم ای خدیو کامکار

پیشت از سهوی که کردم ای خدیو کامکار****شرمسارم شرمسارم شرمسار
بود خاک غفلتم در دیدهٔ جوهر شناس****کز خزف نشناختم در خاصه در شاهوار
با تو گستاخانه آمد در سخن این بی‌شعور****این چه درکست و شعور استغفرالله زین شعار
گفتمت دستم بگیر و مردم از شرمندگی****گرچه می‌گویند این را بندگان با کردگار
دیده‌ام بر پشت پا شد تا قیامت دوخته****بس که برمن گشت گردون زین ممر خجلت گمار
طرفه‌تر این کان غلط زین بندهٔ گمنام شد****واقع اندر مجلس دستور خورشید اشتهار
پادشاه محتشم مه رایت انجم حشم****کز سپاه فتنه بادا حشمت او در حصار

غزل شماره ۲۹۵: تا به سر منزل چشمم کنی ای سرو گذار

تا به سر منزل چشمم کنی ای سرو گذار****اشگ من می‌کند این خانه به صدرنگ نگار
تنگ دل تا نشوی در دل تنگم زد و چشم****غرفه‌ها ساخته‌ام بهر تو از گوشه کنار
گر کنی سیر کنان روی بصورت خانه****صورت چین کند از شرم تو روبر دیوار
پاکش از دیدهٔ غیر و به دلم ساز مقام****که در او مردم بیگانه ندارند قرار
رشگ بر شاه نشین دل من دارد خلد****که در او حوروشی چون تو گرفتست قرار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مطلع مهر شود کلبهٔ تاریکم اگر****از جمال تو بر او عکس فتد در شب تار
باد کاخ دل و جان منزل و کاشانهٔ تو****تا زمانی که ز آفاق نماند آثار
گر به تنگی ز دل تیره وثاق تو کنم****چشم نمناک که از غیر درو نیست غبار
پا نه ای بت به سرا پردهٔ چشمم ز کرم****تا کنم بر قدمت صد در یک دانه نثار
محتشم کشته آنست که در کلبهٔ خود****شمع مجلس کندت ای مه خورشید عذار

غزل شماره ۲۹۶: زین بیشتر رکاب ستم سر گران مدار

زین بیشتر رکاب ستم سر گران مدار****در راه وصل این همه کوته عنان مدار
با درد و غم زیادم ازین هم عنان مکن****با آه و ناله بیشم ازین هم زبان مدار
یا پر به میل تیر نگه در کمان منه****یا تیر پر کش این قدر اندر کمان مدار
داری گمان که می‌شکنم عهد چون توئی****ای بدگمان به همچو منی این گمان مدار
خواهی اگر به بزم رهم داد بیش ازین****بر آستانم از قرق پاسبان مدار
یک لحظه آرمیده جهان از فغان من****حالم مپرس باز مرا بر فغان مدار
حرف کسی که کرده نهان حد حرمتت****باری ز من که پاس تو دارم نهان مدار
با یک جهان کرشمه جنبان صف مژه****برهم خورد اگر دو جهان باک از آن مدار
ای باغبان چو باغ ز مرغان تهی کنی****کاری به بلبلان کهن آشیان مدار
قدر ملک چو کم شوداز خواری سگان****گو غیر حرمت سگ این آستان مدار
گر مایلی به جور بکن هرچه میتوان****باک از هلاک محتشم ناتوان مدار

غزل شماره ۲۹۷: ای طور تو را جهان خریدار

ای طور تو را جهان خریدار****من جور تو را به جان خریدار
سوی تو که یوسف جهانی****رو کرده جهان خریدار
وصلت به خدا که رایگان است****هرچند خرد گران خریدار
تو ناز فروش اگر به سویت****صد گنج کند روان خریدار
گوئی همه دم برین دروبام****می‌بارد از آسمان خریدار
بسته است ره سرایت از بس****افتاده بر آستان خریدار
چون محتشم از متاع وصلم****ممنوع ولی همان خریدار

غزل شماره ۲۹۸: دانم اگر از دلبری قانع به جانی ای پسر

دانم اگر از دلبری قانع به جانی ای پسر****داد سبک دستی دهم در سر فشانی ای پسر
رسم وفا بنیاد کن آواره‌ای را یاد کن****درمانده‌ای را شاد کن تا در نمانی ای پسر
بر خاکساران بی‌خبر مستانه بر رخش جفا****در شاه راه دلبری خوش میدوانی ای پسر
حسنت همی گوید که هان خوش جهانی را به کس****هیچت نمی‌گوید که هی نی جوانی ای پسر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

با صد شکایت پیش تو چون آیم اندر یک سخن****بندی زبانم گویا جادو زبانی ای پسر
دیشب سبکدستی تو را می‌داد گستاخانه می****کامروز از آن لایعقلی بر سر گرانی ای پسر
دیوان شعر محتشم پر آتش است از حرف جور****غافل مشو از سوز او روزی بخوانی ای پسر

غزل شماره ۲۹۹: دور از تو خاک ره ز جنون می‌کنم به سر

دور از تو خاک ره ز جنون می‌کنم به سر****بنگر که در فراق تو چون می‌کنم به سر
بر خاک درگه تو به سر می‌کند رقیب****من خاک در زبخت نگون می‌کنم به سر
سرلشگر جنونم و در دشت گمرهی****بر رغم عقل راهنمون می‌کنم به سر
افسانه‌ات شبی که نمی‌آیدم به گوش****آن شب به صد هزار فسون می‌کنم به سر
ز آتش تو بر کنار چه دانی که من چسان****با شعله‌های سوز درون می‌کنم به سر
بر سر درین بهار تو گل زن که من ز هجر****با خار داغ جنون می‌کنم به سر
ازبس که خون گریسته دور از تو محتشم****من در کنار دجله خون می‌کنم به سر

غزل شماره ۳۰۰: شطرنج صحبت من و آن مایهٔ سرور

شطرنج صحبت من و آن مایهٔ سرور****با آن که قایم است ز من می‌برد به زور
کارم درین بساط به شاهی فتاده است****کز اسب کین پیاده نمی‌گردد از غرور
چندم به بزم خود نگذاری چه میشود****گر بر بساط شاه کند به یدقی عبور
نزدیک شد فرارم ازین عرصه کز قیاس****در بازی تو ماتی خود دیده‌ام ز دور
نقد درست جان بنه ای دل به داد عشق****کان نقد در قلیل و کثیر است بی‌کسور
زان انقلاب کن حذر اندر بساط عشق****کانجا گریز شاه ز بیدق شود ضرور
میرم برای آن که ز چشم مشعبدش****شطرنج غائبانه توان باخت در حضور
بیش از محل پیاده به فرزین شود به دل****چون عشق را کمال برون آرد از قصور
تا محتشم بر اسب فصاحت نهاد زین****افکند در بساط سوار و پیاده شور

حرف ز

غزل شماره ۳۰۱: عشق کهن به کوی تو می‌آردم هنوز

عشق کهن به کوی تو می‌آردم هنوز****واندر صف سگان تو می‌داردم هنوز
با آن که برده ترک توام حدت از سرشک****الماس ریزه از مژه می‌باردم هنوز
زو دست قطع اشگ که دهقان روزگار****درسینه تخم مهر تو می‌کاردم هنوز
آزرد جانم از تو ز آزارهای پیش****جان سازمش نثار گر آزاردم هنوز
غم که دور از من دیوانه نگردد هرگز****آشنائیست که بیگانه نگردد هرگز

غزل شماره ۳۰۲: زهی ربوده لعل تو صد فسون پرداز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

زهی ربوده لعل تو صد فسون پرداز****فریب خورده چشمت هزار شعبده باز
رقیب محرم راز تو گشت نزدیک است****که اشگ من به درد صدهزار پرده راز
به صد شعف جهم از جا چو خوانیم سگ خویش****چه جای آن که به سوی خودم کنی آواز
به طول و عرض شبی در وصال می‌خواهم****که بر تو عرض کنم قصه‌های دور و دراز
به نام نامی محمود در قلمرو عشق****زدند سکه شاهی ولی طفیل ایاز
به عهد لیلی و شیرین هزار عاشق بود****شدند زان همه مجنون و کوه کن ممتاز
عجب اگر تو هم از سوز من الم نکشی****که هست آتش پروانه سوز شمع گداز
بپرس از نفست سر آن دهن که جز او****کسی نرفته به راه عدم که آید باز
به غیر دیدنش از طاقتم ازو نگذاشت****که غیرت ار همه کاهیست سست و کوه گداز
چو نیست محتشم آن مه ز مهر دمسازت****به داغ هجر بسوز و بسوز هجر بساز

غزل شماره ۳۰۳: لشگر عشقت سیاهی می‌کند از دور باز

لشگر عشقت سیاهی می‌کند از دور باز****وای بر من کز سلامت می‌شوم مهجور باز
برشکست خیل طاقت ده قرار ای دل که کرد****پادشاه عشق برپا رایت منصور باز
تا به جای نوش بارد نیش بر ما خاکیان****فتنه مشتی خاک زد بر خانه زنبور باز
من که با خود برده بودم شور از میدان عشق****آمدم اینک که میدان را کنم پرشور باز
گرچه حسن لن‌ترانی بست راه آرزو****من همان صیت طلب می‌افکنم در طور باز
پای کوبان بر فراز بیستون عشق تو****کوه کن را لرزه می‌اندازم اندر گور باز
وه که در بازار رسوائی عشق پرده سوز****شاهدان از باده نابند نامستور باز
در برافکن دیگر ای دل جوشن طاقت که نیست****از کمین بر من کمانکش بازوی پرزور باز
زان خط نو خیز بر خیل سلیمان خرد****خوش شکستی خواهد آوردن سپاه مور باز
گر چنین خواهد نمودن کوکب عشقم طلوع****ملک دل را سربه سر خواهد گرفتن نور باز
با وجد فقر از اقبال عشقش محتشم****چند روزی فخر خواهد کرد بر جمهور باز

غزل شماره ۳۰۴: یک صبح ببام آی و ز رخ پرده برانداز

یک صبح ببام آی و ز رخ پرده برانداز****آوازه به عالم زن و خورشید برانداز
زه شد چو کمان تو پی کشتن مردم****گوزه ز کمان اجل ایام برانداز
بربند به شاهی کمر و طوق غلامی****در گردن صد خسرو زرین کمر انداز
بهر دل مشتاق مکش تیر ز ترکش****نخجیر چنین را به خدنگ دگر انداز
دی داشتم ای صید فکن طاقت ازین بیش****امروز خدنگ نظر آهسته‌تر انداز
در گفتن راز آن چه زبان محرم آن نیست****بر گردن آمد شد و پیک نظر انداز
ای زینت بالین رقیبان شده عمری****بر من که ز هم می‌گذرم یک نظر انداز
تا غیر بمیرد ز شعف یک شبم از وی****پنهان کن و در شهر توهم خبر انداز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در بحر هوس کشتی ما محتشم از عشق****تا غرق نگردیده تو خود را به در انداز

غزل شماره ۳۰۵: آفت من یک نگه زان نرگس مستانه ساز

آفت من یک نگه زان نرگس مستانه ساز****مستعد مستیم کارم به یک پیمانه ساز
چون ز من بندند راه آشنائی‌های تو****هرچه میخواهی ز من غیر از نگه بیگانه ساز
شور طفلان را اگر خوش داری آن رخ را دمی****کار فرمای جنون عاشق دیوانه ساز
تا به خاک راهت افتد صورت از دیوار و در****آن خرامش را زمانی صرف صورت خانه ساز
تا روم آسان به خواب مرگ در بالین من****چشم افسون ساز را گوینده افسانه ساز
در وداع آخرین عیش کرد ای جغد غم****آشیان یک بار بر دیوار این ویرانه ساز
محتشم خواهی اگر یکتائی اندر حکم خویش****خاتم دل را نگین زان گوهر یک دانه ساز

غزل شماره ۳۰۶: ای هنوزت مژه از صف شکنی بر سر ناز

ای هنوزت مژه از صف شکنی بر سر ناز****گوشهٔ چشم تو دنباله کش لشگر ناز
ما به جان ناز کشیم از تو اگر هم روزی****خط اجازت ده حسنت شود ازکشور ناز
نام جلاد بران غمزه منه کاندر قتل****کار جلاد نباشد زدن خنجر ناز
دیده هرچند که گستاخ بود چون بیند****تکیهٔ نخل گران بار تو بر بستر ناز
بردرت منتظرند اهل هوس وای اگر****در رغبت بگشائی و ببندی در ناز
سر آن نرگس پرحوصله گردم که ز من****صد نگه بیند و یک ره نگرد از سر ناز
محتشم را شود آن روز سیه دفتر عمر****که بشوئی تو ز بسیاری خط دفتر ناز

غزل شماره ۳۰۷: ای از می غرور تو لبریز جام ناز

ای از می غرور تو لبریز جام ناز****شیرین ز تلخی تو لب حسن و کام ناز
طبع مدقق حرکت سنج می نهد****بر جز و جزو از حرکات تو نام ناز
ایزد برای لذت وصل آفرید و بس****معشوق را به عاشق خود در مقام ناز
یک سر نمانده بر تن و آن شوخ را هنوز****تیغ کرشمه نیم کشست از نیام ناز
مجنون ز انتظار کشیدن هلاک شد****ای ناقه درکش از کف لیلی زمام ناز
هرگز ز چشم دیر نگاهش به ملک دل****پیک نظر نیاورد الا پیام ناز
مجنونم از تغافل چشمش که بس خوشست****با رغبت زیاده ز حد التیام ناز
من ناصبور و مانده در وصل را کلید****در زیر پای شاهد سنگین خرام ناز
شد سر گران ز گلشن خاکم روان بلی****بوی نیاز خورده دگر بر مشام ناز
گفتم عیادتی که سبک گشته گام روح****گفتا تحملی که گران است گام ناز
در زیر تیغ می‌دهد از انتظار جان****صیدی که همچو محتشم افتد به دام ناز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۳۰۸: ناصحا از سر بالین من این پند ببر

ناصحا از سر بالین من این پند ببر****خفته بیدار به افسانه نگردد هرگز
مرغ غم ترک دل ما نکند تا به ابد****جغد دلگیر ز ویرانه نگردد هرگز
ای مقیمانه درین دیر دو در کرده مقام****خیز کاین راهگذر خانه نگردد هرگز
یک دم ای شیخ خبر باش که جنت به جحیم****به دل از جرم دو پیمانه نگردد هرگز
همه جان گردد اگر آب و هوا در تن سرو****جانشین قد جانانه نگردد هرگز
محتشم چشم امید تو به این رشحهٔ رشگ****صدف آن در یک دانه نگردد هرگز

غزل شماره ۳۰۹: دوش گر بزمم گذر کرد آن مه مجلس فروز

دوش گر بزمم گذر کرد آن مه مجلس فروز****روشنی بیرون نرفت از خانهٔ من تا به روز
دیشب از شست خیالش ناوکی خوردم به خواب****روز چون شد خورد بر جانم خدنگ سینه‌سوز
دیدمش در خواب کاتش می‌زند در خانه‌ام****چون شدم بیدار دیدم آه خود را خانه سوز
دوش گستاخانه زلفش را گرفتم در خیال****دستم از دهشت چو بید امروز می‌لرزد هنوز
هرکه آگاه از رموز عشق شد دیوانه گشت****محتشم گر عاقلی کس را میاموز این رموز

غزل شماره ۳۱۰: دوش سرگرم از وثاق آن کوکب گیتی فروز

دوش سرگرم از وثاق آن کوکب گیتی فروز****نیم شب آمد برون چون افتاب نیم روز
همرهش فوجی ز می‌خواران پر ظرف از شراب****واقف از جمعی ز آگاهان آگاه از رموز
پیش پیش لشگر حسنش پس از صد دور باش****در کمانها تیرهای دل شکاف سینه سوز
پیش روی تابناکش کوههای عقل و صبر****در گداز از بی‌ثباتی‌ها چو برف اندر تموز
چون به راه آثار من ناگه نمود از دود آه****پیش چشم نیم بازش چون گیاه نیم‌سوز
دست مخمورانه‌ای از ناز بردوشم فکند****کامشب از دهشت به دست رعشه دوشم هنوز
محتشم فریاد کز جام غرور آن ترک مست****غافل است از فتنه زائی‌های این چرخ عجوز

غزل شماره ۳۱۱: حسن را تکیه‌گه آن طرف کلاهست امروز

حسن را تکیه‌گه آن طرف کلاهست امروز****ناز را خواب گه سیاهست امروز
تا ز بالا و قدش درزند آتش به جهان****فتنه در رهگذرش چشم براهست امروز
بود بی‌زلفت اگر یوسف حسنی در چاه****به مدد کاری او بر لب چاهست امروز
کو دل و تاب کزان زلف و خط و خال سیاه****حسن را دغدغهٔ عرض سپاهست امروز
دوش عشق من ازو بود نهان وای به من****که بر آگاهیش آن چهره گواهست امروز
مهربان چرب زبان گرم نگه بود امشب****تندخو تلخ سخن تیز نگاهست امروز
محتشم پیک نظر دوش دوانید مرا****روز امید مرا شعلهٔ آهست امروز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۳۱۲: به من که آتش عشقش نکرده دود هنوز

به من که آتش عشقش نکرده دود هنوز****فشاند دست که این وقت آن نبود هنوز
ز صبر او دل من آب شد که دی ره صلح****گشوده بود و به من لب نمی‌گشود هنوز
دگر سحر که ازو بوسه خواه شد که ز حرف****لبش به جنبش و حسنش به خواب بود هنوز
نموده بود به من غایبانه رخ آن دم****که در بساط به کس رخ نمی‌نمود هنوز
من از قیامت هجران به دوزخ افتادم****به مهد امن و امان کافر و یهود هنوز
دمی که حور و پری سجدهٔ تو می‌کردند****نکرده بود بشر را ملک سجود هنوز
طپانچه زده خورشید عارضت مه را****که هست از اثر آن رخش کبود هنوز
دمی که نوبت عشقت زدم به ملک عدم****نبود در عدم آوازهٔ وجود هنوز
چو محتشم به گدائی فتادم از تو ولی****گدایی که ازو وحشتم فزود هنوز

غزل شماره ۳۱۳: ز عنبر آتش حسنت نکرده دود هنوز

ز عنبر آتش حسنت نکرده دود هنوز****محل رخ ز می افروختن نبود هنوز
به گرد مشک نیالوده دامن رخسار****به باده بود لب آلودن تو زود هنوز
که شد به می سبب آلایش وجود تو را****نیامده گنهی از تو در وجود هنوز
نموده رشحه‌کشیها نهالت از می ناب****نکرده در چمن سرکشی نمود هنوز
لبت که دوش برو کاسه بوسه زده است****بود بدیدهٔ باریک بین کبود هنوز
ز پند محتشم افسوس کز طبیعت تو****که کاست نشاء ذوق می و فزود هنوز

غزل شماره ۳۱۴: دل در بدن کباب و مرا دیده تر هنوز

دل در بدن کباب و مرا دیده تر هنوز****تن غرق آب و آتش و دل پرشرر هنوز
بسمل شدم به تیغ تو چون مرغ دم به دم****گرد سر تو از سر خد بی‌خبر هنوز
بنیاد عمر شد متلاشی و از وفا****دست تلاش من به غمت در کمر هنوز
آثار صبح حشر نمود و فلک نه شست****روی شب مرا به زلال سحر هنوز
روزی که خار تربت من گل دهد مرا****باشد ز خار تو خون در جگر هنوز
راز دلم ز پرده سراسر برون فتاد****این اشگ طفل مشرب من پرده در هنوز
طوفان بحر هجر نشست و بسی گذشت****وز خوف جان محتشم اندر خطر هنوز

غزل شماره ۳۱۵: مردم و بر دل من باز غم یار هنوز

مردم و بر دل من باز غم یار هنوز****جان سبک رفت و من از عشق گران بار هنوز
حال من زار و به بالین رقیب آمد یار****من به این زاری و او بر سر آزار هنوز
عشوه‌ات سوخته جان من و جانسوز همان****غمزه‌ات ساخته کار من و در کار هنوز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دل که دارد سر ز لف تو چو غافل مرغیست****که بدام آمده و نیست خبر دار هنوز
سرنهادند حریفان همه در راه صلاح****سر من خاک ره خانه خمار هنوز
چشم امید شد از فرقت دلدار سفید****محتشم منتظر دولت دیدار هنوز

غزل شماره ۳۱۶: ز دور یاسمنت سبزه سر نکرده هنوز

ز دور یاسمنت سبزه سر نکرده هنوز****بنفشه از سمنت سربدر نکرده هنوز
به گرد ماه عذارت نگشته هاله زلف****خطت احاطه دور قمر نکرده هنوز
چه جای خط که نسیمی از آن خجسته بهار****به گلستان جمالت گذر نکرده هنوز
گرفته‌ای همه عالم به حسن عالم گیر****اگرچه لشگر خط تو سر نکرده هنوز
غم نمی‌خوری و میبری گمان که فلک****مرا ز مهر تو بی‌خواب و خور نکرده هنوز
چو شمع گرم ملاقات مردمی و صبا****ز آه سرد منت باخبر نکرده هنوز
نصیحتت که به صد گونه کرده‌ام پیداست****که در دلت یکی از صد اثر نکرده هنوز
ولی با این همه مجنون دل رمیده تو****خیال طرفه غزال دگر نکرده هنوز
ز چشم اگرچه فکندی فتاده خود را****ز الفتات تو قطع نظر نکرده هنوز
عجب که این غزل امشب به سمع یار رسد****که هست تازه و مطرب ز بر نکرده هنوز
ز محتشم مکن ای گل تو نیز قطع نظر****که جای غیر تو در چشم تر نکرده هنوز

غزل شماره ۳۱۷: ای در زمان خط تو بازار فتنه تیز

ای در زمان خط تو بازار فتنه تیز****انجام دور حسن تو آغاز رستخیز
جولانی تو راست که جولان ز لعب تو****صد رستخیز خاسته از هر نشست و خیز
هر روز می‌کند ز ره دعوی آفتاب****کشتی حسن با تو قدر لیک در گریز
داده خواص نافه به ناف زمین هوا****هرگه به جنبش آمده آن زلف مشگبیز
دانی که چیست دوستی و کوشش وصال****با جان خود خصومت و با بخت خود ستیز
تلخی صبر گفت ولی کرد آشکار****عذری ز پی بجنبش لبهای شهد ریز
هرچند آتشش بود افسرده محتشم****او تیز می‌کند به نگه‌های تیز تیز

غزل شماره ۳۱۸: بزم کین آرا و در ساغر می بیداد ریز

بزم کین آرا و در ساغر می بیداد ریز****کامران بنشین و در کام من ناشاد ریز
گر ز من دارد دلت گردی پس از قتلم بسوز****بعد از آن خاکسترم در ره گذار باد ریز
جرعه‌ای زان می که شیرین بهر خسرو کرده صاف****ای فلک کاری کن و در کاسه فرهاد ریز
روز قسمت به اسحاب تربیت یارب که گفت****کاین همه باران رد بر اهل استعداد ریز
ای دل آن بی رحم چون فرمان به خونریزت دهد****زخم او بنما و خون از دیده جلاد ریز
ای سپهر از بهر تاب آوردن این سلسله****روبنای نو نه و طرح نوی بنیاد ریز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در حرم گر پا نهی آید ندا کای آسمان****خون صید این زمین در پای این صیاد ریز
خفته در پای گل آن سرو ای صبا در جنبش آ****گل ز شاخ آهسته بیرون آر و بر شمشاد ریز
مس بود اکسیر را قابل نه آهن محتشم****رو تو نقد خویش را در کوره حداد ریز

حرف س

غزل شماره ۳۱۹: عقل در میدان عشق آهسته می‌راند فرس

عقل در میدان عشق آهسته می‌راند فرس****وز سم آتش می‌جهاند توسن تند هوس
آن چنانم مضطرب کز من گران لنگریست****در ره صرصر غبار و بر سر گرداب خس
حال دل در سینه صد چاک من دانی اگر****دیده باشی اضطراب مرغ وحشی در قفس
بشکن ای مطرب که مجنونان لیلی دوست را****ساز ز آواز حدی می‌باید و بانگ جرس
گر خورند آب به قابس می‌کنند آخر از آن****آن چه نتوان کرد زان بس باده عشق است و بس
رشتهٔ جان شد چنان باریک کاندر جسم زار****بگسلد صد جا اگر پیوند یابد با نفس
گر سگ کویش دهد یک بارم آواز از قفا****از شعف رویم بماند تا قیامت باز پس
می‌تواند راندم زین شکرستان هرگه او****ذوق شیرینی تواند بردن از طبع مگس
حیف کز دنیا برون شد محتشم وز هیچ جا****حیف و افسوسی نیامد بر زبان هیچ کس

غزل شماره ۳۲۰: با من از ابنای عالم دلبری مانده است و بس

با من از ابنای عالم دلبری مانده است و بس****دلبری را تا که در عالم نمی‌ماند به کس
کار چشم نیم باز اوست در میدان ناز****از خدنگ نیم کس فارس فکندن از فرس
یار بر در کی ستادی غیر در بر کی بدی****آن غلط تمییز اگر بشناختی عشق از هوس
نیست امشب محمل لیلی روان یا کرده‌اند****بهر سرگردانی مجنون زبان بند جرس
خون دل کز سینه تال میزد از دست تو جوش****عاقبت راه تردد بست بر پیک نفس
صد جهان جان خواهم از بهر بلا گردانیت****چون به حشر آئی دو عالم دادخواهداز پیش و پس
مرغ طبعم را مکن آزار کو را داده‌اند****آشیان آنجا که ایمن نیست سیمرغ از مگس
من گل آن آتشین با غم که در پیرامنش****برق عالم سوز دارد صد خطر از خار و خس
محتشم را یک نظر باقیست در چشم و لبت****یک نگه دارد تمنا یک سخن دارد هوس

غزل شماره ۳۲۱: آخر ای بی‌رحم حال ناتوان خود بپرس

آخر ای بی‌رحم حال ناتوان خود بپرس****حرف محرومان خویش از محرمان خود بپرس
نام دورافتادگان گر رفته از خاطر تو نیز****از فراموشان بی‌نام و نشان خود بپرس
چون طبیب شهر گوید حرف بیماران عشق****گر توان حرفی ز درد ناتوان خود بپرس
من نمی‌گویم بپرس از دیگران احوال من****از دل بی‌اعتقاد بدگمان خود بپرس

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شرح آن زاری که من بر آستانت می‌کنم****از کسی دیگر مپرس از پاسبان خود بپرس
یا مپرس احوال من جائیکه باشد مدعی****یا به تغییر زبان از هم زبان خود بپرس
محتشم بر آستانت از سگی خود کم نبود****حالش آخر از سگان آستان خود بپرس

غزل شماره ۳۲۲: ای پری راه دیار آن پری پیکر بپرس

ای پری راه دیار آن پری پیکر بپرس****خانهٔ قصاب مردم کش از آن کافر بپرس
با حریفان حرف آن مه بر زبان آور به رمز****از نظر بازان ره آن قصر و آن منظر بپرس
در هوایش تیز رو چون کوکب سیاره شود****وز هواداران آن سرو بلند اختر بپرس
جان سوی او رفته زان محبوب جانبازش طلب****دل بر او مانده احوالش از آن دلبر بپرس
بعد پرسش ای صبا با او بگو ای بی‌وفا****از وفا یک ره تو هم زان بی‌دل ابتر بپرس
عاشق قصاب را خون خود اندر گردن است****با تو گفتم محتشم گر نیستت باور بپرس

غزل شماره ۳۲۳: آن قدر شوق گل روی تو دارم که مپرس

آن قدر شوق گل روی تو دارم که مپرس****آن قدر دغدغه از خوی تو دارم که مپرس
چون ره کوی تو پرسم دلم از بیم تپد****آن قدر ذوق سر کوی تو دارم که مپرس
سر به زانوی خیال تو هلالی شده‌ام****آن قدر میل به ابروی تو دارم که مپرس
از خم موی توام رشتهٔ جان میگسلد****آن قدر تاب ز گیسوی تو دارم که مپرس
صدره از هوش روم چون رسد از کوی تو باد****آن قدر بیخودی از بوی تو دارم که مپرس
جانم از شوق رخت دیر برون می‌آید****انفعال آن قدر از روی تو دارم که مپرس
محتشم تا شده خرم دلت از پهلوی یار****آن قدر ذوق ز پهلوی تو دارم که مپرس
محتشم تا شده آن شوخ به نظمت مایل****ذوقی از طبع سخنگوی تو دارم که مپرس

غزل شماره ۳۲۴: باز آشفته‌ام از خوی تو چندان که مپرس

باز آشفته‌ام از خوی تو چندان که مپرس****تابها دارم از آن زلف پریشان که مپرس
از بتان حال دل گمشده می‌پرسیدم****خنده‌ای کرد نهان آن گل خندان که مپرس
در تب عشق به جان کندن هجران شده‌ام****ناامید آن قدر از پرسش جانان که مپرس
محتشم پرسد اگر حال من آن سرو بگو****هست لب تشنه پابوس تو چندان که مپرس

غزل شماره ۳۲۵: ای سنگ دل ز پرسش روز جزا بترس

ای سنگ دل ز پرسش روز جزا بترس****خون من غریب مریز از خدا بترس
هر دم به سینه راه مده کینهٔ مرا****وز آه سینه سوز من مبتلا بترس
بر بی‌دلان ز سخت دلیها مکش عنان****از سنگ خود نه‌ای تو ز تیر دعا بترس
بی‌ترس و باک من به خطا ترک کس مکن****زان ناوک خطا که ندارد خطا بترس

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دی با رقیب یافت مرا آشنا و گفت****ای محتشم ازین سگ نا آشنا بترس

غزل شماره ۳۲۶: خموشیت گره افکند در دل همه کس

خموشیت گره افکند در دل همه کس****بگو حدیثی و بگشای مشکل همه کس
بدان که هر نظری قابل جمال تو نیست****مکن چو آینه خود را مقابل همه کس
رخی که بال ملک را خطر ز شعلهٔ اوست****روا بود که شود شمع محفل همه کس
عداوتم به دل کاینات داده قرار****محبتی که سرشتست در دل همه کس
زمانه گشت پرآشوب و من به این خوش دل****که از خیال تو خالی شود دل همه کس
زرشک مایل مرگم که از غلط کاریست****به غیر محتشم آن سرو مایل همه کس

حرف ش

غزل شماره ۳۲۷: آمد ز خانه بیرون در بر قبای زرکش

آمد ز خانه بیرون در بر قبای زرکش****بر زر کشیده خفتان شاهانه بسته ترکش
سرو از قبا گران بار گل از هوا عرق ریز****رنگ از حیا دگرگون زلف از صبا مشوش
در سر هوای جولان بر لب نشان باده****غالب نشاط خندان شیرین مذاق سرخوش
هنگام ترکتازش طاقست در نظرها****آن چین زدن بر ابرو وان هی زدن بر ابرش
آن کز نهیبش آتش شد بر خلیل گلزار****در باغ روی او داد گل را مزاج آتش
دل وحشی است بندی من از علاقهٔ او****با شیر در سلاسل با مرگ در کشاکش
از صیقل محبت کانهم ز پرتو اوست****طبعی است محتشم را کائینه ایست بی‌غش

غزل شماره ۳۲۸: شبی که می‌فکند بی تو در دلم الم آتش

شبی که می‌فکند بی تو در دلم الم آتش****ز آه من به فلک می‌رود علم علم آتش
کباب کرده دل صد هزار لیلی و شیرین****لبت که در عرب افکنده شور و در عجم آتش
ز جرم عشق اگر عاشقان روند به دوزخ****شود به جانب من شعله‌کش ز صد قدم آتش
ز سوز دل چو به او شرح حال خویش نویسم****هزار بار فتد در زبانه قلم آتش
چونی بهر که سرآورده‌ام دمی شب هجران****درو فکنده‌ام از ناله‌های زیر و بم آتش
به یک پیاله که افروختنی چراغ رخت را****فکندی ای گل رعنا به حال محتشم آتش

غزل شماره ۳۲۹: هرتار که در طره عنبر شکن استش

هرتار که در طره عنبر شکن استش****پیوند نهالی برگ جان من استش
ترسم ز دماغ دل من دود برآرد****آن دوده که زیب ورق یاسمنستش
می‌سوزدم از آرزوی رنگی و بوئی****با آن که گل و لاله چمن در چمنستش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هست از ورق شرم و حیا دست خودش نیز****زان جوهر جان دور که در پیرهنستش
شیرین همه ناز است ولی ناز دل‌آشوب****از گوشهٔ چشمی است که با کوهکنستش
گفتم که در آن تنگ شکر جای سخن نیست****رنجید همانا که درین هم سخن استش
در سینهٔ گرمم دل آواره در آن کوی****مرغیست که درآتش سوزان وطنستش
هر بنده که گردیده بر آن در ادب آموز****اهلیت سلطانی صد انجمنستش
گر جان رود از تن نرود محتشم از جا****کز لطف تو جانی دگر اندر بدنستش

غزل شماره ۳۳۰: محل گرمی جولان بزیر سرو بلندش

محل گرمی جولان بزیر سرو بلندش****قیامتست قیامت نشست و خیز سمندش
تصرف از طرف اوست زان که وقت توجه****دراز دست‌تر از آرزوی ماست کمندش
میانهٔ هوس و حسن بسته‌اند به موئی****هزار سلسله برهم ز جعد سلسله بندش
نهاد یاری مهر و وفا به یکطرف آخر****دل ستیزه کز جنگجوی جور پسندش
هزار جان گرامی فدای ناوک یاری****که گاه گاه شود پر کش از کمان بلندش
ز خلق دل به کسی بند اگر حریف شناسی****که نگسلد ز تو گر همه از آهنست می‌شکنندش
مدار باک اگر کرد دل به من گله از تو****که پیش ازین ز تو بسیار دیده‌ام گله‌مندش
درم خریده غلام ویست محتشم اما****صلاح نیست که گویم خریده است به چندش

غزل شماره ۳۳۱: رخش شمعی است دود آن کمند عنبر آلودش

رخش شمعی است دود آن کمند عنبر آلودش****عجب شمعی که از بالا به پایان می‌رود دودش
دمی در بزم و صد ره می‌کشد از بیم و امیدم****عتاب عشوه آمیز و خطاب خنده آلودش
میان آب و آتش داردم دیوانه وش طفلی****که در یک لحظه صد ره می‌شوم مقبول و مردودش
چو گنجشگیست مرغ دل به دست طفل بی‌باکی****که پیش من عزیزش دارد اما می‌کشد زودش
من زا لعبت پرستیها دل بازی‌خوری دارم****که دارد کودکی با صد هزار آزار خشنودش
بسی در تابم از مردم نوازیهای او با آن****که می‌دانم به جز بی‌تابی من نیست مقصودش
طبیب محتشم در عشق پرکاریست کز قدرت****به الماس جفا خوش می‌کند داغ نمک سودش

غزل شماره ۳۳۲: ز دل دودی بلند آویخته زلف نگون سارش

ز دل دودی بلند آویخته زلف نگون سارش****خدا گرداندم یارب بلا گردان هر تارش
زهر چشمی به حسرت می‌گشاید از پی آن گل****بهر گامی که بر می‌دارد از جا نخل گل بارش
به سر ننهاده کج تاج سیاه آن ترک آتش خو****که از آهم به یک سو رفته دود شمع رخسارش
به گلشن حسرت قدش رود از نخل بر گلشن****به نخل خشک آموزد خرامش سحر رفتارش
ز بیم غیر می‌گوید سخن در زیر لب با من****من حیران بمیرم پیش لب یا پیش رخسارش
چسان گنجانم اندر شوق ذوق لطف دلداری****که از جان خوش تر آید بر دل آزاده آزارش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بسی نازک فتاده جامهٔ معصومی آن گل****خدا یارب نگهدارد ز دامن گیری خارش
ز زلفش محتشم را آن چنان بندیست در گردن****که گر سر می‌کشد از وی به مردن می‌رسد کارش

غزل شماره ۳۳۳: ز مهیست داغ بر دل که ندیده‌ام هنوزش

ز مهیست داغ بر دل که ندیده‌ام هنوزش****ز گلیست خار در کف که نچیده‌ام هنوزش
ز لبی است کام جانم چو گلوی شیشه پرخون****که به جرئت تخیل نگزیده‌ام هنوزش
ز شراب لعل یاری شده مشربم دگرگون****که به لب رسیده اما نچشیده‌ام هنوزش
به کشاکشم فکنده سر زلف تابداری****که به سوی خویش یک مو نگشیده‌ام هنوزش
دل پرده سوز دارد هوس لباس دردی****که به قد طاقت او نبریده‌ام هنوزش
به برم لباس غیرت شده نام خرقه‌ای را****که ز جیب تا به دامن ندریده‌ام هنوزش
ز دریچهٔ محبت به دلم فتاده پرتو****ز همه جهان فروزی که ندیده‌ام هنوزش
همه کس شنیده آمین ز فرشته بر دعائی****که ز زیر لب برآن بت ندمیده‌ام هنوزش
که ز محتشم رساند به مه من این غزل را****که من گدا به خدمت نرسیده‌ام هنوزش

غزل شماره ۳۳۴: ای به ستم دل تو خوش تیغ بکش مرا بکش

ای به ستم دل تو خوش تیغ بکش مرا بکش****منت این و آن مکش تیغ بکش مرا بکش
ناوک غمزه چون زنی گر نکنند جان سپر****ماه و شان نشانهٔ وش تیغ بکش مرا بکش
دست به تیغ چون زنی آتش شوق از دلم****گر نشود زبانه کش تیغ بکش مرا بکش
نامهٔ قتل محتشم چون کنی از جفا روان****گر نکند ز مژده غش تیغ بکش مرا بکش

غزل شماره ۳۳۵: بیش ازین منت وصل و از رخ آن ماه مکش

بیش ازین منت وصل و از رخ آن ماه مکش****گر کشد هجر تو را جان بده و آه مکش
وصل بی‌منت او با تو به یک هفته کشد****گو وصالی که چنین است به یک ماه مکش
چون محال است رساندن به هدف تیر امید****تو کمان ستمش خواه بکش خواه مکش
همت از یار مرا رخصت استغنا داد****تو هم ای دل پس ازین پای ازین راه مکش
سربلندی مکن از وصل را ز آن شیرین لب****منت خسروی از همت کوتاه مکش
چشم بی‌غیرت من گر شود از گریه سفید****دگرش سرمه ز خاک ره آن ماه مکش
یا وفا یا ستم از کش بکشم چند کشی****گوئی آزار پر کاه بکش گاه مکش
محتشم دیده ز بیراهی آن سرو مپوش****رقم بی‌بصری بر دل آگاه مکش

غزل شماره ۳۳۶: صد سال ز من دارد اگر هجر نهانش

صد سال ز من دارد اگر هجر نهانش****به زان که ببینم به طفیل دگرانش
می‌کرد شبی نسبت خود شمع به خوبان****چون خواست که نام تو برد سوخت زبانش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دل داشت یقین نیستی آن دهن اما***از خنده بسیار گرفتی به گمانش
خوبان بشتابید به دل جوئی عاشق***زان پیش که جوئید و نیابید نشانش
در چشم تو صد شیوه عیانست ز مستی***صد شیوه دیگر که محال است بیانش
می‌کرد دل انکار وجود دهنت را***از خنده بسیار فکندی به گمانش
پیوند گسل نیست دل محتشم از تو***گر بگسلد از تاب جفا رشتهٔ جانش

غزل شماره ۳۳۷: هزارگونه متاع است ناز را به دکانش

هزارگونه متاع است ناز را به دکانش***نگاه گوشهٔ چشم از متاع‌های گرانش
خطاب خود به من از اهل بزم خاسته پنهان***که نرگسش شده گویا و خامش است زبانش
هزار نکته بیان می‌کند به جنبش ابرو***هزار نکته دیگر که مشکل است بیانش
حواله دل محروم من نمی‌شود الا***به سهو تیر نگاهی که می‌جهد ز کمانش
دلم که صبر و خرد برده‌اند بی‌خبر از وی***به آن دو نرگس فتان مگر که فتنه گمانش
به من که ساده دلی کاملم ملاطفت وی***تغافلیست که خود نام کرده لطف نهانش
کسی چه نام کند غبن این معامله کاورا***نگاه بر دگرانست و محتشم نگرانش

غزل شماره ۳۳۸: آن شاه حسن بین و به تمکین نشستنش

آن شاه حسن بین و به تمکین نشستنش***و آن خیرگی و طرف کله برشکستنش
آن تیر غمزه پرکش و از منتظر کشی است***موقوف صد کمان ز کمانخانه جستنش
سروی است در برم که براندام نازنین***ماند نشان ز بند قبا چست بستنش
سر رشتهٔ رضا به دل غیر بسته یار***اما چنان نبسته که به توان گسستنش
باشد کمینه بازی آن طفل بر دلم***بر همزدن دو چشم و به صد نیش خستنش
صیدیست محتشم که به قیدی فتاده لیک***مرگیست بی‌تکلف از آن قید رستنش

غزل شماره ۳۳۹: بزم برهم زده‌ای ای دل بر خشم به جوش

بزم برهم زده‌ای ای دل بر خشم به جوش***چشم از جنگ بغوغالب از اعراض خموش
گرمیش شعلهٔ فروزان ز رخ ماه شعاع***تلخیش زهر چکان از دو لب زهر فروش
خواب بیهوشی و کیفیت مستی ز سرش***جسته از پرزدن مرغ سراسیمه هوش
ضبط بیتابی خود کرده ولی در حرکت***پیرهن زان تن و اندام و قبازان برو دوش
داغ دلهای فکار از حرکاتش به خراش***مرغ جانهای نزار از سکناتش به خروش
سخنی کامده از حوصلهٔ ناطقه بیش***لب فرو بستنش از نطق فروبسته بگوش
محتشم هرکه خورد باده به دشمن ناچار***کند آخر می اعراض بدین مرتبه نوش

غزل شماره ۳۴۰: ز خانه تاخت برون کرده ساغری دو سه نوش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ز خانه تاخت برون کرده ساغری دو سه نوش****لب از شراب در آتش گل از عرق در جوش
خمار رفته ز سر تازه نشاء از می تلخ****اثر ز تلخی می در لبان شهدفروش
چو شاخ گل شده کج در میان خانه زین****اتاغه از سر دستار میل سر دوش
ز رخش راندنش از ناز در نشیب و فراز****زمین ز شوق به افغان و آسمان به خروش
نموده دوش بدوش ابروان خم به خمش****به زور غمزه کمان‌ها کشیده تا سردوش
سرشک کرده هم آغوش کامکاران را****قبای ترک که تنگش کشیده در آغوش
لباس بزم به برآمد آن چنان که مگر****رود جریده زند برهزار جوشن پوش
ز حالت مژه آن عقل مات مانده که چون****یکی شراب خورد دیگری رود از هوش
ستاده محتشم از دور بهر عرض نیاز****لب از اشاره به جنبش زبان عرض خموش

غزل شماره ۳۴۱: سحر به کوچه بیگانه‌ای فتادم دوش

سحر به کوچه بیگانه‌ای فتادم دوش****فتاد ناگهم آواز آشنا در گوش
که خوش به بانگ بلند از خواص می می‌خواست****ازو دهاده و زا اهل بزم نوشانوش
من حزین تن و سر گوش گشته و رفته****ز پا تحرک و از تن توان و از دل هوش
ستادم آن قدر آن جا که داد مرغ سحر****هزار مرتبه داد خروش و گشت خموش
صباح سر زده آن کو صبوح کرده بتی****گران خرام و سرانداز و بیخود و مدهوش
گرفته بهر وی از پاس و اقفان سر راه****نموده تکیه‌گهش نیز محرمان سر و دوش
چو پیش رفتم خود را زدم در آن آتش****که بود آن که ازو دیگ سینه میزد جوش
ز بی شعوریم اول اگر ز جا نشناخت****شناخت عاقبت اما ز طرز راه و خروش
چنان به تنگ من از سرخوشی درآمد تنگ****که گوئی آمده تنگم گرفته در آغوش
اگرچه جای هزار اعتراض بود آن جا****بر آن قدح کش بی‌قید کیش عشرت کوش
نگفت محتشم از اقتضای وقت جز این****که می ز بزم رود خود به کوی باده فروش

غزل شماره ۳۴۲: آهوی او که بود بیشه دل صیدگهش

آهوی او که بود بیشه دل صیدگهش****می‌گدازد جگر شیر ز طرز نگهش
از بدآموزی آن غمزه نمی‌گردد سیر****ناز کافتاده به دنباله چشم سیهش
دو جهان گشته به حسنی که اکر در عرصات****به همان حسن درآید گذرند از گنهش
مه جبینی ز زمین خاسته کز قوت حسن****پنجه در پنجه خورشید فکند است مهش
وای بر ملک دل و دین که شد آخر ز بتان****نامسلمان پسری فتنه‌گری پادشهش
چکند گر نکند خانه مردم ویران****پادشاهی که به جز فتنه نباشد سپهش
محتشم در گذر آن چشم که من دیدم دوش****جبرئیل ار گذرد می‌زند از غمزه رهش

غزل شماره ۳۴۳: به عزم رقص چون در جنبش آید نخل بالایش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به عزم رقص چون در جنبش آید نخل بالایش****نماند زنده غیر از نخل بند نخل بالایش
عجب عیبی است غافل بودن از آغاز رقص او****به تخصیص از نخستین جنبش شمشاد بالایش
بمیرم پیش تمکین قد نازک خرام او****که در جنبش به غیر از سایهٔ او نیست همتایش
براندازد ز دل بنیاد آرام آن سهی بالا****چو اندازد هوای رقص جنبش در سر و پایش
به تکلیف آمد اندر رقص اما فتنه کرد آن گه****که میل طبع بی‌تکلیف می‌شد در تماشایش
فشانم بر کدامین جلوه‌اش جان را که پنداری****دگرگون جلوه پردازیست هر عضوی ز اعضایش
به رقص آیند در زنجیر زلفش محتشم دلها****چو باد جلوه بی حد در سر زلف سمن سایش

غزل شماره ۳۴۴: مهی که زینت حسنست گرمی خویش

مهی که زینت حسنست گرمی خویش****طپانچه بر رخ خورشید می‌زند رویش
چرنده را ز چرا باز می‌تواند داشت****نگاه دلکش ناوک گشای آهویش
هزار خنجر زهر آب داده نرگس او****کشیده بهر دلیری که بنگرد سویش
چنان ربود دل مرا که هیچ دیده ندید****همین کدایت محل غمزهٔ محل جویش
ز راه دیده به دل می‌رسد هزار پیام****به نیم جنبشی از گوشهای ابرویش
خدنگ نیمکش غمزه‌اش نخورده هنوز****به من چشانده فلک زور و دست و بازویش
نهفته کرده کمانی به زه که بی‌خبرند****ز ناوک افکنی آن دو چشم جادویش
خموشیش نه ز اعراض بود دی که نداد****به لب مجال سخن غمزه سخنگویش
هنوز محتشم آن ماه نارسیده ز راه****بیا ببین که چه غوغاست بر سر کویش

غزل شماره ۳۴۵: پری وشی دل دیوانه می‌کشد سویش

پری وشی دل دیوانه می‌کشد سویش****که نیست حد بشر سیر دیدن رویش
به نوگلی نگرانم که می‌دمد چو گیاه****کرشمه از در و دیوار گلشن کویش
هنوز تیغ نیالوده تیز دستی بین****که موج خون ز زمین می‌رسد به بازویش
قیامتست قیامت که صور فتنه دمید****جهان ز فتنهٔ نو خیز قد دلجویش
ز خاک یوسف گل پیرهن دمد گل رشک****اگر به مصر بردبار از چمن بویش
چه رغبت است که سر بر نمی‌تواند داشت****ز مزرع دل مردم چرنده آهویش
ز دور کرد شکاری مرا رساند از سحر****خدنگ نیمکش غمزه چشم جادویش
لبش خموش و زبان کرشمه‌اش گویا****ز نکته پروری گوشه‌های ابرویش
چو محتشم به نخستین خدنگ او افتاد****هزار بوسه فلک زد به دست و بازویش

غزل شماره ۳۴۶: مباش ای مدعی خوش دل که از من رنجه شد خویش

مباش ای مدعی خوش دل که از من رنجه شد خویش****که شمشیر و کفن در گردن اینک می‌روم سویش
هلال‌آسا اگر ساید سرم بر آسمان شاید****که باز از سر گرفتم سجدهٔ محراب ابرویش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ز بس کز انفعالم مانده سر در پیش چون نرگس****درین فکرم که چون خواهم فکندن چشم بر رویش
امان می‌خواهم از کثرت که گویم یک سخن با او****زبانم تا به سحر غمزه بندد چشم جادویش
من گمراه عشق و محنت او تازه اسلامم****به جرم توبه‌ام شاید نسوزد آتش خویش
کند بختم ز شادی صد مبارکباد اگر از نو****نهد داغ غلامی بر جبینم خال هندویش
رقیبا آن که از رشگ تو با غم بود هم زانو****همین دم تکیه‌گاه یار خواهد بود بازویش
به این سگان ای مدعی زان در مسافر شو****که دیگر شد مجاور بر سر کوی سگ کویش
دو روزی گر ز هجرم غنچه‌سان دلتنگ کرد آن گل****ز پیوند قدیمی باز کردم جا به پهلویش
نهد گر دست جورش از تطاول اره بر فرقم****دگر دست تعلق نگسلم چون شانه از مویش
عجب گر بشنوی بوی صلاح از محتشم دیگر****که بست و محکمست این بار دل در جعد گیسویش

حرف ص

غزل شماره ۳۴۷: کاش مرگم سازد امشب از فغان کردن خلاص

کاش مرگم سازد امشب از فغان کردن خلاص****تا سگش از درد سر آسوده گردد من خلاص
شد گرفتاری ز حد بیرون اجل کو تا شود****من ز دل فارغ دل از جان رسته جان از تن خلاص
داشتم در صید گاه صد زخم از بتان****در نخستین ضربتم کرد آن شکارافکن خلاص
سوختم ز آهی که هست اندر دلم از تیر خویش****روزنی کن تا شوم از دود این گلخن خلاص
بی تو از هستی به جام مرغ روحم را بخوان****از قفس تا گردد آن فرقت کش گلشن خلاص
محتشم در عاشقی بدنام شد پاکش بسوز****تا شوی از ننگ آن رسوای تر دامن خلاص

غزل شماره ۳۴۸: مدعی چند بود با سگ آن کو مخصوص

مدعی چند بود با سگ آن کو مخصوص****اهل حرمت همه محروم همین او مخصوص
با حریفی چو تو در بزم زبان بازی غیر****چیست گر نیست نهان با تو پری رو مخصوص
تا زهم سلسله حسن نپاشد مگذار****که شود بادبه آن زلف سمنبو مخصوص
گرنه در خلوت خاصت بدمن می‌گوید****روز و شب چیست به خاصان تو بد گوه مخصوص
وه که گشتم ز تمنای خصوصیت تو****همچو موئی و نگشتم به تو یک مو مخصوص
سوخت صد جان به خصوصیت خاصان تو غیر****آه از آن دم که شود با تو جفا جو مخصوص
محتشم نیست قبولم که به صد قرن شوی****تو به آن دیر خصوصیت بدخو مخصوص

غزل شماره ۳۴۹: منم از مهر به غم خوردنت ای یار حریص

منم از مهر به غم خوردنت ای یار حریص****تو غلط مهر به غمخواری اغیار حریص
باغ حسن تو نم از خون جگر می‌طلبد****گریزاریست مرا دیده خونبار حریص
ز آب و آیینه بجو صورت این سر که چراست****به تماشای جمالت در و دیوار حریص

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مرض عشق من آن مایهٔ بد نامیها****کرده او را به هلاک دل بیمار حریص
خنده فرمای لب حسن که آن زاری ماست****یار را کرده به آزار دل زار حریص
زود جانها به بهای دهنش رفته که بود****جنس نایاب و محل تنگ و خریدار حریص
میتوان باخت ز بسیاری لطفش به رقیب****که حریص است به آزارم و بسیار حریص
نازکاین نوع شود سلسله جنبان هوس****به طلب چون نشود طبع طلبکار حریص
محتشم حرص تو ظاهر شده در دیدن او****که به خونت شده آن غمزهٔ خونخوار حریص

حرف ض

غزل شماره ۳۵۰: آخر ای سنگدل از کشتن ما چیست غرض

آخر ای سنگدل از کشتن ما چیست غرض****غیر اگر بی غرضی نیست تو را چیست غرض
تو جفا پیشه چو یاری ده اهل غرضی****پس ازین یاری و اظهار وفا چیست غرض
باز در نرد محبت غلطی باخته‌ای****ای غلط باز ازین مغلطها چیست غرض
گر به خوبان دگر پیش تو هم از پی غیر****گنهی نیست ز تهدید جزا چیست غرض
غیر را دوش چو راندی به غضب باز امروز****زین نهان خواندن اندیشه فزا چیست غرض
جوهر حسن بود حسن وفا حیرانم****که نکویان جهان را ز جفا چیست غرض
محتشم داشت فغان و تو در آزار او را****شاه را ورنه ز آزار گدا چیست غرض

غزل شماره ۳۵۱: ای طاعت تو بر همهٔ کائنات فرض

ای طاعت تو بر همهٔ کائنات فرض****ذکرت بر اهل صومعه و سومنات فرض
گر سجدهٔ بشر ملک از یک جهت نمود****آمد سجود تو ز جمیع جهات فرض
ای در درون صد شکر ستان برون فرست****چیزی که هست در همهٔ گیتی زکات فرض
ای دل ز جامروز جفایش که در وفاست****ورزیدن تحمل و حلم و ثبات فرض
در وی مبین دلیر که ارباب عقل را****ضبط دل است لازم و حفظ حیات فرض
ای شیخ شکر کن تو کزین قد فارغی****شکر فراغتست بر اهل نجات فرض
بر محتشم که هست به یاد تو روز و شب****بی‌خورد و خواب نیست چو صوم و صلات فرض

غزل شماره ۳۵۲: روزی که گشت بر همهٔ عالم نماز فرض

روزی که گشت بر همهٔ عالم نماز فرض****شد ناز بر تو واجب و بر ما نیاز فرض
تا در وجود آمدی ای کعبهٔ مراد****شد سجدهٔ تو بر همه کس چون نماز فرض
نتوان به هیچ وجه شمرد از بتان تو را****باشد میان باطل و حق امتیاز فرض
بنگر به عشق و بوالعجبی‌های او کزو****محمود را شده است سجود ایاز فرض
بختم عجب اگر ننوازد که گشته است****قتلم به جرم عشق به آن دلنواز فرض

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آمیزشی به درد کشانم نصیب باد****کز تقوی و ورع شو دم احتراز فرض
زان مرغ غمزه بیم دل محتشم نخاست****گنجشک را بود حذر از شاهباز فرض

حرف ط

غزل شماره ۳۵۳: نه می‌نهم از دست عشق جام نشاط

نه می‌نهم از دست عشق جام نشاط****نه میزنم به ره از بار هجر گام نشاط
غم تو یافته چندان رواج در عالم****که از زمانه برافتاده است نام نشاط
چرا به بزم وصال تو بیشتر ز همه****کشید شحنهٔ هجر از من انتقام نشاط
دلا به سایهٔ غم رو که افتاب طرب****رسیده است دگر بر کنار بام نشاط
کمال حوصله بنگر که مرغ دل هرگز****ز دام غم نرمید و نگشت رام نشاط
زنند دست به دست از حسد تمام جهان****اگر زمانه به دستم دهد زمام نشاط
به بزم عیش بده جای محتشم که بود****جفا کشان تو را بزم غم مقام نشاط

غزل شماره ۳۵۴: گوش کردن سخنان تو غلط بود غلط

گوش کردن سخنان تو غلط بود غلط****رفتن از ره به زبان تو غلط بود غلط
از تو هر جور که شد ظاهر و کردم من زار****حمل بر لطف نهان تو غلط بود غلط
من بی‌نام و نشان را به سر کوی وفا****هرکه می‌داد نشان تو غلط بود غلط
با خود از بهر تسلی شب یلدای فراق****هرچه گفتم ز زبان تو غلط بود غلط
تا ز چشم تو فتادم به نظر بازی من****هر کجا رفت گمان تو غلط بود غلط
در وفای خود و بدعهدی من گرچه رقیب****خورد سوگند به جان تو غلط بود غلط
محتشم در طلبش آن همه شب زنده که داشت****چشم سیاره فشان تو غلط بود غلط

غزل شماره ۳۵۵: صبر در جور و جفای تو غلط بود غلط

صبر در جور و جفای تو غلط بود غلط****تکیه برعهد و وفای تو غلط بود غلط
پیش ابروی کجت سجده خطا بود خطا****سر نهادن به رضای تو غلط بود غلط
با تو شطرنج هوس چیدن و بودن ز غرور****ایمن از مغلطهای تو غلط بود غلط
دردبر درد خود افزودن و صابر بودن****به تمنای دوای تو غلط بود غلط
چون بناشادیم ای شوخ بلا بودی شاد****شادبودن به بلای تو غلط بود غلط
بود چون رای تو آزار من از بهر رقیب****دیدن آزار برای تو غلط بود غلط
محتشم حسرت پابوس تو چون برد به خاک****جانفشانیش به پای تو غلط بود غلط

حرف ظ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۳۵۶: به هجر یار که از غیر آن ندارم حظ

به هجر یار که از غیر آن ندارم حظ***چنان که ز وصل آن چنان ندارم حظ
به غیر حیرت عشقت چه باعث است ای گل***که چشم دارم و از گلستان ندارم حظ
ز بس که خورده‌ام از قاصدان فریب اکنون***به هیچ مژده من بدگمان ندارم حظ
نوید عمر ابد هم به گوش ناخوش نیست***که بی تو بس که به جانم ز جان ندارم حظ
به مزدی سفرم کاش خانمان سکون***که از وطن من بی‌خانمان ندارم حظ
زهم ببر ز من ای همزبان که من بی او***زبان ندارم و از هم زبان ندارم حظ
ره جهان دگر محتشم کنون سر کن***که بهر عمر چنین زین جهان ندارم حظ

غزل شماره ۳۵۷: من بی‌تو ندارم از چمن حظ

من بی‌تو ندارم از چمن حظ***دور از سمنت ز یاسمن حظ
بی روی تو در چمن ندارند***از صحبت هم گل و سمن حظ
بی‌قد تو نارواست کردن***از دیدن سرو و نارون حظ
یک ذره نمی‌فروشم ای گل***تشویق تو من به صد تومن حظ
خوش می‌کند از دراز دستی***آغوش تو از تو سیمتن حظ
با حسن طبیعت است کز وی***با طبع کنند مرد و زن حظ
جعد تو ذقن طراز دل را***چون تشنه از آن چه ذقن حظ
جز جام که دید از آن دهن کام***جز جامه که کرد ازان بدن حظ
ای می که به جوشم از تو چون خم***خوش داری از آن لب و دهن حظ
این پیرهن این توای که داری***زان جوهر زیر پیرهن حظ
بی‌تابم از این که می‌کند زلف***بازی بازی از آن ذقن حظ
لب می‌گریزم از حسد که دارد***خط زان دو لب شکرشکن حظ
در مهد که دایه ساقیش بود***می‌کرد از آن لبان لبن حظ
گو شیخ مگو مراخطا کار***من دارم از آن بت ختن حظ
او ره زن کاروان جانهاست***وین قافله را ز راه زن حظ
پر زلزله شد جهان و دارد***زان زلزله در جهان فکن حظ
با لذت عشق خسروی داشت***شیرین ز مذاق کوه‌کن حظ
پروانه قرب شمع یابد***مرغی که کند ز سوختن حظ
شد گرم که آردم به اعراض***اعراض رقیب داشتن حظ
بد خوئی محتشم به این خوی***خطیست که دارد از سخن حظ

غزل شماره ۳۵۸: ز لاله‌زار مرا بی‌جمال دل نواز چه فیض

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ز لاله‌زار مرا بی‌جمال دل نواز چه فیض****ز جام می لب ساقی گل عذار چه حظ
در انجمن که نباشد مغنی گل رخ****ز صوت فاخته و نغمهٔ هزار چه حظ
شکار تا شده دلهای بی محبت را****ز تیر غمزهٔ خوبان جان شکار چه حظ
چو نیست در نظر آن گل که نوبهار من است****مرا ز باغ چه حاصل ز نوبهار چه حظ
غرض مشاهده حسن توست از خوبان****وگر بی‌تو ز خوبان روزگار چه حظ
درین دیار دل محتشم خوش است به یار****گهی که یار نباشد درین دیار چه حظ

غزل شماره ۳۵۹: دارم از طبع ستم خیز تو حظی و چه حظ

دارم از طبع ستم خیز تو حظی و چه حظ****وز عتاب شعف آمیز تو حظی و چه حظ
می‌کنم با نفس آمیز نگه‌های عجب****از نگاه غضب‌آمیز تو حظی و چه حظ
آن که وی جرعه‌کش بزم تو بود امشب داشت****پیش اغیار به پرهیز تو حظی و چه حظ
نیم بسمل شده تیغ تغافل امروز****می‌کند از نگه تیز تو حظی و چه حظ
دل که از شوق کلام تو کبابست کباب****دارد از لعل نمک ریز تو حظی و چه حظ
وقت تغییر عذارت که شد آزرده رقیب****کردم از سبزهٔ نوخیز تو حظی و چه حظ
محتشم را که به یک موی دل آویخته‌ای****دارد از موی دلاویز تو حظی و چه حظ

حرف ع

غزل شماره ۳۶۰: تا میان من و آن مه شده کلفت واقع

تا میان من و آن مه شده کلفت واقع****به رقیبم شده بیواسطه کلفت واقع
به مهی درگذری یک نظر افکندم دوش****شد میان من و یاران همه صحبت واقع
متهم ساخت به عشق دگرم یار و نگفت****کاین تعشق شده باشد به چه صورت واقع
کار موقوف نگاهیست میان من و او****گر بود صد جدل و خشم و کدورت واقع
می‌رسد مست جنون تیغ به کف گرم غضب****شدی ای دل سر راهش به چه جرات واقع
ای نگهبان نبود گر رخ آن مه منظور****میتوان از تو کشید ای همه منت واقع
محتشم بردرش از خدمت خود هرزه ملاف****آید از بی‌هنری چون تو چه خدمت واقع

غزل شماره ۳۶۱: آن که بود از تو به یک حرف زبانی قانع

آن که بود از تو به یک حرف زبانی قانع****این زمان نیست به صد لطف نهانی قانع
غیر کز مرده لان بود به یک پرسش تو****نیست اکنون به حیات دو جهانی قانع
ابر لطف تو به سیلاب جهانی مشغول****لب من تشنه بیک قطره چکانی قانع
گر به شیرین سخنی خوش نکنی کام رقیب****می‌شوم از تو به این تلخ زبانی قانع
نیم زخمی به جگر دارم و دانم که به آن****نشود یار به این سخت کمانی قانع

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پیش آن شاه جهان‌گیر بمیرم صد بار****که گدائیست به یک کلبه ستانی قانع
غیر را ساخت به یک آیت رحمت زنده****محتشم مرد به یک فاتحه خوانی قانع

غزل شماره ۳۶۲: گدایان را بود از آستانها پاسبان مانع

گدایان را بود از آستانها پاسبان مانع****مرا از آستان او زمین و آسمان مانع
من و شبهای سرما و خیال آستان بوسی****که آنجا نیست بیم پرده دارو پاسبان مانع
نگهبانان ز ما دارند پنهان داغها بر جان****که ممکن نیست خوبان را شد از لطف نهان مانع
به بزم امشب هوس خواهند و لطف یار بخشنده****حجاب از هر دو جانب گرچه میشد در میان مانع
به او خوش صحبتی می‌داشتم شد در دلش ناگه****گمان بد مرا از صحبت آن بدگمان مانع
مگر اسرار بزم دوش می‌خواهد نهان از من****که هست امشب مرا از اختلاط بدگمان مانع
چه می‌گفتند در بزمش که چون شد محتشم پیدا****شد آن مه همزبانان را به تقصیر زبان مانع

حرف غ

غزل شماره ۳۶۳: آمد از مجلس برون در سر هوای سیر باغ

آمد از مجلس برون در سر هوای سیر باغ****بادپای جلوه در زین باد جولان در دماغ
حسن را از چهره زیبای او گل در طبق****عشق را از نرگس شهلای او می در ایاغ
صبر را آتش ز تاب سینها در استخوان****عشق را روغن ز مغز استخوانها در چراغ
حسن نوبنیاد شیرین را ظهور اندر ظهور****وز برای کوه کن جستن سراغ اندر سراغ
داده مرغ حیرتم را جای بر طاق بلند****آن که در ایوان حسنت بسته طاق از پر زاغ
باز راه سیر با اغیار سرکردی که رشک****لاله و گل را ز اشکم تر کند در باغ وراغ
محتشم از چشم تر آتش فشان در دشت غم****آن صنم دامن کشان با این و آن در گشت باغ

غزل شماره ۳۶۴: ای به من صدق و صفای تو دروغ

ای به من صدق و صفای تو دروغ****مهر من راست وفای تو دروغ
نالش غیر ز جور تو غلط****بر زبانش گله‌های تو دروغ
چند گویم به هوس با دل خویش****حرف تخفیف جفای تو دروغ
گوی چوگان هوس گشته رقیب****سر فکنده است به پای تو دروغ
چند اصلاح جفای تو کنم****چند گویم ز برای تو دروغ
وعده بوسه چه می‌فرمائی****می‌نماید ز ادای تو دروغ
سگت از شومی آمد شد غیر****گفت صد ره به گدای تو دروغ
گوئی ای ابر حیا می‌بارد****از در و بام سرای تو دروغ
راست گویم به هوس می‌گوید****ملک از بهر رضای تو دروغ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عاشق از بهر رضای تو عجب****گر نگوید به خدای تو دروغ
محتشم این همه میگوئی و نیست****به زبان گله زای تو دروغ

غزل شماره ۳۶۵: تا کی کشی به بی گنهان از عتاب تیغ

تا کی کشی به بی گنهان از عتاب تیغ****ای پادشاه حسن مکش بی حساب تیغ
تا عکس سر و قد تو در بر کشیده است****دارد کشیده به بد ز غیرت بر آب تیغ
در ذوق کم ز خوردن آب حیات نیست****خوردن ز دست آن مه مشکین نقاب تیغ
از بس که بهر کشتنم افتاده در شتاب****ترسم به دیگری زند از اضطراب تیغ
یابند محرمان سحرش کشته برفراش****گر بر کسی کشد ز غضب او به خواب تیغ
قتلم فکند دوش به صبح و من اسیر****مردم ز غم که دیر کشید آفتاب تیغ
عابد کشی است در پی قتلم که می‌کشد****بر آهوی حرم ز برای ثواب تیغ
می‌دید بخت و دولت خونریز محتشم****می‌بست یار چون به میان از شتاب تیغ

غزل شماره ۳۶۶: چو بر من زد آن ترک خون خوار تیغ

چو بر من زد آن ترک خون خوار تیغ****شد از خون گرمم شرر بار تیغ
شدم آن چنان کشته او به میل****که از میل من شد خبردار تیغ
نه چابک‌تری از تو هست ای اجل****باو سر فرو آر و بسپار تیغ
چه جائیست کوی تو کانجا مدام****ز در سنگ بارد ز دیوار تیغ
ازین بزم اگر دفع من واجبست****بنه ساغر از دست و بردار تیغ
شود بر زبان تا وصیت تمام****خدا را زمانی نگهدار تیغ
شده چشم مست تو خنجر گذار****تو در دست این مست مگذار تیغ
بقا سر بجیب فنا در کشد****اگر برکشد آن ستمکار تیغ
سگ آن دلیرم که وقت غضب****شود پیش او محتشم وار تیغ

حرف ف

غزل شماره ۳۶۷: دهد اگرچه برون در بی‌شمار صدف

دهد اگرچه برون در بی‌شمار صدف****تو آن دری که برون ناید از هزار صدف
برای چون تو دری شاید ای چکیدهٔ صنع****اگر دهان بگشاید هزار بار صدف
عجب که تا به قیامت محیط هستی را****گران شود به چنین در شاهوار صدف
توان گرفت بزر ز احترام گوشی را****که در راز تو را باشد ای نگار صدف
شدست معتبر از خلعت تو مادر دهر****بلی ز پرتو در دارد اعتبار صدف
به جنبش آمده تا بحر هستی از اثرش****چنین دری نفکنده است برکنار صدف

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به عهد محتشم از عقد نظم گوش جهان****چنان پر است که از در شاهوار صدف

غزل شماره ۳۶۸: بعد مرگ من نکرد آن مه تاسف برطرف

بعد مرگ من نکرد آن مه تاسف برطرف****می‌توان مرد از برای او تکلف برطرف
تا نگردد سیر عاشق بر سر خوان وصال****بود در منع زلیخا حق یوسف برطرف
خاصه من کرده باغ وصل را اما در آن****بر تماشا نیستم قادر تکلیف بطرف
فیض من بنگر که چون رفتم به بزمش صد حجاب****در میان آمد ولی شد بی توقف برطرف
چند آری در میان تعریف بزم صوفیان****باده صافی به دست آور تصرف بر طرف
بخت ساعت ساعتم از وصل سازد کامیاب****گر شود از وعدهای او تخلف برطرف
محتشم مرد و ز تیغش مشکل خود حل نساخت****تا ابد مشکل که گیرد زین تاسف برطرف

غزل شماره ۳۶۹: آن پری را گوهر عصمت ز کف شد حیف حیف

آن پری را گوهر عصمت ز کف شد حیف حیف****آفتابی بود نورش برطرف شد حیف حیف
طرح یک رنگی فکند آن بت بهر بد گوهری****گوهر یک دانه هم رنگ خزف شد حیف حیف
آن کمان ابرو که کس انگشت بر حرفش نداشت****تیر طعن عیب جویان را هدف شد حیف حیف
آن که کام از لعل او جستن بزر ممکن نبود****گنج تمکینش به نادانی تلف شد حیف حیف
آن که خواندش مادر ایام فرزند خلف****عاقبت دل خوش کن صد ناخلف شد حیف حیف
نوگلی کز صوت بلبل پنبه‌اش در گوش بود****واله چنگ و نی و آواز دف شد حیف حیف
محتشم از درد گفتی آن چه در دل داشتی****کوش هر بی‌درد این در را صدف شد حیف حیف

حرف ق

غزل شماره ۳۷۰: زهی ز عشق جهانی تو را به جان مشتاق

زهی ز عشق جهانی تو را به جان مشتاق****من از کمال محبت جهان جهان مشتاق
نهان ز چشم بدان صورت تو را این است****که دایمم من صورت طلب به آن مشتاق
ز دست کوته خود در هوای زلف توام****چو مرغ بی‌پر و بالی به آشیان مشتاق
به محفل دگران در هوای کوی توام****چو آن غریب که باشد به خانمان مشتاق
کنم سراغ سگت همچو کسی که بود****ز رازهای نهانی به همزبان مشتاق
عجب که ذکر تو جزء شهادتم نشود****ز بس که هست به نام خوشت زبان مشتاق
به محتشم چه فسون کرده‌ای که می‌گردد****نفس نفس به تو مایل زمان زمان مشتاق

غزل شماره ۳۷۱: بیچاره باشد همواره عاشق

بیچاره باشد همواره عاشق****عشق این چنین است بیچاره عاشق

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گردون نگردد روزی که گردد****از کوی معشوق آواره عاشق
صد پاره شد دل اما همان هست****بر روی خوبان هر پاره عاشق
گر سر کشیدی یکباره معشوق****از پا فتادی صد باره عاشق
گر شرم بودی هرگز نکردی****در روی معشوق نظاره عاشق
نبود گر آدم ای ترک خونخوار****خواهی تراشید از خارهٔ عاشق
حسنت فزون باد تا محتشم را****بینند یاران همواره عاشق

غزل شماره ۳۷۲: ز تب نالان شدی جانان عاشق

ز تب نالان شدی جانان عاشق****بلا گردان جانت جان عاشق
ز سوز نالهٔ عاشق گدازت****به گردون می‌رسد افغان عاشق
تب گرم تو عالم را سیه کرد****ز خود بر سینهٔ سوزان عاشق
دمی صد بار از درد تو می‌مرد****اجل می‌برد اگر فرمان عاشق
به بالینت دمی نبود که گرید****نیالاید به خون دامان عاشق
کشی گر آهی از دل خیزد آتش****ز جان عاشقان جانان عاشق
به جان محتشم نه درد خود را****که باشد درد و محنت زان عاشق

غزل شماره ۳۷۳: بر در دل می‌زنند نوبت سلطان عشق

بر در دل می‌زنند نوبت سلطان عشق****ما و جنون می‌دهیم وعده به میدان عشق
رایت شاه جنون جلوه نما شد ز دور****چاک به دامن رساند گرد بیابان عشق
آن که ز لعلت فکند شور به دریای حسن****کشتی ما را نخست داد به طوفان عشق
بر سر جرم منند عفو و جزا در تلاش****تا بچه فرمان دهد حاکم دیوان عشق
عشق ز فرمان حسن داد به دست توام****وه چه شدی گر بدی حسن به فرمان عشق
زلف تو را آن که کرد سلسلهٔ پیوند حسن****ساخت جنون مرا سلسلهٔ جنبان عشق
کرد چو حسنت برون سر به گریبان دهر****عابد و زاهد زدند دست به دامان عشق
گرد وی از بس حذر مور ندارد گذر****این دل ویران که هست ملک سلیمان عشق
ماه رخ آن صنم مه چه رایان حسن****داغ دل محتشم شمسه ایوان عشق

غزل شماره ۳۷۴: باز علم زد ز بیابان عشق

باز علم زد ز بیابان عشق****کرد جنیبت کش سلطان عشق
باز رسید از پی هم کوه کوه****موج قوی جنبش طوفان عشق
باز صلا زد به دو کون و کشید****فتنهٔ جهان تا به جهان خان عشق
باز به گوش مه و کیوان رسید****غلغله از ساحت ایوان عشق
باز دل آن فارس مطلق عنان****رخش جنون تاخت به میدان عشق

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باز محل شد که به جان بشنوند****مور و ملخ حکم سلیمان عشق

باز ز معزولی عقل و خرد****دور جنون آمد و دوران عشق

ای دل نوعتهد کنون ز اتحاد****جان من و جان تو و جان عشق

محتشم ازبهر بتان قتل تو****حکم مطاع است ز دیوان عشق

غزل شماره ۳۷۵: این آینه‌گون سقف که آبیست معلق

این آینه‌گون سقف که آبیست معلق****نسبت به من تشنه سرابیست معلق

این گوی که دستی نگهش داشته زان سوی****چون قطره آبی ز سحابیست معلق

دل می‌کنداز غب‌غب و روی تو تصور****کز آتش سوزنده حبابیست معلق

کاکل که به بوسیدن دوشت شده مایل****گوئی ز سر سرو غرابیست معلق

در حلقهٔ فتراک تو دایم دل بریان****آویخته چون مرغ کبابیست معلق

این کاسه سر کاون پر نشئه ز عشقت****از بوالعجبی جام شرابیست معلق

در سینهٔ دل زیر و زبر گشته ز خویت****لرزنده‌تر از قطرهٔ آبیست معلق

دل کز طمع لعل تو افتاده در آن زلف****آویخته مرغی ز طنابیست معلق

از هر مژه محتشم ای گوهر سیراب****از بهر نثارت در نابیست معلق

حرف ک

غزل شماره ۳۷۶: در فراقش چون ندادم جان خود را ای فلک

در فراقش چون ندادم جان خود را ای فلک****نام ننگ‌آمیز من از لوح هستی ساز حک

یار عشق دیگران را گر ز من کردی قیاس****ساختی با خاک یک سان عاشقان را یک به یک

هرکه شد پروانه شمعی و سر تا پا نسوخت****بایدش در آتش افکندن اگر باشد ملک

دی که خلقی را به تیر غمزه کردی سینه چاک****گر نمی‌کشتی مرا از غصه میگشتم هلاک

ماه و ماهی شاهد حالند کز هجر تو دوش****آب چشمم تا سمک شد دود آهم تا سماک

بر سر خاک شهیدان خود آمد جامه چاک****ای فدای دامن پاکت هزاران جان پاک

خواهم از گلهای اشگم پرشود روی زمین****تا نیفتد سایهٔ سرو سرافرازت به خاک

بس که می‌بینم تغیر در مزاج نازکت****وقت جورت شادمانم گاه لطف اندر هلاک

حال دل رسید از من گفتمش قلبی اذک****گفت پس دل بر کن از جا نگفتمش روحی فداک

روشن است از پر تو تیغت چراغ جان من****گر چو شمع از تن سرم صدبار برداری چه باک

محتشم روزی که با داغت برآرد لاله‌سان****سر ز جیب خاک بشناسش به جیب چاک چاک

غزل شماره ۳۷۷: او کشیده خنجر و من جامه جان کرده چاک

او کشیده خنجر و من جامه جان کرده چاک****رایاو قتل منست و من برای او هلاک

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

زان رخم حیران آن صانع که پیدا کرده است****آتش خورشید پرتو ز امتزاج آب و خاک
دی به آن ماه عجم گفتم فدایت جان من****گفت نشنیدم چه گفتی گفتمش روحی فداک
از غم مرگ و عذاب قبر آزادم که هست****قتل من از دست یار و خاک من در زیر تاک
بوالعجب دشتی است دشت حسن کز نازک دلی****آهوان دارند آنجا خوی شیر خشمناک
جنبش دریای غم در گریه می‌آرد مرا****می‌زند طوفان اشگ من سمک را برسماک
محتشم هرچند گردیدم ندیدم مثل تو****خیره طبعی بی حد از کافر دلی بی‌ترس و باک

غزل شماره ۳۷۸: ما که می‌سازیم خود را در فراق او هلاک

ما که می‌سازیم خود را در فراق او هلاک****از وفای او به جان‌یم از برای او هلاک
لطف او در رنگ استغنا و بر من عکس غیر****از برای لطف استغنا نمای او هلاک
من که تنگ آوردنش در بر تصور کرده‌ام****می‌شوم از رشگ تنگی قبای او هلاک
گر بجنبد باد می‌میرم که از بی‌تابیم****بهر جنبشهای زلف مشگسای او هلاک
ای فلک یک روز کامم از وفای او بده****پیش از آن روزی که گردم از جفای او هلاک
می‌نهد تا غمزه ناوک در کمان می‌سازدم****اضطراب نرگس ناوک گشای او هلاک
زخم دلخواهی که خورد از دست جانان محتشم****مدعی از رشک خواهد شد به جای او هلاک

غزل شماره ۳۷۹: ای قدت همچو نیشکر نازک

ای قدت همچو نیشکر نازک****تنت از پای تا به سر نازک
همچو عضو تو سر و قد زیبا****همه جای تو سیم بر نازک
از زمین ارم به آب حیات****ندهد چون قدت شجر نازک
بی خبر زد کرشمه‌ات رگ جان****بودش از بس که بیشتر نازک
هست از روی نازک اندامان****کف پای تو بیشتر نازک
بسته خوش طاقهای ابرویت****دست قدرت به یکدیگر نازک
جان مجنون گداختی لیلی****گر بدی خویش آن قدر نازک
دارد آزار بس که افتاده****کوه سیمش گران کمر نازک
محتشم نیست در بنی آدم****خوی چون خوی آن پسر نازک

غزل شماره ۳۸۰: مژده ای صبر که شد هجرت هجران نزدیک

مژده ای صبر که شد هجرت هجران نزدیک****یوسف مصر وفا گشت به کنعان نزدیک
غم غمین از خبر فرقت دوری شد و گشت****دوری فرقت و محرومی حرمان نزدیک
گشت سررشته بعد من از آن در کوتاه****شد ره مور به درگاه سلیمان نزدیک
کرد عیسی ز فلک مرحله چند نزول****درد این خاک نشین گشت به درمان نزدیک
بوی خیر آید ازین وضع که یک مرتبه شد****کوی درویش به نزهت گه سلطان نزدیک

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قرب آن سرو سمن پیرهن از شوق مرا****چاک پیراهن جان ساخت به جانان نزدیک

محتشم گرچه نشد قطع ره هجر تمام****حالیا راه طلب گشت به جانان نزدیک

حرف گ

غزل شماره ۳۸۱: ای روی تو از می ارغوان رنگ

ای روی تو از می ارغوان رنگ****دارد سمنت ز ارغوان رنگ

در دور خط تو می‌نماید****آیینهٔ آفتاب در زنگ

در سلسلهٔ تو همچون مجنون****صد خسرو بی‌کلاه و اورنگ

خواهم شومت دچار اما****در خواب که دربرت کشم تنگ

از غمزهٔ پر فن تو پیداست****کیفیت صلح و صورت جنگ

صدر نگفسون در آن دو چشمست****در هر رنگی هزار نیرنگ

این دل که تو داری ای غلط مهر****نرم است چو موم و سخت چو نسنگ

دل میشنو اندم در آن زلف****نالیدن طایر شب آهنگ

ای گل برهی مرو که خاری****در دامن عصمتت زند چنگ

یک لحظه به غیر اگر بیائی****بگریزی ازو هزار فرسنگ

در پای فتادنم ز کویت****عذریست چو عذر محتشم لنگ

حرف ل

غزل شماره ۳۸۲: صدامید از تو داشتم در دل

صدامید از تو داشتم در دل****ده که از صد یکی نشد حاصل

دارم ای گل شکایت بسیار****گفتن آن حکایت مشکل

شمع حسنت فروغ هر مجلس****ماه رویت چراغ هر محفل

لاله‌رویان ز ساغر خوبی****همه سرخوش تو مست لایعقل

مست و خنجر کشی و بی‌پروا****شوخ و عاشق کشی و سنگین دل

در هلاکم چه میکنی تعجیل****ای طفیل تو عمر مستعجل

پیش پایت نهم سر تسلیم****تا به دست خودم کنی بسمل

از رقیبان خود مباش ایمن****وز اسیران خود مشو غافل

ای به زلفت هزار دل در بند****وی به قدت هزار جان مایل

محتشم داد جان به مهر و وفا****تو همان بی‌وفا و مهر گسل

غزل شماره ۳۸۳: ای جمالت قبلهٔ جان ابرویت محراب دل

ای جمالت قبلهٔ جان ابرویت محراب دل****آمدی و فرض شد صد سجده بر ارباب دل

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بعد چندین انتظار از رشتهٔ باریک جان****تاب هجران میبری بیرون ولی کو تاب دل
گر شوی مهمان جان از عقل و دین و صبر و هوش****در رهت ریزم به رسم پیشکش اسباب دل
تا ز مژگان لعل پاشم در رهت پرورده‌ام****از جگر پر گاله بسیار در خوناب دل
از دو بیمارت یکی تا جان برد در بند غم****یا به خواب من درآ یکبار یا در خواب دل
نقش دل پیشت کشیدم جان طلب کردی ز من****ای فدایت جان چه می‌فرمائی اندر باب دل
سر بلندم میکنی گویا که می‌بینم ز دور****ارتفاع کوکب دولت در اسطرلاب دل
محتشم می‌جست عمری در جهان راه صواب****سالک راه تو گشت آخر به استصواب دل

غزل شماره ۳۸۴: رسید باز طپاننده کبوتر دل

رسید باز طپاننده کبوتر دل****سبک کنندهٔ تمکین ز صبر لنگر دل
خرد کجاست که دارد لوای صبر نگاه****که شد عیان علم پادشاه کشور دل
رسید شاه سواری که در حوالی او****به جنبش است زمین از هجوم لشگر دل
چو سنگ خورد نهانی تنم به لرزه فتاد****ز دیدنش چو طپیدن گرفت پیکر دل
پی نشاط فرو کوفتند نوبت غم****چو ملک عشق به یکبار شد مسخر دل
ازو چه ره طلبیم بهر حفظ جان کردن****که جان فریفتهٔ اوست صد برابر دل
ز جان محتشم آواز الامان برخاست****کشید خسرو غم چون سپاه بر در دل

غزل شماره ۳۸۵: زدی به دست ارادت چو حلقه بر در دل

زدی به دست ارادت چو حلقه بر در دل****ز در درآ و ببین خانهٔ مصور دل
در آرزوست مه خرگهی که بر گردون****منور از تو کند خانهٔ مدور دل
دلم شکفت که از میل طبع خلوت دوست****سبب نزول تو شد خانهٔ محقر دل
لب امید بلبیک محتشم بگشا****که یار بر سر لطفست و می‌زند در دل

غزل شماره ۳۸۶: گر پا نهی ز لطف به مهمانسرای دل

گر پا نهی ز لطف به مهمانسرای دل****پیش تو جان به پیشکش آرم چه جای دل
بهر گذار کردنت از غرفه‌های چشم****درها گشاده بر حرم کبریای دل
بنای صنع بهر تو نامهربان نهاد****از آب و خاک مهر و محبت بنای دل
تا شد نگارخانهٔ چشمم تهی ز غیر****پیدا شد از برای تو جائی ورای دل
بنشین به عیش و ناز که از نازنین بتان****مخصوص توست خانه نزهت فزای دل
از بهر ذکر خلوتیان کرده محتشم****وصف تو را کتابه خلوت سرای دل

غزل شماره ۳۸۷: گشته در عشق کار من مشکل

گشته در عشق کار من مشکل****مردن آسان و زیستن مشکل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

طرفه‌تر آنکه نیست با معشوق****این زمان اختلاط من مشکل
نه به آن ماه رو نگه دشوار****نه به آن نوش لب سخن مشکل
نه کشیدن به سوی خود گستاخ****سر آن زلف پر شکن مشکل
نه ز روی دراز دستی‌ها****دستبازی به آن ذقن مشکل
نه لب طفل آرزویم را****زان لبان خوردن لبن مشکل
چیدن گل میسر است اما****غارت خرمن سمن مشکل
بوسه کم میخورم به کام که هست****راه بردن به آن دهن مشکل
دستباری است اندکی آسان****لیک از آن سوی پیرهن مشکل
گر یکی خواب گه دو پیکر راست****صحبت تنگ تن به تن مشکل
محتشم گل به چین و لاله که هست****میوه چیدن درین چمن مشکل

غزل شماره ۳۸۸: ای دهانت را موکل خضر خط بر سلسبیل

ای دهانت را موکل خضر خط بر سلسبیل****رشحه‌ای بر دوزخ آسایان هجران کن سبیل
گر به جای آتش نمرود بودی یک شرار****ز آتش هجران خلل می‌کرد در کار خلیل
آب رود نیل را از دست ناید رفع آن****عشق یوسف بر زلیخا چون کشید انگشت نیل
کام بخشی عالمی را لیک غیر از عاشقان****حاتم وقتی ولی نسبت به خیل خود به خیل
ای به قتل عاشقان خوشوقت چونوقتست آن****کافتد اندر دشت محشر چشم قاتل بر قتیل
محتشم پرواز مرغ قدرت او گرد او****نیست ممکن گر برو بندند بال جبرئیل

حرف م

غزل شماره ۳۸۹: گر پردهٔ گردون ز سرشگم نکشد نم

گر پردهٔ گردون ز سرشگم نکشد نم****میسوزمش از صاعقه آه به یکدم
گر سر فنی از تن چون موی من ای شوخ****مهرت ز دل من سر موئی نشود کم
چون موی توام در دو جهان جهان روی سیه باد****گر یک سر موی تو فروشم به دو عالم
گر دم به دمم گریه گلو گیر نگردد****در نه فلک آتش زنم از آه دمادم
ای جای دلنشین تو مهمان سرای چشم****یک دم چراغ دل شو و بنشین به جای چشم

غزل شماره ۳۹۰: اگر دوری ز من در آرزویت زار می‌میرم

اگر دوری ز من در آرزویت زار می‌میرم****وگر پیش منی از لذت دیدار میمیرم
ز درد هجر زارم بر سر من زینهار امشب****گذاری کن که من زین درد بی‌زنهار می‌میرم
بسویم بین و یک حسرت برون کن از دلم جانا****که از نادیدنت با حسرت بسیار می‌میرم

غزل شماره ۳۹۱: خانهٔ دوری دل از همه پرداخته‌ام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خانهٔ دوری دل از همه پرداخته‌ام***واندارن بهر تو وحدتکده‌ای ساخته‌ام
زیر این سقف مقرنس به ازین جائی نیست***که من تنگ دل از بهر تو پرداخته‌ام
هست دیگ طربم ز آتش بی‌دود به‌جوش***تا سر از همدمیت شعلهٔ‌وش افراخته‌ام
کس نینداخته در ساحت این تنگ فضا***طرح صرحی که من از بهر تو انداخته‌ام
محتشم نزد خرد تنگ فضائیست جهان***کز قناعت من دلتنگ به دان ساخته‌ام

غزل شماره ۳۹۲: لب پر سوال بر سر راهی نشسته‌ام

لب پر سوال بر سر راهی نشسته‌ام***سائل نیم به وعده ماهی نشسته‌ام
زان شمع بس که داشته‌ام دوش اضطراب***گاهی چو شعلهٔ خاسته گاهی نشسته‌ام
گل می‌دمد ز دامن و چشمم که روز و شب***با دستهٔ گلی چو گیاهی نشسته‌ام
صیادوار ز آهوی دیر التفات او***پیوسته در کمین نگاهی نشسته‌ام
دل ساخت سینه را سیه از دود خود ببین***در پهلوی چه خانهٔ سیاهی نشسته‌ام
روز فریب بین که گذشت است محتشم***سالی که من به وعده ماهی نشسته‌ام

غزل شماره ۳۹۳: بس که چشم امشب به چشم عشوه‌سازش داشتم

بس که چشم امشب به چشم عشوه‌سازش داشتم***از نگه کردن بسوی غیر بازش داشتم
غیر جز تیر تغافل از کمان او نخورد***بس که پاس غمزهٔ مردم نوازش داشتم
تا به قصد نیم نازی ننگرد سوی رقیب***گوشه چشمی به چشم نیم نازش داشتم
گشت راز من عیان بس کز اشارات نهان***با رقیبان در مقام احترازش داشتم
داشت او مستغنیم از ناز دیگر مهوشان***از نیاز غیر من هم بی‌نیازش داشتم
زور عشقم بین که تازان می‌گذشت آن شهسوار***از کششهای کمند شوق بازش داشتم
با خیالش محتشم در دست بازی بود و من***دست در زنجیر از زلف درازش داشتم

غزل شماره ۳۹۴: بر سر کوی تو هرگاه که پیدا گشتم

بر سر کوی تو هرگاه که پیدا گشتم***سگ کویت به فغان آمد رسوا گشتم
طوطی ناطقه‌ام قوت گفتار نداشت***دیدم آئینهٔ روی تو و گویا گشتم
کام جان با خط سبز و لب جان‌بخش تو بود***هرزه عمری ز پی خضر و مسیحا گشتم
چون برم پی به مقام تو گرفتم چو صبا***پا ز سر کردم و سر تا سر دنیا گشتم
منم ای شمع بتان مرغ سمندر خوئی***که چو پروانه به دوران تو پیدا گشتم
تاب دیدار تو چون آورم ای غیرت حور***من که نادیده مه روی تو شیدا گشتم
هرکه پیمود ره الفت من وحشی گشت***بس که باوحش من بادیه پیما گشتم
محتشم تا روش فقر و فنا دانستم***منکر جاه جم وحشمت دارا گشتم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۳۹۵: من شیدا چرا از عقل و دین یک باره برگشتم

من شیدا چرا از عقل و دین یک باره برگشتم****به رندی سر برآوردم به رسوائی سمر گشتم
ز استغنا نمی‌گشتم به گرد کعبه لیک آخر****سگ شوخی شدم از شومی دل در به در گشتم
سرم چون گوی می‌باید فکند از تن به جرم آن****که عمری بر سر کوی تو بی‌حاصل به سر گشتم
ز دلدار دگر خواه دوای درد دل جستن****که هرچند از تو جستم چارهٔ بیچاره‌تر گشتم
اگر لعل تو جانم برد برکندم ازو دندان****وگر عشق تو دینم برد از آن هم نیز برگشتم
به زور حسن خودچندان مرا آزار فرمودی****که بیزار از جمال خوب رویان دگر گشتم
اگر چون محتشم پا از ره عشقت کشم اولی****که از پرآهست یک سان به خاک رهگذر گشتم

غزل شماره ۳۹۶: چون من به در هجر ز بیداد تو رفتم

چون من به در هجر ز بیداد تو رفتم****چندان نگهم داشت که از یاد تو رفتم
چون فاختهٔ سنگ ستم خرده ازین باغ****دل در گرو جلوهٔ شمشاد تو رفتم
بشتاب ز دنبال که با زخم غریبی****از صید گه غمزهٔ صیاد تو رفتم
برکس مکن اطلاق هلاکم که ز دنیا****از سعی اجل هم نه به امداد تو رفتم
پوشیده کفن سوی مکافات گه حشر****تا زین ستم آباد به بیداد تو رفتم
خسرو ز جهان می‌شد و آهسته به شیرین****می‌گفت که من در سر فرهاد تو رفتم
نالان به درش محتشم از بس که نشستی****من منفعل از ناله و فریاد تو رفتم

غزل شماره ۳۹۷: ز خاک کوی تو گریان سفر گزیدم و رفتم

ز خاک کوی تو گریان سفر گزیدم و رفتم****ز گریه رخت به غرقاب خون کشیدم ورفتم
قدم به زمین ریخت از دو شیشهٔ دیده****گلاب آن گل حسرت که از تو چیدم و رفتم
ز نخل تفرقه خیزت که داد بر به رقیبان****علاقه دل و پیوند جان بردم و رفتم
چو غیر چید گل وصلت از مساهله من****چو خار در جگر خویشتن خلیدم و رفتم
درون پرده صبرم ز حد چو رفت تحمل****ز پاس دامن آن پرده بر دریدم و رفتم
رخ امید به عهدت ز عاقبت نگریها****سیه در آینهٔ بخت خویش دیدم و رفتم
به پند دیدهٔ صحبت پسند کار نکردم****نصیحت دل عزلت گزین شنیدم و رفتم
مرا لقب کن ازین پس سگ رمیده ز آهو****کز آهوئی چو تو با صد هوس رمیدم و رفتم
شکیب را چو نیامد ز پس نوید امیدی****به شرح محتشم پیش بین رسیدم و رفتم

غزل شماره ۳۹۸: تو چون رفتی به سلطان خیالت ملک دل دادم

تو چون رفتی به سلطان خیالت ملک دل دادم****غرض از چشم اگر رفتی نخواهی رفت از یادم
تو آن صیاد بی‌قیدی که باقیدم رها کردی****من آن صیدم که هرجا می‌روم در دام صیادم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اگر روزی غباری آید و گرد سرت گردد****بدان کز صرصر هجر تو دوران داده بربادم
وگر بر گرد سروت مرغ روحی پرزند میدان****که افکند است از پا حسرت آن سرو آزادم
چو بازآئی به قصد پرسشی برتربتم بگذر****که آنجا نوحه دارد بر سر تن جان ناشادم
به فریادم من بیمار و دل در ناله است اما****چنان زارم که هست آهسته‌تر از ناله فریادم
نهی چند ای فلک بار فراق آن پری بر من****ز آهن نیستم جان دارم آخر آدمی زادم
مکن بر وصل این شیرین لبان پرتکیه‌ای همدم****که من دیروز خسرو بودم و امروز فرهادم
نهادم محتشم بنیاد صبر اما چه دانستم****که تا او خواهد آمد صبر خواهد کند بنیادم

غزل شماره ۳۹۹: دی به دنبال یکی کبک خرام افتادم

دی به دنبال یکی کبک خرام افتادم****رفتم از شهر به صحرا و به دام افتادم
مگر این باده همه داروی بیهوشی بود****که من لجه‌کش از یک دو سه جام افتادم
آن چه قد بود و چه قامت که ز نظاره آن****تا دم صبح قیامت ز قیام افتادم
به اشارت مگر احوال بگویم که چه شد****که ز گویائی از آن طرز کلام افتادم
هیچ زخمی نزد آن غمزه که کاری نفتاد****من افتاده چگویم ز کدام افتادم
من که بودم ز مقیمان سر کوی حضور****از کجا آه به این طرفه مقام افتادم
محتشم بوی جنونم همه کس فاش شنید****چون درین سلسله غالیه فام افتادم

غزل شماره ۴۰۰: زخم نگهت نهفته خوردم

زخم نگهت نهفته خوردم****پنهان نگهی دگر که مردم
شد عقل و زمان مستی آمد****خود را به تو این زمان سپردم
تیر نگهم زدی چو پنهان****راهی به نوازش تو بردم
می‌گشت لبم خضاب اگر دوش****دامن گه گریه می‌فشردم
از زخم اجل کشنده‌تر بود****از دست تو ضربتی که خوردم
دل بی‌تو شبی که داغ می‌سوخت****تا صبح ستاره می‌شمردم
ای هم دم محتشم در این بزم****صاف از تو که من حریف دردم

غزل شماره ۴۰۱: ز کج بینی به زلفت نسبت چین ختن کردم

ز کج بینی به زلفت نسبت چین ختن کردم****غلط بود آن چه من دیدم خطا بود آن چه من کردم
اگر از محنت غربت بمیرم جای آن دارد****که بهر چون تو بدخوئی چرا ترک وطن کردم
اگر از تربتم بوی وفا ناید عجب نبود****که خاک پای آن بدمهر را عطر کفن کردم
چو گوی از غم به سر می‌غلطم و بر خاک می‌گردم****که خود را از چه سرگردان آن سیمین بد نکردم
به زور غصه‌ام کشت آن که عمری از برای او****گرفتم کوه غم از پیش و کار کوهکن کردم
تواکنون گر دلی داری به سر کن محتشم با او****که من خود ترک آن سنگین دل پیمان‌شکن کردم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۴۰۲: به مجلس بحث از آن خصمانه اغیار می‌کردم

به مجلس بحث از آن خصمانه اغیار می‌کردم****که جانب داری فهم از ادای یار می‌کردم
ز بختم با حریفان کار مشکل شد که پی در پی****به تعلیم اشارات نهانش کار می‌کردم
زبان در بحث با اغیار و دل در مشورت با او****من از دل بی‌خبر نظارهٔ دیدار می‌کردم
سخن می‌گفتم اندر بزم با پهلونشینانش****نظر را در میان مشغول آن رخسار می‌کردم
نوید بزم خاصم دوش باعث بود در مجلس****که بهر زود رفتن کوشش بسیار می‌کردم
رقیبی بود در بیداری شبگردیم با او****که پی گم کرده امشب سیر با اغیار می‌کردم
نهان می‌خواستم چون از حریفان لطف او با خود****بهر یک حرفی از بی‌لطفیش اظهار می‌کردم
در افشای جدل با مدعی از مصلحت بینی****به ظاهر گفتگوئی نیز با دل‌دار می‌کردم
نمی‌شد محتشم گر دوست امشب هم زبان من****میان دشمنان کی جرات این مقدار می‌کردم

غزل شماره ۴۰۳: به بزمش دوش رنگ‌آمیزی بسیار می‌کردم

به بزمش دوش رنگ‌آمیزی بسیار می‌کردم****که می‌گفت از می و مستی و من انکار می‌کردم
گنه‌کارانه ماندم سر به پیش غمزه‌اش آن دم****که ذکر عشق می‌کرد و من استغفار می‌کردم
نمی‌دیدم به سویش تا نمی‌شد مدعی غافل****به او عشق نهان خود چنین اظهار می‌کردم
به چشم رمز گو می‌کرد سحر اندر جواب من****به ایماعرض شوقی چون به آن پرکار می‌کردم
چو او میدید سوی من به سوی غیر می‌دیدم****حذر کردن ازو خاطر نشان یار می‌کردم
به نام دیگری در عشق می‌گفتم حدیث خود****حریف نکته دان را واقف اسرار می‌کردم
شد امشب محتشم یار از نظر بازی من راضی****که سویش دیده بعد از دیدن اغیار می‌کردم

غزل شماره ۴۰۴: ای شمع بتان تا کی بر گرد درت گردم

ای شمع بتان تا کی بر گرد درت گردم****پروانهٔ خویشم کن تا گرد سرت گردم
دست همه از نخلت پرمیوه و بس خندان****گستاخ نیم کز دور گرد ثمرت گردم
من تشنه و تو ساقی هرچند ز وصل خود****محرومترم سازی مشتاقترت گردم
ناز از شکرستانت هر چند مگس راند****من بیشتر از حسرت گرد شکرت گردم
نزدیکم و نزدیکست قطع نظرم از جان****چون مانم اگر روزی دور از نظرت گردم
گر از کرمم خوانی فرش حرمت باشم****ور از نظرم رانی خاک گذرت گردم
بر موی میان هرگه از ناز کمربندی****در زیر زبان صدره گرد کمرت گردم
سوی دل بی رحمت از شست دعا شبها****هم خود فکنم ناوک هم خود سپرت گردم
ای شاه گداپرور من محتشمم آخر****گوشی به سئوالم دار چون گرد درت گردم

غزل شماره ۴۰۵: برای نیم نگاهی چو عذر خواه تو گردم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

برای نیم نگاهی چو عذر خواه تو گردم****هزار بار به گرد سر نگاه تو گردم
ز انتظار شوم کشته تا نشان خدنگی****ز پر کرشمه نگه‌های گاه گاه تو گردم
بزن به تیغم و پیش از من هلاک گنه خود****به گردن دگران نه که من گواه تو گردم
به این امید که روزی شکاری خورم از تو****هزار سال بگرد شکارگاه تو گردم
به هم زدی ز سبک دستی کرشمهٔ جهانی****اسیر فتنهٔ حسن گران سپاه تو گردم
بکش مرا و میندیش از گنه که همان من****به روز حشر رعقوبت کش گناه تو گردم
مهی برآمد و برنامد این مراد که یکشب****به دیده کام ستان از رخ چو ماه تو گردم
مرا چه محتشم این بس ز باغ وصل که قانع****به نیم نکهتی از عنبرین گیاه تو گردم

غزل شماره ۴۰۶: در بزم چون به کین تو غالب گمان شدم

در بزم چون به کین تو غالب گمان شدم****جان در میان نهادم و خود برکران شدم
پاس درون قرار به نامحرمان چو یافت****من محفل تو را ز برون پاسبان شدم
دیدم که دیدن رخت از دور بهتر است****صحبت گذاشتم ز تماشائیان شدم
این شد ز خوان وصل نصیبم که بی‌نصیب****از التفات ظاهر و لطف نهان شدم
بر رویم آستین چو فشانید در درون****دم ساز در برون به سگ آستان شدم
عمرت در از باد برون آن چه میتوان****لیکن که من ز پند تو کوته زبان شدم
چون محتشم اگرچه به صدخواری از درت****هرگز نمی‌شدم به کنار این زمان شدم

غزل شماره ۴۰۷: بهر دعا از درت چون به درون آمدم

بهر دعا از درت چون به درون آمدم****قوت نطقم نماند لال برون آمدم
عشق چو بازم به ناز سوی تو خواند از برون****در ز درون بسته بود من به فسون آمدم
من که زدم از ازل لاف شکیب ابد****از سر کویت ببین رفتم و چون آمدم
زخم امانت بس است مرهم لطفی فرست****داغ مرا کز ازل جسته درون آمدم
شد در و دیوار او از تن من لاله فام****بس که ز داغ غرقه به خون آمدم
نقد نیازم نزد بر محک امتحان****در نظر درک او بس که زبون آمدم
محتشم این در نبود جای چو من ناکسی****لیک چو تقدیر بود راهنمون آمدم

غزل شماره ۴۰۸: ز لطف و قهر او و در خندهای گریه آلودم

ز لطف و قهر او و در خندهای گریه آلودم****نمی‌یابم که مقبولم نمی‌دانم که مردودم
ز جرمم در گذر یا بسملم کن به کی داری****در آب و آتش از امید بود و بیم نابودم
به یک تقصیر در مجلس به گرد خجلت آلودی****رخی را کزو فاعمری به خاک درگهت سودم
به گفتار غرض گو ناامیدم ساختی از خود****بلی مقصود من این بود دیگر نیست مقصودم
چه اندیشم دگر از گرمی بازار بدگویان****که نه فکر زیان ماند است نه اندیشه سودم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چو شمعم گر تو برداری سر از تن در حقیقت به****که چون مجمر نهد غیری به سر تاج زراندودم
به قول ناکسانم بیش ازین مانع مشو زین در****که در خیل سگانت پیش ازین منهم کسی بودم
اگر چون محتشم صدبارم اندازی در آتش هم****چنان سوزم که جز بوی وفایت ناید از دودم

غزل شماره ۴۰۹: باز سرگشتهٔ مژگان سیهی گردیدم

باز سرگشتهٔ مژگان سیهی گردیدم****باز خود را هدف تیر ملامت دیدم
بازم افکند ز پا شکل همایون فالی****باز بر خاک رهی قرعهٔ صفت گردیدم
باز طفلی لب شوخم ز طرب خندان ساخت****باز بر پیر خرد ذوق تو می‌خندیدم
باز در وادی غیرت به هوای صنمی****قدمی پیش نهادم قدحی نوشیدم
باز از کشور افسرده دلی رفته برون****شورش انگیز بیابان بلا گردیدم
باز در ملک غم از یافتن منصب عشق****خلعت بی سر و پائی ز جنون پوشیدم
باز شد روی بتی قبلهٔ من کز دو جهان****روی چون محتشم شیفته گردانیدم

غزل شماره ۴۱۰: چون متاع دو جهان را به خرد سنجیدم

چون متاع دو جهان را به خرد سنجیدم****از همه حسن تو و عشق خود افزون دیدم
در قدح شد چو می عشق فلک حیران ماند****زان دلیری که من از رطل گران نوشیدم
پای در ملک محبت چو نهادم اول****از جنون راه سر کوی بلا پرسیدم
عقل در عشق تو انگشت ملامت بر من****آن قدر داشت که انگشت نما گردیدم
جراتم کرد چو در باغ تمتع گستاخ****اول از شاخ تمنا گل حرمان چیدم
نظر پاک چو در خلوت وصلم ره داد****هرچه آمد به نظر دیده از آن پوشیدم
محتشم نیست زیان در سخن مرشد عشق****من از آن سود نکردم که سخن نشنیدم

غزل شماره ۴۱۱: به هجران کرده بودم خو که ناگه روی او دیدم

به هجران کرده بودم خو که ناگه روی او دیدم****کمند عقل بگسستم ز نو دیوانه گردیدم
گرفتم پنبهٔ آسایش از داغ جنون یعنی****به باغ عاشقی از سر گل دیوانگی چیدم
دلم زان آفت جان بود فارغ‌وز بلا ایمن****ز آفت دوستی باز آن بلا برخود پسندیدم
ز راه عشق بر می‌گشتم آن رعنا دچارم شد****ازان راهی که می‌رفتم پشیمان بازگردیدم
هنوزم با نهال قامتش باقیست پیوندی****که هرجا دیدم او را جلوه‌گر چون بید لرزیدم
چنان ترسیده‌ام از غمزهٔ مردم شکار او****که هرگاه آن پری در چشمم آمد چشم پوشیدم
در آن ره محتشم کان سروقد میرفت و من در پی****زمین فرسوده شد از بس که بر وی چهره مالیدم

غزل شماره ۴۱۲: هوسم رخ به رخ شاه خیال تو نشاند

با تو آن روز که شطرنج محبت چیدم****ماتی خود ز تو در بازی اول دیدم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هوسم رخ به رخ شاه خیال تو نشاند****آن قدر کز رخ شرم تو خجل گردیدم
اسب جرات چو هوس تاخت به جولانگه عشق****من رخ از عرصهٔ راحت طلبی تابیدم
استخوان‌بندی شطرنج جهان کی شده بود****صبح ابداع که من مهر تو می‌ورزیدم
هجر چون اسب حریفان مسافر زین کرد****عرصه خالی شد از آشوب و من آرامیدم
آن دلارام که منصوبه طرازی فن اوست****بیدقی راند که صد بازی از آن فهمیدم
فکر خود کن تو هم ای دل که به تاراج بساط****شاه عشق آمد و من خانهٔ خود برچیدم
محتشم از تو و از قدر تو افسوس که من****پشه و پیل درین عرصه برابر دیدم

غزل شماره ۴۱۳: شبی کان سرو سیم اندام را درخواب می‌دیدم

شبی کان سرو سیم اندام را درخواب می‌دیدم****تن خود را عیان از رعشه چون سیماب می‌دیدم
در آن تاریکی شب از فروغ ماه روی او****ز روزن رفته بیرون شعله مهتاب می‌دیدم
نمی‌دیدم تنش را از لطافت لیک روی خود****در آن آئینه چون برگ خزان در آب می‌دیدم
چه تابان کوکبی بود آن چراغ چشم بیداران****که شمع ماه را در جنب او بی تاب می‌دیدم
همانا آب حیوان بود جسم نازنین او****که باغ حسن را از وی طراوت یاب می‌دیدم
تن سیمین او تا بود غلطان در کنار من****کنار خویشتن را پر ز سیم ناب می‌دیدم
در درج سخن را محتشم زین بیشتر مگشا****که یار این است گفتن آن چه من در خواب می‌دیدم

غزل شماره ۴۱۴: به خود دوشینه لطفی از ادای یار فهمیدم

به خود دوشینه لطفی از ادای یار فهمیدم****وز آن یک لطف صد بی‌تابی از اغیار فهمیدم
ز عشقم گوئی آگاه است کامشب از نگاه او****حجاب آلوده تغییری در آن رخسار فهمیدم
به تمکینی که مژگانش به جنبیدن نشد مایل****تواضع کردنی زان نرگس پرکار فهمیدم
چنان تیر اشارت در کمان پنهان نهاد آن بت****که چون پیکان گذشت از دل من افکار فهمیدم
چنان فصاد مژگانش به حکمت زد رگ جانم****که چون تن دست شست از جان من بیمار فهمیدم
به لطفم گفت حرف آشنا لیک آن چنان حرفی****که من پهلو نشین بودم ولی دشوار فهمیدم
ز گل بر سرزدن چون گفتمش کامشب مگر مستی****ز لعلش سرزد انکاری کزو اقرار فهمیدم
نوید وعده کز دست بوس افتاده بالاتر****ز شیرین جنبش آن لعل شکربار فهمیدم
رخش تا یافت تغییر از نگاهم هرکه در مجلس****نهانی کرد حرف خود باو اظهار فهمیدم
چو تیر غمزه بر من کرد پرکش در دلش بیمی****ز اغیار از توقف کردن بسیار فهمیدم
برفتن محتشم مشتاب چون مجلس خورد بر هم****که طرح بزم خاصی از ادای یار فهمیدم

غزل شماره ۴۱۵: ساز خروش کرده دل ناز پرورم

ساز خروش کرده دل ناز پرورم****آماده وداع توام خاک برسرم
زان پیش کز وداع تو جانم رود برون****مرگ آمده است و تنگ گرفتست در برم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نقش هلاک من زده دست اجل بر آب****نقش رخت نرفته هنوز از برابرم
بخت نگون نمود گرانی که صیدوار****فتراک بسته تو نشد جسم لاغرم
خواهد به یاد رخش تو دادن شناوری****سیلی که سر برآورد از دیده ترم
گر بر من آستین نفشاند حجاب تو****من جیب خود نه دامن افلاک بر درم
ای دوستان چه سود که درد مرا دواست****صبری که من گمان به دل خود نمی‌برم
گو برگ عمر رو به فنا محتشم که هست****هر یک نفس ز فرقت او مرگ دیگرم

غزل شماره ۴۱۶: اگر می‌بینمت با غیر غیرت می‌کشد زارم

اگر می‌بینمت با غیر غیرت می‌کشد زارم****وگر چشم از تو می‌بندم به مردن می‌رسد کارم
تو خود آن نیستی کز بهر همچون من سیه بختی****نمائی ترک اغیار وز یک رنگی شوی یارم
مرا هم نیست آن بی‌غیرتی شاید تو هم دانی****که چون بینم تو را با دیگران نادیده انگارم
نه آسان دیدن رویت نه ممکن دوری از کویت****ندانم چون کنم در وادی حیرت گرفتارم
به هر حال آن چنان بهتر که از درد فراق تو****به مردن گر شوم نزدیک خود را دورتر دارم
توئی آب حیات و من خراب افتاده بیماری****که با لب تشنگی هست احتراز از آب ناچارم
مکن بهر علاجم شربت وصل خود آماده****که من بر بستر هجران ز سعی خویش بیمارم
به قهر خاص اگر خونریزیم خوش‌تر که هر ساعت****به لطف عام‌سازی سرخ‌رو در سلک اغیارم
از آن مه محتشم غیرت مرا محروم کرد آخر****چو سازم آه از طبع غیور خود گرفتارم

غزل شماره ۴۱۷: به صلح یار در هر انجمن می‌خواند اغیارم

به صلح یار در هر انجمن می‌خواند اغیارم****فتد تا در نظرها کز نظر افتاده یارم
نخواهم عذر او صد لطف پنهان گر کند با من****که ترسم بس کند گر از یک گویم خبر دارم
به من چندان گناه از بدگمانی می‌کند نسبت****که منهم در گمان افتاده پندارم گنه کارم
به بزمش چو نروم تغییر در صحبت کند چندان****که گردد در زمان ببر و نشد زان بزم ناچارم
چو در خلوت روم سویش پی دریوزه کامی****زبان عرض حاجت بندد از تعظیم بسیارم
گرم آزرده بیند پرسد از اغیار حالم را****که آزاری در زان پرسش افزاید بر آزارم
نبینم محتشم تا سوی وی ز اکرام پی در پی****ز پشت پای خجلت دیده نگذارد که بردارم

غزل شماره ۴۱۸: ز بس که مهر تو با این و آن یقین دارم

ز بس که مهر تو با این و آن یقین دارم****به دوستی تو با کائنات کین دارم
زمانه دامن آخر زمان گرفت و هنوز****من از تو دست تظلم در آستین دارم
تو اجتناب ز غیر از نگاه من داری****من اضطراب به بزم از برای این دارم
تو واقف خود و من واقف نگاه رقیب****تو پاس خرمن و من پاس خوشه‌چین دارم
چنان به عشق تو مستغرقم که همچو توئی****ستاده پیش من و چشم بر زمین دارم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به دور گردی من از غرور میخندد****حریف سخت کمانی که در کمین دارم
هزار تیر نگاهم زد و گذشت اما****هنوز چاشنی تیر اولین دارم
به پیش صورت او ضبط آه خود کردن****گمان به حوصله صورت آفرین دارم
بس است این صله نظم محتشم که رسید****به خاطر تو که من بنده‌ای چنین دارم

غزل شماره ۴۱۹: من آنم که جز عشق کاری ندارم

من آنم که جز عشق کاری ندارم****در آن کار هم اختیاری ندارم
ندارم به جز عاشقی اعتباری****به این اعتبار اعتباری ندارم
ربوده است خوابم مهی کز خیالش****به جز چشم شب زنده داری ندارم
قرار وفا کرده با من نگاری****نگاری که بی‌او قراری ندارم
دلی دارم و دورم از دل نوازی****غمی دارم و غمگساری ندارم
ندارم خیال میان تو هرگز****که از گریه پرخون کناری ندارم
به عشق تو اقرار تا کردم ای بت****جز آن کار ز باد کاری ندارم
به دل گرچه صد بار دارم ز یاران****خوشم کز سگ یار باری ندارم
براند ز کوی خودش گر بداند****که در آمدن اختیاری ندارم
خوشم کز وفا بر در خوب رویان****به غیر از گدائی شعاری ندارم
ندارم بغیر از گدائی شعاری****شعار من این است و عاری ندارم
شدم در رهش از ره خاکساری****غباری و بر دل غباری ندارم
به شکرانهٔ این که دی گفته جائی****که چون محتشم خاکساری ندارم

غزل شماره ۴۲۰: به سینه داغ نهانی که داشتم ز تو دارم

به سینه داغ نهانی که داشتم ز تو دارم****نهان ز خلق لسانی که داشتم ز تو دارم
تو لطفها که به من داشتی فغان که نداری****ولی من آه و فغانی که داشتم ز تو دارم
مکش به طعنه بی‌دردیم که بر دل غمگین****هنوز زخم سنانی که داشتم ز تو دارم
چه سود سرمهٔ آسودگی بدیده کشیدن****که چشم اشک فشانی که داشتم ز تو دارم
بدیدهٔ دگران جام کن به رغم من ای گل****که دیدهٔ نگرانی که داشتم ز تو دارم
به چشم و لطف نهان سوی محتشم نظری کن****که چشم و لطف نهانی که داشتم ز تو دارم

غزل شماره ۴۲۱: من منفعل که پیشت دو جهان گناه دارم

من منفعل که پیشت دو جهان گناه دارم****بچه روی عذر گویم که رخ سیاه دارم
من اگر گناه‌کارم تو به عفو کار خود کن****که زبان توبه گوی و لب عذر خواه دارم
منم آن که یک جهان را ز غمت به باد دادم****تو قبول اگر نداری دو جهان گواه دارم
نه چنان برخش آهم زده تازه حسنت****که عنان آن توانم نفسی نگاه دارم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به چنین کشنده هجری سگ بخت چاره سازم****که اگرچه دورم از در به دل تو راه دارم
ز درون شعله خیزم مشو از غرور ایمن****که درین نهفته‌تر کش همه تیر آه دارم
به یکی نگاه جانم بستان که تا قیامت****دل خویش را تسلی به همان نگاه دارم
ملک‌الملکوک عشقم که به من نمانده الا****تن بی‌قبا که به روی سر بی‌کلاه دارم
ز بتان تو را گزیدم که شه بتان حسنی****من اگرچه خود گدایم دل پادشاه دارم
شه وادی جنونم به در آی ز شهر و بنگر****که ز وحشیان صحرا چه قدر سپاه دارم
تو به محتشم نداری نظری و من به این خوش****گه نگاه دور دوری به تو گاه گاه دارم

غزل شماره ۴۲۲: خوش آن ساعت که خندان پیشت ای سیمین بدن میرم

خوش آن ساعت که خندان پیشت ای سیمین بدن میرم****تو باشی بر سر بالین من گریان و من میرم
چنان مشتاقم ای شیرین زبان طرز کلامت را****که گربندی زبان سوزم و گر گوئی سخن میرم
منم نخل بلند قامتت راآن تماشائی****که گر آسیب دستی بیند آن سیب ذقن میرم
همایانم به زاغان باز نگذارند از غیرت****ز سودایت به صحرائی که بی‌گور و کفن میرم
من آن مسکین کنعان مسکنم کز یوسف اندامی****زند گر بر مشامم باد بوی پیرهن میرم
نمی‌دانم که شیرین مرا خصم من از شادی****چسان پرسش کند روزی که من چون کوه کن میرم
چو پا تا سر وجودم شد وجدت جای آن دارد****که از بهر سرا پای وجود خویشتن میرم
مگر خود برگشاید ناوکی آن شوخ و نگذارد****که از دیر التفاتیهای آن ناوک فکن میرم
نگردد محتشم تا عالمی از خون من محزون****به این جان حزین آن به که در بیت‌الحزن میرم

غزل شماره ۴۲۳: من که از ادعیه خوانان دگر ممتازم

من که از ادعیه خوانان دگر ممتازم****از دعای تو به مدح تو نمی‌پردازم
علم مدح تو بیضا علم افراختنی است****لیک من از عقبت ادعیه می‌افرازم
روزگاریست که بر دیده و بختت به دعا****بسته‌ام خواب و به بیداری خود می‌نازم
هست اقبال تو یاور که من ادعیه خوان****کار یک ساله به یک روزه دعا می‌سازم
خورد و خوابی که درو نیست گزیر آن سان را****من به آن هم ز دعای تو نمی‌پردازم
سرو را در جسدم تا رمقی هست ز جان****از برایت به فلک رخش دعا می‌تازم
بر سر لوح ثنا طرح دعا خوش طرحیست****خاصه طرحی که من از بهر تو می‌اندازم
محتشم تاب و توان باخته در دوستیت****من که بی‌تاب و توانم دل و جان می‌بازم

غزل شماره ۴۲۴: به بزم او حریفان را ز مستی دست و پا بوسم

به بزم او حریفان را ز مستی دست و پا بوسم****به این تقریب شاید دست آن کان حیا بوسم
دهم در خیل مستان تن به بدمستی که هر ساعت****روم خواهی نخواهی دست آن شوخ بلا بوسم
چو جنگ آغازد آن بدخو نیاید بر زمین پایم****ازین شادی که دستش در دم صلح و صفا بوسم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خون آن مستی که او خنجر کشد من چون گنه‌کاران**** گهش قربان شوم از عجز و گاهی دست و پا بوسم
زمین بوس در آن را گر نیم لایق اجازت ده**** که از بیرون دردیوار آن دولت سرا بوسم
دهندم تا ز ماوای سگ کویت نشان تا کی**** سر بیگانه گردم خاک پای آشنا بوسم
کبوتر نامه ز آن دلبر چو آرد محتشم شاید**** کنم پرواز اگر چون مرغ و بالش در هوا بوسم

غزل شماره ۴۲۵: ای هزارت چشم در هر گوشه سرگردان چشم

ای هزارت چشم در هر گوشه سرگردان چشم**** آهوی چشم سیه مستان تو را قربان چشم
دردمند از درد چشمت چشم بیماران ولی**** درد برچیدن ز چشمت جمله را درمان چشم
خورد تا چشم تو چشم ای نرگس باران اشگ**** شوخ چشمان را براند نرگس از بستان چشم
تا دهد چشمم برای صحت چشمت زکوة**** نور چشم من پر از در کرده‌ام دامان چشم
چشم بر چشم من سرگشته افکن تا تو را**** بهر دفع چشم بد گردم بلاگردان چشم
چشم بر چشم از رقیب محتشم‌پوشان که هست**** چشم بر چشم رقیب انداختن نقصان چشم

غزل شماره ۴۲۶: افکن گذر به کلبه ما تا بهم رسد

افکن گذر به کلبه ما تا بهم رسد**** از گرد رهگذار تو کحلی برای چشم
گر در وثاق خاک نشینان قدم نهی**** سازند خاک پای تو را توتیای چشم
بیرون مرو ز منزل مردم نشین خویش**** ای منزل تو منظر نزهت سرای چشم
از مردمی اگر به حجاب ای مراد دل**** پیدا کنم برای تو جائی ورای چشم
از چشم آفتاب برآید گر افکنی**** پرتو به خانه دلم از غرفه‌های چشم
ناید فرو سرم به فلک گر تو سرفراز**** آئی فرو به بارگه دل گشای چشم
بر محتشم گذار فکن کز برای توست**** گوهر فشانی مژه‌اش در سرای چشم

غزل شماره ۴۲۷: کو اجل تا من نقاب تن ز جان خود کشم

کو اجل تا من نقاب تن ز جان خود کشم**** بی‌حجاب این تحفه پیش دلستان خود کشم
بار دیگر خاک‌پایش گر به دست افتد مرا**** توتیا سازم به چشم خون‌فشان خود کشم
می‌دهم خط غلامی نو خطان شهر را**** تا به تقریب این سخن از دلستان خود کشم
راز خود گفتم چو بلبل خوار کرد آن گل مرا**** آه تا کی خواری از دست زبان خود کشم
از اجل خواهم امانی محتشم کاین نظم را**** تحفه سازم پیش یار نکته‌دان خود کشم

غزل شماره ۴۲۸: رسید نغمه ای از باده‌نوشی تو به گوشم

رسید نغمه ای از باده‌نوشی تو به گوشم**** که چون خم می و چو نای نی به جوش و خروشم
کجاست نرمی و کیفیتی و نشئه عشقی**** که می‌نخورده از آنجا برون برند به دوشم
ز خامکاری تدبیر خود فتاده به خنده**** خرد چو دید که آورد آتش تو بجوشم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قیاس حیرتم ای قبله مراد ازین کن****که با هزار زبان در مقابل تو خموشم
قسم به نرگس مردم فریب عشوه فروشت****که آن چه از تو خریدم به عالمی نفروشم
تو بدگمان به من و من برین که راز تو بدخو****بهر لباس که بتوانم به قدر وسع بکوشم
رسیدصاف به درد و به جاست بانگ دهاده****به این گمان که درین بزم من هنوز بهوشم
عجب که ساقی این بزم محتشم به در آرد****به باده تا به ابد ازخمار مستی دوشم

غزل شماره ۴۲۹: گر من به مردن دل نهم آسوده جانی را چه غم

گر من به مردن دل نهم آسوده جانی را چه غم****وز مهر من گرجان دهم نامهربانی را چه غم
از تلخی هجرم چه باک آن شوخ شکرخنده را****از لب به زهر آلوده شیرین دهانی را چه غم
دل خون شد و غمگین نشد آن خسرو دلها بلی****یک کلبه گر ویران شود کشورستانی را چه غم
ز افتادنم در ره چه باک آن شوخ چابک رخش را****خاری گر افتد در گذر سیلاب رانی را چه غم
من خود ره آن شهسوار از رشک می‌بندم ولی****گر بگذرد آب از رکاب آتش عنانی را چه غم
ای دل برون رفتن چه سود از صید گاه عشق او****صید ار گریزد صد قدم زرین کمانی را چه غم
چون نیست هیچت محتشم ز آشوب دوران غم‌مخور****صدخانه گر ویران شود بی‌خانمانی را چه غم

غزل شماره ۴۳۰: به دشمن یارئی در قتل خود از یار می‌فهمم

به دشمن یارئی در قتل خود از یار می‌فهمم****اشارتها که هست از هر طرف در کار می‌فهمم
ازین بی‌وقت مجلس بر شکستن در هلاک خود****نهانی اتفاق یار با اغیار می‌فهمم
چو پرکارانه طرح قتل من افکنده آن بدخو****که آثار غضب در چهره‌اش دشوار می‌فهمم
به می‌خوردن مگر هر دم ز مجلس می‌رود بیرون****که پی پرکاری امشب در آن رفتار می‌فهمم
چو نرگس بس که امشب یار استغنار کند با من****سرش گرمست از پیچیدن دستار می‌فهمم
به نامحرم نسیمی دارد آن گل صحبت پنهان****من این صورت ز رنگ آن گل رخسار می‌فهمم
ز عشق تازه باشد محتشم دیوان نگارنده****چو مضمونها که من زان کلک مضمون بار می‌فهمم

غزل شماره ۴۳۱: به فنا بنده رهی می‌دانم

به فنا بنده رهی می‌دانم****ره به آرام‌گهی می‌دانم
سیهم روی اگر جز رخ تو****آفتابی و مهی می‌دانم
دارد آن بت مژه چندان که درو****هر نگه را گنهی می‌دانم
نگهی کرد و به من فهمانید****که ازین به نگهی می‌دانم
گر ره صومعه را گم کردم****به خرابات رهی می‌دانم
داغهای دل خود را هر یک****سکه پادشهی می‌دانم
محتشم سایهٔ آن یکه سوار****من فزون از سپهی می‌دانم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۴۳۲: من نه مجنونم که خواهم روی در صحرا کنم

من نه مجنونم که خواهم روی در صحرا کنم****خویش را مشهور سازم یار را رسوا کنم
تا توانم سوخت پنهان کافرم گر آشکار****خویش را پروانه آن شمع بی‌پروا کنم
گر دهندم جا بگوی او نه جان خوش دلیست****خوش دل آن که می‌شوم کاندر دل او جا کنم
اهل دل را گفته محروم نگذارم ز جور****آن قدر بگذار تا منهم دلی پیدا کنم
خاک پای آن پری کز خون مردم بهتر است****چون من از نامردمی در چشم خون مالا کنم
حشمت من محتشم این بس که در اقلیم فقر****بی‌طمع گردم گدائی از در دلها کنم

غزل شماره ۴۳۳: دور از تو بر روی بتان چون چشم پرخون افکنم

دور از تو بر روی بتان چون چشم پرخون افکنم****چشمی که بردارم ز تو بر دیگران چون افکنم
گردم زنم بر کوه و دشت از آب چشم و خون دل****گریان کنم فرهاد را آتش به مجنون افکنم
از سوز دل در آتشم ای سینه پیدا کن رهی****کین آتش سوزنده را از خامه بیرون افکنم
از احسن محتشم گوش فلک گردد گران****جائی که من طرح سخن از طبع موزون افکنم

غزل شماره ۴۳۴: بس که همیشه در غمت فکر محال می‌کنم

بس که همیشه در غمت فکر محال می‌کنم****هجر تو را ز بی‌خودی وصل خیال می‌کنم
شب که ملول می‌شوم بر دل ریش تا سحر****صورت یار می‌کشم دفع ملال می‌کنم
او ز کمال دلبری زیب جمال می‌دهد****من ز جمال آن پری کسب کمال می‌کنم
زلف مساز پرشکن خال به رخ منه که من****چون دگران نه عاشقی با خط و خال می‌کنم
من که به مه نمی‌کنم نسبت نعل توسنت****نسبت طاق ابرویت کی به هلال می‌کنم
شیخ حدیث طوبی و سدره کشید در میان****من ز میانه فکر آن تازه نهال می‌کنم
مجلس یار محتشم هست شریف و من در آن****جای خود از پی شرف صف نعال می‌کنم

غزل شماره ۴۳۵: زین گونه چو در مشق جنون حلقه چو نونم

زین گونه چو در مشق جنون حلقه چو نونم****فرداست که سر حلقه ارباب جنونم
بار دلم از کوه فزونست عجب نیست****گر خم شود از بار چنین قد چو نونم
تا بنده مه خود شدم ایام****از قید دگر سیمبران کرد برونم
چشمت به خدنگ مژه‌کار دل من ساخت****نگذاشت که تیغت شود آلوده به خونم
صد شکر که چون لاله به داغ کهن دل****آراسته در عشق تو بیرون و درونم
من محتشم شاعر و شیرین سخن اما****لال است زبانم که به چنگ تو زبونم

غزل شماره ۴۳۶: گر شود ریش درون رخنه گر بیرونم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گر شود ریش درون رخنه گر بیرونم****بنمایم به تو کز داغ نهانت چونم
هرچه دارم من مهجور ز عشقت باداه****روزی غیر به غیر از غم روز افزونم
وصلت ار خاصه عاشق نبود روز جزا****لیلی از شوق زند نعره که من مجنونم
خونم آمیخته با مهر غیوری که اگر****بیند این واقعه در خواب بریزد خونم
دی به دشنام گذشت از من و امروز به خشم****از بدآموزی امروز بسی ممنونم
نامه‌ای خواند و درید آن مه پرکار و برفت****دل به صد راز نهان ماندن آن مضمونم
محتشم در سخن این خسرویم بس که شده****خلعت آن قد موزون سخن موزونم

غزل شماره ۴۳۷: ز دست جیب گل پیراهنانرا چاک می‌بینم

ز دست جیب گل پیراهنانرا چاک می‌بینم****به راهت فرق زرین افسران را خاک می‌بینم
نیند این بولاهوس طبعان الایش گزین عاشق****منم عاشق که رویت را به چشم پاک می‌بینم
سبک جولان بتی قصد سر این بینا دارد****که از سرهای شاهانش گران فتراک می‌بینم
جمالش ذره در صورت قالب نمی‌گنجد****به آن عنوانکه من ز آئینه ادراک می‌بینم
تصور می‌کنم کاب لطافت می‌چکد زان رخ****زبس کز نشاء حسنش طراوت‌ناک می‌بینم
اجل مشکل که یابد نوبت آن دو عهدان قاتل****که در کار خودش بس چست و پر چالاک می‌بینم
تو دست خود زقتل محتشم دارای اجل کوته****که آن فتح از در شمشیر آن بیاک می‌بینم

غزل شماره ۴۳۸: دل خود را هنوز اندر تمنای تو می‌بینم

دل خود را هنوز اندر تمنای تو می‌بینم****که میمیرم چو ماهی را به سیمای تو می‌بینم
نسیم آشنائی لرزه می‌اندازدم بر تن****چو سروی را به لطف قد رعنای تو می‌بینم
به شکلت دیده‌ام شوخی و خواهد کشتنم گویا****که در وی نشاء عاشق کشیهای تو می‌بینم
ثبات عشق دیرین بین که دارم چشم برغیری****ولی دل را پر از آشوب و غوغای تو می‌بینم
به خونم کرد چابک دست دیگر دست خود رنگین****سر خود را ولی افتاده در پای تو می‌بینم
گل اندامی دگر افکنده در دامم ولی خود را****اسیر اندر خم زلف سمن سای تو می‌بینم
برآتش میزنی هردم ز جائی محتشم خود را****که دیداست آن چه من از طبع خود رای تو می‌بینم

غزل شماره ۴۳۹: از سر کوی تو با صدگونه سودا می‌روم

از سر کوی تو با صدگونه سودا می‌روم****داغ بر جان بار بر دل خار در پا می‌روم
آن چه با جان من بدروز می‌کردی مدام****کی کنی امروز اگر دانی که فردا میروم
مژده تخفیف وحشت ده سگان خویش را****کز درت با یک جهان فریاد و غوغا می‌روم
می‌روم زین شهر و اهل شهر یک یک می‌کنند****زاری بر من که پنداری ز دنیا می‌روم
دشت تفتان‌تر ز صحرای قیامت می‌شود****با تف دل چون من مجنون به صحرا می‌روم
در لباس منع رفتن بس کن ای جادوزبان****این تقاضاها که من خود بی‌تقاضا می‌روم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

محتشم از بس پشیمانی به آن سرو روان****حرف رفتن سر به سر می‌گویم اما می‌روم

غزل شماره ۴۴۰: گرچه ناچار از درت ای سرو رعنا می‌روم

گرچه ناچار از درت ای سرو رعنا می‌روم****از گرفتاری دلم اینجاست هرجا می‌روم
رفتنم را بس که میترسم کسی مانع می‌شود****می‌روم امروز و می‌گویم که فردا می‌روم
رفته خضر ره ز پیش اما من گم کرده پی****هست تا سر می‌کشم یا هست تا پا می‌روم
عقل و دین و دل که مخصوصند بهر الفتت****می‌گذارم با تو وحشی انس تنها می‌روم
می‌روم در پی بلای هجر از یاد وصال****اشگم از چشم بلا بین میرود تا می‌روم
گفتیم کی خواهی آمد باز حال خود بگو****حال من در پردهٔ غیب است حالا می‌روم
وای بر من محتشم ز غایت بیچارگی****در رهی کانرا نهایت نیست پیدا می‌روم

غزل شماره ۴۴۱: مفتون چشم کم نگه پر فتنه‌ات شوم

مفتون چشم کم نگه پر فتنه‌ات شوم****مجنون آهوانه نگه کردنت شوم
از صد قدم به ناوکی انداختی مرا****قربان دست و بازوی صید افکنت شوم
دامان سعی بر زده‌ای در هلاک من****ای من هلاک بر زدن دامنت شوم
زان تندخوتری که توانم ز بیم گشت****پیرامنت اگر همه پیراهنت شوم
کم می‌کنی نگاه ولی خوب می‌کنی****قربان طرح و وضع نگه کردنت شوم
کردی ز باده پیرهن عاشقانه چاک****شیدای چاک کردن پیراهنت شوم
من بلبل ندیده بهارم روا مدار****کاواره همچو محتشم از گلشنت شوم

غزل شماره ۴۴۲: کو دل که محو نرگس جادو فنت شوم

کو دل که محو نرگس جادو فنت شوم****مستغرق نظاره مرد افکنت شوم
چون گشته‌ای به دشمن ناموس خویش دوست****اینست دوستی که به جغان دشمنت شوم
از غیرتم برین که به من نیز این چنین****بی‌قیدوار دوست شوی دشمنت شوم
پا می‌کشد ز مزرع دل وصل خوشه‌چین****تا غاقل از محافظت خرمنت شوم
پیراهن تو قصد تو خواهد نمود اگر****یک جامه وار دور ز پیراهنت شوم
جان هر قدر که بایدت ای دل قبول کن****گر باقی‌آوری قدری من تنت شوم
غافل نگردم از پی موری چو محتشم****مامور اگر به ناظری خرمنت شوم

غزل شماره ۴۴۳: وصل کو تا بی‌نیاز از وصل آن دلبر شوم

وصل کو تا بی‌نیاز از وصل آن دلبر شوم****ترک او گویم پرستار بت دیگر شوم
عقل کو تا سرکشم یک چند از طوق جنون****یعنی آزاد از کمند آن پری پیکر شوم
کو دلی چون سنگ تا از لعل او یک‌بارگی****برکنم دندان و خون آشام از آن ساغر شوم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چند غیرت بیند و گویند با من کاشکی****کم شود حسن تو یا او کور یا من کر شوم
من دم بیزاری از عشق تو می‌خواهم دگر****با وجود آن که هردم بر تو عاشق‌تر شوم
ذره‌ای از من نخواهی یافت دیگر سوز خویش****گر ز عشقت آن قدر سوزم که خاکستر شوم
صحبت ما و تو شدموقوف تا روزی که من****با دل پرخون دو چارت در صفت محشر شوم
سر طفیل توست اما با تو هستم سر گران****تا به شمشیر اجل فارغ ز بار سر شوم
محتشم شد مانعم قرب رقیب از بزم او****ورنه من می‌خواستم کز جان سگ آن در شوم

غزل شماره ۴۴۴: خوش آن که هم زبان به تو شیرین بیان شوم

خوش آن که هم زبان به تو شیرین بیان شوم****حرفی ز من بپرسی و من بی‌زبان شوم
وقت سخن تو غرق عرق گردی از حجاب****من آب گردم و ز خجالت روان شوم
یاری به غیر کن که سزای وفای من****این بس که ناوک ستمت را نشان شوم
در کوی خویش اگر ز وفا جا دهی مرا****سگ باشم ار جدا ز سگ آستان شوم
جورت که پیش محتشم از صد وفا به است****من سعی می‌کنم که سزاوار آن شوم

غزل شماره ۴۴۵: مهر بیگانگی آغاز تو را بنده شوم

مهر بیگانگی آغاز تو را بنده شوم****میل آمیخته با ناز تو را بنده شوم
من خورم تیر نظر گرچه به غیر اندازی****التفات غلط‌انداز تو را بنده شوم
صد جهان پرده دریدی و همان راز مرا****محمی محرمی راز تو را بنده شوم
زان عیادت که نمودی به فرستادن غیر****زنده‌ام ساختی اعجاز تو را بنده شوم
خود به خواب خوش و پرداخته محفل از دل****نرگس شعبده پرداز تو را بنده شوم
روز محشر که نهد بند به دل قامت حور****من همان سرو سرافراز تو را بنده شوم
محتشم ساختی او را به سخن رام آخر****معجز طبع سخن ساز تو را بنده شوم

غزل شماره ۴۴۶: منم آن گدا که باشد سر کوی او پناهم

منم آن گدا که باشد سر کوی او پناهم****لقبم شه گدایان که گدای پادشاهم
شده راست کار بختم ز فلک که کرده مایل****به سجود سربلندی ز بتان کج کلاهم
لب خواهشم مجنبان که تمام آرزویم****به تو در طمع نیفتم ز تو هم تو را نخواهم
فلک از برای جورم همه عمر داشت زنده****چه شد ارتو نیز داری قدری دگر نگاهم
به غضب نگاه کردی و دگر نگه نکردی****نگهی دگر خدا را که خراب آن نگاهم
ز سیاست تو گشتم به گناه اگرچه قایل****به طریق مجرمانم نکشی که بی‌گناهم
شه محتشم کش من چو کمان رنجشم را****به ستیزه سخت کردی حذر از خدنگ آهم

غزل شماره ۴۴۷: تو به زور حسن ایمن مشو از سپاه آهم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تو به زور حسن ایمن مشو از سپاه آهم****که من ضعیف پیکر ملک قوی سپاهم
شه چار رکن عشقم که به چار سوی غیرت****ز سیه گلیم محنت زده‌اند بارگاهم
نه هوای سربلندی نه خیال ارجمندی****نه سراسری و خرگه نه غم سرو کلاهم
ز هجوم وحشیانم شده متفق سپاهی****که ز خسروی چو مجنون به ستیزه باج خواهم
ز جنون فزود هردم چو بلای ناگهانی****در و دشت در حصارم دد و دام در پناهم
زده سر ز باغ رویت چه گیاه خوش نسیمی****که گل جنون شکفته ز نسیم آن گیاهم
ز تو محتشم چه پنهان که دگر به قصد ایمان****ز بتان نامسلمان صنمی زده است راهم

غزل شماره ۴۴۸: به من حیفست شمشیر سیاست‌دار عبرت هم

به من حیفست شمشیر سیاست‌دار عبرت هم****که بردم جان ز هجر و می‌برم نام محبت هم
یک امشب زنده‌ام از بردن نامت مکن منعم****که فردا بی‌وصیت مرده باشم بی‌شهادت هم
تو چون با جور خوش داری خوشا عمر ابد کز تو****کشم بار جفا تا زنده باشم بار منت هم
به نوعی کرده درخواهم غم افسانهٔ عشقت****که بیدارم نسازد نفخه صور قیامت هم
به بزمت غیر پر گردیده گستاخ آمدم دیگر****که دست قدرتش کوتاه سازم پای جرات هم
مده با خود مجال دستبازی باد را ای گل****که جیب حسن ازین دارد خطر دامان عصمت هم
سگی ناآشنائی کز وجودش داشتی کلفت****هوای آشنائی با تو دارد میل الفت هم
کسی کز بیم من در صحبت او لال بود اکنون****زبان گر دست پیدا دار و آهنگ نصیحت هم
ز محرم بودن بزمش ملاف ای مدعی کانجا****مرا پیش از تو بود این محرمی بیش از تو حرمت هم
ز قرب غیر خاطر جمع‌دار ای محتشم کانجا****قبول اندر تقرب دخل دارد قابلیت هم

غزل شماره ۴۴۹: آن شوخ جانان آشنا سوزد دل بیگانه هم

آن شوخ جانان آشنا سوزد دل بیگانه هم****صبر از من دیوانه برد آرام صد فرزانه هم
لعلش بشارت می‌دهد کان غمزه دارد قصد جان****پنهان اشارت می‌کند آن نرگس مستانه هم
از بس که در مشق جنون رسوا شدم پیرانه سر****خندند بر من نوخطان طفلان مکتب خانه هم
ای ناصح از فرمان من سرمی‌کشد تیغ زبان****امروز پند من مده کاشفته‌ام دیوانه هم
گر روی بنمائی به من ای شمع بنمایم به تو****در جان سپاری عاشقی چابک‌تر از پروانه هم
ای کنج دلها مهر تو در سینه‌ام روزنی****شاید توانی یافتن چیزی درین ویرانه هم
بیگانگیهای سگت شبها چو یاد آید مرا****گرید به حالم آشنا رحم آور بیگانه هم
چون در کنارم نامدی زان لب کرم کن بوسه****کز بادهٔ وصلت شدم راضی به یک پیمانه هم
چون شانه بر کاکل زدی رگهای جان محتشم****صد تاب خورد از دست تو صد نیشتر از شانه هم

غزل شماره ۴۵۰: بس که ما از روی رسوائی نقاب افکنده‌ام

بس که ما از روی رسوائی نقاب افکنده‌ام****عشق رسوا را هم از خود در حجاب افکنده‌ایم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تا فکنده طرح صلح آن جنگجو با ما هنوز****یاز دهشت خویش را در اضطراب افکنده‌ایم
ز آتش دل دوزخی داریم کز اندیشه‌اش****خلق را پیش از قیامت در عذاب افکنده‌ایم
مژده ده صبح شهادت را که چون هندوی شب****ما سر خود پیش تیغ آفتاب افکنده‌ایم
رخش خواهش را عنان گردیده بیش از حد سبک****گرچه ما از صبر لنگر بر رکاب افکنده‌ایم
پاس بیداران این مجلش تو را ای دل که ما****از برای مصلحت خود را به خواب افکنده‌ایم
ما به راه عشق با این شعف از تاثیر شوق****پا ز کار افتادگان را رد شتاب افکنده‌ایم
لنگری ای توبه فرمایان که ما این دم هنوز****کشتی ساغر به دریای شراب افکنده‌ایم
محتشم اکنون که یاران طرح شعر افکنده‌اند****ما قلم بشکسته آتش در کتاب افکنده‌ایم

غزل شماره ۴۵۱: ما به عهدت خانهٔ دل از طرب پرداختیم

ما به عهدت خانهٔ دل از طرب پرداختیم****در به روی خوش دلی بستیم و باغم ساختیم
سایه‌پرور ساخت صد مجنون صحراگرد را****رایتی کاندر بیابان جنون افراختیم
خشک بر جا ماند رخش فارس گردون چو ما****توسن جرات به میدان محبت تاختیم
عشق او ما را گرفت از چنگ دیگر دلبران****تن برون بردیم ازین میدان ولی جان باختیم
گر توکل را درین دریاست دخل ناخدا****بادبان برکش که ما کشتی در آب انداختیم
تا محک فرسا نشد نقد محبت یک به یک****ما زر ناقص عیار خویش را نشناختیم
محتشم بهر چراغ افروزی در راه وصل****هرزه مغز استخوان خویش را بگداختیم

غزل شماره ۴۵۲: بس که ماندیم به زنجیر جنون پیر شدیم

بس که ماندیم به زنجیر جنون پیر شدیم****با قد خم شده طوق سر زنجیر شدیم
در جهان بس که گرفتیم کم خود چو هلال****آخرالامر چو خورشید جهانگیر شدیم
بعد صد چله به قدی چو کمان در ره عشق****یکی از خاک نشینان تو چون تیر شدیم
قلعهٔ تن که خطر از سپه تفرقه داشت****زان خطر کی به در از رخنهٔ تدبیر شدیم
رد نشد تیر بلای تو به تدبیر از ما****ما همانا هدف ناوک تقدیر شدیم
داد دادیم وفا را و ز بدگوئی غیر****متهم پیش سگان تو به تقصیر شدیم
محتشم عشق و جوانی و نشاط از تو که ما****در غم و محنت آن تازه جوان پیر شدیم

غزل شماره ۴۵۳: تو کشیده تیغ و مرا هوس که ز قید جان برهانیم

تو کشیده تیغ و مرا هوس که ز قید جان برهانیم****به مراد دل برسی اگر به مراد خود برسانیم
همه شب چو شمع ستاده‌ام که نشانمت به حریم دل****به حریم دل چه شود که اگر بنشینی و بنشانیم
چه کنم نظر به مه دگر که ز دل غم تو رود به در****که ز دیگران دگران شود به تو بیشتر نگرانیم
نیم ارچه وصل تو را سزا به همین خوشم که تو دل ربا****سگ خویش خوانیم از وفا سوی خویش اگرچه نخوانیم
دل تنگ حوصله خون شود ز ستیزهای زبانیت****ز پی ارنه لطف تو دل دهد به کرشمه‌های زبانیم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چه نکو حضوری و وحدتی بود از دو جانب اگر تو را****من ازین خسان بستان و تو ازین بتان بستانیم
گرم از درون بدر افکنی ز برون چو محتشمم مران****سگیم به داغ و نشان تو که نخواند از تو برانیم

غزل شماره ۴۵۴: همچو شمع از مجلست گریان و سوزان می‌رویم

همچو شمع از مجلست گریان و سوزان می‌رویم****رشک بر رخ تاب در دل داغ بر جان می‌رویم
همره ما جز خیال کاکل و زلف تو نیست****خود پریشانیم و با جمعی پریشان می‌رویم
ساختن با محنت عشق تو آسانست لیک****از جفای دهر و ناسازی دوران می‌رویم
همچو بلبل بینوا دور از گلستان می‌شویم****همچو طوطی تلخ کام از شکرستان می‌رویم
همچو مور از پایهٔ تخت سلیمان گشته دور****هم به یاد او سوی تخت سلیمان می‌رویم
یعنی از خاک حریم شاه سوی ملک فارس****ز اقتضای گردش گردون گردان می‌رویم
محتشم درمان درد ما وصال یار بود****وه که درد خویش را ناکرده درمان می‌رویم

غزل شماره ۴۵۵: چو نتوانم به مردم قصه آن بی‌وفا گویم

چو نتوانم به مردم قصه آن بی‌وفا گویم****شبان گه با مه و انجم سحر گه با صبا گویم
شبی کز دوریش گویم حکایت با دل محزون****به آخر چون شود نزدیک باز از ابتدا گویم
ز پیشت نگذرم تنها که ترسم چون مرا بینی****شوی درهم که ناگه با تو حرف آشنا گویم
به من لطفی که دی در راه کرد آخر پشیمان شد****که ناگه من روم از راه و پیش غیر وا گویم
نسیم زلف پرچین تو می‌ارزد به ملک چین****اگر زلف تو را مشک خطا گویم
به انگیز رقیبان محتشم را داد دشنامی****مرا تا هست جان در تن رقیبان را دعا گویم

حرف ن

غزل شماره ۴۵۶: مرا صید افکنی زد زخم و بند افند در گردن

مرا صید افکنی زد زخم و بند افند در گردن****به ابروی کمان دار و به گیسوی کمند افکن
هم از تندی هم از تمکینش تا آگه شوی بنگر****محرف بستن تیغ و ملایم راندن توسن
سر آن شمع فانوس حیا گردم که از شوخی****به جان خلق آتش در زند چون برزند دامن
به آن رخسار گندم‌گون جمالت راست بازاری****که قرص آفتاب آنجا نمی‌ارزد به یک ارزن
تو هرجا بگذری از سینه‌ها آتش برافروزی****برآید بوی یک گلشن ولی با دود صد گلخن
ز بس کز اتحاد معنوی آمیختم با تو****نمی‌دانم در آغوش خیالت کاین توئی یا من
نخواهد مرد تا حشر ای همایون کوکب تابان****چراغ محتشم کز پرتو مهر تو شد روشن

غزل شماره ۴۵۷: پا چون کشم ز کوی تو کانجا زمان زمان

پا چون کشم ز کوی تو کانجا زمان زمان****می‌آورد کشاکش عشقم کشان کشان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جان زار و تن نزار شد از بس که می‌رسد****جور فلک برین ستم دلبران بر آن
چون نیستیم در خور وصل ای اجل بیا****ما را ز چنگ فرقت آن دلستان ستان
دل داشت این گمان که رهائی بود ز تو****خط لبت چو گشت عیان شد کم آن گمان
رفتی و گشت دیده لبالب ز در اشگ****باز آی تا به پای تو ریزم روان روان
ای دل کناره کن ز بت من که روز و شب****بسته است بهر کشتن اسلامیان میان
داغی که میهنی به دل از دست آن نگار****ای محتشم ز دیدهٔ مردم نهان نه آن

غزل شماره ۴۵۸: بس که به من زر فشاند دست زرافشان خان

بس که به من زر فشاند دست زرافشان خان****دست امید مرا دوخت به دامان خان
رایت فتح قریب میشود اینک بلند****کایت فتح قریب آمده در شان خان
آن که قضا را به حکم کرده نگهدار دهر****خود ز تقاضای لطف گشته نگهبان خان
می‌کند ایزد ندا کای فلک فتنه‌زا****جان تو در دست ماست جان تو و جان خان
صولت جباریش پوست ز سر برکشد****یک دم اگر سر کشد چرخ ز فرمان خان
سلسلهٔ فتح را می‌کند آخر به پا****آن ید قدرت که هست سلسلهٔ جنبان خان
دور نباشد اگر غیرت پروردگار****در گذراند ز دور مدت فرمان خان
از صله بی‌شمار در چمن روزگار****شد لقبش محتشم مرغ غزل خوان خان

غزل شماره ۴۵۹: زهی ز دست کرم گسترت کرم باران

زهی ز دست کرم گسترت کرم باران****فدای دست و دلت جان این درم داران
به رنگ دست تو ابری ندیده چشم فلک****که سیم ناب و زر سرخ از آن بود باران
تفقد تو تدارک پذیر نیست که نیست****ز ممکنات سبک باری گران باران
ز گرم خونی و غم‌خواری تو کار حسد****به این رسیده که خونم خورند غم‌خواران
مدد که درین ملک رتبه سنجانند****سبک کنندهٔ قدر بزرگ قداران
نوشت نسخهٔ امساک و صبر هر که گرفت****به جز تو در مرض فقر نبض بیماران
جهان به چشم مبیناد محتشم من بعد****به جز تو گر بودش چشم یاری از یاران

غزل شماره ۴۶۰: رویت که هست صورت چین شرمسار از آن

رویت که هست صورت چین شرمسار از آن****نقشی است دقت ید صنع آشکار ازان
تحریر یافت صورت و زلفت ولی هنوز****در لرزه است خامه صورت نگار ازان
بر نخل ناز پرور او هرکه بنگرد****یابد کمال قدرت پروردگار از آن
از گلستان او همه کس را به کف گلی است****ما را به سینه خاری و صد خار خار ازان
مردم ز بیم مرگ به عمرند امیدوار****من ناامید ار نیم امیدوار ازان
در هجر می‌دهی خبر آمدن به من****دانسته‌ای که صعب‌تر انتظار ازان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

زین نیلگون خمم به همین شادمان که هست****حسن تو را به شیشه می بی‌خمار ازان
باقیست یک دمی دگر از عمرم ای طبیب****بگذر ز چاره‌ام که گذشتست کار ازان
از آهنست سقف فلک گویا که نیست****تیر دعای خسته دلانرا گذار ازان
آورده زور بر دل زارم سپاه غم****ساقی بیار می که برآرم دمار ازان
می‌پرورد می فرح انجام محتشم****خمخانه غمش که منم جرعه خوار ازان

غزل شماره ۴۶۱: تا به کی جان کسی دل بری از هیچ کسان

تا به کی جان کسی دل بری از هیچ کسان****آفت حسن بتان است هجوم مگسان
تو ز خود غافلی ای شمع ملک پروانه****که چو گل هر نفسی میزنی آتش به کسان
زده آتش به جهان حسن تو وز بیم نفس****تا شود روی تو آئینه آتش نفسان
کشور حسن بیک تاخت بگیری چو شوند****هم رهان ره سودای تو باری فرسان
به حریم حرمت پای سگانست دراز****وز سر کوی تو شیران همه کوته مرسان
رزق شاهنشهی حسن چه داند صنمی****که سجود در او سرزند از بوالهوسان
بندگیها کندت محتشم بی کس اگر****مکنی نسبتش از بنده شناسی به کسان

غزل شماره ۴۶۲: صبا تحیت بلبل به بوستان برسان

صبا تحیت بلبل به بوستان برسان****درود بنده بخان جهانستان برسان
دعای من که اجابت عنان کشنده اوست****به آن گزیده سوار سبک عنان برسان
ز بخت سرکش خود کام بر من آن چه رسید****به آن امیر سرافراز کامران برسان
زمان چو ز جان می‌رسد به لب قدری****به سمع نکته رس او دوان دوان برسان
به قصه من زار از غرور اگر نرسد****به دوستان وی این طرفه داستان برسان
وگر خود از سر رغبت شود حدیث شنو****چنان که شرط بلاغ است آن چنان برسان
پس از درود بگو ای مسیح هستی بخش****نوید نسخه لطف به خستگان برسان
ز بنده پروریت چون صلای عام رسد****به گوش بنده خاصت صدای آن برسان
سخن به طول رسید ای صبا تو مختصری****ز بندگان به جناب خدایگان برسان
ثنای محتشم بینوای خاک نشین****به خان محتشم پادشه نشان برسان

غزل شماره ۴۶۳: ای صبا درد من خسته به درمان برسان

ای صبا درد من خسته به درمان برسان****یعنی از من بستان جان و به جانان برسان
نامه ذره به خورشید جهان‌آرا بر****تحفه مور به درگاه سلیمان برسان
عذر کم خدمتی بنده به مولا کن عرض****آستان بوسی درویش به سلطان برسان
شرح افتادگی من چو شنیدی برخیز****در خرام آی و به آن سرو خرامان برسان
سر به سر قصه احوالم اگر گوش کند****زود بر گرد و به من مژده احسان برسان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ورنه بنشین و به قانون شفاعت پیشش****نامه آغاز کن و قصه به پایان برسان
نامه گر کار به جائی نرساند زنهار****تو به فریاد رس او را و به افغان برسان
از پی روشنی دیدهٔ احباب آنجا****بوی پیراهنی از مصر به کنعان برسان
محتشم باز به عنوان وفا مشهور است****قصه کوتاه کن و نامه به عنوان برسان

غزل شماره ۴۶۴: تا بر سپهر از زر انجم بود نشان

تا بر سپهر از زر انجم بود نشان****دست در نثار تو بادا درم فشان
این که در ترقی کار تو بس که هست****ذات تو را بهر سر مو صد نشان ز شان
بر صاف سلسبیل کشان طعنه میزنند****از دردجرعه کرمت چاشنی چشان
عدلت ز عدل کسری و کی می‌برد سبق****به ذلت ز بذل حاتم طی می‌دهد نشان
نطق سفیه گفت تو را بارگه نشین****دل بر دهن زدش که بگو پادشه نشان
از زر فشانی تو ره درگهت شده****ممتاز بر زمین چو بر افلاک کهکشان
زان عهد یاد باد که بی‌باده محتشم****میشد خوشان ز خوش دلی خدمت خوشان

غزل شماره ۴۶۵: آمدم با ناله‌های زار هم دم هم چنان

آمدم با ناله‌های زار هم دم هم چنان****مهر برجا عشق باقی عهد محکم همچنان
سر ز سوداهای باطل رفته بر باد و مرا****عزم پابوس تو درخاطر مصمم هم چنان
کشور جان شد ز دست و قلعهٔ تن پست گشت****بر حسار دل هجوم لشگر غم هم چنان
از نم سیلی فنا شد صورت شیرین ز سنگ****صورت شیرین او در چشم پرنم هم چنان
عالمی از خویشتن داری به مستوری مثل****من به شیدائی علم رسوای عالم هم چنان
خلق از امداد عالم گرم شور و مست عیش****من به مرگ بخت خود مشغول ماتم هم چنان
عاشق محروم مرد از رشگ در بزم وصال****با همه نامحرمیها غیر محرم هم چنان
یافت منشور بقا مهر فنا بر خاتمه****نام او سلطان دل را نقش خاتم هم چنان
محتشم بر آستان یار شد یکسان به خاک****مدعی پیش سگان او معظم هم چنان

غزل شماره ۴۶۶: شد پرده درم سوز درون از تو چه پنهان

شد پرده درم سوز درون از تو چه پنهان****افتاده دل از پرده برون از تو چه پنهان
هرچند چو فانوس به دل پرده کشیدم****پوشیده نشد سوز درون از تو چه پنهان
تا مهر گیاه خط سبزت شده پیدا****مهر دل من گشته فزون از تو چه پنهان
سرگرمیم از عشق تو بر عاقل و جاهل****روشن شده از داغ جنون از تو چه پنهان
دل کرد بسی کوشش و ننهفت ز مردم****افسانهٔ عشقم به فسون از تو چه پنهان
تا کرده رقیب آرزوی بادهٔ لعلت****هستیم بهم در پی خون از تو چه پنهان
رازی که دل محتشم از خلق نهان داشت****بر جمله عیان گشت کنون از تو چه پنهان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۴۶۷: ای نگاهت آهوان را گرم بازی ساختن

ای نگاهت آهوان را گرم بازی ساختن****کمترین بازی سوار از پشت زین انداختن
غمزه‌ات شغل آن قدر دارد که در صید افکنی****می‌تواند کم به بسمل ساختن پرداختن
هرکه را زخمی زدی سر در قفای او منه****صید ناوک خورده را در پی چه لازم تاختن
کام جویان را مده در بزم جای ماه که هست****نقد عصمت باختن عشق از هوس نشناختن
ظلم بیداد است اما آتشی بی‌دود نیست****بی‌کسان را سوختن با ناکسان در ساختن
مهر ورزان راست وجه آزمون از روی زرد****نقد جان در بوته غم بردن و به گداختن
محتشم می‌آورد بر لشگر عزت شکست****پیش خوبان دم به دم رایت ز آه افراختن

غزل شماره ۴۶۸: شغل دهقان چیست ز آب و گل نهال انگیختن

شغل دهقان چیست ز آب و گل نهال انگیختن****صنع یزدان نخل با این اعتدال انگیختن
بهترین وجهی است در یکتائی دهقان صنع****آن دو شهلا نرگس از باغ جمال انگیختن
این چه اندامست و موج‌انگیزی از آب زلال****موج ازین بهتر محال است از زلال انگیختن
گر نباشد دست قدرت در میان حسن تو را****کی توان از سیم ناب این خط و خال انگیختن
خود قصب پوشی و صد سرو مرصع پوش را****می‌توان در بزمت از صف نعال انگیختن
چند بهر یک عطا کانهم نیاید در وجود****سایلی بتواند اسباب سئوال انگیختن
نیست در اندیشهٔ اکسیر وصل او مرا****حاصلی غیر از خیالات محال انگیختن
دادن از عشق خود اکنون مژده آزادیم****هست بهر مرغ بریان پر و بال انگیختن
نیست پر آسان به دعوی محتشم با طبع تو****توسن معنی ز میدان خیال انگیختن

غزل شماره ۴۶۹: رخت را آفتاب سایه‌گستر می‌توان گفتن

رخت را آفتاب سایه‌گستر می‌توان گفتن****خطت را سایهٔ خورشیدپرور می‌توان گفتن
میانت را نشاید موی گفت از نازکی اما****دهانت را ز تنگی تنگ شکر می‌توان گفتن
رخت را با رخ یوسف مقابل می‌توان کردن****دمت را با دم عیسی برابر می‌توان گفتن
مکرر گرچه نتوان گفت با آن نوش لب حرفی****لبش را گفته‌ام قند و مکرر می‌توان گفتن
به آن مه در سرمستی حدیثی گفته‌ام کین دم****نه ز آن برمی‌توان گشتن نه دیگر می‌توان گفتن
به سان محتشم داد به شاهی کشور دل را****که او را پادشاه هفت کشور می‌توان گفتن
سپهر دین و دولت شهسوار عرصه شوکت****که خاک پای او را تاج قیصر می‌توان گفتن
الوالغالب جلال الغروالدین شاه ابراهیم****که نعل توسنش را ماه نور می‌توان گفتن

غزل شماره ۴۷۰: گرچه در دیدهٔ‌تر جای تو نتوان کردن

گرچه در دیدهٔ‌تر جای تو نتوان کردن****به همین قطع تمنای تو نتوان کردن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وصل را گرچه به کوشش نتوان یافت ولی****هجر را مانع سودای تو نتوان کردن
کنم از بهر تو دانسته خلاف دل خویش****چون خلاف دل دانای تو نتوان کردن
گرچه کفر است ز بس سرکشیت می‌ترسم****کز خدا نیز تمنای تو نتوان کردن
در دل تنگی و این طرفه که نه گردون را****صدف گوهر یکتای تو نتوان کردن
خواهم از خلق نهانت کنم اما چه کنم****که تو خورشیدی و اخفای تو نتوان کردن
گر سراپا چو فلک دیده توان گشت هنوز****سیر خود را ز تماشای تو نتوان کردن
گر کنی وعده هم ای یار غلط وعده چه سود****که نیائی و تقاضای تو نتوان کردن
محتشم گر تو کنی ترک سخن صد کان را****به دل طبع گهر زای تو نتوان کردن

غزل شماره ۴۷۱: فتنه می‌خیزد از آن ترکانه دامن برزدن

فتنه می‌خیزد از آن ترکانه دامن برزدن****عشوه می‌ریزد از آن مستانه گل بر سر زدن
ترک چشمش دارد آیا از کدام استاد یاد****دست از تمکین به جنبانیدن خنجر زدن
شیر دلرا کند گرد لشگر حسنش ز جا****نیست آسان خویش را بر قلب این لشگر زدن
قسمی از بیگانگی دارد که می‌بارد از آن****خانه دل را به دست آشنائی در زدن
باده در خلوت کشیدن‌های او را در قفاست****سر ز جائی برزدن آتش به عالم در زدن
یک جهان لطف است ازو بعد از تواضعهای عام****سر ز من پیچیدن اندر حالت ساغر زدن
نرگس خنجرزن او زخم خنجر خورده را****می‌کشد از انتظار خنجر دیگر زدن
پیش آن چشم ای غزالان عشوه چشم شما****نیست جز بر چشم مردم مشت خاکستر زدن
محتشم پروانه آن شمع گشتی وای تو****نیست کار سرسری گرد سر او پر زدن

غزل شماره ۴۷۲: روز من زان زلف میدانم سیه خواهد شدن

روز من زان زلف میدانم سیه خواهد شدن****حال من زان خال میدانم تبه خواهد شدن
قد اگر این است پر تنها ز پا خواهدفتاد****جلوه‌گر این است پر دلها زره خواهد شدن
ماه نو صد ناز خواهد کرد بر مهر آن زمان****کان چنان نازان به آنطرف کله خواهد شدن
گر خرام این است بس جانها ز پا خواهد فتاد****گر روش این است بس دلها زره خواهد شدن
گر به صید انداختن پردازد آن رعنا سوار****صید پردازنده صد صید گه خواهد شدن
بر نگاهش دوز چشم ای دل که مرهم کاری****در میان تیرباران نگه خواهد شدن
راحتی کز تیغ او دیدم من آن خون خوار را****قتل من کفاره چندین گنه خواهد شدن
محتشم گر بحر غم امواج خواهد زد چنین****سیل اشگ من ز ماهی تا به مه خواهد شدن

غزل شماره ۴۷۳: ای ابرویت به وقت اشارت زبان حسن

ای ابرویت به وقت اشارت زبان حسن****شهرت ده زبان دگر در زمان حسن
ز آمد شد خیال تو در شاه راه چشم****از یکدگر نمی‌گسلد کاروان حسن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از تیر عشق اهل زمین پر برآورند****آرد چو غمزه‌ات به کشاکش کمان حسن
خوبی به غایتی که زلیخا نمی‌برد****در جنب خوبی تو به یوسف گمان حسن
چندان نیافریده دل اندر جهان مرا****کان بت کند ببردنشان امتحان حسن
عالم ز دل تهی شد و آن مه نمی‌دهد****از دلبری هنوز زمانی امان حسن
روزی که صدهزار سر از تن بیفکند****باشد به جرم بد مددی سرگران حسن
چشمت که گرم تربیت مرغ غمزه است****شهباز پرور آمده در آشیان حسن
جز بهر پیشکاری حسنت جهان نداد****پیش از تصرف تو به یوسف جهان حسن
میداشت بهر فتنه آخر زمان نگاه****آیینه‌ات زمانه در آیینه‌دان حسن
از نوبهار حسن چه گلها که بشکفد****روزی که گرد روی تو گردد خزان حسن
تا غارت بهار چمنها کند خزان****بادا دعای محتشمت پاسبان حسن

غزل شماره ۴۷۴: ای تو نکرده جز جفا آن چه نکرده‌ای بکن

ای تو نکرده جز جفا آن چه نکرده‌ای بکن****تیغ بکش به خون ما آن چه نکرده‌ای بکن
ای زده عقل و راه دین خواهی اگر متاع جان****بی خبر از درم درا آن چه نکرده‌ای بکن
چند به منتم کشی کز ستمت نکشته‌ام****ای ستمت به از وفا آن چه نکرده‌ای بکن
ای که ربوده‌ای به رخ صد دل و مایلی بدین****عقدهٔ زلف برگشا آن چه نکرده‌ای بکن
ای که نبوده بر درت مثل من از جفا کشان****میروم این زمان بیا آن چه نکرده‌ای بکن
ای نه نموده روی مه برده هزار دل ز ره****روی به محتشم نما آن چه نکرده‌ای بکن

غزل شماره ۴۷۵: چون شدم صیدت به گیسوی خودت دربند کن

چون شدم صیدت به گیسوی خودت دربند کن****تا ابد با خود به این قیدم قوی پیوند کن
ای گل رعنا برای عندلیب بی‌نصیب****نیست گر بوئی به رنگی از خودت خورسند کن
تلخی شیرین لبان ناموس را خوش مایه‌ایست****تا توانی زهر باش ای شوخ و کار قند کن
ای مسیحا دم که صد بیمار در پی میروی****یک نفس بنشین دوای دردمندی چند کن
کعبهٔ مقصودی الحق سر زگمراهان مپیچ****قبلهٔ حاجاتی آخر رو به حاجت‌مند کن
می‌رود ای مادر ایام کار ما ز دست****یک سفارش از برای ما به این فرزند کن
اعتمادت نیست گر بر عهدهای محتشم****خیز و هر یک عهد او محکم به صد پیوند کن

غزل شماره ۴۷۶: در پرده عشق آهنگ زد ای فتنه قانون ساز کن

در پرده عشق آهنگ زد ای فتنه قانون ساز کن****صحبت گذشت از زمزمه ای دل خروش آغاز کن
دست خرد کوتاه شد از ضبط ملک عافیت****ای عشق فرصت یافتی بنیاد دست انداز کن
آمد صدای طبل باز از صید گاهی در کمین****شهباز عشقی پر گشوده‌ای مرغ جان‌پرواز کن
عشق اینک از ره می‌رسد ای جان به استقبال رو****غم حلقه بر در می‌زند ای دل برو در باز کن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شد زنده از یک پرسشت تا زنده‌ام مانند من****داری گواهی این چنین رو دعوی اعجاز کن
نوعی که هستی خویش را بنما و بر هم زن جهان****از عهد دیگر دلبران این عهد را ممتاز کن
چون بر مراد محتشم غمگین نواز است آن صنم****ای دل تو نازان شو به غم ای غم تو بر دل ناز کن

غزل شماره ۴۷۷: بیا ای عشق تمکین مرا از گرد ره بشکن

بیا ای عشق تمکین مرا از گرد ره بشکن****جنون را پیش رو کن عقل را پشت سپه بشکن
مسجد سرو من قدر است کن وز بار عشق آنجا****هزاران زاهد صدساله را پشت دو ته بشکن
حصار دل که شاهانند در تسخیر آن عاجز****تو زیبا دلستان بستان تو رعنا پادشه بشکن
قضا چون بست به رمه طاق ابرویت زبردستی****بیا و طاق دلها را ز ماهی تا به مه بشکن
اگر در وادی عشقت دل از ظلمت کشد لشگر****شکوه لشگر دل را به زور یک نگه بشکن
به بام بارگاه آی و ز برقع طرف رخ بنما****وزان شکل هلالی قدر ماه چهارده بشکن
فراغت را غنیمت دان غمین منشین قدح بستان****تکلف را اجازت ده کمر بگشا کله بشکن
اگر از کام جویان بر در و دیوار او بینی****سر کیوان به چوب حاجیان بارگه بشکن
اگر این است ساقی محتشم گو پشت زهدم را****به آن رطل گران پیمودن از بار گنه بشکن

غزل شماره ۴۷۸: گفتمش دم به دم آزار دل زار مکن

گفتمش دم به دم آزار دل زار مکن****گفت اگر یار مکنی شکوه ز آزار مکن
گفتمش چند توان طعنه ز اغیار شنید****گفت از من بشنو گوش باغیار مکن
گفتم از درد دل خویش به جانم چه کنم****گفت تا جان شودت درد دل اظهار مکن
گفتم آن به که سر خویش فدای تو کنم****از میان تیغ برآورد که زنهار مکن
گفتمش محتشم دلشده را خوار مدار****گفت خورد از پی عزت او خوار مکن

غزل شماره ۴۷۹: ای پارسای کعبه رو عزم سر آن کو مکن

ای پارسای کعبه رو عزم سر آن کو مکن****راه ریا گم میکنی در قبله ما رو مکن
رسم به تانست ای پری دین کاهی و ایمان بری****اما تو قدسی جوهری با این صفتها خو مکن
یارب چو من هر بی‌خبر کز فرقتت دارد خطر****بیخ حیات او بکن هجران نصیب او مکن
من صیدی‌ام کز سرکشی حکمت شکارت می‌کند****پرتکیه بر تسخیر من در قوت بازو مکن
تنها ز کویت می‌روم دل گر نیاید کو میا****جان هم به منت گر کند همراهی من گو مکن
خار مزار محتشم گل می‌دهد از خون برون****بگذر بران گلشن ولی گلهای او را بو مکن

غزل شماره ۴۸۰: چون نمودی رخ به من یک لحظه بدخوئی مکن

چون نمودی رخ به من یک لحظه بدخوئی مکن****شربت دیدار شیرین به ترش روئی مکن
می‌کنم گر بیخ عیش خویش میگوئی بکن****می‌کنم گر قصد جان خویش میگوئی مکن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

با بدان نیکی ندارد حاصلی غیر از بدی****گر بخود بد نیستی با غیر نیکوئی مکن
غمزه‌ات محتاج افسون نیست در تسخیر خلق****صاحب اعجاز را تعلیم جادوئی مکن
من که خود کم کرده‌ام دل در رهت دادم مده****عاشق بیداد را خوش دل به دلجوئی مکن
گر درین دیوان گناه ما خطای عاشقی است****گو کسی در نامهٔ ما این خطا شوئی مکن
ترک بد خوئی کن اما با گدای پرهوس****گرچه باشد محتشم زنهار خوش خوئی مکن

غزل شماره ۴۸۱: از آن پیش رقیبان مهر ورزدیار من با من

از آن پیش رقیبان مهر ورزدیار من با من****که خواهد بیش گردد کینهٔ اغیار من با من
به این بخت زبون و طالع پستی که من دارم****عجب گر سر در آرد سر و گل رخسار من با من
نمی‌دانم چه می‌گوید ز بدگویان که می‌گوید****به این تلخی سخن شوخ شکر گفتار من با من
مرا کز رنجش اغیار دایم دل گران گشتی****چسان بینم که باشد سر گران دل دار من با من
دل زارم چو برد آن شوخ و شد بیگانه دانستم****که می‌کرد آشنائی از پی آزار من با من
ز کید خصم پیش یار من مقدار من کم شد****نمی‌دانم چه دارد خصم بی‌مقدار من با من
به کویش محتشم چون ره برم شبهای تنهائی****اگر همره نباشد آه آتش‌بار من با من

غزل شماره ۴۸۲: ساخت شب مرا سیه دود دل فکار من

ساخت شب مرا سیه دود دل فکار من****روزم اگر چنین بود وای به روزگار من
چون دهد از غم توام آه به باد نیستی****آینهٔ سپهر را تیره کند غبار من
ابر بلابرون خیمه ز موج خیز غم****چون ز درون علم کشد آه شراره بار من
تا تو قرار داده‌ای قتل مرا به تیغ خود****صبر فرار کرده است از دل بی‌قرار من
تا ز نظاره‌ات مرا ساخت به عشق مبتلا****گوشه بگوشه می‌جهد چشم گناهکار من
به ز نخست محتشم باز رسم به کار خود****گر دگر آن غزاله را چرخ کند شکار من

غزل شماره ۴۸۳: بت پرستی را شعار خود کنم تا یار من

بت پرستی را شعار خود کنم تا یار من****از خدای خود نترسد چون کند آزار من
سر ز تقوی پا ز مسجد دست از طاعت کشم****تا شود آن نامسلمان راضی از اطوار من
کوشم اندر معصیت چندان که گردم کشتنی****تا بود در کشتن من بی‌گنه دلدار من
دوستان را حضم خود سازم که بعد از کشتنم****خون من قطعا نخواهند از بت خونخوار من
دشمنان را دوست دارم تا پس از قتلم نهد****این گنه بر گردن ایشان مه پرکار من
گوسیه شورویم از ترک عبادت تا مرا****بندهٔ یک رنگ خود داند پری رخسار من
محتشم خواهد به خاک تیره یکسان خویش را****تا مرا دیگر به کام خویش بیند یار من

غزل شماره ۴۸۴: در ملک بودی اگر یک ذره عشق یار من

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در ملک بودی اگر یک ذره عشق یار من****در فلک آتش افکندی آه آتش بار من
در تن زارم جگر صدچاک و دل صد پاره شد****بوالعجب گلها شکفت از عشق در گلزار من
چون کند پامالم آن سرو از پی پابوس او****دل برون آید ز چاک سینه افکار من
های و هویم لرزه در گورافکند منصور را****چون زنند از راه عبرت در ره اودار من
خواستم از شربت وصلش دمی یابم حیات****کرد چشم قاتلش زهری عجب در کار من
آن چنان زارم که بر من دشمنان گزیند زار****دوستی آخر تو کمتر کوش در آزار من
محتشم هرگه نویسم شعر عاشق سوز خویش****آتش افتد از قلم در نسخه اشعار من

غزل شماره ۴۸۵: یارب که خواند آیت عجز و نیاز من

یارب که خواند آیت عجز و نیاز من****بر شاه بنده پرور مسکین نواز من
یارب که گوید از من مسکین خاکسار****با شهسوار سر کش گردون فراز من
کای نوربخش چشم جهان بین مردمان****ای روشنائی نظر پاکباز من
چشمت که خوش بمن به فکندی خدنگ ناز****اکنون چرا نمی‌نگرددر نیاز من
گوش مبارکت که ز من می‌شنید راز****بهر چه گوشه‌گیر شد آخر ز راز من
زلفت مگر ز من کجی دید کز جفا****کوتاه ساخت رشته عمر دراز من
چون محتشم ز درد تو بیچاره‌ام چه باک****گر چاره ساز من شوی ای چاره‌ساز من

غزل شماره ۴۸۶: به زیر لب سخنگویان گذشت آن دلربا از من

به زیر لب سخنگویان گذشت آن دلربا از من****گره گردیده حرفی در دل او گوئیا از من
زبانش خامش از شرم ولبش در جنبش از خوبی****نمی‌دانم چه در دل دارد آن کان حیا از من
جبین پرچین و دل پرکین سبک کام و گران تمکین****ز پیشم رفت تا در خاطرش باشد چها از من
مرا هم راز چون با غیر دید و لب گزید آن بت****ندانستم که پاس راز او می‌داشت یا از من
چنان بی‌اعتبارم پیش او کز بهر خونریزم****کشد تیغ جفا گر بشنود نام وفا از من
چو هم رازم به کس بیندشود دهشت بر او غالب****دلش از راز داران نیست ایمن غالبا از من
به دریا قوت را چون کرد پنهان این کمان ببردم****که می‌ترسد ز رازش حرفی افتد برملا از من
نهانی می‌نمایندم بهم خاصان او گویا****به آن بیگانه خو هم گفته حرف آشنا از من
دهد غماز را دشنام پیش محتشم یعنی****تو هم باید دگر حرفی نگوئی هیچ جا از من

غزل شماره ۴۸۷: ای خدنگ مژه‌ات عقده گشای دل من

ای خدنگ مژه‌ات عقده گشای دل من****حل شده از تو به یک چشم زدن مشکل من
خون من ریزد اگر آن گل رعنا بر خاک****ندمد جز گل یک رنگی او از گل من
شادم از بی‌کسی خود که اگر کشته شوم****نکند کس طلب خون من از قاتل من
آن چنان تنگ دلم از غم آن تنگ دهان****که غمش نیز به تنگ آمده است از دل من

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سر من بر سر آن کو فکن از تن که فتد****گاه و بی‌گاه گذار تو به سر منزل من
داشت در کشتن من تیغ تو تعجیل ولی****زود آمد به سر این دولت مستعجل من
محتشم چون به سخن نیست مه من مایل****چه شود حاصل ازین گفته بی‌حاصل من

غزل شماره ۴۸۸: ای به بالا فتنه سرگردان بالای تو من

ای به بالا فتنه سرگردان بالای تو من****ای سراپا ناز قربان سراپای تو من
با وجود جلوه تو خلق حیران منند****بس که حیران گشته‌ام برقد رعنای تو من
کرده چشم نیم‌بازت رخنه در بنیاد جان****این چه چشمست ای شهید چشم شهلای تو من
تا نگردد خواری من برملا پیش کسان****می‌نوازی بنده را ای بنده رای تو من
من بندبندم بگسل از هم گرنباشم روز حشر****بند بر دل مانده زلف سمن سای تو من
چون برون آرم سر از خاک لحد باشم هنوز****پای در گل از خیال نخل بالای تو من
در وصف دیوانگان کوی عشقم جامباد****گر خلاصی جویم از زنجیر سودای تو من
دست من گیر ای گل رعنا که هستم از فراق****خار در پا رفته راه تمنای تو من
محتشم تا خسروان را مجلس آراید به شعر****پادشاه او تو باشی مجلس آرای تو من

غزل شماره ۴۸۹: گر شود از دیده نهان ماه من

گر شود از دیده نهان ماه من****دود برآرد ز جهان آه من
از نگه من به تمنای خویش****آه گر افتد به گمان ماه من
آن که به پندست مرا سود خواه****از همه بیش است زیان خواه من
از تو به جان آمدم اندیشه کن****جان من از ناله جانکاه من
بندگیت جان من بینواست****جان من از من مستان شاه من
باش به هوش ای دل غافل که چرخ****در ره او کنده نهان چاه من
محتشم افسرده رهی داشتم****نیک زد آن سرو روان راه من

غزل شماره ۴۹۰: ز بس کز توست زیر بارجان مبتلای من

ز بس کز توست زیر بارجان مبتلای من****چو ریگ از هم بپاشد کوه اگر باشد به جای من
به قدر عشق اگر در حشر یابد مرتبت عاشق****بود بر دوش مجنون در صف محشر لوای من
شود مجنون ز لیلی منفعل فرهاد از شیرین****چو با مهر تو سنجد داور محشر وفای من
شود دوزخ سراسر حرف من گر عشق خوبان را****گنه داند خدا وانگه به فعل آرد جزای من
اگر در وادی وصلش بنودی یک جهان درمان****مرا تنها جهانی درد کی دادی خدای من
ز بس کز عاشقی پا در کلم ممکن نمی‌دانم****که بیرون آید از گل روز محشر نیز پای من
زهر چشمی شود صد چشمه خون محتشم جاری****چو افتد در میان روز قیامت ماجرای من

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۴۹۱: چو می‌خواهد که نامم نشنود بیگانه رای من

چو می‌خواهد که نامم نشنود بیگانه رای من****ازو بیگانه بادا هرکه باشد آشنای من
ز رغم من به نوعی مدعی را کام می‌بخشی****که می‌خواهد باخلاص از خدای من بقای من
بکش گر درخور بخشش نیم تا کی روا داری****به بدخواه از پی درخواه جز می التجای من
چو فرمائی که خاصانت به بزم آرند یاران را****به حاجب هم به جنبان گوشهٔ چشمی برای من
ز قرب یار ننهادم ز جای خود قدم بالا****چها در سر گرفتی غیر اگر بودی به جای من
به تشریف غلامی گر بلند آوازه‌ام سازی****زند بر بام چرخ ایام کوس کبریای من

غزل شماره ۴۹۲: با وجود وصل شد زندان حرمان جای من

با وجود وصل شد زندان حرمان جای من****برکنار آب حیوان تشنهٔ مردم وای من
باغبان کاندر درون بر دست گلچین گل نزد****دست منعش در برون صد تیشه زد بر پای من
سایه بر هر کس فکند الا من دوزخ نصیب****سر و طوبی قد گل روی بهشت آرای من
هست باقی رشحه‌ای از وصل و جان من کباب****من که امروز این چنینم وای بر فردای من
پر گیاه حسرتی خواهد دمانیدن ز خاک****در پی این کاروان اشگ جهان پیمای من
از تفقدهای عامم نیز کردی ناامید****بیش ازین بود از تو امید دل شیدای من
محتشم افغان که مستغنی است از یاد گدا****پادشاه بی‌غم و سلطان بی‌پروای من

غزل شماره ۴۹۳: سرگرمئی کو تا نهم از کنج عزلت پا برون

سرگرمئی کو تا نهم از کنج عزلت پا برون****نوبت زنان از عشق تو آیم به صد غوغا برون
چون مرد میدان را زنند از بهر جانبازی صلا****سر بر کف و کف بر دهان آیم من شیدا برون
دهشت شود نو سلسله چون از صف دیوانگان****آشفته خو زنجیر خا ایم من رسوا برون
در لشگر عقل و خرد یک مرده صد صف بر درم****تا آید از بهر جدل مرد از صف هیجا برون
کو آتش در دل که من چون دست در جیب آورم****از پرتو گیرائیش آرم ید و بیضا برون
صحرای شوری کو کزو چون روی در شهر آمدم****صد وحشی اندر پیش پس آیم ازان صحرا برون
دریای شوری کو که من کوشم چو در غواصیش****آخر به جائی در دهم تا حشر ازان دریا برون
خیل بلاصف می‌کشد میدان دم از خون می‌زند****همت فرس زین می‌کند من می‌روم تنها برون
دل میل دارد کز هوس دردیگی اندازد مرا****کز تن نیاید یک نفس بی‌آه و واویلا برون
تا کی به دریا جا کنم کز خانه جانانه‌ای****دامان استیلاکشان آید به استغنا برون
بی‌قید طفلی خواهم و عشقی که بازی بازیم****از خلوت زهدآورد هر دم به غیرتها برون
هان محتشم نزدیک شد کز رستخیز عشق تو****آری قیامت در نظر نارفته از دنیا برون

غزل شماره ۴۹۴: از سپاه حسن آخر یک سوار آمد برون

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از سپاه حسن آخر یک سوار آمد برون****کافتاب از شرم رویش شرمسار آمد برون
همچو نخل‌تر که باد تند ازو ریزد ثمر****پر نگاه و عشوه ریز و غمزه بار آمد برون
کار مرگ آن دم شد آسان کز قد آن نخل‌تر****از نیام دهر تیغ آب‌دار آمد برون
بر فلک شد پر نفیر از بانگ پیکانان بلند****غالبا امروز شاه کامکار آمد برون
وضع سرمستانه‌اش بازار سرمستان شکست****گرچه کم شد نشاء غالب خمار آمد برون
داده تا قتل که را با خود قرار امشب که باز****تیغ بر کف چین بر ابرو بی‌قرار آمد برون
انتظاری داده بودم بر درش با خود قرار****ناگه آن سرو روان بی‌انتظار آمد برون
خط رویت خاست یا در عهدت از طوفان حسن****آفتاب عالم آرا از غبار آمد برون
نقد قلب محتشم در بوتهٔ عشق بتان****رفت بر ناقص ولی کامل عیار آمد برون

غزل شماره ۴۹۵: با او شبی از دیر می‌خواهم خراب آیم برون

با او شبی از دیر می‌خواهم خراب آیم برون****او برقع شرم افکند من از حجاب آیم برون
خوش آن که طرح سیر شب اندازد آن مست خراب****من دامن ظلمت دران با آفتاب آیم برون
عذر گنه گویم چنان کز کشتن من بگذرد****گر آن قدر بخشد امان کز اضطراب آیم برون
در ورطهٔ عشق بتان ناکرده خود راامتحان****کشتی در آب انداختم تا چون ز آب آیم برون
تا حشر عشق از بهر من خواهد فروزد آتشی****کافتم اگر یک دم درو دردم کباب آیم برون
راندم به میدان چون فرس کز تیرباران بلا****از موج خیز خویشتن گلگون رکاب آیم برون
از ابر احسان قطره‌ای در دوزخ هجران چکان****تا محتشم یابد امان من از عذاب آیم برون

غزل شماره ۴۹۶: دو دل ربا که بلای دلند و آفت دین

دو دل ربا که بلای دلند و آفت دین****دلم به غمزه آن رفت و دین به عشوهٔ این
یکی ز غایت عرفان گلیست پرده‌گشا****یکی ز عین حیا غنچه است پرده‌نشین
یکی به کام حریفان نموده خنده ز لب****یکی به عارض تابنده همچو در ثمین
یکی به عارض تابنده رشک ماه فلک****یکی به قامت رعنا بلای روی زمین
یکی ز طره سرچین نموده مشگ ختا****یکی ز عقده گیسو گشوده ناقه چین
یکی به قصد من از ابروان کشیده کمان****یکی چو چشم خود از گوشه‌ها گشوده کمین
ز دست هر دو دل محتشم شکاف شکاف****گهی به تیغ عداب و گهی به خنجر کین

غزل شماره ۴۹۷: چو در چوگان زدن آن مه نگون گردد ز پشت زین

چو در چوگان زدن آن مه نگون گردد ز پشت زین****زمین گوید ثنا گردون دعا روح‌الامین آمین
رسید از ماه سیمایان سپاهی در قفا اما****در این میدان نمی‌بینم سپهداری به این آئین
به تندی برق مستعجل به لنگر کوه پابرجا****به میدانها سبک جولان به محفلها گران تمکین
به تحریک طبیعت در خم چو گان بیدادم****چنان دارد که چون گویم نه آرامست و نه تسکین

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شوم او را بلاگردان چو رخش ناز بی‌پایان****به پائین راند از بالا به بالا تا زد از پائین
مکن خون کوی ای دل بر سر میدان او مسکن****که آنجا در پی سر میرود صد عاشق مسکین
نثار بزمت این بس محتشم کان معدن احسان****لب گوهرفشان گاهی بجنباند پی تحسین

غزل شماره ۴۹۸: به دوستی خودم میکشی که رای من است این

به دوستی خودم میکشی که رای من است این****به خویش دشمنی کرده‌ام سزای من است این
گداختم ز جفا تا وفا به عهد تو کردم****بلی نتیجهٔ عهد تو و فای من است این
به قول مدعیم میکشی و نیستی آگه****که در غمی که منم عین مدعای من است این
وفا نگر که دم قتل من ز خیل سگانش****یکی نکرد شفاعت که آشنای من است این
عجب نباشد اگر پا کشم ز مسند قربت****تو آفتابی و من ذره‌ام چه جای من است این
دلم که گشته ز بی‌غیرتی مقیم در آن کو****از آن مقام برانش که بی رضای من است این
اگر ز غم برهی محتشم دچار تو گردد****بگو کمینه غلام گریز پای من است این

غزل شماره ۴۹۹: پردهٔ ما میدری کائین زیبائیست این

پردهٔ ما میدری کائین زیبائیست این****عالمی را ساختی رسوا چه رسوائی است این
جلوه کردی با قد رعنا و کشتی خلق را****ای جهانی کشته قدت چه رعنائی است این
وضع بدمستانه‌ات زد مجلس یاران بهم****رسم یاری یا طریق مجلس آرائیست این
هرکه در راهی به عزت کشته‌ای را دید و گفت****صید ناوک خورده آن ترک یغمائی است این
هرکجا بوی می‌آمد رفتی آنجا همچو باد****باده پیمائی نگویم باد پیمائی است این
جیب چندین تهمت آلوده است حالا از تو چاک****گر بدانی موجب صد دامن آلائیست این
دی شنید از محتشم هرچند تلخ آن نوش لب****گفت از بی‌طاقتی و ناشکیبائی است این

غزل شماره ۵۰۰: حسن می‌نازد به رخسارت چه رخسارست این

حسن می‌نازد به رخسارت چه رخسارست این****فتنه می‌بارد ز رفتارت چه رفتارست این
بلبلان را جای گلزارست و عصمت کرده است****قدسیان را مرغ گلزارت چه گلزارست این
نقد جان آرند و دشنام از لب لعلت خرند****بس فریبنده است بازارت چه بازارست این
آن که می‌گردد به جرم دیدنت بسمل همان****می‌نماید میل دیدارت چه دیدارست این
با وجود این همه مردم کشیها هیچ‌کس****نیست ناراضی ز اطوارت چه اطوارست این
از دلم گفتم خبرداری شدی خندان که نه****محض اقرار است انکارت چه انکارست این
محتشم با آن که مشتاقند خوبان شعر را****یار بیزار است ز اشعارت چه اشعارست این

غزل شماره ۵۰۱: بر رخ به قصد دل منه زلف دو تا را بیش از این

بر رخ به قصد دل منه زلف دو تا را بیش از این****در کشور خود سرمده خیل بلا را بیش از این

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

صد ره شکست ای رشک مه حسنت دل و دین را سیه****برطرف مه طرف کله مشکن خدا را بیش از این
دل کرده ساز ای نوش لب در وعده قانونی عجب****گر داری آهنگ طرب بنواز ما را بیش از این
نخل ترت در پیرهن چون نیکشر شد پرشکن****محکم مبند ای سیمتن بند قبا را بیش از این
میدان ظلم از اشک ما شد جای لغزشهای پا****جولان مده بهر خدا رخش جفا را بیش از این
ای دل که می‌آمد روان تیرش ز قدرت بر نشان****ترسم نداری در کمان تیر دعا را بیش از این
پرسان ز حال محتشم هستی ولی بسیار کم****پرسند ارباب کرم حال گدا را بیش از این

غزل شماره ۵۰۲: جانا مران رخش جفا بر خاکساران بیش از این

جانا مران رخش جفا بر خاکساران بیش از این****زاری ببین خواری مکن با بردباران بیش از این
کردم نگاهی آرزو و آن هم نکردی از جفا****دارند چشم ای بی‌وفا یاران ز یاران بیش از این
دل کرده ساز ای نوش لب در وعده قانونی عجب****گرمی مکش آتش مزن در خامکاران بیش از این
بر گرد رنگی گشت جان ز آب دم تیغت ولی****زان ابرتر می‌داشت دل امیدباران بیش از این
ای از ازل بر آتشست ساکن سپند جان ما****تسکین مجو تمکین مخواه از بی‌قراران بیش از این
تازان به جولانگه درا کز ناز بر اهل وفا****توسن نتازند از جفا رعنا سواران بیش از این
هردم به بزم ای محتشم ساقی کشانت می‌کشد****باشند در قید ورع پرهزگاران بیش از این

غزل شماره ۵۰۳: آینه بردار و حسن جان فزای خویش بین

آینه بردار و حسن جان فزای خویش بین****انتخاب نسخهٔ صنع خدای خویش بین
در خرامش بر قفا چشم افکن ای زنجیر مو****یک جهان مجنون کشان اندر قفای خویش بین
ای که برافتادگان چون باد میرانی سمند****یک ره آخر زیر پای باد پای خویش بین
ای که در مهد همایون میروی سلطان صفت****از زکوهٔ سلطنت سوی گدای خویش بین
ای جمالت شمع صد پروانه سر برکن ز بام****مرغ جان را پرزنان گرد سرای خویش بین
از قبای تنگ بیرون‌آ و جیب یوسفان****تا به دامن چاک از رشک قبای خویش بین
بینوا در دهر بسیار است اما محتشم****بینوای توست سوی بینوای خویش بین

غزل شماره ۵۰۴: شاهانه رخش راندن آن خردسال بین

شاهانه رخش راندن آن خردسال بین****در خردی آن بزرگی و جاه و جلال بین
بر ماه تازهد پرتو حسنش نظر فکن****صد آفتاب تعبیه در یک هلال بین
شد فتنهٔ زمانه مهش بدر ناشده****پیش از کمال حسن نمود جمال بین
ز آثار حسن او اثر از آدمی نماند****این حسن آدمی کش بی‌اعتدال بین
مردم که وقت پرسش حالم به محرمی****پنهان اشاره کرد که تغییر حال بین
گفتم که فرض گشته مرا پای بوس تو****سوی رقیب دید که فرض محال بین
یک باره گشت پاس درش مشتغل به من****هان ای حسود دولت بی‌انتقال بین

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شد شهره تا ابد به غلامیش محتشم****این خسروی و سلطنت بی زوال بین

غزل شماره ۵۰۵: ز دیده در دلم ای سرو دل ربا بنشین

ز دیده در دلم ای سرو دل ربا بنشین****نشیمنی است ز مردم تهی بیا بنشین
تو شاه حسنی و خلوت سرای توست دلم****هزار سال به دولت درین سرا بنشین
دو منزلند دل و دیده هر دو خانهٔ تو****چه حاجتست که من گویمت کجا بنشین
تو ماه مجلس ما شو به صد طرب گو شمع****به گوشه‌ای رو و زاری کنان ز ما بنشین
خوشست صحبت شاه و گدا به خلوت انس****تو شاه محترمی با من گدا بنشین

حرف و

غزل شماره ۵۰۶: چون برفروزد آینه زان آفتاب رو

چون برفروزد آینه زان آفتاب رو****رو سوی هر که آورد آتش زند در او
سیلاب تیغ بار چنان تیز رو فتاد****کز سر گذشت آب و مرا تر نشد گلو
زلف تو جادوئیست برآتش گرفته جا****چشم تو آهوئیست به مردم گرفته خو
مشرب رواج یافته چندان که محتسب****می می‌کشد به بزم حریفان سبو سبو
در دیر رکرد غسل به می آن که زا ورع****بر اسمان نگاه نمی‌کرد بی‌وضو
ای دوستان فغان که من ساده لوح را****کشتند بی‌گناه بتان بهانه جو
از دولت گدائی آن ماه محتشم****بهر تو آمد این لقب از آسمان فرو

غزل شماره ۵۰۷: مراست رشتهٔ جان کاکل معنبر او

مراست رشتهٔ جان کاکل معنبر او****فغان اگر سر موئی شود کم از سر او
نه کاکل است که بر سر فتاده سر و مرا****همای حس فکنده است سایه بر سر او
برابری به مه او روی نکرد مهی****که رو نساخت چو آیینه در برابر او
اگر نقاب گشاید گل سمنبر من****به گلستان چه نماید گل و سمن بر او
مرا ز دولت صد سالهٔ وصال آن به****که غیر یک نفس آواره باشد از در او
چو قتل بی‌گنهان خواهی ای فلک ز نهار****بریز خلق من اول ولی به خنجر او
چو محتشم شرف این بس که خلق دانندم****کمین بنده‌ای از بندگان کمتر او

غزل شماره ۵۰۸: آن کوست قبلهٔ همه کس قبله‌جو در او

آن کوست قبلهٔ همه کس قبله‌جو در او****و آن روست قبله‌ای که کند کعبهٔ رو در او
آیینه ساز چشم من این شیشه ساخته****نوعی که جز تو کس ننماید نکو در او
ز آب و هوای لطف تو گلزار کام ماست****باغ شکفته صد گل بی‌رنگ و بو در او

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

داری دلی که هست محل ملایمت****بد خوئی هزار بت تندخو در او
کویت چه گلشن است که از دجله‌های چشم****جاری تراست خون دل از آب جو در او
باید به آب داد کتابی که هیچ جا****نبود حدیث حرمت جام و سبو در او
زین کلبه نگذرید تماشائیان که هست****دیوانه‌ای از آن بت زنجیر مو در او

غزل شماره ۵۰۹: تائبم از می به دور نرگس غماز او

تائبم از می به دور نرگس غماز او****تا نگویم در سر مستی به مردم راز او
می‌شوم غمگین اگر سوی خود آوازم کند****زان که می‌ترسم رقیبی بشنود آواز او
با وجود آن که یک نازش به صد جان می‌خرم****کرده استغنای عشقم بی‌نیاز از ناز او
تیر او مرغیست دست آموز و مرغ روح ما****چون دل طفلان به پرواز است از پرواز او
هر کرا بینم که دم گرمست ازو ایمن نیم****زان که می‌ترسم به تقریبی شود دمساز او
ترک من شد مست و بر دوش رقیب انداخت دست****وه که شد ملک دلم ویران ز دست انداز او
هر کجا مطرب ز نظم محتشم خواند این غزل****آفرین کردند بر طبع سخن پرداز او

غزل شماره ۵۱۰: دوش چون دیدم نهان در روی آتشناک او

دوش چون دیدم نهان در روی آتشناک او****یافت کز جان عاشقم من سگ ادراک او
امشب اندر سیر با او جمله مخصوصند لیک****جلوهٔ مخصوص منست از قامت چالاک او
صد سر اندر راخ جولانش به خاک افتاده لیک****چشم دارد بر سر من حلقهٔ فتراک او
ترسم از شوخی هم امروزم کند رسوا که هیچ****باکی از مرد ندارد غمزهٔ بی‌باک او
بخت کوس مقبلی زد کز قضا شد نامزد****همچو من آلوده دامانی به عشق پاک او
کوه‌کن را می‌کند از شکوهٔ شیرین خموش****در وفا اسراف من در مرحمت امساک او
جان که می‌لرزید دایم بر سر جسم ضعیف****برق عشق آتش زد اکنون در خس و خاشاک او
آن که بر وی ناگذشته ریختی خونش به خاک****بگذرد از خون خود گر بگذری بر خاک او
محتشم رسوا شد از عشق و سری بیرون نکرد****رشتهٔ تدبیر از پیراهن صد چاک او

غزل شماره ۵۱۱: آن منتظر گدازی چشم سیاه او

آن منتظر گدازی چشم سیاه او****جانیست در تن نگه گاه‌گاه او
خوش کامرانیست در اثنای قهر و خشم****دیدن به دست میل عنان نگاه او
در عین بسملم در انکار اگر زند****من با سر بریده شوم خود گواه او
هست از سر بریده او یک رهم امید****جنبیدن لبی که شود عذرخواه او
آن رتبه کو که بی‌حرکت سازم از دعا****دست فرشته‌ای که نویسد گناه او
الماس ریزه ریخته در چشم غیرتم****هر برگ گل که ریخته در خوابگاه او
او گرد غم فشانده ز حرمان به روی من****من خاک کوچه رفته ز مژگان ز راه او

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

زلفش سپاه خسرو حسنست وین عجب****کاسباب قوت است شکست سپاه او
منشین ز سوز محتشم ایمن که بر فلک****داغیست هر ستاره‌ای از دود آه او

غزل شماره ۵۱۲: باز امشب ز اقتضای شوخ طبعی‌های او

باز امشب ز اقتضای شوخ طبعی‌های او****بر سر غوغاست با من چشم بر غوغای او
در حجابست از لب و گوش آن چه می‌گوید به من****با دو چشم واله من نرگس شهلای او
انتظار از آن سوارم می‌کشد کز بار ناز****بس گران می‌جنبد از جارخش استغنای او
در صبوحی می‌تواند کرد پیش از آفتاب****روز را از شب جدا روی جهان آرای او
چون به عزم رقص می‌آید به جنبش قامتش****عشوه پنداری که می‌ریزد ز سر تا پای او
پیش از آن کاید به رقص از انتظارم می‌کشد****نیم جنبشهای مخفی او قد رعنای او
باغبان چندان که گل می‌چیند از بالای شاخ****من گل عیش و طرب می‌چینم از بالای او
در صف بیگانه خوبان دیده‌ام ماهی که هست****صد نشان از آشنائی بیش در سیمای او
داد دقت داده تا آورده جنبش در قلم****صانع یکتا برای حسن بی‌همتای او
مشتری اینست اگر افتاد بر بالای هم****می‌شود امروز صد خون بر سر کالای او
می‌سزد کان خسرو خوبان به این نازد که هست****کوه‌کن رسوای شیرین محتشم رسوای او

غزل شماره ۵۱۳: زآب دو دیده گل کنم خاک در سرای او

زآب دو دیده گل کنم خاک در سرای او****تا نشود ز آه من محو نشان پای او
روی به خاکپای او شب به خیال میهنم****دست رسی دگر مرا نیست به خاکپای او
گشت به تلخاکیم لیک خوشم که در جهان****کس نکشید همچو من آرزوی جفای او
آن که ز پای تا به سر گشته بلای جان من****دور مباد یه نفس از سر من بلای او
نقش سم سمند او هر که نشان دهد بمن****گر همه خاک ره بو چشم من است جای او
گرچه ز فقر دمبدم گشت زیاد محتش****محتشمم لقب نشد تا نشدم گدای او

غزل شماره ۵۱۴: حرف در مجلس نگویم جز به هم زانوی او

حرف در مجلس نگویم جز به هم زانوی او****تا به چشمی سوی او بینم به چشمی سوی او
میشود صد نکته‌ام خاطر نشان تا میشود****نیم جنبشها تمام از گوشه ابروی او
زان شکارافکن همینم بس که مخصوص منست****لذت زخم نهانی خوردن از آهوی او
چاک دلها محض حرفی بود تا روزی که کرد****سر ز جیب ناز بیرون نرگس جادوی او
زخم تیر عشق بر ما بود تهمت تا فکند****گردش دوران کمان حسن بر بازوی او
بی‌محابا غوطه در دریای آتش خوردن است****بی‌حذر برقع کشیدن ز آفتاب روی او
دل ز پهلویش برون خواهد فتاد از اضطراب****تن که از ترتیب بزم افتاده در پهلوی او
نکهتش در جنبش آرد خفتگان خاک را****چون فشاند با دگرد از موی عنبر بوی او

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گرد آن منظر بگردان یک رهم ای سیل اشک****کشته چون بیرون بری یکباره‌ام از کوی او
در جنونم آن چه می‌بایست واقع شد کنون****بخت می‌باید که زنجیر آرد از گیسوی او
محتشم کز دشت و وادی رو به شهر آورد کیست****شیر دل دیوانه‌ای زنجیر خواه از موی او

غزل شماره ۵۱۵: یارب آن مه را که خواهم زد قضا در کوی او

یارب آن مه را که خواهم زد قضا در کوی او****آن قدر ذوق تماشا ده که بینم روی او
در قیامت کز زمین خیزند سربازان عشق****صد قیامت بیش خیزد از زمین کوی او
فتنه‌ها برپا کند کز پا نشنید روز حشر****در میان خلق محشر چشم عاشق جوی او
چین ابرویش ز درگه بیشتر نگذاردم****شاه حسنش را همانا حاجبست ابروی او
می‌شود نسرینش از خشم نهانی ارغوان****تا دگر بهر که آتش می‌فروزد خوی او
زخم ما ممتاز کی گردد اگر تیرش کند****رخنه در هر دل به قدر قوت بازوی او
ساکنان خلد بر اهل زمین حسرت برند****گر برد باد زمین پیما به جنت بوی او
نرگس حاضرجوابش می‌دهد در ره جواب****قاصدی را کز اشارت می‌فرستم سوی او
گوش سازد محتشم چشم اشارت فهم را****لب به جنبش چون درآرد چشم مضمون گوی او

غزل شماره ۵۱۶: شبم ز روز گرفتارتر به مشغلهٔ تو

شبم ز روز گرفتارتر به مشغلهٔ تو****که تا سحر به خیال تو می‌کنم کله تو
به دفع کردن غیر از درت غریب مهمی****میان سعی من افتاده و مساهلهٔ تو
نظر در آینه داری و اضطراب نداری****تو محو خویشی و من محو تاب و حوصلهٔ تو
هنوز عهد تو آورده بود دهر به جنبش****که در زمین و زمان بود شور ولولهٔ تو
به گوش مژده تخفیف ده ز درد سر من****که می‌برم دو سه روز این جنون ز سلسلهٔ تو
سئوال کردی و گفتی بگو که برده دلت را****دلم بده که بگویم جواب مسلهٔ تو
فریب کیست دگر محتشم محرک طبعت****که نیست فاصله در نظمهای بی‌صلهٔ تو

غزل شماره ۵۱۷: گفتم ز پند من شود تغییر در اطوار تو

گفتم ز پند من شود تغییر در اطوار تو****تخفیف یابد اندکی بد خوشی بسیار تو
آن پند کج تاثیر خود باد مخالف بود و شد****بر جان من آتش فشان از خوی آتش بار تو
شمشیر جلاد اجل تیز است و قتل یک جهان****موقوف ایما گردنی از نرگس خون خوار تو
از قتل مردم مرگ را در کار بستی آن قدر****کو نیز شد ز نهار خواه از تیغ بی‌زنهار تو
نزدیک شد کامی زشت در بزم با نامحرمان****شیرین کند در چشم من محرومی دیدار تو
از بهر مرغان چنین دام تصرف می‌نهی****هست این زبان کبری عجب از حسن دعوی داد تو
با آن که بی‌زاری ز من می‌خواهی افزون از همه****حیران روی خود مرا حیرانم اندر کار تو
من خود خریداری نیم کز من توان گفتن ولی****از غیرت سودای من غوغاست در بازار تو

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از بهر خود کردن به مهر آزار خود چندین مده****چون این نمی‌آید به خود خوی حریف آزار تو
تا مردم صاحب‌نظر غافل شوند از خوبیت****زیر غبار خط بهست آیینهٔ رخسار تو
گفتی به مردن محتشم راضی شو ار یار منی****سهل است مردن هم ولی جهل است بودن یار تو

غزل شماره ۵۱۸: ای مرا دلبر و دل آرا تو

ای مرا دلبر و دل آرا تو****دل من کس ندارد الا تو
روز و شب از خدا همی طلبم****که به روز آورم شبی با تو
هدف تیر بی‌محابا من****مرهم زخم بی‌مدارا تو
مردم مردمند جمله بتان****چشم من نور چشم آنها تو
از همه دلبران شکیبم اگر****بگذاری مرا شکیبا تو
دادم ای صبر گونهٔ دل را****به جگر گوشه‌ای برون آ تو
زاهدا کافرم اگر بی‌عشق****بهره داری ز دین و دنیا تو
چند گوئی که عاشقی گنه است****این گنه بنده می‌کنم یا تو
محتشم بینی ار غزال مرا****سر چو مجنون نهی به صحرا تو

غزل شماره ۵۱۹: رساند جان به لبم روزگار فرقت تو

رساند جان به لبم روزگار فرقت تو****بیا که کشت مرا آرزوی صحبت تو
تو راست دست بر آتش ز دور و نزدیکست****که من به خشک وتر آتش زنم ز فرقت تو
شبی به صفحهٔ دل می‌نگارم از وسواس****هزار بار به کلک خیال صورت تو
تو آن ستارهٔ مسعود پرتوی که به است****ز استقامت دیگر نجوم رجعت تو
شود مقابلهٔ کوه و کاه اگر سنجد****محبت من مهجور با محبت تو
بلند تا نشود در غمت حکایت من****نهفته با دل خود می‌کنم شکایت تو
به طبع خویشت ازین بیش چون گذارم باز****که اقتضای جفا می‌کند طبیعت تو
به دوستی که سر خامه‌ای رسان به مداد****ز دوستان چو رسد نامه‌ای به حضرت تو
خوش آن که سوی وطن بی‌کمان توجه ما****کند عنان کشی توسن طبیعت تو
ز نقد جان صله‌اش بخشد از اشارت من****به محتشم دهد ار قاصدی بشارت تو

غزل شماره ۵۲۰: ای گردن بلند قدان در کمند تو

ای گردن بلند قدان در کمند تو****رعنائی آفریده قد بلند تو
بر صرصری سوار وز دل می‌برد قرار****طرز گران خرامی رعنا سمند تو
خوش نرخ خندهٔ تو به بازار آرزو****افکنده در مزاد لب نوشخند تو
من چون کنم که طور بد ناپسند من****گردد پسند خاطر مشکل پسند تو
چندم فتاده بینی و گوئی که کیست این****بیمار تو شکسته تو دردمند تو

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دردت مباد و باد بر آتش سپندوار****چشم حسود از پی دفع گزند تو
قتلش رواست گر همه صید حرم بود****آن صید کاضطراب کند در کمند تو
باید که به نواخت ز صید گریزپای****آن صید به که دست دهد خود به بند تو
پای گریز محتشم از دور بسته است****عشق دراز سلسلهٔ صید پند تو

غزل شماره ۵۲۱: صیدی که لعب عشق فکندش به بند تو

صیدی که لعب عشق فکندش به بند تو****ضبط تو دید و جست برون از کمند تو
ای پای تا به سر چونی قند دلپسند****افغان که طعمهٔ مگسانست قند تو
دست مرا که ساخته‌ای زیر دست غیر****کوتاه به ز میوهٔ نخل بلند تو
چند افکنی در آتش سوزان دل مرا****هست این سیاه روز دل من پسند تو
ای مادر زمانه ببین کز خلاف عهد****با من چه می‌کند خلف ارجمند تو
دل برگرفتی ز تو جانا اگر بدی****در سینهٔ من آن دل هجران پسند تو
تلخی مکن که خنده نگهداشتن به زور****می‌بارد از لب و دهن نوشخند تو
امروز کو که باز بتر بیندت به من****بدگوی من که دوش همی داد پند تو
چون محتشم بسی ز ندامت بسر زدم****دستی که می‌زدم به عنان سمند تو

غزل شماره ۵۲۲: ای همچو آهوان دلم دم شکار تو

ای همچو آهوان دلم دم شکار تو****جانها فدای آهوی مردم شکار تو
تا آهوان چشم تو رفتند از نظر****چشمم سفید شد به ره انتظار تو
آهوی دشت از تو به کام و من اسیر****در شهر مانده همچو سگان داغدار تو
حقاکه گر به خاک برابر کنی مرا****یک ذره بردلم ننشیند غبار تو
نبود غریب اگر به ترحم نظر کنی****بر محتشم که هست غریب دیار تو

غزل شماره ۵۲۳: زهی بالا بلندان سر به پیش از اعتدال تو

زهی بالا بلندان سر به پیش از اعتدال تو****مقوس ابروان در سجدهٔ مشگین هلال تو
همایون طایران باغ حسن از شعلهٔ حسنت****بر آتش پر زنان پروانهٔ شمع جمال تو
زلیخا بر تلف گردیدن اوقات خود گرید****به روز حشر اگر بیند رخ فرخنده فال تو
ز دل کردم برون بهر نزولت جملهٔ خوبان را****که دارد با جدائی خوی مشتاق جمال تو
حریف بزم وصلم لیک کلفت ناکم از ساقی****که با غیرم مساوی می‌دهد جام وصال تو
درین باغند عالی شاخها بی‌حد چه سود اما****که محروم است از پرواز مرغ بسته بال تو
ز غیرت در حریم حرمت او محتشم داری****حسد بر حال محرومان مبادا کس به حال تو

غزل شماره ۵۲۴: کاکل که سر نهاده به طرف جبین تو

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کاکل که سر نهاده به طرف جبین تو****صد فتنه می‌کند به سر نازنین تو
کین منت نشسته به خاطر مگر رقیب****حرفی ز کینه ساخته خاطر نشین تو
عمری دمید بر تو دل گرم بافسون****وز کین نگشت گرم دل آهنین تو
هشدار ای غزال که صد جا نشسته‌اند****صید افکنان دست هوس در کمین تو
زین دستبردها چو نگین در حصار باش****تا هست ملک حسن به زیر نگین تو
گر پی بری به کج نظری‌های مدعی****حاصل شود به راستی ما یقین تو
غیرت نگر که میرم اگر وقت کشتنم****گیرد ز رحم دست تو را آستین تو
ای محتشم اگر به مه من رسی بگو****کز هجر مرد عاشق زار حزین تو

غزل شماره ۵۲۵: هر که دیدم چونی از غم به فغانست که تو

هر که دیدم چونی از غم به فغانست که تو****یار غیری و فغان من از آن است که تو
همچو سوسن به زبان با همه کس در سخنی****وین خسان را همگی حمل بر آن است که تو
میدری غنچه صفت پردهٔ ناموس ولی****بر من تنگ دل این نکته عیان است که تو
پاکدامانی از آلایش اغیار چو گل****لیک امید من خسته چنان است که تو
همچو نرگس کنی از کج نظران قطع نظر****زان که از همت صاحب نظران است که تو
گرو از صورت چین بردی و ما را ز پیت****دیده معنی از آن رو نگران است که تو
می‌روی وز صف سیمین بدنان هیچ بتی****محتشم را نه چنان آفت جان است که تو

غزل شماره ۵۲۶: مدعی در مجلسم جا می‌دهد پهلوی تو

مدعی در مجلسم جا می‌دهد پهلوی تو****تا شود آگاه اگر ناگاه بینم روی تو
از خطایی گه گهم بنواز در پهلوی خویش****تا به تقریب سخن چشم افکنم بر روی تو
نیست رویت در مقابل لیک می‌گوید به من****صد سخن هر جنبشی از گوشهٔ ابروی تو
غیر نگذارد که گردم با سگانت آشنا****تا شوم رسوا اگر گردم به گرد کوی تو
باد را نگذارد از تدبیر در کویت رقیب****تا نیارد سوی من روز جدائی بوی تو
راز چون گوئی به کس رشگم کند کز شرح آن****بی‌زبان با من بگوید نرگس جادوی تو
بر سخن دارند گوش اصحاب و دارد محتشم****چشم در وقت سخن بر چشم مضمون گوی تو

غزل شماره ۵۲۷: چون به رخ عرق فشان میکشی آستین فرو

غزل شماره ۵۲۸: زلف معنبر برفشان گو جان ما بر باد شو

زلف معنبر برفشان گو جان ما بر باد شو****جعد مسلسل بر گشا گو بنده‌ای آزاد شو
چشم مکحل باز کن بر عاشقان افکن نظر****گو در میان مردمان عاشق کشی بنیاد شو
در خانقه سر خوش درآ گو شیخ شهر از دین برا****بگذر به مسجد گو خلل در حلقهٔ زهاد شو

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خالی کن اقلیم دلم از لشگر ظلم و ستم****گو در زمان حسن تو ویرانه‌ایی آباد شو
ای در دل غم پرورم صد درد بی‌درمان ز تو****یک مژده درمان بده گو دردمندی شاد شو
از خاطر من بر مدارای ناصح شیرین ادا****کوه غم آن سنگ دل گو محتشم فرهاد شو

غزل شماره ۵۲۹: ای سرو گلندام که داری کمر از مو

ای سرو گلندام که داری کمر از مو****بر مو کمری نیست مناسب مگر از مو
جز کاتب قدرت که رخت را ز خط آراست****کس خط ننوشته است به روی قمر از مو
بر روی تو خط نیست که از جنبش آن زلف****افشان شده بر صفحهٔ گل مشک تر از مو
با تیزی مژگان تو نقاش چه سازد****گیرم که بسازد قلمی تیزتر از مو
جز هندوی چشمت که به مژگان رگ جان زد****فساد ندیدم که زند نیشتر از مو
گفتی اثری در تب عشق از تو نمانده****در آتش سوزنده چه ماند اثر از مو
ترسم نرسد بر بدن محتشم از ضعف****پیکان خدنگ تو که دارد گذر از مو

حرف ه

غزل شماره ۵۳۰: ای نرد حسن باخته با آفتاب و ماه

ای نرد حسن باخته با آفتاب و ماه****بر پاکبازی توزمین و زمان گواه
من کز بتان فریب نخوردم به صد فسون****صد بازی از دو چشم تو خوردم به یک نگاه
در نرد همتم کنی آن لحظه امتحان****کافتد ز عشق کار به ترک سر و کلاه
نقش مراد نرد محبت که وصل توست****خوش بودی ار نشستی از اقبال گاه گاه
دل می‌رود ز دست بگویند کان حریف****دارد دمی ز بازی ما دست خود نگاه
هرچند عقل بیش حذر کرد بیش خورد****بازی ز مهره بازی آن نرگس سیاه
دیوم ز ره نبرد و پریچهر کودکی****هر دم به بازی دگرم می‌برد ز راه
غالب حریفی از همه رو داده بازیم****در نرد دوستی که مساویست کوه و کاه
تا چند محتشم بود ای شاه محتشم****در حبس ششدر غم هجر تو بی‌گناه

غزل شماره ۵۳۱: امشب اندر بزم آن پرهیز فرما پادشاه

امشب اندر بزم آن پرهیز فرما پادشاه****دیده را ضبط نگه کار است و دل را ضبط آه
از برای یک نگه بر روی آن عابد فریب****می‌توان رفتن به زیر بار یک عالم گناه
بسته چشم آن بت ز من اما کجا آن شوخ چشم****می‌تواند داشت خود را از نگه کردن نگاه
صبر کن ای دل که از لذت چشانیهای اوست****وعده‌های دیر دیر و لطفهای گاه گاه
زان نگه قطع نظر به کز پی تقریب آن****بر رقیبان نیز یک یک بایدش کردن نگاه
داغ مجنون راز وصل آن نیم مرهم بس نبود****کاشکی یک بار دیگر ناقه گم می‌کرد راه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رو به صبر و طاقت و تمکین منازای محتشم****خیل غم چون بر نشیند یک سوار و صد سپاه

غزل شماره ۵۳۲: باز برخاسته از دشت بلا گرد سپاه

باز برخاسته از دشت بلا گرد سپاه****آرزو سایه سپه فتنه جنبت کش شاه
زده بر قلب سپاهی و دلیل است برین****وضع دستارو سراسیمگی پر کلاه
کم نگاه است ز بس حوصله اما دارد****پادشاهانه نگاهی به دل چند نگاه
زان رخ توبه شکن منع نگه ممکن نیست****که شود هر نگه آلوده به صدگونه گناه
دارد ای اختر تابنده به دور تو جهان****روز پر نور دو خورشید و شب تیره دو ماه
گر لب و خط بنمائی به خدا میل کنند****آهوان چمن قدس به این آب و گیاه
زخم ناخورده گذشتم زهم ای سنگین دل****در کمان تیر نگاه این همه دارند نگاه
صحبت ما و تو پوشیده به از خلق جهان****گرچه بر عصمت ما هر دو جهانند گواه
ز انتظار تو غلط وعده‌ام از بیم و امید****همه شب دست به سر گوش به در چشم به راه
منظر دیدهٔ یعقوب ز حرمان تاریک****چهرهٔ یوسف گل چهرهٔ چراغ ته چاه
محتشم رشحه‌ای از لجه رحمت کافی است****گر در آیند به محشر دو جهان نامه سیاه

غزل شماره ۵۳۳: از نسیم آن خطم در حیرت از صنع اله

از نسیم آن خطم در حیرت از صنع اله****کز گل انسان برآورد این عبیرافشان گیاه
شوق بر صبر این سپه بگماشتی گر داشتی****او عنان عشوهٔ خود من عنان دل نگاه
چون به دل بردن درآید دلبر سیمین بدن****از سرو افسر برآید خسرو زرین کلاه
نیست چیزی در مذاق من مقابل با بهشت****غیر از آن لذت که ایزد آفرید اندر گناه
در تصرف عشوه‌ات از چان ستانان دل ستان****وز تطاول غمزه‌ات از تاجداران باج خواه
جز گناه عشق خوش لذت ز هر حرفی که بود****کردم استغفار و برگشتم خدا بر من گواه
ارزن اندر آسیا سالم‌تر است از من که هست****بار عشق او چو کوه و جسم زار من چو کاه
ای شه بالا بلندان کز جمال و خال و خط****کرده حسنت بر زمین و آسمان عرض سپاه
در جهانگیر بست حسنت بی‌امان گوئی که هست****توامان با دولت سلطان محمد پادشاه
شاه جم جاه بلند اقبال کادنی بنده‌اش****می‌زند بالاتر از ایوان کیوان بارگاه
محتشم کایینه دل داده صیقل همچو من****در دعای دولتش بادا موافق سال و ماه

غزل شماره ۵۳۴: زهی کرشمهٔ تو را سرمه‌سای چشم سیاه

زهی کرشمهٔ تو را سرمه‌سای چشم سیاه****دو عالمت نگرستن بهای چشم سیاه
دو حاجب تو کمین گاه لشگر فتنه****سپرده‌اند به آن گوشه‌های چشم سیاه
هزار چشم چو نرگس نهاده‌اند بتان****که بنگری و شوندت فدای چشم سیاه
ز خواب بستن من آزمود قدرت خویش****چو شد به غمزه و شوندت فدای چشم سیاه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جلای چهره روز سفید گردد اگر****برآفتاب گمارد بلای چشم سیاه
ستاده چشم برایمانم آن که داده مدام****ز خوان نامه سفیدان غذای چشم سیاه
هزارخانه سیه ساز در کمین دارد****برای محتشم آن مه ورای چشم سیاه
دو چشم محتشم از اشک سرخ گشت سفید****ز بهر چهرهٔ گلگون برای چشم سیاه

غزل شماره ۵۳۵: یار از جعد سمن‌سا مشک بر گل ریخته

یار از جعد سمن‌سا مشک بر گل ریخته****یاسمن را باغبان بر پای سنبل ریخته
زا لطافت گشته عنب بیز و مشک افشان هوا****یا صباگرد از خم آن زلف و کاکل ریخته
تاب کاکل داده و افکنده سنبل را به تاب****چهره از خوی شسته و ابر به رخ گل ریخته
در میان شاهدان گل دگر باد بهار****کرده گل ریزی که خون از چشم بلبل ریخته
غافل است از دیدهٔ خون ریز شورانگیز من****آن که خونم را به شمشیر تغافل ریخته
خون گرم عاشقان گوئی ز خواریهای عشق****آب حمام است کان گل بی‌تامل ریخته
محتشم زاری کنان در پای سرو سر کشت****آبروی خویش از عین تنزل ریخته

غزل شماره ۵۳۶: جلوهٔ آن حور پیکر خونم از دل ریخته

جلوهٔ آن حور پیکر خونم از دل ریخته****بندهٔ آن صانعم کان پیکر از گل ریخته
مهر لیلی بین که اشگش بر سر راه وداع****همچو باران بر سر مجنون ز محمل ریخته
ترک خونریزی مسافر گشته کز دنبال او****خون دل‌ها بر زمین منزل به منزل ریخته
خون رنگینم که ریزان گشته از چشم پرآب****گوئی از جوی گلوی مرغ بسمل ریخته
غرفه‌ام در گوهر و در بس که چشم خون فشان****از تک بحر دلم گوهر به ساحل ریخته
پیش چشم ساحرت هاروت از شرمندگی****نسخه‌های سحر را در چاه بابل ریخته
صحن میدان کرده رنگ آن خون که در هنگام قتل****گریه‌های محتشم از چشم قاتل ریخته

غزل شماره ۵۳۷: تا دست را حنا بست دل برد ازین شکسته

تا دست را حنا بست دل برد ازین شکسته****دل بردنی به این رنگ کاریست دست بسته
چون دست آن گلندام صورت چگونه بندد****گر باغبان ببندد از گل هزار دسته
تا پیش هر خس آن گل افکنده پرده از رخ****چون غنچه در درونم خون پرده بسته
بنشسته با رقیبان رخ بر رخ آن شه حسن****ما را دگر عجایب منصوبه‌ای نشسته
من با حریف عشقت دیگر چگونه سازم****او سالم و توانا من ناتوان و خسته
دریای عشق خوبان بحری نکوست اما****کشتی ما در آن بحر بد لنگری گسسته
دیوان محتشم را گه گه نظاره میکن****شاید در او بیابی ابیات جسته جسته

غزل شماره ۵۳۸: ز چوگان بازی آمد زلف بر رخسار آشفته

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ز چوگان بازی آمد زلف بر رخسار آشفته****اطاقه باد جولان خورده و دستار آشفته
سر زلفش که از آه هواداران کم آشفتی****ز آهم دوش بود آشفته وبسیار آشفته
دلیری با خیالش دستبازی کرده پنداری****که زلفش را ندیدم هرگز این مقدار آشفته
چنان سربسته حرفی گفته بودم در محرم کشی امشب****که هم یاران پریشانند و هم اغیار آشفته
نوید وصل میده وز پی ضبط جنون من****دماغم را به بوی هجر هم میدار آشفته
شوم تا جان فشان بر وضع بی‌قیدانه‌ات یکدم****میفشان گرد از مو زلف را بگذار آشفته
به این صورت ندیدم وضع مجلس محتشم هرگز****که باشد غیر در کلفت تو هم دربار آشفته

غزل شماره ۵۳۹: خط اگرت سبزه طرف لاله نهفته

خط اگرت سبزه طرف لاله نهفته****دایرهٔ ماه را به هاله نهفته
شیخ که دامن‌کش از بتان شده ای گل****داغ تو در آستین چو لاله نهفته
ابر برای شکست شیشه غنچه****در بغل لاله سنگ ژاله نهفته
می‌کنم از خوی نازکت شب هجران****پیش خیال تو نیز ناله نهفته
تن که نه قربانی بتان شود اولی****در دهن گور آن نواله نهفته
آن چه خضر سالها شتافتش از پی****در دو پیاله می دو ساله نهفته
پیش بناگوش او ز طره سیه پوش****برگ گل و لاله در گلاله نهفته
نامهٔ قتلم نوشته فاش و به قاصد****داده ز تاکید صد رساله نهفته
دید که می‌میرم از تغافل چشمش****کرد نگاهی به من حواله نهفته
منع من ای شیخ کن ز مشرب خودرو****سبحه مگردان عنان پیاله نهفته
شیردلی محتشم کجاست که خواند****این غزل از من بر آن غزاله نهفته

غزل شماره ۵۴۰: آمد به تیغ کین ره ارباب دین زده

آمد به تیغ کین ره ارباب دین زده****طرف کله شکسته گره بر جبین زده
هم دستی دو نرگس او بین که وقت کار****بر صید آن کشیده کمان تیر این زده
در پرده دارد آن مه مجلس نشین دریغ****رویی که طعنه بر مه گردون نشین زده
آن خردسال تاجو صراحی کشیده قد****بسیار شیشهٔ دل ما بر زمین زده
از زخم و داغ تازه‌ام امشب هزار بار****خون سر ز جیب و شعله سر از آستین زده
دارد به ذوق تا نفس آخرین مرا****زخمی که بر من از نگه اولین زده
خوش وقت محتشم که دگر زین غزل برآب****خوش نقش‌ها ز خامه سحر آفرین زده

غزل شماره ۵۴۱: به دست دیده عنان دل فکار مده

به دست دیده عنان دل فکار مده****مرا ببین و به چشم خود اختیار مده
ز غیرت ای گل نازک ورق چو دامن پاک****کشیدی از کف بلبل به چنگ خار مده

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به رشک دادن من در دو روزه رنجش خود****هزار مست هوس را به بزم بار مده
به غیر کامده زان زلف تابدار به رنج****به غیر شربت شمشیر آب‌دار مده
غرور سد نگه شد خدای را زین بیش****شراب ناز به آن چشم پر خمار مده
بز جر منصب فرهادیم بده اما****ز حکم خسرویم سر به کوهسار مده
هزار وعده پر انتظار دادی و رفت****کنون که وعده قتل است انتظار مده
گرفته تیغ تو چون در نیام ناز قرار****نوید قتل به جان‌های بی‌قرار مده
اگر به هیچ نمی‌ارزم از زبون کشیم****به دست چشم سیه مست جان شکار مده
وگر به کار تو می‌آیم از برای خودم****نگاه دار و به چنگال روزگار مده
غرض اطاعت حکم است محتشم زین نظم****به طول دردسر آن بزرگوار مده

غزل شماره ۵۴۲: شبهای هجران همنشین از مهر او یادم مده

شبهای هجران همنشین از مهر او یادم مده****همسایه را دردسر از افغان و فریادم مده
از زاری و افغان من گردد دل او سخت تر****ای گریه بر آبم مران ای آه بر بادم مده
چون میرم و کین منش باقی بود ای بخت بد****جز جانب دوزخ صلازین محنت آبادم مده
زین سان که آن نامهربان شاد است از ناشادیم****گر مهربانی ای فلک هرگز دل شادم مده
هردم به داد آیم برت از ذوق بیداد دگر****خواهی به داد من رسی بیداد کن دادم مده
هردم کنم صد کوه غم در بیستون عشق تو****من سخن جان دیگرم نسبت به فرهادم مده
گفتم به بیدادم مکش درخنده شد کای محتشم****حکمت بر افلاطون مخوان تعلیم بیدادم مده

غزل شماره ۵۴۳: پند گوی تو چه‌ها تا به تو فهمانیده

پند گوی تو چه‌ها تا به تو فهمانیده****کز منت باز به این مرتبه رنجانیده
ز آتش سرکش قهرت ز تو رو گردانست****عاشق روی ز شمشیر نگردانیده
زان نگه قافله صبر گریزان وز پی****مژه‌ها تیغ در آن قافله خوابانیده
مژه بیش از مدد ابرویش از دل گذران****تیر پران و کمان گوشه نجنبانیده
چه روم بی تو به گشت چمن ای حور که هست****باغ گل در نظرم دوزخ تابانیده
می‌کشم پای ز هنگامه عشقت که فراق****سخت چشم من ازین معرکه ترسانیده
محتشم شمع صفت چند بسوزی مروی****خویش را کس به عبث این همه سوزانیده

غزل شماره ۵۴۴: قلم نسخ بران بر ورق حسن همه

قلم نسخ بران بر ورق حسن همه****کاین قلمرو به تو داده است خدا یک قلمه
زان دو هندوی سیه مست که مردم فکنند****تیغ هندیست نگاه تو ولیکن دو دمه
خوش‌تر از عشرت صد ساله هشیارانست****با می صاف دو ساله طرب یک دو مه
از دم ناصح واعظ دلم اندر چاهیست****که ز یک سوی سموم است وز یک سوی دمه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رهزنان در صدد غارت و خوبان غافل****گرگ بیداز ز هر گوشه و در خواب رمه
دم نزع است وز شوق کلمات تو مرا****یک نفس بیش نمانده است بگو یک کلمه
محتشم فتنه قوی دست شد آن دم که نهاد****زلف نو سلسله‌اش سلسله بر پای همه

غزل شماره ۵۴۵: نمی‌دانم ز خود افتادگان داری خبر یا نه

نمی‌دانم ز خود افتادگان داری خبر یا نه****ز دور این ناله ما در دلت دارد اثر یا نه
یقین داری که دارم از خیالت پیکری با خود****که شب تا صبح دم می‌گردمش بر گرد سر یا نه
به گوشت هیچ می‌گوید که اینک می‌رسد از پی****چو باد صرصر آن دیوانه صحرا سپر یا نه
به خاطر میرسانی هیچ گه کان دشت پیما را****به زور انداختم از پا من بیدادگر یا نه
برای آزمایش بار من بر کوه نه یک دم****ببین خواهد شکستن کوه را صد جا کمر یا نه
چو جان را نیست در رفتن توقف هیچ میگوئی****که باید بازگشتن بی‌توقف زین سفر یا نه
نوشتم نامه وز گمراهی طالع نمی‌دانم****که خواهد ره به آن مه برد مرغ نامه‌بر یا نه
بیا و محتشم از بهر من دیوان خود بگشا****به بین بر لشگر غم می‌کنم آخر ظفر یا نه

حرف ی

غزل شماره ۵۴۶: من کیستم به دوزخ هجران فتاده‌ای

من کیستم به دوزخ هجران فتاده‌ای****وز جرم عشق دل به عقوبت نهاده‌ای
تشریف وصل در بر اغیار دیده‌ای****با دل قرار فرقت دل دار داده‌ای
از جوی یار بر سر آتش نشسته‌ای****وز رشگ غیر بر در غیرت ستاده‌ای
پا از ره سلامت دوران کشیده‌ای****بر خورد در ملامت مردم گشاده‌ای
در شاه راه جور کشی پر تحملی****در وادی وفا طلبی کم اراده‌ای
در کامکاری از همه آفاق کمتری****در بردباری از همه عالم زیاده‌ای
چون محتشم عنان هوس داده‌ای ز دست****وز رخش کامرانی دوران پیاده‌ای

غزل شماره ۵۴۷: صبح مرا به ظن غلط شام کرده‌ای

صبح مرا به ظن غلط شام کرده‌ای****بی‌تاب مرا گنهی نام کرده‌ای
تا ذوق حرف تلخ تو حسرت کشم کند****ایذای من به نامه و پیغام کرده‌ای
از غایت مضایقه در گفت و گو مرا****راضی به یک شنیدن دشنام کرده‌ای
در غین مهر این که مرا کشته‌ای نهان****تقلید مهربانی ایام کرده‌ای
ترسم دمار از من بی‌ته برآورد****مرد آزمایی که تو در جام کرده‌ای
چشم تلافی ز تو دارم که پیش خلق****روی مرا به شبهه شبه فام کرده‌ای
از قتل محتشم همه احرام بسته‌اند****در دفع وی ز بس که تو ابرام کرده‌ای

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۵۴۸: از قید عهد بنده تو خود رسته بوده‌ای

از قید عهد بنده تو خود رسته بوده‌ای****عهدی نهفته هم به کسی بسته بوده‌ای
خواب گران صبح خبر داد ازین که دوش****در بزم کرده آن چه توانسته بوده‌ای
مرغ دل آن نبود که ناید به دام تو****گویا تو بی‌محل ز کمین جسته بوده‌ای
آورده‌ای بپرسش حالم رقیب را****خوش ملتفت به حال من خسته بوده‌ای
گفتن چه احتیاج که غیری نبوده است****در خانهٔ دلم که تو پیوسته بوده‌ای
گفتی دلت که برده ندانسته‌ام بگو****در دلبری تو این همه دانسته بوده‌ای
در برم بهر خدمت شایسته رقیب****ای محتشم تو این همه بایسته بوده‌ای

غزل شماره ۵۴۹: دی باز جرعه نوش ز جام که بوده‌ای

دی باز جرعه نوش ز جام که بوده‌ای****صد کام تلخ کرده به کام که بوده‌ای
آنجا که بود بهر تو در خاک دامها****دام که پاره کرده ورام که بوده‌ای
آنجا که جسته‌اند تو را چون هلال عید****به رقع گشودهٔ ماه تمام که بوده‌ای
سرگرمیت چو برده به کسب هوا برون****خورشیدوار بر در و بام که بوده‌ای
ای صد هزار صید دل آزاد کرده‌ات****خود صیدوار بسته دام که بوده‌ای
شب عارفانه ساقی بزم که گشته‌ای****تا روز جرعه نوش ز جام که بوده‌ای
در حالت شکفتگی از رغم محتشم****حالت طلب ز طرز کلام که بوده‌ای

غزل شماره ۵۵۰: بیش از دی گرم استغنا زدن گردیده‌ای

بیش از دی گرم استغنا زدن گردیده‌ای****غالبا امروز در آیینه خود را دیده‌ای
کلفتی داری و پنهان داری از من گوئیا****این که با غیر الفت فهمیده‌ام فهمیده‌ای
گشت معلومم که در گوشت چه آهنگی خوش است****چون شنیدم کز غرض گو حال من پرسیده‌ای
چون شوی با غیر بد مخصوص خود گردانیم****آلت اعراض غیرم خوب گردانیده‌ای
چون نمی‌رنجی تو از کس جز به جرم دوستی****حیرتی دارم که از دشمن چرا رنجیده‌ای
پنبه‌ای در گوش نه تا ننهی از غیرت به داغ****این که می‌گویند بدگویان اگر نشنیده‌ای
محتشم کافتاده زار از پرسش بی جای تو****کشته‌ای او را و پنداری که آمرزیده‌ای

غزل شماره ۵۵۱: بر دل فکنده پرتو نادیده آفتابی

بر دل فکنده پرتو نادیده آفتابی****در پرده بازی کرد رخساره در نقابی
در بحر دل هوائی گردیده شورش انگیز****وز جای خویش جنبید دریای اضطرابی
بی‌باک خسروی داد فرمان به غارت جان****دیوانه لشگری تاخت بر کشور خرابی
گنجشک را چه طاقت در عرصه‌ای که آنجا****گرم شکار گردد سیمرغ کش عقابی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خاشاک کی بماند بر ساحل سلامت****از قلزمی که خیزد آتش‌فشان سحابی
بر رخش عبرت ای دل زین نه که می‌دهد باز****دادسبک عنانی صبر گران رکابی
از ما اثر چه ماند در کشوری که راند****کام از هلاک درویش سلطان کامیابی
از نیم رشحه امروز پا در گلم چه سازم****فردا که گردد این نم از سرگذشته آبی
زان لب که می‌فشاند بر سایل آب حیوان****جان تشنه سئوالیست من کشته جوابی
دیروز با تو دل را صدپرده در میان بود****امروز در میان نیست جز پردهٔ حجابی
ای محتشم درین بزم مردانه کوش کایام****بهر تو کرده در جام مردآزما شرابی

غزل شماره ۵۵۲: ای گل خود رو چه بد کردم که خوارم ساختی

ای گل خود رو چه بد کردم که خوارم ساختی****آبرویم بردی و بی‌اعتبارم ساختی
اختیار کشتنم دادی به دست مدعی****در هلاک خویشتن بی‌اختیارم ساختی
شرمت از مهر و وفای من نبودت ای دریغ****کز جفا در پیش مردم شرمسارم ساختی
چون گشودی بهر دشنامم زبان دیگر بخشم****کز ستم بسمل به تیغ آب دارم ساختی
چارهٔ کار خود از لطف تو می‌جستم مدام****چاره‌ام کردی ز روی لطف وکارم ساختی
بعد قهر از یاریت امید لطفی داشتم****لطف فرمودی به قتل امیدوارم ساختی
محتشم آن روز روزم تیره کردی کز جنون****بسته زنجیر زلف آن نگارم ساختی

غزل شماره ۵۵۳: اگر مقدار عشق پاک را دلدار دانستی

اگر مقدار عشق پاک را دلدار دانستی****مرا بسیار جستی قدر من بسیار دانستی
نبودی کوه کن در عشق اگر بی‌غیرتی چون من****رقابت با هوسناکی چو خسرو عار دانستی
به قدر درک و دانش مرد را مقدرا می‌دانند****چه خوش بودی اگر یار من این مقدار دانستی
تفاوت‌ها شدی در غیرت و بی‌غیرتی پیدا****اگر آن بی‌تفاوت یار از اغیار دانستی
سیه‌چشمی که درخوابست از کید بداندیشان****چه بودی قدر پاس دیدهٔ بیدار دانستی
بت پر کار من کائین دل‌داری نمی‌داند****نجستی یک دل از دستش اگر این کار دانستی
نگشتی شعلهٔ بازار رنجش یک نفس ساکن****اگر ازار او را محتشم آزار دانستی

غزل شماره ۵۵۴: کارش یارم از ستم دایم مکدر داشتی

کاش یارم از ستم دایم مکدر داشتی****یا دلم تاب فراق آن ستمگر داشتی
کاشکی هرگز از آن گل نامدی بوی وفا****یا چو رفتی مرغ دل فریاد کمتر داشتی
کاشکی زان پیش کان شمع از کنار من رود****ضربت شمشیر مرگم از میان برداشتی
آن که رفت و یاد خلق او مرا دیوانه ساخت****کاشکی خوی پری رویان دیگر داشتی
تن که بر بستر ز درد هجر او پهلو نهاد****کاش از خشت لحد بالین و بستر داشتی
محتشم کز درد دوری خاک بر سر می‌کند****وه چه بودی گر اجل را راه بر سر داشتی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۵۵۵: مرا به دست غم خود گذاشتی رفتی

مرا به دست غم خود گذاشتی رفتی****غم جهان همه بر من گماشتی رفتی
سواد خط مژه‌ام زان فراق نامه سترد****که در وداع بنامم گذاشتی رفتی
دل از وفا به تو می‌داد دست عهد ابد****ازو تو عهد گسل واگذاشتی رفتی
به غیر حسرت و مردن بری نداد آن تخم****که در زمین دل خسته کاشتی رفتی
لوای هجر که یک چند بود افکنده****تو در شکست غمش برفراشتی رفتی
مرا که ابرش ادبار بد به زین ماندم****تو زین بر ابلق اقبلال داشتی رفتی
دگر به زیستن محتشم امید مدار****چنین که در تب مرگش گذاشتی رفتی

غزل شماره ۵۵۶: به رقیب سفری وعدهٔ رفتن دادی

به رقیب سفری وعدهٔ رفتن دادی****رقتی و تفرقه را سر به دل من دادی
ملک وصلی که حسد داشت بر او دشمن و دوست****یک سر از دوست گرفتی و به دشمن دادی
بر طرف باد گوارائی از آن نعمت وصل****که ز یک شهر گرفتی و به یک تن دادی
غیر من بوی می هر که درین بزم شنید****همه را گل به بغل نقل به دامن دادی
باد تاراج ز هر جا که برآمد تو تمام****سر به خاکستر این سوخته خرمن دادی
تیغ تقدیر که بد در کف صیاد اجل****تو گرفتی و به آن غمزه پر فن دادی
محتشم دیر نکردی به وی اظهار نیاز****نیک رفتی که مرا زود به گشتن دادی

غزل شماره ۵۵۷: بریدی از من آن پیوند با بدخواه هم کردی

بریدی از من آن پیوند با بدخواه هم کردی****عفی‌الله خوب رفتی لطف فرمودی کرم کردی
شکستی از ستم پیمان چون من نیک‌خواهی را****تکلف هر طرف بر خویش بیش از من ستم کردی
به دست امتیاز خود چو دادی خامه دقت****چه بد دیدی که حرف بد به نام ما رقم کردی
من از مهر تو هر کس را که با خود ساختم دشمن****تو با او دوست گشتی هرچه طبعش خواست هم کردی
تفاوت ارچه شد پیدا که در خیل هواداران****یکی را کاستی حرمت یکی را محترم کردی
چرا کوه وفائی را که بد از نه سپهر افزون****ز هم پاشیدی و ریگ بیابان عدم کردی
مقام قرب خود دادی رقیب سست بیعت را****کرا بنگر به جای عاشق ثابت قدم کردی
نگون کردی لوای دوستان این خود که کرد آخر****که در عالم به دشمن دوستی خود را علم کردی
چه جای دوست کس با دشمن خود این کند هرگز****که بی‌موجب تو بدپیمان چنین با محتشم کردی

غزل شماره ۵۵۸: اگر آگه ز اخلاص من آزرده دل گردی

اگر آگه ز اخلاص من آزرده دل گردی****ز بیدادی که بر من کرده باشی منفعل گردی
مکن چون لاله چاکم در دل پرخون که می‌ترسم****در و داغ وفای خود به بینی و خجل گردی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دلت روشن‌تر از آیینه صبح است می‌خواهم**** که بر تحقیق مهرم یک نفس بر گرد دل گردی
چو بی‌جرمی به تیغ بی‌دریغم می‌کنی بسمل**** چنان کن باری ای نامهربان کز من بحل گردی
تو ای مرغ دل از پروانه خود کم نه و باید**** که تا جانباشدت بر گرد آن شمع چه گل گردی
رقیبان چون گسستی از دلش سررشته مهرم**** الهی با نصیب از وصل آن پیمان گسل گردی
اگر خواهی ز گرد غیر خالی کوی آن مه را**** به گردش محتشم چون باد باید متصل گردی

غزل شماره ۵۵۹: بر در درج قفل زدم یک چندی

بر در درج قفل زدم یک چندی**** عاقبت داد گشادش بت شکر خندی
سخت از ذوق گرفتاری من می‌کوشد**** دست و بازوی کمندافکن وحشی بندی
لطف ممتاز کن آماده که آمد بر در**** بی‌نیاز از تو جهانی به تو حاجتمندی
تا به نزدیک‌ترین وعده وصلت برسم**** از خدا می‌طلبم عمر ابد پیوندی
اگر از مادر دوران همه یوسف زاید**** ننشیند چو تو بر دامن او فرزندی
مژده‌ای درد که در دام تو افتاد آخر**** نامفید به دوائی بالم خورسندی
درام از مرغ شب‌آویز دلی نالان‌تر**** من که دارم ز دل آویز کمندی بندی
دگر امشب چه نظر دیده ندانم که به من**** می‌کند لطف ولی لطف غضب مانندی
بهر نادیدن آن رو گه و بی‌گه ناصح**** می‌دهد بندم و آن گه چه مؤثر پندی
هست دشنام پیاپی ز لب شیرینش**** شربتی غیر مکرر ز مکرر قندی
محتشم عشوه طاقت شکن ساقی بزم**** اگر اینست دگر می‌شکنم سوگندی

غزل شماره ۵۶۰: چو می‌نماید، که هست با من، جفا و جورت، ز روی یاری

چو می‌نماید، که هست با من، جفا و جورت، ز روی یاری**** ز دست جورت، فغان برآرم، اگر تو دست از، جفا نداری
بخشم گفتی، نمی‌گذارم، که زیر تیغم، برآوری دم**** مرا چه یارا که دم برآرم، اگر دمارم، ز جان برآری
شب فراقت کز اشتیاقت به جان فکارم به تن نزارم**** به خواب کس را نمی‌گذرام ز بس که دارم فغان و زاری
نه همزبانی، که من زمانی، باو شمارم، غمی که دارم**** نه نیک خواهی که، گاهگاهی، ز من بپرسد، غم که داری
به درد از آنرو، گرفته‌ام خو، به خاک از آن رو، نهاده‌ام رو**** که عشق کاری، نباشد الا، به دردمندی، ز خاکساری
اگرچه کردم، چو بلبل ای گل، در اشتیاقت، بسی تحمل**** ز باغ وصلت، گلی نچیدم، جز این که دیدم، هزار زاری
همیشه گوئی، که محتشم را، برآرم از جا، درآرم از پا**** ز پا درآید، ز جان برآید، شبی که مستش، تو در برآری

غزل شماره ۵۶۱: زد به درونم آتش تنگ قبا سواری

زد به درونم آتش تنگ قبا سواری**** دست به خونم آلود ماه لقا نگاری
دام فریب دل گشت طره دلفریبی**** صید شکار جان کرد آهوی جان شکاری
گرچه به مصر خوبی هست عزیز یوسف**** نیست به شهریاری همچو تو شهریاری
نرگس چشمت ای گل می‌فکند دمادم**** در دل چاک چاکم ای مژه خارخاری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

روز و شب از خیالت با دل خویش دارم****کنجی و گفتگوئی صبری و انتظاری
پیش تو چون رقیبان معتبرند امروز****شکر که ما نداریم قدری و اعتباری
گفته محتشم را زیور گوش جان کن****کز گوهر معانی ساخته گوشواری

غزل شماره ۵۶۲: دلا زان گل بریدی خاطرت آسود پنداری

دلا زان گل بریدی خاطرت آسود پنداری****تو را با او دگر کاری نخواهد بود پنداری
تو بر خود بسته‌ای یک باره راه اشگ ای دیده****نخواهد کرد دیگر آتش من دود پنداری
تو تحسین خواهی ای ناصح که منعم کرده‌ای زان در****به خوش پندی من درمانده را خشنود پنداری
فریبی خورده‌ای ای غیر از آن پرکار پندارم****که خود را باز مقبول و مرا مردود پنداری
رسید و به اعتاب از من گذشت آن ترک نازک خود****دعائی گفتمش در زیر لب نشنود پنداری
مقرر کرده بهر مدعی مشکل‌ترین قتلی****ز یاران خواهد این خدمت به من فرمود پنداری
چو بر درد جدائی محتشم گردیده‌ای صابر****به صبر این درد پیدا می‌کند بهبود پنداری

غزل شماره ۵۶۳: این طلعت و رخسار که دارد که تو داری

این طلعت و رخسار که دارد که تو داری****این قامت و رفتار که دارد که تو داری
لب شهد و حدیثت شکر است ای گل خندان****این شهر شکربار که دارد که تو داری
چشم تو به یک چشم زدن خون دلم خورد****این نرگس خون خوار که دارد که تو داری
ای در تن هر گلبنی از رشگ تو صد خار****این گلبن بی‌خار که دارد که تو داری
قهر تو باغیار به از لطف تو با ماست****این لطف به اغیار که دارد که تو داری
پیوسته کنی نسبتم ای گل به رقیبان****زین گونه مرا خوار که دارد که تو داری
داری همه دم محتشم آزار دل از یار****این یار دل آزار که دارد که تو داری

غزل شماره ۵۶۴: سرلشگر حسن است نگاهی که تو داری

سرلشگر حسن است نگاهی که تو داری****ترکش کش او چشم سیاهی که تو داری
جوشن در صبر است شکیبنده دلان را****رخساره چون پنجه ماهی که تو داری
بر قدرت خود تکیه کند حسن چو گردد****صیقل گرمه طرف کلاهی که تو داری
بر یوسفیت حسن گواه است و عجب نیست****صد دعوی ازین به گواهی که تو داری
به نما به ملک روی که سازد ز رقابت****در نامه من ثبت گناهی که تو داری
ز آلودگی بال ملایک به حذر باش****ای اشگ جگرگون سر راهی که تو داری
در بزم سبک می‌کندت محتشم امشب****بی‌لنگری شعله آهی که تو داری

غزل شماره ۵۶۵: باز ای دل شورانگیز رو سوی کسی داری

باز ای دل شورانگیز رو سوی کسی داری****چشم از همه پوشیده بر روی کسی داری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ای آتش دل با آن کز دست تو می‌سوزم****چون از تو کنم شکوه تو خوی کسی داری
هر گل که به باغ آید می‌بویم و می‌گویم****در پای تو میرم من تو بوی کسی داری
ای دل ز سجود تو محراب به تنگ آید****ورنه نظر رگویا ابروی کسی داری
بگسل ز من ای عاقل ورنه نفسی دیگر****زنجیر جنون بر پا از موی کسی داری
ای محتشم ار دهرت همسایه مجنون کرد****خوش باش که جا در عشق پهلوی کسی داری

غزل شماره ۵۶۶: باز بر من نظر افکنده شکار اندازی

باز بر من نظر افکنده شکار اندازی****به شکار آمده در دشت دلم شهبازی
کرده از گوشه کنارم هدف ناوک ناز****گوشه چشم خدنگ افکن صید اندازی
خون بهای دو جهانست در اثنای عتاب****از لبش خنده‌ای از گوشهٔ چشمش نازی
سخن مجلسیش می‌کشد از ذوق مرا****چون زیم گر شنوم روزی از آن لب رازی
به زکات قدمت بر لب بام آی امشب****چون به گوشت رسد آلوده به درد آوازی
چشمت از غمزه مرا کشت و لب زنده نساخت****آخر ای یوسف عیسی نفسان اعجازی
محتشم دل چو به آن غمزه سپردی زنهار****برحذر باش که واقف نشود غمازی

غزل شماره ۵۶۷: چه باشد گر سنان غمزه را زین تیزتر سازی

چه باشد گر سنان غمزه را زین تیزتر سازی****دل ریش مرا در عشق ازین خونریزتر سازی
گذر بروادی ناز افکنی دامن‌کشان واندم****به یک دامن فشانی آتشم را تیزتر سازی
بلا بر گرد من میگرد اما دست می‌یابد****گهی بر من کزین خود را بلاانگیزتر سازی
هلاک از نرگس بیمار خواهی ساخت آن روزم****که در خون‌خواریش امروز ناپرهیزتر سازی
ز نایابی در وصل تو قیمت یاب‌تر گردد****محیط حسن را هرچند طوفان خیزتر سازی
به راه قدمت عشقت شتاب آموزتر گردم****خطابت را اگر با من عتاب‌آمیزتر سازی
نهد سر برسم رخش تو چون صد محتشم هردم****اگر فتراک خود را زین شکار آویزتر سازی

غزل شماره ۵۶۸: به جرم این که گفتم سوز خود با عالم‌افروزی

به جرم این که گفتم سوز خود با عالم‌افروزی****چو شمع استاده‌ام گریان که خواهد کشتنم روزی
از آن چون کوکبم پیوسته اشک از دیده می‌ریزد****که چون صبح از دلم سر می‌زند مهر دل‌افروزی
نگشتی ماه من هر شب ز برج دیگران طالع****اگر بودی من بی‌خانمان را بخت فیروزی
ندارم در شب هجران درون کلبهٔ احزان****به غیر از نالهٔ دم سازی ورای گریهٔ دلسوزی
ز شادی جهان فارغ ز عیش دهر مستغنی****دل غم‌پروری داریم و جان محنت اندوزی
دلم شد چاک چاک از غم کجائی ای کمان ابرو****که می‌خواهم ز چشم دلنوازت تیر دلدوزی
نبودی بی‌نظام این نظم صبیان تا به این غایت****اگر گه گاه بودی محتشم را نکته آموزی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۵۶۹: از بهر حسرت دادنم هر لحظه منشین با کسی

از بهر حسرت دادنم هر لحظه منشین با کسی****اوقات خود ضایع مکن بر رغم چون من ناکسی
از شوخیت بر قتل خود دارم گمان اما کجا****پروای این ناکس کند مثل تو بی‌پروا کسی
اقبال و ادبارم نگر کامشب به راهی این پسر****تنها دچارم گشت و من همراه بودم با کسی
با غیر اگر عمری بود پیدا نگردد هیچ کس****یک دم به من چون برخورد در دم شود پیدا کسی
با آن که خار غیرتم در پا بود از پی دوم****در راه چون همره شود با آن گل رعنا کسی
سر در خطر تن در عنا دل در گروجان در بلا****فکر سلامت چون کند با این ملامت‌ها کسی
داری ز شیدا گشتگان رسوا بسی در دشت غم****در سلگ ایشان محتشم رسواتر از رسوا کسی

غزل شماره ۵۷۰: دل را اگر ز صبر به جان آورد کسی

دل را اگر ز صبر به جان آورد کسی****به زان که درد دل به زبان آورد کسی
در عشق می‌دهند به مقدار رنج گنج****تا تن به زیر بار گران آورد کسی
کوتاب تیر و ناوک پران که خویش را****در جرگه تو سخت کمان آورد کسی
پیدا شود ز اهل جهان ثانی تو را****گر باز یوسفی به جهان آورد کسی
بر حرف من قلم شود انگشت اعتراض****تیغ و ترنج اگر به میان آورد کسی
بازار عشق ز آتش غیرت شود چو گرم****کی در خیال سود و زیان آورد کسی
جان میشود ضمان دل اما نمی‌دهد****حکم آن قدر امان که ضمان آورد کسی
میجوئی از بتان دل من چون بود اگر****ز ایشان به غمزه تو نشان آورد کسی
هست آن سوار از تو عنان تاب محتشم****او را مگر گرفته عنان آورد کسی

غزل شماره ۵۷۱: توسن حسن کرده زین طفل غیور سرکشی

توسن حسن کرده زین طفل غیور سرکشی****تا تو نگاه کرده‌ای گشته بلند آتشی
سکه عشق می‌شود تازه که باز از بتان****نوبت حسن می‌زند کودک پادشه وشی
گشته به قصد بی‌دلان مایل خانه کمان****صید فکن خدنگی از پادشاهانه‌تر کشی
سهم کشنده ناوکی می‌کشدم که در پیم****داده عنان رخش کین صید کشی کمان کشی
در حرکات پشت زین هست سبک‌تر از صبا****آن که بپا نشست ازو کوه کشیده ابرشی
ای منم از خمار غم کز تازه دگر****ساقی عشق در قدح کرده شراب بی‌غشی
باز به بزم زلف را دام که کرده بوده‌ای****کامد از انجمن برون محتشم مشوشی

غزل شماره ۵۷۲: شوق می‌گرداندم بر گرد شمع سرکشی

شوق می‌گرداندم بر گرد شمع سرکشی****همتی یاران که خود را میزنم برآتشی
همچو خاشاکی که بادش در رباید ناگهان****خواهد از جاکندنم جولان تازی ابرشی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ناوکی کامروز دارم این قدرها زخم ازو****خواهد آوردن قضا فرد ابروان از ترکشی
توبه‌های مستی عشقم خطر دارد که باز****پیش لب آورده دورانم شراب بی‌غشی
باده‌ای کامروز دارد سرخوشم از بوی خود****هوش فردا کی گذارد در چو من دریاکشی
از می لطفش چو نزدیکان جهانی جرعه کش****من چو دوران چاشنی از جام استغنا چشی
از وثاق محتشم فردا برون خواهد دوید****خانه‌سوزی در شهر افکنی مجنون وشی

غزل شماره ۵۷۳: نکشد ناز مسیح آن که تو جانش باشی

نکشد ناز مسیح آن که تو جانش باشی****در عنان گیری عمر گذرانش باشی
یارب آن چشم که باشد که تو با این همه شرم****محرم راز نگه‌های نهانش باشی
حال دهشت زده‌ای خوش که دم عرض سخن****در سخن‌بندی حیرت تو زبانش باشی
میرم از رشک زیان‌کاری جان باخته‌ای****که تو سود وی و تاوان زیانش باشی
تا ابد گرد سر باغ و بهاری گردم****که تو با این خط نوخیز خزانش باشی
گر درین باغ کهن سال بمانی صد سال****خواهم از حق که همان نخل جوانش باشی
با تو پیوند دل خویش چنان می‌خواهم****که تو پیوند گسل از دو جهانش باشی
گر مکافات غلط نیست خوشا عاشق تو****که تو فردای قیامت نگرانش باشی
اگر ای روز قیامت به جهان آرندت****روز این است که ایام زمانش باشی
ای دل از وی همه در نعمت وصلند تو چند****دیده‌بان مگسان سرخوانش باشی
با همه کوتهی ای دست طمع چون باشد****که شبی دایره موی میانش باشی
قابل تیر وی ای دل چونه‌ای کاش ز دور****چاشنی گیر صدائی ز کمانش باشی
زخم تیریست خوش از غمزه دل دار کز آن****غیر منت کشد اما تو نشانش باشی
برقی از خانه زین می‌جهد ای دل بشتاب****که دمی در صف نظارگیانش باشی
از من و غوطه در آتش زدن من یاد آر****دست جرات زده هرگه به عنانش باشی
محتشم دل به تو زین واسطه می‌بست که تو****تا ابد واسطه امن و امانش باشی

غزل شماره ۵۷۴: آن که هرگز نزد از شرم در معشوقی

آن که هرگز نزد از شرم در معشوقی****امشب افکند به سویم نظر معشوقی
امشب از چشم سیه چاشنی غمزه فشاند****که نظر کرد به سویم ز سر معشوقی
امشب از پای فتادم که پیاپی می‌کرد****در دل من گذر از رهگذر معشوقی
امشب از من حرکت رفت که بیش از همه شب****یافتم در حرکاتش اثر معشوقی
از کمر بستنش امروز یقین شد که حریف****بهر من بسته به دقت کمر معشوقی
نوبر باغ جمالست که پیدا شده است****از نهال قد آن گل ثمر معشوقی
****زنده مانم چو در آمدز در معشوقی
محتشم مژده که پیک نظر آزادیست****به دل از مصر جمالش خبر معشوقی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غزل شماره ۵۷۵: بر روی یار اغیار را چشمی به آن آلودگی

بر روی یار اغیار را چشمی به آن آلودگی****غلطان به خاک احباب را اشگی به آن پالودگی
مجنون چو افشاند آستین بر وصل تا روز جزا****دامان لیلی پاک ماند از تهمت آلودگی
نازش برای عشوه ای صد لابه می‌فرمایدم****صورت نمی‌بندد دگر نازی به این فرمودگی
از دیدن او پند گو یک‌باره منعم می‌کند****در عمر خود نشنیده‌ام پندی به این بیهودگی
پای طلب کوتاه گشت از بس که در ره سوده شد****کوته نمی‌گردد ولی پای امید از سودگی
آ سر که دیدی خاک گشت از آستان فرسائیش****وان آستان هم بازرست از زحمت فرسودگی
خوش رفتی آخر محتشم آسوده در خواب عدم****هرگز نکردی در جهان خوابی به این آسودگی

غزل شماره ۵۷۶: ساربان بر ناقه می‌بندد به سرعت محملی

ساربان بر ناقه می‌بندد به سرعت محملی****چون جرس ز اندیشه در بر میتپد نالان دلی
محمل آرائیست یکجا گرم با صد آب و تاب****جای دیگر آه سرد و گریهٔ بی‌حاصلی
یک طرف در نیت پرواز باز جان شکار****یک طرف در اضطراب مرگ مرغ بسملی
شهر ویران کرده‌ای را باد صحرا در دماغ****باد در کف چون گل از وی بی‌دلی پا در گلی
وای بر صحرائیان کز شهر بیرون میرود****بی‌ترحم صید بندی ناپشیمان قاتلی
سیل اشگ من گر افتد از پی این کاروان****ز افت طوفان خطر گاهی شود هر منزلی
از بنی‌آدم ندیدم محتشم مانند تو****وصل را نامستعدی انس را ناقابلی

غزل شماره ۵۷۷: از باده عیشم بود مستانه به کف جامی

از باده عیشم بود مستانه به کف جامی****زد ساغر من بر سنگ دیوانه می‌آشامی
ای هم دم از افسانه یک لحظه به خوابش کن****شاید که جهان گیرد یک مرتبه آرامی
با این همه زهدای بت در عشق تو نزدیکست****کز مستی و بدنامی بر خویش نهم نامی
گر کار تو در پرهیز پر پیش نمی‌آید****در وادی رسوائی من پیش نهم گامی
ای بسته زبان از خشم خود گو که نمی‌باید****با این همه تلخی‌ها شیرین دشنامی
آن کرد گرفتارم کز زلف بتان افکند****در راه بنی آدم گیرنده ترین دامی
با این همه چالاکی ای پیک صبا تا چند****جانی به لب آوردن ز آوردن پیغامی
هنگامه به آن کو برای دیو جنون شاید****کان شوخ تماشا دوست سر برکند از بامی
فردا چه شود یارب کان شوخ به بزم آمد****دیروز به ایمائی امروز به ابرامی
ای سرو چمن مفروش پر ناز که می‌باید****رعنائی بالا را زیبائی اندامی
در بزم تو این بد نام جان داد و نداد ایام****از دست تواش جامی وز لعل تواش کامی

غزل شماره ۵۷۸: رفتی و رفت بی‌رخت از دیده روشنی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رفتی و رفت بی‌رخت از دیده روشنی****در دیده ماند اشکی و آن نیز رفتنی
آن تن ز پافتاد که در زیر بار عشق****از کوههای درد نکردی فروتنی
آن قدر که بود خیمهٔ عشق تو را ستون****از بار هجر گشت بیک بار منحنی
چشمی که دل به دامن پاکش زدی مثل****از گریهٔ شهره گشت به آلوده دامنی
دستی که پیش روی تو گلشن طراز بود****از داغ دسته بست ز گلهای گلخنی
باری تو با که بردی و بی‌من درین سفر****جان را که برق عشق تو را کرد خرمنی
آن غمزه‌ای که یک تنه می‌زد به صد سپاه****در ره کدام قافله را کرد رهزنی
آن ترک‌تاز ناز به گرد کدام ملک****کرد از سپاه دغدغه تاراج ایمنی
پیدا شد از فروغ رخت بر کدام دشت****در لاله‌ها طراوت گلهای گلشنی
چشم کدام آهو از آن چشم جان شکار****آموخت آدمی کشی و مردم افکنی
افسوس محتشم که ره نطق بست و ماند****در کان طبع نادره در های مخزنی

غزل شماره ۵۷۹: دم بسمل شدن در قبله باید روی قربانی

دم بسمل شدن در قبله باید روی قربانی****مگردان روی از من تا ز قربان رونگردانی
دم خون ریختن از دیدن رویت مکن منعم****که کس در حالت بسمل نبندد چشم قربانی
بدین حسن ای شه خوبان نه جانا نخوانمت نی جان****اگر چیزی بود خوش‌تر ز جان جانان من آنی
ملک شانی و پشت قدر احباب از سگان کمتر****پریشانی و احباب از تو دایم در پریشانی
چه پرسی حرف صبر از من چه میدانی نمی‌دانم****چه گویم شرح بی صبری چو می‌دانم که میدانی
بجز مهر و مهت آیینه‌ای در خور نمی‌بینم****که در خوبی به مه میمانی و از خور نمی‌مانی
ز پند محتشم ماند ای صنم پاکیزه دامانت****الهی تا ابد مانی بدین پاکیزه دامانی

غزل شماره ۵۸۰: ز اشک سرخ برای نزول جانانی

ز اشک سرخ برای نزول جانانی****شدست خانهٔ چشمم نقش ایوانی
مباش این همه ای گنج حسن در دل غیر****بیا که هست مرا نیز کنج ویرانی
به لاله زار دل داغدار من بگذر****که دهر یاد ندارد چنین گلستانی
چه شد که گر از بی‌تکلفی یک بار****شود مقام گدا تکیه‌گاه سلطانی
به نیم جان که دلم راست شاه من چه عجب****گر انفعال کشد پیش چون تو مهمانی
به دود مجمره حاجت ندارد آن محفل****که سازیش تو معطر به گرد دامانی
درآ ز در ای جان که محتشم بی‌توست****مثال صورت دیوار و جسم بی‌جانی

غزل شماره ۵۸۱: به زبان غمزه رانی چو روم به عشوه خوانی

به زبان غمزه رانی چو روم به عشوه خوانی****به تو ناز داد یاد این همه مختلف زبانی
سگی از تو شهسوارم به قبول و رد چکارم****بود آن که اضطرارم که نخوانی و نرانی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اگرم برون ز امکان دو جهان بود بر از جان****همه در ره تو ریزم که عزیزتر ز جانی
دو جهان ز توست ای مه بکشی اگر یکی را****به تو کس چه می‌تواند مکن آن چه می‌توانی
همه فتنه روید از خاک و ستیزه خیزد از گل****به زمین کرشمه ریزان چو سمند نازرانی
به زبان جور ممکن بود امتحان عاشق****تو به تیغم آزمودی و همان در امتحانی
بگذر ز کین که ترسم به زمین بشر نماند****که اراده تو ماند به قضای آسمانی
طلبی که یار نازی نشکد چه لذت او را****دل شوق گرم دارد ارنی ز لن ترانی
چو شدی به غیر یاران همه رازهای پنهان****دگری اگر بداند تو ز محتشم ندانی

غزل شماره ۵۸۲: گذری بناز و گوئی ز چه باز دلگرانی

گذری بناز و گوئی ز چه باز دلگرانی****ز چه دل گران نباشم که تو یار دیگرانی
دل و دیده نیست ممکن که شوند سیر از تو****که شراب بی‌خماری و بهار بی‌خزانی
بره و داد چندان که من قدیم پیمان****ز وفا گران رکابم تو صنم سبک عنانی
ز برای صید جانها چو شکار پیشه ترکان****ز نگاه در کمینی ز کرشمه در کمانی
به زمان حسن یوسف چه خلاص بوده دوران****ز تو که آفت زمینی و در آخر الزمانی
تو به طفلی آنچ نانی به جمال و شان که گویا****مه آسمان نشینی شه پادشه نشانی
ز تو گرچه خلق شهری به جفا شدند پنهان****تو بمان که بی‌دلان را به دل هزار جانی
تو به یک جهان دل و جان نکنی اگر قناعت****که جهان کنم فدایت که یگانه جهانی
ره دشمنیست گر این که فراق می‌کند سر****بمن ای کشنده دشمن تو هنوز مهربانی
سزد ار به تیغ غیرت ببرم زبان خود را****که منم زبان دهرو تو به غیر هم زبانی
گه باد چون بود چون به گیاه خشک آتش****بت آدمی کش من تو به محتشم چنانی

غزل شماره ۵۸۳: اقبال ظفر پیوند در کار جهانبانی

اقبال ظفر پیوند در کار جهانبانی****اقبال ولیخا نیست اقبال ولیخانی
جز وی به که داد ایزد در سلک سرافرازان****اقبال شهنشاهی در مرتبه خانی
مخلوق به این نصرت ممکن نبود گویا****موجود به شکل او شد نصرت ربانی
آن ضبط و پی افشردن در ضبط اساس ملک****بعد دو جهانی داشت از طاقت انسانی
سلطانی و خانی را شرمست ز شان وی****آن منصب دیگر را حق داردش ارزانی
در ملک سخا جاهیست کانجا به رضای او****یک مورچه می‌بخشد صد ملک سلیمانی
از دور فلک دورش دور است که بی‌جنبش****دست دگرست اینجا در دایره گردانی
در مدح ولیخان باد برپا علم کلکش****تا محتشم افرازد رایات سخن رانی

غزل شماره ۵۸۴: رو ای صبا بر آن سرو دلستان که تو دانی

رو ای صبا بر آن سرو دلستان که تو دانی****زمین به بوس که منت در آن زمان که تو دانی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چو شرح حال تو پرسد ز محرمان به اشارت****بگو که قاصدم از جانب فلان که تو دانی
پس از نیاز به او عرض کن چنانکه نرنجد****حکایتی ز زبانم به آن زبان که تو دانی
اگر به خنده لب کامبخش خود نگشاید****ازو به گریه و زاری طلب کن آن که تو دانی
وگر به ابروی پرچین گره زند به کرشمه****گره‌گشائی ازین کار کن چنان که تو دانی
نشان خنده چو پیدا بود از آن لب نوشین****همان به خواه که گفتیم به آن لسان که تو دانی
به جز صبا که برد محتشم چنین غزلی را****دلیر جانب آن سرو نکته‌دان که تو دانی

غزل شماره ۵۸۵: چنان مکن که مرا هم نفس به آه کنی

چنان مکن که مرا هم نفس به آه کنی****جهان بیک نفس از آه من سیاه کنی
ز بزم میروی افتان و سر گران حالا****به راه تا سر دوش که تکیه‌گاه کنی
به رخصت تو مفید نمی‌شود چشمت****که عالمی بستان و یک نگاه کنی
نگاه دم به دمت بس خوش است و خوش‌تر از آن****عزیز کرده نگاهی که گاه‌گاه کنی
شکسته طرف کله می‌رسی و می‌رسدت****که ناز بر همه خوبان کج کلاه کنی
ملوک حسن سپاه تواند اما تو****نه آن شهی که تفاخر به این سپاه کنی
چرا من این همه بر درگه تو داد کنم****اگر تو گوش به فریاد دادخواه کنی
تو گرم ناشده برقی و برق خرمن سوز****شوی چو گرم چه با جان این گیاه کنی
به پیش بخشش او محتشم چه بنماید****اگر تو تا دم صبح جزا گناه کنی

غزل شماره ۵۸۶: ساقیا چون جام جمشیدی پر از می میکنی

ساقیا چون جام جمشیدی پر از می میکنی****گرنه این دم فکر برگی میکنی کی میکنی
من نه آنم کز تو پیوند محبت بگسلم****بند بندم گر به تیغ قهر چون نی میکنی
آنچه در دل بردن از لطف دمادم می‌کنند****این فسون‌سازان تو از جور پیاپی می‌کنی
سر به صحرا می‌دهی ای قبلهٔ لیلی و شان****هرکه را مجنون صفت آواره از حی میکنی
ساقیا طی کن بساط غم در آن بحر نشاط****کز نم فیضش گذار از حاتم طی میکنی
محمل لیلی به سرعت می‌بری ای ساربان****گر بدانی حال مجنون ناقه را پی میکنی
محتشم از ضعف چون گیتی چنانی این زمان****جای آن دارد اگر جا در دل و پی میکنی

غزل شماره ۵۸۷: محتشم چون عمر صرف خدمت وی میکنی

محتشم چون عمر صرف خدمت وی میکنی****پادشاهی گر نکردی این زمان کی میکنی
توسن عمر آن جهان‌پیما ستور باد پا****یک جهان طی می‌کند چون بادپاهی میکنی
سختی راه محبت را دلیل این بس که تو****در نخستین منزلی هرچند ره طی میکنی
ساقیا بر ساحل غم مانده‌ام وقتست اگر****کشیت ساغر روان در قلزم می میکنی
سنبل از تاب جمالت می‌نشیند در عرق****زلف را هرگه نقاب روی پر خوی میکنی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آهوان در پایت ای مجنون از آن سر می‌نهند****کاشنائی با سگ لیلی پیاپی میکنی
گفته بودی می‌کنم با محتشم روزی وفا****شاه خوبان وعده کردی و وفا کی می‌کنی

غزل شماره ۵۸۸: نگشتی یار من تا طور یاریهای من بینی

نگشتی یار من تا طور یاریهای من بینی****نبردی دل ز من تا جان سپاریهای من بینی
ندادی اختیار کشتن من ترک چشمت را****که در جان باختن بی‌اختیاریهای من بینی
دگرگون حال زان خالم نکردی تا حسودان را****بر آتش چون سپند از بی‌قراریهای من بینی
گران بارم نکردی از غم مرد آزمای خود****که با نازک دلیها بردباریهای من بینی
نشد در جام بهر امتحانم بادهٔ وصلت****که با چندین هوس پرهیزگاریهای من بینی
به قصد جان نخواندی دادی از نقد وفا بر من****که در نرد محبت خوش قماریهای من بینی
نکردی محرم رازم که بهر امتحان هم خود****به غمازی درآیی رازداریهای من بینی
نکردی ذکر خود را زیور لفظم که چون خوانی****کتاب عاشقان را یادگاریهای من بینی
نشد کاری به جنبش کلک فکر محتشم یعنی****نگار من شوی دیوان نگاریهای من بینی

غزل شماره ۵۸۹: این است که خوار و زارم از وی

این است که خوار و زارم از وی****درهم شده کار و بارم از وی
این است که در جهان به صدرنگ****گردیده خزان بهارم از وی
اینست آن که امروز****افسانهٔ روزگارم از وی
تا پای حیات من نلغزد****من دست هوس ندارم از وی
روزی که به دلبری میان بست****شد دجلهٔ خون کنارم از وی
ای ناصح عاقل آن کمر بین****اینست که من نزارم از وی
در زیر قباش آن بدن بین****اینست که زیر بارم از وی
آن بند قبا که بسته پیکر****اینست که بسته کارم از وی
آن خال ببین بر آن زنخدان****اینست که داغدارم از وی
آن زلف ببین بر آن بناگوش****اینست که بیقرارم از وی
آن درج عقیق بین می‌آلود****اینست که در خمارم از وی
آن نرگس مست بین بلابار****اینست که اشگبارم از وی
آن ابرو بین به قابلی طاق****اینست که سوگوارم از وی
آن کاکل شانه کرده را باش****اینست که دل فکارم از وی
حاصل چه عزیز محتشم اوست****من ممنونم که خوارم از وی

غزل شماره ۵۹۰: دیده‌ام مست و سرانداز و غزل خوان برهی

دیده‌ام مست و سرانداز و غزل خوان برهی****شاه مشرب پسری ترک و شی کج کلهی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نخل آتش ثمری سرو مرصع کمری****عالم‌افروز سهیلی علم افراز مهی
قدر به این‌ده جان چشم فریبنده دل****طرفه طاوس خرامی عجب آهو نگهی
ملک دل می‌رود از دست که کردست ظهور****شاه عاشق حشمی خسرو یک دل سپهی
نقد جان بر طبق عرض نه ای دل که رسید****باج خواهنده مهی کیسه تهی پادشهی
غیر ازو گر همه جان برد و بحل گشت که دید****جان ستان آدمی رستمی بی‌گنهی
محتشم بهر فرود آمدن آن شه حسن****ساز از دیده و ثاقی و ز دل بارگهی

غزل شماره ۵۹۱: من و ملکی و خریداری مژگان سیهی

من و ملکی و خریداری مژگان سیهی****که فروشند در آن ملک به صدجان گنهی
شهسواری که به جولانگه حسنت امروز****انقلاب از نگهی میفکند در سپهی
حسن از بوالعجبی هربت نازک دل را****داده است از دل پر زلزله آرام گهی
گشته مقبول کس طاعت این خاک نشین****که به کاهی نخرد سجده زرین کلهی
کلبه دل ز گدائی بستانند این قوم****نستانند بلی کشوری از پادشهی
هست عفوی که به امید وی از دیده عذر****نقطه قطره اشگی که نشوید گنهی
حسن و عشقند دو ساحر که به یک چشم زدن****می‌گشایند میان دو دل از دیده رهی
مدت وصل حیاتیست ولی حیف که نیست****راست برقامت او خلعت سالی و مهی
محتشم اول عشق است چنین گرم مجوش****صبر پیش‌آور و پیدا کن ازین بیش تهی

غزل شماره ۵۹۲: ای رشگ بتان به کج کلاهی

ای رشگ بتان به کج کلاهی****قربان سرت شوم اللهی
تو بسته میان به کشتن من****من بسته کمر به عذرخواهی
روی تو ز باده ارغوانی****رخساره من ز غصه کاهی
من خورده قسم به عصمت تو****تو داده به خون من گواهی
ماهی تو درین لباس شبرنگ****یا آب حیات در سیاهی
گویند که ماهی و نگویند****وصف مه روی تو کماهی
ابرو بنما و رخ که بینند****در خیمه آفتاب ماهی
ای بر سر تو همای دولت****انداخته سایه الهی
بر محتشم گدا ببخشای****شکرانه این که پادشاهی

غزل شماره ۵۹۳: دارم سری پر از شور از طفل کج کلاهی

دارم سری پر از شور از طفل کج کلاهی****بی قید شهریاری بی‌سکه پادشاهی
قیمت بزرگ دری اختر بلند خردی****خورشید شعله شمسی آفاق سوزماهی
سلطان نوظهوری رعنای پرغروری****اقلیم دل ستانی منشور حسن خواهی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مژگان دراز طفلی بازی کنی به خونها****مردم کش التفاتی شمشیر زن نگاهی
بی‌اعتدال حسنی کز یک کرشمه سازد****صد کوه صبر و تمکین بی وزن تر ز کاهی
بی‌اعتماد مهری کز چشم لطف راند****دیرینه دوستان را بی‌تهمت گناهی
ابرو هلال بدری کز عاشق سیه روز****پوشد رخ دل افروز ماهی به جرم آهی
حسنش به زلف نوخیز عالم گرفت یک سر****خوش زود شد جهانگیر زین سان تنک سپاهی
باشد وظیفه من از چشم نیم بازش****نازی به صد تکلف آن نیز گاهگاهی
از نظم محتشم گشت زینت پذیر حسنش****همچون گلی که یابد آرایش از گیاهی

غزل شماره ۵۹۴: مرا حرص نگه هردم به رغبت می‌برد جائی

مرا حرص نگه هردم به رغبت می‌برد جائی****که هست آفت گمار از غمزه بر من چشم شهلائی
زیاد حور و فکر خلد اگر غافل زیم شاید****که می‌بینم عجب روئی و می‌باشم عجب جائی
یکی از عاشقان چشم مردم پرورش می‌شد****اگر می‌بود نرگس را چو مردم چشم بینائی
چو ممکن نیست بودن بی‌بلا بسیار ممنونم****که افکندست عشقم در بلای سرو بالائی
ندانم چون کنم در صحبت او حفظ دین خود****که چشمش می‌کند تاراج ایمانم به ایمائی

غزل شماره ۵۹۵: به جائی امن آرامیده مرغی داشت ماوایی

به جائی امن آرامیده مرغی داشت ماوایی****صدای شهپر شاهین برآمد ناگه از جائی
عقابی در رسید از اوج استیلا و پیش وی****به جز تسلیم نتوانست صید ناتوانائی
شکارانداز صیادی برآمد تیغ کین بر کف****فکند آشوب در وحشی شکاری بند برپائی
به برج خویش ساکن بود ثابت کوکبی ناگه****چو سیمایش به بحر اضطراب افکند سیمائی
تنی کز جا نجنبیدی ز آشوب قیامت هم****قیام‌انگیز وی گردید فرقد و بالائی
ز گرد ره به تاراج دل افتادند چشمانش****چنان کافتند غارت پیشگان درخوان یغمائی
زبانی داده‌اند از عشوه آن چشم سخنگو را****که در گوش خرد صد حرف می‌گوید به ایمائی
زمین فرسایی از سجده‌های شکر واجب شد****که سر در کلبه من زد کله بر آسمان سائی
پی عذر قدومت محتشم تا دم آخر****بر آن در جبهه‌سائی آستان از سجده فرسائی

غزل شماره ۵۹۶: در سیر چمن دیدم سرو چمن آرائی

در سیر چمن دیدم سرو چمن آرائی****زیبا تن و اندامی رعنا قد و بالائی
در پرده عذار او در بسته گلستانی****در رمز دهان او سر بسته معمائی
ای عقل وداعم کن خوش خوش که درین ایام****دل می‌بردم هر روز جائی به تماشائی
با آن که جهانگیرست شمشیر زبان من****از سحر خیالاتم در عرض تمنائی
در گوش دلم تکرار بس راز همی‌گوید****آن غمزه که می‌گوید صد نکته به ایمائی
هان ای سر سودائی راز هوس گرمست****پا در ره سودانه اما نخوری پائی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از منع ببندی لب درلانه که خوبان را****باشد به زمان ما هر منع تقاضائی
ای مرغ همایون فال زین بال فشانیها****دل رفت ز جا گویا داری خبر از جائی
از دغدغهٔ ایمن شو کز پاکی عشق تو****سجاده بر آب انداخت دامن به می آلائی
ای عقل سپرداری بگذار که رد دلها****گر دیده خدنگ افکن بازوی توانائی
بر محتشم افکن ره تا گردی ازین آگه****کاندر نفسی داری طوطی شکر خائی

غزل شماره ۵۹۷: نیست پیوند گسل مرغ دل شیدائی

نیست پیوند گسل مرغ دل شیدائی****زان بت نوش دهن چون مگس از حلوائی
زانگبین است مگر فرش حریم در او****که چنین مانده در او پای دل هرجائی
شکرستان جمال تو چنان می‌خواهم****که در آنجا مگسی را نبود گنجائی
ساکنم کن به ره خویش که پر مشکل نیست****مور را درگذر شهد سکون فرسائی
بر سر خوان تو بر زهر بنان سائی به****که به شهد دگران دست و دهان آلائی
بازماند دهن طفل لبن خواره ز شوق****هرگه آیند لبان تو به شکر خائی
محتشم در صفت آری به شکر ریزی تو****طوطی نیست درین نه قفس مینائی

غزل شماره ۵۹۸: صورت به این لطافت سیرت به این نکوئی

صورت به این لطافت سیرت به این نکوئی****در جسم پاک حور است روح فرشته گوئی
بستست خطش از نو دیباچه‌ای که گویا****هست آیت نخستین از مصحف نکوئی
گر کار خوبی از پیش رفتی به محض صورت****می‌کرد نقش دیوار دعوی خوب روئی
شغل طبیعت اوست در عین خشم و اعراض****زان نرگس سخن گو دزدیده عذر گوئی
در کامیابی توست سعی از تو بیش ما را****در قتل ماچه لازم چندین بهانه جوئی
در جستجوی ما نیست هیچت تعلل اما****گاهی که جمع گردید اسباب تندخوئی
بوی بهشت دارد این باغ اگرچه حالا****در وی مشام جان راست وقت بنفشه بوئی
در پاکدامنی‌ها دخلی ندارد اما****مانند خرقه پوشان دامان خرقه شوئی
هان محتشم درین راه سر نه که سالکان را****مشکل بود به این پا راه نیاز پوئی

غزل شماره ۵۹۹: دل خود رای مرا برده گل خودروئی

دل خود رای مرا برده گل خودروئی****ترک خنجر کش مردم کش آتش خوئی
طفل نو سلسله‌ای شوخ تنگ حوصله‌ای****شاه دیوانه و شی ماه مشوش موئی
سر و کارم به غزالیست کزاغیار مدام****می‌کند روکش مردم به یک آدم روئی
دیده پرنور شود نرگس نابینا را****گر به گلشن رسد از پیرهن او بوئی
گوش بر بد سخنم کی منهی امروز ای گل****خورده بر گوش تو گویا سخن بدگوئی
چند سویت نگرم عشوهٔ چشمی بنما****عشوهٔ چشم نباشد گره ابروئی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عشوه غلب شده بر محتشم آری چکند****ناتوانی چنین خصم قوی بازوئی

غزل شماره ۶۰۰: به جائی دلت گرم سوداست گوئی

به جائی دلت گرم سوداست گوئی****دل بی‌سر و برگ از آنجاست گوئی
تو را مستی هست پنهان نه پیدا****ولیکن نه مستی صهباست گوئی
دل نیست برجا فلک بر تو دیدی****ز جام هوس باده پیماست گوئی
به من می‌کنی لطفی از حد زیاده****مرادت ازین لطف ایذاست گوئی
بهر چشم برهم زدن بهر قتلم****ز چشمت به ابرو صد ایماست گوئی
فلک بر زمین از دو چشم تر من****گمارنده هفت دریاست گوئی
متاع قرار و سکون در دل ما****درین عهد اکسیر و عنقاست گوئی
به دل هرچه دیدند بردند خوبان****دل عاشقان خوان یغماست گوئی
پراکنده عشقی که دانم به طعنش****لب اوست گویا دل ماست گوئی
ز بزم بتان محتشم خاست طوفان****ستیزنده مست من آنجاست گوئی

غزل شماره ۶۰۱: هنوزت به ما کینه برجاست گوئی

هنوزت به ما کینه برجاست گوئی****هنوزت سرکشتن ماست گوئی
هنوزت به این کشته نا پشیمان****سر جنگ و آهنگ غوغاست گوئی
هنوزت ز کین صورت خشم پنهان****در آینه چهره پیداست گوئی
هنوزت بدشنام من پیش خوبان****لب تلخ گفتار گویاست گوئی
هنوز استمالت دهت در عذابم****بدآموز آزار فرماست گوئی
هنوز اندران خاطر اسباب کلفت****ز دیرینه‌گیها مهیاست گوئی
کسی این قدر تاب خواری ندارد****دل محتشم سنگ خاراست گوئی

قصاید

حرف ا

قصیده شماره ۱: نفیر مرغ سحر خوان چو شد بلندنوا

نفیر مرغ سحر خوان چو شد بلندنوا****پرید زاغ شب از روی بیضه بیضا
طلایه‌دار سپاه حبش که بود قمر****ربود رنگ ز رویش خروج شاه ختا
سوار یک تنه چین دواسبه تاخت چنان****که خیل زنگ شد از باد او به باد فنا
گریخت گاو شب از شیر بیشه مشرق****وز آن گریز برآمد ز خامشان غزا
غراب شب که سحر شد کلاغ ابیض بال****عقاب خور ز سرش پوست کند از استیلا
هزار چشم ز انجم گشوده بود هنوز****که برد دزد سحر خال شب ز روی هوا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چو صبح بر محک شب کشیده شد زرمهر****به یکدم آن سیه آیینه گشت غرق جلا

ریاض چرخ ز انجم شکوفه نارنج****چو ریخت در دو نفس شد برش ریاض آرا

ترنج دافع صفراست وین عجب که نبرد****ترنج مهر ز طبع جهان به جز سودا

به روی تخته افلاک چون ز مهره مهر****بیاض صبح به آن طول و عرض یافت صفا

نشان میر ختن شد چنان نوشته که هیچ****نماند دوده درین کاسه نگون برجا

سحر ز یوسف گم‌گشته پیرهن چو نمود****ز مهر دیده یعقوب دهر شد بینا

ز صبح سینه صافی نمود ماهی شب****که روی یونس خورشید بود ازو پیدا

گلیم تیره فرعون شب در آب انداخت****ید کلیم کزو یافت بر و بحر ضیا

گشود شب در صندوق آبنوس از صبح****وز آن نمود زری سکه‌اش به نام خدا

اگر نه سکه به نام خدا بر او بودی****چنین روان نشدی در بسیط ارض و سما

چه سکه است بر این زر که نیستش کاری****بکار خانه تغییر تا به روز جزا

چه داور است جهان را که سکه خانه اوست****رواق چرخ پرانجم به آن شکوه و بها

چه کردگار ستائیست این خموش ای نطق****بوادی به ازین کن روان سمند ثنا

زری که در خور آئین پادشاهی اوست****به جنب او زر مهر است کم ز سیم بها

زهی به ذات جلیلی که برقد صفتش****قصیر مانده لباس فصاحت فصحا

زهی به وجه جمیلی که شخص معرفتش****به صد حجاب کند جلوه پیش ذهن و ذکا

کشنده طبقات نه آسمان برهم****بهر یک از جهتی سیر مختلف فرما

برآورنده ز شرق و فرو برنده به غرب****لوای زرکش خورشید هر صباح و مسا

فزون کننده و کاهنده قمر به مرور****ره حساب شهور و سنین به خلق نما

به امتزاج عناصر ز عالی و سافل****وجود بخش خلایق ز اسفل و اعلا

به دست قابلی محرمان خلوت قرب****جمیله شاهد اعجاز را جمال آرا

برون کشنده حوا ز پهلوی آدم****خمیر مایه ده نسل آدم از حوا

برنده بر فلک ادریس را و بر تن او****برنده رخت اقامت به قامت دنیا

نقاب بند ز طوفان به چهره عالم****به استغاثه نوح از تنور چشمه گشا

ز قوم هود که یک نیمه در زمین رفتند****درو کننده نیمی دگر به داس صبا

ز سنگ خاره برون آورنده ناقه****دعای بنده صالح شنو به سمع رضا

حرارت از دل آتش ستان برای خلیل****اثر ز دست مؤثر به دست صنع ربا

روان کننده به هنگام ذبح اسماعیل****بشیر حکم که گردد برنده نابرا

برآورنده به عیوق شهر مردم لوط****نگون کننده ز وارونه رائی فسقی

لباس باصره پوشان بدیده یعقوب****ز بوی پیرهن یوسف فرشته لقا

بطی خشک و تر الیاس و خضر را چو ملک****ز خلق خاکی و آبی کننده مستثنی

عطا کننده به او وعده بعید به موت****بقا دهنده به این تا قریب صبح جزا

به بانگ صیحه روح‌الامین ز قوم شعیب****دهنده خرمن جانها به تند باد فنا

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قوی کنندهٔ دست کلیم لجه شکاف****روان کنندهٔ احکام وی به چوب و عصا

در آب کوچه پدید آورنده از هر سو****به محض صنع مشبک کننده دریا

درآورنده موسی ز گرد راه به بحر****روان کنندهٔ فرعون مدبرش ز قفا

ز انتقام به زاری کشنده فرعون****وز التفات به ساحل کشنده موسی

به بطن حوت مقید کنندهٔ یونس****به جرم سرکشی از قوم مبتلا به بلا

دگر به لطف ز قید جسد گداز چنان****گرفته دست امید افکنندهاش به عرا

به مال و ملک و باولاد و عترت ایوب****زننده برق فنا وز قفا دهندهٔ بقا

مزاج موم به آهن ده از ید داود****به زیر ران سلیمان ستور کش ز صبا

به عهد شیب ز همخوابه عقیم‌الطبع****به حضرت زکریا دهنده یحیا

ز ابر صلب بشر قطره ناچکانیده****صدف گران کن مریم ز گوهر عیسا

به یک اشاره ز انگشت آفتاب رسل****محمد عربی شاه یثرب و بطحا

شکاف در قمر افکن به آسمان بلند****به دهر غلغله افکن ز بانگ و اعجبا

مزاج آتش سوزنده را رماننده****ز قصد موی دلاویز بوی آن مولا

برای گفتن تسبیح خویش در کف وی****زبان دهنده و ناطق کننده حصبا

بذئب و ضب سخن آموز کز نبوت او****خبر دهنده به ناقاتلان آن دعوا

ز دشت سوی وی اشجار را دواننده****که ستر خویش کند آن یگانه دو سرا

مکان دهندهٔ آن مهر منجلی در غار****کشان ز تار عناکب بر او نقاب خفا

سر نیاز غضنفر نهنده بر ره عجز****بر کمینه محبش به کوری اعدا

به دست خادم وی چوبی از ارادهٔ او****بدل کننده به شمع منیر شعشعه زا

گه از میان دو انگشت معجز آثارش****به آب مرحمت آتش فشان مسرب‌ها

گه از کفش به طعام قلیل بخشنده****کفایتی که به خلق کثیر کرده وفا

هم از سحاب برد سایبان فرازنده****هم از تنش نرساننده سایه بر غبرا

برآورنده ز حنانه دور ازو ناله****چو تکیه‌گاه دگر شد ز منبرش پیدا

زبان به بره بریان دهنده تا نشود****ز شکر انا املح دهان به زهر آلا

لبن کش از بز پستان اثر ندیده ز شیر****به یمن مس سر انگشت آن طلم گشا

کننده شجر از جا برای معجز او****کننده ره سپرش سوی وی به یک ایما

دگر باره حکمش دو نیم سازنده****کشنده نیمی از آنجا و در کشنده به جا

مراجعت ده نیمی دگر به موضع خویش****که جلوه‌گر شود از هر دو وحدت اولا

به سرعتی گذراننده‌اش ز هفت سپهر****برای گفتن اسرار خود شب اسرا

که از حرارت بستر هنوز بود اثر****به خوابگه چو ز معراج شد رجوع نما

به یکدو چشم زدن ز آب چشمه دهنش****دهنده چشم رمد دیده را کمال شفا

ید مؤید حیدر علی عالی قدر****کننده در خیبر کننده در هیجا

عنان مهر ز مغرب کشنده تا نزند****نماز کامل او خیمه در فضای قضا

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سخن به گوش رسان وی از زبان زمین****شب وقوع زفافش به بهترین نسا

پی جواب حسن در سؤال ابن اخی****به نطق ضبی زبان بسته را لسان آرا

غزاله را بندائی روان کننده ز دشت****به مسجد از پی تسکین سیدالشهدا

تکلم از حجرالاسود آورنده به فعل****به استغاثه سجاد آن محیط بکا

به باقر از لغت گرگ آگهاننده****حقیقت مرض جفت وی برای دوا

دهنده از دم صادق به چار طیر قتیل****حیات نو که خلیل این چنین نمود احیا

به آب چاه نداده که دلو افتاده****پی طهارت کاظم ز ته برد بالا

به شیر پرده حوالت کن هلاک عدو****پی رضای امام امم علی رضا

به محه‌ای ثمرتر ز نخل خشگ رسان****ز فیض آب وضوی تقی شد اتقا

صفای جان صعالیک ده ز حور و قصور****برغم باز رهان نقی در آن ماوا

به صیقل سر انگشت نور بخش ز کی****برون ز دیده اعمی برنده رنگ عما

هزار ساله شرافت به مهد مستی بخش****ز مهدی آن مه غایب به غیبت کبرا

ز نور مخفی او تا به انقراض جهان****فروغ ده به چراغ بقیه دنیا

در التفات نهانی به این اجله دین****که حصر معجزشان نیست کم ز حصر و حصا

اگر نه طی مباحث شود چگونه بود****به قدر شاهد معنی لباس لفظ رسا

درین قصیده که سر رشته کلام کشید****به یک خزانه گهر جمله ناگزیر احصا

ملول اگر نشدی باش مستمع که کنم****قصیده‌ای دگر از بحر معرفت انشاء

قصیده شماره ۲: ز خاک هر سر خاری که میشود پیدا

ز خاک هر سر خاری که میشود پیدا****بشارت است به توحید واحد یکتا

ز سبزه هر رقم تازه بر حواشی جوی****عبارت است ز ابداع مبدع اشیا

به دست شاهد بستان زهر گل آینه‌ایست****در او نموده رخ صنع بوستان آرا

هزار شاخ ز یک آب و گل نموده نمو****که کس ندیده یکی را به دیگری مانا

هزار برگ زهر شاخ رسته کز هر یک****علامتی دگر است از مغایرت پیدا

یکی اگر نه بهر یک تشخصی داده****که شاخ و برگ نینداز چه رو به یک سیما

تصور حکما آن که می‌کنند پدید****قوای نامیه در چوب خشگ نشو و نما

توهم دگران این که می‌زند شه گل****به طرف باغچه خر گه ز لطف آب و هوا

گرفتم این که چنین است اگرچه نیست چنین****کز اقتدار که زین سان قویست دست قوا

دگر ز آب و هوا هم شکفته گلشن و گل****که تربیت ده آب و هواست ای سفها

چه شاخ و برگ و چه نور و ثمر چه خار و چه گل****یکایکند خبرده ز فرد بی‌همتا

درون مهد زمین صد هزار طفل نبات****به جنبشند به جنبش دهنده راه نما

ز طفل مریم بی‌جفت حیرت افزاتر****منزه آمده از امهات و از آبا

در آسمان و زمین کردگار را مطلب****که بی‌نیاز نباشد نیازمند به جا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به عقل خواهش کنهش چنان بود که کنند****به نور مشعله مهر جستجوی سها
مدار امید به کس کز خدا خبر دهدت****چه عالم و چه معلم چه مفتی و ملا
به ورطه‌ای که شوی ناامید از همه‌کس****ببین به کیست امیدت بدانکه اوست خدا
خدای ملک و ملک سیر بخش فلک و فلک****حفیظ سفل و علو پادشاه ارض و سما
مصور صور بی‌مثال در ارحام****بنان کرده قلم کش قلم مرکب سا
جهنده قطره‌ای اندر مشیمه سازنده****چمنده سرو سمن چهره و سهی بالا
دگر ز غیرت آن حسن کز زوال بریست****چو چنگ نخل جنان را کننده پشت دوتا
کسی که در ظلمات رحم کند تصویر****که در بصیرت او شک کند به جز اعما
زهی حکیم علیمی که در طلسم نبشت****هزار باب وقوف از قوای خمسه کجا
دهد به باصره نوری که بیند از پی مهر****هلال یک شبه را چاشت بر فلک مجرا
دهد به سامعه در کی که فرق یابد اگر****برآید از قدم آشنا و غیر صدا
دهد به شامه آگاهی که گم نشود****نسیم غنچه و گل بی‌تفاوتی ز صبا
دهد به ذائقه لذت شناسی که کند****ز هم دو میوه یک شاخ را به طعم جدا
دهد به لامسه حسی که در تحرک نبض****کند میان صحیح و سقیم تفرقه‌ها
هزار رمز به جنبیدن زبان در کام****فرستد از دل گویا به خاطر شنوا
هزار راز ز سائیدن قلم به ورق****به دیده‌ها سپرد تا به دل کند انها
هزار قلعهٔ دانش به دست فهم دهد****که گر تهی کند از کنگرش کمند رجا
هزار گنج ز معنی به پای فکر کشد****که خسروان جهان را بر آن نباشد پا
طلسم دیده چنان بسته کز گشودن آن****شود حباب حقیری محیط ارض و سما
به نیم چشم زدن پیک تیز گام نظر****عبور می‌کند از هفت غرفه والا
به این سند که ز برهان قاطعند برین****اکابر علما و اجلهٔ حکما
که تا خطوط شعاعی نمی‌رسد ز بصر****به مبصرات نهانند در حجاب خفا
پس از نگه به ثوابت ظهور آن اجرام****ز هفت پرده به کرسی نشاند این دعوا
کدام جزو ز اجزای آدمیست که نیست****دلیل حکمت او عز شانهٔ الاعلا
ز جنبش متشابه زبان به قدرت کیست****زمان رمان به عبارات مختلف گویا
به شغل و شعر و معما بنان فکرت را****که می‌کند همه دم عقده بند و عقده گشا
که ساخته است دهن کیست آن معین دو دست****که هر یک از هنری حاجتی کنند روا
ز قوت عصبانی برای طی طرق****تکاوران قدم را که می‌کند اقوا
چه راست داشته یارب به خویش لنگر او****علی‌الخصوص در ایجاد چرخ مستعلا
خیال بسته که این طاق خود گرفته علو****قدیری از ید علیا نکرده این اعلا
قرار داده که این گوی بی‌قرار ز خویش****وجود دارد و دارد ز موجد استغنا
لجاج ورزی و این کار حسن به این غایت****اثر عجب که کند در دل اسیر عما
نظر به خانهٔ زنبوری افکن ای منکر****ببین بنای چنان ممکن است بی‌بنا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پس این رواق مقرنس ببین و قایل شو****بنائی که نهاده است این بلند بنا
به حشر مرده اجزا به باد بر شده را****به یک اشارهٔ او منتقل شود اعضا
ز صد هزار حکیم اینقدر نمی‌آید****که گر کنند پر پشه‌ای نهند به جا
ز آفریدن دیو و پری و انس و ملک****ز خلق کردن وحش زمین و طیر هوا
به پوش چشم به موری نظر فکن که بود****به دیدهٔ خرد احقر ز اکثر اشیا
که چون اراده جنبش کند نمی‌گردد****سکون پذیر به سحر ابوعلی سینا
و گر ز جنبش خود باز ماند و افتد****به اهتمام سلیمان نمی‌شود برپا
کدام شیوه ز حسن صفات او گویم****که شیوه‌ای دگرم در نیاورد به ثنا
کدام شاه غنی کز نیاز ننهاده****نظر به مائدهٔ رزق او فقیر آسا
گهی جبابره دهر را رسد که زنند****سرادق عظمت بر لب محیط غنا
که روزی از لب نانی زیند مستغنی****دو روز بر دم آبی زنند استغنا
ازین جماعت محتاج کز تسلط من****همیشه بر در رزقند چون گروه گدا
چه طرفه بود که بعضی به دعوی صمدی****نموده‌اند بسی را ز اهل جهل اغوا
چنین کسان به خداوندی ارس زا باشند****بتان به این سمت باطلند نیز سزا
هزار نفس ز بیم هلاک خود فرعون****به خنجر ستم و تیغ کین فکند از پا
یکی نگفت که معبودی و هراس اجل****به کیش کیست درست و به مذهب که روا
خدا و بیم ز مخلوق خود معاذالله****خران سزاست که با این کنند استهزا
خدائی آن صمدی را رسد که گرد و جهان****بهم خورد نهراسد بقای او ز فنا
چرا به زمره شدادیان نگفت کسی****که ای ز نادقهٔ معبود ناسزای شما
اگر ز تخت زراندود خود نمی‌جنبد****ز فضله می‌کند آن را به یک دو روز اندا
ندارد آن که دو روز اختیار پیکر خویش****چه‌سان بود گه و بیگه حفیظ هیکل ما
سخن کشید باطناب و در نصیحت نفس****نگشت بلبل باغ بلاغ نغمه سرا
مگر قصیده دیگر به سلک نظم کشم****که گوش هوش پر از در شود در آن اثنا

قصیده شماره ۳: گرت هواست که دایم درین وسیع فضا

گرت هواست که دایم درین وسیع فضا****بود قضا به رضایت بده رضا به قضا
هوا بهر چه رضا ده شود مشو راضی****خدا بهر چه نه راضی بود مباش رضا
مریض جهلی از آن کت هوس بود نشکیب****که جز غذای مضر نیست مرضی مرضا
نشان رخصت عیشت نویسد ارشه دل****طلب نمای ز دستور عقل هم امضا
بگرد مفسد مسری مرض مرو که مدام****مریض مهر الهیست را ده مرضا
ز صولت صمدی باش همچو بید ز باد****مدام رعشه بر اندام و لرزه بر اعضا
چو بی گمان اجلت می‌رسد تو آب کسی****رضا نجسته مخور بر امید استرضا
مساز شعبده با آن که قدرتش هر شام****شکسته در کله چرخ بیضهٔ بیضا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چنان به خلق به آهستگی بزی که زند****فرشته بر تو برین بام چرخ کوس وفا
ز شش جهت نکشی دردسر اگر نکشی****نفس مبند درین هفت گنبد مینا
فراز قاف قناعت گر آشیان سازی****فروتنی نکشد پشه تو از عنقا
مباش عاشق افراط و مایل تفریط****کزین دو خصلت بد خسروان شوند گدا
نکوترین صور در معاشت از کم و بیش****توسطت که بخیرالامور اوسطها
ولی ز خرج تو گر بحر و بر شود بهتر****که قطره‌ای ز کف ممسکت شود دریا
گه سخا مکن ابرو ترش ز عادت کبر****تو چون حلاوه فروشی مباش سرکه نما
اگر نهی قدمی بی‌رضا دوست بنه****هزار بار جبین بر زمین به استعفا
به آب حلم بشو روی تابناک غضب****چو آتش تو نیاید به هیچ رو اطفا
به هیچ خلوتی از روی راز خلق مشو****نقابکش که محال است در زمانه خلا
به باغ روی کسی کز محرمات بود****چو محرمان مبر آهوی چشم را به چرا
مگرد گرد عروس جهان به خاطر جمع****که او عقیم نما جادوئیست تفرقه‌زا
به پای نفس جنون پیشه بند محکم نه****که این سرآمد دیوانه‌ایست سلسله خا
نظر به پوش ز خوان طمع که مائده‌ایست****پر از گرسنه ربا طعمه‌های جوع فزا
به دست صبر ز خالق نعیم باقی گیر****بخوان خلق بنانی مشو بنان آلا
به نفس بانگ زنان آگهش کن ازو یلی****که کس بر آن نکند غیر بانگ واویلا
بگرد قلعهٔ دین آن‌چنان حصاری بند****که عاجز آید از آن صد هزار قلعه گشا
به تازیانه همت براق سان برسان****کمیت نفس به میدان عالم بالا
برای عزم تو زین بسته‌اند بر فرسی****که هست غاشیه‌اش چرخ را کتف فرسا
تو پای خود به رکابی رسان که چون مه نو****بود بنعل سمندت فرشته ناصیه سا
فکن گذار به جائی که نعل اگر فکند****تکاور تو مکرر شود هلال سما
گرت هواست ز شاخ بلند گل چیدن****مکش ز زیر قدم بوته‌های خار جفا
دلیر باش که صبرآزمائی است غرض****تو را چو بر سر خوان بلا زنند صلا
به درد کو مرض خود که درد چاربریست****به داغ سوزنشان و به زخم ریش دوا
چو گیردت تب شهوت به نیش نهی بزن****رگ هوس که بود فصد ماحی حما
بکوش کز چمن تن چو مرغ روح پرد****رسد ز سیر ریاض دگر به برگ و نوا
ازین منازل اسفل چنان گذر که شود****نزول گاه تو این طرفه غرفهٔ اعلا
نه آن چنان که قدم زین سرا نهی چو برون****کنی سرای دگر را ز نوحه نوحه‌سرا
متاز در عقب عیش دنیوی که هم اوست****برندهٔ تو بسوی عقوبت عقبا
چه حرص معصیت این که هیچ صید گنه****نمی‌شود ز کمند تعلق تو رها
به مشرب تو چنان شربت حرام خوش است****که شرب آب به طبع مریض استسقا
ز نشه‌های جزا غافلی و میسازی****مفرح گنه خویش را تمام اجزا
فغان از آن که شود نشهٔ بقا آخر****دمند بهر جزا صور نشهٔ اخرا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تو با بضاعتی از طاعت ریائی خویش****کزان کننده معاذالله ار رسد به سزا
چنان خجل ز احد سر برآوری ز لحد****که بیشتر کنی از حشر دوزخ استدعا
چو از عدم بوجود آمدی خطا پیشه****اگر به خطه اولا روی بود اولی
نعوذبالله اگر خود ز بیشه امروز****کنند بهر تو آماده توشهٔ فردا
کلاه ترک به دست نصیحتت بر سر****چنان نهم که تو را یک سر است و صد سودا
سر و کلاه عجب گر به باد بر ندهی****که چون حباب هوا در سری و سر به هوا
ریای محضی و محض ریا و هر عملی****که بی‌ریاست به کیش تو باطل است و هبا
اگر برابر مردم به طاعتی مشغول****نماز مغربت ار طول می‌کشد به عشا
و گر نمی‌کنی از نقص دین نماز تمام****نگشته در ته پای تو گرم روی روا
عبارت تو به شکل نخست بدشکلی است****پی فریب به رخ بسته به رقع زیبا
به صورت دوم آن زشت روی بی‌شرم است****که خویش را کند از پرده افکنی رسوا
به هیچ فعل دنی ننگرم ز افعالت****که نایدم به نظر دیگری از آن ادنا
دو روز اگر ملک از آب و نان کند منعت****نه وعده‌ای ز عطا و نه مژده‌ای ز سخا
نه آن خطر که اگر داد اکل و شرب دهی****به خلوتی که تو دانی از آن شود دانا
ز بس که خوف بری از سیاست قروقش****ز بس کزو بودت بیم در خلا و ملا
به آب لب نکنی تر زتاب اگر سوزی****بنان بنان ننهی گر شوی ز ضعف دوتا
ولی ز فعلی اگر آفریدگار ملوک****دهد به منع تو فرمان به وعده‌های عطا
تو را ز دست نیامد که در شب دیجور****به حیله جنبش موئی ازو کنی اخفا
ز شیشه‌های هوس از شراب کم حذری****ز بس که پر بودت کاسهٔ سر شیدا
چنان قروق شکن او شوی که پای نهد****به سبزه پدر خویش طفل ناپروا
چنین شعاری و اسلام شرم دار ای نفس****اگر رسی به جزا وای بر تو روز جزا
دگر به بزم شه اندر سلوک خویش نگر****ببین که طاعت او می‌کنی چگونه ادا
که موی بر بدنت از ادب نمی‌جنبد****مگر بر رعشه ز خوف وی وز فرط حیا
به صد هزار تعشق به جای می‌آری****هزار حکم اگر بر تو می‌کند اجرا
چو برگ بید زبانت ز بیم می‌لرزد****به عرض حاجتی از خود چو میشوی گویا
به آن شهی که شهان آفریدگان ویند****چو در نماز سخن می‌کنی صباح و مسا
ببین که صد یک آن بیم هست در دل تو****به آن ادب نفسی می‌شوی نفس پیما
به خویش هست گمانت که هرگز آن خدمت****ملول ناشده آورده‌ای تمام به جا
اگر بساط ریائی نبوده گسترده****ز سرعتت متمیز شدست دست از پا
از بن شعار تو صد ره صنم پرستی به****که با ملک به خلوصی و با خدا به ریا
روایت است که عبدالله مبارک داشت****هوای سرو قدی از بتان مه سیما
شبی که بود چنان برف از آسمان باران****که بر عباد پس از توبهٔ رحمت مولا
شبی که استره آبدار سرما بود****به دست باد ز رخسار مرد موی ربا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به پای منظر وی آنقدر به پای استاد****که شد بلند ز هر سو ندای حی علی
گمان به بانگ عشا برده بود تا در دید****رسانده بود به عیوق شاه صبح لوا
ز جان غریو برآورد و بانگ زد بر نفس****که ای ز بوالهوسی ننگ کافر و ترسا
گر از شبی دو نفس می‌کنی به طاعت صرف****نمی‌شوی نفس نفس را سکون فرما
هلاک سوره کوچکتری که زود ترک****ز امر حق بگریزی چو مجرم از ایذا
ور آیدت به زبان سوره قریب به طول****به آن رسد که کنی از ملال جبه قبا
ز شام تا سحر امشب برای بی‌خبری****ستاده‌ای نه ز سر باخبر نه از سرما
عجب‌تر آن که شبی رفته و تو یک ساعت****خیال کرده‌ای از شغل عشق وسوسه‌زا
به گفت این وره قبلهٔ حقیقی جست****نشان حسن ازل را به چشم سر جویا
بسی نرفت که دیدند خفته در چمنش****مگس نموده بر او از جوانب استیلا
گرفته ماری از اخلاص نرگسی به دهن****ز بس ملاحظه او را مگس پران ز قفا
تو هم اگر به خود افتی ز کوی بوالهوسی****شوی رهی و کنی دامن مجاز رها
تو هم به شهد حقیقت اگر لب آلائی****کند هوای مگس رانی تو بال هما
در آخر سخن ای نطق بهره‌ای برسان****به آن بهار هوس زان نصیحت عظما
الا یگانه جگرگوشه کز تو دارد و بس****فروغ نسل محقر چراغ دودهٔ ما
ایا نتیجهٔ آمال کز برادر من****تو مانده‌ای به من اندر امل سرای بقا
به نفس اگرچه خطائی که در نصایح تند****ز روی قصد تو بودی مخاطبش همه جا
بیا که ختم نصیحت کنم به حرف دگر****به شرط آن که به سمع رضا کنی اصغا
قدم نهاده‌ای اندر رهی که وادی امن****دروست منحصر اندر منازل اولا
به قطع پانزدهم منزلی در آن وادی****که بر تو نیست گرفتی ز کج روی قطعا
ز چار منزل دیگر چو بگذری و کنی****به باج خانهٔ تکلیف خیمه‌ها برپا
وزان تجارت کم مدت سبک مایه****اثر ز سود و زیان عمل شود پیدا
پی حساب تو خواهند طرح کرد به حکم****محرران فصول عمل مفصل‌ها
که گر خوری لب نانی بر آن شود مرقوم****و گر کشی دم آبی در آن بود مجرا
غرض همین که چو فارغ شوی ز شغل و عمل****تو را به فاضل و باقی دهند اجر و جزا
پس از تو گر عملی سر زند که به نشود****به فاضلت قلم کاتبان لسان فرسا
نه به بود که ز باقی به قیدهای الیم****تن الم زده فرسایدت هلال آسا
جزای بد عملی نیست تازیانه و چوب****که سوز آن بود امروز به شود فردا
جزای بد عملی تابه ایست تابیده****تن تو ماهی آن تابه خالدا ابدا
نه آنقدر ز مکافات می‌دهم بیمت****که بندی از رخ رحمت به یاس چشم رجا
نه آنقدر دلت از عفو می‌کنم ایمن****که کم زند در طوف دل تو خوف خدا
به صد ثواب ازو گر چه ایمنی غلط است****به صد هزار خطا ناامیدیست خطا
کسی که سجدهٔ او نارواست در کیشش****هزار باره ازو حاجتش شده است روا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تو کز سعادت اسلام بهره‌ای داری****عجب که تشنه روی از کنار بحر عطا

گناه بندهٔ نادم ز فعل نامرضی****اگر بزرگ‌تر از عالم است و مافیها

فتد به معرض عفو غفور چون شوید****به آب توجه رخ معصیت کمای رضا

ولی بدان که گناه و خطای توبه پذیر****ز غیر حق خدا خارج است و مستثنا

چو یافت موعظه اتمام سعی کن که تمام****بیاد داری و آری تمام عمر به جا

کشی هزار زیان گر یکی ازین سخنان****رود زیاد تو تا وقت رفتن از دنیا

به قصد تزکیه نفست از نصیحت و پند****چو گشت خاتمه یاب این قصیدهٔ عزا

به عهد کردم از آن ذکر دایمش تاریخ****که دایم این بودت ذکر در خلا و ملا

دگر تو دانی و رایت که رایت فکرت****بلند شد به مناجات حی بی‌همتا

بزرگوار خدایا که ذات بی‌چونت****که بسته عالمیان را زبان ز چون و چرا

به کنز مخفیت آن شاهد نهفته جمال****که تا ابد نکند جلوه بر دل عرفا

به اسم اعظمت آن گنج بی‌نشان که اگر****فتد به دست نهد غیر پا بکوی فنا

به آن گروه که از انقیاد فرمانت****به جنس خاک نکردند از سجود ابا

به انبیای اولوالعزم خاصه پاد شهی****که راند رخش عزیمت بر اوج او ادنا

به اولیای ذوالحزم خاصه کراری****که بر تو نقد بقا می‌فشاند روز دغا

بلابه لب لبیک گوی کعبه روان****به کعبه و عرفات و به مشعر و به منا

به مجرمان پشیمان که از حیا سوزند****اگر کنند سر از بهر معذرت بالا

به تائبان موفق که در رسند به عفو****ز گفت شان چو ظلمنا رسد به انفسنا

به بیگناهی زندانیان شحنهٔ عشق****به بی‌نشانی سرگشتگان دشت بلا

به پاکدامنی عاشقان عصمت دوست****که جیب خاطرشان کم کشیده دست هوا

به گریه‌های زمان غریو خیز وداع****که سنگ را اثر آن درآورد به بکا

به آب چشم یتیمان چهره گرد آلود****که تاب دیدنشان ناورد دل خارا

به بی‌زبانی طفلان مضطرب در مهد****که دردشان نپذیرد ز نطق بسته دوا

به مادران جگرگوشه در نظر مرده****که از فلک گذرانند بانگ واولدا

به آن کثیر عیالان بینوا که مدام****خیال بیع مصلی کنند و رهن ردا

بسوز قافله مبتلا به غارت جان****که آهشان نگذارد گیاه در صحرا

به درد پرد گیانی که دست حادثه‌شان****کشد ز هودج عصمت برون به ظلم و جفا

به طول طاعت ترسندگان ز صبح نشور****که روی خواب نبینند در شب یلدا

به غازیان مجاهد که در تکاور شوق****کنند جان خود از بهر نصرت تو فدا

بهر چه نزد تو دارد نشان خیر و بهی****بهر که پیش تو از اهل عزتست و بها

که چون لوای شفاعت نهی به دوش نبی****دوانی اهل گنه را به ظل آل عبا

چنان کنی که شود محتشم طفیل همه****یکی ز سایه نشینان آن خجسته لوا

که جرم کافر صد ساله می‌توان بخشید****به یک شفاعت او یا رسول اشفعنا

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حرف ب

قصیده شماره ۴: ای ماه چارده ز جمال تو در حجاب

ای ماه چارده ز جمال تو در حجاب****حیران آفتاب رخت چشم آفتاب
شیدائی خرامش قد تو سرو باغ****سودائی سلاسل موی تو مشگناب
خورشید در مقدمهٔ شب کند طلوع****بعد از غروب اگر ز جمال افکنی نقاب
ماه نو از نهایت تعظیم گشته است****بر آسمان نگون که ببوسد تو را رکاب
رضوان اگر شود به سکان تو مختلط****از اختلاط حور بهشتی کشد عذاب
از بهر گردن سگ زرین قلاده‌ات****حور آورد ز گیسوی خود عنبرین طناب
از ترک چشمت آرزوی کاینات را****در هر نگه هزار سوالی است بی‌جواب
بیدار از انفعال نگردند تا ابد****حور وپری جمال تو بیند اگر به خواب
در بزم از فرشته عجب نبود ار خورد****از دست ساقیان ملک پیکرت شراب
در رزم از هزار چه رستم عجب بود****کارند در مقابل یک حملهٔ تو تاب
تیغت اگر رسد به زمین سازدش دو نیم****دارد نشان ضربت شمشیر بوتراب
از جوف هر حباب جهانی شود پدید****چون نقش پادشاهیت دوران زند بر آب
یزدان که شاه حمزه غازیت نام کرد****از زور حمزه در ازلت ساخت بهرهٔ‌اب
صد بحر را اگر به یکی شعله سر دهند****با حفظ کامل تو نیفتد ز التهاب
خود را ز چرخ در ظلمات افکند ز هم****بر آفتاب اگر نظر اندازی از عتاب
ترسیده چشم ظلم چنان از عتاب تو****که آرامگاه صعوه شود دیدهٔ عقاب
خواهی که پای بندی اگر جبرئیل را****دست فرشتگان شود از حکم رشتهٔ تاب
اجزاش التزام معبت کنند اگر****سیماب را ز تفرقه فرمائی اجتناب
چون قوت تو دست ضعیفان کند قوی****سیمرغ را فرو کشد از آسمان به آب
گر عنکبوت را به مثل تقویت کنی****در لعب کوه را کند آویزهٔ لعاب
بر آستانت آن که کند بی‌ریا سجود****تعظیم ذوالمنن کندش آسمان حباب
در خجلت است از دل بخشنده‌ات محیط****در شرمساری از کف پاشنده‌ات سحاب
در دست خازنان تو ماند زر و گهر****غربال را اگر به توان ساخت ظرف آب
ای شاه و شاه زاده دوران من حزین****کز شمع نطقم انجمن افروز شیخ و شاب
با آن که خسروان اقالیم نظم را****هم صاحب‌الرسم و هم مالک‌الرقاب
با آن که در مزارع نظم از کلام من****هر دانه گشته است ز صد خرمن از سحاب
با آن که در ممالک هند و بلاد روم****نظم من است خال رخ لؤلؤ خوشاب
این جا که نسبتش به فغانست این و آن****بی وجه و ناروا و بعید است و ناصواب
یک مصرعم به جایزه هرگز نمی‌رسد****زان رو که خرمنم به جوی نیست در حساب
دیوان ثانی غزل من که حال هست****زیب کتابخانه نواب کامیاب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آرند اگر به مجلس عالی و یک غزل****خوانند حاضران سخن سنج از آن کتاب
ظاهر شود که لاف گزافی نبوده است****این حرف شاعرانه که شد گفته بی‌حجاب
حال از برای شاهد آن دعوی این غزل****شد ضم به این قصیده زبر وجه انتخاب
ای زیر مشق سر خط حسن تو آفتاب****در مشق مد کشیدن زلف تو مشگناب
بس نقش خامه زیر و زبر گشت تا از آن****نقشی چنین ز دقت صانع شد انتخاب
عکست که جای کرده در آب ای محیط حسن****می‌بیندت مگر که چنین دارد اضطراب
در عالمی که رتبه حسن از یگانگی است****نه آینه است عکس‌پذیر از رخت نه آب
هیهات ما و عزم وصال محال تو****کان کار و هم فعل خیالست و شغل و خواب
از من نهفته مانده به بزم از حجاب حسن****روئی که آن نهفته نمی‌گردد از نقاب
بیتی شنو ز محتشم ای بت که بهتر است****یک بیت عاشقانه ز بیتی پر از کتاب
تا در خراب کردن عالم کنند سعی****شور و فتور و فتنه و آشوب و انقلاب
ملکت نگردد از مدد حفظ ایزدی****از صدهزار حادثه این چنین خراب

قصیده شماره ۵: تا نقش ناتوانی من چرخ زد بر آب

تا نقش ناتوانی من چرخ زد بر آب****شد چون حباب خانه جمعیتم خراب
از کاو کاو تیشه پیکر خراش درد****بنیاد من رساند سپهر نگون به آب
جسمم ز تاب درد سراسیمه کشتی است****لنگر گسل ز جنبش دریای اضطراب
ز انسان که گرگ در غنم افتد غنیم‌وار****در لشکر حواس من افکنده انقلاب
دهرم به حال مرگ نشانداست در حیات****دورم شراب شیب چشانده است در شباب
پیوند تن نمی‌گسلد جان که تا رهم****با آن که چرخ می‌دهدش صد هزار تاب
مرغیست بخت سوخته من که آمده****هم پیشه سمندر وهم کسوت عراب
افسرده‌ام چنان که اگر آه سرد من****بر دوزخ افکند گذراند ازدش زتاب
اما خوشم که اخگر خس پوش دل ز غیب****می‌آید از خجسته نسیمی به التهاب
بوی بهشت می‌شنوم از ریاض لطف****گوئی خلاص می‌شوم از دوزخ عذاب
از درگهی که هست سگش آهوی حرم****در گردنم به یک کشش افکنده صد طناب
لیکن چو نیست پای تردد چه سان شوم****بهر شرف ز سجده آن سده بهره یاب
یک ذره‌ام توان چو نمانداست چون کنم****خورشیدوار ناصیه سائی بر آن جناب
برخیز ای صبا که ازین پس نمی‌شود****شوق سبک عنان متحمل گران زکاب
از من دعا و از تو شدن حاملش چنان****کارام را وداع کند عزمت از شتاب
از من ثنا و از تو رساندن دوان دوان****جائی که قطره بحر شود ذره آفتاب
یعنی جناب عالی بلقیس روزگار****یعنی حریم حرمت نواب مستطاب
شهزاده زمان و زمین شمسه جهان****زهرای زهره حاجبه مریم احتجاب
شاه‌پری و انس پری خان که گر بدی****بلقیس پادشاهی ازو کردی اکتساب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خیرالنساء عهد که دوران جز او نداد****عز مشارکت احدی را به این خطاب

معصومهٔ زمان که نبات زمانه‌اند****از احتسا عصمت او عصمت احتساب

هودج کشان شخص عفافش نمی‌کشند****بر دیدهٔ ملک ز ورع دامن ثیاب

گردیده دایم‌الحرکت از عبادتش****دست فرشتگان ز رقم کردن ثواب

می‌سنجدش به زهد و طهارت خرد مدام****با طاهرات حجره زهرا و بوتراب

از بهر پادشاهی نسوان قضا نکرد****فردی ز کاینات به این خوبی انتخاب

مهر فلک کنیزک خورشید نام اوست****کاندر پس سه پرده نشست است از حجاب

وز شرم کس نکرده نگه در رخش درست****از بس که دارد از نظر مردم اجتناب

در خواب نیز تا نتواند نظر فکند****نامحرمی بر آن مه خورشید احتجاب

نبود عجب اگر کند از دیده ذکور****معمار کارخانه احساس منع خواب

خود هم به عکس صورت خود گر نظر کند****ترسم که عصمتش کند اعراض در عتاب

فرمان دهد که عکس پذیری به عهد او****بیرون برد قضا هم از آئینه هم ز آب

آن مریم زمان که به عفت سرای او****بوی کسی نبرده نسیمی به هیچ باب

از عصمتش بدیع مدان کز کمال شرم****دارد جمال خود ز ملک نیز در نقاب

گر خاکروبه حرم او که می‌برند****از بهر کحل دیدهٔ ملایک به صد شتاب

در دامن سحاب فتد ذره‌ای از آن****تا دامن ابد دمد از خاک مشگناب

بر بام قصر اگر شب مهتاب پا نهد****گردون به چشم ماه کشد میل از شهاب

می‌بود مهر اگر چو کنیزان دیگرش****هرگز نمی‌فکند ز رخ برقع سحاب

در جنب فر معجر ادنی کنیز او****آرد شکوه افسر قیصر که در حساب

هست از غرور صنعه تانیث صعوه را****در عهد او نظر به حقارت سوی عقاب

گر بگذرد بر آب نسیم حمایتش****گدست صباد دگر ندرد پردهٔ حباب

ناهید همچو عود بر آتش فکنده چنگ****تقویش ساز کرده چو قانون احتساب

چون گشته شخص شوکت او مایل رکوب****گردون رکاب داری او کرده ارتکاب

سرلشگران عسکر او صاحب الرؤس****گردن کشان لشگر او مالک الرقاب

هردم کند ظفر ز پی زیب دولتش****دست عروس ملک به خون عدو خضاب

از باد حملهٔ سپه او سپاه خصم****بر هم خورد چنان که ز صرصر صف ذباب

چون خلق در مقام سبک روحی آردش****در زیر پای او نبود مور در عذاب

اما نهد به هیبت اگر پای بر زمین****بیرون برد مهابت او جنبش از دواب

بر درگهش گدای کمین مملکت مدار****در خدمتش غلام کمین سلطنت مب

ای سجدهٔ درت همه را مقصد و مرام****وی خاک درگهت همه را مرجع و مب

ای قدرت تو چشمهٔ گشاینده از رخام****وی حکمت تو تشنهٔ نوازنده از سراب

رای تو در امور کلید در صلاح****فکر تو در مهام دلیل ره صواب

محتاج یک حدیث توام در مهم خویش****ای هر حدیث از تو برابر به صد کتاب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سی‌سال شد که طبع من از گوهر سخن****گردیده گوشواره کش گوش شیخ و شباب
از معنی لباب کلامست نظم من****تحید و نعت و منقبتم لب آن لباب
چون سینه صدف صدف سینه‌ها تمام****در عهد من گران شده از گوهر مذاب
سرتاسر جهان ز در نظم من پر است****الا خزانه دل نواب کامیاب
من در زمان این ملک مشتری غلام****با این همه در رچو محیطم در اضطراب
یک در به بیع طبع همایون او رسان****تا وارهم ز فاقه من خانمان خراب
بر جان من ترحمی ای ابر مرحمت****کز تاب آفتاب حوادث شدم کباب
از کاینات رو به تو آورده محتشم****ای قبله مراد ازو روی بر متاب
کاندر ستایش تو ز درهای مخزنی****داده است دقت نظرش داد انتخاب
وقت دعا رسید دعائی که از مجیب****بر اوج لامکان به سمعنا شود مجاب
تا در دعا تضرع والحاح سائلان****در جنبش آورد به اجابت لب جواب
بهر تو دعا که کند در دلی گذر****از دل گذر نکرده به لب باد مستجاب

قصیده شماره ۶: ناگهان بر گرد بخت ملک سر از مهد خواب

ناگهان بر گرد بخت ملک سر از مهد خواب****چشم تا میزد جهان بر هم برآمد آفتاب
آفتاب مشرق دولت که باشد نوربخش****شرق و غرب و بحر و بر را گر فرو گیرد سحاب
آفتاب مطلع رفعت که خواهد قرص مهر****بهر خود شکل هلالی تا شود او را رکاب
والی یم دل ولی سلطان که در دوران او****دفتر احسان حاتم را سراسر برد آب
داور دارا حشم دریا کف صاحب کرم****سرور بیضا علم گردنکش گردون جناب
بر سمند سخت سم گردافکنان لشگرش****لرزه در گورافکنان رستم و افراسیاب
می‌شود سیماب وش پنهان ز بیم ار می‌جهد****از کمان چرخ بی‌فرمان او تیر شهاب
بر زبردستان کند گر زیر دستان را دلیر****از عقاب و صعوه خیزد بانگ و زنهار از عقاب
باد پروازش کند گوی زمین را بی‌سکون****گر نویسد بر پر خود آیت عونش ذباب
عنکبوتی را کند گر تقویت بالا کشد****چون شترکش گاو ماهی را به زنجیر لعاب
ناظران را نسخه ایام می‌شد ذات او****نسخه‌های آفرینش یافت صد بار انتخاب
پر شود در روز روشن عالم از خفاش ظلم****آفتاب عدلش ار یکدم بماند در نقاب
امتیاز بزم سلطانیش این بس کاندران****خون بدخواهش شرابست و دل خصمش کباب
گنج تمکینش که پا افشرده بر جا همچو کوه****باشد اندر خانه خود گر شود عالم خراب
اتفاق افتد ملک را صحبت مرغا بیان****آتش قهرش گر آید بر زمین در التهاب
ای ز رفعت سروران دهر را صاحب رئوس****وی ز شوکت گردنان ملک را مالک رقاب
یک سر مو کم شمردن یک جهان بی‌دانشی است****کامکاری چون تو را از خسروان کامیاب
کاسه‌های هفت دریا از کف در پاش تو****خالیند و سرنگون و باد در کف چون حباب
انتقامت پای پیچیده است در دامان صبر****بخششت سر کرده بیرون از گریبان شتاب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خاطر خصم تو را تسکین توان دادن ز خوف****گر توان بردن برون از طبع سیماب اضطراب
از ثبات خیمه‌گاه دشمن آرا که نه ای****روی دریا نیست پر از خیمه‌های بی‌طناب
تا عنان برتافتی زین بلده سرگردان شدند****چون سگ گم کرده صاحب صد گروه از شیخ شاب
منت ایزد را که آب رفته باز آمد به جو****و آمد از هر گلبنی بیرون به جای گل گلاب
کارهای خام یعنی پخته گردیدند و صبر****غوره را انگور کرد انگور را می‌های ناب
وان دعاها را که بد پای اجابت در وحل****یافت چون فرصت محل گشتند یک یک مستجاب
ای تو را هر راست پیمانی به ملکی در گرو****وی ترا هر لطف پنهانی به جائی در حساب
رخت عالم گشته بیش از حدتر از باران ظلم****آفتاب عالمی زین بیش به سر عالم به تاب
تا سمر گردی به اعجاز مسیحائی بریز****شربت لطفی به کام زهر نوشان عتاب
محتشم در پاس این دولت که بادا لم‌یزل****دعوتی کز حق گذاری کرده بی‌ریب ارتکاب
از کسی جز وی نمی‌آید که شب بیداریش****آشنائی برده بیرون از مزاج چشم و خواب
تا شهان را ملک گردد منقلب دل مضطرب****ای ز شاهان کم نه کشور داریت در هیچ باب
تا محل کر و فر صور بادا مطمئن****خاطرت از اضطراب کشوری از انقلاب

قصیده شماره ۷: سرورا ادعیه‌ات تا برسانم به نصاب

سرورا ادعیه‌ات تا برسانم به نصاب****از دعا هر نفسم نقش جدیدیست بر آب
سپه ادعیه‌ام روی فلک می‌گیرد****تا تو را می‌رسد از روی زمین پا به رکاب
آنچنانست دلم بهر تو از ادعیه گرم****که فلک از نفسم می‌شنود بوی کباب
می‌کنم هر سو مویت به دعائی پیوند****من که پیوند بر دیدهٔ خویشم از خواب
کرده‌ای داعیهٔ حرب و حصارت شده است****آن قدر ادعیه کافزون ز شمار است و حساب
از که از گوشه‌نشینی که به بیداری کرد****چشم خود را تبه از بهر تو در عین شباب
بهر خود خصمت اگر قلعهٔ آهن سازد****عنکبوتیست که بر خود تند از لعب لعاب
ای گزین طیر همایون که درین طرفه چمن****شاهبازی تو و بدخواه سیه بخت غراب
بادی از جنبش شهبال تو می‌باید و بس****که شود در صف هیجا سپه آشوب ذباب
بال بگشای که از گلشن روم آمده‌اند****فوجی از صعوه به صباغی چنگال عقاب
این مثل ورد زبانهاست که دیر آوردست****هست یعنی رهی از صوب تامل به صواب
کار چون هست به هنگامی و وقتی موقوف****چه تقدم چه تاخر چه تانی چه شتاب
تیر و شمشیر شوند از عمل خود معزول****در سپاهی که نگاهی کنی از عین عتاب
ذره ذره مگر از آتش غم افروزی****ورنه اجرام بر افلاک بسوزند ز تاب
موج بحر غضبت خیمه و خر گاه عدو****عنقریب است که آورده فرو همچو حباب
محتشم دعوت خود کن یزک لشگر و ساز****خانهٔ دشمن خان پیشتر از حرب خراب

قصیده شماره ۸: جهان جهان دگر شد چو گشت زینت یاب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جهان جهان دگر شد چو گشت زینت یاب****ز شهسوار بلند اختر هلال رکاب

زمان زمان دگر گشت چون رواج گرفت****ز شهریار فلک مسند رفیع جناب

سپهر طرح نسق ریخت چون مهم جهان****نصیب شد که رسد زان جهانستان به نصاب

بزرگ حوصلهٔ محراب بیک دریادل****که ابر همت او می‌دهد به دریا آب

مبارزی که چو تیغش علم شود در رزم****سپر ز واهمه در سر کشد فلک ز سحاب

تهمتنی که ز آشوب صیت رستمیش****گرفته تربت رستم طبیعت سیماب

اگر ز روی عتاب اندر آسمان نگرد****کند مهابت او آفتاب را مهتاب

و گر ز عین عنایت نظر کند به زمین****به آب خضر مبدل شود تراب سراب

رسیده حسن سکوتش به آنکه آموزند****ز داب او همه شاهان و خسروان آداب

مفاخرند به عهدش لیالی و ایام****مباهیند به ذاتش اسامی و القاب

چو سر به دعوی مالک رقابی افرازد****نهند گردن تسلیم مالکان رقاب

جهان نهفته ز اعمی نباشد ار باشد****جمال او به دل آفتاب عالمتاب

فروغ سلطنت او فرو گرفته جهان****هنوز اگرچه نهان است در نقاب حجاب

گشوده بر رخ عزمش زمانه صد در فتح****نکرده سلطنت او هنوز فتح‌الباب

به ناز گام به ره می‌نهد تصرف او****اگر چه سلطنت افتاده در پیش بشتاب

بسی نمانده که در چار رکن دهر کنند****خلایق دو جهان سجده پیش یک محراب

در آن امور که باشد قضا تقاضائی****قدر چکار کند جز تهیهٔ اسباب

ز آسمان به زمین سیم و زر شود باران****محیط همت او آب اگر دهد به سحاب

درنده بغل و دامن است آن زر و سیم****که سایلان درش می‌برند از همه باب

فلک اگر به در او رود بزر چیدن****کند ز ننگ زر آفتاب را پرتاب

سپهر منزلتا به هر عذر تقصیری****عریضه‌ایست رهی را به خدمت نواب

دمی کز آمدن موکب سبک جنبش****شد این زمین چو سپهر از نجوم زینت یاب

من فتاده بی‌قدرت گران حرکت****که پای جنبشم از بخت خفته بود به خواب

به علت دگرم نیز عذر لنگی بود****که بسته بود رهم را بر آن خجسته جناب

اگر چه خسته و بیمار آمدن بدرت****نبود نزد خرد خارج از طریق صواب

ولی ز غایت آزار بود در جنبش****ز جزو جزو تنم موجب هزار عذاب

کز آفت تف تابنده بودم اندر تب****وز آتش تب سوزنده بودم اندر تاب

کنون که شعلهٔ تب اندکی شکسته فرو****بهانه را چو مرض داده‌ام به حکم جواب

شود گر از عقب عذر باز کاهلی****ز محتشم به گناه اعتراف و از تو عقاب

همیشه تا خرد اندر حساب مدت عمر****به شام شیب رساند سخن ز صبح شباب

ز طول عهد سر از جیب شیب برنکند****حساب مدت عمر تو تا به روز حساب

قصیده شماره ۹: از بس که چهره سوده تو را بر در آفتاب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از بس که چهره سوده تو را بر در آفتاب****بگرفته آستان تو را بر زر آفتاب
از بهر دیدنت چو سراسیمه عاشقان****گاهی ز روزن آید و گاه از در آفتاب
گرد سر تو شب پره شب پر زند نه روز****کز رشگ آتشش نزند در پر آفتاب
گر پا نهی ز خانه برون با رخ چه مهر****از خانه سر بدر نکند دیگر آفتاب
گرد خجالت تو نشوید ز روی خویش****گردد اگر چه ریگ ته کوثر آفتاب
از بس فشردن عرق انفعال تو****در آتش ار دود به در آید تر آفتاب
گوئی محل تربیت باغ حسن تو****معمار ماه بوده و برزیگر آفتاب
آئینه نهفته در آئینه دان شود****گیرد اگر به فرض تو را در بر آفتاب
از وصف جلوه قد شیرین تحرکت****بگداخت مغز در تن بی‌شکر آفتاب
گر ماه در رخت به خیانت نظر کند****چشمش برون کند به سر خنجر آفتاب
نعلی ز پای رخش تو افتد اگر بره****بوسد به صد نیاز و نهد بر سر آفتاب
از رشک خانه سوز تو ای شمع جان‌فروز****آخر نشست بر سر خاکستر آفتاب
صورت نگار شخص ضمیر تو بوده است****در دوده سر قلمش مضمر آفتاب
نبود گر از مقابله‌ات بهره‌ور کز آن****پیوسته چون هلال بود لاغر آفتاب
در آفتاب رنگ ز شرم رخت نماند****مثل گل نچیده که ماند در آفتاب
در روز ابر و باد کرائی برون ز فیض****از ابر و ماه بارد و از صرصر آفتاب
بهر کتاب حسن تو بر صفحه فلک****می‌بندد از اشعه خود مسطر آفتاب
ترتیب چون بساط نشیب و فراز چید****شد ز ورق جمال تو را لنگر آفتاب
ای خامه نیک در ظلمات مداد رو****گر ذوق آیدت به زبان خوشتر آفتاب
بنگار شرح گفت و شنیدی که می‌کند****بر آسمان طراز سر دفتر آفتاب
دی کرد آفتاب پرستی سؤال و گفت****وقتی که داشت جلوه برین منظر آفتاب
از گوهر یگانگی ار کامیاب نیست****پس دارد از چه رهگذر این جوهر آفتاب
دادم جواب و گفتم ازین رهگذر که هست****جاروب فرش درگه پیغمبر آفتاب
مهر نگین حسن تواش خواندی نه مهر****کردی اگر خوشامد من باور آفتاب
گر از تنور حسن تو انگشت ریزه‌ای****بر آسمان برند بچربد بر آفتاب
فرداست کز طپانچه حسنت به ناظران****روئی نموده چون گل نیلوفر آفتاب
در روضه‌ای اگر بنشانی به دست خویش****نخلی شکوفه‌اش بود انجم بر آفتاب
از نقش نعل توسن جولانگرت زمین****گشت آسمان و انجم آن اکثر آفتاب
گنجی نهاد حسن به نامت که بر سرش****گردید طالع از دهن اژدر آفتاب
در پای صولجان تو افتاد همچو گوی****با آن که مهتریش بود در خور آفتاب
هنگام باد روی تو بر هر چمن که تافت****گلهای زرد را همه کرد احمر آفتاب
مه افسر غلامیت از سر اگر نهد****همچون زنان کند به سرش معجر آفتاب
بشکست سد شش جهت و در تو مه گریخت****چون مهره‌ای برون شد از ششدر آفتاب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بهر قلاده‌های سگان تو از نجوم****دائم کشد به رشته زر گوهر آفتاب

نعلین خود دهش به تصدق که بر درت****در سجده است با سر بی‌افسر آفتاب

بیند زمانه شکل دو پیکر اگر به فرض****خیزد ز خواب با تو ز یک بستر آفتاب

آخر زمان به حرف مساوات اگر چه گشت****هیهات آتشی تو و خاکستر آفتاب

شب نیست کز شفق نزند ز احتساب او****آتش به چنگ زهره خنیاگر آفتاب

ریزد به پای امت او اشگ معذرت****بر حشرگاه گرم بتابد گر آفتاب

فردا شراب کوثر ازو تا کند طمع****حال از هوس نهاده به کف ساغر آفتاب

از حسن هست اگرچه درین شعر خوش ردیف****زینت ده سپهر فصاحت هر آفتاب

کوته کنم سخن که مباد اندکی شود****بی‌جوهر از قوافی کم زیور آفتاب

سلطان بارگاه رسالت که سوده است****بر خاک پاش ناصیه انور آفتاب

شاه رسل وسیله کل هادی سبل****کز بهر نعت اوست برین منبر آفتاب

یثرت حرم محمد بطحائی آن که هست****یک بنده بر درش مه و یک چاکر آفتاب

بالائیان چه خط غلامی بوی دهند****خود را نویسد از همه پائین‌تر آفتاب

از بنده زادگانش یکی مه بود ولی****ماهی که باشدش پدر و مادر آفتاب

نعل سم براق وی آماده تا کند****زر بدره بدره ریخته در آذر آفتاب

بی‌سایه بود زان که در اوضاع معنوی****بود از علو مرتبه مشرف بر آفتاب

از بهر عطر بارگه کبریای اوست****مجمر فروز بال ملک مجمر آفتاب

در جنب مطبخش تل خاکستریست چرخ****یک اخگر اندران مه و یک اخگر آفتاب

تا شغل بندگیش گزید از برای خویش****گردید بر گزیده هفت اختر آفتاب

خود را بر آسمان نهم بیند ار شود****قندیل طاق درگه آن سرور آفتاب

هر شب پی شرف زره غرب می‌برد****خاک مدینه تا بدر خاور آفتاب

جاروب زرفشان نه به دست مفاخرت****دارد برای مشعله دیگر آفتاب

یک ذره نور از رخ او وام کرده است****از شرق تا به غرب ضیاگستر آفتاب

شاه شتر سوار چو لشگرکشی کند****باشد پیاده عقب لشگر آفتاب

خود را اگر ز سلک سپاهش نمی‌شمرد****هرگز نمی‌نهاد به سر مغفر آفتاب

در کشوری که لمعه فرو شد جمال او****باشد شبه فروش در آن کشور آفتاب

از خاک نور بخش رهت این صفا و نور****آورده ذره ذره به یکدیگر آفتاب

یا سیدالرسل که سپهر وجود را****ایشان کواکب‌اند و تو دین‌پرور آفتاب

یا مالک‌الامم که به دعوی بندگیت****بنوشته از مبالغه صد محضر آفتاب

آن ذره است محتشم اندر پناه تو****کاویخته به دست توسل در آفتاب

ظل هدایتش به سر افکن که ذره را****ره گم شود گرش نبود رهبر آفتاب

تا در صف کواکب و در جنب عترتت****گاهی نماید اکبر و گه اصغر آفتاب

حرف ت

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

قصیده شماره ۱۰: چو گل ز صد طرفم چاک در گریبانست

چو گل ز صد طرفم چاک در گریبانست****نهال گلشن دردم من این گل آنست
من شکسته دل آن غنچه‌ام که پیرهنم****چو لالهٔ سرخ ز خوناب داغ پنهان است
گلی ز باغ جهان بهر من شکفت کزان****چو عندلیب مرا صد هزار افغانست
غمی که داده به چندین هزار کس دوران****مرا ز گردش دوران هزار چندانست
زمانه داد گریبان من به دست بلا****ولیک تا ابدش دست من به دامان است
به بحر خون شدم از موج خیز حادثهٔ غرق****نگفت یک متنفس که این چه طوفان است
ز آه و گریهٔ من خون گریست چشم جهان****کسی نگفت که آه این چه چشم گریان است
چو شانهٔ باد سر مدعی باره فکار****کزو چه زلف بتان خاطرم پریشان است
ز بس که مست می جهل بود می‌پنداشت****که شیشهٔ دل مردم شکستن آسان است
ز کینه ساخت مراپایمال و داشت گمان****که من ز بی‌مددی مورم او سلیمان است
ولی نداشت ازینجا خبر که صاحب من****امیر عادل اعظم محمدی خان است
اسد مخافت و ضیغم شکار و لیث مصاف****که صید ارقم تیغش هزار ثعبان است
قمر وجاهت و مریخ تیغ و زهرهٔ نشاط****که داغ بندگیش بر جبین کیوان است
یگانه‌ای که درین شش دری سرای سپنج****پناه شش جهۀ و پشت چار ارکان است
سکندری که ز سد متین معدلتش****همیشه خانهٔ یاجوج ظلم ویران است
زهی رسیده به جائی که کبریای تو را****نه ابتدا نه نهایت نه حد نه پایان است
محیط جود تو بحریست بی‌کران که در آن****حبابها چو سپهر برین فراوان است
ز لجه کرمت قلزمیست هر قطره****چه قلزمی که در آن صد هزار عمان است
تو آفتابی و کیوان بر آستانهٔ تو****به آستین ادب خاکروب ایوان است
ز عین مرتبه ذرات خاک پای تو را****هزار مرتبه بر آفتاب رجحان است
ز ترکتاز تو بر ران آسمان مه نو****نشان تازه‌ای از زخم نعل یکران است
تن فلک هدف ناوک زره بر تست****که از ستاره بر او صد هزار پیکان است
سپهر منزلتا سرو را اگرچه مرا****هزار گونه شکایت ز دست دوران است
ولی به خوشدلی دولت ملازمتت****هزار منتم از روزگار بر جان است
به یک عطیه ز لطف تو می‌شوم قانع****که فی‌الحقیقه به از صد هزار احسان است
اجازه ده که ز احوال خویش یک دو سه حرف****ادا کنم که سزاوار سمع سلطان است
عدوی سرکش من آتشی است تیز و مرا****برای کشتن او صد دلیل و برهان است
منم که در چمن مدح حیدر کرار****همیشه بلبل طبعم هزار دستان است
سیه دلی که بود در دلش عداوت من****بسان هیمهٔ دوزخ سزاش نیران است
منم فصیح زبان عندلیب خوش نفسی****که باغ منقبت از طبع من گلستان است
منافقی که هلاک من از خدا خواهد****هلاک ساختن او رواج ایمان است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

منم فدائی آل علی و مدعیم****به این که دشمن من گشته خصم ایشان است
رعایت دل من واجبست کشتن او****گناه نیست که کفارهٔ گناهان است
شعار من شب و روزست مدح حیدر و آل****گواه دعوی من کردگار دیان است
فعال خصم بدافعال من ز اول عمر****چو ظاهر است چه حاجت به شرح تبیانست
دل مکدرش از زنگ جهل خالی نیست****ولی تنش ز لباس کمال عریان است
غرور مال چنان کرده غارت دینش****که غافل از غضب شاه و قهر سلطان است
به قبض روح پلیدش فرست قورچه‌ای****کنون که قابض تمغای ملک کاشان است
که از توجه پاکان و آه غمناکان****درین دو روزه به خاک سیاه یکسان است
به او مجال حکایت مده که هر نفسش****در آستین حیل صد هزار دستان است
بزرگوارا امیرا اگرچه نظم فقیر****نه در برابر شعر ظهیر و سلمان است
ولی به تربیت روزگار در دل کان****حجر که تیرهٔ جمادیست لعل رخشان است
عروس فکرت ایشان ز فکر شاه و امیر****به جلوه آمده در حجله گاه دیوان است
اگر تو نیز به اکسیر تربیت سازی****مس وجود مرا زر درین چه نقصان است
چه محتشم به طفیل سگ تو گشت انسان****گر از سگان تو دوری کند نه انسان است
همیشه تا ز تقاضای چرخ شعبده‌باز****زمانه حادثه انگیز و دهر فتان است
ز حادثات نهان سایهٔ حمایت شاه****پناه ذات تو بادا که ظل یزدان است

قصیده شماره ۱۱: سرای دهر که در تحت این نه ایوان است

سرای دهر که در تحت این نه ایوان است****هزار گنج در او هست اگرچه ویران است
بسیط خاک که در چشم خلق مشت گلی است****هزار صنع در او آشکار و پنهان است
بساط دهر که اجناس کم‌بهاست در آن****گران‌تر است ز صد جان هر آن چه ارزان است
دو جوهرند چراغ جهان مه و خورشید****که کار روز و شب از سیرشان به سامان است
یکی که شمع جهان‌تاب مشرق و فلکست****به روز شعشعه بر غرب پرتو افشان است
دو مظهرند پذیرایشان زمین و فلک****که آن چه مایهٔ شانست شغل ایشان است
زمین که پایه تخت فلک کشیده به دوش****سریر دار مه و آفتاب رخشان است
فلک که حلقهٔ زر کرده از هلال به گوش****غلام حلقه به گوش فدائی خان است
سپهر کوکبه مرشد قلی جهان جلال****که کبریایش برون از جهات و امکان است
خدیو تخت نشین خان پادشاه نشان****که در دو کون نشان از بلندی شان است
سپه ز جمله جهانست و او سپهدار است****جهان ز شاه جهانست و او جهانبانست
در ثناش به خانی چه سان زنم کورا****چو کسری و جم و دارا هزار دربان است
ز اعظم او که جهان ظرف تنگ حیز اوست****شکافها به لباس جهات و ارکان است
چنان زمانه جوان گشته در زمانهٔ او****که پشت گوژ همین پشت قوس و میزان است
ولی ز قوس برای هلاک دشمن او****که مستعد ملاقات تیر پران است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ولی ز پیکر میزان به بازوان نقود****که در خزاین او وقف بر گدایان است
کسی که بر سر اعداش میفشاند خاک****به هفت دست برین هفت غرفهٔ کیوان است
به او مخالف دولت به کینه گو میباش****شکسته عهد که دولت درست پیمان است
به یک گدا عدد کوه زر ز ریزش او****زیاده از عدد ریک صد بیابان است
ز حسن خلق به جائی رسیده مردمیش****که وقت خشم هم اندر خیال احسان است
هزار خسرو و خان می‌دوند ناخوانده****گهی که بر سر خوانش صلای مهمان است
به پیش ابر نوالش کسی که با لب خشک****به دست کاسهٔ چوبین گرفته عمان است
خبر رسیده به توران که یک جهان آراست****که در عمارت ویران سرای ایران است
علو همت عالیش در جهانگیری****بری ز نصرت انصار و عون اعوان است
لباس کوشش صد ساله در قرار جهان****نظر به سعی جمیلش به قد یک آن است
ظهور جو هر صمصام اوست تا حدی****که در غلاف به چشم غنیم عریان است
ایا خدیو سلیمان سپه که هر مورت****درندهٔ جگر صد هزار ثعبان است
و یا محیط تلاطم اثر که هر شورت****بلند موج تراز صد هزار طوفان است
فتد به زلزله گوی زمین اگر بیند****که بر جبین تو چین در کف تو چوگان است
سر فلک در قصر تو را زمین فرساست****پر ملک سر خوان تو را مگس ران است
ز باد پویه به زانو زمین جهان پیماست****گهی که جنبش رانت مشیر یک ران است
به قدر جود تو در نیست در خزاین تو****اگرچه بیشتر از قطره‌های باران است
ز بعد نامتناهی به طول برده سبق****تباعدی که کمال تو را ز نقصان است
بر آستان تو دایم گدا ز کثرت زر****چو گل جدید لباس و دریده دامان است
حسود نیز ازین غصهٔ جنون افزا****چو لالهٔ داغ به دل چاک در گریبان است
چو تیر رخصت قتل مخالفت خواهد****به دستبوس که رسم اجازه خواهان است
بی‌جواب تواضع دو تا کند قد خویش****کمان که قبضهٔ او بوسه گاه پیکان است
پر است عرصهٔ عالم ز شهسوار اما****یکی ز شاه سواران سوار میدان است
هزار نجم همایون طلوع گشته بلند****ولی یکیست که خورشید وش نمایان است
اگرچه در جسد هر زمین روان آبیست****همین یکیست که نام وی آب حیوان است
عزیز کرده هر مصر یوسفیست ولی****یکی به شعلهٔ حسن آفتاب گنجان است
شدست دست زبردست آفریده بسی****ولی یکیست که در آستین دستان است
نهند تخت نشینان به دوش خلق سریر****به دوشن باد ولی مسند سلیمان است
پدید گشته به طی زمان کریم بسی****ولیک حاتم طی پادشاه ایشان است
بر آسمان عدالت ستاره‌ها کم نیست****ولی ستارهٔ نوشیروان فروزان است
بسی در صدف افروز می‌شود پیدا****ولی کجا بدر شاهوار یکسان است
هزار ابر مطر ریز هست لیک یکی****که دایه بخش صدفهاست ابر نیسان است
هماست از همهٔ مرغان که هر گدا که فتاد****به زیر سایهٔ او پادشاه دوران است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ز نوع نوع خلایق جهان پر است ولی****یکی که اشرف خلق خداست انسان است
هزار قلعه گشا هست در خبر اما****یکیست قالع خیبر که شاه مردان است
ز حصر اگرچه فزون است نسخه‌های فصیح****یکی که ختم فصاحت بر اوست قرآن است
جهان مدار امیرا به آن امیرکبیر****که نام عرش مکانش علی عمران است
که با خیال توام غائبانه بازاریست****که جنس کاسب ارزان در آن همین جان است
اگر چه با تو ز عین درست پیمانی****هزار صاحب ایمان مشدد ایمان است
یکیست کز فدویت رهین سودایت****به عقل و هوش و دل و جان و دین و ایمان است
وگرچه در سپهت از پی ثنا خوانی****ظریف و شاعر و شیرین زبان فراوان است
یکی است آن که ز اقلام نیشکر عملش****ز شرق تا بدر غرب شکرستان است
هزار قافله شکر به ملک بنگاله****بجنبش نی کلکش روان ز کاشان است
ولی ز غایت کم حاصلیش افلاسی است****که محتشم لقبیهاش محض بهتان است
ز شش جهت در روزی بروست بسته و او****به ملک نظم خداوند هفت دیوان است
ولی به دولت مدح تواش کنون در گوش****نوید حاصل صد بحر و معدن و کان است
همیشه تا فلک آفتاب دهر فروز****زوال یاب ز تاثیر چرخ گردان است
ز آفتاب جلال تو دور باد زوال****که کار دهر فروزی به دستش آسان است

حرف ج

قصیده شماره ۱۲: آن که درد همه کس رابه تو فرمود علاج

آن که درد همه کس رابه تو فرمود علاج****ساخت پیش از همه ما را به علاجت محتاج
آن که مفتاح در گنج شفا دارد به تو****خانه صحت من کرد به حکمت تاراج
حکمت این بود که مثل تو مسیحا نفسی****دهدم صحت جاوید به اعجاز علاج
بر سرم نیست طبیبی که با شفاق آید****بهر تشخیص مرض بر سر تصحیح مزاج
چه مزاجی که فتد لرزه بر اعضای طبیب****گر نهد دست به نبضم ز پی استمزاج
با دلم عقده درد از گره ابروی بخت****می‌کند آن چه کند سنگ فلاخن به زجاج
زورق طاقت احباب به گرداب افتد****گر شود نیم نفس قلزم دردم مواج
می‌کند هر نفس این درد به صد گونه نهیب****طایر روح مرا از قفس تن اخراج
من به این زنده که از پیر خرد می‌شنوم****که ای دل غمزده‌ات تیز الم را آماج
نسخه لطف حکیمی است علاجت که کنند****از شفاخانه او شاه و گدا استعلاج
غره ناصیه ملک و ملل قاسم بیک****که سهیل نسقش دین ودول راست سراج
سرفرازی که به دست نصف کرده بلند****فرق شاهی ز سر سلطنت از تاج رواج
مصلحی کز اثر مصلحتش شاید اگر****خسرو هند ستاند ز شه روم خراج
سروری کو به بلند اختری او که بود****پادشه را در تقویتش زینت تاج

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کو حریفی به حریف افکنی او که برند****از تنزل به درش باج ستانان هم باج
چتر دارائی ازو گشت مرتب نه ز غیر****اطلس چرخ محال است که سازد نساج
چه سراجیست فروزنده رخ همت او****که رخ فقر ندید آن که ازو کرد اسراج
ای تو را پایه حکمت ز فضیلت بر عرش****همچو پای نبی از فضل خدا بر معراج
کرده بی‌منهج اسباب و علامات بیان****از اشارات به قانون شفا صد منهاج
خلق در طوف درت مرغ بقا صید کنند****در حرم گرچه مجوز نبود صید از حاج
فوج فوج ملکت گرد سرادق گردند****چون به گرد حرم از نادره مرغان افواج
همه‌گان در دل شه جای نسازند به نام****که به اسم فقط از حاج نباشد حجاج
قوس کین زه کند ار حاسد جاه تو ز سهم****تیر کی کارگر آید ز کمان حلاج
می‌شود خصم تو محتاج به نانی آخر****قرص زر باشد اگر خیمه او را کوماج
روز اقبال تو را ربط ندادست به شب****آن که شب را بکند رابطه در استخراج
سطح نه گنبد میناست بهم پیوسته****یا برآورده محیط جبروتت امواج
طبع در پوست نمی‌گنجد ازین ذوق که تو****می‌کنی مغز معانی ز سخن استمزاج
به خلاف دگر اعیان که عجب باشد اگر****جلد آهوی ختن فرق کنند از تیماج
نه مه از ماهچه دانند و نه مهر از مهره****نه در از درد شناسند و نه درج از دراج
مشک یابند ز مشکوت و صباح از مصباح****ملح فهمند ز ملاح و سراج از سراج
ای چو خورشید به اشراق مثل چند بود****روز ارباب سخن تیره مثال شب داج
آن که طبعش به مثل موی شکافد در شعر****شعر بافی کند از واسطه مایحتاج
زر موروث من سوخته کوکب در هند****بیش از فلس سمک بنده به فلسی محتاج
شور بختی است مرا واسطه تلخی کام****که طبر زد چو شود روزی من گردد زاج
ضعف طالع سبب خفت مقدار من است****که شود صندل و عودم ز تباهی همه ساج
همه صاحب سخنان محتشم از فیض سفر****که رساننده به آمال بود طی فجاج
محتشم مفلس از امارگی نفس لجوج****که به صد حجت و برهان نکند ترک لجاج
مانده پا در گل کاشان مترصد شب و روز****که ز غیبش به سر از سرور هند آید تاج
بر خود از قید برآورده و در سیر جهان****چون کسی کش بود از علت پیری افلاج
ای ز ادراک و جوانبخت‌ی و دانائی تو****گشته پیدا همه ابکار سخن را ازواج
سخنی دارم و دارم طمع آن که بر آن****گذری چون به سعادت نفتد در ادراج
متاهل شدن من چه قیاسی است عقیم****که از آن عقم بود در تتق غیب نتاج
غیر بی‌حاصلی و بوالهوسی هیچ نبود****ازدواج من دیوانه و ترتیب دواج
قرةالعین من آن اختر برج اخوی****هم نیامد که سراجم شود از وی وهاج
نشود منضج این مادح کز حکمت تو****محتمل نیست ز جلاب صبوری انضاج
کوکب لطف تو گر دروتد طالع من****آید اقبال مساعد شودم زان هیلاج
گرچه شد داخل این نظم قوافی خنک****بود ناچار چو در آش مریض اسفاناج

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

طبع در مدح تو زه کرده کمانی که از آن****کس به بازوی فصاحت نکشد یک قلاج
شعر بافان سخن گرچه به این رنگ کشند****لیک در جنب مزعفر چه نماید تتماج
آن چه درد یک خیالم پزد از ذوق چشد****نکند از مزه رد گر همه باشد اوماج
شور چون گشت ز اطناب سخن ختم اولی****که اگر نیز ملیحست چو ملحست اجاج
تا قضا با قدر از انجم ثاقت هر شب****چند از لعب برین تخته همه مهره عاج
فارد عرصه تو باشی و به اقبال بری****نرد دولت که حریف ار همه باشد لیلاج

حرف د

قصیده شماره ۱۳: تا هست جهان به کام خان باد

تا هست جهان به کام خان باد****خان کام‌ستان و کامران باد
تا هست زمانه آن یگانه****سر خیل اعاظم زمان باد
هر بنده بارگه نشینش****در مرتبه باد شه نشان باد
خشت ته فرش آستانش****بر تارک هفتم آسمان باد
ماوای همای دولت او****بالاتر از این نه آشیان باد
ذاتش که یگانه زمانه است****ز آفات زمانه در امان باد
دستش که همیشه تاج‌بخش است****افسر نه فرق فرقدان باد
اقبال که مطلق‌العنان است****با او همه‌وقت همعنان باد
نصرت ز پی عساکر او****پیوسته چو بی‌روان روان باد
فتحش به ملازمت شب و روز****در سلسله ملازمان باد
هر فتح که رخ نماید از خان****فتحی دگر از قفای آن باد
از خیل غنیم او غنیمت****در لشگر وی جهان جهان باد
خصمش که ز عمر می‌کشد رنج****منت کش مرگ ناگهان باد
امروز چو شاه محتشم اوست****لطفیش به محتشم نهان باد
او باقی و دولتش مقارن****بادولت صاحب الزمان باد
این نظم بدیهه چون دعائیست****معروض به خان نکته‌دان باد

قصیده شماره ۱۴: اگر چه مادر ایام خوش نتیجه فتاد

اگر چه مادر ایام خوش نتیجه فتاد****درین زمان پسری به نزاد از بهزاد
مه سپهر حکومت که در زمانه او****زمانه را فزع دادخواه رفت از یاد
گل بهار سخاوت که در محل کرم****درم چو برگ خزان می‌دهد کفش بر باد
بجای خون همه یاقوت و لعل خواهد ریخت****به دست او نیش اگر زند فصاد
گرفته کشور دلها که هست بر بازوش****دو فتح‌نامه ز دست کریم و طبع بداد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به آن محیط کرم نسبت ملال ز بذل****چنان بود که به حاتم کنند بخل اسناد
زبان به شکوه او هیچ دادخواه نراند****به غیر ظلم که از عدل اوست در فریاد
خراش ناخن عدلش چو کوه ظلم بکند****بماند در دهن انگشت تیشه فرهاد
به روی کشور ما تنگ از آن که منصب اوست****امارتی که زخانی و خسرویست زیاد
جمال باز گرفتن نیافت ساقی دهر****چو بر کف املش ساغر مراد نهاد
فلک نمود به زیر پرش چو بیضه مرغ****همای رفعت او بال ابهت چو گشاد
چه حاجتست که او طایران دولت را****به دانه ریزی و دام‌افکنی شود صیاد
که بهر صید مرادش درین کمند گاهند****نه آسمان سبب انگیز و بخت در امداد
نقیض سوز و مخالف گداز و ضد کاهست****صلاح و رای وی اندر جهان کون و فساد
چو آمد آن نصفت کیش داد گر به وجود****کشید رخت به سر منزل عدم بیداد
بنای ظلم و تعدی ضعیف بنیان گشت****به دستیاری این دولت قوی بنیاد
ز سهم ناوک آهن گداز هیبت او****ز موج گشته زره پوش از ازل پولاد
ز بوسه کاری سکان آسمان فرمود****بهر مکان که ازو سایه بر زمین افتاد
به جز درش که نه جای وقوع بیداد است****ندیده کس در دارالامارتی بیداد
اگر شود متوجه به رفع ضدیت****دهند دست معیت به یکدیگر اضداد
ز لطف خاص خود این بلده‌اش خدای علیم****که شهر خاص علی بود بی مضایقه داد
جز او که والی معموره‌ای چنین شده است****ندیده گنج کسی در اماکن آباد
عنان به دست ندادش چنان که بستاند****که کرد بخت بلندش سوار رخش مراد
متاع هرکه چو نظم منش رواجی نیست****به عهد او شده بازار کاسدیش کساد
چو ظلم گشت درین بلده کم وز یاوریش****اساس داوریش را خدا زیاد کند
رسید عید و دل جمله تهنیت گویان****ز دیدن رخ او کامیاب و خرم و شاد
تو را چو پای روان نیست محتشم که روی****به سده بوسی آن نیر سپهر سداد
به دستیاری نظمی که عزت تو ازوست****زبان خامه بجنبان پی مبارک‌باد
امید آن که بود تا ز کعبه نام و نشان****که هست بر درش امروز ازدحام عباد
بود جناب معلای او مطاف انام****به مصطفای معلا و عترت امجاد

قصیده شماره ۱۵: مرا غمی است ز بیداد چرخ بی‌بنیاد

مرا غمی است ز بیداد چرخ بی‌بنیاد****که برده عشرتم از خاطر و نشاط از یاد
مرا تبی است که گر از درون برون افتد****به نبض من نتواند طبیب دست نهاد
مرا دلیست که هست از کمال بوالعجبی****به آه سرد گدازنده دل فولاد
مرا رخیست کبود آن چنان ز سیلی غم****که روی اخگر پیکر گداخته ز رماد
مرا سریست گران آن چنان که سرتاسر****زمین بلرزد اگر از تن افکند جلاد
مرا ز داغ واسف سینه سربه سر مجروح****ز دیدن گل و شمشاد از چه باشم شاد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مرا دمیست که نسبت به سوز بی‌حد او****دم از نسیم جنان می‌زند دم حداد
مدام دلم همی آرد از مجرهٔ فلک****که مرغ روح من خسته را شود صیاد
همیشه تیشه همی سازد از هلال سپهر****که در دلم نگذارد بنای عیش آباد
اگر کنم سفری بس بعید نیست بعید****ور از وطن نروم هست جای استبعاد
منم به دشت جنون سر نهاده چون مجنون****منم به کوه بلا پا فشرده چون فرهاد
منم ز دست قضا نوش کرده زهر ستم****منم ز شست قدر خوردهٔ ناوک بیداد
نخورده لقمه‌ای از خوان رزق خود بی‌دود****نبوده لحظه‌ای از دست بخت خود بیداد
ز اقتضای قضا صد قضیه‌ام واقع****تمام عکس مرام و همه نقیض مراد
ز افتراق احبا میان ما و سرور****قضیه مانعهٔ الجمع در جمیع مواد
قیاس حالم ازین کن که مهر من با خلق****به هیچ شکل ندارد نتیجه غیر عناد
میانهٔ من و عیش اتصال طرفه‌ترست****ز اجتماع نقیضین و الفت اضداد
به سست طالعی من ندیده فرزندی****قضا که هست عروس زمانه را داماد
نه رام با من گمنام شخصی از اشخاص****نه یار من افکار فردی از افراد
به فکر بی کسی خود فتاده بودم دوش****که داشتم ز سردرد تا سحر فریاد
نداشتم چو درین کهنه دودمان امید****که جز ودود رسد کس به داد اهل و داد
سمند عزم برانگیختم که یک باره****رخ نیاز ز معبود آورم ز عباد
ندا رسید که مشکل رسی به مقصد خویش****ز مقتدای زمان نا نموده استمداد
سپهر رخش سلیمان منش که می‌رسدش****ز روی حکم اگر زین نهد برابرش باد
مکین مسند اجلال شیخ عبدالعال****کزوست کشور دین و دیار شرع‌آباد
در یگانه دریای اجتهاد که هست****به فضل و مرتبه از خلق بر و بحر زیاد
دروس نافع او در نهایت تنقیح****که بهتر از همه داند قواعد ارشاد
کند سرایر تقدیر بی‌خلاف عیان****به نور تبصره از رای مقنع و قاد
بود ز لمعهٔ مصباح ذات کامل او****هزار منهج ایضاح در طریق رشاد
توجهش چو به نهج الحق است و کشف الصدق****کدام باب به مفتاح او نیافت گشاد
به منتهای بیان بحث دین ز تبیانش****که روزگار فصیحی چو او ندارد یاد
به لطف منطق او اهل علم را تصدیق****که در کلام فصیحش صحیح نیست فساد
یکی ز صد ننویسند وصفش ار به مثل****نه آسمان شود اوراق و هفت بحر مداد
زهی به نفس مقدس نفوس را مرشد****زهی به عقل مکمل عقول را استاد
تفاوت تو بر آحاد مردم آن قدر است****که در طریق حساب از الوف بر آحاد
خطاست دعوی حقیقت از مخالف تو****چنان که دعوی پروردگار از شداد
جواهر سخنم گرچه هست بی‌قیمت****درین دیار که بازار شاعریست کساد
از آن عقاید ارباب دین باوست درست****که داد داوری و عدل در شرایع داد
زمان زمان فقها را ز قولش استدلال****نفس نفس حکما را به حکمش استشهاد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بود بدیع کلام مفید مختصرش****چو در بیان معانی کند نکات ایراد
به قول و فعل وی از مهد تا به عهد خرد****نکرده سهو و خطائی به هیچ نحو اسناد
ز فعل ماضی و مستقبلش خدا راضی****که هست مصدر احسان به امر و نهی عباد
ز نوع انس و ملک جنس علم و جوهر فضل****توراست خاصه که داری کمال استعداد
محاسبان فلک عاجزند از آن که کنند****ثواب طاعت یک روزه تو راتعداد
ز شست و شوی تو گردیده دلق باده کشان****هزار مرتبه اطهر ز خرقه زهاد
صلاح رای تو خال خلاف از رخ خلق****چنان ربوده که صبح از رخ زمانه سواد
طواف کوی تو و قتل دشمنت دارند****یکی فضیلت حج دیگری ثواب جهاد
مراست ذکر جمیلت همیشه ورد زبان****که هست اجمل اذکار و افضل اوراد
ایا مه فلک سروری که امر توراست****فلک مطیع و قضا تابع و قدر منقاد
اگرچه محتشم از گردش قضا و قدر****به پای بوس سگان در تو دیر افتاد
ولی نهاد چنان سر به طوق بندگیت****که تا قیام قیامت نمی‌شود آزاد
ولی به غلغله کوس مدحت فکنم****خروش و ولوله در چرخ اگر کنی امداد
درین سراچه که از صرف گوی اجوف چرخ****بنای ناقص عهد است سست و بی‌بنیاد
بنای حشمت جاهت که سالم است و صحیح****مثال دولت شه قوتش مضاعف باد

قصیده شماره ۱۶: دهنده‌ای که به گل نکهت و به گل جان داد

دهنده‌ای که به گل نکهت و به گل جان داد****به هرکس آن چه سزا بود حکمتش آن داد
به عرش پایه عالی به فرش پایه پست****ز روی مصلحت و رای مصلحت‌دان داد
به دهر ظل خرد آن قدر که بود ضرور****ز پرتو حرکات سپهر گردان داد
به ابر قطره چکاندن به باد قره زدن****برای نزهت دیرین سرای دوران داد
دو کشتی متساوی اساس را در بحر****یکی رساند به ساحل یکی به طوفان داد
دو سالک متشابه سلوک را در عشق****یکی ز وصل بشارت یکی ز هجران داد
هزار دایه طلب را ز حسرت افزائی****رساند بر سر گنج و به کام ثعبان داد
هزار خسته جگر را ز صبر فرمائی****گداخت جان ز غم آنگه نوید جانان داد
گدای کوچه و سلطان شهر را از عدل****عدیل وار حیات و ممات یکسان داد
درین مقاسمه‌اش نیز بود مصلحتی****که مسکنت به گدا سلطنت به سلطان داد
زبان بسته که بد حکمتی نهفته در آن****به کمترین طبقات صنوف حیوان داد
عزیز کرده زبانی که وقت قسمت فیض****دریغ داشت ز جن و ملک به انسان داد
به شکرین دهنان داد از سخن نمکی****که چاشنی به نباتات شکرستان داد
به قد سروقدان کرد جنبشی تعلیم****که خجلت قد رعنای سرو بستان داد
بر ابروان مقوس زهی ز قدرت بست****که سهم چرخ مقوس ز تیرپران داد
ز باغ حسن سیه نرگسی چو چشم انگیخت****به آن بلای سیه خنجری چو مژگان داد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به چشمهای سیه شیوه‌ای ز ناز آموخت****که هر که خواست به آن شیوه دل دهد جان داد
به ناز داد سکونی که وصف نتوان کرد****به عشوه طی لسانی که شرح نتوان داد
به هر که لایق اسباب کامرانی بود****سرور و مسند و خر گاه چتر و چوگان داد
بهر که در طلب گنج لایزالی بود****گلیم مختصر فقر و گنج ویران داد
به هر یکی ز سلاطین به صورتی دیگر****بسیط عرصه‌ای اندر بساط دوران داد
چو پادشاهی اقلیم صورت و معنی****زیاده دید از ایشان بمیر میران داد
غیاث ملت و دین کافتاب دولت او****ز خاک یزد ضیا تا به عرش یزدان داد
سمی والد سامی محمد عربی****که داد رونق دین و رواج ایمان داد
خدایگان سلاطین که چتر سلطنتش****به سایه جای هزاران خدیو و خاقان داد
بذرۀ تربیتش کار آفتاب آموخت****به مور تقویتش قدرت سلیمان داد
قیام رکن جلالش که قایم ابدیست****بسی مدد به قوام چهار ارکان داد
نه ابر ریخت به دشت و نه بحر داد به بر****به سایل آن چه کفش آشکار و پنهان داد
دلش ز جوهر احیا توان گریست کریم****که هرچه مرگ ز مردم گرفت تاوان داد
قضا زد آتش غیرت به مهر و ماه آن دم****که پاسبانی ایوان او به کیوان داد
سپهر بر در او در مراتب خدمت****نخست پایه به سلطان چهارم ایوان داد
چو گشت لشگریش فارس زمانه به او****قضا ز هفت فلک هفت گونه خفتان داد
پلاس پوش درش خلعت مریدی خویش****به شاه و خسرو و خاقان و خان و سلطان داد
به تو شمال وی از صحن پر کواکب چرخ****فلک فراخور شیلان او نمکدان داد
بگرد رفت هزار ازدحام حشر آن جا****که میزبان سخایش صلای مهمان داد
به شرق و غرب جهان زینتی که شاه ربیع****دهد ز سبزه و گل او ز سفره و خوان داد
به جای سبزه زبرجد دمد ز خاک اگر****توان خواص کف او به ابر نیسان داد
کرم بر اوست مسلم که آن چه وقت سؤال****گذشت در دل سایل هزار چندان داد
برای آن که ز طول حیات داد حضور****تواند آن شه خرم دل طرب ران داد
اگر زمانه کند کوتهی قضا خواهد****به بازگشت زمان گذشته فرمان داد
سخای او که ز احسان به منعم و مفلس****هر آنچه داد بری از فتور و نقصان داد
به جیب محتشمان لعل و در به دامان ریخت****به دست بی درمان سیم و زر به میان داد
چو پا نهاد ز دشت عدم به ملک وجود****به جود دست برآورد و داد احسان داد
فتاد زلزله در گور حاتم از غیرت****چو شخص همت او رخش جود جولان داد
لب صدف پر ترجیح دست او برابر****گشوده گشت و گواهی ز بحر عمان داد
به ملک مصر مگر داده باشد از یوسف****ازو به خطۀ یزد آن شرف که یزدان داد
ایا بلند جنابی که آستان تو را****فلک گرانی قدر از جباه شاهان داد
توئی ز معدلت آن کسرئی که در عهدت****رواج عدل از ایران اثر به توران داد
تو در ممالک قدس آن شهی که مالک ملک****و گر تو را ز ملایک هزار دربان داد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نخست رابطه انگیزی از ولای تو کرد****مهیمنی که به ارواح ربط ابدان داد
شکوه سنج تو را عالم ثقیل و خفیف****ز سطح‌های فلک کفه‌های میزان داد
خدا شناس که مادون ذات واجب را****به ممکنات قرار از کمال ایقان داد
تو را به دور تو بر ممکنات فایق دید****تو را به عهد تو بر کائنات رجحان داد
اگر ازین فلک تیز رو سکون طلبی****چو خاک بایدت از طوع تن به فرمان داد
و گر برین کره آرمیده بانگ زنی****به او قرار و سکون تا به حشر نتوان داد
کسی نظیر تو باشد که وضع پست و بلند****به عکس یابد اگر در زمانه سامان داد
تواند از زبر و زیر کردن گیتی****به زیر هفت زمین جای این نه ایوان داد
کسی عدیل تو باشد که گر به نوع دگر****به پایدش نسق گرم و سرد دوران داد
ز فیض قرب جنابت که کیمیا اثر است****فلک به عالی و سافل خواص چندان داد
که خاک رهگذر کمترین منازل یزد****بدیده‌ها اثر سرمه صفاهان داد
ز خاک پای سگان در تو یک ذره****به حاصل دو جهان هر که داد ارزان داد
حیات را تو اگر پاس داری اندر دهر****ممات را نتوان احتمال امکان داد
به خصم تشنه جگر هم رساند دست تو فیض****که آبش از مطر قطره‌های باران داد
ملک حشم ملکا محتشم که قادر فرد****ز لطف بر سخنش اقتدار سحبان داد
نمود ساز ز اقسام نظم قانونی****که مالش حسن و گوشمال حسان داد
اگرچه از اثر بخت واژگون اکثر****مقدمات ثنایش نتیجه خسران داد
دل تو آن محک آمد که از مراتب فرد****ز مخزن کرمش راتب نمایان داد
به حال جمعی اگر برد از سخای تو رشک****ولی به نعمت هر ساله رشک ایشان داد
چو بود عیب گدای تو محض گیرائی****ز التفات تو هم نان گرفت و هم نان داد
همیشه تا به کف روزگار در و گهر****توان ز موهبت بحر و کان فراوان داد
ز اقتدار تواند کف به خلق جهان****عطیه بیش ز بحر و زیاده از کان داد

قصیده شماره ۱۷: چرخ را باز مه روی تو حیران دارد

چرخ را باز مه روی تو حیران دارد****که مه یک‌شنبه انگشت به دندان دارد
حاجبت کرده بزه قوس نکوئی و هلال****سر به زانوی حجاب از اثر آن دارد
در شفق نیست مه نو که دگر ساقی دور****جام لبریز به کف از می رخشان دارد
برمه عید نخواهم نظر کس که تمام****صورت دایره غبغب جانان دارد
شب عید است و دگر شاطر گردان ز هلال****کشتی نقره به دست از پی دوران دارد
سزد ار سیم کواکب دهدش دور که او****سمت شاطری آصف دوران دارد
صاحب سیف و قلم کز قلم و سیفش خصم****همچو مریخ و عطارد تن بی‌جان دارد
مرکز دایره ملک ابوالقاسم بیک****که ز آصف صفتی عز سلیمان دارد
آن که از عین شرف نقطه نوک قلمش****فخر بر مردمک دیده اعیان دارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و آن که از فرط عطا رشحهٔ کلک کرمش****طعنه بر موهبت قلزم و عمان دارد
مدعی دارد از آن آه ز دستش که به دست****خامهٔ داوری و خاتم فرمان دارد
بحر الطاف وی آن قلزم گوهرخیز است****که در آن عدد ریگ بیابان دارد
دجلهٔ همتش آن بحر سحاب‌انگیز است****که گوهر بیشتر از قطرهٔ باران دارد
ای قدر قدر قضا رتبه که معمار ازل****عالمی را ز وجود تو به سامان دارد
توئی آن شمع فلک بزم ملک پروانه****که جهانی ز تو پروانهٔ احسان دارد
رشحهٔ کلک درو سلک تو روحیست روان****که ترشح ز سرچشمهٔ حیوان دارد
قصر قدر تو بنائیست که یک ایوانش****وسعت عرصهٔ این کاخ نه ایوان دارد
بام ایوان تو عرشیست که هر کنگره‌اش****صد کتک دار بسان مه و کیوان دارد
فلک آراسته نه خر گه والا که در آن****والئی همچو تو بنشیند و دیوان دارد
آصفا تا شده‌ای واسطهٔ عزت من****دشمن اعراض ازین واسطه چندان دارد
که اگر شق شود از غم چو قلم نیست محال****و گر از غصه چو نالی شود امکان دارد
تا به ذیل کرمت دست توسل زده‌ام****سیل اشک از مژه‌اش سر به گریبان دارد
جگر حرب ندارد بمن اما ز حسد****پاره پارهٔ جگری بر سر مژگان دارد
محتشم را که خرد داشته بر مداحی****سبب اینست که ممدوح سخندان دارد
نیست در بند زر و سیم که از نقد سخن****یک جهان گنج نهان در دل ویران دارد
در مدیح تو که نامت شرف دیوان‌هاست****اهتمام از پی آرایش دیوان دارد
تا به دریای هوا کشتی زرین هلال****گذر از گردش این گنبد گردان دارد
کشتی جاه تو را فیض دعای فقرا****سالم از تفرقه و امن ز طوفان دارد

قصیده شماره ۱۸: ز آهم بر عذار نازکش زلف آن چنان لرزد

ز آهم بر عذار نازکش زلف آن چنان لرزد****که عکس سنبل اندر آب از باد وزان لرزد
دلم افتد ز پا هرگه بلرزد زلف او آری****رسن باز افتد از سررشته هرگه ریسمان لرزد
به صورتخانهٔ چین گر قد و عارض عیان سازی****مصور را ورق در دست و کلک اندر بنان لرزد
خرامان چو شوی گردد تنت سر تا قدم لرزان****به سان گلبنی کز نازکی گلها بر آن لرزد
جوانی جان من پند غلام پیر خود بشنو****مکن کاری که از دستت دل پیر و جوان لرزد
ز دهشت آن چنانم کز برای شرح درد دل****چو گیرم دامن آن گل مرا دست و زبان لرزد
نویسم در بیان معجز لعلش اگر حرفی****ز عجز اندر بنانم خامه معجز بیان لرزد
ز آه سرد من لرزد دل محزون در آن کاکل****چه مرغی کز نسیم صبح دم بر آشیان لرزد
چو گردم مایل لعلش دلم از زهر چشم او****شود لرزان چو دزدی چو دزدی کز نهیب پاسبان لرزد
چو نالم با جرس دور از مه محمل‌نشین خود****ز افغان جهان گیرم دل صد کاروان لرزد
به قصد خون مظلومان چو بندد بر میان خنجر****دلم چون برگ بید از بحر آن نازک میان لرزد
رساند ترک چوگان باز من چون صولجان بر گو****دلم چون گو رود از جا تنم چون صولجان لرزد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که تاب آرد به جز من پیش تیر آن کمان ابرو****که پی در پی ز سهم ناوکش پشت کمان لرزد
چنان خونریز و بی‌باکست چشم او که هر ساعت****ز تاب نیش مژگانش مرا رگهای جان لرزد
نیندیشد ز خون مردم آن مژگان مگر آندم****که رمح موشکاف اندر کف شاه جهان لرزد
جهان دارای دارافر فریدون ملک ملک آرا****که وقت دقت عدلش دل نوشیروان لرزد
شه گیتی ستان طهماسب خان کز بیم رزم او****تن پیل دمان کاهد دل شیر ژیان لرزد
گران‌قدری که ذاتش با وجود آن سبک روحی****به هیبت گر نهد پا بر زمین هفت آسمان لرزد
جهانگیری که چون گردد تزلزل در زمین افکن****زمین لنگر گسل گردیده تا آخر زمان لرزد
چو تیرش پر گشاید وحشت اندر وحش و طیر افتد****چو تیغش جان ستاند انس و جان را جسم و جان لرزد
چو گردد از نهیب لشگرش خیل عدو هازم****دل گردون ز بانگ القتال و الامان لرزد
اطاقه باد جولان چون خورد بر سرو آزادش****پر مرغان طوبی آشیان از بیم آن لرزد
رود رنگ از رخ اعدا چه تیغ خون چکان او****ز باد حمله‌اش مانند شاخ ارغوان لرزد
هژبریهای آن شیر ژیان در بیشه مردی****گر آید در بیان دل در بر ببر بیان لرزد
ز باد تیغ تیز او دل اعدا شود لرزان****چنان کز تیزی باد خزان برگ رزان لرزد
گه تقریر و تحریر فصول دفتر مهرش****زبان کلک در بند آید و کلک زبان لرزد
اگر فغفور چین آید به قصد آستین بوسش****ز چین ابروی دربان او بر آستان لرزد
به دورش دزد گرد کاروان گردد به چاوشی****به عهدش گرگ را بر میش دل بیش از شبان لرزد
نهنگ سرکش کشتی شکن در روزگار او****به دریا بر سر کشتی به شکل بادبان لرزد
ز بیم آن که ننشیند خلاف رای او نقشی****به طاس چرخ دایم کعبتین فرقدان لرزد
دبیرش چون کند آغاز کار از خامه قط کردن****دبیران جهان را بند بند استخوان لرزد
الا ای خسرو روی زمین که اسباب حفظ تو****اگر نبود زمین با هفت گردون جاودان لرزد
تو ای آن تخت شوکت را مکین کز صولتت هرگه****بجنبد لنگر تمکین مکان و لامکان لرزد
گر افتد ماهی رمحت به بحر آسمان شاید****که در دست سماک رامح از سهمش سنان لرزد
به میدان خنک سیمین تنک زرین رنگ چون رانی****ز هیبت چون جرس دل در بر روئین تنان لرزد
تب بغض تو لرزاند عدو را تا دم آخر****کسی را که این چنین گیرد تب لرز آن چنان لرزد
سلیمان مسندا مپسند کز لنگر گسل بادی****دلی با لنگر سنگین‌تر از کوه گران لرزد
وز آثار هوای یار و فقر و آتشین طبعی****خصوصا در زمان چون تو شاهی هر زمان لرزد
به این فقر و فنا هرگاه گوید محتشم خود را****میان مردم از خجلت زبانش در دهان لرزد
چو طفلی کز ادیب خویشتن دایم بود لرزان****گه از کین جان گاهی ز بیداد زمان لرزد
ور از فرض محالش همچو طفلان بهر آسایش****بخوابانند در گهواره امن و امان لرزد
ردیف افتاد پس دور از قوا فی‌ختم کن ای دل****سخن را بر دعا تا کی بوان گفتن فلان لرزد
ز تحریک طبیعت تا درین مهد گران جنبش****تن سیماب کافتاده است دور از بطن کان لرزد
تن دشمن که اکنون می‌تپد بر روی خاک از تو****بزیر خاک نیز از صولتت سیماب سان لرزد

قصیده شماره ۱۹: تا بدن دستگاه جان باشد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تا بدن دستگاه جان باشد****دست دست خدایگان باشد
پادشاهی که حکم او همه جا****بر سر خسروان روان باشد
شیر حربی کزو لباس حیات****بر تن صفدران دران باشد
شاه طهماسب‌خان که سپهش****همچو سنجر هزار خان باشد
آن که نبود برون ز کشور او****هرکه را در زمین مکان باشد
وانکه زیر نگین بود او را****هرچه در تحت آسمان باشد
گر به رفع قضا نویسد حکم****اهتمام قدر در آن باشد
وز به عزل قدر دهد فرمان****اقتضای قضا چنان باشد
همتش چون به بذل پردازد****کیسه پرداز بحر و کان باشد
کرمش کیسه‌ای که پر سازد****مخزن گنج شایگان باشد
ای به جائی که قصد قدر تو را****پایه بر فرق فرقدان باشد
بام ایوان عرش سای تو را****چرخ نه پایه نردبان باشد
جودت ار نرخها کند تعیین****عمر جاوید را یگان باشد
کان برآرد به زینهار انگشت****چون تو را خامه در بنان باشد
هرچه گیرد ز بحر و کان ایام****دل و دست تواش ضمان باشد
دل چو بحر اندر اضطراب افتد****چون کف تو گوهرفشان باشد
دهر اگر خواهد از تو طول بقا****حشر و نشر اندرین جهان باشد
می‌رسد مطلعی دگر که چه زر****در بلاد سخن روان باشد

قصیده شماره ۲۰: ملک اگر جسم و عدل جان باشد

ملک اگر جسم و عدل جان باشد****ملک و عدل خدایگان باشد
شهسواری که نعل شبرنگش****افسر شاه خاوران باشد
سرفرازی که گرد نعلینش****زینت افسر سران باشد
آن که از صدمت عدالت او****دزد چاوش کاروان باشد
وانکه از هیبت سیاست او****گرگ یاغی سگ شبان باشد
ای فلک رتبه کابلق حکمت****همه جا مطلق‌العنان باشد
فارس دولت تو را دوران****همه یک ران به زیر ران باشد
نرسد سه فتنه را خللی****گر نه تیغ تو در میان باشد
روز هیجا همای تیر تو را****طعمه از مغز استخوان باشد
در زمانی که از هجوم سپاه****رستخیز از دو حد عیان باشد
بر هوا گرد تیره از چپ راست****آتش فتنه را دخان باشد
در زمینی که از غبار مصاف****چهره آسمان نهان باشد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گه ز دست یلان تیرانداز****لرزه در پیکر کمان باشد

گه ز سهم خدنگ طایر روح****مرغ گم کرده آشیان باشد

در کمان تیر جان شکار بود****در کمین مرگ ناگهان باشد

عکس پیکان ناوک پران****ماهی چشمه سنان باشد

هرکجا چاشنی چشاند گرز****مرد را مغز در دهان باشد

هرکه را شربتی دهد شمشیر****سیر از شربت روان باشد

هرچه در خاطر اجل گذرد****تیغ را بر سر زبان باشد

چو عنان فرس به جنبانی****رعشه در جسم انس و جان باشد

اولین حمله تو را در پی****فتنه آخرالزمان باشد

ملک‌الموت هم فتد به گمان****کز قتالت نه در امان باشد

خویش را زان میان کشد به کران****جان خود را نگاهبان باشد

رمحت آن گاه قبض روح کند****تیغت آن وقت جانستان باشد

هم شتاب تو یک زمان در حرب****فتح را عمر جاودان باشد

هم درنگ تو یک نفس در جنگ****مهلت صد هزار جان باشد

رایت آن عقده‌ای که بگشاید****گره ابروی کمان باشد

سهمت آن شعله‌ای که بنشاند****علم اژدها نشان باشد

گرنه وصف حدید تیغ توام****سبب حدت لسان باشد

این معانی که نکته‌های بدیع****تنگ در قالب بیان باشد

ای بسان قضا قدر فرمان****خود به فرما روا چه‌سان باشد

که حجر رونق گوهر شکند****لؤلؤ ارزان خزف گران باشد

خاک را قیمت عبیر بود****کاه را نرخ زعفران باشد

لقب بوریا بود زربفت****نام کرباس پرنیان باشد

بلبل اندر قفس بود محبوس****زاغ در باغ و بوستان باشد

من چنان شمع معنی افروزم****کانوری مستنیر از آن باشد

دیگران را به مجلس انور****سایه‌وش با تو اقتران باشد

روی خصم از شکست من تا کی****رشگ گلنار و ارغوان باشد

استخوان ریزه‌های من تا چند****غرقه در خون چه ناردان باشد

محتشم رخش شکوه گرم مران****کاتش آتش دخان دخان باشد

خود چه نسبت تو را به خصم زبون****گر ز سر تا قدم زبان باشد

توئی اکنون خروس عرش سخن****چه گزندت ز ماکیان باشد

کی به طبع بلند آید راست****که آسمان همچو ریسمان باشد

اینک الماس نظم بسم‌الله****هر که را میل امتحان باشد

گر به سوی عرایس سخنت****نظر شاه نکته‌دان باشد

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یابی آن منزلت که خاک رهت****سرمهٔ چشم همگنان باشد

داورا تا به کی ز زاری دل****بی دلی زار و ناتوان باشد

کرده قالب تهی ز غصه چه نی****همه دم همدم فغان باشد

مانده در جلدش استخوانی چند****تنگ دل چون خلال دان باشد

ملک جانش بخر به نیم نظر****عهده بر من گرت زیان باشد

تا ز آمد شد خزان و بهار****باغ گه پیر و گه جوان باشد

شاه را ریاض دولت تو****بی‌نشان از پی خزان باشد

باد باطل به تو گمان زوال****تا یقین مبطل گمان باشد

باد بخت جوان و رایت پیر****تا ز پیر و جوان نشان باشد

تا کران هست ملک هستی را****هستیت ملک بی‌کران باشد

زیر فرمانت آسمان و زمین****تا زمین زیر آسمان باشد

کمر خدمت تو بندد چرخ****تا بر افلاک کهکشان باشد

قصیده شماره ۲۱: زمانه را دگر آبی به روی کار آمد

زمانه را دگر آبی به روی کار آمد****که آب روی سلاطین روزگار آمد

صبا به عزم بشارت بگرد شهر سبا****ز پای تخت سلیمان کامکار آمد

عجب اگر دو جهان تن دهد به گنجایش****به این شکوه که آن یکه شهسوار آمد

چو آفتاب که آید ز ابر تیره برون****سمند عزم برون رانده از غبار آمد

تو عیش ساز کن ای جان مضطرب که ز راه****قرار بخش اسیران بی‌قرار آمد

تو دیده باز کن ای بخت منتظر که صبا****به توتیا کشی چشم انتظار آمد

تو ای صبا که زره می‌رسی نوید آلود****ببر به شهر بشارت که شهریار آمد

مهین خدیو سلاطین کامکار رسید****خدایگان خواقین نامدار آمد

قوام ضابطه شش جهت محمدخان****که هفت دایرهٔ چرخ را مدار آمد

چه خان جهان جلالت که از جلالت و شان****ز خسروان جهاندار در شمار آمد

بلند رتبه‌سواری که نعل شبرنگش****سر اکاسره را تاج افتخار آمد

سپهر سده امیری که شرفه قصرش****فراز غرفه این بیستون حصار آمد

ز تنگ ظرفی خود دارد انفعال جهان****ز ذات او که به غایت بزرگوار آمد

ز زیرکی به غلامیش هر که کرد اقرار****ز نیک بختی و اقبال بختیار آمد

به پیش رای جهانگیر او مخالف را****جهان سپار نگویم که جان سپار آمد

طریق شیر شکاری به کائنات نمود****اگرچه پنجه نیالوده از شکار آمد

ایا به عقل گران لنگری که در جنبت****خرد به آن همه دانش سبک عیار آمد

تو آن دقیقه شناسی که حسن تدبیرت****همه موافقت تقدیر کردگار آمد

صلاح رای تو در فتنه بس که صبر نمود****دل مفتون دشمن به زینهار آمد

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سحاب تیغ مطر ریزی نکرده هنوز****نهال فتح ز دهقانیت به بار آمد
توقف ارچه گره گشت کار نصرت را****محل کار ولی بیشتر به کار آمد
ز ناز خوی بتان دارد آرزو چه عجب****اگر امید تو را دیر در کنار آمد
عدو چو پنجهٔ قدرت به پنجهٔ تو فکند****چه تا بهاش که در دست اقتدار آمد
به جای ماند دو روزی ولی نرفت از جا****اساس دولت و نصرت که استوار آمد
خوشا سحاب صلاح تو کز ترشح آن****تمام ناشده فصل خزان بهار آمد
برای جان عدو قهرت آتشی افروخت****که کار شعلهٔ دوزخ زهر شرار آمد
ولی چو حلم تواش بر در انابت دید****بر او ز ابر ترحم عطیه بار آمد
جهان فدای شعورت که تا به قوت عقل****جهان ستان ز عدوی ستم شعار آمد
نه در ضمیر کسی فکر کارزار گذشت****نه بر زبان کسی حرف گیر و دار آمد
درین محیط پرآشوب زورق که و مه****ز لنگری که تو را بود بر کنار آمد
اگرچه بود به گردت حصارهای دعا****دعای محتشمت بهترین حصار آمد
پناه جان تو آن حصن سخت بنیان باد****که نام آن کنف آفریدگار آمد

قصیده شماره ۲۲: شب دوش از فغانم آن چنان عالم به جان آمد

شب دوش از فغانم آن چنان عالم به جان آمد****که هرکس را زبانی بود با من در فغان آمد
چو باد شعلهٔ جنبان زد حریفان را به جان آتش****مرا هر حرف کز سوز دل خود بر زبان آمد
تزلزل بس که برهم زد سراپای وجود را****چو موسیقار صد فریادم از هر استخوان آمد
به زعم بردباری هرکه را از دوستان گفتم****که باری از دلم بردار بر طبعش گران آمد
به خود تا نقش می‌بستم کزین غمخانه بگریزم****سپاه غم به ره بستن جهان اندر جهان آمد
برون جست از حصار استوار سینهٔ مجنون‌وش****دل صابر که قصر پیکرم را پاسبان آمد
گریبان می‌دریدم کز جنون عریان شود ناگه****نوید خلعت خاص از بر نواب خان آمد
سر گردنکشان دارای جم فرمان محمدخان****که خاک پای او تاج سر هفت آسمان آمد
جوانبخت جهان صاحب کز استعداد دانائی****مصاحب با شه دانا دل صاحبقران آمد
امیر آسمان رفعت که خورشید درخشانش****به جاروب زرافشان خاک روب آستان آمد
سجودش واجبست از بهر شکر دفع آفتها****که در عالم وجودش مایهٔ امن و امان آمد
نماند نامسخر هیچ‌جا در مشرق و مغرب****ز عزم او که با حزم سکندر توامان آمد
باستقلال بادا بر سریر سلطنت دایم****که استقرار دوران را زمان او ضمان آمد
به سرداری و سلطانی و خانی کی فرود آید****سر کرسی‌نشینی کز ازل کرسی نشان آمد
مروت با وجود جود حاتم ختم شد به روی****که از کتم عدم بیرون به دست زرفشان آمد
قبای دولت او را نخواهد بود کوتاهی****که ذیلش متصل با دامن آخر زمان آمد
به هر جا شد عنان تاب آن جهانگیر قوی طالع****سپاه نصرتش از پی عنان اندر عنان آمد
ز تعجیل قضا تیر دعا در دفع خصم او****ملاقات کمان ناکرده پران بر نشان آمد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پرید از آشیان چرخ نسر طایر از دهشت****پی صید آن شکار انداز هرگه در کمان آمد
بنا کرد آشیانی برفراز لامکان دوران****که مرغ همتش را عار ازین هفت آشیان آمد
همانا آیت گیتی ستانی و جهانبانی****پس از شاه جهان در شان آن کشورستان آمد
آیا مسندنشین دارای ملک آرای نیکورای****که ملک خوش سوادت خال رخسار جهان آمد
به مسند کامران بنشین ز دولت دادخود بستان****که دوران تو را مدت بقای جاودان آمد
عجب آبیست در جوی تو فرمان قضا جریان****که بر پست و بلند و سفلی و علوی روان آمد
برای دشمنت خوش مژده‌ای از آگهان دارم****که از غیبش به سر اینک بلای ناگهان آمد
عدوی گاو دل کامد بحر بت کیست میدانی****زیان کاری که پیش حملهٔ شیر ژیان آمد
به بال کاغذین شد مرغ جود از هر طرف پران****تو را بهر عطا هرگاه کلک اندر بنان آمد
به بحر آشامی از دنبال لب تر کردن قطره****پس از طوف در حاتم بدین در می‌توان آمد
تو از اهل زمین مدحت طلب شو محتشم حالا****که هرکس مدح خان گفت آسمانش مدح خوان آمد
چه گفتی مدح و سفتی درو زیب گوش جان کردی****دعا را باش آماده که اینک وقت آن آمد
تواند تا سخن از پرتو الهام ربانی****فرو بر خاطر اهل زمین از آسمان آمد
ز دلها هرچه آید بر زبانها مدح خان باداً****که از بدو ازل دقت شناس و نکته‌دان آمد

قصیده شماره ۲۳: چون شاه نطق دست به تیغ زبان کند

چون شاه نطق دست به تیغ زبان کند****فتح سخن به مدح شه کامران کند
چون خسرو سخن ز قلم برکشد علم****اول ستایش شه گیتی ستان کند
چون فارس خیال زند بانگ بر فرس****ورد زبان ثنای خدیو زمان کند
بر ملک شعر تاخت چه آرد شه شعور****نقدش نثار بر ملک نکته‌دان کند
چون شهسوار طبع جهاند سمند فکر****نشر جهان ستانی شاه جهان کند
طغرای فتح‌نامهٔ اندیشه را خرد****نامی ز نام خسرو صاحبقران کند
طوق افکن رقاب سلاطین نظام‌شاه****که ایام بندگیش به از بندگان کند
دانادلی که تربیتش سنگ ریزه را****در بطن روزگار بدر توامان کند
فرماندهی که تمشیتش جسم مرده را****بر مرکب گلین به صبا همعنان کند
عدلش مدققی است که زنجیر اعتراض****در گردن عدالت نوشیروان کند
رایش محققی است که آیندهٔ روزگار****در کتم غیب هرچه نماید عیان کند
گر صعوه‌ای به گوشه بامش کند مقام****چرخش لقب همای سپهر آشیان کند
ور ذره‌ای به نعل سمندش شود قرین****از سرکشی به نیر اعظم قران کند
باشد نظر به نعمت او قوت لایموت****گر خلق را به نزل بقا میهمان کند
آن قبله است در گه گردون نظیر شه****کش آستان مقابله با کهکشان کند
نگذاشت چون فلک که سر من برابری****با آسمان به سجده آن آستان کند
کردم روان بدرگهش از نظم یک گهر****کارایش خزاین هفت آسمان کند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفتم مگر به قیمت آن شاه تاج‌بخش****فرق مرا بلندتر از فرقدان کند
هم تابداده پنجه گیرای خانیان****نقد برادرم به سوی من روان کند
هم نقدی از خزانه احسان به جایزه****افزون بر آن ز دست جواهر فشان کند
ناگه پس از دو سال فرستاده فقیر****کایام روزیش اجل ناگهان کند
آورده نقد نقد برادر ولی چه نقد****نقدی که دخل کیسه ز خرجش زیان کند
من مرد کم‌بضاعت و او طفل پرهوس****با این دو وضع مرد معیشت چسان کند
چشمم به اوست باز ولی روز مفلسی****از چشم من به گریه جهان را نهان کند
پشتم به اوست راست ولی وقت بی‌زری****قد من از کشاکش خواهش کمان کند
پایم روان ازوست ولی چون بی‌طلب****گیرد مرا میان روش از من کران کند
آرام بخشم اوست ولی چون برغم زر****دست آردم به جیب دلم را طپان کند
ادبار بین که بی درمی چون من از عراق****نظمی روان به جانب هندوستان کند
کاندر چهار رکن فصیحی که بشنود****وصف فصاحتش به دو صد داستان کند
وآن نظم مدح نکته شناسی بود که او****از بهر نکته‌دان کف و دل بحر و کان کند
وز رای چاره‌ساز به اندک توجهی****قادر بود که در بدن مرده جان کند
ممکن بود که نیم اشارت ز حاجبش****حاجت روائی من بی‌خانمان کند
وان گه کند تغافل و آید رسول من****نوعی که از جفای مقارض فغان کند
خواهد کرایه دو سره یک سر از فقیر****وز بار قرض پشت فقیرم گران کند
حاشا که جنس شعر به بازار جودشاه****آرد کسی به نیت سود و زیان کند
گویا ندیده خسرو عهد آن قصیده را****تا کار من به عهده یک کاردان کند
یا دیده و نخواهد ز اشغال سلطنت****تا خود رسد به دردم و درمان آن کند
یا خوانده و نکرده تحمل رسول من****تا شه به وقت خود کرم بیکران کند
یا کرده او تحمل و دیگر به یاد شاه****نورده کس که به اصله او را روان کند
یا شه بیاد داشته و ز کین مصابری****نگذاشته که چاره این ناتوان کند
یا دزد برده جایزه من و گرنه چون****شاهی چنین رعایت مادح چنان کند
عالم مطیع دادگرا چرخ چاکرا****ای کانقیادا امر تو گردون به جان کند
تیر قدر گهی که نهد در کمان قضا****هرجا اشاره تو بود او نشان کند
زخمی اگر ز چرخ مقوس خورد کسی****او را خرد ز لطف تو مرهم رسان کند
تیغ قضا دمی که کشد به هر کس قدر****افشانی آستین که بر او ترک جان کند
پس محتشم که دارد ازو صد هزار زخم****قطع طمع ز مرهم لطفت چسان کند
دستی ز روی مرحمتش گر نهی به دل****غم را به دل به خوشدلی جاودان کند
تا باغبان صنع درین سبز مرغزار****ترتیب کار و بار بهار و خزان کند
لطف تو دست شیخ و صبی گیرد از کرم****خوان تو سازگاری پیر و جوان کند
تا دور بر فراز و شیب بسیط خاک****همواره سایه گستری خسروان کند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ظل تو را ز فرط بلندی هزار سال****بر فرق آفتاب فلک سایبان کند

قصیده شماره ۲۴: سدهٔ آصفیش بود سلیمان به سجود

سدهٔ آصفیش بود سلیمان به سجود****میرزا شاه ولی والی اقلیم وجود
آن که از واسطهٔ باس خلایق خالق****قامت دولتش آراست به تشریف خلود
وانکه از بهر نگهبانی ذاتش همه را****کرد پا بست و داد ابدی حی ودود
آن که خاک در کاخش متغیر شده است****بس که رخسارهٔ خود سوده به رو چرخ کبود
کسوت دولت او را ز بقای ابدی****گشته ایام و لیالی همه تار و همه پود
بدر گردید هلال از پی تحصیل کمال****بس که بر نعل سم توسن او ناصیه سود
خط آزادی خود خواسته کیوان از وی****که به این جرم رخش کرده قضا قیراندود
جود شاهانه‌اش آن دم که کند قسمت مال****پشت شاهین ترازو خمد از بار نقود
مادر دهر چو زادش به بزرگی و بهی****برخیا زاده آصف لقب اقرار نمود
بود سرگشته به میدان وزارت گوئی****دولت او ز کنار آمد و آن گوی ربود
ای مه بار گه افروز که هر صبح کند****آفتابت ز کمال ادب از دور سجود
از ضمیر تو چراغ شب و روز افروزند****گر نتابد مه و خورشید نباشد موجود
بود در ناصیه شان تو پیدا که خدا****کارفرمائی دوران به تو خواهد فرمود
بر در قصر وزارت فلک ار ضابطه زد****قفل دشوار گشائی که به نام تو گشود
کار آن نیست که سازند به خواهش ز عباد****کار آنست که بی‌خواست بسازد معبود
نصب و عزل همه تقدیر چو می‌کرد رقم****عزل را از پی نصب تو خطا دید و زدود
نیست ز افسانه موحش غمش از خواب ملال****چشم بخت تو که هرگز نتوانست غنود
صحن درگاه جلالت فلک از مساحی****به خط نامتناهی نتواند پیمود
از اجلای جهان هرچه درین مدت کاست****بعد الحمد که بر شان تو معبود فزود
بود در شان تو ای اشرف اشراف زمین****هر درودی که سروش از فلک آورد فرود
تا نهاده است قضا قاعدهٔ طاعت تو****راستان را همه دم کار قیام است و قعود
قیمت گوهر ذات تو کسی می‌داند****کافریده است وجودت همه از گوهر جود
آن چه بر عظم تو جا کرده درین دایرهٔ تنگ****پای افشردن دیوار جهانست و حدود
ثقل بر روی زمین گر نپسندد رایت****کوه گردد متصاعد به سبک خیزی دود
گر گدائی شود از صدق ستایندهٔ تو****پادشاهان جهانش همه خواهند ستود
محتشم گرچه زد امروز ثنای تو رقم****مدح خود دوش ز سکان سماوات شنود
چه شور گو تو هم از جایزهٔ مدحت خویش****رفعت پایهٔ قدرش بنمائی به حسود
تا کمین ذرهٔ ذرات وجودش گردد****نجم خورشید طلوع و مه برجیس صعود
گرچه دیوان وی آمد دو جهان را زینت****مدحت ای زیب جهان زینت آن خواهد بود
به‌نوازش که شود تا ابدت مدح سرا****رود را چون بنوازی کند آغاز سرود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تا ز تاثیر عدالت که زوالش مرساد****خلق در سایهٔ حکام توانند آسود
بر سر خلق خدا سایهٔ عدل تو بود****تا زمان ابد انجام قیامت ممدود

قصیده شماره ۲۵: بر آصف سخی دل به اذل بود سه عید

بر آصف سخی دل به اذل بود سه عید****چون عهد او مبارک و فرخنده و سعید
عید نخست عید مه روزه که آمده****شکل هلال او در فردوس را کلید
عید دوم حکومت شهری که صاحبش****فتاح خیبر آمده ذوالقدهٔ الشدید
عید سوم وزارت نواب کامیاب****شهزادهٔ بزرگ نسب مرشد رشید
گر خیل آصفان سلیمان وقار داد****کاشان به آن حذیو فریدون فر فرید
یعنی سمی احمد یثرب حرم که هست****از خاک رو به حرمش دیده مستفید
بر پیشطاق خویش رقم کرده اسم او****عرش بلند منظرهٔ اعظم مجید
جان‌آفرین که زیب حکومت به عدل داد****یک فرد را به معدلت او نیافرید
بر زد سنان تیرهٔ غیرت سر از زمین****هر جا که داد او سر بیداد را برید
مرغی که بود بیضهٔ ظلمش بزیر پر****منقار عدل بیضه شکن دیده بر پرید
حرف وقار او به قلم چون سپرد عرش****تا خواست نقش لوح کند قامتش خمید
ازشرم حلم او به حجاب عدم گریخت****چون مجرمان عناد دل دشمن عنید
بهر عدوی تو جسد از آتش آورد****جان را به تن چو عود دهد مبدئی معید
از گرمی ملایمت او برون رود****در صلب کان طبیعت صلبیت از حدید
سعی کف کفایت اکسیر سیرتش****از قطره‌ای هزار محیط آورد پدید
ای شام تو چو شام پسین مه صیام****وی صبح تو چو صبح نخستین روز عید
فرش تو عرش رفت و هزار احترام یافت****مدح تو دهر گفت و هزار آفرین شنید
مژگان دشمن از اثر زهر چشم تو****گردید نیش عقرب و در چشم او خلید
یاجوج ظلم را ز ازل گشته سنگ راه****گرد عدالت تو که سدیست بس سدید
بردند بس که دست به دست اهل روزگار****نقش نگین حکم تو چون سکهٔ جدید
بگرفت کار بوسه رواجی که از شفا****افتاد شغل حرف زدن یک جهان بعید
دست تظلم دو جهان کاندرین زمان****دامان هفت پرهین چرخ می‌درید
چون شد زمان حکم قضا منتقل به تو****خود را در آستین به صد آهستگی کشید
ای رای محتشم حشم نامور که هست****هر بنده‌ات یگانه و هر چاکرت فرید
گوئی ز صبح روز ازل صبح فطرتش****هم پیشتر برآمد و هم پیشتر دمید
شد گر چه محتشم ملک خسروان نظم****در انقیاد صد چو خودش بندگی گزید
سودای خدمتت به سویدای خاطرش****شد بیش از آن فرو که به کنهش توان رسید
آمادهٔ خریدن او شو که جنس خوب****ارزان اگر چه نیست گران می‌توان خرید
اما به یک نظر نه به زر کاین متاع راست****قیمت به مخزنی که خدا داردش کلید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

صلب جهان پر است ز اقران او ولی****در صد هزار قرن یکی می‌شود پدید
با نور آفتاب بود سایه‌ات قریب****وز جرم آفتاب جهان تا جهان بعید
از آفتاب دولت شاهی مباد بعد****ظل تو را که دید جهان بر خرد مدید

قصیده شماره ۲۶: ز پرگار فلک نقشی به روی کار می‌آید

ز پرگار فلک نقشی به روی کار می‌آید****کزو کاری به یاد دور بی‌پرگار می‌آید
جهان عالی بنائی می‌نهد کز ارتفاع آن****اساس قوت شاهی به پای کار می‌آید
چو نقد مهر اینک می‌دود در مشرق و مغرب****در این دارالعیار آن زر که پر معیار می‌آید
سواری می‌کند زین رخش ناهموار دوران را****که از دهشت بزیر ران او هموار می‌آید
همایون گلبنی سر می‌کشد زین گلستان کزوی****به دست دوست گل در چشم دشمن خار می‌آید
در آیین بندی مصر دل افزائید کز کنعان****نوآئین یوسفی دیگر به این بازار می‌آید
ز باغ پادشاهی صد نهال آمد به بار اما****به بار این بار زرین نخل گوهر بار می‌آید
شه شهزاده‌های دهر سلطان حمزه غازی****که بختش را ز تاج و تخت کسری عار می‌آید
به هر جا می‌نهد پا بر زمین در گوش اقبالش****مبارک باد شاهی از در و دیوار می‌آید
به بام بار گاه او به تقریب کشک داری****قمر هر شب فروزین گنبد دوار می‌آید
به عنوان تقاضا دولت پر صولت شاهی****به پای خویش روزی بردرش صدبار می‌آید
عنان رخش اگر تا بد ز جولانگه سوی بستان****ز شوق اندر رکابش سرو در رفتار می‌آید
سبک وزن است سنگ پادشاهی در ترازویش****که در چشم کیاست بس گران مقدار می‌آید
به ملک خصم حالا می‌رود آوازهٔ تیغش****چوبانگ سیل شهرآشوب کز کوهسار می‌آید
جهان بادا به او نازان که در بدو جهانگیری****زر ز مش بوی رزم حیدر کرار می‌آید
دو پیکر می‌کند در یک نفس صد کوه پیکررا****چو با شمشیر بران بر سر پیکار می‌آید
به سهمی فرد و یکتا می‌شود توسن سوار اکنون****که بر وی آفرین از واحد قهار می‌آید
اگر باشد حصار چار رکن عالم از آهن****به دست فتح آن گیتی‌ستان ناچار می‌آید
امل پای ظهورش در میان آورده کاغذ را****مراد اندر کنار آرزو دشوار می‌آید
در استقبال عهدش وقت را سعیست روزافزون****که از سرعت به دهر امسال بیش از پار می‌آید
ز وی ای دهر ایمن باش در سالاری عالم****کزوالحال کار صد جهان سالار می‌آید
هلالی می‌شود پیدا به زیر دامن گردون****چو با چتر شهنشاهی سلیمان وار می‌آید
ولی تابان هلالی کافتاب اندر جوار آن****به صد ضعف سها در دیدهٔ پندار می‌آید
در آئین جهانداری ازین خرد بزرگ آئین****زیاد از صد جم و دارا و کسری کاری می‌آید
در آفاق آن چه ابر دست او برخلق می‌بارد****حساب آن زدست خالق جبار می‌آید
اگر صد بحر احسان محتشم من بعد از هر سو****به جنبش بهر بیع گوهر اشعار می‌آید
تو از همت باب لطف این شهزاد لب تر کن****کز انهار نوالش بحر در زنهار می‌آید
به مدت گرچه شد سی‌سال کز نزد شهنشاهان****برایت نقد و جنس از اندک و بسیار می‌آید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بشارت باد کایندم روی دربخشنده‌ای داری****که عارش از عطای درهم و دینار می‌آید
زری و خلعتی هربار می‌آمد تماشا کن****که چون با خلعت زر اسب زین انبار می‌آید
به شاهان تا به اولاد جهانبان نوبت شاهی****مدام از اقتضای دولت بسیار می‌آید
همین شهزاده تا روز جزا زیب جهان بادا****که خوش زیبنده در چشم اولوالابصار می‌آید

قصیده شماره ۲۷: دوش ز ره قاصدی خرم و خندان رسید

دوش ز ره قاصدی خرم و خندان رسید****کز نفس او به دل رایحهٔ جان رسید
از سرو بر چون فشاند گرد معنبر نسیم****فیض به پست و بلند از اثر آن رسید
روی بشارت نمود زآینهٔ صدق و گفت****از پی آئین و عدل داور دوران رسید
پیک صبا هم رساند مژده کز اقبال و بخت****بر در شهر سبا تخت سلیمان رسید
از عقبش فوج فوج لشگری آمد گران****شور ز گردون گذشت گرد به کیوان رسید
تا شود اطفای ظلم بر سر ذرات ملک****گرمتر از آفتاب سایهٔ سبحان رسید
عزم دل شهریار سوی ره این دیار****بود چنان کز بهار مژده به بستان رسید
کرد بدین سو عبور لشگر عیش و سرور****غصه به تاراج رفت قصه به پایان رسید
موکب پر کوکبه با دو جهان دبدبه****از حرکات نسیم غالیه افشان رسید
گرد سپه کوه بر رخ گردون نشست****کوکبهٔ خور شکست دبدبه‌خان رسید
خان معلی لقب که اسم محمد بر او****خلعت توفیق بود کز بر یزدان رسید
والی والا سریر آن که بر ایوان قدر****پایهٔ بالائیش تا نهم ایوان رسید
میر سکندر سپاه آن که به پابوس او****صد جم و دارا چو رفت نوبت خاقان رسید
عازم کاشان هنوز ناشده اندیشه‌اش****طنطنهٔ شوکتش تا به خراسان رسید
غوث بلندست و پس ابر وجودش کزو****سایه بگردون فتاد مایه به عمان رسید
تا نپذیرد خلل سلسلهٔ مملکت****سلسله‌ها را تمام سلسله جنبان رسید
باد مرادی برخاست برق رواجی بجست****فلک ز طوفان گذشت ملک به سامان رسید
تا شکند در جهان رونق دیوان ظلم****با دو جهان عدل و داد حاکم دیوان رسید
چاره بر ملک را مالک دوران رساند****بس که به چرخ بلند زین بلد افغان رسید
در عظمت هرچه داشت صورت فرض محال****از پی تعظیم او جمله به امکان رسید
روز دغا در مصاف تیغ مبارز شکاف****بر سر فارس چو راند بر فرس آسان رسید
سینهٔ اعدای او خانهٔ زنبور شد****بس که ز شستش بر او ناوک پران رسید
خصم دغا هرکجا کرد ز دستش فرار****مرگ همانجا به او دست و گریبان رسید
بس که شد از هیبتش جان ز بدنها برون****تیغ بهر سو که راند بر تن بی‌جان رسید
جانب او بس که داشت بیش ز امکان فضا****بر سر خصمش اجل پیش ز فرمان رسید
ای مه انجم حشم وی ملک محتشم****کز نسقت ملک را کار به سامان رسید
من برهٔ طاعتت گرچه ز دوران نیم****جان به لب طاقتم از غم دوران رسید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شربت لطفی فرست کاین تن رنجور را****درد کشیدن خطاست حال که درمان رسید
تا ز صعود بخار خواهد از ابر بهار****قطره ز بالا فتاد رشحه به بستان رسید
ابر نوال تو را مایه کم از یم مباد****کز تو به هر کس که بود رشحهٔ احسان رسید

قصیده شماره ۲۸: دی قاصدی به کلبهٔ این ناتوان رسید

دی قاصدی به کلبهٔ این ناتوان رسید****کز مقدمش هزار بشارت به جان رسید
از مژده‌ای که فهم شد از دلنوازیش****دل را نوید خرمی جاودان رسید
گردی که سرمه‌وش زرهٔ خود به من رساند****آسایشی به دیدهٔ بی‌خواب از آن رسید
عطری که چون عنبر بر اطراف من فشاند****از جنبش نسیم بهر بوستان رسید
شهدی که از عبارت شیرین به دل چشاند****ذوقش به جان زیاده ز حد بیان رسید
حرفی که ساخت گوش زدم در ازای آن****از من هزار شکر به گوش جهان رسید
حرفش چه بود این که ایا همنشین غم****برخیز هان که تیر دعا بر نشان رسید
از بر لباس غصه بیفکن که بهر تو****تشریف خاص شمسه گردون مکان رسید
بلقیس کامکار پریخان که حکم او****تا پای تخت رابعهٔ آسمان رسید
مسجود بر و بحر که فرسود سده‌اش****بس کز ادب بر آن سر سلطان و خان رسید
در موکبش به حاشیهٔ کهترین سوار****دوش هزار خسرو خسرو نشان رسید
در محفلش به حاشیه کمترین جدار****روی مزار قدسی عرش آشیان رسید
هرگه که داد عرض سپه طول و عرض او****چون نور آفتاب کران تا کران رسید
هرجا کشید خوان کرم فیض عام آن****چون رزق کاینات جهان تا جهان رسید
امداد هرکه کرد برای وی از سراب****صد چشمهٔ حیات چو صرصر دوان رسید
اقبال هرکه خواست به پای خود از پیش****سیلاب سان ذخیره در یاوکان رسید
ابر عطای او ز کدامین محیط خاست****آثار فیض او ز کدامین زمان رسید
نخل نوال او ز کدامین ریاض است****کز وی بر حیات به پیر و جوان رسید
توقیعی از عطیهٔ او بر کنار داشت****هر جا برات بخشش روزی رسان رسید
زنجیر عدل او چو در آفاق بسته شد****صد چشم بر عدالت نوشیروان رسید
تا ظلم را عدالت او پایمال کرد****صد بار روی گرگ به پای شبان رسید
تا جور را سیاست او خوار و زار کرد****بر دزد صد ستم ز سگ کاروان رسید
پرسید راه خانه خصمش ز آگهان****هرگه ز آسمان اجل ناگهان رسید
خود را به دشمنش چه قضا بی‌خبر رساند****هر تیر کز کمان بلا بی‌گمان رسید
شاهنشها اگر برسانم به عز عرض****از دشمنان چها به من ناتوان رسید
وندر چه وقت خلعت و پروانه عطا****زان شمع مهر پرتو مه پاسبان رسید
زان میل غم که در پی من سر نهاده بود****از من چسان گذشت و به دشمن چسان رسید
نواب پیش از آن شود از لطف خویش شاد****کاندر حساب آن به نهایت توان رسید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گویا به آن ضمیر همایون به آسمان****الهام غیبی از ملک غیب دان رسید
کای شاه‌زاده محتشم دل شکسته را****دریاب کز شماتت اعدا به جان رسید
تا ز انقضای قسمت رزاق صبح و شام****رزق وسیع خواهد ازین گرد خوان رسید
بادا کشیده خوان نوالت که در جهان****فیضش به صد جفاکش بی‌خانمان رسید

حرف ر

قصیده شماره ۲۹: زهی محیط شکوه تو را فلک معبر

زهی محیط شکوه تو را فلک معبر****سفینهٔ جبروت تو را زمین لنگر
ضمیر خازن رای تو را ز دار قضا****زبان خامهٔ حکم تو هم زبان قدر
ز نعل رخش تو روی زمین پر از خورشید****ز عکس تیغ تو سطح زمین پر از جوهر
ز قبهٔ سپرت لامع آسمان شکوه****ز مهجه علمت طالع آفتاب ظفر
ز خاکروبی کاخ تو کام جو خاقان****ز پاسبانی قصر تو نام جو قیصر
ز آفتاب اگر نیم شب سراغ کنی****به جذبهٔ تو ز تخت الثری برآرد سر
و گر به بزم گه عیش طول شب خواهی****فلک چدار کند دست و پای توسن خور
ز ابر لطف تو گر رشحه‌ای رسد به جماد****هزار گونه ثمر سر بر آورد ز حجر
و گر رسد اثری از صلابتت به نبات****به جای میوه برآید حجر ز شاخ شجر
کند چو ساقی لطفت می کرم در جام****شود به آن همه زردی رخ طمع احمر
نظر به جود تو بخلی ز حد بود بیرون****اگر دهی به گدائی خراج صد کشور
و گر به شورهٔ زمین بگذری ز رهگذرت****سر از سراب برآرند زمزم و کوثر
و گر به چشمهٔ حیوان نهد عدوی تو رو****به غیر خاک سیه هیچ نایدش به نظر
میان مردم و یا جوج ظلم دیواری****کشیده عدل تو مانند سد اسکندر
چو اشبهت گه جولان جهد به شکل شهاب****ز عرصه گرد رساند به هفتمین اختر
تبارک‌الله ازین پیکر پری تمثال****که مثل او نکشیده است دست صورتگر
کجا رسد به عقاب براق پویهٔ تو****اگر گرنک فلک چون ملک برآرد پر
ز گوش تا سردم نازکی و حسن سکون****ز کوهه تا کف سم چابکی و لعب و هنر
بلند کوهه و کوتاه پشت و کوه سرین****کشیده گردن فربه تن میان لاغر
پلنگ مشرب و آهو تک و نهنگ شکوه****جبال گرد و بیابان نورد و بحر سپر
سبک تکی که اگر هم سمند و هم او را****بروی بحر دوانی سمش نگردد تر
گه روش که ملایم رود چو آب روان****نیابد از حرکت کردنش سوار خبر
گه شتاب که چون برق گرم قهر شود****بود میان عرق آتشی جهنده شرر
اگر به دعوی با مهر تازیش دم صبح****رسد به مغرب و بر پیکرش نتابد خور
خلا محال نباشد گه دویدن او****کز التفای هوا سیر اوست چابکتر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به پیش رو فکند راکبش اگر تیری****رسد ز پویه بر نشانه از پی سر

به چشم وهم نماید به سرعتش ساکن****چو وقت پویه سر اندر پیش نهد صرصر

چنان بره رود آزاد کش نلغزد پای****چو آسمان گره گر ببیند از مه و مهر

اگر بسان بشر حشر وحش کردندی****به نیم چشم زدن کردی از صراط گذر

به قدر رتبه اگر خطبه‌ات بلند کنند****بر آسمان فکند سایه پایه منبر

کمیت ناطقه در عرصه ستایش او****بماند از تک و وصفش نگفته ماند اکثر

شهنشها ملکا داورا جهان دارا****زهی ز داوریت در جهان جهان دگر

به صعوه تو بود باز را هزار نیاز****ز روبه تو بود شیر را هزار خطر

چنان شده است جهان فراخ بر من تنگ****که در بدن نفسم را نمانده راه گذر

اگر نیافتی از منهیان عالم غیب****دلم ز لطف تو در عالم مثال خبر

مثال نال شدی در مضیق ناکامی****من گداخته جان را تن بلا پرور

غریب واقعه‌ای بود کز وقوعش شد****دل مرا غرفات نشاط و عیش مقر

قصیده‌ای دگر از بهر شرح آن گویم****که بر ضمیر منیرت سخن شود اظهر

قصیده شماره ۳۰: شبی به دایتش از روزگار هجر به تر

شبی به دایتش از روزگار هجر به تر****نهایتش چو زمان وصال فیض اثر

شبی در اول دی شام تیره‌تر ز عشا****ولی در آخر او صبح پیشتر ز سحر

شبی عیان شده از جیب او ره ظلمات****ولی زلال بقا زیر دامنش مضمر

شبی چو غره ماه محرم اول او****ولی ز سلخ مه روزه آخرش خوش‌تر

شبی مشوش و ژولیده موی چون عاشق****ولی به چشم خرد سیم ساق چون دلبر

شبی جواهر فیضش ز افسر افتاده****ولی رسیده به زانویش از زمین گوهر

شبی ز آهن زنگار بسته مغفروار****ولی به پای تحمل کشیده موزه زر

ز شام تا به دو پاس تمام آن شب بود****مرا صحیفه حالات خویش مد نظر

زمان زمان به سرم از وساوس بشری****سپاه غم به صد آشوب می‌کشید حشر

گهی ز وسوسه بی کسی و تنهائی****چو غنچه دست من تنگ دل گریبان در

گهی ز کید اعادی دلم در اندیشه****که منزوی شده بر روی خلق بندد در

گهی ز فوت برادر غمی برابر کوه****دل مرا ز تسلط نموده زیر و زبر

گهی ستاده مجسم به پیش دیده و دل****پسر برادرم آن کودک ندیده پدر

که در ولایت هند از عداوت گردون****فتاده طفل و یتیم و غریب و بی‌مادر

گذشت برخی از آن شب برین نمط حاصل****که دل فکار و جگر ریش بود جان مضطر

چو بعد از آن سپه خواب براساس حواس****گشود دست و تنم را فکند در بستر

گذشت اول آن خواب اگرچه در غفلت****ولی در آخر آن فیض بود بی‌حد و مر

چه دید دیده دل‌افروز عالمی که در آن****گوهر به جای حجر بود و در به جای مدر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ز مشرقش که نجوم بروج دولت را****ز عین نور صفا بود مطلع و مظهر
ستاره‌ای بدرخشید کز اشعهٔ آن****فروغ بخش شد این کهنه تودهٔ اغبر
سهیلی از افق فیض شد بلند کزان****عقیق رنگ شد این کهنه گنبد اخضر
غرض که پادشهی بر سریر عزت و جاه****به من نمود جمالی ز آفتاب انور
من گدا متفکر که این کدام شه است****که آفتاب صفت سوده بر سپهر افسر
ز غیب هاتفی آواز داد که ای غافل****برآوردندهٔ حاجات توست این سرور
پناه ملک و ملل شاه و شاهزادهٔ هند****که خاک روب در اوست خسرو خاور
فلک سریر و عطارد دبیر و مهر ضمیر****ستارهٔ لشگر و کیوان غلام و مه چاکر
نظام بخش خواقین دین نظام‌الملک****کمین بارگه کبریا شه اکبر
نطاق بند خواقین گره گشای ملوک****خدایگان سلاطین جسم جهان داور
بلند رتبه سورای که رخش سرکش او****نهد ز کاسهٔ سم بر سر فلک مغفر
هژبر حملهٔ دلیری که شیر چرخ پلنگ****چنان هراسد ازو کز درندهٔ شیر نفر
مصاف بیشه نهنگی که زورق گردون****ز پیش او گذرانند حاملان به حذر
ز جا بجنبد اگر تند باد صولت او****ز هیبتش گسلد کشتی زمین لنگر
گهی ز دغدغهٔ ناقه کش بر افتد نام****چو فاق تیر مرا کام پر ز خون جگر
گر استعانه کند ماه ازو به وقت خسوف****زمین ز دغدغه از جا رود به این همه فر
و گر مدد طلبد مهر ازو محل کسوف****ز جوز هر جهد از سهم وی چو سر قمر
چو خلق او ره آزار را کنند مسدود****گشاید از بن دندان مار جوی شکر
ز گرمی غضبش سنگ ریزه در ته آب****ز تاب واهمه یابد حرارت اخگر
مهی بتافت که از پرتو تجلی آن****فرود دیدهٔ ایام را جلای دیگر
سپهر مرتبهٔ شاها به رب ارض و سما****به شاه غایب و حاضر خدای جن و بشر
به شاه تخت رسالت محمد عربی****حریف غالب چندین هزار پیغمبر
به جوشن تن خیرالبشر علی ولی****حصار قلعهٔ دین فاتح در خیبر
که نور چشم من آن کودک یتیم غریب****که دامن دکن از آب چشم او شده تر
به لطف سوی منش کن روانکه باقی عمر****مرا به بوی برادر چه جان بود در بر
امید دیگرم اینست و ناامید نیم****که تا جهان بودی خسرو جهان پرور
به اهل بیت محمد که ذیل طاهرشان****بود ز پردهٔ چشم فرشتگان اطهر
به آب چشم یتیمان کربلا که بود****بر او درخت شفاعت از آن خجسته ثمر
به دفتر کرامت نام این گدا بنگار****به حال محتشم ای شاه محتشم بنگر
چنان به کام تو باشد که گر اراده کنی****سفال زر شود و خاک مشک و خار گوهر

قصیده شماره ۳۱: چو از جوزا برون تازد تکاور خسرو خاور

چو از جوزا برون تازد تکاور خسرو خاور****تف نعلش برآرد دود ازین دریای پهناور

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فتد در معدنیان آتشی کز گرمی آهن****زره سازی کند آسان‌تر از داود آهنگر

گر افتد مرغی از تاب هوا در آتش سوزان****پی دفع حرارت تنگ گیرد شعله را در بر

سمندر گر برون آید ز آتش دوزخی بیند****که تا برگردد از تف هوا در گیردش پیکر

گنه‌کاران سمندر سان به آتش در روند آسان****نسیمی گر ازین گرما وزد بر عرصهٔ محشر

یخ اندر زیر و آتش بر زبر یابند بالینه****به تخت اخگر و تخت هوا از عجز خاکستر

به جز سطح معقر آن هم از نزدیکی آتش****نماند هیچ جز وی مضحل ناگشته از مجمر

به نوعی مایعات بیضه گردد صلب از گرمی****که هرچندش به جوشانی شود صلبیتش کمتر

نظیر این هوا ظاهر شود اما به شرط آن****که در هر ذره از اجزاش باشد دوزخی مضمر

بود در شدت حدت مساوی هر دو را مدت****ازین گرما اگر یخ در گدازید و اگر مرمر

شود نقش حجر زایل ولی از حفظ یزدانی****نگردد زایل از زر سکهٔ شاه جهان پرور

محیط مرکز دوران طراز سکهٔ شاهی****که می‌گردند گوئی گرد نامش سکه‌ها بر زر

جهان سالار اعظم حارس محروسهٔ عالم****قوام طینت آدم دلیل قدرت داور

جلال‌الدین محمد اکبر آن خاقان جم فرمان****حفیظ عالم امکان عزیز خالق اکبر

جهانبانی که گر طالب شود دربسته ملکی را****فلک صد عالم در بسته را به روی گشاید در

سلیمانی که گر خواهد صبا را ز یران خود****تکاسف کرده سازد جای یک زین پشت پهناور

قدر امری که گر در قطرهٔ عظم او دمد بادی****کند در شش جهت هفت آسمان را از تخلخل تر

نظیر شام اجلاسش بساط صبح نورانی****عدیل روز اقبالش شب معراج پیغمبر

به یک احسان کند از روی همت کار صد حاتم****به یک سائل دهد در روز بخشش باج صد کشور

برد باد از شکوه صعوهٔ او شوکت عنقا****شود آب از هراس روبه او زهره قصور

زند گر بر زمین رمح دو سر از زورمندیها****رود از ناف گاو و سینهٔ ماهی برون یکسر

صف‌آرای یزک داران خیلش خسرو خاقان****پرستار کشک داران قصرش کسری و قیصر

هنوز اندر دغانا گشته گرد آلود می‌آرد****به جنبش بهر گرد افشاندنش روح‌الامین شهپر

به یک هی بر درد از هم اگر هفتاد صف بیند****در آن مرد آزما میدان و چون حیدر شود صفدر

نچربد یک سر مو راست بر چپ ز اقتدار او****کند چون در کشش تقسیم ترک تارک و مغفر

اگر جنبد ز جا باد قیامت جنبش قهرش****تزلزل بشکند نه کشتی افلاک را لنگر

سم گاو زمین یابد خبر از زور بازویش****زند چون بر سر شیر فلک گر ز جبل پیکر

اگر راند به خاور خیل زور آور شود صدجا****خلل از غلظت گرد سپه در سد اسکندر

به عزم کبریا با خسروان گر سنجدش دروان****ز دیوار آید آواز هوالاعظم هوالاکبر

زهی شاه بزرگ القاب کادنی بندگانت را****به خدمت نیز اعظم نویسد ذرهٔ احقر

اگر خواهی ز دوران رفع ظلمت در رسد فرمان****که در ظلمات از هر ذره خورشیدی برآرد سر

و گر تاریک خواهی دهر را چون روز خصم خود****به جای مشعل بیضا برآید دود از خاور

بروز باد اگر خواهی روان جسم جمادی را****جبل را چون حمل در جنبش آرد جنبش صرصر

به جیب جوشن جیشت سراغ مثل اسب خود****در و دروازه کنکان زند هنگامهٔ محشر

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وجودنازکت رونق ده بازار حلاجی****هراس نیزه‌ات غارتگر دکان جوشن گر

ز تاب شعلهٔ رمحت درخت فتنه بار افکن****ز آب چشمه تیغت نهال فتح بارآور

در آن عالم که می‌گنجد شکوهٔ کبریای تو****زمین و آسمان دیگر است و وسعت دیگر

سرایت گر کند در عالم استغنای ذات تو****رضیع از خشک لب سیر و نگیرد شیر از مادر

اگر تبدیل طبع آب و خاک اندر خیال آری****بجنبد کشتی اندر بحر چون صرصر دود دربر

وگر حفظت به حال خویشتن خواهد طبایع را****کبود از سیلی سرما نگردد چهرهٔ اخگر

خورد گر بر زمین و آسمان زور تلاش تو****زمین را بگسلد لنگر فلک را بشکند محور

ز مصباحی که خواهی کلبهٔ احباب از آن روشن****نخیزد دود تا محشر چه قندیل مه انور

وزان آتش که خواهی تیره از وی خانهٔ اعدا****تولد یابد از هر یک شرر صد تودهٔ خاکستر

شها مشتاق خاک هند ایرانی غلام تو****که از توران بر او بار است محنتهای زور آور

اگر می‌داشت تا غایت شفیعی کز رحیق او****کند پر ساقیان بزم شاهنشاه را ساغر

درین ملک از خرابیها نمی‌دیدند چون دریا****لبش خشک و کفش خالی و آهش سرد و چشمش تر

به این بعد مسافت چشم آن دارد که خسرو را****ز مدحت گستری گردد به قرب معنوی چاکر

که چون مرغان بی‌بال و پر از بار دل ویران****ز ایران نیستش جنبش میسر گرد برآرد پر

در اقطار جهان تا ز اقتضای گردش دوران****به نوبت بر سر شاهان نهد ظل هما افسر

نهد بر سر یکایک مستعدان خلافت را****کلاه پادشاهی سایهٔ شاه همایون فر

تو بر روی زمینی آن بلند اقبال کز گردون****رسد در روز هیجا به هر عون عسکرت لشگر

نهد یک دم به نظم این غزل سمع همایون را****که هست از مخزن پرگوهرش کوچکترین گوهر

بگو ای نامه‌بر به یار کای منظور خوش منظر****ملایم خوی زیبا روی مشگین موی سیمین بر

قصیده شماره ۳۲: سهی بالای بزم آرای مه سیمای مهرآسا

سهی بالای بزم آرای مه سیمای مهرآسا****قدح پیمای غم‌فرسای روح‌افزای جان‌پرور

سرت گردم چه واقع شد که در مجموعهٔ یاری****رقم‌های محبت را قلم بر سر زدی اکثر

ازینت دوستر دانسته بودم کز فراق خود****گماری دشمنی از مرگ بدتر بر من ابتر

نه من آن کوچه پیمایم که شبها تا سحر بودی****برای شمع راه من چراغ روزن و منظر

چه شد آن مهربانیها که دایم بود در مجلس****ز تر دامانی چشم نمینم آستینت تر

کجا رفت آن خصوصیت که از همدم نوازیها****نبود آرام از آن دست نگارین حلقه را بردر

گمان دارد دلم زین سرکشی ای شمع بی‌پروا****که داری از هوای دل سر پروانه‌ای دیگر

ز پایت برندارم سر اگر دارم کنی برپا****ز کویت وانگیرم پا اگر تیغم زنی برسر

تو را بازار گرم و من زرشک نو خریداران****از آن بازار در آزار از آن آزار در آذر

من از تشویش جان با این گران باری سبک نمکین****تو از تمکین دل با آن سبک روحی گران لنگر

ازین پس محتشم مشکل که آن صیاد مستغنی****کند ضایع خدنگ خویش بر صیدی چنین لاغر

بساط عاشقی طی ساز کز بهر دعای شه****در نه آسمان باز است و آمین گوت هفت اختر

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قصیده شماره ۳۳: رفتی به حرب باد رفیقت درین سفر

رفتی به حرب باد رفیقت درین سفر****فتح از قفای فتح و ظفر از پی ظفر
باد از حفیظ ایزدیت خاطر خطیر****هم مطمئن رافت و هم ایمن از خطر
گفتند تیغ بار که هست از ازل تو را****عین فراخ دامن عون خدا سپر
ای تاج بخش فرق سلاطین کامکار****وی نور بخش چشم خوانین نامور
هستم امیدورا که چون باد برگ ریز****بر هر زمین که روز جدال افکنی گذر
رمحت ز صدر زین برباید هزار تن****تیغت به خاک معرکه ریزد هزار سر
عیش تو را زیاد کند عون کردگار****جیش تو را حصار شود حفظ دادگر
تیغت شود مقلد سبابه نبی****خصمت اگر کند سپر از قبهٔ قمر
بر خرمن حیات عدو برگ ریز باد****چون تیغ شعله‌اش ز نیام‌آوری به در
بار زره بر آن تن نازک منه که من****افکنده‌ام ز داعیه صد جوشنت ببر
بر لشگر خود آیت امید خوانکه زود****می‌آید از دعا ز قفا لشگری دگر
دشمن اگر شود به مثل کوهی از حدید****خواهد به خون نشست ز تیغ تو تا کمر
خصمت که کرده است به زر ساز کارزار****از بهر خود خریده همانا بلا بزر
تو می‌روی و گریهٔ این بی‌دل اسیر****در سنگ خاره می‌کند از دوریت اثر
چون استجابت دعوات از ریاضتست****ای قبلهٔ امم چه مطول چه مختصر
با محتشم گرت همهٔ عالم دعا کنند****آیا بود کدام دعا مستجاب‌تر

قصیده شماره ۳۴: وقت کم بختی که مرغ دولتم می‌ریخت پر

وقت کم بختی که مرغ دولتم می‌ریخت پر****بهر دفع غم شبی در گلشنی بردم بسر
از قضا در حسب حال من به آواز حزین****بلبلی با بلبلی می‌گفت در وقت سحر
کاندرین خاکی رباط پرملال کم نشاط****وندرین سفلی بساط کم ثبات پرخطر
ذره‌ای را آفتابی بر گرفت از خاک راه****ساختندش حاسدان یکسان به خاک رهگذر
صعوه‌ای را شاهبازی ساخت هم پرواز بخت****واژگون بختان شکستندش ز غیرت بال و پر
تشنه‌ای را کام بخشی شربتی در کام ریخت****مفسدان کردند کامش راز حنظل تلخ تر
بینوائی راسخی طبعی به یک بخشش نواخت****از حسدهای گدا طبعان رسیدش صد ضرر
بر غریبی شهریاری از تفقد در گشود****در به روی خیربندان بر رخش بستند در
صیدی ازنخچیر بندی بود در قید قبول****رشگ مردودان به صحرای هلاکش دادسر
بود ویران کلبه‌ای از لطف گردون رتبه‌ای****در بلندی طاق دوران ساختش زیر و زبر
قصه کوته ماه ایران میر میران کایزدش****کرد ازبس سربلندی سرور جن و بشر
وز طلوع آفتاب دولتش از فرش خاک****سر به سر ذرات عالم را به عرش افراخت سر
از ترشح کردن ابر کف کافیش داشت****محتشم از پیشتر چشم تفقد بیشتر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آن ترشح بی‌خطائی ناگهان باز ایستاد****و آن تفقد بی‌گناهی گشت مسدودالممر
من نمی‌دانم چه واقع شد که کرد از جرم آن****لطف آن سرور ز جیب سر گرانی سر بدر
و اندر اوقات مریدی جز خلوص از وی چه دید****آن سرو سرخیل افراد بشر از خیر و شر
آن خدنگ اندازی از قوس دعا صبح و مسا****یا نه آن بیداری از عین بکا شام و سحر
یا نه آن بی‌عیب مدحت‌ها که از انشای آن****ذیل گردون پر در است و جیب دوران پر گوهر
یا نه آن بی‌ریب یاربها که از دل بر زبان****نارسیده می‌کند از سقف این منظر گذر
یا نه آن اخلاص ورزیها که اخلاص فقیر****با نصیر ملت اندر جنبش آمده مختصر
بلبل افسانه گو چون پرده از مضمون کشید****بلبل مضمون شنو گفت ای رفیق چاره‌بر
خیز و در گوش دل آن بی‌گنه خوان این سرود****کای ز طبعت جلوه گر اشخاص معنی در صور
آن که در دانستن قدر سخن همتاش نیست****کی معطل می‌کند او چون توئی را این قدر
در تو پوشانند اگر از عیب مردم صد لباس****کی شود پوشیده پیش خاطر او این هنر
کز نی خوش جنبش کلک تو در اوصاف او****می‌رود زین شکرستان تا به خوزستان شکر
وز ثنایش طبع مضمون آفرینش می‌کند****در تن شخص فصاحت هر زمان جان دگر
وز مدیحش کاروان سالار فکرت می‌دهد****کاروانهای جواهر را سر اندر بحر و بر
گر نصیحت می‌پذیری خیز و در باغ خیال****از زلال نظم کن نخل قلم را بارور
وز سحاب تربیت هرچند بر کشت دلت****ز اقتضای خشگ سال لطف کم ریزد مطر
آن چنان رو بر سر مدحش کز اعجاز سخن****از حجر دهقانی طبعت برانگیزد شجر
وز شجر بی‌انتظار مدت نشو و نما****دامن آفاق هم پر گل شود هم پر ثمر
من که بر لب داشتم ز افسردگی مهر سکوت****بر گرفتم مهر و بگرفتم ثنا خوانی ز سر

قصیده شماره ۳۵: ای به فر ذات بی‌همتا دو عالم را مقر

ای به فر ذات بی‌همتا دو عالم را مقر****سایهٔ خورشید عونت هفت گردون را سپر
بهر حمل بار حملت کاسمان هم سنگ اوست****کوه می‌بندد خیال اما نمی‌بندد کمر
چرخ کاندر ضبط گیتی نیست رایش را نظیر****نسخهٔ قانون تدبیر تو دارد در نظر
از تو عالم کامرانست ای کریم کامکار****چون زبان از نطق و گوش از سامعه چشم از بصر
آسمان عظم تو سنجید و شکستی شد پدید****در یکی از کفه‌های اعظم شمس و قمر
هیئتت وقت ظفر چون جنبش آرد در زمین****گوید از دهشت زمین با آسمان این المفر
کاروان سالار فتحت چون رسد از گرد راه****از سپاه خصم بربندد ظفر بار سفر
دولتت نخلی است کز خاصیت فطری مدام****نصرتش شاخ است و فتحش برگ و اقبالش ثمر
گر پناه محرمان گردی نباشد هیچ جا****فتوی آزارشان از هیچ مفتی معتبر
گر کنی استغفرالله قصد تا مجرم کشی****گردد اندر هفت ملت خون معصومان هدر
از کمال افزائی اکسیر حکمت‌های تو****می‌توان نقص جمادیت بدر برد از مدر
ز اقتضای عهد استغنا خواصبت می‌شود****حالت جر زود در ترکیب رفع از حرف جر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دیدهٔ جن و ملک کم دیده در یک آدمی****ای خدیو نامدار نامجوی نامور
این همه فر و جلال و این همه شان و جمال****این همه لطف مقال و این همه حسن سیر
گردد از افراط مالامال نعمت صد جهان****توشمالت بهر یک مهمان چو آرد ماحضر
بر درت کانجا مکرر گنج‌ها را برده باد****نیست در چشم گدا چیزی مکررتر ز زر
وقت زر بخشیدنت گردد زمین هم پر نجوم****بس که شهری را درد دامن سپاهی را سپر
شهریارا سروران عالم مدارا داورا****ای ضمیرت با قضا در کشتی دانش قدر
دارم از کم لطفیت در دل شکایت گونه‌ای****ز اعتماد عفوت اما می‌کنم از دل بدر
در تمام عمر امسال این شکست آمد مرا****کز ممر مسکنت شد خانه‌ام زیر و زبر
وز سموم فاقه در کشت وجود من نماند****یک سر مو نشهٔ نشو و نما در خشک و تر
وز ضرورت بر درت هرچند کردم عرض حال****از جوابی هم نشد گوش امیدم بهره‌ور
در چه دوران رشک نزدیکان شدند امسال و پار****از درت من دورتر هر سال از سالی دگر
چشم این کی از تو بود ای داور کی اقتدار****کاندرین حالت به خویشم واگذاری این قدر
من نه آخر آن ثناخوانم که در بزم تو بود****مسندمنصوب من از همگنان مرفوع تر
زر برایت در قطار اهل دعوت داشتند****بختیان من به پیش‌آهنگی از گردون گذر
وین زمان هم هر شب از شست دعایم بهر تو****قاب و قوسین است آماج سهام کارگر
دشمن از بی‌مهریت آرد اگر روزم به شام****پشت من گرم است ازین ای آفتاب بحر و بر
کانکه می‌داند که شبها در چه کارم بهر تو****باز شامم می‌تواند کرد از مهرت سحر
هست چون زیب لب اطناب مهر اختصار****بر دعای او کن ای داعی سخن را مختصر
تا ز اخیار است رضوان روضهٔ آرای جنان****تا ز اشرار است مالک آتش افرزو سقر
از سعادت دوستانت را جنان بادا مکان****وز شقاوت دشمنانت را سقر بادا مقر

قصیده شماره ۳۶: گشت در مهد گران جنبش دهر آخر کار

گشت در مهد گران جنبش دهر آخر کار****خوش خوش از خواب گرانديدهٔ بختم بیدار
ادهم واشهب پدرام شب و روز شدند****زیر ران امل از رایض صبرم رهوار
داروی صبر که بس دیر اثر بود آخر****اثری داد که نگذشت ز دردم آثار
کشتی را که به یک جذبهٔ گرداب تعب****دور می‌برد به ته بخت کشیدش به کنار
دیر شد خسرو بهجت سپه‌انگیز ولی****زود از خیل غم و درد برآورد دمار
آخر آن کلبه که زیبش ز حجر بود اکنون****بدر و گوهرش آراسته شد سقف و جدار
خشک بومی که برو چشم جهان زار گریست****شد به یک چشم زدن رشک هزاران گلزار
این نسیم چه چمن بود که از بوالعجبی****در خزان زد به مشام دل من بوی بهار
این رحیق چه قدح بود که بر لب چو رسید****دگر از ذوق نیابد به زبان نام خمار
منم آن نخل خزان دیده که دارم امروز****به بشارات بهار ابدی استبشار
گلشن بخت من است آن که ز اقبال درو****زده صد خرمن گل جوش زهر بوتهٔ خار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به زمین دشمن سرکوفته‌ام رفته فرو****ز جهان حاسد کم‌حوصله‌ام کرده فرار

این ازان رشک که الحال از آن حالت پیش****آن ازین غصه که امسال به صد عزت بار

کرده از قوت امداد خودم رتبه بلند****داده در ساحت اعزاز خودم رخصت یار

پایهٔ تقویت زهرهٔ برجیس مقام****سایهٔ تربیت شمسهٔ بلقیس وقار

پادشاه ملک و انس پریخان خانم****که ز شاهنشهی حور و پری دارد عار

مریم فاطمه ناموس که ناموس جهان****دارد از حسن عفافش چو ملک هفت حصار

قسمت آموخته در گه رزاق کبیر****که کفش واسطهٔ رزق صغار است و کبار

آن که با عصمت او رابعهٔ حجلهٔ چرخ****در پس پرده به رسوائی خود کرد اقرار

وانکه با عفت وی کوه گران سنگ نمود****دعوی وزن ولی پیش خرد کرد انکار

تا درین قصر مقرنس نتواند دادن****کش نشان از رخ آن شمسهٔ خورشید عذار

به کسی بخت به خوابش هم اگر بنماید****نگذارد که شود تا به قیامت بیدار

عهد علیای کمین جاریه‌اش بندد اگر****چرخ بر نافهٔ خود گیردش از بهر مهار

درکشد نافهٔ مهار از کف او گر نکند****سر تانیث خود اول به ضرورت اظهار

عطر پروردهٔ هوای حرم عالی او****بر زمین مشک فشان چون شود و عالیه بار

جنبش از باد برد حکمت بی چون بیرون****که مبادا به مشامی کند آن نفخه گذار

ماه کز خیل ذکور است ز غم می‌کاهد****که ز نامحرمیش نیست در آن حضرت بار

مهر کز سلک اناث است امیدی دارد****که به آئین کنیزان شودش آینه دار

ماه اگر برقع از آن رخ به غلط بردارد****غضبش حسن بصیرت ببرد از ابصار

نیست بر دامن پاک آنقدرش گرد هوس****که بر آئینهٔ مهر از اثر هیچ غبار

لرزد از نازکی خوی لطیفش چون بید****باد چون بر قدمش گل کند از شاخ بهار

شمع بزمش اگر از باد نشیند مه و مهر****سر بر آرند سراسیمه ز جیب شب تار

سایه را خواهد اگر از حرم اخراج کند****مانع پرتو خورشید نگردد دیوار

ای کهان سپه صف شکنت پیل شکوه****ای سگان حرم محترمت شیر شکار

حکم جزمت همه جا همچون قضا بی‌مهلت****تیغ قهرت همه دم همچون اجل بی زنهار

تقویت جسته ز عونت قدر ذی قدرت****تربیت دیده به دورت فلک بی‌پرگار

صیت انصاف تو چون آبروان در اطراف****ذکر الطاف تو چون باد وزان در اقطار

بر نشان کف پایت رخ صد ماه جبین****بر هلال سم رخشت سر صد شاه سوار

در رکابت همه اصناف ملک غاشیه کش****از صفات همه اوراق فلک غاشیه‌دار

از برای مدد لشکر منصور تو بس****نصرت و فتح که تازان ز یمین‌اند و یسار

گر فتد بر ضعفا پرتوی از تربیتت****ای قدر قضا قدرت گردون مقدار

پشه و مور و ملخ فی‌المثل ار عظم شوند****همه پیل افکن و اژدر در و سیمرغ شکار

من کزین بیشتر از رهگذر پستی بخت****داشتم تکیه که از خار و خس راهگذار

این دم از لطف تو ای شمسهٔ ایوان شرف****این دم از عون تو ای زهرهٔ گردون وقار

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پای بر مسند مه می‌نهم از استیلا****تکیه بر بالش خود می کنم از استکبار

وین هنوز اول آثار ترقیست که من****تازه باغ شجرانگیزم و تو ابر بهار

بنده پرور ملکا گر چه ز دارائی ملک****داری از هند و حبش تا بدر چین و تتار

جان فشانند غلامان فدائی بی‌حد****مدح خوانند مطیعان ثنائی بسیار

یک غلام است ولیکن ز سیاه و ز سفید****یک مطیع است ولیکن ز کبار و ز صغار

که اگر دست اجل جیب حیاتش بدرد****وندرین بقعه کند نقد بقا بر تو نثار

وز گلستان ثنای تو به حسرت به برد****بلبل نطق وی آن طایر نادر گفتار

جای او هیچ ستاینده نگیرد در دور****گر کند تا باید سعی سپهر دوار

محتشم لاف گزاف این همه سبحان‌الله****خود ستائیست کند به که کنی استغفار

پیش بلقیس و شی کز پیش از حور و پری****فوج فوج‌اند دوان بنده‌وش و چاکروار

تو که باشی که کنی چاکری خود ظاهر****تو که باشی که کنی بندگی خود اظهار

از تو این بس که دهی آینهٔ او ترتیب****از تو این بس که کنی ادعیهٔ او تکرار

آفتابا به خدائی که خداوندی اوست****سبب ظابطه رابطهٔ لیل و نهار

به رسولی که شب طاعت از افراط قیام****خواند مزملش از غایت رافت جبار

به امیری که در احرام نمازش هر شب****بانگ تکبیر ز تکبیر رسیدی به هزار

کاندرین ظلمت شب کز اثر خواب گران****نیست جز چشم من و چشم کواکب بیدار

آن قدر می‌کنم از بهر بقای تو دعا****که مرا می‌رود از کار زبان زان اذکار

آنقدر ذکر تو می‌آورم از دل به زبان****که مرا میفکند کثرت نطق از گفتار

تا شود ظل همای عظمت گسترده****ز خدیوان جهان حارث گیتی سالار

ظل نواب همایون نشود کم ز سرت****وز سر خلق جهان ظل تو تا روز شمار

قصیده شماره ۳۷: دارم از گلشن ایام درین فصل بهار

دارم از گلشن ایام درین فصل بهار****آن قدر داغ که بیرون ز حسابست و شمار

اولین داغ تف آتش و بیداد سپهر****کز تر و خشک من زار برآورده دمار

داغ دیگر روش طالع کج‌رو که شود****کشتی نوحم اگر جای نیفتد به کنار

داغ دیگر نظر دوست به دشمن که از آن****دلم از رشگ فکار است و رخ از اشک نگار

داغ دیگر ستم‌اندیشی اعدا که نیند****راضی الا به هلاک من آزرده زار

داغ دیگر غم افتادگی از پا که مدام****به عصا دست و گریبانم ازو نرگس وار

داغ دیگر اسف و قر خود آن کوه گران****که شدش از سبب فقر سبک قدر و عیار

داغ دیگر سبب انگیختن از بهر طلب****که ازین شغل خسیس‌اند عزیزان همه خوار

اثری مانده ز هر داغ وزین داغ عجب****این اثر مانده که نگذاشته از من آثار

کاش صد داغ دیگر بودی و بر دل نبدی****زخم این داغ کزو جان عزیز است فکار

ای فلک این چه بهارست که از بوالعجبی****می‌نماید به من از هیات گل هیبت خار

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غنچه در دیدهٔ من اخگر و گل آتش تیز****ارغوان بر سر آن شعلهٔ ریزنده شرار
لالهٔ پیراهنی آلوده به خونابهٔ داغ****چاک چون جیب شکیب من بی‌صبر و قرار
می‌نماید به نظر سایهٔ سرو و چمنم****روز پرنور چو گیسوی شب صاعقه بار
بر لب آب روان سبزه شبنم شسته****مژه اشک فشانیست به چشم من زار
نیست در گوشه باغم متمیز در گوش****بانگ زاغ و زغن و نغمهٔ قمری و هزار
کرده از سلسله جنبانی سلطان جنون****صبر و آرام و قرار از من دیوانه فرار
از ثریا به ثری برده فرو بخت نگون****مهجه رایت اقبال مرا از ادبار
از ریاض طرب آورده به دشت تعبم****چرخ غدار که بر کینه نهاده‌ست مدار
دهر مشکل که ازین پستیم آرد بیرون****دور هیهات کزین ورطه‌ام آرد به کنار
مگر از زیر و زبر کردن بنیاد غمم****قدرت خویش کند آینهٔ دهر اظهار
مریم ثانیه کز رابعهٔ چرخ اسیر****سجده خواهند کنیزان وی از استکبار
آسمان کوکبه شهزاده پریخان خانم****کاسمان راست به خاک در او استظهار
آفتابی که اگر از تتق آید بیرون****ظلمت اندر پس صد پرده گریزد به کنار
کامیابی که اگر طول بقا در خواهد****بر حیاتش کشد ایزد رقم استمرار
حفظ او گر نبود دست بدارد از هم****چون حباب این کروی قلعه روئینه حصار
حرف تانیث گر از آینه گردد منفک****نیست ممکن که برو عکس فتد زان رخسار
ز جهان راندنش از غیرت هم نامی خود****گر پری همچو بشر جلوه کند در ابصار
از نگارین صور جاریه‌های حرمش****صورتی را که کشد کلک مصور به جدار
ز اقتضای قرق عصمت او شاید اگر****روی برتابد و از شرم کند در دیوار
در ریاض حرم او که دو صد گلزار است****نکند آب و هوا تربیت نرگس زار
که مبادا فتد از هیات نرگس چشمی****به گل عارض آن شمسهٔ خورشید عذار
گر به سیمای وی از روزن جنت حوری****خفته خواب عدم را به نماید دیدار
تا نگوید که چه دیدم فلکش گرچه ز نو****بدهد جان ولی از وی بستاند گفتار
گر زمین حرمش از نظر نامحرم****روز و شب مخفی و مستور ندارد ستار
سایه زان پیکر پر نور بی‌فتد به زمین****نه به اعجاز به میراث رسول مختار
قصد ایثار ذخایر چکند در یک دم****بحر ذخار برآرد ز کف او زنهار
بهر یک تن چو کند قافلهٔ جود روان****نگسلد تا به دم صور قطارش ز قطار
عدل او چون شکند صولت سر پنجهٔ ظلم****خنده بر باز زند کبک دری در کوهسار
سایهٔ بخت سیاه از سر خصمش نرود****گر شود فی‌المثل از مرتبهٔ خورشید سوار
سروراوندی دلشاد که از مرتبه است****فرش روبندهٔ کنیزان تو را ز آنها عار
وز دل و دست تو بر دست و دل با ذلشان****بیش از آنست تفاوت که زیم بر انهار
یافت از جایزه مدحت ایشان سلمان****آن قدر رتبه که گردید سلیمان مقدار
من که سلیمان زمان توام از طبع سلیم****وز در مدح تو بر بحر و برم گوهربار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وز سخنهای قوی خلعت پر زور مدام****بختیانم به قطارند و روان در اقطار

وز جواهر کشی بار دواوین منست****حاملان را همه‌جا گرم‌تر از من بازار

با چنین قدر رفیعی که درین قصر وسیع****بر دل تنگ حسود آمده آشوب گمار

آن چنانم که اگر حال مرا عرض کند****به جناب تو خبیری به سبیل اخبار

دهی انصاف که اعجاز بود ناکردن****با چنین خاطر افکار خطا در افکار

طرفه حالی است که گر خاک مرا باد برد****از تبرک به خطا و ختن و چین و تتار

دور نبود که ز انصاف سپهر کحلی****توتیا وار عزیزش کند اندر انظار

وندرین ملک اگر راه کنم در بزمی****یا به راهی ابدالدهر نشینم چو غبار

به سخط کس نکند با من بیچاره سخن****به غلط کس نکند بر من افتاده گذار

گرچه از بی‌بدلی مرکز نه دایره‌ام****نیست دیار به من یار درین طرفه دیار

قصد کوته ملکا بلبل خوش لهجهٔ تو****محتشم نادره اندیشهٔ شیرین گفتار

دارد آزرده درونی ز وضیع و ز شریف****دارد اشفته دماغی ز صغار و ز کبار

حال خود عرض نمی‌دارد از آن رو که مباد****طبع علیا کشد از رهگذر آن آزار

یک دعا می‌کند اما و دعا این که ز غیب****فکند در دل الهام پذیرت جبار

که ز افراد بشر پیش ز فوق بشری****کیست مشغول دعایت به عشی و ابکار

وز غلامان تو آن بندهٔ بی‌همتا کیست****که مباهیست به او دور سپهر دوار

وز کدامین فدوی چاکر کار آمدنی****خواهد آمد به زبان تو ز یاد از همه کار

وز کجا نظم که خواهد به میان باقی ماند****نام نواب معلی تو تا روز شمار

قصیده شماره ۳۸: به ساحل خواهد افتادن دگر بار

به ساحل خواهد افتادن دگر بار****دری از جنبش دریای اسرار

بنان در کشف رازی خواهد آورد****زبان کلک را دیگر به گفتار

حدیث لطف و بی‌لطفی مولی****لب تقریر خواهد کرد اظهار

چه مولی آن که در بازار معنی است****سخن را بهترین میزان و معیار

بلیغی کاندر اوصاف کمالش****به عجز خود بلاغت راست اقرار

مهین دستور اعظم رای اکبر****کز اخلاصند شاهانش پرستار

سمی نیر اوج رسالت****محمد مهرانور نور انوار

که بر روی زمینش خالق‌الارض****ز آفات زمان بادا نگهدار

به بازارش سه در برد از من ایام****یکی فرد و دو از نسبت بهم یار

چه درها گنج‌های خسروانه****ز حمل هر یکی گیتی گران بار

ولی از همت آن فرزانه گنجور****چو از من آن در را شد خریدار

دو در را ثلث یک در داد قیمت****وزین خاطر نشینم شد که این بار

در این بازار از بخت بد من****از آن سودا به غایت بود بیزار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خدا را ای صبا در گوش آصف****بگو آهسته کای دانای اسرار
شناسای دم و نطق گهر ریز****خداوند دل و دست درم بار
شنیدم از بسی مردم که داری****به مروارید و گوهر میل بسیار
و گر گاهی به دست در فروشی****به کف می‌آیدت یک در شهوار
چو باد گل‌فشان می‌ریزی از دست****زر سرخش بپا خروار خروار
بفرما کز گهرها چیست حالی****تو را در مخزن ای دریای ذخار
که می‌نازد به آنها گوش شاهان****جز آنها کت من آوردم به بازار
به تخصیص آن چنان کز بهر شهرت****بر آن نام خوشت کندم نگین‌وار
خموش ای محتشم کز بالغان است****به غایت خود ستائی ناسزاوار
درین سان سرزمینی تخم دعوی****نمی‌آرد بجز شرمندگی بار
در نظم تو را با این زبونی****بهائی داد آن رای جهاندار
که در چشم دل از صد گنج بیش است****به قیمت نه به عظم و قدر و مقدار
سراسر تحفه‌های برگزیده****علم از بی‌نظیری‌ها در انظار
اگر دیگر دری داری بیاور****کزین به نیست در عالم خریدار
شروع اندر ثنایش کن که چون او****کریمی نیست در بازار اشعار
زهی برگرد قصرت پاسبان‌وار****بسر تا روز گردان چرخ دوار
زهی اعظم وزیری کز شکوهت****وزارت راست از شاهنشهی عار
زهی گردون سریری کز سرورت****ابد سیر است چنگ زهره بر تار
تو آن مسند نشینی کایستاده****ز تعظیمت به خدمت چرخ سیار
تو آن آصف نشانی کاوفتاده****ز توصیف سلیمانی در اقطار
اگر بالفرض باشد رای امرت****برون آید چو تیغ از جلد خودمار
و گر در جنبش آید باد نهیت****بره سیل نگون ماند ز رفتار
کنی گر منع وحشت از طبایع****به شهر آیند یک سر وحش کوهسار
چراغ دین چو گردد از تو ذوالنور****بسوزد کافر صد ساله زنار
اگر جازم شود دهقان سعیت****دماند در جبل ز احجار اشجار
نیابد در پناه حفظت آسیب****حریر برگ گل از سوزن خار
و گر ماه از تو پوشد کسوت نور****شود از روز روشن‌تر شب تار
اگر یکبار خواهی رفع ظلمت****برآرد خور سر از ظلمات ناچار
گر از حکمت زنی دم در زمانت****چه عنقا و چه اکسیر و چه بیمار
اگر حیز طلب گردد جلالت****برون تازد فرس زین چار دیوار
دو عالم بر در و گوهر شود تنگ****شوی غواص چون در بحر افکار
ز گل گر پیکری سازی و در وی****دمی یک نفخه گردد مرغ طیار
جهان را سر به سر این قابلیت****نبود ای قیصر اسکندر آثار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که گرد خوب و زشتش باشد از حفظ****حفیظی چون تو گرداننده پرگار

اگر کس از سر ملکت گزینی****جرون را حالیا تالار سالار

و گرنه گر بدی در بسته از تو****همه انصار بی‌اعوان و انصار

چنان حفظش نمودی کز دل مور****ضمیر انورت بودی خبردار

سرای جغد هم گشت از تو معمور****چو گردیدی درین ویرانه معمار

گر از مرغان این گلشن مرا نیز****که جز شکر نمی‌ریزم ز منقار

دهی زین بیش ره در گلشن خویش****شود شکرستان این طرفه گلزار

وز اوصافت چنان عالم شود پر****که بر امسال صد حسرت برد پار

غرض کز بهر ترتیب ثنایت****من از بحر ضمیر معجز آثار

کشم در رشته فکرت لالی****ز آغاز لیالی تا به اسحار

خموش ای دل که از بسیارگوئی****دل نازک دلان می‌یابد آزار

عنان تاب از ره افکار شو هان****که شد ز اطناب پای خامه افکار

به تنگ آمد ثنا از دست نطقت****دعا نوبت طلب شد دست بردار

درین سطح از پی رسم دوایر****بود تا گردش پرگار در کار

ز امرت هر که در دوران کشد سر****چو پرگارش فلک سازد نگون‌سار

بود تا ملک جسم از خسرو روح****بود تاسر بر آن اقلیم سردار

تو سردار جهان باشی و دایم****بود جای سر خصمت سر دار

به کینت هر که بر بالین نهد سر****نگردد تابه صبح حشر بیدار

قصیده شماره ۳۹: بیماری به پای حضورم شکسته خار

بیماریی به پای حضورم شکسته خار****کز رهگذار عافیتم برده بر کنار

بر تافتست ضعف چنان دست قوتم****کز سر نهادنم به زمین هم گذشته کار

جسمم که گرد راه عیادت نقاب اوست****پامال عالمی شده چون خاک رهگذار

نیلوفر ریاض ریاضت رخ من است****از سیلی که می‌خورم از دست روزگار

هرگز ز هم نمی‌گسلد کاروان لعل****زان قطره‌ها که بر رخ من می‌شود قطار

دست فلک ز رشته تدبیر تافتن****دامان من به جیب زمین بسته استوار

تدبیر این که پیش عزیزان مصر جود****خود را نسازم از سبکیها ذلیل و خوار

واندر فضای عالم علوی به طعمه‌ای****شهباز همتم نکند پستی اختیار

با آن کزین سکون قوی لنگرم ز کوه****سنگین‌تر است کفه میزان اعتبار

غبنی است بس گرانم از این رهگذر که نیست****پایم روان به درگه نواب نامدار

سلطان کامکار محمد امین که هست****نازان به آفریدن او آفریدگار

آن قبله امم که به تنگ است سده‌اش****از اختلاط ناصیه شاه و شهریار

وان قلزم کرم که کشیده ز ساحلش****تا سقف عرش بر سر هم در شاه‌وار

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گشت از صلای موهبتش گوشها گران****وز حمل بار مکرمتش دوشها فکار
در کلک صنع صانع او عز شانه****هر دقتی که بوده در او گشته آشکار
دارم گمان که خالق مخلوق آفرین****کرده در آفریدنش اظهار اقتدار
عکس جمال او به جمادات اگر فتد****بر دلبری مدار نهد صورت جدار
ذرات خاک پاش شمارند اگر به فرض****مه در حساب ناید و خورشید در شمار
آهو شکاری از سگ آن نامجو مجو****کز مردمی سگان وینند آدمی شکار
امرش به سیر گوی زمین حکم اگر کند****بی دست و پا فتد بره از روی اضطرار
نهیش به روی سیل نگون دست اگر نهد****پس خم زنان رود به عقب تا به کوهسار
بر رخش گرم جوش ببین گر ندیده‌ای****کانسان ز اقتدار بود اژدها سوار
از هم بپاشد و تل خاکستری شود****بیند اگر به قهر درین نیلگون حصار
هست از برای سوختن خرمن عدو****کافی ز آتش غضبش گرمی شرار
ای مالک رقاب ملوک سخن که هست****بر مدحت تو سلسلهٔ نظم را مدار
هرکس به مدعای دگر از سحاب نظم****بر کشت دولت تو ز شعر است رشحه بار
مقصود ومدعای من اما ز مدح تو****اینست این که نام تو سلطان نامدار
زیب کلام و زینت دیوان من شود****گوش قوای مدرکه را نیز گوشوار
هر نقطه هم شود ز سوادش به هند و روم****داغ دل هزار خدیو بزرگوار
زین لاف و دعوی احسن و اولاست محتشم****خاموش گشتن و به دعا کردن اختصار
تا نام داوران به دواوین شود رقم****وز خوش کلامی شعرا یابد اشتهار
از نام آن سپهر امارت کلام من****مشهور شرق و غرب بود آفتاب‌وار

قصیده شماره ۴۰: بر دوش حاملان فلک باد پایدار

بر دوش حاملان فلک باد پایدار****برجیس وار هودج بلقیس کامکار
مریم عفاف فاطمه ناموس کش سپهر****خواندست پادشاه خوانین روزگار
مخدومهٔ جهان که اگر ننهد آسمان****بر رای او مدار نیابد جهان قرار
تاج سر زمان که زمین حریم او****فرسوده شد ز ناصیهٔ شاه و شهریار
تا کار آفتاب بود سایه گستری****گسترده باد بر سر او ظل کردگار
ای شمسهٔ جهان که جهان آفرین تو را****بر هرچه اختیار کنی داده اختیار
دارم طویل عرضه‌ای اما به خدمتت****خواهم نمود عرض به عنوان اختصار
شش سال شد که راتبه من شدست هشت****در دفتر عنایت نواب نامدار
اما نداده‌ام من زار از دو سال پیش****دردسر سگان در آن جهان مدار
از بس که بوده‌ام ز عطاهاش منفعل****از بس که بوده‌ام ز کرم‌هاش شرمسار
حاصل که از تکاهل من بوده این فتور****نی از درنگ بخشش آن حاتم اشتهار
حقا که گر چنین بشدی جان گداز من****این فقر خانه سوز کزو مرد راست عار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جنبش نکردی از پی خواهش زبان من****گر آتشم زبانه زدی از دل فکار
حالا که ناامیدم ازین بخت بی‌هنر****وز لطف پروندهٔ خویشم امیدوار
آن زهرهٔ سپهر شرف گر مدد کند****گردون کند خزاین زر بر سرم نثار
تا پایهٔ سپهر بود زیر طاق عرش****بادا بنای جاه تو را پایهٔ استوار

قصیده شماره ۴۱: در نسبت است خسرو شاهان نامدار

در نسبت است خسرو شاهان نامدار****فرهاد بیک معتمد شاه کامکار
خورشید رای ماه لوای فلک شکوه****نصرت شعار فتح دثار ظفر مدار
زور آور بلند سنان قوی کمند****شیرافکن نهنگ کش اژدها شکار
رستم شجاعتی که چو دست آورد به حرب****صد دست از نظارهٔ حربش رود به کار
دریا سخاوتی که چو گرم سخا شود****بحر از کفش برآورد انگشت زینهار
کوه وجود خصم ز باد عمود او****چون بیستون ز تیشهٔ فرهاد شد غبار
در گوی باختن نبود دور اگر کند****گوی زمین ز هیبت چوگان او فرار
گر در مقام تربیت ذره‌ای شود****در دم رساندش به فلک آفتاب‌وار
ور التفات تقویت پشه‌ای کند****خوش خوش برآرد از دم پیل دمان دمار
بر مرد عرصه تنگ کند وقت دارو گیر****بر خصم کارزار کند روزگار زار
ای شهسوار عرصهٔ قدرت که ایزدت****بر هرچه اختیار کنی داده اختیار
دارم حکایتی به تو از دور آسمان****دارم شکایتی به تو از جور روزگار
سی سال شد که از پی هم می‌کنم روان****از نظم تحفه‌ها بدر شاه شهریار
وز بهر من ز خلعت و زر آن چه می‌رسد****بیش از دو ماه یا سه نمی‌آیدم به کار
وز بیع سست مشتریانم همیشه هست****ز افکار خویش نفرت وز اشعار خویش عار
حالا که بی‌هدایت تدبیر همرهان****یعنی به همعنانی تقدیر کردگار
فرهاد شد دلیل و به خسرو رهم نمود****وز بیستون زحمتم آورد بر کنار
دارم امید آن که بود ز التفات او****در یک رهم تردد و بر یک درم قرار
وز بهر یک کریم مطاع سخن نهم****بر تازه بختیان ز یکی تا ز صد هزار
وانعام اولین که بامداد او بود****ممتاز باشد از همه در چشم اعتبار
وان لاف‌ها که من زده‌ام از حمایتش****بر مرد و زن نتیجه آن گردد آشکار
وین پا که من برای امیدش نهاده‌ام****دست مرا به سر ننهد ناامیدوار
وان نرد غائبانه که با من فکند طرح****کم نقش اگر شود ننهد بر عقب مدار
حاصل که همعنانی همت نموده چست****بر توسن مراد به لطفم کند سوار
ای هادی طریق مراد از قضا شبی****بودم ز نامرادی خود سخت سوگوار
کانروز گرد راه پیام آوری برون****وز غائبانه لطف توام ساخت شرمسار
کای خوش کلام طوطی بستان معرفت****وی شوخ لهجه بلبل گلزار روزگار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شعر تو کسوتیست شهانش در آرزو****نظم تو گوهریست سرانش در انتظار
هر دوش نیست قابل این نازنین وشق****هر گوش نیست لایق این طرفه گوشوار
گر صاحب بصارت هوشی متاع خویش****در بیع آن فکن که دهد در خورش نثار
یعنی ولیعهد شهنشاه تاج بخش****شهزاده قدر خطر صاحب اقتدار
امید محتشم که بماند مدار دهر****بر ذات این یگانه جهانگیر کامکار

حرف ز

قصیده شماره ۴۲: در وثاق خاص خود گرد یساق افشاند باز

در وثاق خاص خود گرد یساق افشاند باز****آصف کرسی نشین مسند فراز سرفراز
باشکوه دور باش صولت هیبت لزوم****با فروغ آفتاب دولت حاسد گداز
وه چه آصف آن که در حصر صفاتش لازم است****با علو فطرت و طی لسان عمر دراز
اصل قانون بزرگی میرزا سلمان که هست****بینوایان را ز کوچک پروری‌ها دلنواز
از دعای او به آهنگ اجابت در عراق****راست جوش کاروانست از صفاهان تا حجاز
ترک و تازی از مخالف تا مؤالف نسپرند****راه ایوان همایون گر ازو نبود جواز
رای ملک آرا که کرد از دانش عالم فروز****بی‌مشقت بر رخ دشمن در عالم فروز
گر نبودی سد او بودی چو سیلاب نگون****ظلم را بر ملک عیش ترک و تازی ترکنار
هست نازش بر نیاز پادشاهان دور نیست****گر به ایجاد چنین ذاتی بنازد بی‌نیاز
کارسازیهای او در سازگار سلطنت****هست نقش منتخب از نقش دان کارساز
محض اعجاز است در اثنای حکم دار و گیر****از تعدی اجتناب و از تطاول احتراز
بر خلاف رای او گر آسمان را از کمان****تیر تدبیری جهد گرداندش تقدیر باز
خوانده خوان نوال از همت او جن و انس****رانده ملک وجود از بخشش او حرص و آز
ای صبا در گوش شه گو کای سلیمان زمان****بر سلیمان ناز کن اما به این آصف بناز
می‌شود ز آهنگ دور اما محل نفخ صور****بهر دفع ظلم قانونی که عدلش کرده ساز
در حقیقت آن قدرها از مزاج اوست فرق****بر مزاج پادشاهان کز حقیقت بر مجاز
ای مهین آصف که بر گرد سرت در گردشست****مرغ روح آصف‌بن برخیا از اهتزاز
برخی از اوصاف ذاتت طبع ازین طرز جدید****تا نکرد تا انشا به کام دل نشد دیوان طراز
نیست روزی کز برای ضبط گیتی نشنود****گوش تقدیر از زبان شخص تدبیر تو راز
آستانت را خرد با آسمان سنجید و یافت****عرش آن را در نشیب وفرش این را برفراز
گر کنی در ایلغاری حکم بی‌مهلت روند****بختیان آسمان در زیر بارت بی‌جهاز
هست در چنگال عصفور تو عنقای فلک****راست چون پر کنده گنجشکی به چنگ شاهباز
مصر دولت را عزیزی و به منت می‌کشند****یوسفان با آن همه نازک دلیها از تو ناز
بس که با یک یک ز مملوکان خویشی مهربان****کار عشق افتاده یک محمود را با صد ایاز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خصم کج بنیاد اگر زد با تو لاف همسری****راستان را در میان باز است چشم امتیاز
در مشام جان خیال عطر نرگس پخته عشق****گو علم برمیفراز از خامی سودا پیاز
ناتوان بازار رشک از بهر خصم ناتوان****گرم می ساز و بهر وجهش که خواهی می گداز
دشمن آهن دلت از سختی اندر بغض و کین****کام خواهد یافتن آخر ولی در کام گاز
داری اندر جمله معنی هزاران پردگی****همچو من شیدای هر یک صد هزاران عشقباز
نظم لعب آیین ما نسبت به آن لفظ متین****چون معلق‌های طفلانست در جنب نماز
تا ره خواهش به دست آز پوید پای فقر****تا در دلها ز تاب فقر کوبد دست آز
چون در رزق خدا بر روی درویش و غنی****بر گدا و محتشم بادا در لطف تو باز

حرف ک

قصیده شماره ۴۳: باز نوبت زن دی بر افق کاخ فلک

باز نوبت زن دی بر افق کاخ فلک****می‌زند نوبت من ادر که البرد هلک
باز لشگر کش برد از بغل قله کوه****می‌دواند به حدود از دمه چون دود برگ
باز از پرتو همسایگی شعله نار****می‌فرستد ز دخان تحفه سمندر به ملک
برف طراحی باغ از رشحات نمکین****آن چنان کرده که می‌بارد از اشجار نمک
بحر مواج چنان بسته که هر موجی از آن****اره پشت نهنگی شده بر پشت سمک
نکشد تا زیخ آهنگر بردش در غل****دست و پا می‌زند از واهمه در آب اردک
آب گرمابه چنان گشته مزاجش که از آن****نتوان تا ابد انگیخت بخار از آهک
یخ زجاجی شده از برد که می‌باید اگر****خردسالی کندش ضبط برای عینک
جمرات از دمه بر قله منقل زرماد****پشت گرمند بمانائی سنجاب و قنک
کف دریا شده از شدت سرما مشتاق****به گرانی که گر آید ز سر آب به تک
برف گسترده بساطی که زد هشت ننهند****پا به صحن چمن اطفال ریاحین به کتک
شده آن وقت که از خوف ملاقات هوا****به صد افسون نشود دود ز آهک منفک
سپه برد بهر بوم که تازد ز قفا****لشگر برف چو مور و ملخ آید به کمک
دمه سر کرده به یک سردمه بگریزاند****خیمه‌پوشان خزان را ز بساتین یک یک
برد چون قصد ریاحین کند اندازد پیش****چشم خود نرگس و دزدیده رساند چشمک
گر نهد موسی عمران ید و بیضا در آب****چون کشد جانب خود باشدش از یخ انجک
به مقر خود از آسیب هوا گردد باز****مهره‌ای کاتش داروش جهاند ز تفک
روبهی را که شود پشت به جمعیت موی****ذره گرم شود بر سر شیران شیرک
کرده یخ استره چرخ که گردیده از آن****حرف امید بهار از ورق بستان حک
کوه ابدال که از سبزه پژمرده و برف****پوستین می‌کشد آن روز به زیر کپنک
مجمعی ساخته وز قهقهه انداخته‌اند****هرزه خندان جبل جمله به او طرح خنک

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نزهت انگیز هوائی که ز محروسهٔ باغ****کرده بیرون یزک لشگر بردش به کتک
رجعتش نیست میسر مگر آرد سپهی****از ریاض چمن شوکت مولی به کمک
آفتاب عرب و ترک و عجم کهف ملوک****پادشاه طبقات به شر و جن و ملک
حجةالله علی الخلق علی متعال****که در آئینه شک شد به خدائی مدرک
آن که چون گشت نمازش متمایل به قضا****بهر او تافت عنان از جریان فلک فلک
آن که بعد از دگران روی به خیبر چو نهاد****آسمان طبل ظفر کوفت که النصرهٔ لک
بسته بر چوب ز اعجاز ظفر دست یلان****کرده هرگاه برون دست ولایت ز ملک
گاو از بیم شدی حمل زمین را تارک****خصم را ضربت اگر سخت زدی بر تارک
گر کشد بر کرهٔ مصمت خورشید کمان****همچو چرخش کند از ضربت ناوک کاوک
در پناهش متحصن ز ممالک صد ملک****در سپاهش متمکن ز ملایک صد لک
حکم محکم نهجش قوس قضا را قبضه****امر جاری نسقش تیر قدر را بی‌لک
او خدا نیست ولی در رخ او وجه‌الله****می‌توان یافت چو خطهای خفی از عینک
پیش طفل ادب آموز دبستان ویست****با کمال ازلی عیسی مریم کودک
بهر جمعیت خدام مزارش هر صبح****فکند سیم کواکب فلک اندر قلک
ای به جاهی که درین دایرهٔ کم پرکار****درک ذات تو به کنه آمده فوق المدرک
در زمان سبق عالم و آدم بوده****حق سخنگوی و تو آئینه و آدم طوطک
پایهٔ عون تو گردیده درین تیره مغاک****این مخیم فلک بی سر و بن را تیرک
پیلبانان قضا تمشیت جیش تو را****چرخ از اکرام به دست مه نوداده کچک
گر نیابد ز تو دستوری جستن ز کمان****در کمان خانه کند چله نشینی ناوک
دو جهانند یکی عالم فانی و یکی****عالم قدر تو کاندر کنف اوست فلک
واندرین دایره در پهلوی آن هر دو جهان****چرخ بسیار بزرگ است به غایت کوچک
گر کند نهی سکون امر تو در پست و بلند****تا دم صبح نه شور ای ملک انس و ملک
نستد آب ز رفتار و نه باد از جنبش****نه فتد مرغ ز پرواز ونه آهو از تک
با سهیل کرمت در چمن ار تیغ غرور****نشکافد سپر لالهٔ حمرا سپرک
رتبهٔ ذات تو را شعلهٔ انوار ظهور****تا به حدیست که بی‌مدر که گردد مدرک
داندت بی‌بصری همسر اغیار که او****تاج شاهی نشناسد ز کلاه ازبک
صیت عدل تو و آوازهٔ اوصاف عدوت****غلغل کوس شهنشاهی و بانگ تنبک
هم ترازوی تو در عدل بود آن که چو تو****سر نیارد به زر و سیم فرو چون عدلک
گر شود پرتو تمییز تو یک ذره عیان****زرد روئی کشد از پیشهٔ خود سنگ محک
از درت کی به در غیر رود هرکه کند****فهم لذات جنان درک عقوبات درک
بک فی دایرةالارض و ما حادیها****طرق سالکها فی کنف الله سلک
هر که ریزد می بغض تو به جام آخر کار****از سر انگشت تاسف دهدش دور گزک
به میان حرف تو در صفحهٔ دل کرده مقام****دگران جا به کران یافته چون نقطهٔ شک

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پر کم از سجدهٔ اصنام نبد خصم تو را****نصب بیگانه به جای نبی و غصب فدک
از ازل تا به ابد بهره چه باید ز سلوک****سالکی را که ره حب تو نبود مسلک
محتشم صبح ازل راه به مهرت چون برد****لقد استعصم والله به واستمسک
گرچه هستش ز هوا و هوس و غفلت نفس****جرم بسیار و خطا بی‌حد و طاعت اندک
غیر از آن عروه وثقی و از آن حبل متین****نیست چیز دگرش در دو جهان مستمسک
دست چوبک زن تقریر به آهنگ رحیل****چون زند در دروازهٔ عمرش چوبک
به دعا بعد ثنا عرض چو شد خواهد بود****هرچه گویم بس ازین غیر دعا مستدرک
تا نهد شاهد روز از جهت سیر جهان****هر سحر بر جمل چرخ زر اندود کلک
آن فلک رتبه که شد باعث این نظم بلند****در فلک باد عماریکش او دوش ملک

حرف ل

قصیده شماره ۴۴: همایون باد شغل آصفی بر آصف عادل

همایون باد شغل آصفی بر آصف عادل****چه آصف ظل ظل‌الله عبداله دریا دل
خداوندا کف به اذل که کرد آیات احسان را****پس از شان خود ایزد یک به یک در شان او نازل
عموم سجدهٔ شکر ظهور او رسانیده****سر هاروت را هم بر زمین اندر چه بابل
فلک یابد زمین را بر زبر از نقطه کوچکتر****ز بار حلم او گر نقطه بارا شود حامل
عقیم‌الطبع شد در زادن شه مادر دوران****چو آن دستور اعظم شد در افعال جهان فاعل
خلایق ظرف را در پی دوند از بهر زر چیدن****چو پای کلک او گردد به راه جود مستعجل
خراج هند و باج صد قلمرو ضم کند باهم****مداد نازل از اقلام او هرگه شود به اذل
هزارش بنده بر در سر گران از بار تاج زر****همه مدرک همه زیرک همه قابل همه مقبل
به صد فرمانبری مسند بر خاصان او خاقان****به صد منت‌کشی طغراکش احکام او طغرل
نهد گر حکمت او بر خلاف رسم قانونی****که از قدرت نمائی هر محالی را شود شامل
مریض صرع را کافور در پیکر زند آتش****حرارت از مزاج صاحب حمی برد فلفل
نگیرد ماه تا نور ضمیر وی به رو تابد****میان آفتاب و او شود صد کوه اگر حایل
تصرف‌های طبع میرزا سلمانیش دارد****به عنوانی که یک دم نیست از ضبط جهان غافل
خروج زر ز مخزن‌های او وقت کم‌احسانی****خراج هفت اقلیم است بهر کمترین سایل
تعالی‌الله از آن دریا که از وی این در یکتا****برای تاج شاهان روزگار آورده بر ساحل
نبودی گر به گوهرخیزی او بحر ذخاری****در آفاق این در شهوار گشتی از کجا واصل
تعجب خود زبان گردیده سرتاپا و می‌گوید****که این گلزار دولت گشته پیدا از چه آب و گل
فلک را بر زمین بینند اگر قایم کند دیوان****جهان را در جهان یابند اگر سامان دهد محفل
اگر در هر نفس صد کاروان معنی از بالا****شود نازل به غیر از خاطر او نبودش منزل
مرا کایام از قدرت زبان دهر می‌خواند****در انشای ثنای او به عجز خود شدم قائل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

الا ای نیر گیتی فروز اوج استیلا****که خشت آستانت راست سقف آسمان در ظل
تو نور تربیت از ثقبه میم کمال خود****اگر بیرون فرستی ذات هر ناقص شود کامل
ز روی خشم اگر چشم افکنی بر چشمهٔ حیوان****شراب وی به آن جان‌پروری زهری شود قاتل
عمل فرما توئی کاندر جهانند از هراس تو****همه عمال دیوان بهترین عمال را عامل
عجالت خواه شد خصم تو از دولت به حمداله****که بر وی زود شد ظاهر مل دولت عاجل
اکابر اعتضادا محتشم ادنی غلام تو****که هست از حق گذاریها به شغل مدحتت شاغل
ندارد هیچ چیز اما چو زلف عنبرین مویان****پریشان حالتی دارد مباش از حال او غافل
ز بخت سعد تا فرزند ذوالاقبال ذی فطرت****بجای جد و اب قائم‌مقامی را بود قایل
تو باشی جانشین اعتمادالدوله از دولت****دگر نایب مناب جد عالی داور عادل
خلایق تا امان یابند از دست اجل بادا****به قصد جان بد خواهت اجل عاجل امان راجل

قصیده شماره ۴۵: اقبال بین که از پی طی ره وصال

اقبال بین که از پی طی ره وصال****پرواز داده شوق به مرغ شکسته بال
بردمید از آن تن خاکی که جنبشش****صد ساله بعد داشت ز سر حد احتمال
افتاده‌ای که بود گران جان تر از زمین****شوقش به ره فکند شتابان تر از شمال
شد دست چرخ پر شهب از بس که می‌جهد****در زیر پای خیل بغال آتش از امال
احداث کرده جذبه راه دیار شوق****در مرکبان سست پی من تک غزال
دارد گمان زلزله از بی‌قراریم****سرهنگ جان که قلعهٔ تن راست کوتوال
منت خدای را که رفاهیت وطن****گر شد به دل به تفرقه کوچ و ارتحال
نزدیک شد که ذرهٔ بیتاب ناتوان****یابد به آفتاب جهانتاب اتصال
زد آفتاب چرخ که از دولت سریع****بعد از عروج روی کند در ره زوال
آن آفتاب کز سبب طول عهد او****جوید هزار ساله گران نقص از کمال
سلطان شاه مشرب کم کبر و پرشکوه****دارای داد گستر جم قدر یم نوال
آن برگزیدهٔ یوسف مصر صفا که هست****آئینه جمال خداوند ذوالجلال
در مصر سلطنت نه همین اسم بود و بس****میراث یوسفی که به او یافت انتقال
زان یوسف جمیل به این یوسف جلیل****دادند صد کمال کزان بد یکی جمال
بر خویش دیدگان و مکان را چو بیضهٔ تنگ****مرغ جلال او چو برآورد پر و بال
شاید که بهر نوبت سلطانیش قضا****بر طبل آسمان زند از کهکشان دوال
گردون برد پناه به تحت الثری ز بیم****آید گر آتش غضب او به اشتغال
نام مرا کسی نبرد روز حشر نیز****حلمش شود چه اهل گنه را قرین حال
گر باد عزم تو گذرد بر بلند و پست****بیرون رود سکون ز زمین نعل از خیال
دریا به لنگرش سپر خویش را به چرخ****باشد تحرکش چو زمین تا ابد محال
ای برقد جلال تو تشریفها قصیر****جز عز ذوالجلال که افتاده بی‌زوال

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بر تاج خسروی که ز اسباب سروریست****فرق توراست منت تعظیم لایزال
حاتم ز صیت جود تو گشت از مقام خویش****راضی که در جهان نکشد از تو انفعال
این سلطنت که شاهد طاقت گداز بود****در ابتدای ناز نمود از تتق جمال
اینک جهان گرفته سراسر فروغ وی****که افزونی اندرون چو ترقیست در هلال
ای داور ملک صفت آسمان شکوه****وی سرور نکوسیر پادشه خصال
روزی که محتشم پی تقدیم تهنیت****آمد به نفس کامل خود بر سر جدال
وز تازیانه کاری تعجیل داد پر****آن باره را که بود تحرک در او محال
هریک قدم که مانده به ره نجم طالعش****گردید دور صد قدم از عقده وبال
یارب به لایزالی سلطان لم‌یزل****کز اشتغال سلطنت دیر انتقال
بر مسند جلال برانی هزار کام****با رتبهٔ جلیل بمانی هزار سال

قصیده شماره ۴۶: داد کوشش اندر عزت مور ذلیل

داد کوشش اندر عزت مور ذلیل*****سامی القاب سلیمان منزلت سلطان خلیل
کعبهٔ حاجات کز حاجت گشاده بر درش****از دو عالم صد طریق و صد صراط و صد سبیل
هم به بخشش بی‌مثابه هم بریزش بی‌همال****هم به همت بی‌مثال هم به احسان بی‌عدیل
بر صراطی چون دم شمشیر آسان بگذرد****نور او گر کور مادرزاد را گردد دلیل
اهل خلد از اهل دوزخ آب خواهند ار کند****سلسبیل لطف او یک رشحه بر دوزخ سبیل
شیر در پستان نهد بهر جنین سر در رحم****رازق واسع کند در رزق اگر او را کفیل
پاس او تاوان ز عزرائیل گیرد تا ابد****مردگان در دعوی جان گر کنند او را وکیل
نرگس اعمی ببیند روز بر گردون سها****حکمت او چون برد بیرون علل را از علیل
حدت طبعش شود بالفرض اگر کافور کار****در هوای زمهریر از وی دماند زنجبیل
نی دل و نی دین بماندنی روان نی عقل و هوش****گر قبول او فتد ماکان من هذاالقبیل
ای به مصر آفرینش آفریده ذوالجلال****سیرت ذات تو را چون صورت یوسف جمیل
شکوه ناکند از تو جمعی کز گریبان سخا****هر که در عهد تو سر بر زد فلک خواندش بخیل
از عناصر میل آتش می‌کند هر شب شهاب****تا کشد بر دیده کج بین اعدای تو میل
خصم الکن گز حدیث شکرینت زر دروست****در مزاجش گشته شیرینی به صفرا مستحیل
پشه ز امداد تو شاید گر به تار عنکبوت****پای میکائیل بندد بر جناح جبرئیل
دشمنت کامروز خود آهنین دارد به سر****خواهد از تیغ تو فردا داشت بر گردن دو بیل
خصم مقراض حیل هرچند سازد تیز تر****ای تو را در غالبیت مدت فرصت طویل
دست جرات ز آستین برزن که صورت یاب نیست****کندی چنگال شیر از کید روباه محیل
پشه‌ای کز وادی حلم تو خیزد گرد ناک****بال خود را گر غبار افشان کند بر پشت پیل
بنددش بر کوهه گاو زمین از ثقل باد****ای غبار راه تمکین تو بر غبرا ثقیل
گر اثر را از مؤثر دور خواهی تا به حشر****بیضهٔ ابیض نگیرد رنگ در دریای نیل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در کف ساقی بزمت شد مزید عقل و هوش****رطل مرد افکن که آمد عقل عالم را مزیل
من که چون قربانی تیغ خلیل اندر ازل****داشتم در سر که در قربانگهت کردم قتیل
منت ایزد را که بر وفق مراد خویشتن****زود در خیل فدائی گشتگان گشتم دخیل
وز دل پر آتشم زد چشمهٔ مهر تو سر****آن چنان کز قعر دوزخ سر برآرد سلسبیل
سرو را بی آن که سازی در نظم محتشم****گوشوار گوش دراک از کثیر و از قلیل
قیمتش ارسال کردی خانه‌ات آباد باد****وز خدایت هم به این احسان جزائی بس جزیل
تا بود ظل طویل الذیل سلطان نجوم****بر جهان گسترده و مبسوط و ممدود و ذلیل
سایهٔ اقبال و احسان تو بادا مستدام****برغنی و بر فقیر و بر عزیز و بر ذلیل
بر فلک بهر تو بادا کوس دولت پر صدا****وز برای دشمنانت بر زمین طبل رحیل
ز آتش کید سپهرت دارد ایمن آن که گشت****مانع گرم اختلاطی‌های آتش با خلیل

حرف م

قصیده شماره ۴۷: خوش آن زبان که شود چون زبان لوح و قلم

خوش آن زبان که شود چون زبان لوح و قلم****به مدح و منقبت شاه ذوالفقار علم
خون آن بنان که چو در خامه آورد جنبش****نخست ثبت کند مدحت امام امم
خوش آن بیان که بود همچو لعل در دل سنگ****در مناقب شاه نجف در آن مدغم
دمی ز نخل خیالت ثمر دهد شیرین****که جز به مدح شه نخل برنیاری دم
به خاک رفته فرو نظم آبدار تو به****اگر از آن نشود باغ منقبت خرم
درین جهان به ستایش مشو ندیم کسی****که در جهان دگر همینت ندیم ندم
فسانه طی کن و در مدحت کریمی کوش****که در کرم سگ او عار دارد از حاتم
به مدح کام دهی عقد نطق بند کزو****شوی به منعی بکری زمان زمان ملهم
به مجلس کرم از ساقی طلب کن جام****که تا ابد نکنی عرض احتیاج به جم
برات خویش به مهر دهنده‌ای برسان****که در رکوع به خواهنده می‌دهد خاتم
حیات جو زدم زنده‌ای که می‌آید****ز طفل مکتب او کار عیسی مریم
به سایه اسدی رو که گرگ مردم خوار****ز بیم او نتواند شدن غنیم غنم
ببر به محکمه قاضی شکایت چرخ****که در میانهٔ بازو کبوتر است حکم
به صدق شو سگ آن آستان که محترمند****سگان شیر خدا همچو آهوان حرم
به دانکه در کتب آسمانی آمده است****ابوالحسن همه‌جا بر ابوالبشر اقدم
مهم خویش بود خلق را اهم مهام****مرا ثنای امام امم مهم اهم
رسید مطلع دیگر ز سکه خانهٔ فکر****که می‌دود چو زر سکه‌دار در عالم

قصیده شماره ۴۸: من و دو اسبه دوانیدن کمیت قلم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

من و دو اسبه دوانیدن کمیت قلم****به مدح یکه سوار قلم رو آدم

من و مجاهده در راه دین به کلک و زبان****ز وصف شاه مجاهد به ذوالفقار دو دم

من و رساندن صیت ثنا ز غرفه ماه****به آفتاب فلک چاکر فرشته حشم

ولی خالق اکبر علی عالی قدر****که هست ناطقه پیش ثنای او ابکم

علیم علم لدنی کزو ورای نبی****همین یگانه خداوند اعلم است علم

امین گنج الهی که راز خلوت غیب****تمام گفته به او مصطفی بوجه اتم

محیط مرکز دل کانچه در خیال هنوز****نداده دست بهم هست پیش او ملهم

شهی که خواهد اگر اتحاد نوع به جنس****دهند دست معیشت به هم رمض و اصم

و گر اراده کند فصل را مبه این نوع****کمند ربط و مساوات بگسلند ز هم

دل حقیر نوازش که جلوه‌گاه خداست****چو کعبه‌ایست که از عرش اعظم است اعظم

ز فرش چون ننهد پا به عرش بت‌شکنی****که بختش از بردوش نبی دهد سلم

به معجزش زد و صد ساله ره رساند باد****زبان ابکم فطری سخن به گوش اصم

به جنب چشمه فیضش سر تفاخر خویش****به جیب جاه فرو برده از حیا زمزم

چه او که دیده امینی که در حریم وصال****میان سر خدا و نبی بود محرم

پس از رسول به از وی گلی نداد برون****قدیم گلبن گل بار بوستان قدم

در آمدن به جهان پای عرش سای نهاد****ز بطن شمسه برج شرف به فرش حرم

قدم نهاد برون هم به مسجد از دنیا****ز فتنه زائی افعال زاده ملجم

دو در یک صدفش را نمونه بودندی****به عیسی ار ز قضا موسی شدی توام

به بحر اگر فتد اوراق مدح و منقبتش****ز حفظ خالق یم تا ابد نگیرد نم

ببین چنین که رسیده است از نعیم عطا****به بلبلان گلستان منقبت چه نعم

علی‌الخصوص به سر خیل منقبت گویان****که ریختی در جنت بها ز نوک قلم

فصیح بلبل خوش لهجه کاشی مداح****که بود روضه آمل ازو ریاض ارم

به مدح شاه عدو بندش از مهارت طبع****چو داد سلسله هفت بند دست بهم

اگر به سر خفی بود اگر بوجه جلی****برای او صله‌ها شد ز کلک غیب رقم

به پیروی من گستاخ هم برسم قدیم****به حکم شوق نهادم بر آن بساط قدم

به قدر وسع دری سفتم از تتبع آن****که گر ز من نبدی قیمتش نبودی کم

ورش خرد به ترازوی طبع سنجیدی****شدی هر آینه شاهین آن ترازو خم

در انتظار نشستم به ساحل امید****که موج کی زند از بحر من محیط کرم

کی از ریاض امل سر برآورد نخلی****کی از دلم برد آرد زمانه بیخ الم

رساند مژده به یک بار هاتفی که نوشت****برات جایزه شاه عرب به شاه عجم

سپهر کوکبه طهماسب پادشاه که برد****به یمن نصرت دین برنهم سپهر علم

مجاهدی که ز تهدید او بدیده کشند****غبار راه عباد صمد عبید صنم

شهی که خادم شرعند در عساکر او****ز مهتران امم تا به کهتران خدم

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ز صیت تقویش از خوف نام خود لرزد****چو لاله در گذر باد جام در کف جم
ز بیم شحنهٔ ناموس او عیان نشود****ز سادگی نرسد تا بس که روی درم
ز دست از شفق آتش بساز خود زهره****که داده زان عملش اجتناب شاه قسم
سحاب با کف او داشت بحث بر سر فیض****ز شرم گشت عرق ریز بس که شد ملزم
دل و کفش گه ایثار در موافقت‌اند****دو قلزم متلاطم به یکدیگر منضم
سهیل لطفش اگر پرتو افکند بر زیر****ز آتش حسد آید به جوش خون به قم
مه سر علم او کند چو پنجه دراز****به اشتلم ز سر مهر برکند پرچم
عمود خاره شکن گر کند بلند شود****ز باد ضربت او کوره در کمر مدغم
خمد ز گرز گران سنگ او اگر به مثل****شود ستون سپر و دست و بازوی رستم
مبار زانش اگر تاخت بر زمانه کنند****دهند گاو زمین را ز فرط زلزله رم
به خیمه‌گاه سپاهش زمین کند پیدا****لکاشف از کشش بی‌حد طناب خیم
سگ درش نبود گر به مردمی مامور****به زهر چشم کند آب زهره ضیغم
فسون حفظش اگر بر زمین شود مرقوم****رود گزندگی از طبع افعی ارقم
ز شهسوار عرب کنده شد در از خیبر****ز شهریار عجم از زمانه بیخ ستم
فلک به باطن و ظاهر نمی‌تواند یافت****دو شهسوار چنین در قصیده عالم
جهان به معنی و صورت نمی‌تواند جست****دو شاه بیت چنین در قصیدهٔ عالم
عجب‌تر آن که یکی کرده با یکی ز خلوص****بهم علاقه فرزندی و غلامی ضم
فلک سئوال کنانست ازین تواضع و نیست****جز این مقاله جواب شه ستاره حشم
بدر که شاه ولایت بود چرا نزند****پسر که شاه جهان باشد از غلامی دم
مهم دنیی و عقبی فتاده است مرا****به این شهنشه اعظم به آن شه اکرم
کزو به روضهٔ رضوان رسم چه مرده به جان****وزین بلجهٔ احسان رسم چه تشنه بیم
یگانه پادشها یک گداست در عهدت****که رفع پستی خود کرده از علو همم
ز بار فقر به جانست و خم نکرده هنوز****به سجدهٔ ملکان پشت خود برای شکم
برون نرفته برای طمع ز کشور شاه****اگر به ملک خودش خوانده فی‌المثل حاتم
کنون که عادت فقرش نشانده بر سر راه****که روبراه نیاز آر یا به راه عدم
همان به حالت خویش است و بی‌نیازی را****شعار و شیوهٔ خود کرده از جمیع شیم
هان به وقت همت مدد نمی‌طلبد****ز اقویای جهان در میان لشگر غم
اگر کریم به بارد ز آسمان حاشا****که جز ز پادشه خود شود رهین کرم
چو داغ با دل خونین نشسته تا روزی****ز لطف شاه پذیرد جراحتش مرهم
قسم به شاه و به نعماش کانچه گفتم ازو****فلک مطابق واقع شنید و گفت نعم
چو محتشم شده نامش اگر مسمی را****به اسم ربط دهد شاه ازو چه گردد کم
همیشه تا ز پی بردن متاع بقا****کند فنا بره دست برد پا محکم
برای پاس بقای تو از کمند دعا****دو دست او به قفا بسته باد مستحکم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قصیده شماره ۴۹: ای نثار شام گیسویت خراج مصر و شام

ای نثار شام گیسویت خراج مصر و شام****هندوی خال تو را صد یوسف مصری غلام
چهره‌ات افروخته ماه درخشان را عذار****جلوه‌ات آموخته کبک خرامان را خرام
کاکلت بر آفتاب از ساحری افکنده ظل****سنبلت بر روی آب از جادوئی گسترده دام
طوبی از قدت پیاپی می‌کند رفتار کسب****طوطی از لعلت دمادم می‌کند گفتار وام
گل به بویت گرچه می‌باشد نمی‌باشد بسی****مه به رویت گرچه می‌ماند نمی‌ماند تمام
گر نسازم سر فدایت بر تو خون من حلال****ور نمیرم در هوایت زندگی بر من حرام
کوکب اوج جلالی باد حسنت لایزال****آفتاب بی زوالی باد ظلت مستدام
شاه خوبانی چو جولان می‌کنی بر پشت زین****ماه تابانی چو طالع می‌شوی از طرف بام
صد هزاران شیوه دارد آن پری در دلبری****من ندارم جز دلی آیا نهم دل بر کدام
یافتم دی رخصت طوف ریاض عارضش****زد صبا زآن گلستان بوی بهشتم بر مشام
روضه دیدم چو جنت از وی برده فیض****چشمه دیدم چه کوثر کوثر از وی جسته کام
بر لب آن چشمه از خالش نشسته هندوئی****چون سواد دیده مردم به عین احترام
مانع لب تشنها زان چشمهٔ زمزم صفات****ناهی دلخستها زان شربت عناب فام
غیرتم زد در دل آتش کز چه باشد بی‌سبب****هندوی شیرین مذاق از دلبر ما تلخ کام
خواستم منعش کنم ناگاه عقل دوربین****بانگ بر من زد که ای در نکته‌دانی ناتمام
هندوئی کز زیرکی و مقبلی رضوان صفت****گشته کوثر را حفیظ و کرده جنت را مقام
خود نمی‌گوئی که خواهد بود ای ناقص خرد****جز غلام شاه انجم چاکر کیوان غلام
سرور فرخ رخ عادل دل دلدل سوار****قسور جنگ آور اژدر در لیث انتقام
حیدر صفدر که در رزم از تن شیر فلک****جان برآرد چون برآرد تیغ خونریز از نیام
ساقی کوثر که تا ساقی نگردد در بهشت****انبیا را ز آب کوثر تر نخواهد گشت کام
فاتح خیبر که گر بودی زمین را حلقه‌ای****در زمان کندی و افکندی درین فیروزه بام
قاتل عنتر که بر یکران چه می‌گردد سوار****می‌فرستد خصم را سوی عدم در نیم گام
خواجه قنبر که هندوی کمیتش ماه را****خوانده چون کیوان غلام خویش به درش کرده نام
داور محشر که تا ذاتش نگردد ملتفت****بر خلایق جنت و دوزخ نیابد انقسام
بان عم مصطفی بحرالسخا بدرالدجی****اصل و نسل بوالبشر خیرالبشر کهف‌الانام
از تقدم در امور مؤمنان نعم‌الامیر****وز تقدس در صلوهٔ قدسیان نعم‌الامام
آن که گر تغییر اوضاع جهان خواهد شود****شرق و مغرب غرب مشرق شام صبح و صبح شام
وانکه گر جمع نقیضین آید او را در ضمیر****آب و آتش را دهد با هم به یکدم التیام
آب پیکانش گر آید در دل عظم رمیم****از زمین خیزد که سبحان‌الذی یحیی‌العظام
سهمه فی قوسه کالطیر فی برج‌السما****سیفه فی کفه کالبرق فی جوف‌الغمام
پشت عصیان را به دیوار عطایش اعتماد****دست طاعت را به دامان قبولش اعتصام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گر نبودی صیقل شمشیر برق آئین وی****می گرفت آیینهٔ اسلام را زنگ ظلام
ور نکردی مهر ذاتش در طبایع انطباع****نور ایمان را نبودی در ضمایر ارتسام
ای که هر صبح از سلام ساکنان هفت چرخ****بارگاهت می‌شود از شش جهۀ دارالسلام
وی بهر شام از سجود محرمان نه فلک****هست قصر احترامت ثانی بیت‌الحرام
گر نبودی رایض امرت به امر هیچکس****توسن گردن کش گردون نمی گردید رام
ور نکردی پایهٔ عونت مدد افلاک را****این رواق بیستون ایمن نبودی ز انهدام
آب دریا موج بر گردون زدی گر یافتی****قطره‌ای از لجه قدر تو با وی انضمام
بس که دست انتقام از قوت عدلت قویست****لاله رنگ از خون شاهین است چنگال حمام
از ائمه ذات مرتاض تو ممتاز آمده****آن چنان کز اشهر اثنا عشر شهر صیام
ای مقالت مثل ما قال‌النبی خیرالمقال****وی کلامت بعد قرآن مبین خیرالکلام
من کجا و مدحت معجز کلامی همچو تو****خاصه با این شعر بی‌پرگار و نظم بی‌نظام
سویت این ابیات سست آورده و شرمنده‌ام****ز آن که معلوم است نزد جوهری قدر رخام
لیک می‌خواهم به یمن مدحتت پیدا شود****در کلام محتشم ایشان گردون احتشام
زور شعر کاتبی سوز کلام آذری****گرمی انفاس کاشی حدث‌ابن حسام
صنعت ابیات سلمان حسن اقوال حسن****لذت گفتار خواجو قوت نظم نظام
حاصل از اکسیر لطف چاشنی بخشت شود****طبع نامقبول من مقبول طبع خاص و عام
یک تمنای دگر دارم که چون در روز حشر****بر لب کوثر بود لب تشنگان را ازدحام
زان میان ظل ظلیلم بر سر اندازی ز لطف****وز شراب سلسبیلم جرعه‌ای ریزی به کام
مدعا چون عرض شد ساکت شو ای دل تا کنم****اختیار اختصار و ابتدای اختتام
تا درین دیرینه دیر از سیر سلطان نجوم****نور روز و ظلمت شب را بود ثبت دوام
روز احباب تو نورانی الی یوم‌الحساب****روز اعدای تو ظلمانی الی یوم‌القیام

قصیده شماره ۵۰: باد در عیش مدام از بهجت عید صیام

باد در عیش مدام از بهجت عید صیام****پادشاه محتشم سلطان گردون احتشام
داور مرفوع تخت خوش بساط خوش نشاط****سرور مسعود بخت نیک رای نیک نام
آفتاب اوج استیلا ولی سلطان که باد****بر سلاطین به سند اقبال مستولی مدام
در صبوح سلطنت می‌خواند از عظمش قضا****قیصر فغفور بزم اسکندر جمشید جام
هست طول روز اقبالش فزون از روز حشر****زان که از دنبال صبح دولت او نیست شام
چار رکن از صیت استقلال او پر شد که دور****از برایش پنج نوبت می‌زند در هفت بام
کار او هر روز می‌آرد قضا صد ساله پیش****بس که دارد در مهم احترامش اهتمام
در زمان او که ضدیت شد از اضداد رفع****صعوه با باز است یار و گرگ با میش است رام
رایض امروز بر دستش ز روی اقتدار****کرده خنگ بی‌لجام چرخ را بر سر لجام
آن که لطف و قهر او در یک طبیعت آفرید****آب و آتش را به قدرت داد باهم التیام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گر زمین ناروان راطبع او گوید برو****در شتاب افتاده دشت لامکان سازد مقام

ور سپهر تیز رو را امر او گوید بایست****تا دم صور قیامت گام نگشاید ز گام

از نفایس بخشی او صد هزار احسان خاص****هست روز بذلش اندر ضمن هر انعام عام

قطره‌ای از لجهٔ جودش توان کردن حساب****هفت دریا را اگر با هم توان داد انضمام

نیست باران بر زمین از آسمان باران که هست****ز انفعال ابر دستش در عرق ریزی غمام

ای تو را از قوت طالع درین نخجیرگاه****شاه‌بازان رام قید و شهسواران صید رام

از مهابت در ته چاه عدم گردد مقیم****گر در آئی با سپهر اندر مقام انتقام

مهر از بهر اجاق افروزی در مطبخت****روز تا شب می‌پزد سودا ولی سودای خام

هست بر درگاهت ای دریادل مالک رقاب****حاتم طی یک گدا و خسرو چین یک غلام

کم‌بضاعت‌تر ز قارون کس نماند در زمین****گر یک احسان تو یابد بر خلایق انقسام

مخزن خویش از زر انجم کند در دم تهی****گر فلک یکدم کند طبع درم بخش از تو وام

بس که از حصر افزون بس که رفت از حد برون****میل خاص و لطف عامت با خواص و با عوام

نیک و بد را با تو اخلاصیست کز آرام خود****دست می‌دارند تا آرام گردد با تو رام

آن زجاجی چامه هر شب بر تو می‌سازد حلال****خون خود تا بادلارایان بیارامی به کام

من ز چشم آرام غارت می‌کنم تا از دعا****خواب را بر دیدهٔ بخت تو گردانم حرام

وز پی حمل دعایت با خشوع بی‌شمار****زین بلند ایوان فرود آرم ملایک را تمام

سرورا در شکرستان ثنایت محتشم****کش خرد می‌خواند دایم طوطی شکر کلام

حال با صد تلخ کامی گشته در حبس قفس****مبتلای صد الم بند مؤید هر کدام

گر نمی‌بود این چنین می‌گشت گرد درگهت****با دگر خوش لهجه‌های باغ معنی صبح و شام

الغرض نواب سلطان را سلام و تهنیت****می‌تواند از زبان خامه گفتن والسلام

تا بود در روزگار آئین عید و تهنیت****خاصه بر درگاه تعظیم سلاطین عظام

از زبان لوح و کرسی و سپهر و مهر و ماه****تهنیت گویت لب روح‌الامین باشد مدام

قصیده شماره ۵۱: روزه رفت و آمد از نزدیک مخدوم الانام

روزه رفت و آمد از نزدیک مخدوم الانام****بر سر من مشفقی با عیدی عید صیام

وه چه مخدوم آن که هست از رفعت ذات کریم****سرور اهل کرم سردار و سرخیل کرام

وه چه سر خیل آن که خیل خسروان عصر را****می‌تواند داد در یک بزم باهم انتظام

اختر بیضا تجلی گوهر دری شعاع****داور دارا تجمل والی والامقام

کار فرمایندهٔ طبعش زبان علم و حلم****سده فرزینه بزمش جبین خاص و عام

چرخ اعظم را مقابل قابل دیهیم و گاه****شاه عالم را مصاحب صاحب القاب و نام

روزگارش زان محمد خواند کاندر نه حرم****می‌ستایندش مقیمان سپهر از احترام

می‌زند مانند طفل مریم از اعجاز دم****هرچه طبع مبدعش می‌آفریند در کلام

نژاد زد میان نظم گوئی تیغ زد****ورنه چون بین‌المسارع منقطع شد التیام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

معنی کز دل بود چون صید وحشی در گریز****خاطر او را بود چون مرغ دست آموز رام

بحر اول بر بقای خویش می‌لرزد که هست****کمترین قایم دست فیاضش غمام

قرص خورشید از عطا می‌افکند پیش گدا****طشت حاتم چون نیفتد در زمان او زبام

بی‌طلب چون کرد جیب و آستینم پر درم****یافتم کاندر کرم حاتم کدامست او کدام

مدح گفتن و آن گه از ممدوح جستن جایزه****نیست جز فعل ادانی نیست جز کار لئام

مدح کردن نیز گوش آنگه گشودن دست جود****در حقیقت هست سودای درم بخشیش نام

بخشش آن باشد که کس نادیده شخصی را به خواب****بخشد از خواب پریشانیش بیداری تمام

مدح گفتن آن چنان اولی که بی‌ذل طمع****در سخن مرد سخن گستر نماید اهتمام

زین دو حالت آنچه از من بود خود نامد به فعل****وین خجالت ماند بهر من الی یوم‌القیام

و آنچه زان دریادل زر بار گوهرریز بود****از وجود آمد به استمرار و ادرار و دوام

مالک الملک سخن خلاق اقوال حسن****سامی الرتبت سمی جد خود خیرالانام

پستی ما کردار تقصیر این فعل ارتکاب****وان بلندیهای همت کرد آن امر التزام

ای به دوران تو دولت را رواج اندر رواج****وی به تدبیر تو عالم را نظام اندر نظام

در ازل ذیل جلالت از غبار خود کشید****سرمهٔ امیدواری در دو چشم اعتصام

در عبارت آفرینی گرنه یکتائی چرا****خلقت خلاق و اقوال تو را نشاست نام

زین شرف کاندر بنان اشرف در جنبش است****تا به زانو می‌رود در مشگ کلک خوش‌خرام

کز لک مژگان خود چشمت برون آرد ز سر****سوی بدبینت اگر بینی به چشم انتقام

در ثنایت معترف گردم به عجز خویشتن****گرنه با طبع من اقبال تو یابد انضمام

سرورا بی‌جد و جهدی از ریاض لطف تو****محتشم را خورد اگر بوی عطائی بر مشام

طوق در گردن غلامی هم شدش پیدا که هست****در لقب مالک رقاب پادشاهان کلام

ابتدا به در دعا اکنون که گر سحرست شعر****پیش نازک طبع دارد لذت تام اختتام

تا سپهر پیر را در سایه باشد آفتاب****ز اقتصای وضع دوران سال و ماه و صبح و شام

ظل شاه نوجوان بر فرق فرقد سای تو****باد چون ظل تو بر فرق خلایق مستدام

قصیده شماره ۵۲: ایا صبا برسان تحفهٔ درود و سلام

ایا صبا برسان تحفهٔ درود و سلام****ز کمترین خلایق به بهترین انام

پناه ملک و ملل پاسبان دین و دول****جهان علم و عمل کاشف حلال و حرام

سمی صدر رسل هادی جمیع سبل****سر رئوس امم تاج تارک اسلام

خدایگان صدور جهان که در آفاق****صدارت از شرفش در تفاخر است مدام

بگو ولی به زبانی کزو اثر بارد****که ای جلال تو را جلوه در لباس دوام

غلام بی بدلت محتشم که خواند اول****بر آسمان ملکش زیب و زینت ایام

بر او زمین وسیع آخر آن چنان شد تنگ****که گشت شیرهٔ جان در تنش فشرده تمام

نه پای راه نوردی که در گشایش کار****ره امید به دستش دهد گشایش کام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نه یک سرو تن فردی که سوی حاتم طی****کند به کبر نگاه و کند به ناز خرام
اگر چه گه گهش از شاخسار این دولت****سبک بهاثمری تازه می‌کند لب و کام
ولی ز گلشن جود شهش ز بخت زبون****نسیم لطف تمامی نمی‌رسد به مشام
که چون دهد به تنعم دماغ را ترطیب****شود ز فیض پذیرای صد هزار الهام
درین زمان که غم انگیز گشتنش می‌کرد****زمانه بادهٔ عیشی که ریختش درجام
همان رحیق روان کلام مولی بود****که بود هم طرب آغاز و هم نشاط انجام
کلام نی که زلالی بدیع سلسله‌ای****طراز دوش امم گوشوار گوش گرام
زهر دوا و مصرع آن گشته از فصاحت باز****دری جدید به روی دل ذوی الافهام
به مرده خضر کلامش چو داد آب حیات****حدیث زیره و کرمان ز کلک خوش ارقام
چنان نمود که شیرین تکلمان ظریف****نبات را به تکلف نهند حنظل نام
ز فیض ابر مقالت چو مستفیض شدند****به قدر جوهر ادراک خود خواص و عوام
ز سرزمین فصاحت روایح گلها****بسیط روی زمین را فرو گرفت تمام
در آن خجسته زمین هر غزل غزالی بود****به طبع مستمع از مردم آشنائی و رام
در آستین بودش دست صنع هر که ز لفظ****لباس برقد معنی برد به این اندام
بزرگوارا دارم دلی و صد امید****جهان مدارا دارم لبی و صد پیغام
که هست از مدد منعم غنی و قدیر****کریم عام کرم واهب جمیع مرام
بلای فقر درین عهد در تزلزل صرف****صلای جود درین دور در ترقی تام
مرا به طبع ز اشباه خود تفاوت خاص****تو را ز لطف به امثال من توجه عام
بود بعید که عرش مکان من نرسد****در ارتفاع به فرش مقام هیچکدام
ازین بعیدتر این کاندرین بساط وسیع****مهام را به ید قدرت شهیست زمام
که در نوازش و دریادلی و زربخشی****هزار حاتمش از روی نسبت است غلام
مضیق است زمان ای زمان مزین ساز****صحیفهٔ سخنت را به مهر ختم کلام
برای دولت دیر انتقال تا یابد****دعا به ذکر ثبات و دوام استحکام
ز پایداری اقبال باد مستحکم****صدارتت به ثبات و جلالتت به دوام

قصیده شماره ۵۳: ای جهان را به دولت تو نظام

ای جهان را به دولت تو نظام****آسمان را به خدمت تو قیام
نقطهٔ پای کبریای تو راست****حیز افزون ز ساحت اوهام
آتش قهرت ار زبانه کشد****چون سپند از فلک جهند اجرام
گر شکوهت مکان طلب گردد****پا ز حیز برون نهند اجسام
کرده رایت برای راه صواب****بر سر بختی زمانهٔ زمام
گر نه سررشته در کف تو بود****بگسلد توسن سپهر لجام
تیغ که آیین اوست خونریزی****مانده در عهد تو به حبس نیام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

صعوه در دور تو اسیر عقاب****باز در عهد تو اسیر حمام
گر زند بانگ بر جهان غضب****جهد از بیم تا عدم بدو گام
ور دهد مهلت زمان کرمت****پا به ذیل ابد کشد ایام
آید از همگنان خصایص تو****صمدیت گر آید از اصنام
سگ کوچکترین غلام تو را****مهتران بندهٔ آن دو بنده غلام
که در آفاق دیده از حکما****دین پناهی که بهر نفی حرام
در میان لای نفیش ار نبود****غیر اسمی نماند از اسلام
افتخار قبیلهٔ آدم****شاه بیت قصیدهٔ ایام
آصف جم صفات قاسم بیک****رای لقمان ضمیر خضر الهام
عامل کارخانهٔ رزاق****قاسم روزی خواص و عوام
کمترین پاسبان او کیوان****کمترین تیغ بند او بهرام
بهر طی ره ستایش او****اگر امروز تا به روز قیام
درید کاتبان هفت اقلیم****بر صحایف قدم زنند اقلام
طی نگردد ره آن قدر که بود****کلک را در میانه اقدام
ای پی طوف بارگاه شما****بسته خلق از چهار رکن احرام
من کوته قدم ز طول امل****به صد امید و صدهزار مرام
دو خزانه در از کلام بدیع****هر دری گوشوار گوش گرام
کردم ارسال از عراق به هند****بعد ابلاغ صد درود و سلام
که نثار دو بارگه سازند****حاملانش به اهتمام تمام
دو معاذ خلایق آفاق****دو معز مفاخر ایام
یکی از عین قدر قبلهٔ خاص****یکی از فرط فیض کعبهٔ عام
قصه کوته خلاصه دوسرا****مجلس شاه و محفل خدام
وز خداوند خود امیدم بود****که نهد حکمتش به دقت تام
دست بر نبض کار این بی‌کس****گوش بر شرح حال این گمنام
تا مزاج سقیم مطلب من****صحتی تام یابد از اسقام
یعنی از مال طفلم آن چه بود****در دکن پیش بد ادایان وام
به نخستین اشاره‌ای که کند****بستانند چاکران عظام
بلکه با آن به لطف ضم سازد****صله‌ای از شه بزرگ انعام
باری آنها فتاد در تعویق****از تقاضای بخت نافرجام
این زمان از کمال لطف و کرم****ای خجل از مکارم تو کرام
بهر عرض کلام من یملک****ای سخنهای تو ملوک کلام
به زکات قدوم فیض لزوم****وقت فرصت به بزم شام خرام
در میان مهم من نه پای****ساز کار مرا نظام انجام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گر نه پای تو در میان باشد****نرسد کار عالمی به نظام
نیست مخفی ز عالم و جاهل****که به توفیق خالق علام
می‌تواند نهاد حکمت تو****نرمی موم در مزاج رخام
می‌تواند شد از تصرف تو****نطفه تغییریاب در ارحام
پس مهمات محتشم هرچند****گشته باشد ز بی‌کسی‌ها خام
دور نبود که پیش تدبیرت****گردد آسان‌ترین جمله فهام
متصل خواهم از خدا که به دهر****ز اتصال لیالی و ایام
بس که عهدت شود طویل الذیل****سر برآرد ز جیب صبح قیام

قصیده شماره ۵۴: ز تاب مشگل اگر نگسلد رگ جانم

ز تاب مشگل اگر نگسلد رگ جانم****که کار تنگ شد از پیچ و تاب دورانم
نمی‌رود به جنان پای کس به این تعجیل****که دست من ز جنون جانب گریبانم
بجاست پرده گوش فلک که بسته هنوز****درون سینه به زنجیر صبر افغانم
جهان ز فتنه چه دارد خبر که در بند است****هنوز سیل جهانگیر چشم گریانم
ستون کوه سکون بنای صبر مرا****خلل مباد که صد هزار طوفانم
عجب اگر نزند روح خیمه جای دگر****که سخت رفته ز جا جسم سست بنیانم
اگر بهم زنم از کین هزار سلسله را****عجب مدان که چو زلف بتان پریشانم
ازین بدتر گله‌ای نیست از زمانه مرا****که برده ریشه فرو در زمین کاشانم
ز بس نفاست ذاتی که خلق کاشان راست****من از صفات زبون ننگ شهر ایشانم
به من تراوش نزلی که لطف ایشان راست****نزول آیت بیزاریست در شانم
ازین ملک صفتان نفیس فطرت نیست****یکی که آورد اندر شمار انسانم
در این میانه من پست فطرتم خزفی****که منتظم شده در سلک درو مرجانم
شود نصیب که دامان سلک گوهرشان****ز گرد صحبت جان‌گاه خود بیفشانم
بزرگ این همه گر خلق مشفق خلقیست****به حاجتی من اگر در زمانه درمانم
برآورد به طریقی که عقل ماند مات****ولی غبار ز جسم و دمار از جانم
درین بلا که منم با وجود ضعف قوا****به جز جلای وطن نیست هیچ درمانم
مرا که دل کشد آزار رنج ویرانی****ازین چه سود که خوانند گنج ایرانم
مراست در ملکوت آشیان و همت پست****به خاک تیره در این ملک کرده یکسانم
ز حمل جور من این جا ذلیل در همه‌جا****عزیز پادشهان حاملان دیوانم
اگر به هند روم طوطیان ذخیره کنند****جهان شکر از ریزه چینی خوانم
و گر به چین کنم آهنگ نقش مانی را****کشد به خاک سیه کلک عنبرافشانم
ور انتخاب کنم از جهان خراسان را****کسی نبیند از اعدا دگر هراسانم
و گر به خاک سیاهم کشد زمانه هنوز****ز سرمه بیش بود قدر در صفاهانم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ز شاک شوق کشندم به پا خزاین لعل****اگر به خواب ببیند در بدخشانم
کشند رنج ستورانم از کشیدن گنج****اگر نصیب ز ایران برد به تورانم
به هم نمی‌رسد از شغل طرفةالعینی****چو چشم فکرت من چشم عیب جویانم
به سحر طبع مهندس اگر کنم هنری****که چشم دهر شود تا به حشر حیرانم
ز لفظشان نرسد شهد بارک‌الهی****به کام طوطی خوش لهجه زبان دانم
ور از زبان سخنی سر زند که باید شد****به حکم عقل از آن اندکی پشیمانم
کنند نسبت چندان خطا به من که مگر****به کفر کرده تکلم زبان ایمانم
اگر شوند ز تعلیم عندلیب زبان****هزار مرغ زبان بسته در گلستانم
همین که در سخن آیند از کمال غرور****کنند نام زبون لهجه و بد الحانم
حجاب یک دوکسم گشته بس که دامنگیر****ز داغ کاری خامان کشیده دامانم
رسد چو کار به این کان حجاب هم برود****چه شعله‌ها که برآید ز سوز پنهانم
من از ستایش اشراف ملک این دیدم****که رفته رفته سیه گشت روی دیوانم
هنوز با دل پرداغ و سینهٔ پردرد****زبان پر خطر خویش را نگهبانم
ز تاب رنگ بگرداند آفتاب آن روز****که من ز دفتر عزت ورق بگردانم
غرور غفلتشان بین که ایمنند به این****که در نیام شکیب است تیغ برانم
اگر چه نرم کمان آفریده‌اند مرا****گذار می‌کند از سنگ خاره پیکانم
به بی‌گزندی من نیست هیچ انسانی****ولی دمی که دمم گرم گشت ثعبانم
مرا به تیغ زبان رنجه کردن آسان نیست****که قتل عام جهانیست کار آسانم
گرفته‌ام دو جهان در هنر ولیک هنوز****برون نیامده الماس ریزه از کانم
اگرچه کرده خدا شیر بیشه سخنم****از آن ستمکش خلقم که کند دندانم
به دامن کسی از من نمی‌نشیند گرد****اگر کند ز مذلت به خاک یکسانم
بدین که سنگ گران نیست در ترازوی هجو****چه ارزن از سبکی کرده‌اند ارزانم
اگر به فرض زنم لاف کز جمیع جهات****منم که زینت و زیبت جهات و ارکانم
ور از یکانگی فطرت آورم به زبان****که کرده واحد یکتا وحید دورانم
و گر بلند بگویم که از بلندی نظم****رسیده نوبت زدن بر ایوانم
و گر ملوک سخن را به گردن از دعوی****کنم کمند که مالک رقاب ایشانم
که می‌زند در انکار این ز دشمن و دوست****به غیر من که ز خود کمتری نمی‌دانم

حرف ن

قصیده شماره ۵۵: صد شکر کز شفای شهنشاه کامران

صد شکر کز شفای شهنشاه کامران****نوشد لباس امن و امان در بر جهان
از کسوت کسوف برون آمد آفتاب****وز قیروان کشید تتق تا به قیروان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ماهی که یک دو مرحله آمد فرو ز اوج****بازش نشانده است ولایت بر آسمان
نجم سپهر سلطنت آن رجعتی که داشت****با استقامت ابدی یافت اقتران
شهباز اوج ابهت از باد تفرقه****دل جمع کرد و شد متمکن بر آشیان
نخل بزرگ سایه بستان سروری****رو در بهار کرد و برون آمد از خزان
چابک سوار عرصهٔ اقبال زین نهاد****بر خنگ کامرانی و شد باز کامران
در ساحت وجود شه کامیاب شد****صحت گران رکاب و تکسر سبک عنان
از بهر زیب دادن اورنگ خسروی****شد بارگه نشین ملک پادشه نشان
طهماسب پادشاه که پیش درش به پاست****صد پاسبان همه ملک و پادشاه و خان
شاهنشهی که گشت ازو پای کاینات****در شاه راه مذهب اثنی عشر روان
فرمان دهی که رونق دین محمدی****داد آن چنان که بود رضای خدا در آن
زنجیر عدل بسته چنان که اعتماد پاس****دارد شبان به گرگ ستم پیشه عوان
در جنب کاخ رفعتش افتاده بس قصیر****ارکان قصر قیصر و ایوان اردوان
نوشیروان کجاست که بیند کمال عدل****طغرل تکین کجاست که بیند علوشان
در پای باد پای مرادش همیشه چرخ****گوئیست سر نهاده به فرمان صولجان
با قوت قضا نکند رخنه در هوا****کز بی‌نفاذ او بجهد تیری از کمان
روز دغا چو پای در آرد به رخش کین****گوش فلک گران شود از بانگ الامان
وقت سخا چو دست برآرد به کار بذل****در یک نفس دمار برآرد ز بحر و کان
یک فرد آفریده خدا کز ترحمش****غرق تنعمند درین تیره خاکدان
چندین هزار مفلس و محتاج و بینوا****چندین هزار عاجز و مسکین و ناتوان
داده است ذوالجلال به شخص جلالتش****تشریف عمر سرمدی و عز جاودان
هر یک نفس ز عمر ابد اقتران وی****روح جدید می‌دمد اندر تن جهان
امن و امان عالم کون و فساد راست****آن خسرو زمین و زمان تا ابد ضمان
خواهد نهاد غاشیه مدت حیات****آن شهسوار بر کتف آخرالزمان
تخت بلند پایه بنو زیب ازو چه یافت****بخت جهان پیر دگر باره شد جوان
دشمن که بسته بود به قصد جدل کمر****فتح آمد از کنار و زدش تیغ بر میان
هرکس که دعوی فدویت به شاه داشت****گر بود از ته دل و گز از سر زبان
چرخ از دو روزه عارضه آن جهان پناه****در دوستی و دشمنیش کرد امتحان
تا دشمنان آن ملک و انس و جان شوند****از یاس پشت دست گران جیب جان دران
دستی ز غیب آمد و صد ساله راه بست****سدی میان دست و گریبان انس و جان
یارب مباد عهد شبان دگر نصیب****آن گله را که موسی عمران بود شبان
شکر خدا که تخت خلافت ز فر شاه****باز از زمین رساند سر خود بر آسمان
شکری دگر که از اثر صدق این خبر****زد تیر مرگ بر دل اعدا خبر رسان
وز لطف بر جراحت ما مرهمی نهاد****کاسوده گشت از آن دل و آرام یافت جان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

معمورهٔ جهان که نبود ایمن از خطر****بخشید از انقلاب زمان ایزدش امان
شکر دگر که در حرم آن جهان پناه****ضایع نگشت خدمت معصومهٔ جهان
زهرا ز هادتی که ندادست روزگار****شهزاده‌ای به طاعت و تقوای او نشان
مریم عبادتی که سزد گر سپهر پیر****سجاده‌اش به دوش کشد همچو کهکشان
بلقیس روزگار پریخان که روزگار****از صبر بر مراد خودش ساخت کامران
واندر تن مبارکش از محض لطف کرد****جانی دگر ز صحت شاه جهانیان
وان سیل غم که در پی آن شاه‌زاده بود****از وی گذشت و شد متوجه به دشمنان
وان آتشی که مضطربش داشت چون سپند****ابر کرم ز غیب برو شد مطر فشان
تابنده باد در دو جهان کوکبش که هست****شاه سپهر کوکبه را شمع دودمان
عمرش دراز باد که تدبیر صایبش****دولت سرای شاه جهان راست پاسبان
وقتست کز نتایج اقبال بشنوند****اهل زمین دو تهنیت از آسمانیان
مفهوم عام تهنیت اول آن که رفت****بیرون ز طالع شه صاحبقران قران
در عرصه‌ای که بود عنان خطر سبک****زان شهسوار گشت رکاب ظفر گران
بر ضعف پشت کرد و به قوت نهاد روی****دین نبی به عون خدا ز آن خدایگان
بستان شرع مرتضوی زاب تیغ وی****شاداب شد چنان که سبق برد از جنان
مضمون خاص تهنیت دیگر آن که شد****قربانی برای شه آماده بی‌گمان
کز وی جسیم ترغنمی در بسیط خاک****دوران نداده بود به دورانیان نشان
آری برای دفع بلای شهی چنین****دهر احتیاج داشت به قربانی چنان
وآن اضطراب کشتی او در میان خوف****تسکین‌پذیر گشت وشد از ورطه بر کران
در چارماهه خدمت خود در طریق صدق****صد ساله راه بیشتر آمد ز همگنان
در خیرهای مخفی و طاعات مختفی****کاری که داشت ساخت ز معبود غیب‌دان
ایزد برای حکمتی از نور فاطمه****کرد آن ستاره بر فلک احمدی عیان
وز بهر خدمتی که نیامد ز دست غیر****داد این یگانه را به شه پادشه نشان
منت خدای را که دل شاه دین پناه****آیینه است و نیست درو صورتی نهان
تابیده بر ضمیر همایونش از ازل****نوعی که بوده صورت اخلاص این و آن
شاها غلام ادعیه خوان تو محتشم****کز به دو فطرت آمده مداح خاندان
واندر صفات کوکبه پادشاهیش****سی سال شد که کلک به ناله است در بنان
وز بهر جان درازی نواب کامیاب****کوته نمی‌کند ز دعا یک زمان زبان
امروز پای بادیه پویش روان چو نیست****کاید دوان به سجده آن خاک آستان
بهر یگانه پادشه خود که در دو کون****فرض است شکر سلطنتش بر یکان یکان
هر لحظه می‌کند ز دعاهای بی‌ریا****صد کاروان به بارگه کبریا روان
یارب به صفدری که اگر اتصال شرق****خواهد به غرب واسطه برخیزد از میان
کز بهر استقامت دین ساز متصل****این سلطنت به سلطنت صاحب‌الزمان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قصیده شماره ۵۶: رایت فتح جدید گفت شه کامران

رایت فتح جدید گفت شه کامران****داور نصرت قرین خسرو صاحبقران
حمزهٔ ثانی که کرد صیت جهانگیریش****گام خبرها سبک گوش فلکها گران
مژدهٔ اقبال او شد متحرک جناح****پیش رو صد هزار مرغ بشارت رسان
دهر به یکدم چنان شد متغیر که گشت****ظلم مبدل به عدل فتنه به امن و امان
کشتی عالم که داشت صد خطر اندر قفا****او به کارش رساند یک نفس اندر میان
شخص اجل آنچه داشت در پس دندان صبر****گفت با اعدای خویش او به زبان سنان
روز مصافش چو خصم در جدل و انقیاد****کرد به خود مشورت با دل و جان طپان
حوصله یک بار اگر گفت بگو القتال****واهمه صد بار بیش گفت بگو الامان
وقت فرس تاختن میفکند بر زمین****زلزله انگیزیش غلغله در آسمان
می‌برد از اژدها افعی رمحش سبق****می‌دهد از ذوالفقار شعلهٔ تیغش نشان
چون کشش شست او پشت کمان خم کند****جان ز جسد رم کند تیر همان در کمان
لنگر صبر و سکون بگسلد از اضطراب****گوی زمین در کفش بیند اگر صولجان
روز مصافش کند حلقهٔ زه گیر را****کوچهٔ راه گریز پیل بزرگ استخوان
خصم به قدر الم گر بخروشد شود****پنبه گوش فلک نقطهٔ غین فغان
شوق بلند آرزو تا به جنابش رسد****خواسته از نه فلک آلت یک نردبان
دور دو شه در میان گشت به او منتقل****با دو جهان عدل و داد دولت طهماسب خان
شاه قزلباش اگر راه فدائی دهد****گرد سرش پر زند روح قزل ارسلان
تا کرم و عدل او نوبت شهرت زدند****سخرهٔ عالم شدند حاتم و نوشیروان
روز کم احسانیش نشئه دریا دلی****گرد برآرد ز بحر دود برآرد ز کان
ای مترشح سحاب کز تو و دوران تو****ملک جهان خرم است خلق جهان شادمان
آن چه تو کردی نبود مدرکه را در خیال****بلکه گذر هم نداشت واهمه را در گمان
تا به میان آمدی با سپه عدل و داد****ظلم سپاهی نهاد پا ز میان بر کران
رخنه گر ملک را زود کشیدی به خاک****ورنه کجا می‌گذاشت خاک درین خاکدان
نقش حیل را بر آب فایده‌هائی که کرد****روبه کج باز رنگ پنجهٔ شیر ژیان
تیغ تو داسیست تیز کز مدد موج خون****از رخ خصم خجل می درود زعفران
کین تو صد خانه داد بیش به باد فنا****خوش اثر نیک داد کینهٔ این خاندان
ظل تو عالم گرفت گرچه نیفتد به خاک****سایهٔ پروسعت از مرغ بلند آشیان
باد مرادی که هست عزم تواش پیشرو****بحر سپر می‌کند کشتی بی‌بادبان
چرخ ز پستی خورد کوب ز سم ستور****موکب جاه تو را گر رود اندر عنان
رستم زور آزما باز نبندد کمر****زور تو را گر شود در صدد امتحان
هم ز تلاشت بود پیل دمان را خطر****هم ز مصافت رسد شیر ژیان را زیان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چشم جدل دیدگان دیده به عین‌الیقین****با ظفر حیدری تیغ تو را توامان
تیغ تو کز خون خصم قطره‌چکان آمده****گلشن فتح تو راست شاخ گل ارغوان
چرخ زبردست اگر با تو فتد در تلاش****بر کمرش بگسلد منطقهٔ کهکشان
عظم تو گنجد در آن لیک چه در قطرهٔ بحر****گر به مکان ضم شود مملکت لامکان
قبله معین نبود تا به زمان تو گشت****بر دو جهان فرض عین سجدهٔ یک آستان
شعشعه را گر کند روی تو مشرق فروز****صد چوبت خاوری سر زند از خاوران
مشعله را گر کند حسن تو مغرب طراز****از عدم آفتاب شام نگردد عیان
گرم به خورشید اگر بنگری از تاب تو****در ظلماتش کنند مهر پرستان نهان
دهر علیل تو شد خسته عیسی طبیب****خلق ذلیل از تو گشت گلهٔ موسی شبان
ضابطه تا دم به دم رو به ترقی نهد****بهر جهان لازم است پادشه نوجوان
گویم اگر کرده است کار مسیح افعی****وجه بپرس و بنه سمع تهور بر آن
کرد مسیحا اگر در بدن مرده روح****در جسد ملک کرد افعی رمح تو جان
گر نه اجل را یکی داشته بودی به کار****جود تو دادی به خلق عمر ابد رایگان
خسرو هند ار دهد خط به غلامی به تو****بی‌طلب از چین رود باج به هندوستان
ای ملک نامدار سایهٔ پروردگار****دادگر کامکار پادشه کامران
گر نشدی بهر فتح قفل جهان را کلید****رمح تو کشورگشا تیغ تو گیتی ستان
ور نه ز فتح تو و رفع مخالف شدی****دفع پریشانی از خاطر کاشانیان
آن چه ز ایشان رسید و آن چه بر ایشان گذشت****حرف به حرف آمدی کلک مرا بر زبان
اول از آن ظلم عام دیگر از آن قتل خاص****وان حرکتها که گشت باره از آن سر گران
فرض شمردن دگر سنت ابن زیاد****بر لب لب تشنه‌ها بستن آب روان
غارت و قتل دگر در دم تسخیر شهر****کز تف این فتنه خاست دود ز صد دودمان
الغرض اینها که شد نیست از آن هیچ باک****کز شفقت گستریست لطف تو تن خواه آن
از همه آن به که هست در عقب از عهد تو****این غم ده روزه را خوش دلی جاودان
پادشها سرور اگر ز طواف درت****از دگران باز ماند محتشم ناتوان
واسطه این است این کز ستمش کرده است****دهر بلیت گمار چرخ اذیت رسان
خسته و مشکل علاج کم زر و پر احتیاج****راجل بی‌دست و پا مفلس بی خانمان
ور ز شعف کرده است مرغ تمنایش را****بیشتر از بیشتر گرد سرت پر زنان
از شعرای زمان داد گرا یک کس است****عابد شب زنده‌دار قاری و اورادخوان
پاس خود اندر دعا از دی وی جو که نیست****ملک بقای تو را بهتر ازین پاسبان
ای شه فرمانروا کز قروق حکم تو****نیست عجب گر شود حکم قضا ناروان
پادشهان در جهان حکم روان تا کنند****پای جهان گرد باد حکم تو را در جهان

قصیده شماره ۵۷: بود به چنگ درنگ جیب مهم جهان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بود به چنگ درنگ جیب مهم جهان****تا به میان زد قضا دامن آخر زمان

در طبقات ملوک پادشهی برگزید****تیغ زن و صف‌شکن شیردل و نوجوان

خوانده ز آیندگی خطبهٔ پایندگی****بسته ز پایندگی راه بر آیندگان

خسرو مهدی ظهور کز نصفت گستری****ریشه دجال ظلم کند ازین خاکدان

پادشه نامدار کز ازل از بخت داشت****منت هم نامیش حمزهٔ صاحبقران

آن که در آغاز عمر گشت به تایید حق****ملک و ملل را حفیظ امن و امان را ضمان

فرش نگارنده‌اش چهرهٔ حور پری****سده فشارنده‌اش جبههٔ خاقان و خان

ساقی بزمش به بذل تاج به فغفور بخش****صاحب قصرش به حکم باج ز قیصرستان

وانکه چو شد دهر را واسطهٔ دفع شر****گشت قوی خلق را رابطهٔ جسم و جان

میوه چش باغ او ذائقهٔ حسن و ناز****نازکش داغ او ناصیهٔ انس و جان

رشحهٔ فیضش کشد زر ز مسامات ارض****تا با بد مشنواد بوی بهار این خزان

حکمت او چون کند آتش تدبیر تیز****باز تواند گرفت مال صعود از دخان

نال قلم گر شود از کف حفظش علم****چرخ تواند زدن بر سر آن آسمان

موی اگر پل شود در کنف حفظ وی****تا ابدش نگسلد پویه پیل دمان

بس که به سر گشته است چرخ بگرد درش****آبله بر فرق سر یافته از فرقدان

تا رودش در رکاب چرخ طویل انتظار****بر کنفش شد کهن غاشیهٔ کهکشان

گر به جهان افکند مصلحتش پرتوی****پرتو مهتاب را صلح فتد با کتان

بهر تو طاعت تمام جبهه و لب می‌شود****می‌رسد از رهروان هرچه بر آن آستان

حکمتش اندر خزان بیشتر از سرخ بید****سازد و بیرون کشد خون ز رگ زعفران

بگذرد از خاره‌تیر گرچه در اثنای کار****نرم کند مشت او مهرهٔ پشت کمان

مادر جود از سخا حامله چون شد فتاد****با کرم حیدری همت او توامان

ای به صلابت سمر وی به سیاست مثل****وی به شجاعت علم وی به مهابت نشان

از تو که سر تا قدم شعلهٔ سوزنده‌ای****نایرهٔ مرکز فتاد دایرهٔ عظم و شان

شیهه شبدیز تو سینهٔ رستم خراش****نیزهٔ خون ریز تو آتش جرات نشان

نور ضمیرت که تافت بر صفت ماه تاب****شد به کتان هم مزاج پردهٔ راز نهان

از اثر نار بغض یافته مانند مار****خصم تو بر زیر پوست آبله بر استخوان

کاه تو با کوه خصم سنجد اگر روزگار****سایه به چرخ افکند پایهٔ کوه گران

عهد تو تا زودتر روی به دهر آورد****سیلی سرعت کند رنجه نشای زبان

چرخ گری را اگر پاس تو گردد حفیظ****با دل جمع ایستد بر سر نوک سنان

گر به شتابندگان نهی تو گردد دچار****پای صبا را نخست رعشه کند تاروان

تنگ قبا شاهدیست عزم تو گوئی که ساخت****قدرت پروردگار کاستش اندر مکان

زور تخلخل اگر عرصه نکردی وسیع****تنگ فضائی بدی بر تو فضای جهان

دشمن از ادبار اگر در ره رمحت فتد****آید از اقبال تو کار سنان از بنان

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پیش کفت دوده ایست صرصری اندر قفا****هرچه ازل تا ابد کرده بهم بحر و کان

آن که تو را مدعاست تیر جگر دوز تو****منکر شان تو را ساخته خاطر نشان

ز آفت بخت نگون خصم تو را در مزاج****غیر گل گرد میخ نشکفد از زعفران

کعبه کوکب که هست راه دو عالم درو****صد ره و یک مشتریست هر ره و صد کاروان

گر به زمین بسپری نعل سمند جلال****آینه دانی شود سربه سر این خاکدان

بارهٔ خورشید را هر سحری می‌کنند****بر زبر چرخ زین تا کشی‌اش زیر ران

لیک به روی زمین از حرکات سریع****داردش اندر سبل رخش تو سیلاب ران

شایدش از پویه خواند کشتی دریای خشک****عزمش اگر کوه را بگذرد اندر کمان

چنبر چرخش برون بفشرد ار وقت لعب****بر کفل اندازدش سایهٔ دوال عنان

صبح گرش سر دهی بگذرد از ظهر چاشت****بس که ز همراهیش باز پس افتد زمان

در کفلش چون کشند از حرکاتش زند****طعنه به بال ملک دامن بر گستوان

گر بکند کام خویش تنگ به حیلت‌گری****باشد از امکان برون تاختنش بر مکان

کاسهٔ سمش هزار کاسهٔ سر بشکند****بانگ هیاهوی رزم بشنود ار ناگهان

نیک توان یافتن صنعت او در یورش****لیک از ابعاد اگر رفت تناهی توان

جامه قطع مکان دوخته هرکه که کس****بر قد صد ساله راه بوده رسانیم آن

بس که سبک خیزیش جذب کند ثقل وی****بر شمرد بحر را در ره هندوستان

خلقه حاتم کند مس سراپای وی****مرد برو گر زند هی ز پی امتحان

با کفل همچو کوه دانهٔ تسبیح را****رشته شود وقت کار آن فرس کاروان

باد ز پس‌ماندگی پیش فتد هم گهی****گرد جهان گر بود در عقب او دوان

در ره باریک کرد پویهٔ او بی‌رواج****کار رسن با زر ابر زیر ریسمان

بر زبر چار سم کرده سبک خشکیش****از ره او گاه گاه نیم بلالی عیان

چون شده آن تیز گام هم تک باد صبا****یافته حسن زمین کام صبا را گران

خنک فلک را اسمش داغ نهد بر سرین****گرچه ز سطح زمین پا ننهد بر کران

باشد این شهسوار بهتر ازین صد هزار****توسن فربه سرین تازی لاغر میان

من که زبان جهان در ازلم شد لقب****در صفتش خویش را یافتم الکن زبان

دادگرا سرورا شیردلا صفدرا****گرچه درین دولتست محتشم از مادحان

لیک به شغل دعا است آن قدرش اشتغال****کز صفتش عاجز است صاحب طی لسان

پاس حیاتش بدار ز آن که بحر ز دعا****حفظ و نگهبانیست ختم بر این پاسبان

طول ز حد شد برون به که سخن را کنون****ختم کند بر دعا کلک مطول بیان

ملک جهان تا رود بر نهج رسم دهر****دست به دست از ملوک ای شه کشورستان

از اثر طول عهد مهد زمین را ز تو****کس نستاند مگر مهدی صاحب زمان

قصیده شماره ۵۸: ای دهر پیر عیش ز سر گیر کاسمان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ای دهر پیر عیش ز سر گیر کاسمان****مهد زمین سپرد به دارای نوجوان

ای چرخ خوش بگرد که خوش بی‌درنگ گشت****دوران به کام شاه جوان بخت کامران

ای دور پای بر سر اندوه زن که زد****عیش ابد صلا به خدیر جهان سنان

خرم شو ای بسیط زمین کاین بساط شد****موکب نشین خسرو آخر زمانیان

جمشید مصطفی سیر مرتضی لقب****باج سر جهان سر چندین خدایگان

یعنی ولی والا اعظم نظام شاه****شاه یگانه ناظم منظومهٔ زمان

صاحب نگین تاج ور مملکت گشا****مسندنشین تخت ده پادشه نشان

شاهنشهی که خطبهٔ فرماندهی چه خواند****بستند از محاکمهٔ فرمان دهان دهان

خورشید اگر صعود کند صدهزار قرن****مشکل اگر به نعل سمندش کند قران

وز پویهٔ نعل اگر فکند رخش همتش****بر غرفهٔ فلک شکند فرق فرقدان

در باغ اگر عبور کند باد هیبتش****کس برگ ارغوان نشناسد ز زعفران

در دل اگر عبور کند صیت صولتش****از هول بشکند قفس جسم مرغ جان

ای بر در سرای تو هر صبح آفتاب****تا شام کرده فره چرانی ملازمان

از کبر حاجیان تو پهلو تهی کنند****یابند اگر به پادشه انجم اقتران

مخفی تواند از تو شدن حال خلق اگر****ذرات از آفتاب تواند شدن نهان

در بطن پشه پیل تواند شدن مقیم****گنجد اگر سکون تو در ساحت مکان

دریا درون قطره تواند گرفت جا****گر جا کند جلال تو در جوف آسمان

کوته کند چو عدل تو پای ستم ز ملک****دزد دراز دست کند حفظ پاسبان

آفاق حارسا ملکا ملک وارثا****ای هم به ارث و هم به حسب شاه و شه نشان

هست این قصیده تحفهٔ ثالث که من به هند****با صد هزار گنج دعا کرده‌ام روان

این بار خود مراد من اندک حمایتی‌ست****از لطف شه که هست به از گنج شایگان

هم گشته‌ام به این صله قانع که درد کن****از من قراضه‌ای که بود نزد این و آن

گردد به یک اشاره نواب کامیاب****واصل به قاصدان من تیره خان و مان

هم گفته‌ام که هرچه از آن جانب آورند****این جا برسم جایزه آرند در میان

استغفرالله این چه سخنهاست محتشم****نطق فضول را ببر از خامشی زبان

قانع شدن به کشوری از خاتمی چنین****کفر است کفر مشرب اهل کرم بدان

گر برد بهر ازو صله گیری چنان که برد****کز آب بحر مورچه‌ای تر کند دهان

شاها درین قصیده نبودی اگر مرا****تعجیل قاصدان سبب سرعت لسان

در سلک نظم از سر فکرت کشیدمی****صد در که کس نیافتی اندر هزار کان

این طاعت ارچه نیک نکردم ادا ولی****شد در قضا نمودن آن طبع من جوان

گر مرگ امان دهد بفرستم به درگهت****هر در که مانده در صدف آخرالزمان

قصیده شماره ۵۹: آیت اقبال شد رایت سلطان حسن

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آیت اقبال شد رایت سلطان حسن****حمد خداوند را اذهب عناالحزن

آن که نسیم از درش گر گذرد بر قبور****مردهٔ صد ساله را روح در آید به تن

آن که غضب رایتش گر فتد از حلم دور****جان مسیحا زند خیمه برون از بدن

ذات نکو طینتش زینت صد بارگاه****وضع گران رتبتش زیور صد انجمن

شام و سحر روزگار از ره آن کامکار****برده ز دشت صبا عطر به دشت ختن

خواست به نامش کند نوبر گفتار طفل****رفت و بفتاد آن شست زبان از لبن

زندهٔ انفاس او باج خوران مسیح****بندهٔ احسان او پادشهان سخن

از پی وزن نقود که آن همه صرف گداست****وقف ترازوی اوست سنگ ترازو شکن

پیش رخش گر عقیق دم زند از رنگ خویش****چرخ بتابد به عنف روی سهیل از یمن

تازه تر از شاخ گل بر دمد از قعر گور****گر شنود به روی او کشتهٔ خونین کفن

در ظلماتست لیک بر سر آب حیات****هر دل مسکین که او بسته به مشگین رسن

لشگریانش همه شیر دل و شیر گیر****عسکریانش تمام پیلتن و پیل کن

سیر گه باطنش کو چه صدق و یقین****غوطه گه خاطرش لجه سرو علن

از قدم بندیان بند سیاست گسل****بر گنه مجرمان ذیل حمایت فکن

ای به هزار اعتبار کرده تو را کامکار****کام ده دشمنان پادشه ذوالمنن

حلم تو هرجا که کرد پای وقار استوار****می‌کند آنجا سپند بر سر آتش وطن

معدلتت خسرویست در سپهش هر نفر****تیشهٔ فرهاد گیر ریشهٔ بیداد کن

دست سبک ریزشت دشمن گنج گران****لعل گران ارزشت معدن در عدن

پردهٔ اهل سکان بر فتد از روزگار****چون متحرک شود سرو تو در پیرهن

تا دهی اشجار را لطف خرامش به باد****سرو خرامنده را ساز چمان در چمن

تا سپرد پای تو راه چمن گشته‌اند****چهره سپاران باد برگ گل و یاسمن

لطف منت هرکه را ناز کی داد وام****بر کف پا می‌خورد نیشتر از نسترن

دیدهٔ رخت را در آب دید و به من برد پی****عقل تنت را به خواب دید و به جان برد ظن

یوسف عهدی و هست بر سر بازار تو****پرده در گوش خلق غلغلهٔ مرد و زن

حسن تو دارد دو حق بر من محزون که هست****عشق مرا راهبر عقل مرا راهزن

شمع وصال توراست جان لکن اما دریغ****کاتش این شمع راست بعد غریب از لگن

عشق که دارد دو شکل از چه ز وصل فراق****بهر رقیبان پری بهر منست اهرمن

راز من از عشق تو گنج نهان بود از آن****دل بستاند از زبان لب بنهفت از دهن

تا شده‌ام بر درت از حبشی بندگان****صد قرشی گشته‌اند بنده و لالای من

مکتب عشق تو هست مسکن صد بوعلی****طفل سبق خوان در او محتشم استاد فن

چون سخن آرائیم پا به دعایش نهاد****مصرع مطلع نهاد روی به پای سخن

رایت خورشید را تا بود این ارتفاع****آیت اقبال باد رایت سلطان حسن

قصیده شماره ۶۰: باز شد چشم جهان ای بخت خواب آلودهان

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

باز شد چشم جهان ای بخت خواب آلودهان****صبح دولت می‌دمد برخیز زین خواب گران
بالش زیر سرت کان مانده از اصحاب کهف****مالشی ده چشم غفلت را و سر بردار از آن
اسب چوبین پای امیدت که نقش عرصه بود****تمشیت فرمای دهر از تقویت کردش روان
بهر دفع ظلمت ادبار از ضعف امید****ماه می‌جستی ز اقبال آفتابی شد عیان
از گشاد بی‌محل تیر تو در صید مراد****کشتی خوف و خطر گهواره امن و امان
بهر آرام تو گشت از جنبش باد مراد****از کمان بد جست اما نیک آمد بر نشان
هم طرب شد کوه لنگر هم تعب شد تیز پر****هم فلک شد دادگستر هم قدر شد مهربان
بزم عشرت گرم گردید از شراب بی‌خمار****باغ دولت سبز گردید از بهار بی‌خزان
چرخ کجرو از جفا برگشت و زیر گشتنش****شد برون تاب غریب از رشته باریک جان
از زبان هاتفی دوشم به گوش دل رسید****کی ز بار غصه کم جنبش تر از کوه گران
خیز و عازم شو در استقبال اقبال ابد****خیز و جازم شو در استیفای حظ جاودان
کاین زمان رو در تو دارد دولت روی زمین****اولین دولت نوید خلعت خان زمان
خلعتی ناصره زر وز برای امتیاز****با زر و خلعت مسرح استر آتش عنان
از کدامین خان همایون اختر خورشیدفر****آفتاب آسمان سلطنت جمشیدخان
شهریار بختیار ذوالعیار جم وقار****شهسوار نام‌دار کامکار کامران
عالم افروزنده خورشیدی که در مسکاب بطن****هر جنین از داغ مهرش بر جبین دارد نشان
گردن افرازنده جمشیدی که منت می‌کشد****از کمند انقیادش گردن گردنکشان
گر شود تیغ آزما در حد ترکستان زمین****بر درد جیب زمین تا دامن هندوستان
کرده پشت از برق تیغش بر جهان شیر عرین****سوده ناف از باده گرزش بر زمین پیل دمان
گردن شیر فلک را بسته از خم کمند****کوهه گاو زمین را خسته از نوک سنان
آورند از یک گریبان سر برون بدر و هلال****روز میدان چون نهد بر دوش زرین صولجان
پایه‌ای از قدر او اورنگ و استقلال و عظم****آیه‌ای در شان او فرهنگ و استیلا و شان
از گشاد شست پر زور قدر تیر قضا****بی‌نفاذ امر او بیرون نیاید از کمان
برخلاف خلق فردا بر زمین خواهند داشت****چشم از شرم دو شغلش حاتم و نوشیروان
دیده از آلای او بر سده والای خود****خرگه عالی ستونش روی صد گیتی ستان
نیست گوئی عظم او محتاج حیز ورنه چون****ظرف او گیلان تواند بود یا مازندران
هست در آب و گلشن این نشئه کز شوکت شود****ملک و دین را پادشاه و ماء و طین را مهربان
بس که جودش می‌دهد خاک ذخایر را به باد****خاک بر سر می‌کند از دست او دریا و کان
گوشمال از توشمالش خورده خوانسالار چرخ****هر که اندر جنب خوان نعمتش گسترده خوان
در میان داوران شد واجب الطلوع آن قدر****کز سجودش جبهه فرسا گشت خور در خاوران
مهر می‌بوسد به رسم بندگانش آستین****چرخ می‌روبد به طرف آستینش آستان
رعشه بر هشتم فلک در هفت اعضا واقع است****نسر طایر را ز سهم تیر آن زرین کمان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

با وجود رشگ هم چشمی که عین دشمنی است****نامش از انصاف دارد بر زبان صد مرزبان
هر دعا و هر ثنا کز خلق هفت اقلیم کرد****پای عزم اندر رکاب اول به گیلان شد روان
زور بازوی تصرف بین که دارد در کمند****گردن خلق جهانی یک جهان اندر میان
شربت تیغش ز بس کافتاده شیرین می‌برند****دوستان جان فدائی صد حسد بر دشمنان
جان فدای دست و تیغ او که هرگه شد علم****خورد تن وین جرعه آن می ز استقبال جان
دی ز شوکت بر در ایوان کیوان ارتفاع****آفتابت پرده دارو آسمانت پاسبان
وی به استدعای فتحت در زوایای زمین****سورهٔ انا فتحنا بر زبان آسمان
فتح و نصرت بندگان شخص فرمان تواند****کار میفرما به این فرمانبران تا می‌توان
بس که نهر خون روان کرد از تن ارباب کین****ضربتت چون ضربهای حیدری در نهروان
بس عجب نبود گر از اشجار گیلان آورند****برگ‌ها امسال سر بیرون به رنگ ارغوان
روی دشمن کز می‌پندار اول سرخ بود****خنده‌آور گشته است اکنون به رنگ زعفران
دشمنت داد جلادت داد اما در گریز****گر به این جلدی بماند می‌شود گیتی‌ستان
پیش دستی کرد در کشتی و غالب نیز گشت****لیک مثل دستیار اولین بر پهلوان
در فنون حرب چون از آگهان کار بود****بر سرش چیزی نیامد جز بلای ناگهان
غالبا خصمت ندارد یاد غیر از چار حرف****کش میسر نیست انشائی به غیر از الامان
در حشر گاهی که چون صور قیامت می‌درید****بانک رعد آشوب کوست پرده گوش کران
طالب ملک تو را صد ره به آواز بلند****زد قضا بر گوش کای جذر اصم را توامان
جغد اگر بال و پر سیمرغ بندد بر جناح****کی تواند ساخت در ماوای سیمرغ آشیان
سر ز خاک حشر برنارد ز شرم رزم خویش****گر بگوش رستم دستان رسد این داستان
ای در اقلیم فصاحت گشته از بدو ازل****پادشاه نکته پردازان به طبع نکته‌دان
گرچه بی‌مهری و مهر خلق عالم با ملوک****فرع بی‌لطفی و لطف است آشکارا و نهان
من نه آنم کاندر اخلاص تو دیگر گون کنم****دل به ناکامی و کام ای کامکار کامران
آن که بود و هست و خواهد بود تا صبح ابد****با تو پیمان دل و ربط تن و پیوند جان
نیست ممکن آمدن از عهدهٔ مدحت برون****جز به عمر نوح و طبع خسرو و طی لسان
من که جزو خلقتم گردیده طبع خسروی****آن دو حالت نیز می‌خواهم ز خلاق جهان
تا به آئین که آرم جملهٔ شاهان را به رشک****قد مدحت را بیارایم به تشریف بیان
محتشم پایان ندارد مدحت آن شهسوار****باز کش بهر دعا رخش فصاحت را عنان
تا شود دوران ز اقوای قوای نامیه****بر مراد دوستان مجلس فروز بوستان
تا زر بی‌سکه خورشید عالم تاب را****حکم مطلق از زمین و آسمان دارد روان
باد نقد بی‌غش کامل عیار خسروی****سکه‌دار از نام جمشید زمان جمشیدخان

قصیده شماره ۶۱: دمید صبحی و از پرتو دمیدن آن

دمید صبحی و از پرتو دمیدن آن****به ذره‌ای نظر افکند آفتاب جهان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چه صبح چهره نمایندهٔ هزار امید****که مشکل است بیانش به صدهزار زبان

چه آفتاب بلند اختر سپهر جلال****که برد طلعت او ظلمت از زمین و زمان

مدار اهل زمین اعتماد دولت و دین****حفیظ ملک و ملل پاسبان کون و مکان

گزیده نسخهٔ لطف‌اله لطف الله****که هست آینهٔ صنع صانع دیان

محیط مکرمتی کز درش برد مه و سال****گدا به کشتی چوبین ذخایر عمان

جلیل موهبتی کاسمان به دو کشد****زری که سایل او را بریزد از دمان

یگانه صانع خیاط خانهٔ تقدیر****بریده بر قد او خلعت بزرگی و شان

نهد به سجدهٔ او هفت عضو خود به زمین****به آسمان اگر ازشان او دهند نشان

چنان به عهد وی امساک شد قبیح که هست****حرام در نظر عقل روزهٔ رمضان

به زیر بال و پر خویش مرغ تربیتش****ز بیضه‌های عصافیر شد عقاب پران

رود چو سوی نشان تیر دقتش ز سپهر****هزار زه شنود گوش گوشه‌های کمان

چنان که خاک شناسد خراش تیشهٔ تیز****سخای دست ودلش بحر می‌شناسد و کان

زهی به ذات تو نازنده مسند تکمین****زهی ز عظم تو شرمندهٔ وسعت امکان

ز لطف خویش خدا لطف خویش خواند تو را****تبارک‌الله از الطاف خالق منان

جوان کننده دوران پیر ساخت تو را****هم اتفاقی تدبیر پیر و بخت جوان

به خال چهرهٔ زنگی اگر نظر فکنی****شود ز مردمی انسان دیدهٔ انسان

زینت ارچه مقام است لیک بالنسبهٔ****تو آتشی و کواکب شرار و چرخ و خان

جهان مدار از بس که شرمسار تو را****به دوش زانوم از جبهه مانده بار گران

بزرگوارا از بس به زیر بار توام****ز انحنا شده جیبم مصاحب دامان

زمانه راست چنین اقتضا که گوهر مدح****ز قدر اگر چه بود گوشوار گوش جهان

به صد شعف چو ستاند ز مادحش ممدوح****وز آفرین لب مدح آفرین شود جنبان

وز انتعاش کند زیب مجلسش یک چند****چو لاله و سمن ونرگس و گل و ریحان

ز عمد صد رهش افتد نظر بر او اما****به سهو نیز نیفتد به فکر قیمت آن

تو آن بزرگ عطائی که در نظم مرا****ندیده قیمتش ارسال کردی از احسان

و گر وظیفه هر ساله ساختی آن را****هزار سال بود ملک عمرت آبادان

منم کهن بلدی در کمال ویرانی****تو گنج عالم ویران یگانه ایران

حصار این بلد کهنه کن به آب و گلی****که سیل حادثه هرگز نسازدش ویران

غلام بی بدلت محتشم که از افلاس****کنون تخلص او مفلسی است در دیوان

چو درد فاقه‌اش اکثر دواپذیر شده****علاج مابقی از حکمت تو هست آسان

همیشه تاز پی اعتماد اهل وداد****کنند بیعت و پیمان مشدد از ایمان

امیدوار چنانم که دولت ابدی****ز بیعتت نکشد دست و نگسلد پیمان

قصیده شماره ۶۲: کاشان که مصر روی زمین است در جهان

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کاشان که مصر روی زمین است در جهان****می‌خواست در ولای چنین یوسفی چنان

یعنی چراغ چشم امیر بزرگوار****مهر زمین فروغ ده ماه آسمان

یعنی گزیدهٔ نایب نواب نامدار****دارای کامران سروسر خلیل ترکمان

یعنی امین بار گه سلطنت که هست****بالا ترش ز منظرهٔ لامکان مکان

خورشید نو طلوع جهانگیر کامکار****جمشید نوظهور جوانبخت کامران

چابک‌سوار عرصهٔ دولت که صولتش****گوی زر از سپهر رباید به صولجان

ضغیم شکار بیشهٔ صولت که هیبتش****خالی کند هزار اسد را جسد ز جان

در یک زمان بسیط زمین پر شود ز سر****چون تیغ خویش را کند آن سرور امتحان

از صدر زین هزار سوار افکند به خاک****در دست او اشاره‌ای از ابروی کمان

چون باد نخوت از سر ظالم برون برد****گرگ ستیزه پیشه کند سجدهٔ شبان

تغییر خواه حالت اجسام اگر بود****یابند کوه را سبک و کاه را گران

تبدیل جوی صورت اجرام اگر شود****خور ماه‌وش نماید و مه آفتاب سان

گر بر فلک سواره گذار افکند شود****منت کش از سم فرسش فرق فرقدان

خورشید و ماه روز و شب اندر طلایه‌اند****بر گرد درگهش چو غلامان پاسبان

نارند سر فرو به سپهر از غرور و کبر****آن راستان که سجده کنندش بر آستان

عنقای همتش که بر او عالم است تنگ****بر ذروه سپهر نهم دارد آستان

دامان سایلان فراخ آستین درد****در کیسه کرم چو کند دست درفشان

چندان ثمر دهد که شود چشم آز سیر****باغ سخای او که بهاریست بی‌خزان

دریای جود او متلاطم اگر شود****آرد جهان در شهوار بر کران

چون انفراد و وحدت و بی‌جفت بودنست****مخصوص فرد واحد و معبود انس و جان

بلقیس آمد از تتق سلطنت برون****از بهر آن ستوده سلیمان نوجوان

بلقیس نه خدیجهٔ خورشید احتجاب****کز حوریان حله‌نشین می‌دهد نشان

معصومهٔ ستیزه که ستار واحدش****در هفت پرده کرده ز چشم جهان نهان

گیتی فروز شمسهٔ ایوان سلطنت****مصباح دودمان کبیر امیرخان

از عفتش فزون نتوان یافت عفتی****الا عفاف سیده آخرالزمان

القصه آن دو ماه نور از طالع کبیر****با همچو یافتند ز جنسیت اقتران

بر صفحهٔ خیال که باد ایمن از زوال****طبع مورخ از مدد خامه بیان

این خسروانه بیت روان زد رقم که هست****تاریخ این مقارنه هر مصرعی از آن

باهم به جان شدند قرین آن دو ماه نو****بلقیس کامکار و سلیمان کامران

طبع تو محتشم چو در اثنای عقد نظم****آورد این دو مصرع تاریخ بر زبان

بعد از قرار قافیه و التزام بحر****کاین هر دو راست بعد ز تاریخ یک جهان

گو لاف سحر زن که به این فکرهای دور****در دور خویش دعوی اعجاز می‌توان

قصیده شماره ۶۳: شد عراق آباد روزی کز خراسان شد روان

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شد عراق آباد روزی کز خراسان شد روان****دوش بر دوش ظفر رایات شاه نوجوان
پاسبان ملت و دین قهرمان ماه و طین****آسمان عز و تمکین پادشاه انس و جان
صورت لطف خدا کهف‌الوری نورالهدی****اختر بیضا ضیا چشم جهان بین جهان
ضابط قانون دولت حافظ ملک و ملل****حارث ایران و توران باعث امن و امان
شاه عباس جهانگیر آفتاب بی‌زوال****فارس رخش خلافت وارث طهماسب خان
آن که گرد فتنه شد بر باد چون ایزد سپرد****بادپای کامرانی را به دست او عنان
وانکه پای شخص آفت شد سبک‌رو در فرار****چون رکاب پادشاهی شد ز پای او گران
از ازل گردید در تسخیر اقطاع زمین****نصرت او را علی موسی جعفر ضمان
مهر هر صبح از شعاع خود شود جاروب بند****بهر آن فرزانه فراش ره صاحب زمان
بیضهٔ مرغ جلالش قدر بیضا بشکند****گر تواند یافت گنجایش درین هفت آسمان
پشهٔ او لنگر اندازد اگر بر پشت پیل****دست و پای پیل یابد کوتهی از استخوان
بر سر این هفت چرخ آرد فرو گردست و تیغ****در عدد گردد زمین هم چارده چون آسمان
صد دو پیکر در زمین در هر قدم پیدا شود****روز هیجا گر کند شمشیر خود را امتحان
زو روی گوی زمین را یک جهان دور افکند****گر زمین ز آهن ز مغناطیسی باشد صولجان
بی‌رضای او که آسیبی نمی‌دارد روا****نیست چون ممکن که تیر آفت آید بر نشان
چون خدنگ ناز خوبان تغافل پیشه است****در زمانش فتنه هر ناوک که دارد در کمان
خاک ریزد بر سر عدل خود از شرمندگی****گر ز خاک امروز سر بیرون کند نوشیروان
در زمان امر و نهی جاریش نبود محال****رجعت آب معلق گشته سوی ناودان
کاشکی در فرش بودی عرش علوی تا بود****پادشاه این چنین را بارگاهی آن چنان
سهو کردم جای او بالاتر از عرشست و نیست****زان طرف سفلی مکان بندگانش لامکان
از عروج پاسبان بر بام قصر و منظرش****تارک عرش است منت کش ز پای نردبان
خوش جهانی خوش زبانی خوش جهانداریست این****کز پی امنیت عالم بماند جاودان
ای دل پرشوق کز تعجیل حال کرده‌ای****کلک چوبین پای را در وادی مدحش روان
باش تا خود صور اسرافیل عدلش بردمد****کشتگان ظلم بردارند سر زین خاکدان
باش تا این شوکت سرکوب یک سر بشکند****بیضه‌های سرکشی را در کلاه سرکشان
باش تا زین دولت بیدار برخیزد دگر****دولت طهماسب شاهی را سر از خواب گران
باش تا ایام گلها بشکفاند زین بهار****واندرین بستان پدید آید بهار بی‌خزان
باش تا دوران شجرها بردماند زین چمن****کز بلندی سایه اندازند بر باغ جنان
باش تا شاهان برای خونبهای خویشتن****مال از روم آورند و باج از هندوستان
باش تا بر ظالم اجرای سیاست چون شود****عدل گوید القتال و ظلم گوید الامان
باش تا بهر وفور جیش و جمعیت رسد****از دیار استمالت کاروان درکاروان
باش تا باران ابر در فشان رحمتش****در گوهر گیرد جهان را قیروان تا قیروان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باش تا ازرفعت قدر و علوشان شوند****نقطه‌های قاف اقبال بلندش فرقدان
باش تا دانا و نادان را کند از هم جدا****موشکافی‌های این مردم شناس نکته‌دان
از شهان معنی و صورت جلوس هفت شاه****بر سریر کامکاری شد در این دولت عنان
پادشاه اولین سلطان صفی که آوازه‌اش****با و جود ترک دنیا بر گذشت از آسمان
شاه ثانی شاه حیدر کاو هم از همت نکرد****میل دنیا با وجود قدر ذات و عظم شان
شاه ثالث شاه اسمعیل دین پرور که داد****مذهب اثنا عشر را او رواج اندر جهان
شاه رابع پادشاه بحر و بر طهماسب شاه****آن که آمد با زمانش توامان امن و مان
شاه خامس شاه اسمعیل ثانی کان چه کرد****قاصر است از شرح آن تاریخ گویان را زبان
شاه سادس بعد از آن سلطان محمد پادشاه****کز وراثت بر سریر خسروی شد کامران
شاه سابع شاه عباس آفتاب شرق و غرب****انتخاب دوده آدم چراغ دودمان
می‌شد ار سابع به یک گردش چو عباس آشکار****گشت او سابع نه حمزه خسرو جنت مکان
قصه کوته چون ز صنع صانع لفظ آفرین****سابع و عباس را بود این تناسب در میان
در حروف حمزه حرفی نیز در سابع نبود****ز اقتضای حکمت و آثار اسرار نهان
این شه روی زمین شد و آن شه زیر زمین****قاسم ابن قادر جان ده قدیر جان ستان
از دو شاخ یک درخت ار باغبان برد یکی****شاخ دیگر از فزونی سر کشد بر آسمان
عمرد خود افزود از آن بر عمر این نصرت قرین****آن که می‌خواندند خلقش حمزهٔ صاحبقران
تا به این پیوند از عمر طبیعی بگذرد****وین طبیعت خاص او سازند و این طول زمان
کاش انسان طیروش بال و پری هم داشتی****تا گه و بیگه بدی گرد سر او پر زنان
من که پای ناروانم زین سعادت مانع است****کز تردد ذره‌وش یابم به خورشید اقتران
از پی اقبال سر مد قبلهٔ خود کرده‌ام****از سجود دور آن آستان را کعبه‌سان
بهر انشای ثنایش از خدا دارم امید****عمر نوح و طبع خسرو نظم در طی لسان
تا بود کز صدهزار اندر بیان آرم یکی****وان گه از رویش برانگیزم هزاران داستان
پادشاها گرچه در پای سریر سلطنت****هست در مدحت هزاران شاعر روشن‌روان
فکر جمعی چون ستوران سواری گرم رو****هم سمین اندر جوارح هم سمین اندر نشان
طبع جمعی چون جمل‌های قطاری راست رو****وز روانی سبعهٔ سیاره را در پی روان
داری اما بنده افتاده از پائی که هست****در رکاب شخص طبعش خسرو سیارگان
دوش شاهان سخن کز طیلسان پر زیب گشت****از عنانش می‌کشد صد منت از برگستوان
گر درخت نظمش از مشرق برون آید شود****خلق مغرب را پر آب از میوه‌های او دهان
لیک از بی‌امتیازی‌های گردون تاکنون****بوده است از خلق منت کش برای آب و آن
دارد امید این زمان کز امتیاز پادشاه****در جهان آثار طبعش بیش ازین بود نهان
گر بود نظمش متین سازند ثبت اندر متون****و ربود حشو از حواشی هم کشندش بر کران
محتشم هرچند میدان سخن را نیست پهن****رخش قدرت بیش ازین در عرصه جرات مران
تا به شاهان جهانگیر ایزد از احسان دهد****ملک موروثی و دیگر ملک‌ها در تحت آن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شغل شه فتح ممالک باد لیک اول کند****فتح ملک روم بعد از فتح آذربایجان

قصیده شماره ۶۴: چو دی نسیم سحر خورد بر مشام جهان

چو دی نسیم سحر خورد بر مشام جهان****صبا رسید و رسانید بوی روضهٔ جان
فتاد زمزمه ذوقناک در افواه****که یافت لذت از آن صدهزار کام و زبان
ز دشت خاست غباری که فیض نور از وی****زیاده از دگران یافت دیدهٔ نگران
صدای نوبت دولت بلند گشت و درید****فلک ز صولت آن پرده‌های گوش کران
منادی طرب آهنگ بانگ زد که رسید****مواکب ظفر آثار شهریار جهان
امیرزاده عالی نسب ولیجان بیک****ولیعهد ابد انتساب خان زمان
بزرگ فر بلند اختر قوی فطرت****جلیل قدر فلک رتبهٔ رفیع مکان
ز رتبهٔ طاق میان هزار یکه سوار****ز جذبهٔ فرد میان هزار یکه جوان
به بزم ازو متنزل سران افسر بخش****به رزم ازو متوهم ملوک ملک ستان
شود چو گرم عطا آه از ذخایر بحر****دهد چو داد سخا وای بر دفاین کان
به آن محیط عطا بس خطاست نسبت ابر****که هست او گوهر افشان و ابر قطره چکان
به مجمعی که نباشد ورای خسرو و شاه****بود ز رتبه نشان این چه رتبه است و چه شان
هزار عذر بگوید اگر قضا ناگه****جهد خدنگ قضا بی‌رضای او ز کمان
به مهرهٔ کمر کوه اگر اشاره کند****هزار مرحله ره در میان به نوک سنان
به زور خط شعاعی چنان شود سفته****که سر کن فیکون آشکار گردد از آن
محل نیزه رساندن ز زورمندی وی****تفاوتی نکند در اثر سنان وبنان
اگر قضا مدد از وی طلب کند شکند****به زور باد پر پشه پشت پیل دمان
بلامکان جهد از هیبتش کرنگ فلک****حواله گر بسرونش کند دوال عنان
مه فلک که به نعل سمند اوست قرین****ستاره‌ایست که با آفتاب کرده قران
به شرح حسن وفایش که شیوهٔ ابدیست****نه عمر نوح وفا می‌کند نه طی لسان
ز قدسیمبران بزم او عجب چمنی است****که نخل‌هاش چمانند و سروهاش روان
ز روی لاله‌رخان مجلسش عجب باغی است****که از شراب و خمار آمدش بهار و خزان
ز پرتو نظرش حسن رایت پرورشی****که طعنه بر پریان می‌زنند آدمیان
بلند رتبه امیرا کسی که از توفیق****گرفته بود زمین و زمان بتیغ زبان
فکنده بود به جائی کمند نظم بلند****که می‌نمود از آن کوتهی کمند گمان
چنان زبون شده امروز کز مشاهده‌اش****زمین پر است ز سیلاب چشم اهل زمان
بلیه‌ای که بر او آسمان گماشته است****گران‌تر است ز حمل زمین تحمل آن
مگر امانی و آمالش از حمایت تو****روا شوند که یابد از آن بلیه امان
به کیمیای نظر گر مس وجودش را****توجه تو کند زر بر این عمل چه زیان
سخن تمام چو شد محتشم برای دعا****به جنبش آر زمانی زبان ادعیه خوان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

همیشه تا بود از روز و روزگار اثر****مدام تا بود از شاه و شهریار نشان
به روزگار دراز آن خدیو ملک طراز****بود سریر نشین بلکه پادشاه نشان

قصیده شماره ۶۵: باد مسعود و همایون خلعت شاه جهان

باد مسعود و همایون خلعت شاه جهان****بر وزیر جم سریر کامکار کامران
آصف اعظم مهین دستور خاقان عجم****مرکز عالم گزین معیار پرگار جهان
میرزا سلمان سلیمان زمان فخر زمین****پایهٔ دین و دول سرمایهٔ امن و امان
آن که از جوهرشناسی روز بازار ازل****فخر کرد از جوهر ذاتش زمین بر آسمان
وانکه گنجور کزو آفرینش برنیافت****گوهری مانند او در مخزن آخر زمان
هست رایش پادشاهی کز ازل دارد لقب****مه‌لوا فرمانروا کشورگشا گیتی‌ستان
برخی از اوصاف او در آصف بن برخیاست****زان که از کرسی نشین فرقت تا کرسی نشان
بر سر طور ظفر او راند موسی وار رخش****در تن دهر سقیم او کرد عیسی‌وار جان
بود دهر پیر را طبع زلیخا کاین چنین****شاهد یوسف جمال عهد او کردش جوان
آن چه گردان توانا در جهانگیری کنند****در بنانش می‌تواند کرد کلک ناتوان
خلق بهر داوری بر آستانش صف زنند****آفتاب خاوری چون سر زند از خاوران
آستینش جبههٔ فرسایندهٔ میر و وزیر****آستانش سجدهٔ فرمایندهٔ سلطان و خان
دهر معلول از علاجش خستهٔ عیسی طبیب****خلق عالم در پناهش گله موسی شبان
می‌تواند کرد تدبیرش به یکدیگر به دل****ثقل و خفت در مزاج آهن و طبع دخان
مانده پرگاری ز حفظش کز برای پاس مال****دزد چون پرگار می‌گردد به گرد کاروان
از نهیب نهی او در نیمه ره باز ایستد****تیر پرانی که بیرون رفته باشد از کمان
گوی را از جا بجنباند به نیروی قضا****گر کند احساس منع از صولت او صولجان
انتقامش چون کند دست ضعیفان راقوی****پشه در دم برکند گوش از پیل دمان
مژدهٔ عونش چو سازد زیر دستان را دلیر****از تلاش روبه افتد در زیان شیر ژیان
عون او خلق جهان از از بد عالم پناه****عهد او عهد و امان را تا دم محشر ضمان
گر بدندی در زمان او به جای جود و عدل****شهره گشتی بخل و ظلم از حاتم و نوشیروان
بحر بازی بازی از در و گوهر گردد تهی****چون کند وقت گوهر بخشی قلم را امتحان
های و هوی و لشگر و خیل و سپه در کار نیست****عالمی را کان جهان سالار باشد پاسبان
از پی گنجایش برخاست دیوار حجاب****از میان چار دیوار مکان و لامکان
بی‌طلب حاضر شود چون خوردنیهای بهشت****بر سر خوان نوالش هرچه آید در گمان
عرشیان آیند اگر بهر تواضع بر زمین****خسروان را آستین بوسند و او را آستان
در زمین ذات و خیر دولتش روزی که کرد****نصرت استیلا پی رد جلای ناگهان
دهر هم دولت یمینش گفت و هم نصرت یسار****چرخ هم شوکت قرینش خواند و هم صاحبقران
خلعتی کایزد به قد کبریای او برید****در زمان شاه عالی همت حاتم زمان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گر بریزند از در جوئی به هامون آب بحر****ور به بیزند از گوهر خواهی به دقت خاک کان
ور ملک از کارگاه قدرت آرد تار و پود****ور فلک از نقش بند غیب گیرد نقشدان
نقش تشریفی چنان صورت نمی‌بندد مگر****در میان دستی برآرد نقش پرداز جهان
وه چه تشریف آسمانی در زمین انجم نما****سهو کردم آفتابی بر زمین اختر فشان
بر سر تشریح تاجی فرق گوهرهای فرد****با کمر در جوهراندوزیش دعوی در میان
در خور آن تاج تابان جقه‌ای کز همسری****می‌زند پر بر پر خورشید در یک آشیان
از شعاع چارقب روز و شب اندر شش جهت****مشعل خورشید مخفی و سواد شب نهان
از علامت‌های تشریف شریف آصفی****همرهش زرین دواتی سربه سر گوهرنشان
از پی تشریف اسبی در سبک خیزی چو باد****زیر زین آسمان سنگ از گوهرهای گران
مرکبی کاندم که آرمیده راند راکبش****شام باشد دهری خفتن در آذربایجان
توسنی کز روز باد پویه‌اش گوی زمین****در شتاب افتد چو کشتی کش دواند بادبان
از در مغرب برانگیزد سم سختش غبار****گر به مشرق نرم یابد در کف فارس عنان
بردن نامش گر ابکم بگذراند در ضمیر****تا ابد در خویش یابد نشاه طی لسان
رنگ خنگ آسمان دارد ز سر تا پا که هست****آفتابش ماه پیشانی هلالش داغ ران
بهر این تشریف از پر کله تا نعل رخش****تهنیت فرض است بر خلق زمین و آسمان
حاصل از وی چون گران شد مسند از هر باب کرد****عقل تاریخی تجسس هم گران و هم روان
اعتمادالدولتش بد چون درین دولت لقب****آن لقب را دوخسان آورد طبع نکته‌دان
گر چو یک سال آمد افزون بود عین مصلحت****تا به این علت مصون ماند ز چشم حاسدان
قصه کوته چون قدم دروای فکرت نهاد****عقل دور اندیشه در اندیشه اصلاح آن
طبع دقت پیشه بر اندیشه سبقت کرد و گفت****اعتمادالدوله افسر بخش بادا در جهان
آصفا عالم مدارا بختیارا داورا****ای به زور بخت کامل قدرت و بالغ توان
عرضه‌ای دارم چه قول مردم بالغ سخن****هم طویل اندر مضامین هم قصیر اندر بیان
طوطی شیرین زبان شکرستان عراق****کز جفای قرض خواهان بود زهرش در دهان
با وجود این همه بی‌دست و پائیها که داشت****گشته بود از تنگدستی عازم هندوستان
وان چه بیش از جمله‌اش آواره می‌کرد از وطن****قرض پر شلتاق دیوان بود آن بار گران
تا که از امداد صاحب مژده بخشش رسید****بخشش مقرون به تشریف شه صاحبقران
من به این پاداش بر چیزی که حالا قادرم****هست ارسال ثناها کاروان در کاروان
بی‌تکلف صاحبا کردی ز وامی فارغم****کز هراسش بود بی‌آرام در تن مرغ جان
وز طلب گشتند بر امید دیگر لطف‌ها****قرض خواهان دیگر هم اندکی کوته‌زبان
ای تمام احسان اگر در عهد شاهی این چنین****کز زر و گوهر خزاین را تهی کرد آن چنان
بنده را یکبارگی از قرض خواهان واخری****سود پندارم درین سودا بود بیش از زیان
محتشم ای در فن خود از توقع برکنار****آمدی آخر درین فن نیک بیرون از میان
بحر خواهش را کرانی نیست پیدا لب ببند****پس زبان بگشای در عرض دعای بیکران

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تا درین کاخ عظیم‌الرکن خوش بنیان دهند****از بنای بی‌زوال دولت و ملت نشان
پایهٔ بنیان این ملت تو باشی پایدار****اعظم ارکان این دولت تو باشی جاودان

قصیده شماره ۶۶: رسید باز به گوش زمان نوید امان

رسید باز به گوش زمان نوید امان****ز استقامت شاهنشه زمین و زمان
جمیلهٔ شاهد امینت آمد از در صبح****بهم نشینی دارای پادشاه نشان
نگشت کشتی دریای کین سبک حرکت****که بود لنگرش از کوه حلم شاه گران
لب نشاط شه از انبساط خندان گشت****چو کند مدعی از مدعای خود دندان
برآمد از دو طرف بانگ طبل آسایش****ز جنبش لب بخشایش خدیو جهان
سپهر مرتبه سلطان محمد صفوی****خدایگان ملوک ممالک ایران
شهنشهی که کمین بارگاه جاهش را****گذشته شرفهٔ ایوان ز غرفهٔ کیوان
دهنده‌ای که ز دست و دلش به زنهارند****همه ذخایر بحر و همه دفاین کان
هزار ملک سلیمان دهد به باد فنا****به بال همت او موری ارکند طیران
بلند اگر نشود بادبان تمشیتش****فتد سفینهٔ چرخ بلند در جریان
به کام مرغ جلالش نمی‌گشاید بال****ز تنگ حوصله‌گیهای عالم امکان
چو اوست حارس ایران عجب که بنیانش****شود به جنبش طوفان نوح هم ویران
به زور بخت جوان داده در جهانگیری****نشان ز شان سکندر شه سکندرشان
ضمیر او بفرستد ز نور خویش به دل****به فرض اگر ز جهان گردد آفتاب نهان
به شرع مصطفوی راست ناید اسلامش****به خسرو صفوی هرکه نبودش ایمان
شکوه سنجی او نیست ممکن ارچه فلک****شود دو نیمه و گردد دو کفهٔ میزان
تمام روی زمین را گوهر فرو گیرد****ز ابر دست کریمش چو سر کند باران
سحاب همت او از کدام قلزم خاست****که از ترشح آن شد دو عالم آبادان
درخت عشرت وی از کدام بستانست****که ریخت تازگیش آب صد بهارستان
سریر ارثی طهماسب شاهی اندر دهر****قرار گیر نشد تا ازو نگشت گران
برای کار جهان خسروان آفاقند****همه گزیدهٔ خلق او گزیدهٔ یزدان
نه ظلم بود همانا کزین چمن اکثر****زدند ریشهٔ نسل خدیو سدره مکان
پی تفرد یک شاخ نخل شاهی را****شد احتیاج به اصلاح اره دهقان
ز گرگ حادثه در عهد او رمان مشوید****که حفظ او رمه کائنات راست شبان
زمانهٔ عافیتش را بگرد سر گردید****که در زمانهٔ او فتنه گشته سرگردان
ز رای مصلحت‌اندیش او جهانبان است****که هست از پی امنیت زمین و زمان
فنای دائمی جنگ را سپهر کفیل****بقای سروری صلح را زمانه ضمان
حسامها به زوایای تنگ و تار غلاف****خروج را شده تارک بسان مغر و زبان
درون ترکش و قربان ز ترک جنگ و جدل****مفارقت شده قائم میان تیر و کمان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ز رشتهٔ تابی تدبیر گوئی اندر کیش****کبوتری شده پر بسته ناوک پران
به دست مرد ز گیرائی فسون صلاح****گزندگی شده بیرون ز طبع مارسنان
تمام هیزم حلوای آشتی گردید****تفک که بود جبال جدال را ثعبان
ز ره که دیده به خوابستش از فسانهٔ صلح****درون جعبه اگر تنگ خفته با خفتان
و گر رجوع به آغوش غازیانش نیست****رجوع نیست به این روزگار را چندان
بجای شاهد یوسف جمال عافیت است****اگر چه تفرقه در چاه و فتنه در زندان
ولی اگر نبود صولت و صلابت شاه****سر از زمین بدر آرد ستیزهٔ دوران
و گرنه نوح زمان پشت این سفینه بود****ز پیش هم قدمی پیشتر نهد طوفان
چه نوح جوانبخت چهارده ساله****که باد حکم مطاعش هزار سال روان
ولیعهد ملک حمزه میرزا که گرفت****تصرفش ز ملوک اختیار کون و مکان
پناه ملک و ملل شاه و شاهزادهٔ دهر****امید عالمیان نور چشم آدمیان
سکندری که جهانگیر گشته پیش از وقت****به دستیاری تدبیر پیر و بخت جوان
مبارزی که ز جد مبارزت داده****ز جد عالی خود در صف مصاف نشان
اگرچه هست به سن آن مه بلند اختر****هلال تازه طلوعی بر این بلند ایوان
ولی یگانه هلالیست کز امل دارند****به زیر چرخ برین کائنات چشم بر آن
چو او نهاد قدم در کنار دایهٔ دهر****زمانه گفت که دولت نمی‌رود ز میان
خلافت ابدی دست از آستین ازل****برون نکرده به او داشت در میان پیمان
شه نشاط طلب گو به عیش کوش که هست****سوار چابک پرخاش جوی در میدان
چو او به حرب درآید عدوی بی‌دل و دین****ز هر چه هست براند نخست از سر و جان
شود ز شعلهٔ تیغش هوای حرب چو گرم****هزار تن ز لباس بقا شود عریان
چه غم ز صلبی اعدا که ممکن است خلل****در آهنین سپر از تیر آتشین پیکان
به جام اوست ز دولت شراب دیر خمار****به کام اوست ز خضرت بهار دور خزان
نعال توسن او را قرینه نتوان یافت****مگر کنند بهم چار آفتاب قران
فتد چو گوی فلک از مهابتش بشتاب****اگر حواله بگوی زمین کند چوگان
بیک نگه کندش زهره بی‌مبالغه چاک****به زهر چشم اگر بنگرد به شیر ژیان
ز تیغ خصم کش او فزون تر آید کار****اگر به عزل اجل ز آسمان رسد فرمان
طمع نگر که قضا گرچه ملکت گیتی****باو گذاشت ز تقدیر قادر دیان
هنوز چشم غنیم است در پی ملکش****چو دیده‌ای غنم سر بریدهٔ حیران
زبان خنجر او داده مهلتی به عدو****ولی به قتل ویش با اجل یکیست زبان
سخن به خاتمه گردید محتشم نزدیک****بیا و رخش بیان بیش ازین سریع مران
ز اختراع طبیعت که هرچه پیش گرفت****ز پیش برد به عون مهیمن منان
پی نزول شه دهر و شاهزادهٔ عصر****به عیش خانهٔ قزوین ز خطهٔ شروان
ازین دو بیت مسلسل که چارتار کنند****دعا و خاتمهٔ نظم نیز ساز بیان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نزول شاه به قزوین بود مبارک و سعد****کزین جهان فساد است مهد امن و امان
دگر نزول سر شاهزاده‌ها که به کام****رسید عالم از آن پادشاه عالمیان

قصیده شماره ۶۷: شکر خدا که پایهٔ دولت ز آسمان

شکر خدا که پایهٔ دولت ز آسمان****بگذشت و سر کشید به ایوان لامکان
شکر دگر که کوفت فرو نوبت ظفر****دست قدر بیاری خلاق انس و جان
شکر دگر که شیر خدا شاه ذوالفقار****شمشیر فتح داد به دست خدایگان
صاحب لوای تاجور بارگه نشین****کشور گشای تخت ده مملکت ستان
پشت سپاه و پادشه عرصه زمین****فراش راه و پیشرو صاحب‌الزمان
جمشید عصر حمزهٔ ثانی که دست وی****بگسست بر سپهر کمربند کهکشان
ثعبان صفت جهان بدم اندر کشد چو آب****شمشیر او بدر کند از کام اگر زبان
چون بگذرد زمرد و ز مرکب بلار کش****گاو زمین ز جای رود از هراس آن
نزدیک شد کزو به جهان شاهنامه‌ها****خوانند چون حکایت دستان به داستان
شمشیر او نشان ز دو شق قمر دهد****گردد اگر حواله گهش فرق فرقدان
در رزم رستم افتد اگر در مقابلش****برتابد از مهابت او رخش را عنان
ماهی و گاو را کند افکار ثقل بار****در حرب بر رکاب چو لنگر کند گران
بیند فلک مقابلهٔ آفتاب و ماه****نعل سمند او به قمر گر کند قران
تیر از کمان نجسته فتد فارس از فرس****آن صفدر زمان چو بر اعدا کشد کمان
بر هر که تافت رنگ تمرد درو نیافت****خورشید طالعش که ظفر راست توامان
فتحش ز فتح شاه رسل می‌دهد خبر****حربش ز حرب شیر خدا می‌دهد نشان
از یک بدن برآید اگر صدهزار سر****در یک جسد در آید اگر صدهزار جان
بیند فلک فتاده به یک تیغ راندنش****بر خاک ره دو پیکر بی‌جان و سرطپان
از برق تیغ با سپه خصم می‌کند****کاری که ماهتاب نکردست با کتان
این خلق و صد مقابل این کی کند کفاف****چون تیغ خویش را کند آن صفدر امتحان
جز من که می‌روم ز پی کنه رفعتش****دیگر بر آسمان که نهادست نردبان
ای عقل پیر این فلک نوجوانکه هست****منظور چشم و کام دل و آرزوی جان
گر عاقلی ز یک جهتانش درین دیار****از داعیان و معتقدان و فدائیان
بگشای چشم دقت و از بهر نصرتش****چندین هزار دست دعا بین بر آسمان
کوته کنم سخن چو ازین نظم مدعا****تاریخ تازه‌ایست که خواهد شدن عیان
بهر شکست لشگر روم آن سپه شکن****چون باسپاه خویش چو سیلاب شد روان
نوعی به صدمه ریشهٔ ایشان ز بیخ کند****کز باغ برکند خس و خاشاک باغبان
چون بود بر فتادن رومی رواج دین****ز اقبال حمزهٔ عجم آن شاه نوجوان
امثال برفتاد که بر لوح روزگار****تاریخ بر فتادن رومی شود همان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تا رو نهد ز گردش چرخ ستیزه گر***آشوب و انقلاب به این طرفه خاکدان
این شاه شاهزاده عالم بر غم چرخ***امنیت زمین و زمان را بود ضمان

قصیده شماره ۶۸: به که درین گفته معجز بیان

به که درین گفته معجز بیان***درج بود نام خدای جهان
شکر که قیوم کریم احد***جانده پوزش طلب و جانستان
پایهٔ ده عقده ز گیتی گشای***پادشه ملک به حارس رسان
کرد اگر حکم که شاه سلیم***ماه فلک فطرت جم پاسبان
بار جهان بست و باقدام این***دل ز بقا کند و ز آثار آن
خورد بهم حد جهانی ولی***شد به دمی تازه زمین و زمان
از که ز شاهی که به اقبال اوست***فتنهٔ ایام ز مردم نهان
شاهسواری که ز شاهان بود***امجد و اشجع به کمال و توان
شیر مصافی که به هیجا در آب***جسته مبارز ز بنان سنان
کوه شکوهی که ز تمکین نهاد***بزم تعین به اساس کران
صاحب عالم که ازو برقرار***مانده رفاهیت کون و مکان
باد بر این طرفه بنا از نشاط***تا ابد این بانی صاحبقران
عزلت ده روزه او را بلی***باد به دل خسروی جاودان
هست محال آن که ببندد به فکر***آدمی این عقد درر عقده‌سان
ای ملک ستان کبیر***وی شه کامل نسق کامران
گرچه به لوح دل دانای خود***زد رقم مدت امن و امان
بیش ز هر پادشهی کوس هم***کوفت در اصلاح مهم جان
باد ازو دور به دوران که هست***پادشه و شیردل و نوجوان
می نگرد دل چو به هر مصرعی***کامده یک فکر از آن داستان
هست بدانسان که به رمز و حساب***فهم شود سال جلوسش از آن

قصیده شماره ۶۹: مژده‌ای اهل زمین که اقبال بر هفت آسمان

مژده‌ای اهل زمین که اقبال بر هفت آسمان***کوس دولت زد به نام خسرو صاحبقران
زد سپهر پیر در دارالعیار سلطنت***سکهٔ شاهی به نام پادشاه نوجوان
خواند بر بالای نه منبر خطیب روزگار***خطبهٔ فرمان به اسم والی گیتی ستان
بر سر ایوان عرش اینک منادی می‌زند***کامد و کرسی نشین شد خسرو دارانشان
خسرو بیضا علم صاحب لوای کامکار***قیصر انجم حشم کشور گشای کامران
آفتابی کز طلوعش بعد چندین انتظار***آمدند از خرمی در رقص ذرات جهان
کامکاری کز ظهورش شد به یکبار آشکار***صورت عیشی که بود از دیدهٔ مردم نهان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آسمان شان و شوکت آفتاب شرق و غرب****پاسبان ملک و ملت پادشاه انس و جان

شاه عادل شاه اسمعیل کز به دو ازل****دست عدلش بخیه زد بر تارک نوشیران

آن که عازم گر شود بر حرب و گوید القتال****آسمان جازم شود بر عجز و گوید الامان

وانکه گر رخش تسلط گرم تازد بر زمین****نرم سازد گاو و ماهی را به یکبار استخوان

عون رافت گسترش در رتبه افزائی دهد****صعوه را بر فرق فرقد سای سیمرغ آشیان

دست عاجز پرورش در سرکش آزاری کشد****اره ازسین سها بر فرق قاف فرقدان

تیغ زن تارک شکن جوشن گسل مغفر شکاف****شیر حرب اژدر مصاف ارقم کمند افعی سنان

گر زند شخص عتابش بانک بر پست و بلند****لنگر و جنبش نماند در زمین و آسمان

بگسلد بند سکون چون کشتی لنگر گسل****گر به این گوی گران جنبش نماید صولجان

زین محیط بیکران افتد دو کشتی بر کنار****گر زند چرخ مدور را محرف بر میان

هیبت او کز جوارح می‌رود جنبش برون****می‌تواند بست پیلی را به تار پرنیان

خاک میدان چون به لعب نیزه ریزد بر هوا****پشت گاو و ماهی از نوک سنان گیرد نشان

آسمان بیند عناصر را به ترتیب دگر****گر کند حملش بر اطراف زمین لنگر گران

گرچه کسری مدتی خر گه فکند از جا که بود****صعوه را بر آستان بارگاهش آشیان

پرتو انداز است بر آئینهٔ درک خرد****نقش این صورت که هست از شان این کسری نشان

کز برای دفع سرگردانی موری زند****قرنها صبر و سکون را آتش اندر خانمان

حرف ناکامی زدود از صفحهٔ عالم که هست****کام بخش و کامیاب و کامکار و کامران

آن چه ریزد قرنها در بطین بحر از صلب ابر****بر گدائی ریزد آن ریزنده دریا و کان

گرچه آن رخشنده خورشید جهان آرا نگشت****مدتی پرتو فکن بر ساحت این خاکدان

کرد آخر جلوه‌ای کاعدای دجال اتفاق****بر بسیط خاک پاشیدند از هم ذره‌سان

بعد ازین غیبت ظهور عالم آرائی چنین****هست مرآت ظهور و غیبت صاحب زمان

فرد بی‌عسکر نگر از خاوران آید برون****شهسواری این چنین از خیل گیتی داوران

چرخ چاچی تنگ خنگ سرکش او می‌کشید****بر کمر بگسست ناگاهش نطاق کهکشان

وه چه خنگست این که هرگز مثل و شبهش ز امتناع****وهم را در وهم نگذاشت و گمان را بر گمان

زود جنبش دیر تسکین کم تحمل پر شتاب****خوش تحرک خوش توقف خوش ثبات خوش نشان

رعد صولت برق سرعت گرم رو بسیار دو****کم خورش آهو روش صرصر یورش آتش عنان

نرم کاگل سخت سم مالیده مو برچیده ناف****خورد سر کوچک دهن فربه سرین لاغر میان

صورتش بر لخت کوهی گر کند نقاش نقش****جنبش آرد بی‌قراریهاش در کوه گران

گر به سوی غرب تیری سر دهد نازنده‌اش****می‌نیاید جز به حد شرق بیرون از کمان

از وجود او خلل در سد حکمت شد که نیست****با تکش طی مکان مستلزم طی زمان

راه گردون را ز سوی سطح مخروط هوا****گرم‌تر ز آتش کند قطع و سبک‌تر از دخان

بگذرد در یک نفس کشتی ز دریای محیط****گر نگارد صورتش را ناخدا بر بادبان

گر تک او را به خورشید جهان پیما دهند****صد غروب و صد طلوع آی از او اندر زمان

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گر زمین باشد ز مغناطیس و او آهن لحیم****از سبک خیزی برو طی جهان ناید گران
فارسش هرجا که میراند به رغبت می‌رود****کامران شخصی که این اسبش بود در زیر ران
راکب او در خراسان گر نهد پا در رکاب****پای دیگر در رکاب آرد در آذربایجان
در نوردیدم سخن کاوصاف این عالم نورد****کرده بر خنگ بلاغت تنگ میدان بیان
ای فدایت هرچه موجود است در روی زمین****وی نثارت هرچه موقوفست در بطن زمان
ای نشان عشقت اندر چهرهٔ خرد و بزرگ****وی کمند مهرت اندر گردن پیر و جوان
هرکسی جان را برای خویش می‌دارد عزیز****وز برای چون تو جانان جان عزیزان جهان
زهرکش ساقی تو باشی به ز شهد خوش‌گوار****مرگ کش باعث تو گردی به ز عمر جاودان
تارک شیر فلک تا سینهٔ گاو زمین****بر دری گر از زبردستی به تیغ امتحان
این ز جان لذت چشان گوید نثارت بادسر****وان بدل منت گشان گوید فدایت بادجان
ذره پرور آفتابا مهر گستر خسروا****ای دل ذرات عالم جانب مهرت کشان
چند مایوسی بود از حسرت پابوس تو****با فلک در جنگ و با خود در جدل دیوانه‌سان
نوزده سال از برای فتح باب دولتت****دست امیدم به دعوت زد در نه آسمان
بعد از آن کایام نومیدی سرآمد بی‌قضا****وین امید از یاری ایزد برآمد بی‌گمان
در طلوع آفتاب دولت و نصرت گرفت****سایهٔ چتر همایون قیروان تا قیروان
در سجود بارگاه عرش تمثالت کشید****هر مکین فرش غبرا سر به اوج لامکان
من که می‌سوزم چو می‌آرم ظهورت در ضمیر****من که می‌میرم چو می‌آرم حدیثت بر زبان
همچو نرگس روز و شب بر دیده دارم آستین****بس که میرانم سرشک از دوری آن آستان
وجه دوری این که از بیماری ده ساله هست****رخش عزمم ناروا پای تردد ناروان
گر به دل این داغ بی‌مرهم بماند وای دل****ور به جان این درد بی‌درمان بماند وای جان
چارهٔ من کن به قیوم توانا کز غمت****ناتوانم ناتوانم ناتوانم ناتوان
محتشم وقت سپاس انگیزی آمد از دعا****بهر پاس جان شاهنشاه انجم پاسبان
تا شود طالع ز برج قلعه چرخ آفتاب****در نقاب نور سازد چهرهٔ ظلمت نهان
آفتاب قلعه مطلع باد از برج مراد****آن چنان طالع که ظلمت را کند محو از جهان

قصیده شماره ۷۰: به عنوان عیادت ساخت مقدار مرا افزون

به عنوان عیادت ساخت مقدار مرا افزون****فلک مقدار ذی عزت عزیز حضرت بی‌چون
محمد مؤمن آن فخر سلاطین کز وجود او****زهی در چشم دقت اشرف است و ارفع از گردون
نهد مساح و هم اندر قیاس ساحت قدرش****ز ملک احتمال و عالم امکان قدم بیرون
ندانم چون سرایم وصف شان و شوکت او را****که این‌جا ساز سلطانیست با شاهی به یک قانون
چو کردند از غنا عرض تجمل سایلان او****فروشد در زمین از انفعال کم‌زری قارون
گر از وادی استغناش بر هامون وزد بادی****سزد کز بی‌نیازی ناز بر لیلی کند مجنون
ندیدم دهر پردازی به احسانش که گر از وی****دو عالم سایلان خواهند یک عالم شود ممنون

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اگر یک لمحه پردازد به حرب آن خسرو گردان****شود از موج خون دشمنان شبدیز او گلگون
سزد گر بیش ازین فلک از جای برخیزد****چو تیغش آسمان پیوند سازد موجهای خون
در آفاقیم بی‌همتا ز لطف واحد یکتا****در استعداد من در شعر و در حکمت هم افلاطون
سرافرازا به پایت ریختن لایق نمی‌دانم****مگر گنجی که از گنجینهٔ قارون بود افزون
ولی از محتشم آن پیشکش کاید به کار تو****مناسب نیست الانقد نظمی چون در مکنون
که در چشم و دل طبع سخندان تو می‌دانم****که از صد بیت پر زینت کم یک بیت پر مضمون
نه تنها از برای زینت و زیب کلام خود****ثنایت را ذوی‌الافهام می‌گردید پیرامون
کنند از نظم پر در کفهٔ میزان مدحت را****اگر جن و ملک را چون بشر طبعی بود موزون
ز لطف پادشاه لم‌یزل امید میدارم****که سازد دولت دیر انتقامت را ابد مقرون

قصیده شماره ۷۱: مژدهٔ عالم را که دهر از امر رب‌العالمین

مژده عالم را که دهر از امر رب‌العالمین****بهر شاه نوجوان رخش خلافت کرد زین
خاتم شاهنشهی را بهر آن گیتی پناه****کنده حکاک قضا الملک منی بر نگین
امر عالی را به امر عالی او عنقریب****در فرامین گشته فرمان همایون جانشین
کوس شادی داده صد نوبت به نام او صدا****بر کجا بر پیشگاه غرفهٔ چرخ برین
بر زمین بهرجلوس آن جلیس تخت و بخت****سوده هر جانب سریر خسروی صد ره جبین
خطبها بهر لباس تازه افکنده ببر****همچو بسم‌الله بیرون کرده دست از آستین
سکه‌ها بهر ملاقات زر نو سینه چاک****تا زند از عشق خود را بر درمهای ثمین
بر زر خورشید هم نامش توان دیدن اگر****دیدن اندر وی تواند چشم عقل دوربین
وه چه نامست این که می‌بارد ازو فتح و ظفر****صاحب نام آن که می‌نازد به او دنیا و دین
باعث تعمیر عالم پاسبان بحر و بر****مایهٔ تخمیر آدم قهرمان ماء و طین
شاه سلطان حمزه خاقان قضا فرمان که هست****کمترین طغراکش احکام او طغرل تکین
آن که در آغاز عمر از غیرت دین هیچ‌جا****نیستش آرامگاهی در جهان جز صدر زین
وانکه بار منتش خم کرده پشت آسمان****بس که می‌پردازد از اعدای دین روی زمین
غیر او فردی که دید از پادشاهان کو بود****روز و شب بهر جهاد از صدر زین مسند گزین
اوست در خفتان دیگر یا برون آورده سر****حمزهٔ صاحبقران از جیب آن نصرت قرین
ابر اگر بردارد از دریای استیلاش آب****شیر برفین برکند گوش از سر شیر عرین
نیست چندان خاک کز ماتم کند خصمش به سر****خاک میدان را به خون از بس که می‌سازد عجین
جان فدای او که در هر ضربت تارک شکافت****آفرین بر دست و تیغش می‌کند جان‌آفرین
آفتاب از بیم سر بر نارد از جیب افق****صبح اگر گیرد به دست آن شاه صفدر تیغ کین
آسیاهائی به خون آورده در گردش که حق****در جهادش داده میراث از امیرالمؤمنین
روم از شور ظهورش چون بود جائی که هست****او در آذربایجان غوغاش در اقلیم چین
پیکر آرای عدو گردد مشبک کار دهر****در سپاه او کمان‌داران چه خیزند از کمین

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بر قد دارئیش دوران لباس کوتهست****تار و پودش گرچه از خیط شهور است و سنین
کرد پیش از عهد شاهی آن چه صد خسرو نکرد****ملک را می‌باید الحق مالک‌الملکی چنین
شاهد حقیتش هم بس به قانون جمل****این که سلطان حمزه یکسانست با حق مبین
حق مبین گشته از نقش حروف اسم او****تا زوال دشمنان باطلش گردد یقین
قلعهٔ تبریز تا بستاند از رومی به جنگ****گفتم از بهر تفال یکه مصراعی متین
کز قفای فتح از آن گردد دو تاریخ آشکار****دال بر اقبال آن جنگ‌آور قسور کمین
چون ستاند قلعه و تاریخها پر شد به کو****قلعه از رومی ستاندی شاه جم قدرآفرین
با دعای اهل کاشان این دعاگو محتشم****آسمانها را کند پر ز اولین تا هفتمین
بهر آن دارای هفت اقلیم باردار حافظی****کاسمان نامش کند جوشن زمین حصن حصین
داعیان را نیز فیض از مبداء فیاض باد****شهریاری هم که هست ارباب دعوت را معین

قصیده شماره ۷۲: داده فزون از فلک زیب زمان و زمین

داده فزون از فلک زیب زمان و زمین****مایهٔ امن و امان میر محمد امین
آن که چو شاهنشهان آمده صاحبقران****وانکه چو فرماندهان آمده شوکت قرین
بارگه رفعتش کرد قضا چون بنا****پایهٔ اول نهاد بر فلک هفتمین
نایرهٔ مهر ازو شعلهٔ تابان شعاع****دایرهٔ چرخ ازو خاتم رخشان نگین
ای ملک الملک جود کز پی حجت خورد****کان بیسارت قسم هم بی‌مینت یمین
هر که بدامن چو گل رفته تو را آستان****ریخته چون نرگسش سیم و زر از آستین
ننگ ز خواهش بود اهل طمع را اگر****همت حاتم شود جود تو را جانشین
هست یکی در جهان از تو کرم پیشه‌تر****لیک نرنجی که نیست غیر جهان آفرین
بحر تواند زدن لاف عطا با کفت****وقت کرم گر ز موج چین نزند بر جبین
سالک راه تو را دوش فلک توشه کش****خرمن جاه تو را است ملک خوشه چین
ای به ستایش سزا زین همه مدح و ثنا****از تو من خسته را نیست توقع جز این
کز من و احوال من زمزمه‌ای بشنود****از تو و انفاس تو پادشه داد و دین
وان چه شود خواسته جایزهٔ من بود****کز عدم آورده‌ام این همه در ثمین
بهر تو کز عظم‌شان آمده‌ای در جهان****قابل بزمی چنان لایق مدحی چنین
محتشم آنجا که هست در چو صدف بی‌بها****تحفهٔ ما و تو بس گوهر نظم متین
زان که ز پای ملخ تحفه روان ساختن****نزد سلیمان رواست در نظر خورده بین

حرف ه

قصیده شماره ۷۳: یارب از عزالهی قرنها دارد نگاه

یارب از عزالهی قرنها دارد نگاه****جای شاهان جهان سلطان محمد پادشاه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

صاحب عادل دل دین پرور دارا سپه****مالک دریا کف فرمان ده عالم پناه

حامی شرع معلی ملجاء دین نبی****مالک دهر و همیون رتبت و دیهیم گاه

از جناب او نپیچد هرکه سر چون مهر و مه****جزم ساید بر سپهر از سجدهٔ آن در کلاه

تا بود اسم ملوک از بهر حکم او مدام****دور دهر آماده گرداند اساس ملک و جاه

وان ملوک از عدل تا کوس جهانبانی زنند****از صدای عدل او کم باد بانگ دادخواه

زبدهٔ حکم ملوکست آن چه دارای حکم****می‌کند در بارگاه شاهی از حکم اله

از صفای مهر او با ماه انجم هر نفس****دم زده آئینهٔ ما از کمال اشتباه

صید بردارنده این صید گه از تاب او****کی کند با باز صید انداز از تیهو نگاه

در دل دجال افکند انقلاب از مهر او****مهدی اقبال از همت برون کاید ز چاه

جزم می‌دانم کزین پس می‌نهد از چار رکن****از طلب این سرفرازان بر جناب او جباه

چند روزی تا که از حکم سپهر بی‌درنگ****کاندران اهل جهان را سوی مه گم بوده راه

باشد احوال نجوم اما همایون سایه‌اش****گر نبودی حال عالم زین بدی بودی تباه

داده بود از جای او گردون به دیگر داوری****حال مانده سر به زیر از انفعال آن گناه

آمد اینک مطلعی از پی که روئی تازه دید****از صفایش دل هویدا همچو نور صبح گاه

می‌نویسد زود کلک منهیان در مدح شاه****سوی مردم لیس فی الافاق سلطان سواه

منحرف رائی که حالا رو از او پیچیده بود****روی و رای او چو موی مهوشان بادا سیاه

پایهٔ هرکس شود پیدا درین پولاد بوم****ابر لطف شه چو از اعجاز انگیزد گیاه

این که با سامان عدل او ندارد جم شکوه****بود از آن بر زبان نامکرر سال و ماه

وین در میزان طبع وی ندارد زر وجود****هست در حال عطای او مساوی کوه و کاه

هم ملوک پیش و هم این نوسپه‌دار زمان****اسم بر اسم‌اند بر دعوی صدق او گواه

تا بود لطف الهی با روان آن ملوک****تا بود اسم سپاهی در زبان این سپاه

اسم داران سپه را باد آن در بوسه گه****پادشاهان جهان را باد آن در سجده‌گاه

باد روی منکران بی‌وقار او سیه****باد پود کارهان نابکار او تباه

میرزای دهر سلطان حمزه بادا در دو کون****هم به اقبالی که سر زین اسم افرازد به ماه

دل به او بندید ای امیدواران زانکه هست****رعب او امید افزا دولت وی یاس گاه

محتشم با آن که از زیبا ادائیهای او****کلک ما زد سکهٔ مجری به نقد مدح شاه

فهم از هر مصرع مازین کلام بی‌بدل****می‌شود سال جلوس پادشاه دین پناه

حرف ی

قصیده شماره ۷۴: به صبر یافت نهال امید نشو و نمائی

به صبر یافت نهال امید نشو و نمائی****فتاد پادشهی عاقبت به فکر گدائی

گدا به خسروی افتاد کز حمایت طالع****فکند ظل همایون برو بزرگ همائی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سری که بود ز پستی گران رسید به گردون****چو ماه شد علم از عون آفتاب لوائی
به گل فرو شده خاشاک بحر غم بسر آمد****ز نیم جنبش دریای لطف لجه سخائی
برنگ نخل خزان دیده بودم از غم دوران****سهیل وار ز دورم نواخت لعل بهائی
اگر چه بخت به دامن کشید پای مرادم****رساند دست امیدم ولی به ذیل عطائی
به تن رجوع کن ای جان نیم‌رفته که دل را****خراب یافت مسیحا دمی و کرد دوائی
به گو شمال زمانم اگر رسید چه قانون****کشید ناله بافغان فغان رسید به جائی
جه جا حریم در پادشاه‌زادهٔ اعظم****که دو راست به دوران او عظیم جلائی
نهال نورس بستان احمدی که به گردش****هنوز جز دم روح‌القدس نگشته هوائی
خلاصه نسب پاک حیدری که شنیده****نسب ز عمر ابد نسبتش نوید بقائی
سمی حیدر صفدر که صفدران جهان را****نیامداست چه او در نظر صفوف گشائی
ولی عهد ابد انتساب خسرو دوران****که بسته است به عهدش زمانه عهد وفائی
چراغ دوده فروز خدایگان سلاطین****که رنگ شب ببرد گر دهد به ماه ضیائی
دمادم است که تدبیر شه رساند جهان را****برای تربیت او به تازه برگ و نوائی
سیاهی که به زنجیر عدل بسته بر آتش****ز شوق او شده دیوانه خوی سلسله خائی
فلک که دارد از انجم هزار دیده روشن****ز راه اوست به دامان دیده کحل ربائی
سپهر تیز روش در رکاب غاشیه داری****هلال پشت خمش بر جناب ناصیه سائی
به وضع شخص جلالش فلک حقیر لباسی****بقدر قد بلندش ملک قصیر قیائی
به جنب مشعل درگاه عالیش مه گردون****همان مه است ولی ماه مشتبه به شهابی
شب از جلای وطن دم زند چو نعل سمندش****زند به آینهٔ مه صلای کسب جلائی
حسام او که به سر نیز وا نمی‌شود از سر****بلاست بر سر اعدای دین و طرفه بلائی
شه جهان به جهانگیریش کند چه اشارت****شود ز جانب او هر اشاره قلعه گشائی
فلک به رقص درآید ز خرمی چو برآید****ز کوی خسرویش در بسیط خاک صدائی
زهی رسانده منادی رسان خوان عطایت****ز نشه کرم حیدری به خلق صلائی
به ناز می‌نگرد حرص درد و کون که دارد****به مرغزار سخا بی‌تو آهوانه چرائی
ز ریزش مطر لطف بی‌دریغ تو رسته****ز مزرع دل مردم قریب مهر گیائی
توئی که از پی گنجایش جلال تو باید****ازین وسیع‌تر اندر قیاس ارض و سمائی
فلک ز بهر صعود تو با رفیع مقامی****جهان برای نزول تو با وسیع فضائی
بنا نهنده این نه بنا مگر نهد از نو****به قدر رتبه و شان تو در زمانه بنائی
ز بار حلم تو کز عرش اعظم‌ست گران‌تر****بهم رسانده سپهر بلند قد دوتائی
کند چو از جرس محمل جلال تو دعوی****نهم سپهر چه باشد ورای هرزه درائی
اجل به تیغ و سنان تو کار خویش گذارد****نهی به تمشیت کاردین چو رو به عزائی
عجب که کلک هوس در قلمرو تو برآید****صبی غیر مکلف به قصد خط خطائی
به چرخ داده قضا مهر داری تو همانا****کز آفتاب به گردن فکنده مهر طلائی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مصلی‌ایست به عهدت فلک که بهر مصلی****بدوش می‌کشد از کهکشان همیشه ردائی

برای خصم تو گردیده در بلندی و پستی****سپهر تفرقه بازی زمانه حادثه زائی

آیا گل چمن حیدری که در چمن تو****سخن رسانده به معجز کمینه نغمه سرائی

دمی که در طلب نظم بنده حکم معلی****به من رساند در ابلاغ اهتمام نمائی

هزار سجدهٔ بی‌اختیار کردم و گشتم****مدد ز ناطقه جوئی زبان به مدح گشائی

دو چیز باعث تاخیر شد که هریک از آنها****چو درد بنده نبودش به هیچ چیز دوائی

یکی تهیه ترتیب رطب و یا بس دیوان****که فکر می‌طلبد آن مهم فکر رسائی

یکی دگر عدم کاتبان که آن چه ز نظمم****تمام بود و نبودش ز خط لباس صفائی

پس از تجسس کامل که یک دو کاتب کاهل****به ناز و عشوه نمودند و دلبرانه لقائی

بهر طریق که بود آن چه گشته بود مرتب****رجوع گشت به ایشان به میزبانه ادائی

بر آستان که مهم دو روزه را به دو هفته****تعهدی که نمودند هم نکرد بقائی

که پای خامه ایشان نداشت چون قدم من****تحرکی که تواند رسید زود به جائی

غرض که مختصری شد نوشته تا رسد اکنون****ز پرتو نظر تربیت به قدر و بهائی

تتمه سخنان نیز بعد ازین متعاقب****به عرض می‌رسد البته بی‌قضا و بلائی

نکوترین صور سود این که خود برساند****سخن به سمع همایون مدیح پیشه گدائی

فغان که پای رسیدن به آن جناب ندارد****ز دست رفته ضعیفی به گل فرو شده پائی

دو پا اگرچه به یک موزه کرده شخص توجه****کجا رود چه کندره سیر بپای عصائی

فلک حشم ملکا محتشم گدای در تو****ز همت است گدائی به التفات سزائی

تهی ست ارچه کفش لیک از کمال تو کل****به دست‌یاری همت ز دست کوس غنائی

ولیک می‌کند از شاه و شاهزادهٔ عالم****گدائی نظر فیض بخش قدر فزائی

که تا زبان بودش بعد ازین به شغل ثنایت****بود گدای غنی طبع پادشاه ستائی

همیشه تا به ملوک اعتکاف پیشه گدایان****به روز معرکه بخشند جوشنی به دعائی

پناه جان تو باد آن دعا که تا به قیامت****از آن گذر نتواند نمود تیر قضائی

قصیده شماره ۷۵: بر اشراف این عید و آن کامکاری

بر اشراف این عید و آن کامکاری****مبارک بود خاصه بر شهریاری

کزین گوهر افسر سر بلندی****مهین داور کشور نامداری

معین ملل کز ازل قسمتش زد****به بخت همایون در بختیاری

قضا صولتی کاسمان سده‌اش را****کند بوسه کاری به صد خاکساری

قدر قدرتی کز صفات کمینش****یکی نام دارد سپهر اقتداری

به جنب نعالش که پایان ندارد****کجا در حسابست عالم مداری

در اطراف صیتش چو باد است پویان****بر اشراف حکمش چو آبست جاری

چو او کس نکرد از خدا بندگان هم****الا ای به خلق آیت رستگاری

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به آن کبریا و شکوه و جلالت****حلیمی و بی‌کبری و بردباری
ازل تا ابد از خرابیست ایمن****بنای جلالت ز محکم حصاری
ازین هم فزون پایهٔ دولتت را****ز دارای تو عهد باد استواری
گل گلشن شهریاری علیخان****که در فیض باریست ابر بهاری
جلیل اختر برج عالی مکانی****جلی سکهٔ نقد کامل عیاری
شمارند صاحب شعوران دوران****زادنی صفاتش حکومت شعاری
ضمیریست در صبح نو عهدی او را****فرزوان تر از آفتاب نهاری
سپهر از برایش عروس جهان شد****به عقد دوام است در خواستگاری
زند ابرش اندر عنان قره هرگه****که طبعش کند میل ابرش سواری
جز این از وقارش نگویم که او را****هجائی و ذمیست گردون وقاری
طویل البقا باد عزمش که عالم****به او تا ابد دارد امیدواری
جهان داورا محتشم بندهٔ تو****که لال است در شکر نعمت گذاری
ازین نظم مقصودش اینست کورا****نه از سلک مدحت فروشان شماری
ز دنبال هم داد صد غوطه او را****نوال تو در لجهٔ شرمساری
مسازش طمع پیشه ترسم برآید****سر عزتش از گریبان خواری
به جان آفرینی که در آفرینش****تو را داد این امتیازی که داری
به بطحائیی کایزدش خواند احمد****تو را نیز نگذاشت زان رتبه عاری
به خیبر گشائی که از خیل خاصان****تو را داد در شهر خود شهریاری
که گر بگذرانی سرم را ز گردون****و گر مغزم از کاسهٔ سر برآری
سر موئی از من نیابی تفاوت****در اخلاص و دلسوزی و جان سپاری
دعائیست بر لب یقین الاجابه****که حاجت ندارد بالحاح و زاری
بود تا تو را شیوهٔ دیوان نشینی****بود تا مرا پیشهٔ دیوان نگاری
در اوصافت ای صدر دیوان نشینان****نی کلک من باد در شهد باری

قصیده شماره ۷۶: درین ضعف آن قدر دارم ز بیماری گر انباری

درین ضعف آن قدر دارم ز بیماری گر انباری****که بر بومی که پهلو می‌نهم قبریست پنداری
ز بیماری چنان با خاک یکسانم که از خاکم****اجل هم برنمی‌دارد معاذالله ازین خواری
مرا حالیست زار ای دوستان ز انسان که دشمن هم****به حالم زار می‌گرید مبادا کس به این زاری
دل من تا نشد افکار عالم را نشد باور****که یک دل می‌تواند بود و صد عالم دل‌افکاری
چنان بازاری دل الفتی دارم درین کلفت****که عیش از صحبت من می‌نویسد خط بیزاری
عجب حالیست حال من که در آیینهٔ دوران****نمی‌بینم ز یک تن صورت غم‌خواری و یاری
کدامین بنده‌ام من بندهٔ صاحب ستاینده****کدامین صاحبست این صاحب شان جهانداری
ولیعهد محمدخان ولی سلطان دریادل****که سیری نیست ابر دست او را از درم باری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مطاع الحکم سلطانی که طبعش گر بفرماید****شود نار از شجر ثابت شود آب از حجر جاری
بدیع‌الامر دارائی که گر خواهد به فعل آید****ز آب اندر مشارب مستی و از باده هشیاری
مشابه بزم و رزم او به بزم و رزم فغفوری****مماثل لطف و قهر او به لطف و قهر جباری
جهان در قبضه تسخیر او بادا که بیش از حد****به آن کشورستان دارد جهان امید غم‌خواری
بود تا حشر ارزانی به مسکینان و مظلومان****که هم مسکین نوازی می‌کند هم ظالم‌آزاری
جفاگستر به فریاد است ازو اما نمی‌داند****که عدلست از سلاطین بر ستمکاران ستمکاری
نمی‌ماند برای جغد جائی جز دل ظالم****چو یابد دهر معموری ازین شاهانه معماری
به رقص آمد ز شادی آسمان چون دهر پاکوبان****به نامش در زمین زد کوس سرداری و سالاری
چو گردد تیغ نازک پیکر او در دغا عریان****شود صد کوه پیکر از لباس زندگی عاری
به حرب او بیا گو خصم تن‌پرور که می‌آید****به مهمان کردن شیر شکاری گاو پرواری
عبوری بس از آن آتش عنان بر خرمن اعدا****که هست اجزای ذات وی تمام از عنصر ناری
کند بوس لب تیغش بر اندام برومندان****به بزم و رزم کار صد هزاران ضربت کاری
محل گیرودار او که خونش می‌رود از تن****کشد سیمرغ را دام عناکب در گرفتاری
دو روزی گو لوای خصم او میسا به گردون سر****که دارد همچو نخل ریشه کن زود در نگونساری
سلاطین سرورا با آن که هرگز حرفی از شکوه****نگشته بر زبان شکرگوی نطق من جاری
شکایت گونه‌ای دارم کنون اما ز صد جزوش****یکی معروض می‌دارم گرم معذور می‌داری
تو را آن بنده بودم من که چون بر مسند دولت****نشینی شاد و مملوکان خود را در شمار آری
نپردازی به حال من نپرسی حال من از کس****نه از ارسال پیغامی مرا از خاک برداری
نگوئی زنده است آن بنده رنجور مایانه****مرا با آن که باشد نیم‌جانی مرده انگاری
فرستم نظم و نثری هم که خواهد عذر تقصیرم****ز بی‌قدری تو این را خاک و آن را باد پنداری
ندارد محتشم زین بیش تاب درد دل گفتن****مگر زین بیشتر باید ز بیماری سبکباری
بود تا استراحت جو سر از بالین تن از بستر****درین جنبنده مهد مختلف اوضاع زنگاری
تن بستر فروزت باد دور از بستر کلفت****سر افسر فرازت ایمن از بالین بیماری

قصیده شماره ۷۷: بده داد طرب چون شد بلند از لطف ربانی

بده داد طرب چون شد بلند از لطف ربانی****به نامت خطبه دولت برایت رایت خانی
علم برکش چو استعداد فطری بی‌طلب دادت****مکین حکم و تاج سروری و چتر سلطانی
به عشرت کوش کز هر گوشه می‌بینم چو ماه نو****صراحی گردنان رابر زمین پیش تو پیشانی
تو شاخ دولتی بنشین درین بستان سرا چندان****به عیش و خرمی کز زندگانی داد بستانی
چو احسان را به همت قیمت ارزان کرده‌ای بادت****سپاه و جاه و حکم و ملک و مال و منصب ارزانی
عروس ملک چون می‌بست پیمان وفا با تو****به دست عهدت اول توبه کرد از سست پیمانی
جهان را با نی مثل تو می‌بایست از آن روزد****به نام نامیت دست جهان کوس جهانبانی
چو در امکان نمیگنجی سخن‌سنجان چه گویندت****به سیرت عقل اول یا به صورت یوسف ثانی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عجب نبود که گویم سایهٔ خورشید افتاده****به این حجت که تو خورشیدی و در ظل یزدانی

اگر معمار رایت دست از ضبط جهان دارد****نهد معمورهٔ عالم همان دم رو به ویرانی

و گر معیار عدلت از میان تمییز بردارد****گدا در ملک سرداری کند سردار چوپانی

بداندیشت به قید مرگ چون سگ در مرس ماند****به هر جانب که روز رزم شمشیر و فرس‌رانی

عجب گنجیست عفوت خاصه کز خلق عظیم تو****به دست محرمان پیوسته می‌آید به آسانی

به غیر از من که دارم بد گناهی عذر از آن بدتر****ولی یک شمه می‌گویم از آن دیگر تو می‌دانی

بود مریخ و خورشید آسمان کامکاری را****حسامت در سراندازی و دستت در زرافشانی

مرا ظنی غلط دوش از قبول رشحهٔ لطفت****ابا فرمود و راهم زد به یک وسواس شیطانی

تصور کردم آن تریاق را در نشهٔ دیگر****چه دانستم که خواهد بود یک سر فیض روحانی

کشیدم دست از آن وز دست خود در آتش افتادم****چه آتش شعلهٔ آفت چه آفت قهر سلطانی

پشیمانم پشیمانم که بر خود بی‌جهت بستم****ره لطف ز خود رائی و بی عقلی و نادانی

مرا عقلی اگر می‌بود کی این کار می‌کردم****چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

به تقریب این سخن مذکور شد باز آمدن کز جان****کنم در وادی مدح تو حسانی و سحبانی

زهی رای قضا تدبیرت از حزم قدر قدرت****بلاد عدل را عامل بنای ملک را بانی

اگر خورشید لطف ذره‌ای بر آسمان تابد****سها را کمترین پرتو بود خورشید نورانی

و گر خود سایهٔ قهرت زمانی بر زمین افتد****شود بی‌نور چون سنگ سیه لعل بدخشانی

سهیل طلعتت گر عکس بر بحر و براندازد****خزف گردد عقیق‌تر حجر یاقوت رمانی

درافشان چون شود بر تنگ‌دستان ابر دست تو****کند هر رشحه آن قلزمی هر قطرهٔ عمانی

ید بیضا نماید رایتت در وادی نصرت****چه از فرعونی اعدا کند رمح تو ثعبانی

عرق کز ابرشت بر خاک ریزد در دم جولان****کند در پیکر جسم جمادی روح حیوانی

برات عمر اگر خواهد کسی رایت برای او****به حکم از قابض ارواح گیرد خط ترخانی

به قدر دولتت گر طول یابد رشتهٔ دوران****زند دم از بقای جاودانی عالم فانی

عجب گر بر قد گیتی شود رخت بقا کوته****که ذیل دولتت آخر زمان را کرده دامانی

اگر صد سال اید بر کمان کی در نشان آید****به قدر درک ادراک تو سهم و هم انسانی

تو را نام از بزرگی در عبارت چون نمی‌گنجد****به توشیحش کنم در یک غزل درج از سخندانی

صبوحی کرده می‌آئی بیا ای صبح نورانی****که برهانم شوی وز ظلمتم یکباره برهانی

درین فکرم که چون ماند بدانجا گرد و جود من****اگر با این شکوه از ناز دامن بر من افشانی

ریاض لطف را سروی سپهر قدر را بدری****سریر خلق را شاهی جهان حسن را جانی

اگر صد بار چون شمعم سراندازی دیت ایربس****که چون پروانه یکبارم به گرد سر بگردانی

لب لعلت نگین خاتم حسنست و بر خوبان****تو را ثابت به آن مهر سلیمانی سلیمانی

دهانت شکر و لب شکرین قد نیشکر خود گو****چرا کامی بود تلخ از تو کاندر شکرستانی

یقین است ای مه از نازت که مانند هلال از من****اگر صد سجده بینی گوشهٔ ابرو نجنبانی

بناشد آدمی را از قبول دل کمالی به****شوم انسان کامل گر سگ کوی خودم خوانی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خرابست آن چنان حالم که رو گردانم از عالم****نگردانی رخ از من صورت حالم اگردانی
الهی تا لوای مهر بر دوش فلک ماند****تو با چتر و لوا بر تخت دولت کامران مانی
نمی‌داند دعائی محتشم زین به که تا حشرت****بود بر فرق فرقد سامخلد ظل سبحانی

قصیده شماره ۷۸: به شاه شه نشان تا باشد ارزانی جهانبانی

به شاه شه نشان تا باشد ارزانی جهانبانی****به آن دستور عالیشان وزارت باد ارزانی
وزارت با چه با شاهانه اقبالی که در دوران****مهم آصفی را بگذراند از سلیمانی
اگر این آصفی می‌بود این بر خیارا هم****سلیمان آصفی می کرد او را بلکه دربانی
چراغ چشم بینش آفتاب سرمدی پرتو****طراز آفرینش نسخهٔ الطاف ربانی
سمی شاه ایوان رسالت آیت رحمت****محمد محرم خلوت سرای خاص سبحانی
نوشتی آصف بن برخیا را دور بعد از وی****به قدرشان بدی گر در مناصب اول و ثانی
گه تسخیر عالم در بنان فایض الفتحش****ز صد شمشیررانی کم مدان یک خامه جنبانی
چنان افکند عهدش طرح جمعیت که می‌ترسم****ز زلف مشگمویان هم برد بیرون پریشانی
هنوز از کنه ذاتش نیست و هم آگاه و می گوید****که اکثر گشته صرف خلقت او صنع یزدانی
ز دستش فیض زرباریست پیدا چون علامتها****که از باریدن باران بود در ابر بارانی
تقاضا می کند دور ابد پیوند دورانش****که چون ذات خدا باقی بماند عالم فانی
چو دولت را بر او بود اعتماد کل به این نسبت****ز القاب اعتمادالدولتش حق داشت ارزانی
قصیر و ناقص و کوته خیالست و زبون فکرت****برای فهم انسانیت وی فهم انسانی
چو زر از تنگنای آستین می‌ریزد آن یم دل****فلک را ظرف چندین نیست با این پهن دامانی
به گردون داده چندین چشم از آن رو خالق انجم****که در نظاره‌اش یک یک به فعل آرند حیرانی
اگر وقت غروب مهر تابد کوکب رایش****چو صبح از نور کسوت پوش گردد شام ظلمانی
عتابش وقت گرمی با هوا گر یابد آمیزش****ز خاک آتش برویاند مطرهای زمستانی
بوی زان پیشتر دولت قوی دستست در بیعت****که گردد گرد دستش آستین سست پیمانی
ایا فرمان ده یکتا و یا دستور بی‌همتا****که دولت را به جمعیت سوار فرد میدانی
وزیری چون تو می‌باید کز استیلای ذات خود****وزارت را کند تاج سر سلطانی و خانی
شوی گر مایل معماری ویرانهٔ عالم****ز ویرانی برون آیند ایرانی و تورانی
اگر تبدیل تحت و فوق عالم بگذرد در دل****زمین‌ها جمله فوقانی شوند افلاک تحتانی
به روز دولتت نازد جهان کز انبساط آمد****ز ایام دگر ممتاز چون نوروز سلطانی
حسد رخش تسلط بر ملوک نظم می‌تازد****تو سرور چون کمیت کلک را در نثر میرانی
ز طبعت بر بنان و از بنان بر خامه می‌ریزد****گوهر چندان که حصر آن تو خود تا حشر نتوانی
فدای نقطه‌های رشحه کلک تو می گردد****در بحری و سیم معدنی و گوهر کانی
نمی‌خواهم تو را ای کعبهٔ حاجات کم دشمن****که روز دولتت عید است و دشمن گاو قربانی
فلک را نیست چون یارا که گردد میزبان تو****سگانت را به خون دشمنانت کرده مهمانی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دلت بحریست آرامیده اما در غضب کرده****تلاطم‌هایش سیلی کاری دریای طوفانی
ز رشگ دست زر ریز تو بر سر خاک می‌بیزد****به غربیل مطر بیزی که دارد ابر نیسانی
تو در عالم چنان گنجیده‌ای کز معجز انشا****همان خود معنی صد فصل در یک سطر گنجانی
درند از رشگ بر تن شاهدان نظم پیراهن****تو چون بر شاهد معنی لباس نثر پوشانی
اشارات به نانت چرخ را دوار گرداند****اگر دوران ندارد دست ازین دولاب گردانی
پی ضبط جهان منصب دهان عالم بالا****جهانبانی به رغبت می‌دهندت گر تو بستانی
زمین گر ز آسمان لایق به شانت منبصی پرسد****به ظاهر آصفی گرید به زیر لب سلیمانی
سلیمانیت رامعجز همین بس کز تو می‌آید****که در وقت سیاست خاطر موری نرنجانی
نمی‌دانم عجب از گرمی بازار تدبیرت****ببرد زمهریر اعدای خود را گر بسوزانی
تو ای باد مراد ار بگذری بر طرف خارستان****فرستد گل به شهر از بوته‌ها خار بیابانی
و گر خصمت به گلزاری درآید گل شود غنچه****که در چشمش خلاند نوک هیاتهای پیکانی
چو ابر خوش هوا بر باغ بگذر کز سجود تو****خمد بهر هیات قوس و قزح سرو گلستانی
فلک بی‌رخصتت یک کار بی‌تابانه خواهد کرد****اگر در قتل خصمت از تو یابد دیر فرمانی
لباس خصم خود بینت قضا بی‌جیب می‌دوزد****که طوق لعنت شیطان کند آن را گریبانی
برای مدحتت در کی و حسی آرزو دارم****فزون از درک سحبانی زیاد از حس حسانی
تو را مداح جز من نیست اما می‌کند غیرت****زجاج سرخ را خون در دل از دل یاقوت رمانی
به طبع پست و نظم سست و مضمون فرومایه****میسر نیست بر گردون زدن کوس ثناخوانی
عرب تا عجم زد در ثنایت برهم آن گه شد****به سحبان العجم مشهور عالم‌گیر کاشانی
تو در آفاق ممتازی و ممتاز است مدحت هم****ز دیگر مدح‌ها ای خسرو ملک سخندانی
که از دل بر زبان نگذشته و از خامه بر نامه****ز دست به اذل ممدوح می‌بیند زرافشانی
جهان‌دارا مرا هر ساله از نزد تو مرسومی****مقرر بود و اخذش بود هم در عین آسانی
به من یک دفعه واصل گشت و بود امید کان مبلغ****مضاعف هم شود چون دولتت در دفعه ثانی
طمع چون در شتاب افتاد پا بیرون نهاد از ره****به دیوارش نخست از لغزش پا خورد پیشانی
سزای مرد طامع بس ز دوران پشت پا خوردن****گزیدن پشت دست یاس آنگاه از پشیمانی
الا ای پادشاه محتشم آنها که واقع شد****به من چرخ خصومت پیشه کرد از کین پنهانی
که در وضع جهان کرد اختراعی چند گوناگون****به آئینی که می‌بینی به عنوانی که می‌دانی
غرض کز غبن‌های فاحش ای اصل کفایتها****شدند اکثر فوائد ز آفت ایام نقصانی
ولی فاحش‌ترین غبن‌ها این بود داعی را****که از وصلت نشد واصل به صحبت‌های روحانی
ولی از ذوق گوشی از اشارات عیادت پر****دو چشم اندر ره حسن خرام و دامن‌افشانی
زبان آماده عرض ثنا و مدح خوانیها****ولی از کار رفته باوجود آن خوش الحانی
که ناگه خورد بر هم آن بساط و گرد موکبها****ز کاشان شد بهم آغوشی کحل صفاهانی
به معمار قضا فرما کنون کاندر زمان تو****بنای خانه عیش مرا از نو شود بانی
ثنا چون با دعا اولیست ختمش هم بر آن بهتر****خصوصا این ثنا کز عرض حاجاتست طولانی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تفاوت تا بود با هم به قدر شان مناصب را****الا ای آفتاب آسمان مرتفع شانی
همایون منصب پر رونق بی‌انتقال تو****ز سلطانی و خانی باد افزون بل ز خاقانی

قصیده شماره ۷۹: از آنم شکوه است از طول ایام پریشانی

از آنم شکوه است از طول ایام پریشانی****که پایم کوته است از درگه نواب سلطانی
به تنگ آورده‌ام خاصان دیوان معلی را****من دیوانه از عرض حکایت‌های طولانی
به این امید کان افسانه‌ها چون بشنود سلطان****کند از چاره‌سازی در اهتزازم از خوش الحانی
در آفاق ارچه ممتازم ولی می‌خواهم از خلقم****به عنوان غلامی بیش ازین ممتاز گردانی
مرا حالا عوام‌الناس از خاصان درگاهت****نمی‌دانند برنهج سلف زان سان که می‌دانی
سگ کوی توام اما به این کز درگهت دورم****مرا کم قدر می‌دانند و بی‌صاحب ز نادانی
گهی اطلاق اخراجات بر من می‌کند عامل****برای خویش و نامش می‌کند اطلاق دیوانی
گهی می‌خواهد از من پیشکش بهر تو دریادل****که دست درفشانت عار دارد از زرافشانی
مرا آب و زمینی هست در کاشان که مال آن****ز بسیاری برونست از قیاس و فهم انسانی
زمینم روی گردآلود کز خاک درت دورست****دو چشمم آبیار آن زمین از اشگ رمانی
بلی آب و زمین این چنین را مال می‌باشد****ولی برعکس یعنی بخشش و انعام سلطانی
تو سلطان زبان دانی و د رمدح و ثنای تو****هزاران بلبل شیرین تکلم در غزل خوانی
چرا سرخیل آن خوش لهجه‌ها را در گلستانت****بود احوال یکسان با کلاغان دهستانی
نشاط انگیز تا باشد بساط بزم جمعیت****تو باشی در نشاط و کامرانی و طرب رانی
به بازار سخن تا محتشم گوهر گران سازد****به او دارد خدا لطف ولی سلطانی ارزانی

قصیده شماره ۸۰: بیا ای رسول از در مهربانی

بیا ای رسول از در مهربانی****به من یاری کن چون یاران جانی
چنان زین کن از سعی رخش عزیمت****که با باد صرصر کند همعنانی
چنان ره سر کن به سرعت که از تو****ز صرصر سبک‌تر گریزد گرانی
چو بر خنک سیلاب سرعت نهی زین****ز چشم من آموز سیلاب رانی
به جنبش در آر آنچنان باره‌ات را****که گردد روان بخش عزم از روانی
گرت نیست مشکل به شوکت پناهان****امانت سپاری ودیعت رسانی
غرض کاین گوهرهای بحر بلاغت****که دارند در وزن و قیمت گرانی
ازین کمترین بندهٔ کم بضاعت****ببر ارمغانی به نواب خانی
سمی محمد که یکتاست اسمش****در القاب تنزیلی آسمانی
به یک کارسازی که کاریست لازم****غمی رابه دل کن به صد شادمانی
جهان داوران را خداوند و صاحب****مصاحب به نواب صاحبقرانی
سکندر سپاهی که فرداست و یکتا****در اقلیم گیری و کشورستانی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ایالت پناهی که بختش رسانده****ز کرسی نشینی به کسری نشانی
پناه قزلباش کاندر شکوهش****قدر باشکوه قزل ارسلانی
سر چرخ را دیده با افسر خود****به درگاه خویش از بلند آستانی
ملقب به ظلم است از بس تفاوت****در ایام او عدل نوشیروانی
ز تهدید عدل شدید انتقامش****کند گله را گرگ سارق شبانی
درین دولت از روی نیروی صولت****قوی پشت ازو شوکت ترکمانی
به قدر دو عمر از جهان بهره دارد****شب و روز در عالم کامرانی
که بر دیدهٔ دولتش خواب گشته****حرام از برای جهان پاسبانی
اگر در سپه بعضی از سروران را****شد آهنگ دارائی آن جهانی
سر او سلامت که دارد ز رفعت****سزاواری فر تاج کیانی
زهی نیک رائی که معمار سعیت****بنای صلاح جهان راست بانی
اگر سد حفظ تو حایل نگردد****زمین پر شود ز آفت آسمانی
به دم دایم آتش فروزند مردم****ولیکن تو دانا دل از کامرانی
پی پستی شعلهٔ فتنه هرجا****دمیدی دمی کردی آتش نشانی
چو سهم جهادت به حکم اشارت****چو تیر قضا می‌رسد بر نشانی
سپاه تو را روز هیجا چه حاجت****بشست آزمائی و زورین کمانی
ز خاصیت خصمیت دشمنان را****کند موی سنجاب بر تن سنانی
جلالت کزین تنگ میدان برونست****از آن سو کند دهر را دیده‌بانی
به عهد تو حکم سلاطین دیگر****همه ناروان چون زر ایروانی
زبان صلاح تو شمشیر قاطع****در اصلاح آفات آخر زمانی
به این طینت ای زینت چار عنصر****بر آب و گلت می‌رسد قهرمانی
سرا سرورا داد از دست دوران****که داد از ستم داد نامهربانی
بر افروخته آتشی در عذابم****که دودش رسیده به چرخ دخانی
دورنگی و یک رنگ سوزیش دارد****رخم را به حیثیت زعفرانی
که چون رنگ کارم دگرگون نگردد****به این اشگ کولاکی ارغوانی
ز دولاب گردانی آن مشعبد****کز آن غرق فتنه است این مصرفانی
ز من یوسفی گشته امسال غایب****که هجرش مرا کرده یعقوب ثانی
چه یوسف عزیزی به صد گنج ارزان****به بازار سودائیان معانی
به بال و پر معرفت شاهبازی****به چرخ آشنا از بلند آشیانی
جلی اختری شبه اجرام گردون****نمایان دری رشگ درهای کانی
مرا وارث و یادگار از برادر****ولیعهد و فرزند و دلبند جانی
به چنگال اعراب افتاده حالا****چو گلبرگ در دست باد خزانی
چه اعراب قومی نه از قسم انسان****همه غول سان از عجاب لسانی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چو صید آدمی زان گر ازان گریزان****که دارند خوی سگان از عوانی
ملاقات یک روزه آن لئیمان****مقابل به جان کندن جاودانی
که دارند اسیران خود را معذب****به صحرا نوردی و اشتر چرانی
پس از سالی آنگاهشان بر سر ره****به امید آمد شد کاروانی
به این نیت آرند کز عنف و غلظت****ستانند از یک به یک ارمغانی
فروشندشان بعد از آن همچو یوسف****به افسانه خوانی و جادو زبانی
جهان کارسازا من اکنون چه سازم****درین بینوائی به این ناتوانی
مگر حل این مشگل سخت عقده****تو سرور به عنوان دیگر توانی
وگرنه محال است آوردن او****به حجت نویسی و قاصد دوانی
قصیر است وقت و طویل است قصه****تو را نیز نفرت ازین قصه خوانی
محل تنگ‌تر زانکه من رفته‌رفته****کشم پرده از رازهای نهانی
سخن می‌کنم کوته آن گوهر آنجا****بزر در گرو مانده دیگر تو دانی
ولی زین سخن این توقع ندارم****من مفلس ای توامان امانی
که دست تو گرد سفر نافشانده****کند بر من و نظم من زرفشانی
بلی آن دو دعوی که تفصیل یک یک****شنیدست دارنده از من زبانی
چو نطقش به سمع معلی رساند****تو فرمان دهش گر به جائی رسانی
ازین کامیابی شود محتشم را****سرانجام عمر اول کامرانی
بود تا در آغاز عمر مطول****جوانی طراوت ده زندگانی
تو را ای جوانبخت از اقبال بادا****در انجام عمر طبیعی جوانی

قصیده شماره ۸۱: دوستان مژده که از موهبت سبحانی

دوستان مژده که از موهبت سبحانی****می‌رسد رایت منصور محمد خانی
رایتی کرد سر علمش گردیده****همچو پروانه جانباز مه نورانی
رایت رفعتش افکنده لباسی دربر****کز گریبان فلک می‌کندش دامانی
رایتی صیقلی مهجه نورانی او****برده از روی جهان رنگ شب ظلمانی
رایتی گرد وی از واسطه فتح و ظفر****کار اصناف ملک آیت نصر خوانی
رایتی ذیل جلالش گه گرد افشاندن****کرده بر مهر جلی شعشعه نورافشانی
رایتی رؤیتش افکنده فلک را به گمان****زد و خورشید که ثانیش ندارد ثانی
رایتی آیت فتح آمده از پا تا سر****همچو افراخته تیغ علی عمرانی
حبذا صاحب رایت که به همراهی شاه****شد مصاحب لقب از غایت صاحب شانی
سرو سر خیل قزلباش که بر خاک درش****می‌نهد ترک قزل پوش فلک پیشانی
خان اعظم که خواقین معظم را نیست****پیش فرماندهیش زهره نافرمانی
ای امیر فلک اورنگ که بر درگه توست****قسمی از پادشهی حاجبی و دربانی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شرفه غرفهٔ تحتانی قصرت دارد****طعنه بر کنگر این منظرهٔ فوقانی

کبریای تو محیطی است که پایانش را****پا به آن سوی جهات است ز بی‌پایانی

قصر جاه تو چنان ساخت که خالی نشود****بی‌زوالی که شد این دار فنا را بانی

چون سلیمان جلیلی که اگر مور ذلیل****یابد از تربیت بهره کند ثعبانی

ضعفا را چو کند تقویت جان در تن****ذره خورشید شود قطره کند عمانی

آن که با حفظ تو در حرب گه آید عریان****جلد فرسوده کند بر جسدش خفتانی

وانکه حفظش نکنی گر بود الماس لباس****بر تنش غنچهٔ بی‌خار کند پیکانی

در محیط غضبت پیکری لنگر خصم****کشتی نیست که آخر نشود طوفانی

خون دشمن شده در شیشهٔ تن صاف و به جاست****که کند خنجر خون‌خوار تو را مهمانی

عید خلقی تو و در عید گه دولت تو****خصم افراخته گردن شتر قربانی

جمع بی‌امر تو گر عازم کاری باشد****نکند ور کند از بیم کند پنهانی

باج ده فخر کند گر به مثل گیرد باج****بندهٔ هندیت از خسرو ترکستانی

در زمان تو اگر یوسف مصری باشد****خویش را بهر شرف نام کند کاشانی

عیب‌جو یافته ویران دل از این غصه که هیچ****نیست در ملک تو نایاب به جز ویرانی

بد سگالی که ز ملک تو شکایت دارد****هست جغدی که به تنگ است از آبادانی

با رعایای تو عیسی ز فلک می‌گوید****ای خوش آن گله که موسی کندش چوپانی

مرکز دایرهٔ عالم از آن مانده به جا****که تو پرگار درین دایره می‌گردانی

صیت این دولت بر صورت از آن است بلند****که تو صاحب خرد این سلسله می‌جنبانی

تیغ رانی شده ممنوع که بر رغم زمان****تو در اصلاح جهان تیغ زبان میرانی

بوعلی گر سخنان حسن افتاده تو را****نشنود نام برادر به حسن ترخانی

تا به عانت ز خوش آمد بعد و خوش نشوند****راه مردان نزند وسوسهٔ شیطانی

دولتت راست جمالی که تماشائی آن****چشم بر هم نزند تا ابد از حیرانی

حسن تدبیر تو نقشیست بدیع‌التصویر****که مگر ثانیش اندر قلم آرد مانی

قصر قدر تو رواقیست که می‌اندازد****سایه بر منظر کیوان ز بلند ایوانی

فیض دست تو پس از حاتم طی دانی چیست****بعد باران شتائی مطر نیسانی

کفه بر کفه نچربید ز میزان قیاس****وزن کردند چو خانی تو با خاقانی

به طریقی که محمد ز ولی‌الله یافت****قوت اندر جسد دین ز قوی پیمانی

ای سمی نبی از ملک تو دورست زوال****به ولیعهدی مبسوط ولی سلطانی

سر بدخواه تو خواهم که ز بازیچهٔ دهر****گوی میدان تو سازد فلک چوگانی

داورا چند نویسد به ملوک توران****شرح ویرانی دل محتشم ایرانی

وان زمان هم که شود فایده‌ای حاصل از آن****گردد از بد مددیهای فلک نقصانی

من یکی بلبلم اندر قفس دهر که چرخ****می‌کند بر من از انصاف مدایح خوانی

حیف باشد که شوم ضایع و خالی ماند****باغ پر دمدمه مدح محمد خانی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ای خداوند جهان مالک مملوک نواز****که توئی خسرو اقلیم دقایق رانی
عمرها داشتم امید که یک بار دگر****در صف خاک نشینان خودم بکشانی
گاه درد دل من از دل من گوش کنی****گاه داد غم من از غم من بستانی
پیش ازین گرچه روان بوده را پای روان****مشکلی بود قدم بر قدم آسانی
مشکلی زان بتر اینست که از ضعف امروز****زین مکان نیست مرا نقل مکان امکانی
همه مرغان ادلی اجنحه در صحبت خان****بوستانی و من تنگ قفس زندانی
لیک با این همه دوری به خیال تو مرا****صحبتی هست که خواند خردش روحانی
سرورا می‌رسدت هیچ به خاطر که کجا****شرط کردم که تو چون رخش عزیمت رانی
به یساق جدل آغاز خصومت انجام****که فلک داشت درین ورطه سرفتانی
چون به دولت تو سپاه ظفر آثارت را****سر به آن دشت بلا داده روان گردانی
من هم از ادعیه در پی بفرستم سپهی****که توشان سد بلای سپه خود دانی
لله الحمد که آن شرط بجا آمد و داشت****به تو فتاح غنی فتح و ظفر ارزانی
حال بر تخت حضوری تو جهان داور و من****بی‌حضور از غم بیماری و بی‌سامانی
تو چنان باش که عالم به وجود تو به پاست****لیک نگذار چنین درد مرا طولانی
مرهمی بخش از آن پیش که از زخم اجل****دل ز جان برکنم از غایت بی درمانی
بنوازم به طریقی که بر آن رشگ برند****روح جنت وطن انوری و خاقانی
بیش ازین قوت گفتار ندارم اما****دارم امید که از موهبت ربانی
تا زمانی که ملک صورت قیامت بدمد****تو ز آفات فلک ایمن و سالم مانی
وآن زمان نیز نگردی ز بقا بی‌بهره****که خدای تو بود باقی و باقی فانی

مثنویات

شماره ۱

ای مهر سپهر پادشاهی****در ظل تو ماه تا به ماهی
ای شاه سریر عدل و انصاف****ملک تو جهان ز قاف تا قاف
ای اهل ورع وظیفه خوارت****غم خواری اتقیا شعارت
ای در حق منقبت سرایان****احسان تو را نه حد نه پایان
از بس که چو جد خود کریمی****مظلوم نواز و دل رحیمی
هرکس که ز مدح گوهری سفت****گو هرچه که نظم ساده‌ای گفت
کردش ز طمع قصیده‌ای نام****بهر صله‌ای که کرده‌ای عام
تو خسرو ساتر خطاپوش****حیدر دل با ذل عطاکوش
بر نیک و بدش نگه نکردی****بی‌جایزه‌اش به ره نکردی
گفتی که نثار مدح مولی****بی‌رود قبول باشد اولی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ابواب عطا بره گشادی****وز بیش و کم آن چه خواست دادی
آن را که رفیق بود دولت****داد زر و سیم و اسب خلعت
وان هم که نداشت بخت مسعود****از جود رساندیش به مقصود
صد طایفهٔ هفت بند گفتند****وان در به هزار نوع سفتند
افسوس که آن که خوب‌تر گفت****وز جمله دری لطیف‌تر سفت
از قوت بازوی بلاغت****دست همه تافت در فصاحت
بختش نشد آن قدر مددکار****کز روی کرم شه جهاندار
یک بیت ز نظم او کند گوش****تا از دگران کند فراموش
داند که کمینهٔ چاکر او****چاکر نه که سگ در او
گر خاطرش آرمیده باشد****یک لطف ز شاه دیده باشد
آرد ز محیط فکر بیرون****هر لحظه هزار در مکنون
دارم سخنی دگر که ناچار****فرض است به شه نمودن اظهار
ای نیر اوج نیک رائی****هرچند بد است خود ستائی
اما چو کسی دگر ندارم****کاین کار به سعی او گذارم
خود قصهٔ خویش می‌کشم پیش****خوش می‌سازم به آن دل ریش
کاظهار ورع ز خود ستائیست****تعریف هدایت خدائیست
آخر نه ز لطف حق تعالی است****وز دولت التفات مولاست
کز اول عمر تا به آخر****صاحب طبعی لطیف خاطر
برعکس سخنوران ایام****بیرون ننهد ز شرع یک گام
وز بهر بقای دولت شاه****باشد شب و روز و گاه و بی‌گاه
مشغول تلاوت و عبادت****از اهل وظیفه هم زیادت
وانگاه که رخش نظم راند****میدان ز سخنوران ستاند
توحید ادا کند بدین سان****کاول رسد آفرین زیزدان
آرد چو به نعت و منقبت روی****از زمره خادمان برد گوی
آید چو به مدح شاه جم جاه****گوید لب غیب بارک‌الله
با این همه خوار و زار باشد****بی‌مایه و قرض‌دار باشد
خالی نبود ز وام هرگز****یک دم نزند به کام هرگز
اقران وی از حصول آمال****بر بستر عیش خفته خوشحال
او زار نشسته دست بر سر****خواهنده ستاده در برابر
نه پای که رخش عزم راند****خود را به سجود شه رساند
نه کس که رضای حق بجوید****درد دل او به شاه گوید
یا آنکه رساند از کلامش****در نظم بلاغت انتظامش
یک بار تقربا الی‌الله****ده بیت به سمع حضرت شاه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شاها ملکا ملک سپاها****جم فرمانا جهان پناها
افغان ز جفای فقر افغان****کابم نگذاشتست در جان
فریاد ز دست قرض فریاد****کاو خاک مرا به باد برداد
نزدیک به آن رسیده کارم****کاین جان به مقارضان سپارم
در تن رمقی هنوز تا هست****دریاب و گرنه رفتم از دست
سوگند به خاکپای نواب****کاین بی دل بینوای بی‌تاب
تا جان بلبش نیامد از فقر****خود را ز طمع نساخت بی‌وقر
تا باد نبرد خانمانش****جاری به طلب نشد زبانش
تا قرض نساختش مشوش****خواهش به مذاق او نشد خوش
اما ز که از شه کرم کیش****غم‌خوار دل فقیر و درویش
مرهم نه داغ دلفکاران****تسکین ده جان بی‌قراران
شاهی که به دوستی مولی****کان از همه طاعتی است اولی
بر خلق دو عالم است غالب****در جایزه دادن مناقب
تا داد به او خدا خلافت****تا یافت سریر ازوشرافت
شد جانب مادحان روانه****دریا زر از خزانه
یارب به شه سریر لولاک****آن باعث خلقت نه افلاک
وان گه به دوازده شهنشاه****کز بعد همند حجت‌الله
کاین شاه کریم بینوا دست****کاسایش خلق مقصد اوست
اول برسان با حسن الحال****عمرش به صدو دوازده سال
وانگاه ز حضرت رسالت****بر سر نهش افسر شفاعت
وز دست عطیه بخش حیدر****سیراب کنش ز حوض کوثر

شماره ۱۰

ای بلند اختر سپهر وجود****وی گران گوهر خزانه جود
به خدائی که داشت ارزانی****به تو در ملک خود سلیمانی
که اگر زین فتاده مور ضعیف****برسد عرضه‌ای به سمع شریف
آن چنان کن کز استماع نوید****نشود ناامید گوش امید

شماره ۱۱

سخن طی می‌کنم ناگاه در خواب****در آن بی‌گه که در جو خفته بود آب
به گوش آمد صدایی در چنانم****که کرد از هزیمت مرغ جانم
چنان برخاستم از جا مشوش****که برخیزد سپند از روی آتش
چنان بیرون دویدم بیخودانه****که خود را ساختم گم در میانه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

من درمانده کز بیرون این در****به آن صیاد جان بودم گمان بر
ز شست شوق تیری خورده بودم****که تا در می‌گشودم مرده بودم

شمارهٔ ۱۲

چه گویم نطقم آن قدرت ندارد****که اینجا کلک خود در جنبش آرد
کند آغاز ناخوش داستانی****برد خوشحالی از طبع جهانی

شمارهٔ ۲ – وله فی‌المثنوی

بحمدالله کز الطاف الهی****مزین شد دگر اورنگ شاهی
زنو کوس بشارت کوفت گردون****در استقلال نواب همایون
منادی زن برای سجدهٔ عام****گران کرد از منادی گوش ایام
که طالع گشت خورشید جهان‌تاب****جهان بگشود چشم خفته از خواب
نشست از نو درین کاخ مخیم****به سالاری جهان سالار اعظم
زمین از آسمان شد تهنیت جو****زبان آسمان شد تهنیت‌گو
دم و پشت کمان فتنه شد نرم****مبارکباد را بازار شد گرم
زبان هرکه می‌جنبید در کام****به سامع نکته‌ای می‌کرد اعلام
بیان هرکه حرف آغاز می‌کرد****دری ز ابواب دعوی باز می‌کرد
قضا می‌گفت من امداد کردم****که عالم را ز نو آباد کردم
فلک می‌گفت بود از پرتو من****که دیگر شد چراغ دهر روشن
ملک می‌گفت از تسبیح من بود****که از کار جهان این عقده بگشود
درین مدت شبی بگذشت بر کس****کزین گفت و شنو یک دم کند بس
مرا هم خورد حرفی چند بر گوش****که می‌برد استماع آن ز دل هوش
ز لفظ منهیان عالم غیب****ز گفت آگهان سر لاریب
یکی زان حرفهای راست تعبیر****قلم می‌آورد در سلک تحریر
شبی روشن به نور مشعل بدر****ز فیاض قدر با لیلهٔ القدر
درو وحشت به دامن پا کشیده****ز راحت آب در جو آرمیده
من بی دل که از خوابم ملال است****دلم ماوای سلطان خیال است
ز ذوق صحت شاه جهاندار****نه چشمم خفته بود آن شب نه بیدار
درین اندیشه بودم کایزد پاک****چه نیکو داشت پاس خطهٔ خاک
چه ملکی را ز نو دارالامان کرد****چه جانی در تن خلق جهان کرد
چه شمعی را به محض قدرت افروخت****که خصم از پرتوش پروانه‌وش سوخت
چه شاهی را دگر کرسی نشین ساخت****که عزمش باره بر چرخ برین تاخت
ز بس کاین ذوق می‌برد از دلم هوش****زبان نکته سنجم بود خاموش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دل اما داستانی گوش می‌کرد****که از کیفیتم مدهوش می‌کرد

زبان حال گوئی از سر سوز****ز آغاز شب این افسانه تا روز

ز بلقیس جهان می‌کرد تقریر****به جمشید جوانبخت جهانگیر

که ای شاه سریر کامرانی****سزاوار بقای جاودانی

تو آن شمع جهانتابی که یک یا چند****جمالت بوده بر مردم تتق بند

من آن پروانهٔ شب زنده‌دارم****که پاس شمع دولت بوده کارم

که افسون خوانده‌ام بر پیکر شاه****گهی گردیده‌ام گرد سر شاه

گذشته پرمهی از غره تا سلخ****که بر خود خواب شیرین کرده‌ام تلخ

کشک دارندگان شب نخفته****پرستاران ترک خواب گفته

یکی را زین الم میسوخت دامن****یکی را دل یکی را خرمن تن

ولی من بودم ای شاه جهانبان****که هم تن هم دلم میسوخت هم جان

ز دل بازان جانباز وفادار****به گرد پیکرت پروانهٔ کردار

بسی پر میزدند ای شمع سرکش****ولی من میزدم خود را بر آتش

غم وردت سراسر زان من بود****بلاگردان جانت جان من بود

مرا دل بود از بهر تو در بند****مرا جان بود با جان تو پیوند

اگر عضوی ز اعضای شریفت****وگر جزوی ز اجزای لطیفت

سر موئی ز درد آزرده میشد****گل امید من پژمرده میشد

وگر تخفیفی از آزار می‌یافت****دلم یک دم ز غم زنهار می‌یافت

که آن حالت که شاه به جرو برداشت****مرا در آب و آتش بیشتر داشت

رضا بودم که هستی بخش عالم****به عمر شاه عمر من کند ضم

زبانم بس که مشغول دعا بود****نمی‌گفتم گرم صد مدعا بود

همینم بود روز و شب مناجات****نهان از خلق با قاضی حاجات

که ای دانای حکمت‌های مکنوز****هزاران بوعلی را حکمت‌آموز

خداوند رحیم و بنده پرور****توان بخش توانای توانگر

حفیظ یونس اندر بطن ماهی****به لطف بی‌دریغ پادشاهی

نگهدار خلیل از نار نمرود****به مخفی رشحه‌های لجهٔ جود

برون آرنده ایوب از رنج****چنان کز چنگ چندین اژدها گنج

به نوعی کاین شهان را داشتی پاس****به حکمت‌های کس ناکرده احساس

برین مهر سپهر سروری نیز****برین شاه سریر داوری نیز

ز روی مرحمت شو سایه گستر****چو نخل‌تر برانگیزش ز بستر

به صحت کن به دل بیماریش را****مؤید دار گیتی داریش را

فلک را آن چنان کن پاسبانش****که دارد پاس تا آخر زمانش

نصیب او حیات همین اوست****چراغ دودهٔ انسان همین اوست

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کسی در فکر درویشان جز او نیست****خبر دار از دل ایشان جز او نیست
نه‌تنها هاتف این افسانه می‌گفت****که این در هرکه درکی داشت میسفت
مرا هم هرچه امشب بر زبان بود****به گوشم آن چه می‌آمد همان بود
الهی تا بقا باشد جهان را****بقا ده این شه صاحبقران را
که دیگر دهر ار ارحام واصلاب****چنین ذاتی نخواهد دید در خواب

شماره ۳ – فی مرثیه امام حسین علیه‌السلام

به نال ای دل که دیگر ماتم آمد****بگری ای دیده ایام غم آمد
گل غم سرزد از باغ مصیبت****جهان را تازه شد داغ مصیبت
جهان گردید از ماتم دگرگون****لباس تعزیت پوشیده گردون
ز باغ غصه کوه از پا فتاده****زمین را لرزه بر اعضا فتاده
فلک تیغ ملامت بر کشیده****ز ماه نو الف بر سر شیده
ازین غم آفتاب از قصر افلاک****فکنده خویش را چون سایه بر خاک
عروس مه گسسته موی خود را****خراشیده به ناخن روی خود را
خروش بحر از گردون گذشته****سرشک ابر از جیحون گذشته
تو نیز ای دل چو ابر نوبهاری****به بار از دیده هر اشگی که داری
که روز ماتم آل رسول است****عزای گلبن باغ بتول است
عزای سید دنیا و دین است****عزای سبط خیرالمرسلین است
عزای شاه مظلومان حسین است****که ذاتش عین نور و نور عین است
دمی کز دست چرخ فتنه پرداز****ز پا افتاد آن سرو سرافراز
غبار از عرصه غبرا برآمد****غریو از گنبد خضرا برآمد
ملایک بی‌خود از گردون فتادند****میان کشتگان در خون فتادند
مسلمانان خروش از جان برآرید****محبان از جگر افغان برآرید
درین ماتم بسوز و درد باشید****به اشگ سرخ و رنگ زرد باشید
بسان غنچه دلها چاک سازید****چو نرگس دیده‌ها نمناک سازید
ز خون دیده در جیحون نشینید****چو شاخ ارغوان در خون نشینید
به ماتم بیخ عیش از جان برآرید****به زاری تخم غم در دل بکارید
که در دل این زمان تخم ملامت****برشادی دهد روز قیامت
خداوندا به حق آل حیدر****به حق عترت پاک پیامبر
که سوی محتشم چشم عطا کن****شفیعش را شهید کربلا کن

شماره ۴ – ایضا فی مدحه

بحمدالله که قیوم توانا****قدیم واجب التعظیم دانا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بساط استراحت گسترنده****جهان آرای گیتی پرورنده
ریاض سلطنت را تازگی داد****امارت را بلند آوازگی برآورد
همایون طایر توفیق و اقبال****به صبر آورد جنبش در پر و بال
جهان را کوری چشم اعادی****بجست از حسن طالع چشم شادی
خبرهای جدید اهل زمین را****طربهای نهان دنیا و دین را
اشارت گرم ایمای بشارت****بشارت کار فرمای بشارت
که عالم روی در آبادی آورد****نوید آور نوید و شادی آورد
قضا رایات عدل تازه افراخت****قدر طرح ولی سلطانی انداخت
برآمد گوهری از معدن ملک****سری پیدا شد از بهر تن ملک
چه گوهر درۀ التاج سلاطین****چه سر سرمایه فخر خواقین
برای او ز اسماء گشته نازل****ولی سلطان ولی سلطان عادل
گران است آن قدرها سایۀ او****بلند است آن قدرها پایۀ او
که پیش مالکان ملک ادراک****به میزان قیاس عقل دراک
یکی هم پایۀ کوه حدید است****یکی همسایۀ عرش مجید است
بود در خلقت آن عرش درگاه****ز خلقش تا نشانش آن قدر آه
که عقل دور بین راهست تفسیر****به بعد المشرقینش کرده تعبیر
مجد سکه سلطانی از وی****روان حکم محمد خانی از وی
بود گر صولت سلطانی او****دو روزی پیشکار خانی او
نگردد شانش از گیتی ستانی****به خانی قانع و مافوق خانی
ایا تابان مه برج ایالت****ایا رخشان در درج جلالت
به عدلت عالمی امیدوارند****نظر بر شاه راه انتظارند
که در تازی به میدان عدالت****برآمد بانک کوس استمالت
فتد هم رخنه در بنیاد بیداد****شود هم مملکت از داد آباد
سیاست را شود تیغ آن چنان تیز****که باشد در نیام از سهم خونریز
تو جبر ظلم برخود کرده لازم****ستانی داد مظلومان ز ظالم
شود خوش زبان شکوه خاموش****کشد دوران فلک را پنبه از گوش
که بشنو شکر از اهل شکایت****ببین راه شکایت را نهایت
همین چشم از تو دارند ای جهاندار****جهان گردان پا افتاده از کار
وطن آوارگی غربت آهنگ****تجارت پیشه‌گان صخرۀ اورنگ
که از طول امل زان فرقه اکثر****به آهنگ حصول خورده زر
در آن وادی که وحشش ماهیانند****طیورش سر به سر مرغابیانند
سوار اسب چو بینند یک سر****عنان در دست طوفانهای صرصر
سکندر خوردنی زان اسب بی‌قوت****سوارش را برد تا سینۀ حوت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غرض کان را کبان مرکب فلک****به استدعای آبادانی ملک

بسان ماهیان غافل از شست****سر سودا نهاده بر کف دست

یکی سنگین متاع از شکر و نیل****یک رنگین بساط از لون مندیل

یکی از اقمشه بیرام اندوز****که نامش عید اتراکست امروز

یکی را عقد مروارید دربار****که باید در بهایش زر بخروار

یکی با وی غلامان و کنیزان****به آن رنگ از عداد حور و غلمان

دگر اشیا که هریک بهر کاری است****یکایک را درین ملک اعتباریست

سخن را مابقی اینست کایشان****نباشند این زمان خاطر پریشان

کنند از صیت عدلت رو درین بوم****نگردند از تو و ملک تو محروم

به خانها در کشند اسباب چندان****کزان گردد لب آمال خندان

دکاکین را بیارایند اجناس****ز حفظ حارست مستغنی از پاس

اگر ترکی به ایشان برخورد گرم****به سودا نبودش پشت کمان نرم

خورد از شست عدلت ناوک قهر****به آیینی که گردد عبرت شهر

چو گردد دفع ظلم از دولت تو****کند رفع تعدی صولت تو

شود زورین کمان ظلم بی‌زور****نیاید از سلیمان زور برمور

ز دنیا کشور خزم تو داری****ز عالم بندر اعظم تو داری

ولی بندر ز تجار جهانگرد****همانا می‌تواند بندری کرد

ولی این وحشیان را صید خود ساز****یکایک را اسیر قید خود ساز

که با فرمانبری گردند سر راست****به پایت نقد جان ریزند بی‌خواست

الا ای نوجوان سلطان عادل****زبانها متفق گردیده با دل

که خواهی زد در ایام جوانی****به دولت نوبت نو شیروانی

بهر ملکیست سلطانی طرب کوش****بهر جانیست جانانی هم‌آغوش

خوشا ملکی که سلطانش تو باشی****خوشا جانی که جانانش تو باشی

خوشا چشمی که بیند طلعت تو****نباشد بی‌نصیب از صحبت تو

من عزلت گزین چون بی‌نصیبم****همانا در دیار خود غریبم

به پیغامیم گه گه شاد میکن****ز قید محنتم آزاد میکن

که دوران محتشم زان کرده نامم****که ادنی بندگانت را غلامم

الهی تا بود بر لوح ایام****ز نام نامی نوشیروان نام

بهر کشور که نام عدل دانند****تو را نوشیروان عصر خوانند

شمارهٔ ۵ – وله ایضا

درین گلزار کز تاثیر صحبت****مبدل میشود خواری به عزت

سعادت سایه بر نخلی که انداخت****ز دولت سر به اوج رفعت افراخت

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ازین نخلست واین صورت هویدا****وزین صورت نشان صدق پیدا

که اول بوده چوب خشک در باغ****فرو تر پایه‌اش از هیزم راغ

کنون بالاتر از چرخش مکان است****که هم زانوی بانوی جهان است

ازین بالاتر این کز فیض کامل****کلام آسمانی راست حامل

الهی از خواص درس قرآن****به این فرزانه بانوی جهانبان

همایون نسخهٔ صنع الهی****فروزان شمسهٔ ایوان شاهی

در اختر شعاع درج عصمت****تنق بند آفتاب برج عفت

حیاتی بخش ممتد و مؤبد****ظلالش دار بر عالم مخلد

شمارهٔ ۶ – این چند بیت دیگر جهت نقش خلاصه خمسه‌ای که بخط میرمعزالدین مرقوم گردیده است گفته

حلی بندی که بی‌جنبیدن دست****عروسان را به قدرت حیله‌ها بست

عروس این سخن را زیوری داد****که هرجا زیور بد رفت برباد

ز شعر شاعر شیرین فسانه****نخستش داد زیب خسروانه

ز خط کاتب بی‌مثل و مانند****به لطفش بار دیگر شد حلی بند

ز حسن صنعت صحاف ماهر****ز جلدش هم لباسی داد فاخر

ولی این شاهد فرخنده منظر****که غرق زیورست از پای تا سر

به این پیرایه‌اش بیش افتخار است****که منظور امیر نامدار است

سهی سرو ریاض سرفرازی****غلام شاه ابراهیم غازی

الهی تا ابد آن نیک فرجام****بوده شیرازهٔ اوراق ایام

شمارهٔ ۷ – این چند بیت بجهت تزویجی گفته که بحسب استعداد میان ایشان نبوده

درین دامگاه عجیب و غریب****که هر صید را بود دامی نصیب

همایون به چنگ همایان فتاد****وزان دولت و رفعتش شد زیاد

ولی آن گروه مدارا مدار****که با نقدیک گنجشان بود کار

علاجی نکردند تلبیس را****به ابلیس دادند بلقیس را

درین خانه نه رواق دو در****که دیده ز یک مادر و یک پدر

دو خواهر یکی همسرش سروری****رفیع آستانی بلند افسری

یکی در سرش سایهٔ ناکسی****که سگ را ازو عار آید بسی

دو داماد در سلک یک خاندان****یکی کامران و یکی خر چران

ازین هر که زاید بود جد وی****جهان داوری مثل دارا و کی

وزان هرچه زاید بود نقد قلب****زاب تا به صد پشت کلب ابن کلب

از آن قیمتی گوهر پاک حیف****وزان در که افتاده در خاک حیف

به باد ای فلک برده آن خاک را****جدا کن ز هم پاک و ناپاک را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شمارهٔ ۸ – این ابیات مثنوی حسب‌الحال گفته در عذر ارسال شعر به بزرگی که شعر می‌گفته

من آن اعرابیم اندر دل بر****که آنجا مرغ جان را سوختی پر
تمام عمر آب شور می‌خورد****گمانی هم به آب خوش نمی‌برد
قضا را روزی اندر نوبهاران****گوی را مانده در ته آب باران
چو اعرابی چشید آن آب بر جست****عزیمت را به این نیت کمر بست
کز آن جلاب پرسازد سبوئی****شود صحرا نورد و دشت پوئی
دواند تا به درگاه خلیفه****به جا آرد عزیمت را وظیفه
ازین غافل که آنجا بحر مواج****که آب سلسبیلش می‌دهد باج
لب و کام ملک را می‌تواند****ازین شیرین‌تر آبی هم چشاند
سخن کوته چو آورد آن سبک گام****به منزل می‌برد از شاه آرام
به شیرین حرفهای پر بشارت****که می‌بردند تسکین را به غارت
به عالی مژده‌های به هجت افزا****که می‌کندند کوه طاقت از جا
نگهبانان شاهش پیش خواندند****به خلوت خانه خاصش نشاندند
ملک چون جرعه‌ای زان آب نوشید****بر آن صورت از احسان پرده پوشید
به وی از جام همت جرعه‌ای داد****که خاص و عالم را در خاطر افتاد
که بود آبی از آب زندگانی****برابر با حیات جاودانی
بلی زانجا که موج بحر جود است****زیان بینوایان جمله سود است
بسانادان که از همراهی بخت****به صدر بزم دانایان کشد رخت
بسا ناقص خزف کز لعب گردون****به صد گوهر دهندش قیمت افزون
بسا جنس زبون کز حسن طالع****شود بالای جنس خوب واقع
الا ای پادشاه کشور دل****که دایم می‌زند عشقت در دل
دلی دارم ز عشقت آن چنان گرم****که سنگ از گرمی آن می‌شود نرم
ضمیری از ثنایت آن چنان پر****که در درج محقر یک جهان در
دهد گر عمر مستعجل امانم****شود از جنبش کلک زبانم
پر از مدح تو دیوان‌ها امانم****شود از جنبش کلک زبانم
کنون از حق اعانت وز تو امداد****زمن مدح و ثنا وز بخت اسعاد

شمارهٔ ۹ – مثنوی در مرگ حیرتی شاعر

ای دل سخن از شه نجف کن****مداحی غیر برطرف کن
بگشای منقبت زبان را****بگذار حدیث این و آن را
تا رشحه‌ای از سحاب غفران****شوید ز رخت غبار عصیان
از رهبر خود مباش غافل****کز بحر گنه رسی به ساحل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سر نه به ره اطاعت او****تا بر خوری از شفاعت او
جرم تو ز کوه اگر چه کم نیست****چون اوست شفیع هیچ غم نیست
دارم سخنی ز کذب عاری****بشنو اگر اعتقاد داری
روزی که فلک درین غم آباد****اقلیم سخن به حیرتی داد
از پاکی گوهر آن یگانه****میسفت ز طبع خسروانه
دریا دریا در لی****در منقبت علی عالی
لیکن به هوای نفس یک چند****در دهر بساط عیش افکند
در شوخی طبع معصیت دوست****کالایش مرد را سبب اوست
گه دیر مغان مقام بودش****که لعل بتان به کام بودش
با این همه از عتاب معبود****ایمن به شفاعت علی بود
روزی که درین سرای فانی****طی کرد بساط زندگانی
روز شعرا سیه شد از غم****عیش همه شد به دل بماتم
شب بر زانو جبین نهادم****بر توسن فکر زین نهادم
کاید مگرم به دست بی‌رنج****تاریخ وفات این سخن سنج
بسیار خیال کردم آن شب****فکر مه و سال کردم آن شب
در فکر دگر نماند تابم****تاریخ نگفته برد خوابم
در واقعه دیدمش پیاده****نزدیک رکاب شه ستاده
شاهی که به ذات او عدالت****ختم است چو بر نبی رسالت
خورشید لوای آسمان رخش****اقلیم ستان و مملکت بخش
طهماسب شه آن سپهر تمکین****کز وی شده تازه پیکر دین
و آن مهر سپهر خسروی بود****با طالع سعد و بخت مسعود
در سایهٔ چتر پادشاهی****جولان ده باد پای شاهی
آن چتر قریب صد ستون داشت****وسعت ز نه آسمان فزون داشت
القصه به سوی مولوی شاه****می‌کرد نظر ز روی اکراه
زیرا که ز بس گناه و تقصیر****بر گردن و دست داشت زنجیر
وز پشت سرش سوار بسیار****با او همه در مقام آزار
صد تیغ و سنان باو کشیده****دیو از حرکاتش رمیده
ناگاه شهم به سوی خود خواند****وز درج عقیق گوهر افشاند
کای گشته چو موی از تخیل****بگداخته ز آتش تامل
بر خیز و شفاعت علی را****تاریخ کن از برای ملا
کاین موجب رستگاری اوست****تسکین ده بی‌قراری اوست
چون داد شهنشه این بشارت****گوئی که ز غیب شد اشارت
کارند برون ز بند او را****تشریف و عطا دهند او را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آن گه بر شه به رسم معهود****تشخیص به سجدهٔ امر فرمود
چون سجده به خاک پای شه کرد****برداشت سر ودعای شه کرد
هم خلعت عفو در برش بود****هم تاج نجات بر سرش بود
من دیده ز خواب چون گشادم****در فکر حساب این فتادم
در قول شه و وفات ملا****یک سال نبود زیر و بالا
از بهر شفاعت علی مرد****جان هم به شفاعت علی برد
شاید که خرد خرد به جانی****این نکته که گفته نکته دانی
جنت به بها نمی‌دهد دوست****اما به بهانه شیوهٔ اوست
رحمت چو کند بهانه‌جوئی****کافیست ز بنده یک نکوئی
نیکو مثلی زد آن سخن رس****کز آدمی است یک هنر بس
یارب به علی و طاعت او****کز مائدهٔ شفاعت او
محروم مساز محتشم را****تقصیر مکن ازو کرم را
کان دلشده هم گدای این کوست****مداح علی و عترت اوست

رباعیات

حرف ا

رباعی شماره ۱: این عیدم از آن قبلهٔ آمال جدا

نواب کز و نیم مه و سال جدا****این عیدم از آن قبلهٔ آمال جدا
امروز که طوف کعبه فرض است و ضرور****من مانده‌ام از کعبهٔ اقبال جدا

رباعی شماره ۲: وز یک جهتان ساختهٔ ممتاز مرا

ای کرده قدوم تو سرافراز مرا****وز یک جهتان ساختهٔ ممتاز مرا
از خاک مذلتم چو برداشته‌ای****یک باره نگهدار و مینداز مرا

رباعی شماره ۳: لطف تو کلید قفل وسواس مرا

ای نورده آیینهٔ احساس مرا****لطف تو کلید قفل وسواس مرا
نام تو خدا کرده چو فرهاد تو نیز****بردار ز پیش کوه افلاس مرا

حرف ب

رباعی شماره ۴: بر بستر درد رفته پای تو به خواب

گفتند ز حادثات این دیر خراب****بر بستر درد رفته پای تو به خواب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دست الم تو را خدا برتابد****تا پای سلامتت درآید به رکاب

رباعی شماره ۵: وان چشم دو بین که بود هم رفت به خواب

بنیاد دو بینی چو شد از عشق خراب****وان چشم دو بین که بود هم رفت به خواب
دادیم هزار بوسه بر یک سده****کردیم هزار سجده در یک محراب

حرف ت

رباعی شماره ۶: بازوی شهان چو بالشش زیر سرت

آن شوخ که تکیه‌گاه او چشم ترست****بازوی شهان چو بالشش زیر سرت
از بس که اساس بستر او عالیست****چادر شب بسترش سپهر گرست

رباعی شماره ۷: وز ناز به من نمودی آن نرگس مست

روزی که دلم خیال ابروی تو بست****وز ناز به من نمودی آن نرگس مست
تیری ز کمان خانه ابروی تو جست****در سینهٔ من تا پروسوفار نشست

رباعی شماره ۸: خلقت همهٔ زیردست از روز الست

ای قصر بلند آسمان پیش تو پست****خلقت همهٔ زیردست از روز الست
بر تافته روزگار دستم به جفا****دریاب و گرنه میرود کار ز دست

رباعی شماره ۹: وز آصفیش سلطنت ایمن ز فناست

آصف که مهین سواد اقلیم بقاست****وز آصفیش سلطنت ایمن ز فناست
تا عارضه در خانهٔ دو روزش ننشاند****معلوم نشد که سلطنت از که به پاست

رباعی شماره ۱۰: انواع صنایع بهم آمیخته است

طراح که طرح این بنا ریخته است****انواع صنایع بهم آمیخته است
دهقانی باغ سحر پنداری از اوست****کز آب نهال‌ها برانگیخته است

رباعی شماره ۱۱: وز غیرتش آب زندگی کاسته است

این آب که خضر ازو بقا خواسته است****وز غیرتش آب زندگی کاسته است
از قوت فواره نگشتست بلند****کز جای ز تعظیم تو برخاسته است

رباعی شماره ۱۲: مه بر درش از چرخ کبود آمده است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خانی که سپهرش به سجود آمده است****مه بر درش از چرخ کبود آمده است
در سایهٔ آفتاب عیسی نسبی است****کز چرخ چهارمین فرود آمده است

رباعی شماره ۱۳: سررشتهٔ دین رفت به ناکام ز دست

آن طره چو دارم من بدنام ز دست****سررشتهٔ دین رفت به ناکام ز دست
تاتاری از آن سلسله در دستم بود****یک باره به داده بودم اسلام ز دست

رباعی شماره ۱۴: عید که و مه مبارک و فیروزست

این عید حضور خان چو ملک افروزست****عید که و مه مبارک و فیروزست
کاشان به خود ار بنازد امروز بجاست****چون عید بزرگ کاشیان امروزست

رباعی شماره ۱۵: چون ریزش خون دوست می‌دارد دوست

سلاخ که آدمی کشی شیوهٔ اوست****چون ریزش خون دوست می‌دارد دوست
گر سر ببرد مرا نه پیچم گردن****ور پوست کند مرا نگنجم در پوست

رباعی شماره ۱۶: دام دل و دین طرز نگه کردن اوست

اسلام که صید اهل ایمان فن اوست****دام دل و دین طرز نگه کردن اوست
خون دل عاشقان که صید حرمند****در گردن آهوان صید افکن اوست

رباعی شماره ۱۷: صد آیهٔ فیض بیش دربارهٔ اوست

این حوض که دل هلاک نظارهٔ اوست****صد آیهٔ فیض بیش دربارهٔ اوست
در دعوی اعجاز زبانیست بلیغ****آبی که زبانه کش ز فوارهٔ اوست

رباعی شماره ۱۸: فرمانده از آنست که فرمانبر توست

گردون که به امر کن فکان چاکرتست****فرمانده از آنست که فرمانبر توست
در سایه محال نیست خورشید که تو****خورشیدی و سایهٔ خدا بر سر توست

رباعی شماره ۱۹: ریزنده خونها ز سر خنجر توست

آن فتنه که در سربلند افسرتوست****ریزنده خونها ز سر خنجر توست
در سرداری که عالمی را بکشی****قربان سرت شوم چها در سر توست

رباعی شماره ۲۰: وین زینت و زیب چرخ خرگاهی ازوست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سلطان جهان که ماه تا ماهی ازوست****وین زینت و زیب چرخ خرگاهی ازوست
در روضهٔ سلطنت چو نخلست قدش****کارایش تشریف شهنشاهی ازوست

رباعی شماره ۲۱: وان نیز که داده سرور ار عنائیست

چیزی که به گل داده خدا زیبائیست****وان نیز که داده سرور ار عنائیست
اما به تو آن چه داده از پا تا سر****اسباب یگانگی و بی‌همتائیست

رباعی شماره ۲۲: پرنور ز نعلین فلک فرسایت

ای گشته وثاق کمترین مولایت****پرنور ز نعلین فلک فرسایت
پا اندازی به رنگ رخسارهٔ تو****آورده ز خجلت که کشد در پایت

حرف د

رباعی شماره ۲۳: در واقعه دیدم که به من اسبی داد

خسرومنشی که دور خواندش فرهاد****در واقعه دیدم که به من اسبی داد
این واقعه را معبران می‌گویند****تعبیر مراد است مرادست مراد

رباعی شماره ۲۴: آوازهٔ شهرتش در افاق افتاد

فرهاد ز کوه کندن بی‌بنیاد****آوازهٔ شهرتش در افاق افتاد
این نادرهٔ فرهاد اگر کوه نکند****صد کوه طلا به منعم و مفلس داد

رباعی شماره ۲۵: کز مادر دهر از همه عالم زیر سرت

خورشید سپهر سر بلندی بهزاد****کز مادر دهر از همه عالم زیر سرت
گفتند که بر بستر ضعف است ملول****بهر شعفش به دلف بشین باد آن ضاد

رباعی شماره ۲۶: بهبود تو خاطر اعدای تو باد

آزار تو دور از تن زیبای تو باد****بهبود تو خاطر اعدای تو باد
تا درد ز پای تو شود بر چیده****هر سر که بود فتاده در پای تو باد

رباعی شماره ۲۷: پیغام رسان رقعه به ان بحر و داد

بی‌تحفه نبرد اگرچه زین خسته نهاد****پیغام رسان رقعه به ان بحر و داد
چشمی به سواد رقعه بنده نکرد****کاهی به بهای تحفهٔ بنده نداد

رباعی شماره ۲۸: از عمر گروستانی خواهم کرد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در عهد تو کامرانی خواهم کرد****از عمر گروستانی خواهم کرد
دست چو ز تحفه کوتهست از پی عذر****در پای تو جان فشانی خواهم کرد

رباعی شماره ۲۹: بر من ستم از طاقت من بیش نکرد

یاری که به نیش غم دلی ریش نکرد****بر من ستم از طاقت من بیش نکرد
هرچند که انتظار بسیارم داد****آخر نه وفا به وعده خویش نکرد

رباعی شماره ۳۰: جرم دو جهان به جرم من ضم سازد

خواهمچو جزا طرح عقاب اندازد****جرم دو جهان به جرم من ضم سازد
تا عفو که چشم کائناتست بر آن****چشم از همه پوشیده به من پردازد

رباعی شماره ۳۱: وز میل به ذیل باد می‌آویزد

این آب که شعله‌وش ز جا می‌خیزد****وز میل به ذیل باد می‌آویزد
ماناست به اشگ محتشم کز تف دل****می‌جوشد و از درون برون می‌ریزد

رباعی شماره ۳۲: نخلی به نزاکت قدت کم ریزد

آن دست که نخل قد آدم ریزد****نخلی به نزاکت قدت کم ریزد
گر نازکیت به سر و آزاد دهند****چون باد صبا بجنبد از هم ریزد

رباعی شماره ۳۳: گاه از همه باب حاتمم می‌دانند

گاه از همه وجه طامعم می‌دانند****گاه از همه باب حاتمم می‌دانند
می‌آمی‌زند راستی را به دروغ****آنها که زبان به این و آن می‌رانند

رباعی شماره ۳۴: آیینه که بینم این تن غم فرسود

ای بی تو چو هم دم به من خسته نموده****آیینه که بینم این تن غم فرسود
آمد به نظر خیالی اما آن نیز****چون نیک نمود جز خیال تو نبود

رباعی شماره ۳۵: هر ساتل به من تفقدی می‌فرمود

آن خسرو فرهاد لقب کز ره جود****هر ساتل به من تفقدی می‌فرمود
بی‌لطفیش امسال اگر وزن کنم****هم سنگ به کوه بیستون خواهد بود

رباعی شماره ۳۷: ظرفش ز جهان وسیع‌تر خواهد بود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عفوی که ز اندازه بدر خواهد بود****ظرفش ز جهان وسیع‌تر خواهد بود
در ساحت صحرای گناهی که مراست****جا یافته بیش جاوه گر خواهد بود

رباعی شماره ۳۸: تسخیر جهان مرتبهٔ پستش بود

این بنده که ملک نظم پیوستش بود****تسخیر جهان مرتبهٔ پستش بود
در دست نداشت غیر اشعار نفیس****در پای تو ریخت آنچه در دستش بود

رباعی شماره ۳۹: پیوسته چو بسته بر رخ مادر جود

آن ابر عطا که حاتمش کرده سجود****پیوسته چو بسته بر رخ مادر جود
ناچار ما چار شدیم از کرمش****راضی و ازو نیامد آن هم به وجود

رباعی شماره ۴۰: در شرم تو اغراق به نوعی فرمود

چون داد قضا صیقل مرآت وجود****در شرم تو اغراق به نوعی فرمود
کاندر عقبت چشمی اگر باشد باز****عکست شود اندر رخ از آیننه نمود

حرف ر

رباعی شماره ۴۱: گر شب بسر افکنی و گردی سیار

چادر شب بستر خود ای طرفه‌نگار****گر شب بسر افکنی و گردی سیار
از شمع و چراغ پر شود روی زمین****وز شعشعهٔ پر ز مه سپهر سیار

حرف ز

رباعی شماره ۴۲: نی‌تاب نشستن است و نی پای گریز

در بزم حکیمان ز می شورانگیز****نی‌تاب نشستن است و نی پای گریز
از بهر من تنگ سراب ای ساقی****مینا به سر پیاله کج‌دار و مریز

حرف ش

رباعی شماره ۴۳: از بس که به فعل بوالعجب دارد خوش

آن طبع که چون آینهٔ پاکست زغش****از بس که به فعل بوالعجب دارد خوش
آب آمده از طبیعت خویش برون****در تحت بفوق می‌رود چون آتش

رباعی شماره ۴۴: کار همه جز عاشق زندانی خویش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سلاخ که ساختی به پردانی خویش****کار همه جز عاشق زندانی خویش
می‌میرم از انتظار کی خواهی کرد****سلاخی گوسفند قربانی خویش

حرف ف

رباعی شماره ۴۵: ور مهر منیر خوانمش نیست گزاف

آن ماه که در خوبی او نیست خلاف****ور مهر منیر خوانمش نیست گزاف
در خلوت خواب او فلک دانی چیست****چادر شب زرنگار بالای لحاف

حرف ک

رباعی شماره ۴۶: وی نخل قد تو را تحرک نازک

ای جلوه‌ات از قامت چابک نازک****وی نخل قد تو را تحرک نازک
از بس که لطیفی قدمت‌تر نشود****گر به خرامی بر آب نازک نازک

حرف گ

رباعی شماره ۴۷: وی چرخ شکاری تو با چرخ به چنگ

ای صید سگ شیر شکار تو پلنگ****وی چرخ شکاری تو با چرخ به چنگ
با آن که کند کلنگ بیخ همه چیز****شاهین تو کند از جهان بیخ کلنگ

حرف ل

رباعی شماره ۴۸: بی‌سجدهٔ تو طاعت ما نا مقبول

ای کوی تو قبله‌گاه ارباب قبول****بی‌سجدهٔ تو طاعت ما نا مقبول
محراب بلند کعبهٔ ابرویت****کز دور مرا به سجده دارد مشغول

رباعی شماره ۴۹: نقدی که عیار بودش از اصل جلیل

می‌کرد چو سکه حی صاحب تنزیل****نقدی که عیار بودش از اصل جلیل
سکه چو رسانید به تمییز قبول****فرق که و مه داد به شاه اسمعیل

رباعی شماره ۵۰: اندر دم امتیاز با سعی جمیل

در تکیه‌گه واسع این بزم جلیل****اندر دم امتیاز با سعی جمیل
چون درک یکایک از شهان بیند دور****فوق همه باد درک شاه اسمعیل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رباعی شماره ۵۱: کاراسته صد بلا از آئین جمیل

از ملک ملوک ما درین بیت جلیل****کاراسته صد بلا از آئین جمیل
هر گنج کز آبادی گیتی و دهور****گرد آمده بود وقف شاه اسمعیل

رباعی شماره ۵۲: بی‌دانائی و راه علم و تحصیل

این ساعی اگرچه باشد از حسن قلیل****بی‌دانائی و راه علم و تحصیل
در هر فنش دلا نه از اهل جهان****دانند به لاف مهر شاه اسمعیل

رباعی شماره ۵۳: از میل درو به که نمایم تعجیل

آن راه که از حال سهیلی است جمیل****از میل درو به که نمایم تعجیل
کاشوب و نوای فرح نو در دل****افکنده طرب نامهٔ شاه اسمعیل

رباعی شماره ۵۴: این منزل فیض‌بخش بی‌مثل و عدیل

المنهٔ لله که از سعی جمیل****این منزل فیض‌بخش بی‌مثل و عدیل
شد ساخته همچو خانهٔ ابراهیم****از تمشیت غلام شاه اسمعیل

حرف م

رباعی شماره ۵۵: در تک شکند تارک خورشید بسم

اسبی که بود پویه گهش چرخ نهم****در تک شکند تارک خورشید بسم
برگرد جهان چو شعلهٔ جواله****گر چرخ زند نگسلدش دم از دم

رباعی شماره ۵۶: کز عارضه‌ای گشته مزاجش درهم

بر پیکر آن سرور خورشید علم****کز عارضه‌ای گشته مزاجش درهم
چندان به دمم دعا که برباد رود****از آینهٔ وجود او گرد الم

رباعی شماره ۵۷: وز تذکرهٔ نام تو شیرین لب و کام

ای نام تو در هر لغتی ذکر انام****وز تذکرهٔ نام تو شیرین لب و کام
بی‌نام تو شعله‌ها تباهند تباه****با نام تو کارها تمامند تمام

رباعی شماره ۵۸: وی چرخ به سدهٔ تو در سجده مدام

ای درگه خاصت از شرف کعبه عام****وی چرخ به سدهٔ تو در سجده مدام
نام تو از آن زمانه محراب نهاد****تا خلق به سجدهٔ تو آیند تمام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رباعی شماره ۵۹: بیمارتر از چشم سیه مست توام

سقا پسرا خسته دل از دست توام****بیمارتر از چشم سیه مست توام
سر از قدم تو برندارم شب و روز****مانند باد مهره پا بست توام

رباعی شماره ۶۰: بروی ز تب هجری تو بگداخته‌ام

این بستر خستگی که انداخته‌ام****بروی ز تب هجری تو بگداخته‌ام
ابروی تو لیک در نظر محرابیست****کز سجده آن به فرقتت ساخته‌ام

رباعی شماره ۶۱: سودی و زیان نیز دو چندان کردم

دی از کرم داور دوران کردم****سودی و زیان نیز دو چندان کردم
طالع بنگر که بر در حاتم دهر****رفتم که کنم فایدهٔ نقصان کردم

رباعی شماره ۶۲: بسیار خطر دارد ازو اسلامم

اسلام که گم کرده ز دل آرامم****بسیار خطر دارد ازو اسلامم
ز آن آفت دین که هست اسلامش نام****ترسم که به کافری برآید نامم

رباعی شماره ۶۳: آمد به وداع تو دل خود کامم

زان پیش که هجر تو برد آرامم****آمد به وداع تو دل خود کامم
فریاد که بیشتر ز هنگام فراق****دل سوخت ازین وداع بی‌هنگامم

رباعی شماره ۶۴: نظارگی بزم وصال تو شوم

خواهم که شبی محو جمال تو شوم****نظارگی بزم وصال تو شوم
وانگاه به یاد شمع رویت همه عمر****بنشینم و فانوس خیال تو شوم

رباعی شماره ۶۵: زاهد به ثواب و من به امید عظیم

دارد ز خدا خواهش جنات نعیم****زاهد به ثواب و من به امید عظیم
من دست تهی میروم او تحفه به دست****تا زین دو کدام خوش کند طبع کریم

حرف ن

رباعی شماره ۶۶: با من ره غالبیت اندر همه فن

گیرم که به چشم خلق پوید دشمن****با من ره غالبیت اندر همه فن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

با این چه کند که خود یقین می‌داند****کو مغلوبست و غالب مطلق من

رباعی شماره ۶۷: باید ز چه رسوای جهان گردیدن

چون مهر تو میتوان نهان ورزیدن****باید ز چه رسوای جهان گردیدن
گوئی که نمی‌توانیم دید آری****با غیر تو را نمی‌توانم دیدن

رباعی شماره ۶۸: چشم از گنه بی گنهان پوشیدن

از لطف تو سهل است کرم ورزیدن****چشم از گنه بی گنهان پوشیدن
دعوی نکنم که بی گناهم اما****دارم گنهی که می‌توان بخشیدن

رباعی شماره ۶۹: دور از ره دین فتاده‌ام وای به من

در کعبه قدم نهاده‌ام وای به من****دور از ره دین فتاده‌ام وای به من
از وسوسهٔ عشق مسلمان سوزی****اسلام ز دست داده‌ام وای به من

رباعی شماره ۷۰: تا ناف پر است از نافه‌چین

گوئی ز ته بستر آن حجله نشین****تا ناف پر است از نافهٔ‌چین
چادر شب بسترش اگر افشانند****تا حشر هوا عبیر بارد به زمین

رباعی شماره ۷۱: افت چه بلای صبر و آرام است این

اسلام مگو آفت ایام است این****افت چه بلای صبر و آرام است این
کفر آمد و داد خاک ایمان بر باد****از قوت اسلام چه اسلام است این

رباعی شماره ۷۲: در صورت او قدرت جبار ببین

اسلام مرا ای دل دیندار ببین****در صورت او قدرت جبار ببین
چشمش که کشیده تیغ مژگانش بنگر****گردن زن آهوان تاتار ببین

حرف و

رباعی شماره ۷۳: در طعنهٔ آلایش من عصمت تو

ای شیخ که هست دایم از نخوت تو****در طعنهٔ آلایش من عصمت تو
گر عفو خدا کم بود از طاعت تو****دوزخ ز من و بهشت از حضرت تو

رباعی شماره ۷۴: بیش از همه بندم کمر خدمت تو

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفتم چو رسد کوکبهٔ دولت تو****بیش از همه بندم کمر خدمت تو
بی‌طالعیم لباس صحت بدرید****تا زود نیابم شرف صحبت تو

رباعی شماره ۷۵: هستند هزار بنده در خدمت تو

هرچند که بهر پاس جمیعت تو****هستند هزار بنده در خدمت تو
یک بنده بی‌ریاست کز ادعیه است****مشغول به پاسبانی دولت تو

رباعی شماره ۷۶: در وادی دین شیر خدا هادی تو

لی شیر فلک اسیر صیادی تو****در وادی دین شیر خدا هادی تو
ادراک به میزان خرد می‌سنجد****با خسروی ملوک فرهادی تو

رباعی شماره ۷۷: آب چه زمزم به زمین رفته فرو

این کوثر فیض بخش کز خجلت او****آب چه زمزم به زمین رفته فرو
گر جوشد و بیرون رود از سرچه عجب****کز عکس رخ تو آتش افتاده درو

رباعی شماره ۷۸: گفتم به نظاره کام بردارم ازو

آن شوخ که چشم مردمی دارم ازو****گفتم به نظاره کام بردارم ازو
نادیده رخش تمام رفتم از کار****وز نیم نفس تمام شد کارم ازو

حرف ی

رباعی شماره ۷۹: آرای به مدح ملک بطحائی

ای خامه ورق چون به مداد آرائی****آرای به مدح ملک بطحائی
شاهی که کند در صفت نور رخش****هر بیضه‌ای از زاغ قلم بیضائی

رباعی شماره ۸۰: در راه وفا و مهر سست آمده‌ای

در راه دگر اگرچه چست آمده‌ای****در راه وفا و مهر سست آمده‌ای
ای یار درست وعده دیر وفا****دیر آمده‌ای ولی درست آمده‌ای

رباعی شماره ۸۱: در بارگه وفا ستونم کردی

با آن که به مهر آزمونم کردی****در بارگه وفا ستونم کردی
با یان قدم دیر تحرک که مراست****از خاطر خود زود برونم کردی

رباعی شماره ۸۲: صد شکر که بر علاج قدرت داری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از الفت درد اگرچه کلفت داری****صد شکر که بر علاج قدرت داری
آن پای که بر بستر درد است امروز****فرداست که در رکاب صحت داری

رباعی شماره ۸۳: از جام جهان نماسبق برده بسی

این حوض که در دیده هر نکته رسی****از جام جهان نماسبق برده بسی
آیینهٔ صد صورت گوناگونست****آیینهٔ بدین گونه ندیدست کسی

رباعی شماره ۸۴: هرگوشه گذشت از فلک چوگانی

عید آمد و بانگ نوبت سلطانی****هرگوشه گذشت از فلک چوگانی
بر چرخ برین جذر اصم گوش گرفت****از غلغلهٔ کوس محمد خانی

رباعی شماره ۸۵: رجعت کند اختلال در رفعت وی

هرنجم که بر فلک رود زایت وی****رجعت کند اختلال در رفعت وی
نواب ولی نجم غرایب اثریست****که آثار سعادتست در رجعت وی

رباعی شماره ۸۶: سرگرم تو ذرات ز مه تا ماهی

ای شمع سرا پردهٔ شاهنشاهی****سرگرم تو ذرات ز مه تا ماهی
گر پرده ز چهره افکنی برخیزد****بانگ از عرب و عجم که ماهی ماهی

قطعات

حرف ا

شماره ۱: که بودند در آن به نشو و نما

دو بیننده نخل کثیرالثمر****که بودند در آن به نشو و نما
دو تابندهٔ بدر سعادت اثر****که می‌برد از ایشان جهانی ضیا
یکی صاحب خلق و خوی حسن****مسمی به آن اسم به هجت فزا
یکی زبده مردم نیکنام****برو نام حیدر علیه الثنا
به یکبار از تند باد اجل****فتادند از پا به حکم قضا
وزین غم به خاک مذلت نشست****برادر که بد اشرف اقربا
سرو سرور تاجران تاجری****فصیح سخندان صاحب ذکا
چو تاریخشان خواستم عقل گفت****آلهی بود تاجری را بقا
به رسم الخط او را چه کردم حساب****سخن شاهدی بود کوته قبا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ولی در تلفظ لباس حروف****خرد یافت بر قدمدت رسا

شماره ۲: که بود شیوهٔ او قسمت شراب سخا

حریف غالب اولاد ساقی کوثر****که بود شیوهٔ او قسمت شراب سخا
چراغ بزم صفا شاه قاسمی که چو مهر****جهان فروزی او ذره‌ای نداشت خفا
خمار شیب چو امسال سر گرانش کرد****رساند ساقی دوران به او شراب صبی
زمانه تا سر سالش اگر امان دادی****وزو سه ماه دگر زیب داشتی دنیا
خرد هر آینه گفتی برای تاریخش****کشیده جام اجل شاه قاسم مولا

شماره ۳: گردیده بود گردون محفل فروز دنیا

سلطان محمد آن شمع کز پرتو وجودش****گردیده بود گردون محفل فروز دنیا
در صفحهٔ رخش بود رنگ صلاح ظاهر****وز مطلع جبینش نور فلاح پیدا
از بی وفائی عمر ناگه چو رخت بر بست****وز دهر شد مسافر در خلد ساخت ماوا
جان پدر ز غم سوخت خون شد دل برادر****وز آه و گریه بردند آرام پیر و برنا
چون ساختم ازیشان تاریخ رحلت او****گفتند شد مسافر سلطان محمد ما

شماره ۴: در حالت اعراض و خوشی احسان را

بر همچو زنی لب لعاب افشان را****در حالت اعراض و خوشی احسان را
خواهم به تماشاگه خلق آورمت****چون مسخره کاورد برون طفلان را

شماره ۵: نبود در دل او جز محبت مولا

سگ علی ولی حیرتی که همچو نصیر****نبود در دل او جز محبت مولا
به دوستی علی رفت و بهر تاریخش****شفاعت علی آمد ز عالم بالا

حرف ب

شماره ۶: وز رخ گشود شاهدا من و امان نقاب

دولت چو سر به ذروه فتح و ظفر کشید****وز رخ گشود شاهدا من و امان نقاب
بر مسندسرور مکین شاه کامران****دارای آفتاب سریر فلک جناب
تسکین دهندهٔ فتن آخر الزمان****شویندهٔ رخ ظفر از گرد انقلاب
طهماسب خان پناه جهان شاه شه نشان****پرگاردار نقطهٔ کل نقد بوتراب
از یک طرف همای همایون که کام دهر****جست از رکاب بوسی او گشت کامیاب
از جانب دگر خلف پادشاه روم****از پایبوس او سر خود سود بر سحاب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تاریخ آن قران طلبیدم ز عقل گفت***بوسید کامجوی جهان شاه را رکاب
تاریخ این مقارنه کردم سوال گفت***ماهی عجب رسید به پابوس آفتاب

شماره ۷: صد خلل در کار شرع از فوت آن عالی‌جناب

سید عالی نسب قاضی عمادالدین که شد***صد خلل در کار شرع از فوت آن عالی‌جناب
چون ز دانش داشت ملک شرع در زیر نگین***شاه ملک شرع شد تاریخش از روی حساب

شماره ۸: مهر سپهر مرتبهٔ ماه فلک جناب

زین زمان خلاصه ذریت نبی***مهر سپهر مرتبهٔ ماه فلک جناب
یعنی قوام ملت و دین آن که در جهان***ننهاد پای سعی جز اندر ره صواب
هم خورده بذر مزرع جودش بزرگ و خرد***هم خوشه‌چین خرمن او بود شیخ و شاب
چون آن یگانه مطلع انوار فیض بود***سر بر زد از سپهر وجودش دو آفتاب
آراسته یکی به کمالات حیدری***وز علم جعفری دگری گشته کامیاب
چون درگذشت از پی تاریخ او خرد***غیر از دو آفتاب نیاورد در حساب

شماره ۹: آن که نادیده جهان رفت به خواب

مردم چشم جهان بین پدر***آن که نادیده جهان رفت به خواب
غنچهٔ باغ جهان شاه علی***طفل نامجرم ایمن ز عذاب
کاندرین باغ ز خوشبوئی او***گلی از چهره نیفکند نقاب
تا که از گلشن دوران بردند***سوی گلزار بهشتش بشتاب
هرکه تاریخ وفاتش جوید***گل خوشبوی درآرد به حساب

شماره ۱۰: که بادش بهشت معلی نصیب

گل گلشن لطف عبدالغنی***که بادش بهشت معلی نصیب
به غربت فتاد و شراب اجل***شد از جام دورش همان جا نصیب
ولی چون پس از اربعینی شدش***چنین منزلی راحت‌افزا نصیب
خرد فکر تاریخ وی کرد و گفت***چه جای مبارک شد او را نصیب

حرف ت

شماره ۱۱: هم به صفات از همه کس هم به ذات

میر ملک رتبه که ممتاز بود***هم به صفات از همه کس هم به ذات
سید قدسی صفتی کامدند***شاهد معصومی او کاینات

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میر کریم آن که مساوی نمود****در نظرش ملک حیات و ممات
ناگه ازین دام گه پرخطر****یافت به شهبال توجه نجات
از پی تاریخ وی اندیشه گفت****حیف ازین سید قدسی صفات

شماره ۱۲: آن که چون او طامعی در بحر و بر صورت نیست

اشعث طماع عهد خود جمال قصه خوان****آن که چون او طامعی در بحر و بر صورت نیست
جمریانش ناگهان کشتند و هر فردی که بود****رست از اخذ و جهید آن خر گدای زرپرست
عقل چون تاریخ قتلش خواست از پیر خرد****گفت هر فردی که بود از اشعث طماع رست

شماره ۱۳: آئینه‌وش ز صیقل عدلش منور است

خورشید آسمان وزارت که روی ملک****آئینه‌وش ز صیقل عدلش منور است
سلطان بارگاه سیادت که عهد او****پاینده دار دولت آل پیامبر است
آن داور زمانه که دارائی جهان****برقد کبریاش لباس محقر است
آن والی زمانه که کوس ولای او****یکباره هر که زد دو جهانش مسخر است
یعنی امین دین محمد که نام او****بر لوح دل نشسته‌تر از سکه بر زر است
بودش به من گمان خطائی که ذات من****در ارتکاب آن ز ملک بی‌گنه‌تر است
با آن که داده بود به خود مدتی قرار****کاظهار آن مخالف تمکین و لنگر است
زانجا که نکته پروری طبع شوخ اوست****زانجا که شوخ طبعی آن نکته‌پرور است
صندوق نار دوش فرستاد بهر من****یعنی که مجرمی و تو را نار در خور است

شماره ۱۴: میدان نورد مدحت مقصود قشر است

تا رخش طبعم از پی معنی تکاور است****میدان نورد مدحت مقصود قشر است
آن بی‌نماز کعب که جسم پلید او****از خاکروب دیر کشیشان مخمر است
وان حیله ساز شوم که تا زاده مادرش****در مکر و زرق و شید به شیطان برابر است
دستار سرخ اوست عروسانه معجری****وان عقده‌ها نمونه چین‌های معجر است
آن گنبدی که بر سرش از چار خانگیست****چون می‌نهد به خانه قوچی برابر است
از استر چموش فزونست بد رگیش****وزخر به زیر قنتر دوران زبون‌تر است
قنتر کشیده گر سوی بازارش آورند****گویند از امتحان که خریدار این خر است
چون خان و مان سیه شده‌ای از زر حرام****بیعش کند به یک دو سه پولی که در خور است
گر قنترش کنند به حیلت ز سر برون****عذر آورند کاین ز الاغان دیگر است
فی‌الحال فسخ بیع کند مشتری ز خشم****گوید کزین معامله مقصود قنتر است

شماره ۱۵: تارک آرای خلق ایام است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ای فلک آستان که خاک درت****تارک آرای خلق ایام است

وی قمر پاسبان که گرد رهت****توتیا بخش چشم اجرام است

توسن سرکش سپهر بلند****رایض دولت تو را رام است

خادمان رفیع قدر تو را****تخت افلاک تحت اقدام است

یکی از خیل تیغ بندانت****که ز دور ایستاده بهرام است

بندهٔ پیرتوست کیوان لیک****زهره‌ات در طلایه بام است

رفعت آسمان اساس تو را****پایهٔ برتر ز حد افهام است

عصمت ممتنع قیاس تو را****امتناع از قیاس اوهام است

پایهٔ عونت آن ستوده ستون****پشت ایمان ورکن اسلام است

دین حق بس که دارد از تو رواج****کافر اندر شکست اصنام است

در صفات تو ای فرشتهٔ صفات****عاجز است این زبان که در کام است

به کدامین زبان کنم آغاز****وصف ذاتت که حیرت انجام است

حوری در لباس انسانی****ملکی و تو را پری نام است

در مثال رخت مصور را****لرزه در کلک معجز ارقام است

زان که تصویر صورتی که تو راست****کار صورت نگار ارجام است

بر درت هر کمینه خادمه‌ای****که ز صبح ایستاده تا شام است

هست مخدومهٔ زمین و زمان****کاسمانش یکی ز خدام است

مهر پا می‌نهد چه در حرمت****تا به شب لرزه‌اش براندام است

ای شه انس و جان که جان مرا****ز التفات تو در تن آرام است

تنم از ضعف گرچه شد الفی****در سجود تو آن الف لام است

دلم آن آهوی حرم شب و روز****از طواف درت در احرام است

وز حسد خاک می‌کند بر سر****تن که دور از درت به ناکام است

خطه خاطر همایونت****که گذرگاه پیک و الهام است

همه سری در آن چه دارد راه****پس چه حاجت به عرض و اعلام است

منم آن مادح فدائی تو****که ز من تا نصیر یک گام است

نه از آن فرقه‌ام که بهر طمع****مدحشان جمله دانه و دام است

یا زبان نیازشان هر دم****خواهشی با هزار ابرام است

خواهش محتشم توجه توست****که دوای جمیع آلام است

گرچه ناکامی که هست مرا****در پی آن جهان جهان کام است

ورچه انعام خاص پی در پی****از تو نسبت به حال من عام است

این که دانسته‌ای مرا سگ خویش****بهتر از صد هزار انعام است

شماره ۱۶: چون زایر تربت حسین است

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بدر فلک شرف خلیفه****چون زایر تربت حسین است
در صبح ازل ز مهر فطری****نازان به محبت حسین است
فانی شده در زمان فوتش****ایام شهادت حسین است
وین حسن موافقت که گفتم****بی‌شک ز عنایت حسین است
این از همه خوب‌تر که او را****تاریخ شفاعت حسین است

شماره ۱۷: به ز مدح مشتری گیر تو یک پرگاله نیست

ای فلک حشمت که در دکان نظم محتشم****به ز مدح مشتری گیر تو یک پرگاله نیست
وان عروسان را که در عقد تو می‌آرد به نظم****هیچ یک را احتیاج صنعت دلاله نیست
نطقش از شیرینی در ثنایت می‌نهد****بر سر هم آن قدر شکر که در بنگاله نیست
با دگر اشعار کز پی می‌رسد این قطعه هست****کاغذی باوی که کوتاهیش در دنباله نیست
آن قدر در کز ثنایت دردل ذخار اوست****بر گل صد برگ سوری صد یک آن ژاله نیست
ابر طبعش بس که حالا مستعد بارش است****هیچ ماهی بر سپهر فکرتش بی‌هاله نیست
او چو در جولان گه صد ساله مدحت پا نهاد****وین سخن بی‌اصل مثل شعله جواله نیست
وجه انعامش که مرقوم است و مجری در برات****همچو احسان دگر یاران چرا هر ساله نیست

شماره ۱۸: از جهان چون خیمه زد بر طرف انهار بهشت

میرزا جانی به یک آن سرو سرا بستان لطف****از جهان چون خیمه زد بر طرف انهار بهشت
یک شبش در خواب دیدم با رخی کز عکس آن****بر زمین و آسمان می‌تافت انوار بهشت
گفتم ای گل چیست تاریخ تو و جایت کجاست****غنچه خندان گشود و گفت گلزار بهشت

حرف ح

شماره ۱۹: صاحب نظم و مقالات فصیح

زبدهٔ الاخوان فصیح خوش کلام****صاحب نظم و مقالات فصیح
آن که در شعر و معما روز و شب****می‌ستودش دهر مخفی و صریح
از صبوح و باده او را گشته بود****چهره شخص کمالاتش صبیح
ناگه از بیداد صیاد اجل****داد جان بر باد چون صید ذبیح
بهر تاریخ وفاتش چون نیافت****عقل دوراندیش تاریخ صحیح
کرده بر مدت فزون یک سال و گفت****حیف و صد حیف از کمالات فصیح

حرف د

شماره ۲۰: پاکیزه طینت و ملکی خوی و پاکزاد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گلبرگ نو دمیدهٔ محمد تقی که بود****پاکیزه طینت و ملکی خوی و پاکزاد
در باغ دهر نشو و نمائی نیافته****از تند باد حادثه ناگاه شد به باد
در چشمه سار چشم زند دیدهٔ پدر****صد جوی خون ز هجر گل روی خود گشاد
ای همنشین اگر طلبند از تو هم‌دمان****تاریخ آن لطیف گل گلشن مراد
بلبل صفت برآر ز دل نالهٔ حزین****وان گه بگوی رفت چو برگ گلی به باد

شماره ۲۱: زیاده از همه اسباب شوکت و شان داد

ایا ملاذ سلاطین که کردگار تو را****زیاده از همه اسباب شوکت و شان داد
ایا معاذ خواقین که شخص قدرت تو****محال‌ها همه را آشتی با مکان داد
زمان تو و دور والدتست****که داد داوری اندر بساط دوران داد
عنایت متزلزل زبان صاحب جمع****که بستنش ز زبونی به هیچ نتوان داد
به آن زبان که به حرفی سه بار می‌گیرد****گرفته اقشمه‌ای از من و به دیوان داد
به این فسانه که تا بیست روز اگر نکنم****ادای قسمت آن بایدم دو چندان داد
کنون گذشته سه ماه تمام حالت او****به آن رسیده که خواهد به جای زر جان داد
از آن مقید قید شدید سلطانی****که غیر وعده نخواهد به قرض خواهان داد
زبان حال بگوشم چو خواند آیهٔ یاس****بشیری آمد از پی نوای احسان داد
که در گرفتن زر آن حرامی ناکس****به هیچ کس متوسل مشو که سلطان داد
تبارک‌الله ازین همت و سخاوت وجود****که از کرم به تو پروردگار دیان داد
ز بذل جود تو بیخ خزاین رفت****به باد دست تو خاک دفاین کان داد
تمام خوی شده از ابریم کشیده چکید****ز بس که موهبتت انفعال عمان داد
سخن نگشته به لب آشنا به فعل آمد****بهر چه رای تو در کار دهر فرمان داد
مدبران بنگر کاین سپهر خوش تدبیر****چه کردگار مرا چون به لطف سامان داد
کسی که دهر زبان زمانه‌اش میخواند****ز مکر بازی او بی‌زبانی آسان داد

شماره ۲۲: هرچه از بدو ازل داد باو نیکو داد

خان حاتم دل جم جاه که جبار جلیل****هرچه از بدو ازل داد باو نیکو داد
از زرو گنج ملوک آن که به صد بنده دهند****آن سخن سنج به یک بنده مدحت گو داد
بود از دولت آن مالک مملوک نواز****هرچه ما بی درمان را ز فواید رو داد
بهر نقدی که درین وقت به از گنجی بود****منت از شاه کشیدیم ولی زر او داد

شماره ۲۳: سر به امر خالق اکبر نهاد

حافظ بی‌چاره در راه اجل****سر به امر خالق اکبر نهاد
از قضا تاریخ رحلت کردنش****زین معما شد که حافظ سر نهاد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شماره ۲۴: آن که چرخ بی‌هنر با بخت او پرخاش کرد

زیب اتراک جهان فخر هنرمندان عصر****آن که چرخ بی‌هنر با بخت او پرخاش کرد
پیری آن غواص بحر حکمت و گنج و هنر****شمه‌ای از موشکافی‌های پنهان فاش کرد
مثقبی باریک‌تر از فکر خود ترتیب داد****سی و یک سوراخ در یک دانه خشخاش کرد

شماره ۲۵: در تلاطم همه گوهر به کنار اندازد

ای عطا پیشه که دریای سخا و کرمت****در تلاطم همه گوهر به کنار اندازد
محتشم کیست که مثل تو گران مقداری****بروی از خلق سبک روح گذار اندازد
چون به این لطف سرافراز شد اکنون آن به****کانچه دارد به رهت بهر نثار اندازد
لیک از نظم گران سنگ مناسب‌تر نیست****آن چه در پای تو ای کوه وقار اندازد

شماره ۲۶: کز بار آن مصیبت پشت فلک دو تا شد

فوت امیر چندان آمد گران بر ایام****کز بار آن مصیبت پشت فلک دو تا شد
چون در ریاض هستی نخل مراد ما بود****تاریخ رحلتش نیز نخل مراد ما شد

شماره ۲۷: منصوری شاعر تاخت و ز دهر مسافر شد

ناگاه سمند جان بهر سفر عقبی****منصوری شاعر تاخت و ز دهر مسافر شد
این طرفه که نام او منصوری شاعر بود****تاریخ وفاتش نیز منصوری شاعر شد

شماره ۲۸: که به خلد از شرف مقابل شد

حبذا مرز و بوم دارالمرز****که به خلد از شرف مقابل شد
چه شرف این که چون ز اقبالش****لطف پروردگار شامل شد
میر سلطان مرادخان آن جا****از سپهر وجود نازل شد
خاتم ملک کرد چون در دست****حاتم او را کمینه سایل شد
در عموم رسوم معدلتش****رسم ظلم از زمانه زایل شد
قصه کوته عروس دولت را****عقد بند آن خدیو عادل شد
بعد از آن داد ایزدش خلفی****که به عهد شباب کامل شد
چو خلف آن نتیجهٔ اقبال****کز شرف قبلهٔ قبایل شد
حضرت میرزا محمد خان****که سرو سرور اماثل شد
هم طرازندهٔ مجالس گشت****هم فروزندهٔ محافل شد
چون برای بقای نسل شریف****طبع آن مه به زهره مایل شد
زان محیط جلال هم گوهری****متوجه به سوی ساحل شد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چه گوهر آن که در بهای دو کون****قیمتش صد خزانه فاضل شد
وارث ملک میرشاهی خان****که به شاهیش دهر قایل شد
حاصل آن ماه افتاب نژاد****چون به ملک وجود واصل شد
بهر سال ولادتش گفتم****ماهی از آفتاب حاصل شد

شماره ۲۹: ز علم جعفری چون کامجو شد

مه اوج سیادت میر جعفر****ز علم جعفری چون کامجو شد
به ملک دانش از نوسکه‌ای زد****که نقد علم ازو بس تازه رو شد
چو باد آن گاه راه کعبه سر کرد****وزان خاک وجودش مشگ بو شد
بر او بارید چندان ابر رحمت****که غرق لجه لاتقنطو شد
پس از طغیان طوفان حوادث****چو یونس سیر بحرش آرزو شد
سرشک بحر بر افلاک زد موج****که موجش دام مرغ روح او شد
چو تاریخش طلب کردند گفتم****به دریای اجل یونس فرو شد

شماره ۳۰: وی به طبع سلیم بی‌مانند

ای به ذات کریم بی‌همتا****وی به طبع سلیم بی‌مانند
وی به نخجیر گاه دهر تو را****شیر گردون کمینه صید کمند
ظل قدرت چو آسمان عالی****قدر ظلت چو آفتاب بلند
در رهت همچو بندگان همه روز****خور به تشریف چاکری خرسند
بر درت همچو چاکران همه شب****مه به عنوان بندگی دربند
افتابا سپهر ایوا نا****ای به عونت سپهر حاجتمند
وی به لطف تو چرخ اطلس بود****از مه و افتاب زیور بند
خلعتی کز تن مبارک خود****وعده کردی به این فقیر نژند
بس که می‌باید از تن تو شرف****که نیاید ز خلق چشم گزند
ترسم آن دم که لطف فرمائی****از بر من فرشته‌ها به برند

شماره ۳۱: که جیب و دامن پر زر به سایل افشاند

سپهر حوصله آن ابر دست دریا دل****که جیب و دامن پر زر به سایل افشاند
حساب بخشش او در جهان به خلق خدا****به غیر قادر دانا کسی نمی‌داند
در اولم یکی از قابلان لطف چو دید****به تحفه خواست مرا شرمسار گرداند
ولی در آخر کارم چو یافت ناقابل****به آن رسید که آنها که داده بستاند

شماره ۳۲: جرعهای کرم از جام عطا نوشیدند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ای کریمی که ز لطفت همه ذرات جهان****جرعهای کرم از جام عطا نوشیدند
نیست پوشیده که در مدح سلاطین قدیم****شعر ابهر طمع آن همه می‌کوشیدند
طمعی نیست مرا لیک ملولم که چرا****مدح من گفتم و خلعت دگران پوشیدند

شماره ۳۳: که چون متاع سخن ز آسمان فرود آرند

مسافران سبک سیر عالم ملکوت****که چون متاع سخن ز آسمان فرود آرند
هزار خیل خریدار گرم سودا را****بر متاع خود از چرخ در سجود آرند
در آفرینش شخصی سخن به معجزشان****همیشه زنده بود آن چه در وجود آرند

شماره ۳۴: ملک کامکار ملک وجود

خان جم جاه پادشاه منش****ملک کامکار ملک وجود
آسمان سداد و بحر و داد****نسخهٔ لطف کردگار ودود
سر گردنکشان محمدخان****که کنندش سران به طول سجود
آن که حزمش به صولجان ظفر****گوی نصرت ز کائنات ربود
وانکه از کشتزار هستی خصم****همهٔ سرها به داس تیغ درود
قبه بر روی نیلگون سپرش****آفتابست بر سپهر کبود
دست صد پیل ساز بسته به چوب****تیغ او در دو نیمه کردن خود
در هر ملک را که حادثه بست****او به مفتاح تیغ تیز گشود
گر بود پرتوی ز تربیتش****زنگ ظلمت توان ز دود زدود
به نسیم حمایتش شاید****گل دماند ز آتش نمرود
هست اگر صدهزار میر و ملک****او پناه عساکر است و جنود
حاصل آن خان کامران که سزاست****در امیری به خسرویش ستود
در زمانی که محتشم می‌کرد****قلم اندر ثنایش غالیه سود
زیب دیوان به نام او می‌داد****از ورود ثنا و مدح و درود
آمدند از سفر دو خواهنده****بر سر آن اسیر غم فرسود
در محلی که برنمی‌آمد****هفته هفته ز مطبخ او دود
وان قدر زر نداشت در کیسه****که گدائی شود بدان خوشنود
داشت اما قراضه‌ای در قم****که نه معدوم بود و نه موجود
پیش شخصی که با وجود سند****راه آن کار صرف می‌پیمود
دیگری چون نبود کان زر را****بتواند به حکم نقد نمود
التماس وجود دادن آن****کرد از آن پادشاه کشور جود
وز زبان مبارکش با آن****مژدهٔ لطف خاص نیز شنود
پس از آن قابضان روح که هست****راه مهلت به عهد شه مسدود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به یکی وعدهٔ زرقم کرد***که وصولش ز ممکنات نبود
به یکی وعدهٔ زر نواب***که یقین می‌رسد نه دیر و نه زود
لیک در وجه نقد و نسیه چو هست***آن قدر فرق کز زیان تا سود
هر دو بستند دل در آن مبلغ***که خداوند وعده می‌فرمود
حالیا بر در سرای فقیر***که به دو دولت است قیراندود
بر سر این دو زر که در عدمند***یکی اما نهاده رو بوجود
یک دگر را عجب اگر نکشند***این دو کم صبر و پر شتاب حسود
وارثان تا ز راه دور آیند***ز پی آن دو منبع موعود
از پی کفن دفنشان باید***قرض دیگر بر آن دو قرض افزود

شماره ۳۵: کز عدم نامد نظیرش در وجود

میر حیدر گوهر درج ورع***کز عدم نامد نظیرش در وجود
بس که قابل بود در آغاز عمر***از هدایت بر رخش درها گشود
گشت اکرم نزد حق کاندر رخش***نور عندالله اتقیکم نمود
زبدهٔ ساداتش ار خوانم رواست***کز همه گوی صلاحیت ربود
حجت این بس کز ندای ارجعی***مژده گلگشت جنت چون شنود
بهر تاریخش یکی از غیب گفت***میر حیدر زبدهٔ سادات بود

شماره ۳۶: خرد پیر ز تدبیر تو شرمنده شود

ای جوان بخت مدبر که در اصلاح امور***خرد پیر ز تدبیر تو شرمنده شود
در روا کردن حاجات شتابی داری***کز تو امسال روا حاجت آینده شود
هستی ای خسرو فرهاد لقب قابل آن***که شود خسرو اگر زنده تو را بنده شود
مهر هر صبح گه از بهر سرافرازی خویش***بعد صد سجده به پای تو سرافکنده شود
سرورا در دلم از قلبی بد سودایان***هست خاری که به لطف تو مگر کنده شود
در صفاهان زری از من شده افشانده به خاک***همچو آن مرده که اجزاش پراکنده شود
نام مبلغ نبرم کز من کم همت اگر***بشنود همت والای تو در خنده شود
به مسیحائیت اقرار کنم در همه کار***اگر از سعی تو این مردهٔ من زنده شود

شماره ۳۷: گفت مدحی بهر چه خواست رسید

هرکه از بهر خواجگان زمان***گفت مدحی بهر چه خواست رسید
طبع من نیز در مدیح شما***شاعری کرد و خواجگی را دید

شماره ۳۸: دهر هر گل را که بهتر دید چید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آه کامسال اندرین بستان سرای****دهر هر گل را که بهتر دید چید
واندرختی را که خوش‌تر بود پار****چرخ ناخوش خوی از بی‌خش برید
وانکه در برداشت تشریف قبول****دست مرگ اول لباس او برید
لاجرم زان پیشتر کاید ز شیب****شاه راه عمر را پایان پدید
پیک مرگ از دشت آفت بی‌محل****بر سر حافظ محمد جان رسید
وه چه حافظ آن فرید روزگار****کایزدش در عهد خود فرد آفرید
آن که بود از پرتو انفاس او****گرمی هنگامهٔ شاه شهید
وانکه دوران انتظار شغل او****از محرم تا محرم می‌کشید
واندرین ماتم سرا گل‌بانگ او****گوش حوران جنان هم می‌شنید
عندلیب روحش از بستان دهر****از صدای کوس رحلت چون رمید
بهر تاریخش یکی از غیب گفت****عندلیبی باز ازین بستان پرید

شماره ۳۹: علم افراز عالم توحید

خلوت افروز گوشهٔ وحدت****علم افراز عالم توحید
آن که بود از صلاح بهر فلاح****در بلاد سداد سد سدید
وان سبک روح حلم پیشه که بود****در گران لنگری فرید و وحید
در بحر صلاح روحی بیک****که چه او صالحی زمانه ندید
ناگه از دست ساقی دوران****جام مردآزمای مرگ چشید
چون شهید است هرکه مرد غریب****اجلش جامهٔ حیات درید
به که گوئیم بهر تاریخش****حشر او باد با حسین شهید

شماره ۴۰: آخر از بی‌طاقتی تیغ جزا خواهم کشید

محتشم تا کی کشم از ناسزاگویان عذاب****آخر از بی‌طاقتی تیغ جزا خواهم کشید
گر حسام هجو خواهم داشت زین پس در غلاف****برخلاف ماسلف آزارها خواهم کشید
می‌زند چون تیغ طعنم خواه دشمن خواه دوست****می‌کشم تیغ زبان ورنه جفا خواهم کشید
تا غنیمان را کنم هریک به کنجی منزوی****خویش را بیرون ز کنج انزوا خواهم کشید
بر عقاب طبع چون خواهم زدن با یک ستیز****نیک و بد را بر عقابین پر هجا خواهم کشید
هرکه بی‌اندیشه است از قلزم اندیشه‌ام****کشتی عیشش به گرداب فنا خواهم کشید
در قفای من زبان هر که می‌گردد به خبث****من به تیغ هجو بیرون از قفا خواهم کشید
چون به زور طبع قلاب نفس خواهم فکند****پیر و برنا را به کام اژدها خواهم کشید
تا ز تیغ بیم گردد زهرهٔ بیگانه چاک****انتقام اول ز خویش و آشنا خواهم کشید
تا بساط این و آن بر هم خورد زابیات هجو****لشگر آفت به میدان بلا خواهم کشید
دیدهٔ اغیار خواهم کند و در چشم امید****یار را هم داروی خوف و رجا خواهم کشید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بهر دشمن دار عبرت خواهم اندر شهر زد****دوست را هم کرسی از زیر پا خواهم کشید

شماره ۴۱: که رخت بقا سوی عقبی کشید

ابوالفتح بیک آن گرامی جوان****که رخت بقا سوی عقبی کشید
غریو از جهان خاست کان شاخ گل****به آن تازگی پا ز دنیا کشید
چو تاریخ او خواستم عقل گفت****ابوالفتح بیک از جهان پا کشید

حرف ر

شماره ۴۲: در نظر عقل شود جلوه‌گر

هر هنر من که زانگیز طبع****در نظر عقل شود جلوه‌گر
خصم بداندیش حسد پیشه را****ناوکی از رشک رسد بر جگر
طوطی شیرین عمل نطق من****کام جهان را چو کند پرشکر
چاشنی آن به مذاق حسود****چون رسد از زهر بود تلخ‌تر
ز آب و هوای چمن طبع من****چون شود اشجار سخن پرثمر
بی جهتی ناخن دخل غنیم****میوه خراشی کند از هر شجر
طایر عنقا لقب درک من****بیضهٔ معنی چو کشد زیر پر
خصم سیه‌رو کندش زاغ نام****روح قدس گر زند از بیضه سر
جنبش دریای خیالات من****افکند از تک چو به ساحل گوهر
مدعی آن لل شهوار را****گاه خزف خواند و گاهی حجر
ابر مطیر شکرین کلک من****بر چمن دهر چو ریزد مطر
دوست خورد نیشکر از فیض آن****زهر گیا دشمن حیوان سیر
محتشم اندر نظر عیب جو****عیب تو این است که داری هنر

شماره ۴۳: قرةالاعیان محمد ممن آن عالی گوهر

گوشوار گوش دوران درةالتاج جهان****قرةالاعیان محمدمؤمن آن عالی گوهر
چون فتاد از موج بحر آفرینش بر کنار****با قدومی از نجوم آسمان مسعودتر
گوهر بحر سعادت خواندمش کان گنج را****تارک ارای قبایل یافت صراف نظر
این هم از اقبال او دیدم که از دریای فکر****چون فروشد عقل کارد در دریای دگر
گوهر بحر سعادت بود یک تاریخ او****تارک آرای قبایل گشت تاریخ دگر

شماره ۴۴: بهر برخورداری از هر وعده‌ات عمری دگر

ای چراغ منتظر سوزان که می‌باید مرا****بهر برخورداری از هر وعده‌ات عمری دگر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وی خدیو صبر فرمایان که می‌باید تو را****بینوائی بر در از ایوب صبر اندوزتر

با وجود آن که دست درفشانت مسرفی است****کز عطای اوست کان در خوف و دریا در خطر

در بنای مستقیم الجود میریزد مدام****از نی کلکت شکر همچون نبات از نیشکر

محتشم که امسال افلاسش فزونست از قیاس****از شما انعام خواهد بیشتر از پیشتر

پیشت آمد به هر حال کردن اندک زری****با تمنای مطول با متاع مختصر

از برای او به جای زر فرستادی نبات****تا زبانش دیرتر در جنبش آمد بهر زر

سرکه مفت از عسل با آن که شیرین‌تر بود****این نبات مفت بود از زهر قاتل تلخ‌تر

شماره ۴۵: در دری قیمت آن دریا دل والاگهر

میر عالی رتبه آن مهر سپهر عز و جان****در دری قیمت آن دریا دل والاگهر

زبدهٔ آل نبی سید قوام‌الدین که بود****بی‌نظیر از حسن سیرت در بسیط بحر و بر

چون به آهنگ ریاض خلدو گلزار جنان****بست ازین غم خانه رخت و کرد ازین منزل سفر

میر عالی‌رتبه یک تاریخ او شد در حساب****در دری قیمت او را گشت تاریخ دگر

شماره ۴۶: در میغ فنا کرد نهان روی منبر

چون خواجه امیر آن مه خورشید نظیر****در میغ فنا کرد نهان روی منبر

تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم****گریان شد و گفت حیف از خواجه امیر

شماره ۴۷: ز من مخواه و مجو از درخت خشک ثمر

دلا دقیقه شناسی و نکته‌پردازی****ز من مخواه و مجو از درخت خشک ثمر

که از مفارقت خواجه میرزا علیم****چنان ملول کز ادراک من نمانده اثر

ز من اعزه چو تاریخ فوت او جستند****به عون هم نفسان سکه‌دار گشت این زر

سمی شاه ولایت علی نوشت یکی****نگاشت سرور حاتم نهاد شخص دگر

اگرچه وقت حساب از غبارخانه فکر****یکی زیاد برآمد برون یکی کمتر

به یک عدد که در اول فزود در ثانی****درست گشت دو تاریخ طبع حیلت‌گر

شماره ۴۸: که بود تاجر فرزانه‌ای چو او نادر

محیط دولت اقبال خواجه میر حسن****که بود تاجر فرزانه‌ای چو او نادر

چو بی‌ثباتی ویرانهٔ جهان دانست****زدود نقش فریبش ز صفحهٔ خاطر

وزین سراچه فانی قدم کشید و رسید****ز سیر عالم باقی به نعمت وافر

چو خواست دل که برد ره به گنج تاریخش****وزین مقوله شود نکته‌ای بر او ظاهر

به رمز نکته‌رسی گفت خواجه میر حسن****گذشت از سر ویرانه جهان آخر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شماره ۴۹: ای جهان را عهد نو هنگامه‌ات خرم بهار

خسروا شاها جوان دل شهریارا سرورا****ای جهان را عهد نو هنگامه‌ات خرم بهار
ای برای عقل پرور پایهٔ دین پروری****وی به ذات فیض گستر سایهٔ پروردگار
ای تو را در دور بر ما تحت گردون داوری****وی تو را از قدر بر مافوق گردون اقتدار
ای جهان سالار گیتی داور گردون سریر****ای فلک پرگار عالم مرکز دوران مدار
ای نصیبت سلطنت زنجیر بند معدلت****وی به دست مرحمت مشکل‌گشای روزگار
مشکلی دارم ز دست چرخ کم فرصت ولی****مشکلی آسان گشا د دست شاه کامکار
پیش ازین کز شاعری حاصل نمی‌شد یک شعیر****وز ضرورت کرده بودم شعر بافی را شعار
می‌گذشت از جمله اوقاتی ولی پیوسته بود****وام تاجر در میان و مال دیوان بر کنار
وام چون از حد گذشت و راه سودا بسته گشت****بر شکستم من وزین درهم شکست آن کار و بار
وین بتر کز حرف تحصیل آن زمان خود می‌کند****نغمهٔ خارا گذر هر لحظه بر گوشم گذار
من که تا غایت به امید خدیو نامور****قرض خواهان دگر را کرده‌ام امیدوار
چون بود حالم اگر بر سخت گیریهای دهر****نارسیده لطفی از شه در رسد تحصیلدار
کیسهٔ بی‌زر سفرهٔ بی‌نان دل ز بی‌برگی‌های دهر****نارسیده لطفی از شه در رسد تحصیلدار
کیسهٔ بی‌زر سفرهٔ بی‌نان دل ز بی‌برگی به جان****اسب بی‌جو خانهٔ بی‌گندم نفرها غصه‌خوار
کاهم اندر کاهدان نایاب‌تر از زعفران****من به رنگ زعفرانی مانده از خود شرمسار
وانگه از من گه سمان گه آریه خواهه گه چورک****نازبان فهمی که بارد از زبانش زهر مار
ای به دردت رسم اشفاق و فتوت مستمر****وی به عهدت صد انصاف و مروت استوار
بی‌قراری خاصه در شلاق افلاسی چنین****چون تواند داد شلتاقی چنین با خود قرار
مفلس و باقی ستان مال را باهم چه ربط****شاعر و تحصیلدار ترک را باهم چه کار
الحذر زان ترک یوق بیلمز که گاه بی‌زری****پیش او هرچند عذر آرند گوید زر بیار
حسبةلله شاها یا به بخشش یا به خیر****یا بوجه بیع آن درهای فرد شاهوار
کز پی مدحت ز بحر خاطر آوردم برون****کاول از غرقاب بحر دام خود بیرونم آر
گر به آن ارزم که در اصلم خریداری کنی****اصل و فرعم را بخر وآن گه به لطف خود سپار
ورنه قصد خیر کن ای قبله نزدیک و دور****وز سر من حالیا شر محصل دور دار
حیف باشد چون منی که اوقات خود در مدح تو****صرف نتواند نمود از فاقه یک جزو از هزار
گر بمانم بینی از نظمم به آن درگه روان****کاروانهای جواهر را قطار اندر قطار
ور نمانم روزگار شه بماند کانچه من****گفتم اول هم ندارد ثانی اندر روزگار
سالها ننگ از مسمی داشت اسم محتشم****وین زمان هم دارد ای دارای خورشید اشتهار
از هوای کار می‌آید ولیکن بوی این****کاندرین عهد این مسمی را شود از اسم عار
کی بود کی خسروا کز بحر طبع موج زن****کی بود کی سرو را کز ابر فیض فکر بار
بر دل جوهر شناست بشمرم در و گهر****وز کف دریا خواصت پر کنم جیب و کنار
تا پی ضبط حساب دهر باشد در جهان****سال و مه را دخل در ساعات و در برج اعتبار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بر قیاس دهر باشی ای شه صاحبقران****سالهای بی‌قیاس و قرنهای بی‌شمار

شماره ۵۰: به ذات جهاندارشان افتخار

ز ارباب دنیا که دارد جهان****به ذات جهاندارشان افتخار
اجل را پی غارت نقد جان****چو با میرزا احمد افتاد کار
در آن ماتم از دست غم چاک شد****لباس سکون بر تن روزگار
چو از نامجویان نزد خیری****به آیین او نبوت اشتهار
برای زمان سفر کردنش****ازین دار فانی بدارالقرار
شود تا دو تاریخ یکسان عدد****در آحاد اخوات آن آشکار
بگو آه از آن خیر نامجو****بگو وای از آن تاجر تابدار

حرف س

شماره ۵۱: داردش کیوان به صد اخلاص پاس

آن سپهر ایوانکه از بخت بلند****داردش کیوان به صد اخلاص پاس
وان فلک مسند که می‌گوید ملک****پاسبان آستانش را سپاس
میرامین‌الدین محمد که آسمان****ارتفاع از شان او کرد اقتباس
وز بلندی زد سر ایوان وی****طعنه کوته کمندی بر حواس
آن که دارد اطلس زر دوز چرخ****پیش فرش مجلسش قدر پلاس
وانکه دارد قبه زرین مهر****پیش گل میخ درش رنگ نحاس
هم مه و ناهید را هر شام گه****روبخشت آستان او مماس
هم رخ خورشید را هر صبح دم****با در گردون اساس او مساس
در سجود آستانش چرخ را****از نهیب پاسبان در دل هراس
چون خیال منزل دقت پسند****گشت او را در دل دقت‌شناس
کرد برپا این چنین قصری که هست****آسمان یک طاقش از روی قیاس
داد ترتیب این چنین کاخی که هست****پایه‌اش را جز به اوج خور تماس
حاصل این عالی بناصورت چو بست****از خرد تاریخ او شد التماس
طبع سحرانگیز پوشانید تیز****از دو تاریخ این دو مصرع را لباس
قصر گردون طاق کیوان پاسبان****کاخ عالی پایه اعلی اساس

حرف ش

شماره ۵۲: که به سیل اجل از دهر برآمد بی‌خش

عشقی آن نخل خرد پرور بستان سخن****که به سیل اجل از دهر برآمد بی‌خش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌شنیدم ز چپ و راست که عشقی****متفکر چو شدم بود همان تاریخش

شماره ۵۳: در ملک خویش آتش آزار را بکش

ای مالک ملک سپه مملکت مدار****در ملک خویش آتش آزار را بکش
بعضی ز کفر پیرو اسلام نیستند****اسلام را مدد کن و کفار را بکش
جمعی ز کینه در پی آزار مردمند****آن دور مردمان دل آزار را بکش
اشرار از شرارهٔ قهر تو امینند****روشن کن این شراره و اشرار را بکش
وی عادل رحیم دل معدلت پناه****در معدلت بکوش و ستمکار را بکش
ما باسگان کوی تو یاریم و غیر غیر****با یار یاری کن و اغیار را بکش
در خاک خفته است مرا دشمنی چو مار****ثعبان تیغ برکش و آن مار را بکش
از ظلم و جور تشنه به خون دل من است****آن ظالم سیه دل خون‌خوار را بکش
ازرق بود به قول خدا دشمن رسول****آن ازرق منافق غدار را بکش
ور زان که انتقام من از وی نمیکشی****تیغ جفا بکش من بیمار را بکش

شماره ۵۴: در راه جود غاشیه‌ات حاتمان به دوش

ای شهسوار عرصه همت که می‌کشند****در راه جود غاشیه‌ات حاتمان به دوش
در جنب همت تو کریمان دیگرند****گندم نمای روکش قلاب جو فروش
با آن که زآتش کرم هیچ به اذلی****هرگز مرا نیامده دیگ طمع به جوش
اما ز عزت جو کمیاب پربها****گر دیدهٔ پهن گوش امید از نوید دوش
چو لطف کن که استر امیدوار من****از انتظار وعده جو شد دراز گوش

شماره ۵۵: وی تو را جود و نوال از بحر گوهرپاش بیش

ای تو را قدر و جلال از چرخ ذی قدرت زیاد****وی تو را جود و نوال از بحر گوهرپاش بیش
در زمان چون تو سلطانی که اخراجات من****بی‌تعلل می‌دهد از مخزن احسان خویش
از برای آن زمین کز من به جان شد منتقل****کرده صاحب جمع تو اطلاق مال سال پیش
هر که با مداح خاص الخاص سلطان این کند****با دگر مردم چه باشد داب این بیداد کیش
حسبهٔلله بر کش از سر این گرگ پوست****تا به مردم خویش را ننماید اندر رنگ میش

حرف ف

شماره ۵۶: در یک دانه جلیل صدف

قیمتی گوهر بساط وجود****در یک دانه جلیل صدف
حضرت میرزا غیاث‌الدین****چاکر خاندان شاه نجف

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ناگهان شاه‌باز روحش کرد****سینه پیش خدنگ مرگ هدف
وز پی سال رحلتش دل گفت****آه از آن شاهباز اوج شرف

شماره ۵۷: برین مسجد که نورش رفته تا سقف

نمودیم این دو در وقف از ره صدق****برین مسجد که نورش رفته تا سقف
چو تاریخش طلب کردند گفتم****برین مسجد نمودیم این دو در وقف

حرف ک

شماره ۵۸: بست حکمش به حلقهٔ فتراک

شهسواری که عرصهٔ گردون****بست حکمش به حلقهٔ فتراک
کامکاری که فارس قدرش****از سمک رخش راند تا به سماک
آصف دهر کش سلیمان وار****خاتم حکم داد ایزد پاک
خلف المصطفی امین‌الدین****زیب ذریت شه لولاک
آن که نسبت به اوج رفعت او****کوتهی کرده پایهٔ ادراک
وانکه نامد نظیر او بوجود****از وجود عناصر و افلاک
در زمانی که غیر فتنه نبود****مقتضای زمانه بی‌باک
به گمان خطای ناشده‌ای****گشت از من نهفته کلفت ناک
دی به ارسال جعبه‌ای نارم****کرد یک باره ز انفعال هلاک
من حیران متهم به گنه****که ز ضعفم زبون‌تر از خاشاک
گرچه زان نار سوختم لیکن****زان گناه نکرده گشتم پاک

حرف ل

شماره ۵۹: نشه اقبالش از فیض ازل در آب و گل

افتخار اهل دولت خواجه احمد آن که بود****نشه اقبالش از فیض ازل در آب و گل
طایر روحش به شهبال توجه ناگهان****در هوای آن جهان زین آشیان برداشت ظل
از دل و جان بود مولای علی و آل او****لاجرم چون گشت در جنت به ایشان متصل
بهر تاریخ وفاتش هاتفی از غیب گفت****خواجه مولای علی و آل بود از جان ودل

شماره ۶۰: که شد تا چه غایت به بیداد مایل

دلا بنگر این بی‌محابا فلک را****که شد تا چه غایت به بیداد مایل
ز روی زمین گردی انگیخت آسان****که کار زمین و زمان ساخت مشکل
چنان بست آن سنگ دل دست ما را****که خورشید را رو بیندایند از گل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اجل شد دلیر این چنین هم که ریزد****به کام مسیح زمان زهر قاتل
انیس سلاطین جلیس خواقین****سپهر معارف جهان فضائل
سمی نبی نور دین ماه ملت****محمد ملک ذات قدسی خصائل
حکیمی که سد متین علاجش****میان حیات او اجل بود حایل
مسیحا دمی کز دمش روح رفته****شدی باز در پیکر مرغ بسمل
افاضل پناهی که در سایهٔ او****شدی کمترین ذرهٔ خورشید کامل
چو شهباز مرغ بلند آشیانش****ز همت فکند از جهان بر جنان ظل
نمودند از بهر تاریخ فوتش****به دیباچهٔ خاطر و صفحهٔ دل
حکیمان رقم سرور اهل حکمت****افاضل پناهان پناه افاضل

شماره ۶۱: زین خاکدان رساند به افلاک موج فضل

ملا ابوالحسن که در محیط وجود او****زین خاکدان رساند به افلاک موج فضل
چون کرد رو به ملک عدم ز آسمان رسید****تاریخ فوت گشتن او ماه اوج فضل

شماره ۶۲: که خرد خواندیش استاد عقول

قاضی آن عالم اسرار قدر****که خرد خواندیش استاد عقول
یعنی آن مفتی احکام نبی****کز ره صدق نمی‌کرد عدول
آن که کلک دو زبانش بودی****کتب آرار ز فروع و ز اصول
وانکه تاج سر معقولات است****هرچه هست از سخنانش منقول
هم سما رفعت و سامی رتبت****هم سمی شه دین زوج بتول
بی ملالی چو شد از عالم کرد****عالمی را ز غم خویش ملول
بهر او کرد دو تاریخ ادا****زین دو مصراع روان طبع فضول
آه از آن عالم اسرار قدر****وای ازان مفتی احکام رسول

شماره ۶۳: ملک و فلک و ملک به دارا تحویل

می‌شد چو رضیع رازق پاک جلیل****ملک و فلک و ملک به دارا تحویل
هر ملک و تجمل که اهم بود ز فلک****دهر آن همه افکند به شاه اسمعیل

حرف م

شماره ۶۴: به بار اشگ جگر گون ز دیده پرنم

دلا چو ابر بهاری به نوحه و زاری****به بار اشگ جگر گون ز دیده پرنم
که بهر تعزیه خواجه شاه منصور است****لباس چرخ کبود از مصیبت و ماتم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فغان که زود همای وجود او فرمود****ز باغ دهر توجه به آشیان عدم
کسی ز اهل کرم چون نبود بهتر ازو****درین زمانه به لطف خصال و حسن شیم
به لوح تربت وی از برای تاریخش****نوشت کلک قضا بهترین اهل کرم

شماره ۶۵: هم به صفا پادشه وهم به نام

پادشه ملک صباحت که بود****هم به صفا پادشه وهم به نام
گلبن گلزار سیادت که داشت****سرو حسد بر قد آن خوش‌خرام
ناگهش ایام ز بامی فکند****راست چو مهر از فلک نیل‌فام
وز پی سال اجلش عقل گفت****پادشه حسن فتاده ز بام

شماره ۶۶: در زیر چرخ چنبری لاجورد فام

بر روی فرش اغبری مستدیر سقف****در زیر چرخ چنبری لاجورد فام
از محتشم ز سر کشی چرخ یک مهم****افتاد با سر آمد ارباب احتشام
با آن که لطف بی‌بدل او به این محب****ز الطاف خاص بود نه از لطفهای عام
با آن که در کفایت آن سعی‌ها نمود****نواب آفتاب لقای فلک مقام
با آن که دوستان مدبر در آن مهم****دادند داد کوشش و امداد و اهتمام
جوهرشناسی آخر از ایشان که در سخن****اعجاز می‌نمود بگیرائی کلام
انکار را به همت دستور نامدار****کرد آنچنان که شرط حمایت بود تمام
آن آصفی که می‌کندش دهر انقیاد****وان آصفی که می‌کندش چرخ احترام
بر خلق واجبست که در مدح او کنند****منعم به سیدالوزرا اشرف‌الانام
ظلش که ظل سایهٔ خلق خداست باد****بر مملکت مخلد و مبسوط و مستدام

شماره ۶۷: زبدهٔ سادات ذوی الاحترام

گلبن گلزار سیادت که بود****زبدهٔ سادات ذوی الاحترام
بلبل بستان قرائت که داشت****بهره ازو سامعه خاص و عام
میر صفی گوهر اختر شعاع****شمع قبایل مه گردون مقام
آن که شدش در صغر سن ز فیض****کشور تجوید مسخر تمام
تا که ازین دیر پر آشوب کرد****روی توجه سوی دارالسلام
از پی تاریخ وفاتش نوشت****کلک قضا قاری شیرین کلام

شماره ۶۸: آن که بود از بدو فطرت از سخندانان تمام

فارس میدان معنی حامدی بی‌نظیر****آن که بود از بدو فطرت از سخندانان تمام
طبعش از شوخی چو میلی داشت از اندازه بیش****با رخ گلفام و چشم شوخ و قد خوش خرام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شد مریض عشق و دردش بس که بی درمان فتاد****می‌کشیدش خوش از کف توسن مستی لگام
در قیام این قیامت دل گمانی برد و گفت****دور گوئی شد بهی زان شاعر شیرین کلام
چون یقین گشت این گمان از گفته موزون دل****بهر تاریخ او برون آمد دو تاریخ تمام

شماره ۶۹: بس که امیدوار گردیدم

سرو را از نوید خلعت خاص****بس که امیدوار گردیدم
نارسیده قبای تازه هنوز****کهنه‌ها را تمام بخشیدم

شماره ۷۰: جدل آغازم و کارت سازم

وقت آن شد که به شمشیر زبان****جدل آغازم و کارت سازم
نقد عزت که نه شایسته توست****از تو بستانم و کارت سازم
هر لباسی که بدوزم از هجو****زیب قد چو منارت سازم
واندرین شهر به صد رسوائی****بر خر هجو سوارت سازم

شماره ۷۱: صد فصل ز ریشخند می‌آموزم

شخصی که به ریشیش چو نظر می‌دوزم****صد فصل ز ریشخند می‌آموزم
اصلاح چو کرد خواست تاریخش را****خندید یکی و گفت ریشت گوزم

شماره ۷۲: گوهری از قلزم ز خار علم

باز طوفان اجل نابود ساخت****گوهری از قلزم ز خار علم
باز دست مرگ بی‌هنگام کند****میوه‌ای بایسته از اشجار علم
آن که در طفلی ز استعداد ذات****بود پیدا در رخش آثار علم
وانکه در مهد از جبینش می‌نمود****جوهر خالص گران مقدار علم
سعد اصغر آن که سعد اکبرش****می‌ستود از پرتو انوار علم
بود آن گلدسته چون از نازکی****زیب گلزار طراوت بار علم
رفت و گفت از بهر تاریخش خرد****آه از آن گل‌دسته بازار علم

شماره ۷۳: نیاز من که به جان و دلش هوا خواهم

صبا به خدمت خدام خواجگی برسان****نیاز من که به جان و دلش هوا خواهم
بگو اگرچه به عنوان شاعری هرگز****نیامد است فرو سر به هیچ در گاهم
ولی چه بر سر راهم برای خرجی راه****طمع نموده ره اینجا و برده از راهم
وگر بهم نرسد خرجی آن قدر بد نیست****قبای خاصه شاعر پسند اعلا هم
به شاعران دگر نسبتم مکن زان رو****که بنده جایزه از مال خویش می‌خواهم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شماره ۷۴: از سخن صد خزانه می‌خواهم

صاحبا من که بهر پیشکشت****از سخن صد خزانه می‌خواهم
جز به آن در نمی‌فرستم مدح****گنج در گنج خانه می‌خواهم
از خدا بهر کحل بینائی****خاک آن آستانه می‌خواهم
ارتفاع اساس جاه تو را****نه به حرف و افسانه می‌خواهم
به عبادات روز می‌طلبم****به دعای شبانه می‌خواهم
لطف ادنی ملازمانت را****به ز لطف زمانه می‌خواهم
از کمال بلند پروازی****بر سپهر آشیانه می‌خواهم
بلبل بوستان مدح توام****نه همین آب و دانه می‌خواهم
داده‌ام داد خسروی در شعر****خلعتی خسروانه می‌خواهم

شماره ۷۵: محمد رسول امین کریم

سرا سروران جد اعلای تو****محمد رسول امین کریم
که از بس به خلق خداوند بود****به نام خود او را رئوف و رحیم
گران سنگ شد لنگر حلم او****به خفت کشیدن ز خضم لعیم
به میراثش اکنون تو را می‌رسد****تحمل باعدا ز خلق عظیم
که از زمرهٔ عترت وی توئی****که ذاتت حلیم است و طبعت سلیم
غرض کز جهالت به خدام تو****که می‌گفت اگر خصم بی‌ترس و بیم
به حملش ز در دور کردی چنان****که شرمنده برتافت روزان حریم
بدان سان که از کعبهٔ دل شود****بلا حول آواره دیو رجیم

حرف ن

شماره ۷۶: که دودش گذر کرد از چرخ گردون

اگر خرمنی را تبه کرد برقی****که دودش گذر کرد از چرخ گردون
وگر خانه‌ای را ز جا کند سیلی****که صد دیده گردیده چون ابر نیسان
وگر بحر جمعیتی خورده برهم****که یک شهر را پرتوش کرده ویران
اجل گرد ماتم رسانیده دیگر****ز صحرای غبرا به ایوان کیهان
چو موجی زد این بحر یارب که یک سر****تبه گشت و برخاست صد گونه طوفان
چو باد مخالف برآمد که یک گل****تلف گشت و صد خار ازو ماند برجان
که داد ای فلک آخرین تیغ کینت****که پیوند یاران بریدی بدین سان
که کرد ای سپهر این قدرها دلیرت****که کار به این مشکلی کردی آسان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چه مقصود بودت که یک دودمان را****چراغ فرح کشتی از باد حرمان
زدی بی‌محل چنگ در حبیب عمرش****دریدی ز سنگین دلی تا به دامان
تو را از دل آمد که آن تازه گل را****کنی همچو خاشاک با خاک یکسان
تو چون کندی از باغ جان گلبنی را****که گل بوی گل داشت از نکهت آن
تو چون جیب جان پاره کردی گلی را****که می‌آمدش بوی جان از گریبان
درین ماتم ای دوستان دور نبود****اگر از دل دشمنان خیزد افغان
سزد گر ازین غصه بدخواه صد ره****گزد پشت دست تاسف به دندان
چو او بود مقصود و گلزار هستی****پدر را درین برک ریزنده بستان
چو گلدسته‌ای بود آن نخل نورس****که از گلشن جانش آورد دوران
همان به که از بهر تاریخ فوتش****به کلک بدایع رقم خوش نویسان
نویسند مقصود گلزار هستی****نگارند گلدسته گلشن جان

شماره ۷۷: ازین جهان به جهان دگر گرفت وطن

چو خواجه میر حسن آن جهان عز و وقار****ازین جهان به جهان دگر گرفت وطن
وز آشیان بقا شاهباز همت او****هوای خلد برین کرد ازین خجسته چمن
سرشک ماتمیان در عزای او گردید****چو سیل حادثه در بر و بحر شورافکن
خرد چو خواست ز هم اسم او به ایمائی****شود وسیله تاریخ او بوجه حسن
به عقل گفت که خوش دایه‌ایست عمر ولی****گذشت از سر این دایه خواجه میرحسن

شماره ۷۸: برای جلوس خدیو جهان

ازین شش رباعی که کلکم نگاشت****برای جلوس خدیو جهان
هزار و صد بیست تاریخ از او****قدم زد برون هشت افزون بران
بدین سان که از هر دو مصرع زنند****بهم خالداران دم از اقتران
دگر سادگان پس گروه نخست****ثباتی و بر عکس آن همچنان
چه شد زین چهار اقتران در عدد****هزار و صد و چار مطلب عیان
ز هر مصرعی نیز به روی فزود****یکی از تواریخ معجز بیان

شماره ۷۹: که در شک جوی جنانست و آبروی جهان

تبارک‌الله ازین حوض خانه دلکش****که در شک جوی جنانست و آبروی جهان
بنای بی‌خللش چون بنای روضه خلد****هوای معتدلش چون هوای عالم جان
فکنده طرح شگرفی مهندس تردست****که می‌چکد به مثل آب از طراوت آن
زبان خامه نقاش کرده صنعتها****که در ثناش زبون است خامه دو زبان
چه فیضهاست در این منزل ترقی بخش****که در زمین شریفش به عکس طبع زمان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مزاج عنصر آتش گرفته عنصر آب****که شعله‌وار به اوج از حضیض گشته روان
چه جای آب که خاک از شرافت این بوم****سزد که میل به بالا نماید از پایان
فلک در آینه عرض و فرش دید و نداد****نشان ز فرش چنین و خبر ز عرش چنان
خدای عالمش از چشم بد نگهدارد****که مانده است برو چشم عالمی حیران
بدیدهٔ خرد این حوض خانه را شانی است****که می‌دهد ز بهشت حیات بخش نشان
بنا نمودن این حوض راست تاریخی****که به اویست مطابق بنای حوض جنان
نکرد محتشم اندر صفات این منزل****به صد زبان یکی از صدهزار نکته بیان

شماره ۸۰: بوی طوفان خیزی کون و مکان

ناگه از طبعم مشام دل شنید****بوی طوفان خیزی کون و مکان
بهر آن گردید نطقم نوحه گر****کز اجل دی میر زرین افسران
مالک گردون شکوه کامکار****کامل عالی سریر کامران
زین ملک و سلطانت سلطان حسین****شهسوار نامدار نوجوان
شد روان با هودج گردون اساس****بهر سیر ملک فردوس از جهان
زان الم انس و ملک یک سر شدند****اهل ماتم بر زمین و اسمان
وز پی سال وفاتش از جمل****بست دل گویا طلسمی در زبان
و آن طلسم از شانزده مصرع بود****کلک عاجل را ز فکرم بر زبان

شماره ۸۱: ملاذ اهل جهان کارساز اهل زمان

امیر اعدل اعظم پناه ملک و ملل****ملاذ اهل جهان کارساز اهل زمان
ملک مواکب انجم سپاه مه رایت****فلک سرادق کرسی بساط عرش ایوان
سپهر مرتبهٔ معصوم بیک آن که رساند****صدای کوس تسلط به گوش عالمیان
ز ملک خود سفر حج گزید با خلقی****که مثل او گوهری در صدف نداشت جهان
سلالهٔ نبوی شمع دوده صفوی****صفای دودهٔ آدم خلاصه انسان
سرآمد علما تاج تارک فضلا****دلیل وادی دین هادی ره عرفان
لطیف طبع و زکی فطرت و صحیح ذکا****دقایق آگه و روشن دل و حقایق دان
فرشته هیات و خوش منطق و صحیح کلام****بلیغ لفظ و معانی رس و بدیع بیان
رفیع مرتبه خان میرزا که پس خرد****به حسن فطرت او در جهان نداد نشان
در آن سفر که به جز اهل خدمت ایشان را****نبود یک تن از انصار و یک کس از اعوان
لباس حج چه در احرام گاه پوشیدند****به جای خود و زره بی‌خبر ز تیغ و سنان
سنان و تیغ از آن جسمهای جان‌پرور****برآن خجسته زمین خون فشان و خون‌باران
هم از شهادت ایشان فلک دگر باره****نمود واقعهٔ کربلا به پیر و جوان
هم از مصیبت آن سروران به نوحه نشست****زمانه با دل بریان و دیدهٔ گریان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

درین قضیه چو تاریخ خواستند ز من****ز غیب داد یکی این دو مصرعم به زبان
نموده واقعهٔ کربلا دگر باره****عجب که تا با بدنوحه بس کند دوران
تو ای رفیق زهر مصرعی به جو تاریخ****که من به گریهٔ رفیقم مراچه فرصت آن

شماره ۸۲: چراغ بدر ز بده دودمان

دل‌افروز شمع شبستان انس****چراغ بدر ز بده دودمان
گل کم بقا سرو کوته حیات****نهال خزان دیده پیش از خزان
درخشان سهیل سریع الغروب****بدیع زمانه بدیع الزمان
مه چارده ساله‌ای کام یافت****مه چارده را باو توامان
درین بزم فانی به کوشش رساند****فلک نغمه ارجعی ناگهان
دمی کز در او در آمد اجل****برآمد غریو از زمین و زمان
چو او بر زبان راند حرف وداع****پدر نطق را تیغ زد بر زبان
چو پیک اجل دامن او گرفت****دردیدند یاران گریبان جان
چو او ساغر مرگ بر لب نهاد****لب از کردهٔ خود گزید آسمان
چو او چشم برهم نهاد از قضا****شد از غصهٔ چشم قدر خون فشان
چو او در جوانی کفن پوشد شد****سیه‌پوش گشتند پیر و جوان
چو او گشت بر اسب چوبین سوار****سوار فلک را ز کف شد عنان
چو تابوت او شد روان همچو تیر****ز بار الم گشت قدها کمان
چو شد مهد آن ناز پرور زمین****بلرزید بر خود زمین و زمان
پسر رفت و یار پدر شد جنون****جنونی که کردش به صحرا دوان
جنونی که مجنون اگر داشتی****برآوردی از کوه و هامون فغان
به چشم خود از گریه نزدیک شد****که نگذارد از روشنائی نشان
چو از گریه‌اش می‌نمودند منع****به زاری همی گفت کای دوستان
بدیع‌الزمان رفته از دیده‌ام****که بی‌او مبیناد چشمم چشم جهان
چو این بیت برخواند تاریخ وی****شد از اولیم مصرع او عیان

شماره ۸۳: می‌شنیدم خروش ماتمیان

دوش تا صبح از صوامع قدس****می‌شنیدم خروش ماتمیان
گفتم آیا کدام پاکنهاد****کرده آهنگ و عزم راه جنان
یکی از هاتفان غیبی گفت****میر باقر کشیده پا ز جهان
آن چه او گفت در طریق حساب****بود تاریخ فوت میر همان

شماره ۸۴: کهکشان بهر ستوران تو کاه از کهکشان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ای همایون فارس میدان دولت کاورند****کهکشان بهر ستوران تو کاه از کهکشان
گرچه ناچارست بهر هر ستوری کاه و جو****تا به دستور ستور من نیفتد از توان
مرکب من نام جو نشنید هرگز زان سبب****می‌کنم کاه فقط خواهش ز دستور زمان
که به این حیوان رساندن گرچه شغل لازمست****بام اندای منازل هست لازم‌تر از آن
آصفا وقت است تنگ و کاه و در دهها فراخ****خامه در دست تو فرمانبر به تحریک بنان
یک نفس شو ملتفت وز رشحه ریزیهای کلک****زحمت یک ساله کن رفع از من بی‌خانمان

شماره ۸۵: که فزونست حشمتش ز جهان

آن خداوند محتشم چاکر****که فزونست حشمتش ز جهان
دی برسم عیادتم از خاک****برگرفت آن نهایت احسان
چون تو را دیدن عرق ز عرق****سوز بیمار راست شعله نشان
لطف دیگر علاوه این ساخت****از کف زر نثار سیم افشان
که به حکمت در انجمن سازد****غرق دریای انفعالم از آن
من که چون خسته عرق کرده****یافت در دم به یک نفس درمان
عذر آن شهریار اگر خواهم****که بخواهم به کلک یا به زبان
بایدم ساخت دایم الحرکت****هر دو را تا به انقراض زمان

شماره ۸۶: فرزند رسول و نور یزدان

در بارگه امام شافع****فرزند رسول و نور یزدان
شد سید ما به مهر فطری****در قرب جوار از مقیمان
این موت به از حیات جاوید****این دولت قرب به ز صد جان
هر مصرع ازین سه بیت غراست****تاریخ وفاتش ای سخندان

شماره ۸۷: آن که فردا خواهمش کردن علامت در جهان

یارب امشب از علامتها چه می‌بیند به خواب****آن که فردا خواهمش کردن علامت در جهان
با کدامین قسمت رسوائی شود یارب قرین****آن که از طبع جهان آشوب من دارد قزان
یافت حرفی زور برائی بالماس خیال****کز عبورش صد خطر دارد لب و کام و زبان
دست و تیغی شد علم کاندر ته هفتم زمین****گاو و ماهی در خیال پس خمند از تاب آن
ای شکار کم هراس غافل خرگوش خواب****شیر خشم‌آلودی از زنجیر خواهد جست هان
بیش از آن کن فکر کار خود کز اسباب صلاح****از فساد مفسدان چیزی نماند در میان
نیست پر آسان شکستن تو به همچون منی****چون شکستی وای قدر وای عرض و وای جان
خوش نشستی زان زیان ایمن کزو خواهد فکند****کمترین جنبش تزلزل در زمین و آسمان
تا عیارت پرسبک بیرون نیامد از هجا****در ترازو می‌نهم بهر تو سنگی بس گران

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌کنم صد فکر ناخوش باز می‌گویم که خوش****آن چه امشب خواهی انشا کرد فردا میتوان
می‌جهد از شست قهر اما به اعراض دگر****تیر پر کش کرده‌ای کز صبر دارم در میان
من که بر وی کرده‌ام صد صحبت از وقت درست****گو صد و یک باش امروزش دگر دادم امان

شماره ۸۸: قضا سپرده به دست تصرف تو عنان

ایا ستوده وزیری که دور گردون را****قضا سپرده به دست تصرف تو عنان
خلف‌ترین ولد مادر زمانه که ساخت****مهین خدیو زمینت خدایگان زمان
رکاب قدر تو جائیست ای بلند رکاب****که از گرفتن آن کوتهست دست گمان
هزار قرن اگر مهر و مه عروج کند****به نعل رخش تو مشکل اگر کنند قران
به زیر ران تو دوران کشیده خنگ مراد****که کامران شود از کام بخشی تو جهان
مراز لطف تو صد مدعاست در ته دل****به جز یکی ز دل اما نمی‌رسد به زبان
بر آخور است مرا استر عدیم‌المثل****که در نهایت پیری در اشتهاست جوان
مزاج اتش جوعش به گرد خرمن کاه****بر خرد بچه ماند به ماهتاب و کتان
مزارعان جهان با جهان جو و کاه****علیق یکشبه‌اش را نمی‌شود ضمان
ز کشت زار عدم تا به این مقر نرسید****کسی به علت جوع البقر نداد نشان
کند باره دندان درو چو خوشه جو****برویدش گر از آخور تمام تیغ دوستان
ز قحط کاه بود ماه در امساک****چو روزه‌دار دهن بسته در مه رمضان
باشتهای چنین زنده مانده بی جو و کاه****درین قضیه خرد مات مانده من حیران
گذشته از اجلش مدتی و او برجاست****که در ره عدمش هم قدم فتاده گران
به تازیانه مرگش قضا به راه فنا****نمی‌تواند ازین کاهلی نمود روان
به فرض اگر رگ صورش دمند در رگ و پی****نیایدش حرکت در جوارح و ارکان
به راه بس که فتاده است کاهل آن لاشی****کسش نیافته یک روز لاشه در دو مکان
چو می‌رود دو نفس می‌زند بهر قدمی****که منفصل حرکات است و دایم الیرقان
چو می‌دود به عقب می‌جهد چو بول به غیر****که فلک قوت اوراست این چنین جریان
جهند گیش مشابه بجست و خیز کلاغ****روند گیش مماثل برفتن سرطان
چو در میان الاغان سفر کند هرگز****نه در مقدمه باشد نه در کنار و میان
چو فرد نیز رود طعن باز پی ماندن****توان به جسم نحیفش زد از تقدم جان
مزاج را به سهام ار دهد قضا نرود****به زور بازوی سهم‌افکنان برون ز کمان
گرش دهی به کسی با هزار به دره زر****ز غبن همرهی او کشد هزار زیان
نجوم را به جنونست چون مشابهتی****به چرخ از سر شام است تا سحر نگران
به عشق خوشه پروین عجب که بی‌پر و بال****به آسمان نکند همچو طایران طیران
نظر ز فلک فلک نگسلد که ساخته است****ز کهکشان طمعش منتقل به کاهکشان
ز بس که برکه دیوارخانه دوخته چشم****به چشمش از اثر آن گرفته جایرقان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مضرت یرقان را جو آب اگر چه دواست****ز روی نسخه بقراط و دفتر لقمان
لب سوال وی از بهر کاه می‌جنبد****ز خستی که خدا آفریده در حیوان
سوال کاه فقط را جواب چون سخطست****ز حاتمی چو توای نقش خاتم احسان
کرم نما قدری کاه و آن قدر جو نیز****که از براش مهیا شود جوابی از آن

شماره ۸۹: کز خط او داشت خجلت سنبل اندر بوستان

نخل باغ دل امیر گل‌رخ نسرین عذار****کز خط او داشت خجلت سنبل اندر بوستان
از سموم مرگ چون گل‌برگ پژمرده شده****خط نو بود اندکی پیرامن رویش عنان
از اجل مهلت اگر می‌یافت تا سال دگر****آن زمان تاریخ او می‌شد امیر نوخطان

شماره ۹۰: نهال تازه رس بی مثال گلشن جان

گل حدیقه دل خواجگی که بود قدش****نهال تازه رس بی مثال گلشن جان
ز پا فتاد و خرد گفت بهر تاریخش****هزار حیف ازان نونهال گلشن جان

شماره ۹۱: گر شود یک نفس آن گوهر نایاب ز من

ذوق مشکل که گذارد دو نفس زنده مرا****گر شود یک نفس آن گوهر نایاب ز من
از رخ و ابروی او روی نتابم به خدا****رو بتابند اگر قبله و محراب ز من
محتشم گر به رفاقت شود آن بت مهمان****از تو دین و دل و دانش دگر اسباب ز من

شماره ۹۲: شان تو بی‌نیاز است از مدح خوانی من

ای شهریار ذیشان کز غایت بزرگی****شان تو بی‌نیاز است از مدح خوانی من
گرد بنای حسنت هست آهنین حصاری****از پاس دعوت خلق چون پاسبانی من
این پاسبانی اما چون دولت تو باقیست****جان نیز اگر برآید از جسم فانی من
دوش از عطیه تو ای نوبهار دولت****از شرم زردتر شد رنگ خزانی من
با آن که بر وجودت از دعوت و تحیت****دایم گوهر فشانیست شغل نهانی من
بر عادت زمانه‌ای داور یگانه****موقوف سیم و زر نیست گوهرفشانی من

شماره ۹۳: کز اثرش گشت جهانی حزین

باز فلک سلسله‌ای زد به هم****کز اثرش گشت جهانی حزین
اتشی افروخت که از پرتوش****دود برآمد ز زمان و زمین
فتنه‌ای انگیخت که از هم گسست****سلسله ربط شهور و سنین
فتنه چو بود این که جهان را گذشت****قطب زمین تاج سر اهل دین
آن که در انواع کمالات بود****عالمی از خرمن او خوشه چین

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وانکه گرفت از ید علیای علم****ملک شریعت همه زیر نگین
چون به هوای سفر آخرت****توسن همت ز خرد کرد زین
وز پی آسایش جاوید راند****رخش به آرامگه حور عین
غارت آرام ز عالم نمود****فرقت آن عالم عزلت گزین
ای که در این واقعهٔ جان‌گداز****با من بی‌صبر و قراری قرین
ضابطهٔ سال وفاتش اگر****می‌طلبی از من اندوهگین
مگذر ازین بیت که تاریخ اوست****مصرع دقت اثر هشتمین

شماره ۹۴: رشتهٔ مهر امیرالممنین حبل‌المتقین

والدمن خواجه میراحمد که بود از اعتقاد****رشتهٔ مهر امیرالمؤمنین حبل‌المتقین
با گناه بی حد از دنیا چو رحلت می‌نمود****داشت امید شفاعت زان شفیع‌المذنبین
لاجرم تاریخ فوتش هرکه کرد از من سوال****گفتمش بادا شفیع وی امیرالمؤمنین

حرف و

شماره ۹۵: در دهر یک معرف شیرین ادا چو او

زین زمانه شیخ جمال آن که کس ندید****در دهر یک معرف شیرین ادا چو او
چون کرد از کمال رضا وام جان ادا****تاریخش از معرف شیرین ادا بجو
طبعم چو در غمش الف از ب نمی‌شناخت****یک سال اگر کم است دلا عذر او بگو

شماره ۹۶: زد به تیغ کین عدویی بیخ او

حافظ آن خود رو درخت باغ نظم****زد به تیغ کین عدویی بیخ او
بود بس قابل ولی شمشیر را****قابل شمشیر شد تاریخ او

شماره ۹۷: وی درکمال حشمت ارباب حاجت از تو

ای بر سبیل حاجت صد محتشم گدایت****وی درکمال حشمت ارباب حاجت از تو
در کوچهٔ ظرافت عمری دواندام از جهل****کردم در آخر اما کسب ظرافت از تو
از مهر من بناحق کردی تمسکی راست****زانسان که اهل حجت کردند حیرت از تو
وین دم به رسم تحصیل دارد کسی که برده****در عرصهٔ سیاست گوی صلابت از تو
ما را نه زر که سازیم او را تسلی از خود****نه شافعی که خواهد یک لحظه مهلت از تو
کو داوری که اکنون گیرد درین میانه****وجه تمسک از من جرم خیانت از تو
اما چه هیچ کس نیست کز وی برآید این کار****عجز و تنزل از ما لطف و مروت از تو

شماره ۹۸: ادبار با هزار تواضع سلام تو

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ای بخت می‌رساند از اشفاق بی‌قیاس****ادبار با هزار تواضع سلام تو
پیک صبا ز روضهٔ نومیدی آمده****با یک جهان شمامه به طوف مشام تو
دارد خبر که عامل دارالعیار یاس****صد سکه زد تمام مزین به نام تو
جغدی که در خرابهٔ ادبار خانه داشت****دارد سر تو طن دیوار بام تو
دل می‌زند به زمزمه بر گوش محتشم****حرف شکست طنطنه احتشام تو
آن ساقی که شهد لقا می‌دهد به خلق****سر داده است زهر فنا را به جام تو
صد شیشه پر ز زهر هلاهل نمی‌کند****آن تلخی که کرده طبر زد به کام تو
مشکل اگر بهم رسد اسباب صحتش****زخم کهن جراحت در التیام تو
ای دل غریب صورتی آخر شد آشکار****از نظم پر غرابت سحر انتظام تو
بود این صدا بلند که خسرو طبیعتان****هستند از انقیاد طبیعت غلام تو
و ایام پر سخن زده بر بام هفت چرخ****صد بار بیش نوبت شاهی به نام تو
وز فوق عالم ملکوتند فوج فوج****مرغان معنوی متوجه به دام تو
دارد فلک هوس که نهد پرده‌های چشم****در زیر پای خامه رعنا خرام تو
وز اخذ نقدکان طبیعت نهان و فاش****در گردن ملوک کلام است وام تو
خویت طبیعت است که دارد رواج بیش****بلغور نیم پخته ز اشعار خام تو
بخشنده‌ای که خرمن زر می‌دهد به باد****گاهی نمی‌دهد به بهای کلام تو
وز بهر خیر و شر خبر یک غراب نیز****ننشست ازین دیار به دیوار بام تو
پیغام مور را ز سلیمان جواب هست****یارب چرا جواب ندارد پیام تو
آن کامکار را نظری هست غالبا****در انتظار گفتهٔ سحر التزام تو
بر لوح خاک نام تو ناموس شعر بود****ای خاک بر سر تو و ناموس و نام تو
بر یک تن از ملوک گمان بد که چون شود****گنجینه سنج نظم بلاغت نظام تو
از طبع خسروانه کند امتیاز آن****وز لطف حاتمانه کند احترام تو
بندد به دست به اذل بخشنده تا ابد****وز شغل مدح خود کمر اهتمام تو
از خود گشود دست و به زنجیر یاس بست****پای تحرک قلم تیز گام تو
وز بهر حبس شخص تمنا زد از جفا****قفل سکوت بر در درج کلام تو
فکر فسان کن ای دل اگر شاعری که سخت****شمشیر شعر کند شد اندر نیام تو
بگشا زبان و جایزه مدح خود به خواه****گو ثبت در کتاب طمع باش نام تو
صد نقص هست در طمع اما نمی‌رسد****نقصی ازین طمع به عیار تمام تو
این جان شاه مشرب جمجایم سخاست****جمشید خان وسیلهٔ عیش مدام تو
پوشیده دار آن چه کشیدی که عنقریب****کوشیده در حصول مراد و مرام تو
بندی چو در ثبات حیات وی از دعا****زه در کمان مباد و خطا در سهام تو
خورشید طالع ظفرش باد بی‌غروب****تا صبح حشر زادعیهٔ صبح و شام تو

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شماره ۹۹: کز تعصب چست بر بندم میان خود به هجو

بهر جمعی عیب جویان بستم این احرام دوش***کز تعصب چست بر بندم میان خود به هجو
برنیارم بر مراد دل دمی با دوستان***برنیارم تا دمار از دشمنان خود به هجو
در پس زانوی فکرت چون نشستم تا کنم***در سزای ناسزایان امتحان خود به هجو
رستخیزی بود موقوف همین کز ابر طبع***سردهم سیلی و بگشایم دهان خود بد هجو
شد هیولی قابل صورت ولی رخصت نداد***پاکی طبعم که الایم زبان خود به هجو

حرف ه

شماره ۱۰۰: روشن ز رویش آینهٔ آفتاب و مه

خورشید اوج حسن محمد امین که بود***روشن ز رویش آینهٔ آفتاب و مه
وز کثرت مرور شهور و سنین نداشت***کاهش به ماه طلعتش از هیچ باب ره
ناگه گرفته شد به کسوف اجل جهان***کافاق را ز تیرگیش روز شد سیه
پیر خرد ز مرگ جهان سوز او چو کرد***در ظلمت زمانه ماتم نشین نگه
از سوز دل تهیهٔ تاریخ کرد و گفت***عالم شده به مرگ محمد امین سیه

شماره ۱۰۱: خرم و غم زدا و محنت کاه

بر سر تربتی رسیدم دوش***خرم و غم زدا و محنت کاه
نور مهر علی و عترت او***زان مکان رفته تا به ذروهٔ ماه
با من آن روز از قضا بودند***جمعی از اهل معرفت همراه
گفتم این خاک کیست شخصی گفت***خاک پاک حسین عین‌الله
گفتم آگه نیم ز تاریخش***از همان مصرعم نمود آگاه

شماره ۱۰۲: آستان تو ملجاء است و پناه

ای مهین آصفی که عالم را***آستان تو ملجاء است و پناه
وی گزین سروری که بر کرمت***راستان دو عالمند گواه
وزرای دگر که داشته‌اند***عزت و شان خود به جود نگاه
چون ازیشان چو شاعران دگر***همت من نبوده احسان خواه
جو و کاهی برای استر من***می‌فرستاده‌اند بی‌اکراه
تو که از لطف خالق رازق***بر همه فایقی به حشمت و جاه
یا چو حکام سابق از احسان***بفرست از برای او جو و کاه
یا برای ملازمان دگر***بستان از من این بلای سیاه
ورنه مانند برق خرمن‌سوز***سر به صحراش میدهم ناگاه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کز تف شعله‌های آتش جوع****نگذراد درین حدود گیاه

شماره ۱۰۳: که پروازش گذشت از ذروهٔ ماه

همان اوج دولت شاه یحیی****که پروازش گذشت از ذروهٔ ماه
به تنگ آمد دلش ناگه ازین بوم****ز هم پروازی اقران و اشباه
چو بود از زمرهٔ همت بلندان****ز شاخ سدره گردید آشیان خواه
چو بیرون از جهان می‌رفت می‌گفت****زبان هاتفان الخلد مثواه
چو او را جان برآمد برنیامد****ز جان خلق غیر از آه جانکاه
چو تاریخش طلب کردم خرد گفت****برون شد شاه یحیی از جهان آه

شماره ۱۰۴: دور از جور خویش شرمنده

ای دل انصاف ده که چون نبود****دور از جور خویش شرمنده
کز پی هم ز گلشن سادات****سه همایون درخت افکنده
اول آن نونهال گلشن جان****که شدی مرده از دمش زنده
گل باغ صفا صفی‌الدین****که رخش بر سمن زدی خنده
پس ضیای زمان و شمس زمین****آن دو نخل بلند و زیبنده
که شد اسباب عیش خرد و بزرگ****از غم فوتشان پراکنده
چون به آئین جد و باب شدند****جنت آرا به ذات فرخنده
تا دو تاریخ آشکار شود****این دو مصراع سزد از بنده
دور از بوستان مصطفوی****یک نهال و دو نخل افکنده

شماره ۱۰۵: خسرو تخت فلک سوده جبین صد باره

ای جوان بخت سرافراز که بر خاک درت****خسرو تخت فلک سوده جبین صد باره
وی درم پاش سنی پیشه که بر اهل نیاز****بوده اهل کرمت قطره فشان همواره
هست شش ماه که از بهر دعا گوئی تو****خواب را کرده‌ام از دیدهٔ خود آواره
روز هم خواهشم این بوده که در هیچ محل****نگذارد صمد چاره برت بیچاره
در ثنای تو هم از یاوری طبع بلند****رانده‌ام بر سر سیاره و ثابت باره
وز تو آن دیده‌ام امسال که گر شرح کنم****خاطرت جامه طاقت کند از غم پاره
شکوه هرچند که از چون تو مطاعی کفر است****ای مطیعان تو هم ثابت و هم سیاره
این اثر داد ثنا خوانی سی روزه من****که تو از من ببری روزی سی نان خواره

شماره ۱۰۶: ز حیرت دیدهٔ افلاک خیره

زهی بر حشمت گردون اساست****ز حیرت دیدهٔ افلاک خیره

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به من لطف دی و امروزت آخر****چه باشد گر بود بر یک و تیره
نمائی گر به جای لطف موعود****عطائی از عطایای صغیره
شود جود تو را مقدار ناقص****شود طبع تو را آهسته تیره
قضای حاجت من گر ثوابست****برای روز بد بادت ذخیره
دراز بخت من ناکس گناهست****گناهی میکنی باری کبیره

شماره ۱۰۷: استمالت‌های عام شامله

ای جهان را از تو در گوش امید****استمالت‌های عام شامله
از پی اصلاح چشمم لازمست****مصلحی از مصلحات کامله
سویم از روی نوازش کن روان****مرتبانی چون زنان حامله
صد چنین در بطنش اندر پرورش****یا هلیله نامشان یا آمله

شماره ۱۰۸: بد شیخ بابویه سلام الوری علیه

زین الانام خواجه قلیخان که جد او****بد شیخ بابویه سلام الوری علیه
ناگاه از جهان به جنان نقل کرد و گشت****تاریخ رحلتش ولد شیخ بابویه

حرف ی

شماره ۱۰۹: جنبشی بحر لطف ربانی

شکر کز فیض کرد بار دگر****جنبشی بحر لطف ربانی
گوهری از محیط نسل نهاد****رو به ساحل چو نجم نورانی
مهی از برج سلطنت گردید****نور بخش جهان ظلمانی
نازنین صورتی که تصویرش****نیست یارای خامه مانی
معتدل پیکری که تعدیلش****عقل را داده سر به حیرانی
میر سلطان مراد خان که ازوست****در بقا روی عالم فانی
نایب آب سمی جد که قضا است****ابجد آموزش از ادب دانی
لایق داوری و دارائی****قابل خسروی و خاقانی
خلف میرزا محمد خان****صورت لطف و قهر سبحانی
خان نوعهد نوجوانکه باو****می‌کند فخر مسند خانی
در سرور است تا قیام قیام****از جلوسش سریر سلطانی
آن جهان بان که داده از رایش****بانی این جهان جهان به این‌ی
وان جوان دل که هست تا ابدش****زیر ران توسن طرب رانی
آن که ایزد نگین ملک باو****داشت با آن گرانی ارزانی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وانکه از رشک خاتمش لب خویش****می گزد خاتم سلیمانی

مدتی کان یگانه بود ز تو****خانهٔ ازدواج را بانی

بود او در محیط نسلش طاق****چون در شاهوار عمانی

گوهر فرد میر شاهی خان****کش معین بادعون یزدانی

چند روزی چو رفت و باز آمد****ابر صلبش به گوهر افشانی

گشت شهزاده دوم پیدا****کاولش کردم آن ثنا خوانی

محتشم این زمان قلم بردار****وز خیالات طبع سبحانی

بهر سال ولادتش بنگار****مه نو شاهزادهٔ ثانی

لیک بر مدت اندرین مصراع****هست چیزی زیاده نادانی

گر شود شاه زاده شهزاده****می‌شود رفع آن به آسانی

شماره ۱۱۰: سر رشته وفای مرا تاب داده‌ای

ای شمع سرکشان که به سر پنجهٔ جفا****سر رشته وفای مرا تاب داده‌ای

گر سارمت فکار به زخم سخن مرنج****چون خنجر زبان مرا آب داده‌ای

شماره ۱۱۱: ای خداوندی ملاذی اعتضادی صاحبی

صاحب از راه خداوند زمین و آب کن****ای خداوندی ملاذی اعتضادی صاحبی

من که یک دینار را امروز صاحب نیستم****چون توانم کرد آب صاحبی را صاحبی

شماره ۱۱۲: کافتاب سپهر ایجادی

ای نمایان سهیل اوج وجود****کافتاب سپهر ایجادی

وی همایون نگین خاتم جود****که چو حاتم به بذل معتادی

دل ویران هرکه بود نهاد****ز التفات تو رو به آبادی

در ترازوی جود سنگ سبک****بهر هیچ آفریده ننهادی

لیک نوبت به دوستان چو رسید****تو به راه تغافل افتادی

وه چه گفتم تو حاتم ید جود****از کرام داد حاتمی دادی

آشکارا اگر چه بر رخ ما****در احسان خویش بگشادی

خدمت چند روزه ما را****دستمزد نکو فرستادی

شماره ۱۱۳: بندگی را شرف بر آزادی

آن شه حسن کز غلامی اوست****بندگی را شرف بر آزادی

گنج حسنش اگر مکان طلبد****در دو عالم نماند آبادی

خون ز شریان جبرئیل آرد****مژه‌اش در محل فصادی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مرغ روح از هوس قفس شکند****چون رود غمزه‌اش به صیادی
کرده معزول چشم قتالش****ملک الموت را ز جلادی
حاصل آن کامران که رخش ثناش****می توان تاختن به صد وادی
گرم تشریف بخشیش چون ساخت****طبع من از کمال و قادی
زان به تن جامهٔ خودم ننواخت****که مبادا بمیرم از شادی

شماره ۱۱۴: آن که نبود به هیاتش دگری

سرور عادیان سر غولان****آن که نبود به هیاتش دگری
وان بزرگ شترلبان که بود****پیش او صد نواله ماحضری
بودی او را برادر کوچک****دادی ار عوج را خدا پسری
قلب بسیار بوده رد عالم****لیک از وی نبوده قلب تری
خر دزدیده رنگ کرده فروخت****کس به این رنگ دیده دزد خری

شماره ۱۱۵: جان ستاننده ز اعدانه به تلخی به خموشی

شاعر خیره در اقلیم سخن می‌باشد****جان ستاننده ز اعدانه به تلخی به خموشی
گر بنابر غرضی گرچه نگوید هجوت****مدحت آن نوع بگوید که تو خود را بکشی

شماره ۱۱۶: دست بیعت داد با آل علی

شیخ حیدر کز کمال اعتقاد****دست بیعت داد با آل علی
از جهان چون رفت بادا در جنان****خرم و دلشاد با آل علی
از خرد تاریخ او کردم سوال****گفت حشرش باد با آل علی

شماره ۱۱۷: مه خورشید پرتو مه چه رایات سلطانی

همای آشیان سلطنت شهزاده سلطانم****مه خورشید پرتو مه چه رایات سلطانی
مهین بانو که بر تخت تجرد داشت چون مریم****ببر تشریف لم یمسسنی از بس پاکدامانی
به عزم گلشن فردوس زرین محملش ناگه****به دوش حور و غلمان شد روان زین عالم فانی
چو کرد آن ثانی مریم وداع شاه عیسی دم****پی تاریخ گفتم حیف و آه از مریم ثانی

شماره ۱۱۸: رشتهٔ عمر عزیزی کو تهی

هر نفس می‌کرد چون از تاب مرگ****رشتهٔ عمر عزیزی کو تهی
هر زمان میشد چو از دست اجل****پیکری در خاک چون سرو سهی
با وجود طفلی از اوضاع چرخ****یافت سید نعمت الله آگهی
با برادر همرهی کرد اختیار****وز توجه کرد قالب را تهی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فکر تاریخش چو گردم عقل گفت****کرد سید با برادر همرهی

حرف ا

شماره ۱۱۹: چون رفت و خرد حساب کمیت سال

از باغ جلال ملت آن تازه نهال****چون رفت و خرد حساب کمیت سال
کافاق آراست****از طبعم خواست
گل دسته گلشن جلال افزون دید****شد دور درین ولا نهالی ز جلال
زان مدت و گفت****وان هم شد راست

شماره ۱۲۰: وی گران گوهر خزانه جود

ای بلند اختر سپهر وجود****وی گران گوهر خزانه جود
به خدایی که داشت ارزانی****به تو در ملک خود سلیمانی
که اگر زین فتاده مور ضعیف****برسد عرضه‌ای به سمع شریف
آنچنان کن کز استماع نوید****نشود نا امید هوش امید

غزلیات از رساله جلالیه

حرف ا

شماره ۱: رو که تا دم زده‌ام سوخته‌ام پاک تو را

من و دیدن رقیبان هوسناک تو را****رو که تا دم زده‌ام سوخته‌ام پاک تو را
من که از دست تو صد تیغ به دل خواهم زد****به که بیرون فکنم از دل صد چاک تو را
تا به غایت من گمراه نمیدانستم****اینقدر کم حذر و خود سر و بی‌باک تو را
ترک چشمت که دم از شیر شکاری میزد****این چه سر بود که بربست به فتراک تو را
قلب ما صاف کن ای شعله اکسیر اثر****چه شود نقد بجز دود ز خاشاک تو را
هیچت ای چشم سیه روی ازو سیری نیست****در تو گور مگر سیر کند خاک تو را
محتشم آنچه تو دیدی و تو فهمیدی از او****کور بهتر پر ازین دیده ادراک تو را
کلامم می‌کشد ناگه به جائی****که آرد بر سر نطقم بلائی

شماره ۲: دلگران از هستیم مپسند دلدار مرا

ای فلک خوش کن به مرگ من دل یار مرا****دلگران از هستیم مپسند دلدار مرا
ای اجل چون گشته‌ام بار دل آن نازنین****جان ز من بستان و بردار از دلش بار مرا
ای زمانه این زمان کز من دلش دارد غبار****گرد صحرای عدم گردان تن زار مرا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ای طبیب دهر چون تلخ است از من مشربش****شربت از زهر اجل ده جان بیمار مرا
ای سپهر اکنون که جز در خواب کم می‌بینمش****منت از خواب عدم به چشم بیدار مرا
ای زمین چون او نمی‌خواهد که دیگر بیندم****از برون جا در درون ده جسم افکار مرا
محتشم دلدار اگر فرمان به قتل من دهد****بر سر میدان عبرت نصب کن دار مرا

شماره ۳: ورنه شهبازی ز چنگت می‌کشد بیرون مرا

من نه آن صیدم که بودم پاسدار اکنون مرا****ورنه شهبازی ز چنگت می‌کشد بیرون مرا
زود می‌بینی رگ جانم به چنگ دیگری****گر نوازش می‌کنی زین پس به این قانون مرا
آن که دی بر من کشید از غمزه صد شمشیر تیز****تا تو واقف می‌شود می‌افکند در خون مرا
آن که دوش از پیش چشم ساحرش بگریختم****تا تو می‌یابی خبر می‌بندد از افسون مرا
آن که در دل خیل وسواسش پیاپی می‌رسد****تا تو خود را می‌رسانی می‌کند مجنون مرا
آن که از یک حرف مستم کرد اگر گوید دو حرف****می‌تواند کرد مدهوش از لب میگون مرا
آن گران تمکین که من دیدم همانا قادر است****کز تو بار عاشقی بر دل نهد افزون مرا
گر به آن خورشیدرو یک ذره خود را می‌دهم****می‌برد در عزت از رغم تو بر گردون مرا
چون گریزم محتشم گر آن بت زنجیر موی****پای دل بندد پس از تحقیق این مضمون مرا

شماره ۴: از همچو مرگ به گسست پیوند جسم و جان را

عشقت زهم برآورد یاران مهربان را****از همچو مرگ به گسست پیوند جسم و جان را
تا طرح هم زبانی با این و آن فکندی****کردند تیز برهم صد همزبان را
از لطف عام کردی در بزم خاص باهم****در نیم لحظه دشمن صد ساله دوستان را
جمعی که باهم اول بودند راست چون تیر****در کینه هم آخر کردند زه کمان را
باد ستیزه برخاست وز یکدیگر جدا کرد****مانند دود آتش اهل دو دودمان را
شهری ز آشنایان پر بود ای یگانه****بیگانه کرد عشقت از هم یگان یگان را
صد دست عهد باهم دست تو از کناره****شمشیر بر میان زد پیوند این و آن را
ما با کسی که بودیم پیوسته بر در مهر****باب النزاع کردیم آن طرفه آستان را
با محتشم رفیقی طرح رقابت افکند****کی ره به خاطر خود می‌دادم این گمان را

حرف ت

شماره ۵: آن جا اگر روی و گر آئی برابر است

چون پیش یار قید و رهائی برابر است****آن جا اگر روی و گر آئی برابر است
یک لحظه با تو بودن و با غیر دیدنت****با صد هزار سال جدائی برابر است
لطفی نمی‌کنی که طفیل رقیب نیست****لطفی چنین به قهر خدائی برابر است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هر بوالهوس که گفت فدای تو جان من****پیشت به عاشقان فدائی برابر است
شوخی که نرخ بوسه به جائی دهد قرار****در کیش ما به حاتم طائی برابر است
از غیر رو نهفتن و در پرده دم زدن****با صد هزار چهره گشائی برابر است
دل خوس مکن به خسرو بی‌عشق محتشم****کاین خسروی کنون به گدائی برابر است

شماره ۶: خمیرمایه چندین هزار درد و غم است

دلم که بی‌تو لگدکوب محنت و الم است****خمیرمایه چندین هزار درد و غم است
نمونه‌ایست دل من ز گرگ یوسف گیر****که در نهایت حرمان به وصل متهم است
من آن نیم که نهم پا ز حد برون ورنه****میانه من و سر حد وصل یک قدم است
علامت شه حسن است قد و کاکل او****که بر سر سپه فتنه بهترین علم است
نظیر لعل تو بسیار هست غایتش آن****که در خزانه سلطان خطه عدم است
دمی کشی به عتابم دمی به لطف خطاست****چه قاتلی تو که تیغ ستیزه‌ات دو دم است
تو شاه حسنی و بر درگهت به بانگ بلند****کسی که لاف گدائی زده‌ست محتشم است

شماره ۷: صد رشک تا سبب نیست با خود درین صدد کیست

در عین وصل جز من راضی به مرگ خود کیست****صد رشک تا سبب نیست با خود درین صدد کیست
یاران مدد نمودند در صلح غیر با او****اکنون کسی که در جنگ ما را کند مدد کیست
حرفی که گر بگویم گردد سیه زبانم****جز خامه آن که با او گوید بشد و مد کیست
آن کس که کرده صد جا بدگوئی تو نیک است****ای بد ز نیک نشناس گر نیک اوست بد کیست
بر نقد عصمت خود بنگر خط خطا را****آنگه ببین به نامت این سکه آن که زد کیست
جز من که غیرتم کرد راضی به دوری تو****آن کس که دور خواهد جان خود از جسد کیست
این وصل بی‌بها را من می‌دهم به هجران****یاران کسی که دارد بر محتشم حسد کیست

شماره ۸: به این امید من هم چند روزی رفتم از کویت

به عزت نامزد شد هرکه نامد مدتی سویت****به این امید من هم چند روزی رفتم از کویت
به راه جستجویت هرکه کمتر می‌کند کوشش****نمی‌بیند دل وی جز کشش از زلف دلجویت
تو را آن یار می‌سازد که باشد قبله‌اش غیری****کند در سجده‌های سهو محراب خود ابرویت
چه میسائی رخ رغبت به پای آن که می‌داند****کف پای بت دیگر به از آئینه رویت
ز دست‌آموز مرغ دیگران بازی مخور چندین****به بازی گر سری برمی‌کند از حقله مویت
سیه چشمی برو افسون و مست اکنون محال است این****که افروزد چراغی از دل وی چشم جادویت
تو را این بس که هرگز محتشم نشنید ازو حرفی****که خالی باشد از بدگوئی رخسار نیکویت

شماره ۹: نمی‌گفتم که خواهد بست همت رختم از کویت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نمی‌گفتم که خواهد دوخت غیرت چشمم از رویت****نمی‌گفتم که خواهد بست همت رختم از کویت
نمی‌گفتم کمند سرکشی بگسل که می‌ترسم****دل من زین کشاکش بگسلد پیوند از مویت
نمی‌گفتم نگردان قبلهٔ بد نیتان خود را****وگرنه روی می‌گردانم از محراب ابرویت
نمی‌گفتم سخن دربارهٔ بدگوهران کم گو****که دندان می‌کنم یکباره از لعل سخنگویت
نمی‌گفتم بهر کس روی منما و مکن نوعی****که گر از حسرت رویت بمیرم ننگرم سویت
نمی‌گفتم ازین مردم فریبی میکنی کاری****که من باطل کنم بر خویش سحر چشم جادویت
نمی‌گفتم ازین به محتشم را بند بر دل نه****که خواهد جست و خواهد جست او از زلف هندویت

حرف د

شماره ۱۰: دلبری دادت بقدر ناز ودلداری نداد

آن که چشمت را ز خواب ناز بیداری نداد****دلبری دادت بقدر ناز ودلداری نداد
آن که کرد از قوت حسنت قوی بازوی جور****قدرتت یک ذره بر ترک جفا کاری نداد
آن که کرد آزار دل را جوهر شمشیر حسن****اختیارت هیچ در قطع دل آزاری نداد
آنکه دردی بی‌دوا نگذاشت یارب از چه رو****غم به من داد و تو را پروای غمخواری نداد
آن که کردت در دبستان نکوئی ذو فنون****در فن یاری تو را تعلیم پنداری نداد
آن که داد از قد و کاکل شاه حسنت را علم****رایت ظلم تو را بیم از نگونساری نداد
آن که بار بی‌دلان کرد از غم عشقت فزون****محتشم را تا نکشت از غم سبکباری نداد

شماره ۱۲: گیرد بلا کناری عشق از میان برافتد

یارب چه مهر خوبان حسن از جهان برافتد****گیرد بلا کناری عشق از میان برافتد
دهر آتشی فروزد کابی بر آن توان زد****داغ درون نماند سوز نهان برافتد
عشق از تنزل حسن گردد به خاک یکسان****نام و نشان عاشق زین خاکدان برافتد
رخسار عافیت را کایام کرده پنهان****باد امان بجنبد برقع از آن برافتد
ابروی حسن کز ناز بستست بر فلک زه****تابی خورد ز دوران زه زان کمان برافتد
تخفیف یابد آزارد خلقی شود سبکبار****از پشت صبر و طاقت بار گران برافتد
از محتشم نجوئید تحسین حال خوبان****هم نکته جو نماند هم نکته دان برافتد

شماره ۱۳: هم شب شاهی در درویش فرخ فال زد

بخت چون بر نقد دولت سکهٔ اقبال زد****هم شب شاهی در درویش فرخ فال زد
جسم خاکی شد سپند و بستر آتش آن زمان****کان گران تمکین در این مضطرب احوال زد
طایر گرم آشیان خواب از وحشت پرید****فتنه تیری از کمین بر مرغ فار غبال زد
ساقی دولت به دستم ساغری پر فیض داد****مطرب عشرت به گوشم نغمهٔ پر خال زد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آن که می‌کشتش خمار هجر در کنج ملال****از شراب وصل ساغرهای مالامال زد
پیش از آن کاید به اقبال آن شه اقلیم حسن****جانم از تن خیمه بیرون بهر استقبال زد
محتشم زد بر سپاه غم شبیخون شاه وصل****بر به ملک دل ز عشرت خیمه اجلال زد

شماره ۱۴: به کام عشق بازان شاه حسنت کامران باشد

الهی تا ز حسن و عشق در عالم نشان باشد****به کام عشق بازان شاه حسنت کامران باشد
الهی خلعت حسنت که جیبش ظاهر است اکنون****ظهور دامنش تا دامن آخر زمان باشد
الهی تا ز باغ حسن خیزد نخل استغنا****تذر و عصمتت را برترین شاخ آشیان باشد
الهی تا هوس باشد کنار و بوس طالب را****شه حسن تو را تیغ تغافل در میان باشد
الهی عاشق از معشوق تا باشد تواضع جو****دو ابروی تو را تیر تکبر در کمان باشد
الهی تا طلب خواهنده باشد ابروی پرچین****چو ماری گنج یاقوت لبت را پاسبان باشد
الهی محتشم چشم خیانت گر کند سویت****به پیش ناوک خشم تو چشم او نشان باشد

شماره ۱۵: که از غروب و طلوعش دو شهر زیر و زبر شد

مهی برفت ازین شهر و شور شهر دگر شد****که از غروب و طلوعش دو شهر زیر و زبر شد
ازین دیار سفر کرد و کشت اهل وفا را****در آن دیار ستاد و بلای اهل نظر شد
ز سیل فرقتش این بوم جای سیل شد ارچه****ز برق طلعتش آن خطه هم محل خطر شد
ز بلده که عنان تافت غصه تاخت به آنجا****به کشوری که وطن ساخت عاقبت به سفر شد
درخت عشق درین شهر شد نهال خزان بین****نهال فتنه در آن ملک نخل تازه ثمر شد
در این دو مملکت از پرتو خروج و ظهورش****بلیه تیغ دودم گشت و فتنه تیر دوسر شد
چو بر رکاب نهاد آن سوار پای غریمت****ز شهر بند سکون محتشم دو اسبه بدر شد

شماره ۱۶: بس خرابم من یک امروز دگر محمل مبند

ساربانا پرشتابان بار ازین منزل مبند****بس خرابم من یک امروز دگر محمل مبند
حالیا از چشم طوفان خیز من ره دجله است****یک دو روز دیگری این رخت ازین ساحل مبند
غافلی کز من به رویت مانده باقی یک نگاه****در محلی این چنین چشم از من غافل مبند
نیست حد آدمی کز تن برد جان در وداع****روح انسان پیکری تهمت بر آب و گل مبند
یار چون شد عمر در تعجیل بهتر ای طبیب****رو ببند حیله پای عمر مستعجل مبند
داروی منعم مکش در چشم گریان ای رفیق****راه بر سیلی چنین پر زور بی‌حاصل مبند
دل به خوبان بستن ای دل حاصل دیوانگی‌ست****محتشم گر عاقلی دیگر به ایشان دل مبند

شماره ۱۷: که مردمش ز بت خود عزیزتر دانند

تبارک الله ازین پادشاه وش صنمی****که مردمش ز بت خود عزیزتر دانند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کنند جای دگر بندگی ولی او را****به صدق دل همه جا پادشاه خود خوانند

شماره ۱۸: روی تو چند آینهٔ مرد و زن بود

حسن تو چند زینت هر انجمن بود****روی تو چند آینهٔ مرد و زن بود
تیر نظر به غیر میفکن که هست حیف****شیرافکن آهوی تو که روبه فکن بود
لطفی ندید غیر که مخصوص او نبود****لطفی به من نمای که مخصوص من بود
ای در بر رقیب چو جان مانده تا به کی****جان هزار دل شده در یک بدن بود
من سینه‌چاک و پیش تو بی درد در حساب****آن چاکهای سینه که در پیرهن بود
تا غیر خاص خویش نداند حدیث او****راضی شدم که با همه‌کس در سخن بود
اوقات اگر چنین گذرد محتشم مدام****مردن هزار بار به از زیستن بود

شماره ۱۹: کو تیغ که انتقام کشم از زبان خود

آزرده‌ام به شکوه دل دلستان خود****کو تیغ که انتقام کشم از زبان خود
تیغ زبان برو چو کشیدم سرم مباد****چون لاله گر زبان نکشم از دهان خود
انگیختم غباری و آزردمش به جان****خاکم به سر ببین که چه کردم به جان خود
از غصهٔ درشتی خود با سگان او****خواهم به سنگ نرم کنم استخوان خود
جلاد مرگ گیرد اگر آستین من****بهتر که او براندم از آستان خود
خود را به بزمش ارفکنم بعد قتل من****مشکل که بگذرد ز سر پاسبان خود
بر آتشم نشاند و ز خاطر برون نکرد****آن حرفها که ساخته خاطر نشان خود
دایم به زود رنجی او داشتم گمان****کردم یقین به یک سخن آخر گمان خود
شک نیست محتشم که به این جرم می‌کنند****ما را سگان یار برون از میان خود

شماره ۲۰: امروز هم شد اندکی فردا ندانم چون شود

دل می‌شود هر روز خون تا او ز دل بیرون شود****امروز هم شد اندکی فردا ندانم چون شود
اشکی که می‌دارم نهان از غیرت اندر چشم‌تر****که برکشایم یک زمان روی زمین جیحون شود
گر من به گردون سر دهم دود تنور صبر را****از ریزش اشک ملک صد رخنه در گردون شود
خون در دلم رفت آنقدر از راز نازک پرده****کش پرده از هم می‌درد گر قطره‌ای افزون شود
من خود نمی‌گویم به کس رازی که دارم پاس آن****اما اگر گوید کسی در بزم او صد خون شود
خواهم نوشتن نامه‌ای اما نمی‌دانم چسان****خواهد درید آن گل ز هم گر واقف از مضمون شود
شرح جراحتهای غم هرگه نویسد محتشم****خون ریزد از مژگان قلم روی زمین گلگون شود

شماره ۲۱: برق این شعله هویدا تر ازین می‌باید

شعلهٔ حسن تو بالاتر ازین می‌باید****برق این شعله هویدا تر ازین می‌باید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نیم به سمل شده‌ای فیض تمام از تو نیافت****خنجر ناز تو براتر ازین می‌باید
طاق ابروی کجت طاقت من طاق نساخت****غره حسن تو غراتر ازین می‌باید
شعله نیم نظرهای توام پاک بسوخت****آری اسباب مهیا تر ازین می‌باید
من ز تقصیر تو رسوای دو عالم نشدم****شهره عشق تو رسوا تر ازین می‌باید
نیست کوتاه ز دامان تو دست همه کس****پایه وصل تو بالاتر ازین میباید
با گدائی که حریص است به دریوزه وصل****سگ کوی تو به غوغاتر ازین می‌باید
محتشم خواهی اگر دغدغه ناکش سازی****غزلی وسوسه فرماتر ازین می‌باید

شماره ۲۲: چشم بی‌سرمه سیاهش نگرید

روی ناشسته چو ماهش نگرید****چشم بی‌سرمه سیاهش نگرید
بر سر سرو ملایم حرکات****جنبش پر کلاهش نگرید
نگهش با من و رویش با غیر****غلط انداز نگاهش نگرید
مهر من گشته یکی صد ز خطش****اثر مهر و گیاهش نگرید
شاه حسنش سپه آورده ز خط****عالم آشوب سپاهش نگرید
عذرخواهی کندم بعد از قتل****عذر بدتر ز گناهش نگرید
می‌رود غمزه زنان از کشته****پشته‌ها بر سر راهش نگرید
دود از چرخ برآورده دلم****اثر شعله آهش نگرید
محتشم کوه ستم راست ستون****تن کاهیده چو کاهش نگرید

شماره ۲۳: فکر خود کن که سپه بر در دروازه رسید

بهر تسخیر دلم پادشهی تازه رسید****فکر خود کن که سپه بر در دروازه رسید
عشق زد بر در دل نوبت سلطان دگر****کوچ کن کوچ که از صد طرف آوازه رسید
شهر دل زود بپرداز که از چار طرف****لشگری تازه برون از حد و اندازه رسید
مژده محمل مه کوکبه‌ای می‌آرند****از درون رخش برون تاز که جمازه رسید
میوه وصل تو آن به که گذارم به رقیب****از ریاض دگرم چون ثمر تازه رسید
ساقیا باده ز خمخانه دیگر برسان****که درین بزم مرا کار به خمیازه رسید
محتشم طرح کتاب دیگر افکند مگر****کار اوراق جلالیه به شیرازه رسید

حرف ر

شماره ۲۴: روی برگشتن ندارم شرمسار شرمسار

باز جائی رفته‌ام کز روی یارم شرمسار****روی برگشتن ندارم شرمسارم شرمسار
در تب عشقم هوس فرمود نا پرهیزیی****کاین زمان تا حشر از آن پرهیزگارم شرمسار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

با رخ و زلفش دلم شرط قراری کرده بود****هم از آن شرحم خجل هم زان قرارم شرمسار
قول و فعل و عهد و شرطم بود پیشش معتبر****پیش او اکنون به چندین اعتبارم شرمسار
کار من یکباره مشکل شد در این عشق و هوس****ای اجل بازا که من زین کار و بارم شرمسار
همچو نعلم پیش او چشم از زمین برداشتن****نیست ممکن بس کزان زیبا سوارم شرمسار
محتشم بر شاخ دیگر بلبل دل را نشاند****من چه نرگس از رخ آن گلعذارم شرمسار

شماره ۲۵: یا به یاران می‌توان مشغول بودن یا به یار

ما به یارانیم مشغول و رقیب ما به یار****یا به یاران می‌توان مشغول بودن یا به یار
یاری یاران مرا از یار دور افکنده است****کافرم گر بعد ازین یاری کنم الا به یار
چند فرمایندم استغنا و گویندم مزن****حرف جز با غیر و روی غیرتی بنما به یار
یار تا باشد چرا باید زدن با غیر حرف****غیر تا باشد چرا باید زد استغنا به یار
ذره‌ای از یاری این یاران فرو نگذاشتند****یار را با ما گذارید این زمان ما را به یار
ما گدایان قدر این نعمت نمی‌دانسته‌ایم****پادشاهی بوده صحبت داشتن تنها به یار
گر به دستم فرصتی افتد بگویم محتشم****از نزاع انگیزی یاران حکایتها به یار

شماره ۲۶: تشریف استغنا مکن بر قد من کوته دگر

هان ای دل هجران گزین در جلوه است آن مه دگر****تشریف استغنا مکن بر قد من کوته دگر
ای فتنه می‌انگیزی از رفتار او گرد بلا****خوش میکشی میل فسون در چشم این گمره دگر
چاه ز نخدانش ببین ای دیده و کاری مکن****کاندر ته آن چه فتدجان من بی ته دگر
دزدیده می‌بینی دلا رخسار طاقت سوز او****این آتش رخشان شرر می‌سوزدت باالله دگر
خوش مستعد محنتی ای دل ازین اندیشه کن****گر فتنه انگیزی کسی غم را کند آگه دگر
شد خیمه صبرم نگون از دیدهٔ او چون کنم****گر شاه غیرت از دلم بیرون زند خرگه دگر
پیش سگ او محتشم ظاهر مکن بیگانگی****با آن وفادار آشنا کارت فتد ناگه دگر

حرف ش

شماره ۲۷: به جانب تو کشد شعله از زبان من آتش

بترس از آن که درآرد سر از دهان من آتش****به جانب تو کشد شعله از زبان من آتش
بترس از آن که ز آمیزشت به چرب زبانان****شود زبانه‌کش از مغز استخوان من آتش
بترس از آن که چه باران لطف بر همه باری****به برق آه زند در دل تو جان من آتش
بترس از آن که ز حرف حریف سوز نوشتن****به جانب تو زند در قلم بنان من آتش
بترس از آن که چه سگ دامن تو گیرم و گیرد****بدامنت ز زبان شرر فشان من آتش
بترس از آن که چو من تیر آه افکنم از دل****به جای تیر جهد از دم کمان من آتش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بترس از آن که ز سوزنده شعرها گه و بیگه****به مجلست فکند محتشم لسان من آتش

حرف ض

شماره ۲۸: که آتش از دهنم سر برآرد از اعراض

سخن درست بگویم اگرچه میترسم****که آتش از دهنم سر برآرد از اعراض
به غیر عهد نهان نیستی ازو دیدم****که بر محبت ما بی‌دریغ زد مقراض

حرف ق

شماره ۲۹: تا چه آید بر سرم فردا زبیداد فراق

داردم در زیر تیغ امروز جلاد فراق****تا چه آید بر سرم فردا زبیداد فراق
بود بنیاد طلسم جسم من قائم به وصل****ریخت ذرات وجودم را ز هم باد فراق
من که بودم مرغ باغ وصل حالم چون بود****با دل پرآرزو در دام صیاد فراق
وصل خود موکب روان کرد ای رفیقان کو دگر****دادرس شاهی که پیش او برم داد فراق
داشتم در زیر بار عشق کاری ناتمام****چرخ گردون را تمام اما بامداد فراق
خانه تن شد خراب از سستی بنیاد وصل****وای گر جان یابد استحکام بنیاد فراق
محتشم دل بر هلاکت نه که صد ره خوش‌تر است****وحدت آباد فنا از وحشت آباد فراق

حرف ک

شماره ۳۰: خاک هجران بر سر وصلی که باشد مشترک

وصل چون شد عام از هجران بود ناخوشترک****خاک هجران بر سر وصلی که باشد مشترک
کی نشیند در زمان وصل بر خاطر غبار****گر نه بیزد خاک شرکت بر سر عاشق فلک
وصل نامخصوص یار آدم کش است ای همدمان****خاصه یاری کش بود حسن پری خلق ملک
یار را با غیر دیدن مرگ اهل غیرت است****غیر بی‌غیرت درین معنی کسی را نیست شک
هرکجا گرمست از تیغ دو کس بازار وصل****می‌زنند آنجا حریفان نقد غیرت بر محک
عاشقی ریش است و وصل دلبران مرهم برآن****وصل چون شد مشترک می‌گردد آن مرهم نمک
بر سر هر نامه طغرائیست لازم محتشم****کی بود زیبنده گر باشد دو سر را تاج یک

شماره ۳۱: آب حیات بر لب و از تشنگی هلاک

چون من کجاست بوالعجبی در بسیط خاک****آب حیات بر لب و از تشنگی هلاک
دارم ز پاک دامنی اندر محیط وصل****حال کسی که سوخته باشد ز هجر پاک
آن می که می‌دهندم و من در نمی‌کشم****ریزم اگر به خاک شود مرده نشاء ناک

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در دست وصل سوزن تدبیر روز و شب****دل ز احتراز کرده نهان جیب چاک چاک
دست هوس دراز نسازم به شاخ وصل****از حسرتم اگر رگ جان بگسلد چو تاک
جامم لبالب از می وصل است و من خجل****کاب حیات ریخته خواهد شدن به خاک
بر دامنت چو گرد هوس نیست محتشم****گر بر بساط قرب نشینی چو من چه باک

حرف م

شماره ۳۲: این منم کز عشق پاک این رتبه پیدا کرده‌ام

این منم کز عصمت دل در دلت جا کرده‌ام****این منم کز عشق پاک این رتبه پیدا کرده‌ام
این منم کز پاکبازی چشم هجران دیده را****قابل نظاره آن روی زیبا کرده‌ام
این منم کز عین قدرت دیدهٔ اغیار را****بی‌نصیب از توتیای خاک آن پا کرده‌ام
این منم کز صیقل آئینهٔ صدق و صفا****در رخت آثار مهر خود هویدا کرده‌ام
این منم کز رازداری گوش حرف اندوز را****مخزن اسرار آن لعل شکرخا کرده‌ام
این منم کز پرسشت با صحت و عمر ابد****ناز بر خضر و تغافل بر مسیحا کرده‌ام
این منم کاندر حضور مدعی چون محتشم****هرچه طبعم کرده خواهش بی‌محابا کرده‌ام

شماره ۳۳: صید این دامم از آن بی‌اضطرابی نیستم

هرگز از زلف کجت بی‌پیچ و تابی نیستم****صید این دامم از آن بی‌اضطرابی نیستم
گرچه هستم در بهشت وصل ای حوری نژاد****چون قرینم با رقیبان بی‌عذابی نیستم
دی که بهر قتل می‌کردی شمار عاشقان****من یقین کردم که پیشت در حسابی نیستم
تا عتابت باشد از حلمم دل خوش که من****مرغ آتشخواره‌ام قانع به آبی نیستم
ز آب حلمت شعلهٔ عشقم به پستی مایل است****عاشقم آخر سزاوار عتابی نیستم
من که صد پیغام گستاخانه‌ات دادم هنوز****در خور ارسال عاشق کش جوابی نیستم
بزم آن مه محتشم مخصوص خاصان به که من****کو چه گردی ابترم عالیجنابی نیستم

شماره ۳۴: ز دهر می‌کند امسال غالبا بی‌خم

منم شکسته نهال ریاض عشق و گلی****ز دهر می‌کند امسال غالبا بی‌خم
به زخم ناوک او چون شوم شهید کنید****شهید ناوک شاطر جلال تاریخم

شماره ۳۵: به دامن گرم آتشپاره‌ای اما خطا کردم

به خوبی ذره‌ای بودی چه در کوی تو جا کردم****به دامن گرم آتشپاره‌ای اما خطا کردم
منت دادم به کف شمشیر استغنا که افکندی****تن اهل وفا در خون ولی بر خود جفا کردم
تو خود آئینه‌ای بودی ولی ماه جمالت را****من از فیض نظر آئینهٔ گیتی نما کردم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بلای خلق بودی اول ای سرو سهی بالا****منت آخر بلائی از بلاهای خدا کردم
نبود از صدق روی اهل حاجت در تو بی‌پروا****تو را من از توجه قبله حاجت روا کردم
خریداران ز قحط حسن می‌گشتند گرد تو****تو را من از عزیزی یوسف مصر صفا کردم
کنون او ذوق دارد محتشم از کردهای من****من انگشت تاسف می‌گزم که اینها چرا کردم

شماره ۳۶: ز ملک وصل اسباب اقامت را روان کردم

منم کز دل وداع کشور امن و امان کردم****ز ملک وصل اسباب اقامت را روان کردم
منم کانداختم در بحر هجران کشتی طاقت****رسیدم چون به غرقاب بلا لنگر گران کردم
منم کاورد کوه محنتم چون زور بر خاطر****تحمل را به آن طاقت شکن خاطرنشان کردم
منم کاویخت چون هجران کمان خویش از دعوی****بزور صبر جرات در شکست آن کمان کردم
منم کز صرصر هجران چه شد میدان غم رفته****ز دعوی با صبا آسودگی را همعنان کردم
منم کایام چون گشت از کمان کین خدنگ افکن****فکندم جوشن طاقت ببر خود را نشان کردم
منم کز سخت جانی بر دل هجران گزین خود****جفا را جرات افزودم بلا را کامران کردم
منم صبر آزمائی کز گره‌های درون چون نی****کمر بستم به سختی ترک آن نازک میان کردم
منم مرغی که چون بر آشیانم سنگ زد غیرت****به بال سعی پرواز از زمین تا آسمان کردم
منم کز گفتن نامی که میمردم برای آن****چو شمع از تیغ غیرت نطق را کوته‌زبان کردم
منم کز محتشم آئین صبر آموختم اول****دگر سلطان غیرت هرچه فرمود آنچنان کردم

شماره ۳۷: دل از تو می‌کنم ای بت خدا مدد کندم

به دعوی آمده ترکی که صید خود کندم****دل از تو می‌کنم ای بت خدا مدد کندم
مرا تو کشته‌ای و بر سرم ستاده کسی****که یک فسون ز لبش زنده ابد کندم
عجب که با همه عاشق کشی حسد نبری****که آن مسیح نفس روح در جسد کندم
مرا زیاده ز حد کرده است با خود نیک****رسیده کار به آن هم که با تو بد کندم
قبول خاطر او گشته‌ام به ترک درت****چنان نکرده قبولم که باز رد کندم
فلک که سکه عشقش به نام من زده است****عجب که باز به عشق تو نامزد کندم
چو محتشم خط آزادی از تو می‌گیرم****که او ز خیل غلامان به این سند کندم

شماره ۳۸: ولی آن کس که گشت اول گرفتار تو من بودم

نخست آنکس که شد در بند انکار تو من بودم****ولی آن کس که گشت اول گرفتار تو من بودم
زدند از من حریفان بیشتر لاف خریداری****ولی اول کسی کامد به بازار تو من بودم
به سیم و زر طلبکار تو گردیدند اگر جمعی****کسی کوشد به جان و سر خریدار تو من بودم
من اول از تو کردم احتراز اما اسیری هم****که کرد آخر سر خود در سر و کار تو من بودم
به بیماری کشید از حسرت کار دگر یاران****ولی آن کس که مرد از شوق دیدار تو من بودم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حریفان جان سپر کردند پیشت لیک جانبازی****که ضربت خورد از شمشیر خونخوار تو من بودم
چو نظم محتشم خوانی بگو کای بلبل محزون****کجا رفتی چه افتادت نه گلزار تو من بودم

شماره ۳۹: درین کار آزمودم خویش را خوش طاقتی دارم

دو روزی شد که با هجران جانان صحبتی دارم****درین کار آزمودم خویش را خوش طاقتی دارم
به حال مرگ باشد هرکه دور افتد ز غمخواری****من از دلدار دور افتاده‌ام خوش حالتی دارم
از آن کو رخت بستم وز سگ او خواستم همت****کنون چون سگ پشیمان نیستم چون همتی دارم
شبم بی‌زلف او صد نیش عقرب نیست در بستر****چو چشم دیر خواب خویش مهد راحتی دارم
نبرد اسباب عیشم مو به مو باد پریشانی****جدا زانطره و کاکل عجب جمعیتی دارم
نمی‌سازم کمال عجز خود پیش سگش ظاهر****تعالی الله بر استغنا چه کامل قدرتی دارم
سخن در پرده گفتن محتشم تاکی زبان درکش****که پر بیهوده میگوئی و من بد کلفتی دارم

شماره ۴۰: گر باز نامش می‌بری بی‌شک زبانت می‌برم

دانسته باش ای دل کزان نامهربانت می‌برم****گر باز نامش می‌بری بی‌شک زبانت می‌برم
با شاهد دلجوی غم دست وفا کن در کمر****کامروز یا فردا از آن نازک میانت می‌برم
چون از چمن نخل جوان برد به زحمت باغبان****با ریشه پیوند جان از وی جنانت می‌برم
مردانه دندان سخت کن وز تیغ هجران سر مکش****گر سخت جانی تا ابد زان دلستانت می‌برم
زان میوه ارزان بها گر نگسلی پیوند خود****چون تاک ازین پس یک به یک رگهای جانت می‌برم
گر از ره بی‌غیرتی دیگر به آن کو می‌روی****از اره غیرت روان پای روانت می‌برم
شرح غم من محتشم زین پیش می گفتی به او****گر باز می گوئی زبان زین ترجمانت می‌برم

شماره ۴۱: بهشتی دارم اما دوزخی از دور می‌بینم

چراغ خود دگر در بزم او بی‌نور می‌بینم****بهشتی دارم اما دوزخی از دور می‌بینم
به خشم است آن مه از غیر و نشان تیر خوفم من****که در دستش کمان خشم را پرزور می‌بینم
نگه ناکردنش در غیر خرسندم چسان سازد****که من میل نگه زان نرگس مخمور می‌بینم
به ساحل گر روم بهتر که دریای وصالش را****ز طوفانی که دارد در قفا پرشور می‌بینم
هنوز از آفتاب وصل گرمم لیک روز خود****به چشم دور بین مثل شب دیجور می‌بینم
برای غیر گوری کنده بودم در زمین غم****کنون تابوت خود را بر لب آن گور می‌بینم
چسان پیوند برد محتشم در نزع جسم از جان****ز دست او کنون خود را به آن دستور می‌بینم

حرف ن

شماره ۴۲: دل ز هجر تو و وصل دگران در زندان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بود دی در چمن ای قبلهٔ حاجتمندان****دل ز هجر تو و وصل دگران در زندان
پر گره گشت درونم ز تحمل چون مار****بر جگر به سکه در آن حبس فشردم دندان
صد تن آنجا به نشاط و ز فراق تو مرا****غصه چندان که نخواهی و الم صد چندان
کام پر زهر و جگر پر نمک و دل پرخون****می‌نمودم به حریفان لب خود را خندان
در ببستند ز اندیشه پس خم زدنم****در عشرت به رخ اهل محبت بندان
حرف دلکوب حریفان به دلم کاری کرد****که مگر حدت حداد کند با سندان
بی‌حضور تو من و محتشم آنجا بودیم****بر طرب غصه گزینان به الم خورسندان
پس رفتم و این غزل به دستش دادم****و اندر ره معذرت به خاک افتادم

شماره ۴۳: هم دشمنی کردم به خود هم دوستی با دشمنان

بیرون شدم از بزمت ای شمع صراحی گردنان****هم دشمنی کردم به خود هم دوستی با دشمنان
دامن‌فشان رفتم برون زین انجمن وز غافلی****نقد وصالت ریختم در دامن تر دامنان
چون رفتم از مجلس برون غافل ز ارباب غرض****کارم به یکدم ساختند آن فتنه در بزم افکنان
از نیم شب برگشتنم یاران به طعن و سرزنش****ز انگیز آن ابرو کمان بر جان من ناوک زنان
من سر به جیب انفعال استاده تا بر جرم من****دامان عفوی پوشد آن سرخیل گل پیراهنان
از بهر عذر سهو خود هرچند کردم سجدها****چون بت نجنبانید لب آن زبده سیمین تنان
لازم شد اکنون محتشم کری کنون شمشیر هم****تا من به زنهار ایستم بر دست این در گرد نان

شماره ۴۴: تواند صد هزاران خانه را زیر و زبر کردن

کسی هم بوده کز شوخی بزور یک نظر کردن****تواند صد هزاران خانه را زیر و زبر کردن
کسی هم بوده کز مردم اگر عالم شود خالی****تواند در دل جن و ملک مهرش اثر کردن
کسی هم بوده از دلها اگر نبود اثر پیدا****تواند تیر عشقش از دل خارا گذر کردن
کسی هم بوده کز عشاق چون یک زنده نگذارد****تواند مردهٔ افسرده را خون در جگر کردن
کسی هم بوده کز شهری چو گیرد باج در خوبی****به تنهائی تواند کار صد بیدادگر کردن
کسی هم بوده کز عاشق زبانیها به یک ایما****تواند مهر لیلی از دل مجنون بدر کردن
کسی هم بوده کز شوق وصالش کوه کن آسان****تواند دست با هجران شیرین در کمر کردن
کسی هم بوده کز حسنش ترنج از دست نشناسان****توانند از جمال یوسفی قطع نظر کردن
کسی هم بوده زین سان محتشم کز شوکت خوبی****تواند خسروان را چون گدایان دربدر کردن

شماره ۴۵: چشم بگشا ای بلاگردان چشمت جان من

چند چشمت بسته بیند چشم سرگردان من****چشم بگشا ای بلاگردان چشمت جان من
جان مردم را خراشید آن که حک کرد از جفا****حرف راحت را ز برگ نرگس جانان من
تا چرا چشم تو پرخون باشد و از من پرآب****میشود کور از خجالت چشم خون‌افشان من

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گشت مژگان تو یکدم خون چکان وز درد آن****مانده تا روز قیامت خون‌فشان مژگان من
آن که از عین ستم زد زخم بر آهوی تو****مردم چشم مرا خون ریخت در دامان من
ناله‌ات کرد آن چنان زارم که امشب از نجوم****آسمان را پنبه در گوش است از افغان من
تا مرا باشد حیات و محتشم را زندگی****ریخت ای گل زان او بادا و دردت زان من

شماره ۴۶: وزین شهرم سیه‌رو کرده چشم روسیاه من

گدای شهر را دانسته خلقی پادشاه من****وزین شهرم سیه‌رو کرده چشم روسیاه من
چرا آن تیره اختر کز برای یکدرم صدجا****رخ خود زرد سازد مردمش خوانند ماه من
کسی کو خرمن تمکین دهد بر باد بهر او****چرا در زیر کوه غم بود جسم چو کاه من
به سنگم سر مکوب ای همنشین تا آستان او****که از پای کسان فرسوده نبود سجده‌گاه من
به رخساریکه باشد هر نفس آئینه صد کس****چه بودی گر بر او هرگز نیفتادی نگاه من
اگر از آتشین دلها نسوزم خرمن حسنش****همان در خرمن عمر من افتد برق آه من
مرا جلاد مرگ از در درآید محتشم یارب****بکویش گر ز گمراهی فتد من بعد راه من

شماره ۴۷: بگو بیمار عشق من شود یارب فدای من

اگر خواهی دعای من کنی بر مدعای من****بگو بیمار عشق من شود یارب فدای من
اگر عمرم نمانده است ای پسر بادا بقای تو****دگر مانده است بر عمر تو افزاید خدای من
به یاران این وصیت می‌کنم کز تیغ جور تو****چو گردم کشته دامانت نگیرند از برای من
به تیغ بی دریغم چون کشد جلاد عشق تو****چو گوئی حیف از آن مسکین همین بس خونبهای من
به جای کور اگر در دوزخ افتم نبودم باکی****که میدانم به خصم من نخواهی داد جای من
ز من پیوند مگسل ای نهال بوستان دل****ز تن تا نگسلد پیوند جان مبتلای من
چه آئی بر سر خاکم بگو کز خاک سربر کن****وفای من ببین ای کشته تیغ جفای من
پس آنگه گر دعائی گوئیم این گو که در محشر****چو سر از خاک برداری نبینی جز لقای من
ازین خوش‌تر چه باشد کز تو چون پرسند کی بی‌غم****کجا شد محتشم گوئی که مرد اندر وفای من
نمی‌دانم چسان در ره فتادم****که رفت از تاب رفتن هم زیادم

شماره ۴۸: زبانم کوته از نامش نمی‌گردد چه نام است این

دلم آزاد از دامش نمی‌گردد چه دامست این****زبانم کوته از نامش نمی‌گردد چه نام است این
گر آید روز روشن ور رود دور از رخ و زلفش****نه من یابم که صبح است آن نه دل داند که شامست این
به کامم روز و شب در عاشقی اما به کام که****به کام آن که جان می‌یابد از مرگم چه کام است این
تو گرم عیش با غیر و مرا هر لحظه در خاطر****که می‌سوزد دلت بر من چه سوداهای خام است این
یکی را ساختی محرم یکی را کشتی از حرمان****فراموش کار من بنگر کدامست آن کدامست این
بخور خونم چو آب و غیر، گر آبت دهد مستان****که پیش نیک و بددانان حلالست آن حرامست این

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ز حالات دگرگون محتشم می‌ریزد از کلکت****گهی آب و گهی آتش چه ترتیب کلامست این

حرف و

شماره ۴۹: در گوش حلقه زر بر دوش حلقه مو

در حلقه بتان است سر حلقه آن پری رو****در گوش حلقه زر بر دوش حلقه مو
زلفش گزنده عقرب کاکل کشنده افعی****قامت چمنده شمشاد نرگس جهنده آهو
لعل تو نقل و باده حرف تو تلخ و شیرین****روی تو آب و آتش چشم تو ترک و هندو
صد رنگ بوالعجب هست در حسن لیک از آنها****بالاتر از سیاهیست بالای چشمت ابرو
حسن ترا ترازوست آنچشم و ابرو اما****خم گشته از گرانی شاهین آن ترازو
غیر فرشته خوئی کز دوستی مرا کشت****من دلبری ندیدم مردم کش و ملک خو
ما و سگش بنامیم ازآشنائی هم****درویش محترم من سلطان محتشم او

شماره ۵۰: مرگ بر من کرد آسان درد بی درمان او

آن که شد تا حشر لازم صبر در هجران او****مرگ بر من کرد آسان درد بی درمان او
من که بی او زنده تا یک روز دیگر نیستم****چون نباشم تا ابد در دوزخ حرمان او
دارم اندر پیش از دوری ره مشکل که هست****در عدم ماوا گرفتن منزل آسان او
من گریبان چاکم از یکروزه هجران وای اگر****تا ابد کوته بماند دستم از دامان او
روشن از سوز وداعم شد که می‌ماند به دل****تا قیامت آرزوی قامت فتان او
کاش بردی همره خویشم که گردانیدمی****در بلاهای سفر خود را بلاگردان او
جان بزور صبر می‌برد از فراقش محتشم****یاد خلق و خوی آن مه شد بلای جان او

شماره ۵۱: صبر بی لنگر شد از شوق تحمل گاه او

گشت دیگر پای تمکینم سبک در راه او****صبر بی لنگر شد از شوق تحمل گاه او
داد شاه غیرتم تشریف استغنا ولی****راست برقدم نیامد خلعت کوتاه او
شوق او را خفت تمکین من در خاطر است****من گرانی چون کنم برعکس خاطرخواه او
دل به حکم خویش می‌باشد چو غالب شد هوس****گرچه عمری اورعیت بود و غیرت شاه او
شد به چشمم باز شیرین خوش، خوش آن زهر عتاب****کز دم ابرو چکاند حاجب درگاه او
دل ز پابوس سگش گر مهر ننهادی به لب****گوش بگرفتی جهانی از سفیر آه او
محتشم زود از ره رنجش بدانش پا کشید****ور نه غیرت کنده بود از کین درین ره چاه او

شماره ۵۲: به جان هرچند رنجم بیشتر میرم برای او

قیاس خوبی آن مه ازین کن کز جفای او****به جان هرچند رنجم بیشتر میرم برای او

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به کارم هر گره کاندازد آن پیمان گسل گردد****مرا دل‌بستگی افزون به زلف دلگشای او
دل آزارست اما آنقدر دانسته دلداری****که بیزار است از آزادی خود مبتلای او
جفاکار است لیکن می‌دهد زهر جفاکاری****چنان شیرین که از دل می‌برد ذوق وفای او
بلای جان ناساز است و جانبازان شیدا را****میسر نیست یکدم شاد بودن بی‌بلای او
شه اقلیم بیداد است و مظلومان محنت کش****برای خود نمی‌خواهد سلطانی ورای او
نخواهد محتشم جز آستانش مسندی دیگر****که مستغنی است از سلطانی عالم گدای او

شماره ۵۳: صد ره کنم در زیر لب خود را بلاگردان تو

چون جلوه‌گر گردد بلا از قامت فتان تو****صد ره کنم در زیر لب خود را بلاگردان تو
در جلوهٔ تو نازک میان کوشیده بهر من به جان****من کرده در زیر زبان جان را فدای جان تو
در رقص هرگه بسته‌ای زه بر کمان دلبری****من تیر نازت خورده و گردیده‌ام قربان تو
چون رفته‌ای دامن‌کشان من از تخیل سوده‌ام****بر پرده‌های چشم خود منت کشان دامان تو
هر شیوه کز شرم و حیا در پرده بودت ای پری****از پرده آوردی برون ای من سگ عرفان تو
از حاضران در غیرتم با اینکه هست از یک دلی****روی اشارتها به من از عشوهٔ پنهان تو
کاکل پریشان چون روی گامی گران کن جان من****تا جان فشاند محتشم بر جعد مشک افشان تو

شماره ۵۴: سیه گزدید بزمم شمع مجلس دیدهٔ من کو

شدم از گریه نابینا چراغ دیدهٔ من کو****سیه گزدید بزمم شمع مجلس دیدهٔ من کو
عنان بخت هر بی دل که بینی دلبری دارد****نگهدار عنان بخت بر گردیدهٔ من کو
به میزان نظر طور بتان را جمله سنجیدم****ندیدم یک کران تمکین بت سنجیدهٔ من کو
بود دامن به دست صد خس این گلهای رعنا را****گل یکرنگ دامن از خسان برچیدهٔ من کو
چو مجنونی ببینی در بیابانها بپرس ای مه****که مجنون بیابان گرد محنت دیدهٔ من کو
چو ناوک خورده صیدی را تنی بسمل بگو با خود****که صید زخمی در خاک و خون غلطیدهٔ من کو
ز اشک محتشم افتاد شور اندر جهان بی تو****تو خود هرگز نگفتی عاشق شوریدهٔ من کو

حرف ه

شماره ۵۵: چشم از رویت نبستم روی چشم من سیاه

گرچه دیدم بر عذار عصمتت خال گناه****چشم از رویت نبستم روی چشم من سیاه
کم نگه کردم که رویت را ندیدم سوی غیر****غیرتم بنگر که دیگر می‌کنم سویت نگاه
مدعی سررشتهٔ وصلت به چنگ آورده است****هست زلف در همت اینک به این مغنی گواه
غیر پر کید و تو بی‌قید و من از مجلس برون****جز خدا دیگر که پاس عصمتت دارد نگاه
حکم غیرت نیست در ملک دلم جاری بلی****از سیاستهای پیشین تایب است این پادشاه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گردد ای بت تا کی ازین جنگهای زرگری****از تو ضایع ناوک بیداد و از من تیر آه
از ته دل با کسان میدار صحبت بعد از آن****میشو از لطف زبانی محتشم را عذر خواه

شماره ۵۶: این لطف زبانی هم مخصوص رقیبان به

چون نیست دلت با من از وصل تو هجران به****این لطف زبانی هم مخصوص رقیبان به
چون لطف نهان تو پیداست که باغیر است****مهری که مرا با تو پیدا شده پنهان به
اغیار چو بسیارند در کوی تو پا کوبان****بنیاد وصال مازین زلزله ویران به
عشاق چه غواصند در بحر وصال تو****کشتی من از هجران در ورطهٔ طوفان به
چون آینهٔ رویت دارد خطر از اشگم****چشمی که بود بی‌نم بر روی تو حیران به
چون من ز میان رفتم دامن بکش از یاران****در حشر گرت باشد یکدست بدامان به
امشب که هم آوازند با غیر سگان تو****گر محتشم از غیرت کمتر کندافغان به

شماره ۵۷: چون روان بر سر کویت نبود پای همه

شده خلقت چو گریبان کش دلهای همه****چون روان بر سر کویت نبود پای همه
بر آتش که شده کوی تو جای همه کس****وای اگر بر دل گرم تو بود جای همه
آنچه در آینهٔ روی تو من می‌بینم****گر ببیند همه‌کس وای من و وای همه
آه من در صف عشاق به گردون شده آه****گر چنین دود کند آتش سودای همه
دامن خلعت لطف تو دراز آمده وای****اگر این جامه شود راست به بالای همه
چه شناسی تو ز اندوده مس قلب دلان****بر محک تا نزنی نقد تمنای همه
محتشم رفع گمان کن که بنا بر غرضی است****آن مه مملکت آشوب دلارای همه

حرف ی

شماره ۵۸: می‌برم آخر سر خود با سر بی‌غیرتی

دارم از دست تو بر سر افسر بی‌غیرتی****می‌برم آخر سر خود با سر بی‌غیرتی
سر چو نقش بستر از جا برندارد هرکه او****همچو من پهلو نهد بر بستر بی‌غیرتی
از جبینم کوکبی می‌تابد و می‌خوانمش****بندهٔ داغ عشق و غیرت اختر بی‌غیرتی
هست در زیر نگینم کشوری عالی سواد****نام او در ملک غیرت کشور بی‌غیرتی
در ریاض وصل می‌بینم بری از حد برون****بر نهال عشق خود اما بر بی‌غیرتی
بشکنید ای دوستان دستم که تا بنشسته‌ام****بر در غیرت زدم صد ره در بی‌غیرتی
شاه غیرت گو که بنهد همچو ملک بی‌ملک****شهر دل را در میان لشگر بی‌غیرتی
ای دل آتشپاره‌ای بودی تو در غیرت چرا****بر سر خود بیختی خاکستر بی‌غیرتی
یا مبر نام غزالان محتشم یا همچو من****نام دیوان غزل کن دفتر بی‌غیرتی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شماره ۵۹: عجب ارنگون نسازد علم سپاه هستی

یزک سپاه هجران که نمود پیشدستی****عجب ارنگون نسازد علم سپاه هستی
ز می فراق بوئی شده آفت حضورم****چه حضور ماند آن دم که رسد زمان مستی
عجب است اگر نمیرم که چو شمع در گدازم****ز بلند شعله وصلی که نهاده روبه پستی
چه کنی امیدوارم به بقای صحبت ای گل****تو که پای بر صراحی زدی و قدح شکستی
چه دهی تسلی من به بشارت توقف****تو که محمل عزیمت ز جفا به ناقه بستی
بجز این که نقد دین را همه صرف کردم آخر****تو ببین چه صرف کردم من ازین صنم‌پرستی
به دو روزه وصلی باقی چه امید محتشم را****که بریده بیم هجرش رگ جان به پیش‌دستی

شماره ۶۰: ببین برای که ای بی‌وفا کرا کشتی

برای خاطر غیرم به صد جفا کشتی****ببین برای که ای بی‌وفا کرا کشتی
بران دمی که دمیدی نهان بر آتش غیر****چراغ انجمن افروز عشق ما کشتی
رقیب دامن پاکت گرفت و پاک نسوخت****دریغ و درد که زود آتش حیا کشتی
چو من هلاک شوم از طبیب شهر بپرس****که مرگ کشت مرا یا تو بی‌وفا کشتی
کسی ندیده که یک تن دو جا شود کشته****مرا تو آفت جان صد هزار جا کشتی
سرم ز کنگر غیرت بر اهل درد نما****مرا چو بر در دروازه بلا کشتی
حریف درد تو شد محتشم به صد امید****تو بی‌مروتش از حسرت دوا کشتی

شماره ۶۱: ببین کرا به که در دوستی بدل کردی

به مهر غیر در اخلاص من خلل کردی****ببین کرا به که در دوستی بدل کردی
چه اعتماد توان کرد بر تو ای غافل****که اعتماد بر آن مایه حیل کردی
مرا محل ستادن نماند در کویت****ز بس که با دگران لطف بی‌محل کردی
بر آن شدی که کنی نام خویش بر دل غیر****خیال سکه زدن بر زر دغل کردی
نبود بد عمل من چرا در آزارم****عمل به قول رقیبان بدعمل کردی
بسی مدد ز اجل خواست روزگارو نکرد****مرا به گور ولیکن تو بی‌اجل کردی
نبود مثل تو اول کسی چرا آخر****بناکسی همه جا خویش را مثل کردی
و گر چه پاس تو دارم به چشم رمز شناس****که آنچه در نظرم بود محتمل کردی
حدیث نیک دهد یار محتشم دیگر****بگو چو ختم حکایت برین غزل کردی

شماره ۶۲: دلیرم کردی اول در سخن آنگاه رنجیدی

به بازی آفتاب را چه گفتم ماه رنجیدی****دلیرم کردی اول در سخن آنگاه رنجیدی
ز من در باب آن زلف و زنخدان خواستی حرفی****چو من از ریسمانت رفتم اندر چاه رنجیدی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به تیغت نیم به سمل گشته بود ای ماه مرغ دل****چو از تقصیر خویشت ساختم آگاه رنجیدی
به کشتن سر بلندم دیر می‌کردی چه گفتم من****که بر قدم لباس شوق شد کوتاه رنجیدی
دهانت را چه گفتم هیچ بر من خرده نگرفتی****ولی این حرف چون افتاد در افواه رنجیدی
ز ره صد ره برون شد غیر و طبعت زو نشد رنجه****چرا زین بی دل گمره به یک بی‌راه رنجیدی
حدیث محتشم بر خاطرت ماند گران اول****چو بد تاویل کرد آن حرف را بدخواه رنجیدی

شماره ۶۳: زبان بنده ببندی به التفات زبانی

چو دلگشای رقیبان شوی به لطف نهانی****زبان بنده ببندی به التفات زبانی
چو تیر غمزه نهی در کمان کشی همه بر من****ولی کنی به توجه دل رقیب نشانی
چو تیغ ناز کشی منتش کشم من غافل****ولی به علم نظر زخم بر رقیب رسانی
چو دلبری کنی آغاز من نخست دهم دل****ولی تو سنگ دل اول دل رقیب ستانی
شکر برای من ارزان کنی گه سخن اما****نهان به جنبش لب جمله بر رقیب فشانی
چو کوه اگر همه تمکین شوی بروی خوشم من****و گرچه بادروی چون رسد رقیب بمانی
بلی گهی که نهی در کمان خدنگ تغافل****تغافل از دل مجروح محتشم نتوانی

شماره ۶۴: حریفان می‌کنید امروز یا فردا تماشائی

دگر از بهر من زد دار عبرت سرو بالائی****حریفان می‌کنید امروز یا فردا تماشائی
دگر خواهند دید احباب در بازار رسوائی****دوان عریان تنی ژولیده موئی وحشی آسائی
دگر دیوانه‌ای از بند خواهد جست پر وحشت****کزو در هر سر کو سر زند شوری و غوغائی
دگر گرینده چشمی خواهد از سیلاب رانیها****زهر تفتنده دشت انگیخت شورانگیز دریائی
دگر پست و بلند ملک غم را می‌کند یکسان****پی صحرانوردی کوه گردی دشت پیمائی
ز تخم اشگ دیگر لاله خواهد کشت در صحرا****چو مجنون دامن هامون به خون دیده آلائی
وداع همدمان کن محتشم تا فرصتی داری****که ایام فراغت نیست جز امروز و فردائی

شماره ۶۵: روی در هرکس که دارم قبلهٔ جانم توئی

هر کجا حیرانم اندر چشم گریانم توئی****روی در هرکس که دارم قبلهٔ جانم توئی
گرچه در بزم دگر شبها چو شمعم در گداز****آن که هر دم می‌کشد از سوز پنهانم توئی
گرچه هستم موج خور در بحر شوق دیگری****آن که از وی غرقه صد گونه طوفانم توئی
گرچه خالی نیست از سوز بت دیگر دلم****آن که آتش می‌زند در ملک ایمانم توئی
گرچه بنیاد حضورم نیست زان مه بی‌قصور****جنبش افکن در بنای صبر و سامانم توئی
گرچه زان گل همچو بلبل نیستم بی‌نالهٔ****غلغل‌افکن در جهان از آه و افغانم توئی
گرچه نمناکست زان یک دانهٔ گوهر دیده‌ام****قلزم انگیز از دو چشم گوهر افشانم توئی
گرچه می‌آلایم از دیدار او دامان چشم****گل‌رخی کز عصمت او پاک دامانم توئی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org